

















بِسْمِ اللَّهِ  
قَالَ اللَّهُ

إِنَّ  
عِلَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ  
اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ  
يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا  
أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الْدِّينُ الْقَدِيمُ

قد طبع

في المطبعة النادوية  
١٣٠٤ ممسحة



سَوَادُ حَيْثُ ذِكْرُكُمْ مِنْ حَوْضِ الْإِسْلَامِ وَالْحَاكِمِينَ مِنْكُمْ  
الْحَاجُّ مِيرزا خَلِيلُ طَابَتْ رَأْسُهُمَا مِنْ جَاهِ رُوحِهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ

الحمد لله المنقذ عن الحيرة والغواية المرشد إلى سبيل الصواب والهداية الشارع لعباده  
طريق الرضا في يصلوا إلى منهاج الحق والذراية والصلاة والسلام على نبيه البشير النذير  
والعصوة بين المخصوصين بآية النظم والعلم العزيز صلوة دائمة ما بقى التهليل والتكبير  
أما بعد فان الله لما اقتضت حكمته خلق المكلفين وأوجب راحة تكليفه لعالمين  
ليصلوا إلى السعادة الأبدية والنجاة السرمديّة واستحال ذلك بدون إعلامهم ونشر شأهم  
إلى ما يريد منهم ويرضى به عنهم فبعث الأنبياء لتبليغ الأحكام ونصب الأئمة لتعليم الأنام  
حيث توقف ذلك على نقل الرواة وأجبا الشفاء لتعريف حصول النام من الأنام أو تعنده إلى الأمام  
حيث سبحانه وتعالى في الذكر المصون والكتاب المكنون فلو لم يقل قوله عز من قائل فلو لا نفر من كل فرقة  
منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا لقومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون واستمر ليوهم  
واستفرا الطريقة بين العلماء خلفاء عن سلف على نقل الأخبار والروايات في مسئلة أسانيدنا من الوثائق  
والرواة إلى الأئمة عليهم السلام حفظا عن التبصير والانداس وصونا من التحريف ولا نظام ولما كان ممن  
حاز من العلم والفضل المثل الأعلى والأعلا في العلم والنبينا العالما بالسياسة السنية والركن المعتمد



دفا النبل الشريف والحسب المنيّف صاحب المقامات العاليتين المنيعة وضاعدا للدخات الرفيعة  
 العلماء الادلّام ونجته الفضلاء النخام العالم العامل والنهري الكامل فخر الاقران والامثال نور  
 العلم ونور حقيقة الحلم صاحب الفهم المستقيم والذهن السليم شمس تلك السيادة ويدرر على السامع  
 ذوا النفس الطاهرة البهية والمهتر الباهرة السنّة والاخلاق الزاهرة الانسية جناب العالم الزاين  
 السيّد محمد علي الاصفهاني المسمّى باسم ابيه المرحوم قدس سره اسعد الله جده وجده وكبت عدوه  
 ضده وهو قد استبحر مني تيمنا وتبركا حتى يندخل في سلسلة الرواف فاجرت له سلمه الله نعم وابقاه  
 بروي عنّي جميع ما سمع منه واثبت في كتب الرسائل وما صحّ له رواية واجازته عن مشايخي النخام  
 واساتيدي لكرام زادهما الله في الكرام في دار المقام الى الائمة عليهم الصلوة والسلام من كتب الادعية  
 والاختيار وكتب العلم والادب والاثار الى مصنّفهم ومؤلفهم سيما الاصول الاربعة الحمد للثلاث  
 المتقين الكافي ومن لا يحضره الفقيه والتهذيب والاستبصار والكتب الاربعة المشاخرة الواقفي  
 الوسائل والعوامد ونجاد الانوار الذين عليهم الهدى في الاعضاء والامضاء بالاسانيد المذكورة في كشجرة  
 والاجازات المبسوطة فله سلمه الله ان يتولى الامور الحسنية والشرعية واخذ عليه من الهدايا اخذ  
 على مشايخي من ملازمة تقوى الله سبحانه في جميع الامور والاحوال وان لا

يشتا من الدعوات وقد حرّرت في الساتر والعشرين

مزيّ شع لا دل من شهر رستد الخاتمة عشرة :

بعد الف وثلاثمائة من الهجرة النبوية

الاول من اجل المرحوم الحاج

ميرزا خليل اللازني

النجفي

محرم مبارك من شهر رستد الخاتمة عشرة



هَذَا الْكِتَابُ مِنْ  
جُلْدِ الْأَوَّلِ تُحْفَتِ الْأُمَامِ  
مِثْلِهِ  
فِي حَقِّقَةِ مَذْهَبِ الشَّيْخِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
أَحْمَدُ اللَّهِ الَّذِي تَوْحَّدَ بِالْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ وَتَفَرَّدَ بِالْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ هُوَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الْقَلْبُ  
لَا شَرِيكَ لَهُ وَالْفَرْدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَا شَبِيهَ لَهُ الْأَوَّلُ الَّذِي لَا يَتَوَصَّرُ مُبْتَدَأَهُ وَالْآخِرُ الَّذِي لَا يَخْتَلِ  
مُنْتَهَاهُ ضَلَّكَ الْأَوْهَامُ فِي حَقِّقَتِهِمْ وَكَلَّتِ الْأَفْهَامُ فِي دَوَائِقِ صُنْعِهِ دَلَّ عَلَى رُجُوبِ جُودِهِ  
اِفْتِقَالُ الْمَمَكَنَاتِ وَعَلَى قُدْرَتِهِ وَعِلْمُ أَحْكَامِ الْمَصْنُوعَاتِ مَخْمَدٌ عَلَى مَا أَنْعَمَ عَلَيْنَا مِنْ مَنَنِهِ وَاجْتِلَانِهِ  
وَتَشْكُرُهُ عَلَى مَا تَفَضَّلَ عَلَيْنَا مِنْ جُودِهِ وَأَوْفَاتَانِهِ فَسُبْحَانَ الَّذِي رَسَلَ الرُّسُلَ إِنَّمَا مَجِيئُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ  
أَوْصَحَ بِهِمُ السَّبِيلَ الْكَمَالُ الْعَظِيمُ نَعْتُهُ وَجَعَلَ مُحَمَّدًا الصُّلْطَانِي خَاتَمَ رُسُلِهِ عَلَى كَاذِبِيهِ فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَعَلَى الْأَطَابِقِ مِنْ عَرَّتِهَا لَبَرَةٌ الْأَتْقِيَاءِ وَاهِلِ الصَّفْوَةِ وَالْاجْتِبَاءِ أَمْنَاءِ فِي بِلَادِهِ وَجُجَّةِ  
عِبَادِهِ وَفَتَحَ لَهُمُ عَنْ بَاطِنِ مَنَابِيعِ عِلْمِهِ وَجَعَلَ لَهُمْ مَسَالِكَ الْمَغْفِرَةِ وَعَالَمَ الدِّينِ وَخَلَّابِيْنِهِ  
بَيْنَ خَلْقِهِ وَأَطْلَعَهُمْ عَلَى الْمَكُونِ مِنْ عَيْنِ سِرِّهِ وَبَشَّرَ بَابِيَهُمْ وَمُجِيئِهِمْ وَشَيْعَتَهُمْ بِجَنَّتِهِ وَنَعْتِهِ  
هَذَا نَحْنُ إِيَّاهُمْ وَمُغْفِرَتُهُمْ وَغَاصِبِي حَقُوقِهِمْ وَفُتْكِرِي فَضَائِلِهِمْ بِحَيْمِهِ وَنَفِيتِهِ وَجَعَلَ اللَّعْنَةَ  
عَلَى أَعْدَائِهِمْ وَعَلَى مَنْ أَذَى وَاحِدًا مِنْ بَنِيهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَشَيْعَتِهِ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ وَتَجَدَّدُ قَائِمُهُ



# مقدّم در وجوب اجتهاد و استنباط

ص

الحاجی شیخ ابوالحسن علی الموسوی الملقب بکلتانہ عفی عنہ چنین گوید بعد از هجرت اسقف  
منورہ خاص ال عیار و حج فداء و تشریف باستان ملک پاشا مبارک خست ثامن الامر علیه السلام  
التحیة و الشاء و اینست خصوص در این زمانه اخیر و اکثر اختلاف امور و اغتشاش احوال و  
عدم توفیق و سوء حال تارک تحصیل شد و بوقت آخر الزمان ملتجی بر وضع منورہ و مرقد مطهر  
کردیم بدین نظر رسید که تا لیف کم رساله که ذخیره یوم الحشر و المذاکره بوده و حرر و حفظ آنرا  
و اسقام فتن این زمان بوده باشد و توکل نمودیم بکلام مجید اقدس از اجل شأن و فضیل سوء او ظلم  
نفسه ثم استغفر الله بحمد الله غفور راجعاً و قال الله تع و سار عوا الى مغفرة من ربكم و جنته الخ و  
متمسک شدم بحديث مشرفانه یؤتی بالرجل فیوضع علمه فی البیتان ثم یثبته مثل الغمام فیوضع فیہ  
ثم یقال اتدري ما هذا فیقول لا فیقول هذا العلم الذي علمت انظر فعملوا به من بعدك و حدیث اذا  
مات الرجل انقطع عمله الا من لامن ثلث صدق تجارته و علم ینتفع به و لدعوا له پس این به عنوان  
مضامعت تا لیف میکنم این رساله موجبه را در اثبات اصول خمس از امور دیگر قرار و اعتقاد باین چهار  
اصول موجب تحقق اسلام و ایمان خواهد بود از روی ادله و برهان عقل و نقل از کتب اربعه و وثقه  
باختصار مطالب عالی و بدیئات فافیه و دلائل کافی و اضحی تعبیرات سهل و لسان و قریب بافهام و  
افشای ریس و ثقت و بالله المتعال استعین و انیجموعه را نامیدم بالتحقیق اما صیر  
اثبات الباطل و مشملت بر یک مقدمه و چهار اصل و یک خاتمه اما مقدمه بیان میکند چیزی را  
که هر فردی از افراد مکلفین عباد دلائل بلوغ و احیست تحصیل او و ایمان است که بر هر یک از نبی و  
انسان فرض و واجب است که اصول دین و اصول مذهب خود را بداند از روی دلیل و انیستله و در  
دین اسلام است و از روی اجتهاد با ادله و برهان بمقدار عقل خود معرفت بخالق عالم و مصور بنی آدم  
داشتند باشند بقدر علم و طاقت و وسیع لیاقت خود از روی اجتهاد و اکثر مردم از این معنی خافند و اصول دین  
و اصول مذهب خود را از روی اجتهاد و دلیل و برهان نمیدانند و اگر بعضی از اعتقادات خود را هم بدانند  
آن را از امثال خود شنیده اند و فراموش کردند و آنکه مخصوص زنان نموده باشند و بنظر تحقیق بقدر فهم خود  
در این نظر و تفکر نموده باشند بلکه بتقلید پدر و آباء و غیره اکتفا نموده اند و معرفت و شناسایی خدا بخیر  
انظایف را کور کان و گمانند و مثل جماعه میباشند که در بیان این امور شریفه نازل شده و کلام نا اوست

این رساله در اثبات اصول دین و مذهب خود را بداند از روی دلیل و انیستله و در دین اسلام است و از روی اجتهاد با ادله و برهان بمقدار عقل خود معرفت بخالق عالم و مصور بنی آدم داشتند باشند بقدر علم و طاقت و وسیع لیاقت خود از روی اجتهاد و اکثر مردم از این معنی خافند و اصول دین و اصول مذهب خود را از روی اجتهاد و دلیل و برهان نمیدانند و اگر بعضی از اعتقادات خود را هم بدانند آن را از امثال خود شنیده اند و فراموش کردند و آنکه مخصوص زنان نموده باشند و بنظر تحقیق بقدر فهم خود در این نظر و تفکر نموده باشند بلکه بتقلید پدر و آباء و غیره اکتفا نموده اند و معرفت و شناسایی خدا بخیر انظایف را کور کان و گمانند و مثل جماعه میباشند که در بیان این امور شریفه نازل شده و کلام نا اوست



ملاذ از قیاس

در معرفت با اصول دین

ملاذ از قیاس

فقریه من ندیر لا قال متروها انا وجدنا ابائنا على قروا فاعلانا هم مقتدون كخدايهم وقتا  
 متدعت هم فرمايد **بدانك مراد از تقلید** قبول قول غیر است چه قول غیر از وی و چه  
 و علم باطل است زیرا که مردم مختلف می باشند در فهمیدن و اعتقاد پس اگر شخص بکلف او را اختیار  
 کند اعتقاد همه خلاقی را پس لازم می آید جمیع مابین قسایفین و قسایفین و این محال است و اگر اختیار  
 نمود قول بعضی را بر بعضی از دو صورت خارج نیست پس اگر از وی دلیل و برهان ترجیح داد  
 این قول را پس همان اجتهاد است و اگر اختیار او از وی دلیل و برهان نباشد و ترجیح این قول را  
 بر قول دیگری بدهد بغیر دلیل پس لازم می آید اختیار کرده باشد آن قول را بغیر مرجع و ترجیح بدون مرجع  
 شیخ است عقلا و علا و تقلید چون محض شنیدن از غیر است ما شد چیزیست که احتمال صدق و کذب  
 داشته باشد بدان که معرفت با اصول دین و اعتقاد بان بخوبی یقین از وی و دلیل  
 و برهان به توحید نزد اکثر علماء و ائمه واجب است و شیخ مرحوم امضای  
**طاب ثراه در کتاب مسائل فرمود** که کفایت میکند حصول علم هر چند از تقلید باشد  
 ن موده اند معرفت و ترجیح داده باشد قول آن مجتهد و کفایت است پس معلوم شد بن هر مکتب واجب است  
 معرفت با اصول دین و اعتقاد بان که از وی دلیل یقین هم رسانند و مراد از دلیل چیزی  
 است که شنونده را اطمینان خاطر بصدق آن حاصل آید و از وسوسه مخالفین بجمع و جبر منکر  
 تغیر هم نرساند و از وی دلیل جواب مضامین و مضامین و ترلیل از برای او بجز من صد که به  
 حیل و تدلیس هر فرقه باطلی و ایمانی ایمان او زایل گردد و همین قدر کفایت و زیاده بر این  
**ماست اصلا احکما و عرفاء و علما و اباب تحقیق و نظریه قطعی و بقانون علم منطق**  
 و غیر این لازم نیست مگر از برای معلم که تعلیم دیگری نماید یا از دفع شبهه از کسی نماید یا از جهت مجادل  
 با خصم محتاج باشد بجواب جامع کامل و لیکن بطریق اولی که گفته شد از برای هر کسی که جامع  
 تکلیف باشد کافی است که چنانچه ای باشد پس اعمد و تقصیر از این قسم که ذکر شد معدوم نخواهد  
 بود و مؤید این عبارت گفته و گوشت اینست که صدوق علیه السلام در کتاب توحید  
 روایت نموده است که جمیع خدمت خضر اما ربیع فاطم جعفر بن محمد الصادق  
 صلوات الله علیها عرض نمودند که ما دعا میکنیم و دعای ما مستجاب نمیشود



# مقدمه و بیان جهات علمیه

ص ۷

ما مستجاب نشود از حضرت فرمودند بجهت این است که شما می خواهید کسی را که نمی شناسید و فلان را  
 مختار است که خدا را بپسندیم که باید از روی دلیل و برهان و معرفت شناسا باشید و شناختن  
 بدانکه مقصود و غرض ما که می گوئیم شناختن خالق خود را از روی دلیل و ایمانست معلوم است البته  
 این است که از معلول پی به علت بردنست باین معنی که از مصنوع و آثار پی به صانع و مؤثر بردنست و اگر  
 کسی خواهد بدلیل می مثلا اثبات صانع نماید قطعا نتواند و ناتمام خواهد ماند و هم چنین معرفت و شناختن  
 حق سبحانه و علا را بکنه ذات او محال است مشت خالق فانی را با خالق متعال باقی چه مناسبت است و  
 علم حکمت پیا شده است که میانه آنکه از آن می کند و آنچه را که از آن نمی کند لا محاله مشاهدت و مناسبت  
 باید باشد چرا که بنا شد از آن صورت فنی بدست بر آید پس از این جهت است که از آن بذات حضرت واجب الوجود  
 هیچ وجهی بطریق حضور و نه بطریق تصور ممکن نخواهد بود بجهت آنکه شهودی و مانند بی از برای او نیست  
 و اگر کسی ادعا کند از آن می توان نمود کاذب و کافر است و از جاده عقل و معرفت دور است پس بدانکه  
 ممکن آنچه نفی و تصور کننده آن ممکن نخواهد بود نه واجب باز هم مشت خالق را با خالق با چه مناسبت  
 باشد که تواند ذات اقدس را شناسد و التراب و قباله را باب مخلوق را با خالق و ممکن را با واجب و کمال  
 را با قیوم و قانی را با باقی و معدوم را با ایجاد کننده هیچ گونه مناسبت نیست که تواند ذات معبود را  
 بشناسد اشرف مخلوقات میفرماید ما عرفنا الله حق معرفتک حضرت مولی المومنین و حقیت مطلب را  
 خوبتر از هر مؤمنان من سئل عن التوحید فهو جامل یعنی هر که سؤال از توحید کند جاهل است و مراد از  
 توحید ذات باری تعالی است لهذا سؤال کننده آن جاهل است چه معرفت بدان ممکن نیست و من اجاب حضرت هو  
 مشرک یعنی هر کس از آن سؤال بگوید پس آن شخص مشرک است و من عرفه فهو ملحد یعنی هر کس او را عامرقت  
 واجب کند بجهت ذات حقیقت او پس او ملحد است چنانچه را که شناختن ذات واجب نیست پس او مشرک و کافر است  
 معرفت یعنی عدول کرده از طریق معرفت حق سبحانه و من لم یعرفه فهو کافر یعنی آن کس که نشناسد توحید حق  
 پس او کافر است پس از آن مختصر بیان فرمود از معرفت که محال است و این معرفت که واجبست پس چون دانسته که  
 کند معرفت واجب الوجود محال است خواهد دانست که نگام و تحقیق و در کلمات اقدس و هم محال است خام  
 است در گفتن و شنیدن که ذات او چه شخص نگام و تحقیق می کند و از آنچه می دانند و از آنچه نمی دانند چه گویند و چه  
 می کنند و صد اینها احادیث بسیار دارد شده از ائمه و بزرگان دین صلی الله علیه و آله جمیع کتب فقهیه

بجهت اینست که شما می خواهید کسی را که نمی شناسید و فلان را

مختار است که خدا را بپسندیم که باید از روی دلیل و برهان و معرفت شناسا باشید و شناختن بدانکه مقصود و غرض ما که می گوئیم شناختن خالق خود را از روی دلیل و ایمانست معلوم است البته

این است که از معلول پی به علت بردنست باین معنی که از مصنوع و آثار پی به صانع و مؤثر بردنست و اگر کسی خواهد بدلیل می مثلا اثبات صانع نماید قطعا نتواند و ناتمام خواهد ماند و هم چنین معرفت و شناختن حق سبحانه و علا را بکنه ذات او محال است مشت خالق فانی را با خالق متعال باقی چه مناسبت است و علم حکمت پیا شده است که میانه آنکه از آن می کند و آنچه را که از آن نمی کند لا محاله مشاهدت و مناسبت باید باشد چرا که بنا شد از آن صورت فنی بدست بر آید پس از این جهت است که از آن بذات حضرت واجب الوجود هیچ وجهی بطریق حضور و نه بطریق تصور ممکن نخواهد بود بجهت آنکه شهودی و مانند بی از برای او نیست و اگر کسی ادعا کند از آن می توان نمود کاذب و کافر است و از جاده عقل و معرفت دور است پس بدانکه ممکن آنچه نفی و تصور کننده آن ممکن نخواهد بود نه واجب باز هم مشت خالق را با خالق با چه مناسبت باشد که تواند ذات اقدس را شناسد و التراب و قباله را باب مخلوق را با خالق و ممکن را با واجب و کمال را با قیوم و قانی را با باقی و معدوم را با ایجاد کننده هیچ گونه مناسبت نیست که تواند ذات معبود را بشناسد اشرف مخلوقات میفرماید ما عرفنا الله حق معرفتک حضرت مولی المومنین و حقیت مطلب را خوبتر از هر مؤمنان من سئل عن التوحید فهو جامل یعنی هر که سؤال از توحید کند جاهل است و مراد از توحید ذات باری تعالی است لهذا سؤال کننده آن جاهل است چه معرفت بدان ممکن نیست و من اجاب حضرت هو مشرک یعنی هر کس از آن سؤال بگوید پس آن شخص مشرک است و من عرفه فهو ملحد یعنی هر کس او را عامرقت واجب کند بجهت ذات حقیقت او پس او ملحد است چنانچه را که شناختن ذات واجب نیست پس او مشرک و کافر است معرفت یعنی عدول کرده از طریق معرفت حق سبحانه و من لم یعرفه فهو کافر یعنی آن کس که نشناسد توحید حق پس او کافر است پس از آن مختصر بیان فرمود از معرفت که محال است و این معرفت که واجبست پس چون دانسته که کند معرفت واجب الوجود محال است خواهد دانست که نگام و تحقیق و در کلمات اقدس و هم محال است خام است در گفتن و شنیدن که ذات او چه شخص نگام و تحقیق می کند و از آنچه می دانند و از آنچه نمی دانند چه گویند و چه می کنند و صد اینها احادیث بسیار دارد شده از ائمه و بزرگان دین صلی الله علیه و آله جمیع کتب فقهیه

بجهت اینست که شما می خواهید کسی را که نمی شناسید و فلان را مختار است که خدا را بپسندیم که باید از روی دلیل و برهان و معرفت شناسا باشید و شناختن بدانکه مقصود و غرض ما که می گوئیم شناختن خالق خود را از روی دلیل و ایمانست معلوم است البته این است که از معلول پی به علت بردنست باین معنی که از مصنوع و آثار پی به صانع و مؤثر بردنست و اگر کسی خواهد بدلیل می مثلا اثبات صانع نماید قطعا نتواند و ناتمام خواهد ماند و هم چنین معرفت و شناختن حق سبحانه و علا را بکنه ذات او محال است مشت خالق فانی را با خالق متعال باقی چه مناسبت است و علم حکمت پیا شده است که میانه آنکه از آن می کند و آنچه را که از آن نمی کند لا محاله مشاهدت و مناسبت باید باشد چرا که بنا شد از آن صورت فنی بدست بر آید پس از این جهت است که از آن بذات حضرت واجب الوجود هیچ وجهی بطریق حضور و نه بطریق تصور ممکن نخواهد بود بجهت آنکه شهودی و مانند بی از برای او نیست و اگر کسی ادعا کند از آن می توان نمود کاذب و کافر است و از جاده عقل و معرفت دور است پس بدانکه ممکن آنچه نفی و تصور کننده آن ممکن نخواهد بود نه واجب باز هم مشت خالق را با خالق با چه مناسبت باشد که تواند ذات اقدس را شناسد و التراب و قباله را باب مخلوق را با خالق و ممکن را با واجب و کمال را با قیوم و قانی را با باقی و معدوم را با ایجاد کننده هیچ گونه مناسبت نیست که تواند ذات معبود را بشناسد اشرف مخلوقات میفرماید ما عرفنا الله حق معرفتک حضرت مولی المومنین و حقیت مطلب را خوبتر از هر مؤمنان من سئل عن التوحید فهو جامل یعنی هر که سؤال از توحید کند جاهل است و مراد از توحید ذات باری تعالی است لهذا سؤال کننده آن جاهل است چه معرفت بدان ممکن نیست و من اجاب حضرت هو مشرک یعنی هر کس از آن سؤال بگوید پس آن شخص مشرک است و من عرفه فهو ملحد یعنی هر کس او را عامرقت واجب کند بجهت ذات حقیقت او پس او ملحد است چنانچه را که شناختن ذات واجب نیست پس او مشرک و کافر است معرفت یعنی عدول کرده از طریق معرفت حق سبحانه و من لم یعرفه فهو کافر یعنی آن کس که نشناسد توحید حق پس او کافر است پس از آن مختصر بیان فرمود از معرفت که محال است و این معرفت که واجبست پس چون دانسته که کند معرفت واجب الوجود محال است خواهد دانست که نگام و تحقیق و در کلمات اقدس و هم محال است خام است در گفتن و شنیدن که ذات او چه شخص نگام و تحقیق می کند و از آنچه می دانند و از آنچه نمی دانند چه گویند و چه می کنند و صد اینها احادیث بسیار دارد شده از ائمه و بزرگان دین صلی الله علیه و آله جمیع کتب فقهیه



# مقدمه در منع تفکر و تکلم در کلمات و احوال

ص ۱

در بیان این که  
تکلم و تفکر در کلمات و احوال  
ممنوع است

در بیان این که  
تکلم و تفکر در کلمات و احوال  
ممنوع است

از تکلم در ذات حق سبحانه و معلوم است چه گونه عقلی تواند تصور کند که ذات اقدس او را و حال آنکه  
عقل ناقص او معرفت بشناختن حقیقت جسام کثیفه خود که مدبر او است و باو تعلق دارد هم نتواند  
و عاجز است از شناسائی خود و از حضور قدام محمد باقر و روایت شده ابو بصیر میگوید دیگران گفتند فرمودند  
دو چیز را که تکلم کند و ذات واجب الوجود تکلم نکند کلام در ذات حق تعالی یاد نمیکند صاحب  
کلام را مکر جبر و کماهی و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق <sup>ع</sup> منقولست که در این آیه و ان الی ربك  
المنتهی فرمود چون سخن بخدا یعنی ذات حق شد از سخن باز ایستد <sup>بحدیث</sup> معتبر دیگر فرمود  
که زنه را تفکر در ذات واجب نکند و لکن اگر خواهد نظر کند و تفکر نماید در عظمت خلقتش غرض  
الفتکر معرفت آثار و افعال و صفات او و سلب بعضی از صفات او از ذات که بعد از ذکر خواهد شد و کما  
مختص اکثر خلق را شیطان از این راه فریب میدهد که از فرموده های خداوند و پیغمبران و ائمه اطهار برتر  
اند و بعقلهای قاصر خود و ضعف عقول ناقص خود اعتماد نموده اند و هر طایفه خدایا بستم و بخوی  
شناختن اند با اعتقاد معوج خود جمعی از متکلمین و عرفا و صوفی و غیرهم بعقل ناقص خود خدا را جسم  
دانسته اند و میگویند نور بیت مثل شمس میدرخشد و بعضی از صوفیه و اهل سنت هم خدا را نفوس الله  
مصور فی صور ساده می دانند و بعضی نفوس الله را می بیند و می دانند و طایفه طایفه حلو شده اند و بعضی  
طوائف هستند برای خدا اولاد معین نموده اند و بعضی یکران چیزهایی قائل شده اند که نام از تحریر  
احوال و اقوال و اعتقادهای این جماعت مشتمل و مشخص غافل از ذکر بیان آنها و عقاید فاسده آنها و  
اطهار اقوال آنها را نمی شود توضیح عرض نمود و لکن بمناسبت در مذاهب آن را فارق باطله ذکر کیا  
منه <sup>منه</sup> حق تعالی ع <sup>ع</sup> عشره  
و در ذکر چهارم اصول این خواهم  
نمود خلاصه این قدر واجب است برای بنده که معرفت از روی لیل و برهان عقلی بر  
خالق خود نداشته باشد که عبادت و طاعت و بندگی آنها از روی شناسائی شناختن بخالق متعالی  
باشد چنانچه خلایق عالم در قرآن مجید خود می فرمایند و ما خلقتنا لبحن <sup>والا نشیر</sup> الا لعلهم <sup>یفرقه</sup> یعلمون و من  
و انرا مکر از برای عبادت یعنی معرفت و شناختن خالق و یگانگی است که ایجاد و نهایت کمال را در این آ  
شریفه عبادت قرار داد و از آیات بسیار و احادیث بسیار مکتوب و ظاهرات که غرض از خلق آسمان و زمین  
و جمیع مخلوقات معرفت و عبادت است و هر دو بر یکدیگر بستند و توأم است معرفت کمال و عبادت و افعیلون



حاصل میشود و نه عبادت شایسته بدون معرفت و علم میسر خواهد شد چنانچه تمثیل کرده اند علم را  
بچراغ و عبادت را بر میز و روشن را که اگر چراغ درست داشته باشی بر یک مقام ایستاده باشی بغیر خد  
ربع مسافت رانی بینی و هر چند پیشتر می روی بر تو بیشتر ظاهر میگردد بلکه عل و غن چراغ است  
اگر چراغ را مدد روغن فسد و در منطفی شود <sup>و هر چند</sup> قدیمی معروف است که کنت کنز  
مخفیا فاجبت ان اعرف فخلق الخلق لکی اعرف که خداوند می فرماید من بودم کنزی نهان پس دوست  
داشتم که شناخته شوم پس خلق کردم خلق را بجهت این که شناخته شوم پس غایت راهان معرفت قرار  
داده است و زینهار بگویم فریب مخوری و گمان نکنی و توهم نمایی که نفوذ بالله خدا را نقصان بود که سب  
ایجاد بندگان خود و معرفت ایشان او را عبادت کردن او را کامل گوید <sup>و</sup> اَلْعِیْثُ بِاللّٰهِ بلکه خدای تع از جمیع  
جهات کامل بود و هرگز هم نقصان را و نبوده و هرگز هم تغییر حالی برای او نبوده است حالش پیش از این  
خلایق و بعد از خلق نمودن آنها و هنگام بودن خلوق <sup>بوده</sup> یکی بوده و می باشد متغیر نمیشود تغییر ایشان و متحد  
نمیشود بتجدد ایشان بلکه <sup>اقل</sup> است خدای است او نیست او نفس جزویت او است و آخرت او نفس او است  
او است که خدایش عین ظهورش و ظهورش نفس خدایش قریش عین بعدش و بعدش عین قریش میباشد پس  
بدانکه حکما معال اجل و اعظم است از این که بسبب خلق کامل حاصل کند یا بسبب خلق شناخته شود بلکه  
خلایق تمام با او شناخته می شوند و محقق هم نیست که خالق عالم و مصور بی آدم بعد از آنکه خلق فرمود  
جمیع مخلوقات را پس برتری داد و فضیلت داد بنوی نوع انسان را بر سایر مخلوق خود بموجب فرمود  
و فضلناهم علی کثیر من خلقنا و تقصیلنا بواسطه عقلیکه بانهما عطا فرموده که <sup>عقل</sup> بانهما اذغان و اعتقاد  
بوجود صانع و خالق خود کنند و بدانند که هر فعلی فاعلی و هر موصوفی و صانع و هر مخلوقی را خالق  
ضرورتی است شخص غافل هرگاه فی الجمله تأمل کند و تصور نماید می باید که هیچ یک از اشیا بخودی خود خلق  
نشده و هر یک از ذات عالم را لیلی هستند واضح و برهانی هستند لایح بر اینکه ایشان را شن صانع و  
خالق و مدبری که اینها را ایجاد نموده و دیگر داری و انتظام عالم می دهد و اگر کسی گوید که چه گویند  
ضعیف را مکلف ساخت که بعقل لطیف و دانشناست حال آنکه عقلها و عقل او قاصر است از  
احاطه با جوابی که معرفت خود را با ایشان ظاهر نموده که در وسیع ایشان هست که از همه ان <sup>بند</sup> قجلا  
و مرأی از معرفت شناختن است که یقین کند بوجود صانع و یکا لکی خالق خود چنانچه تفصیلا

بجهت این که شناخته شوم پس خلق کردم خلق را بجهت این که شناخته شوم پس غایت راهان معرفت قرار داده است و زینهار بگویم فریب مخوری و گمان نکنی و توهم نمایی که نفوذ بالله خدا را نقصان بود که سبب ایجاد بندگان خود و معرفت ایشان او را عبادت کردن او را کامل گوید و اَلْعِیْثُ بِاللّٰهِ بلکه خدای تع از جمیع جهات کامل بود و هرگز هم نقصان را و نبوده و هرگز هم تغییر حالی برای او نبوده است حالش پیش از این خلایق و بعد از خلق نمودن آنها و هنگام بودن خلوق یکی بوده و می باشد متغیر نمیشود تغییر ایشان و متحد نمیشود بتجدد ایشان بلکه است خدای است او نیست او نفس جزویت او است و آخرت او نفس او است او است که خدایش عین ظهورش و ظهورش نفس خدایش قریش عین بعدش و بعدش عین قریش میباشد پس بدانکه حکما معال اجل و اعظم است از این که بسبب خلق کامل حاصل کند یا بسبب خلق شناخته شود بلکه خلایق تمام با او شناخته می شوند و محقق هم نیست که خالق عالم و مصور بی آدم بعد از آنکه خلق فرمود جمیع مخلوقات را پس برتری داد و فضیلت داد بنوی نوع انسان را بر سایر مخلوق خود بموجب فرمود و فضلناهم علی کثیر من خلقنا و تقصیلنا بواسطه عقلیکه بانهما عطا فرموده که بانهما اذغان و اعتقاد بوجود صانع و خالق خود کنند و بدانند که هر فعلی فاعلی و هر موصوفی و صانع و هر مخلوقی را خالق ضرورتی است شخص غافل هرگاه فی الجمله تأمل کند و تصور نماید می باید که هیچ یک از اشیا بخودی خود خلق نشده و هر یک از ذات عالم را لیلی هستند واضح و برهانی هستند لایح بر اینکه ایشان را شن صانع و خالق و مدبری که اینها را ایجاد نموده و دیگر داری و انتظام عالم می دهد و اگر کسی گوید که چه گویند ضعیف را مکلف ساخت که بعقل لطیف و دانشناست حال آنکه عقلها و عقل او قاصر است از احاطه با جوابی که معرفت خود را با ایشان ظاهر نموده که در وسیع ایشان هست که از همه ان قجلا و مرأی از معرفت شناختن است که یقین کند بوجود صانع و یکا لکی خالق خود چنانچه تفصیلا

قرینت در عین  
بعد و بعد است  
در عین قرین  
ع



در شرافت انشا بعقل اینکه عقل هر قدر قوت

میش گزشت و خست ایر مومنان دود غای صباغ جو فرمایند با من دل علی اینه بذاته یعنی خدایکدیس  
 ذات خود هر کس بر ادلا لت بر ذات خود نمودی و این یعنی بنابر انیت که باء بذاته باء سببیه باشد و هرگاه  
 باء را باء استخوانه بدانیم معنی دیگر از ان استفاده شود که در محل خود شکر کرده اند نیز و خست  
 اما من ان عابدین علیهم السلام علیهم السلام ایچاوند متعال عرض مینماید بک عرق کف و گفت  
 دَلِّیْتَنی عَلَیْکَ وَ دَعُوْنِی اِلَیْکَ وَلَوْ لَا اَنْتَ لَمْ اَدْرِ مَا اَنْتَ یَعْنِ ایچاوند متعال بسبب توشنا ختم ترا و بدو  
 کرده نمر بر ان ان خود و خوا الله مرا بسوی خود و اگر نبود می تو من نداشته بودم که چه هسته واقفم بر جمیع  
 عقول در قبول مجلی حضرت حق عقل کل و هادی سبل محمد مصطفی استدر معانی اخیر  
 که از برای عقل بعد جمیع مخلوقات از گذشته و آینده سرهای است که از برای هر سری دوست و  
 بر انسانی یک سر از ان سرهای عقل عطا شده که اسم او بر ان سر نوشته اند و بر روی هر سری از سرها  
 عقل پرده ایست و چون ان کسیکه اسمش بر ان سر بوده آید دنیا آید و بعد مرگ از و زمان رسد پر  
 ان پرده از دو جهان سر بر ان مشرق شود و ان دم عقل داخل ان کس شود و درشت و زینا و نیک و  
 بد دنیا را تمیز میدهد و فرمودند **حضرت رسول خدا** که عقل انسان دو قلب  
 مانند چراغ است در میان اطاق و فرمودند **حضرت** مولا متقیان ایر مومنان  
 که عقل بر دو قسم است موهوب و عنده الله و مکسوب از خود و فرمود که نفع بخش عقل مکسوب  
 از خود و فرمود که نفع بخش عقل مکسوب هرگاه عقل من جانب الله نباشد مانند نفع بخشیدن  
 افتاب و نبودن ریشه چشم بدان که جهت تفاوت از اولاد هر دم نظر متفاوت اندن عقل است و خوانه قلب است  
 و با در علل الشرائع و فوائدها **حضرت صاوی** و مفصل انرا آنکه می فرماید حضرت که رکن انشا  
 عقل است حضرت سر عقل در ان و حفظ و علم او عقل است پیر هر چه عقل انسان قوت پیدا کند حافظ تر  
 عالم تر و فکری تر خواهد شد و بعقل کامل می شود و کسل او و بینائی او و کلید اسرار و هر قدر می که بود  
 عقل او کمتر است در ان و بجو خود کمتر است و بقاعده الانزل فالانزل تفاوت پیدا کند انیمرتب  
 تا بر تبه که ابتدا از ان خلق نکند و هم مناست که در این مقام ذکر کنم بعضی از کلمات مولا موسی جعفر را که بشما  
 فرمود که از ان جمله فرمودند ای هشام بدرستی که حکما قه و قدا ان اهل عقل و فهم از در کتاب خود  
 و بشر عباد الی التین یتیمون لقرن یتیمون احسن اولئک الذین هدینا هم و اولئک هم اولئک الذین یطیعون

بنی و قد ارشدکم  
 من ان که استماع کردند  
 کوشش دارند قول  
 که با تفران  
 به پیش





# مقدّم بر تعریف عقل امت

ص ۱۱

و متا بعت نمودند بختبران را آنها کسانى هستند که هدايت کرد خداى تعالی آنها را و آنها صاحبان عقل هستند  
 اى هشام بن الحکم بدرستی که حقیقت کامل گردانید حجت خود را بر خلق بواسطه علمها الهی و عالم گردانید  
 آنها را بسبب بینا و دلالت نمودن ایشان را بر ربوبیت خود بدلائل و براهین واضحه و فرمود الهکم  
 واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لقوم  
 یعقلون یعنی بدرستی که خدای شما یکی و یگانه است و بیتی که صاحب وجود باشد بخیر او کرد  
 است یعنی مفیض است و وجود و کمال را بر کل موجودات بسبب انچه اقتضا نموده حکمت آن و رحیم است یعنی  
 مفیض است و کمال معنوی را که مخصوص بنوع انسان بحسب لطافت و انیست که می گویند یا رحمن الدنیا و  
 رحیم الاخره بیدرستی که در خلقت سماوات و زمین ها و اختلاف شبها و روزها هرینه ایاتی و علا  
 امتان برای قومی که غافل هستند اى هشام بدرستی که تحریف فرمود خدای تعالی آن کسانى را که  
 تعقل نمیکند و فرمود ثم درنا الاخرین و انکم لثمرون علیهم مصبحین و باللیل افلا تعقلون یعنی بعد  
 از آن هلاک کردیم قوم اخیرین را و بدرستی که شما مردمى نمائید بآنها در صبح و شام پس آیا تعقل نمی  
 نمائید در حال آنها اى هشام هرام علم است هر که را عقل باشد علم باشد چنانچه خداوندی فرماید  
 تلك الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون و ما یعقلها الا العالمون یعنی این مثالها را زدیم  
 از برای مردم و تعقل نمیکند آنها را مگر کسانى که عالم هستند اى هشام خداوند فرمود یوتی الحکمة  
 من یشاء و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر که خداى تعالی حکمت را بخواهد و کسی که  
 عطا کرده شد باو حکمت تحقیق که عطا شده باو خیر بسیار اى هشام لقمان بفرزند خود فرمود که دنیا  
 بمرستی صیت و غرق شده اند در آن خلق بسیار پس بفرموده باشد در آن گشته تو تقوی و پرهیزکاری  
 خداوند بوده باشد جبران ایمان و یاد با آن توکل و قسیم آن عقل و دلیل آن علم و سکان آن صبر و استقامت  
 از برای هر چیزی پایه است و دلیل عقل تفکر است و دلیل تفکر سکوت است اى هشام اگر در دست تو لؤلؤ  
 باشد مردم بگویند کرد و است هر این ضرر نمیزنند و اقول آنها هنگامی که عالم باشند باینکه لؤلؤ است انچه بیک  
 در دست تو است انچه کرد و باشد مردم بگویند لؤلؤ است هر این نفع نمی بخشد و اقول آنها در حالت بدانی که  
 کرد و است در دست تو اى هشام از برای خدای تعالی هر خلق دو حجت است یکی ظاهر و یکی حجت باطن اما حجت ظاهر  
 بپایان پیغمبران و رسول و ائمه علیهم السلام باشند اما حجت باطن بپایان عقول مردم است آنها را خلاصه این لؤلؤ میفرمود

در بیان  
 حکمت  
 و رحمت  
 الهی  
 در بیان  
 حکمت  
 الهی  
 در بیان  
 حکمت  
 الهی

و فایده  
 از این  
 است  
 که  
 هر  
 کس  
 که  
 بخواهد  
 در  
 دنیا  
 موفق  
 گردد  
 باید  
 که  
 این  
 را  
 بداند



اینکه عبادت کرده شد است خدا تعالی آن افضل و بهتر و خوب تر از عقل تمام و کامل که کرد و عقل بر هیچ مکر  
مکر بوده باشد در او چند خصلت اول آنکه ایمن باشد مردم از کفر و شر او و دینم آنکه امید داشته باشند  
و شد و خیر او را سیم آن که بذل کرده شود زیاده اموال او چنانکه آنکه نگاه دارد و زیاده کلام خود را پنجم  
آنکه بوده باشد نصیب از دنیا قوت و ششم آن که سیر نکند در علم اگر چه تمام عمر خود را صرف او کند  
هفتم آن که ذلتی که پسندیده خدا باشد نزد او محبوب تر و دوست تر باشد از عجبی که از جانب  
غیر خدا باشد هشتم تواضع نزد او محبوب تر و دوست تر باشد از تکبر و شرف نفس  
آن که بسیار دین گوید و احسان مردم را و قلیل داند خوب و احسان بسیار خود را و هم آنکه تمام مردم  
را خوب تر از خود داند خود را برتر از همه خلق شمارد و هشتم کسی که صادق باشد و بار او بعینه راست گویند  
با کس نخواهد بود عمل او و کسی که میگوید باشد نیت او زیاده می شود و روزی او ای هشتم ترک کرد و حکمت را  
برای شما و شما ترک کنید نیاز از برای آنها ای هشتم کسی که مروت ندارد دین ندارد و نیست مروت  
برای کسی که عقل ندارد یا هشتم خست ایراد المؤمنین فرمود که شایسته نیست صلح مجلسی که بنشینند  
مکران کرد و او سر خصلت باشد اول آنکه هر چه از او سؤال کنند جواب تواند داد و دوم آنکه  
چون طرف مقابلش عاجز ماند از جواب او نیز او خشم ساکت نشود سیم آن که خبر دهد کسان خود را  
با آنچه صلاح و خیر آنها است پس کسی که دارای این صفات و خصال نباشد پس در صلح مجلس بنشیند  
احقر است هشتم بدستیکه غافل سخن بینگوید برای کسی که بگوید او را نکذیب کند و سؤال اینکند از کسی  
او را محروم نماید ای هشتم خیا از ایمان است و ایمان در بهشت است و بی عیال از جفا است و جفا در جهنم است  
ای هشتم خدا حرام فرموده است از مردم محشور دهند ای هشتم بدینده است آن که دوزبان داشته  
باشد در صورتی که نماز کند و کسب کند اظفار باشد و خوش بوی و خوشنودی کند و چون از نظر  
غائب شود بداند که بوی او هشتم غضب کلید شر است و کاملترین مردم آن کسی است که خلق را از هر کس هفت  
و خوبتر باشد ای هشتم مثل دنیا مثل مار است ظاهر او نرم است و باطن او زهر قاتل است خدا کند آن  
او صاحب عقل ای هشتم حذر از فکر بدستیکه داخل بهشت نمیکرد کسی که بگوید که بوی قلب  
او باشد ای هشتم بستر که وضو و روشنائی جسد در چشم است پس اگر چشم روشنائی داشته باشد و  
بیند اشیا را تمام جسد بیند و روشنائی روح عقل پس در خواب که باشد بنده عاقل باشد و در بیداری

و فو نه هفت  
کفر  
عقل کامل  
و کس که عقل کامل  
و کس که عقل کامل

ای هفت  
کفر  
عقل کامل  
و کس که عقل کامل  
و کس که عقل کامل

کفر  
عقل کامل  
و کس که عقل کامل  
و کس که عقل کامل



# مقدمه بر تفهیم عقل که اول ظاهر و اول باطن است

ص ۱۳

و در این علم است

و در این علم است

خود بصیر در دین خود ای هشام خداوندی فرستاد بسوی او که بیندگان من بگو که واسطه قرار  
 ندهند میان من و خودشان علم را که مفتون و فریفته دنیا باشند پس منع کند و باز دارانها را از ذکر من  
 و از طریق مناجات من این قسم از علما فطاع الطریق بنده گان من می باشد که ذکر گادی که با من می کنیم این  
 که نزع می کنیم و می برم از دل آنها حلاوت و شیرینی عبادات و مناجات خود را ای هشام بجا است و نشتر  
 با اهل دین شرافت دنیا و اخوت است ای هشام بدستیکه خداوند تعالی خلق کرد مقل را و عقل اول  
 خلق است که یاری <sup>خلق</sup> فرمود از روحانیین از سمت راست و چپ از نور خود پس بعد از آن فرمود او را که  
 برگرد پس طاعت نمود و برگشت بعد از آن فرمود دنیا طاعت نمود آمد خداوند خطاب فرمود که خلق  
 فرمودم ترا عظیم و بزرگ و کرامت دادم ترا بر جمیع خلق بعد از آن خلق فرمود جمل را که از بحر احباب  
 طمانی که دریای شوق تلخ و تارلیک باشد بعد از آن فرمود او را بر طاعت فرمود برفت بعد از آن امر  
 نمود که برگردد جمل ایام نمود و برگشت خطاب رسیدی جمل ایام تکبیر نمودی پیر او را لعن نمود بعد  
 از آن از برای عقل هفتاد و پنج لشکر که معین او باشند و او را ناری کنند جمل چو شاهد نمود که <sup>تبارک و تعالی</sup>  
 خاتم را بر عقل دشمن او گردید و بر او حسد برد و بدرگاه حضرت باری تعالی میسر ضحک پروردگار  
 عقل نیز مثل من خلقی است سبب چیست که گوی داشته او را و تقویت نمودی او را و من بر ضد مخالف  
 اویم و حال آنکه تا بمقاومت او را ندارم پس عطا کن بمن ای پیر ابا و عطا نمودی از عسکر خطایه رسید  
 جمل آنچه گفته صد است لکن اگر مرتب بدیگر معصیت مخالفت مرا نمودی ترا و لشکر ترا از بجای آرست  
 خود و در مینمایم پس جمل عرض کرد لا ضی شدم خدا یا پیر عطا فرمود خدای تعالی با وین هفتاد و  
 پنج لشکر قرار داد خدای تعالی چرخ و خورشید را و زیر عقل و شر و بد را و زیر جمل و اما اسامی لشکر عقل  
 این است ایمان و تصدیق و رجاء و اخلاص و عدل و رضا و شکر و یاسر از خلق و توکل و ذات و علم و عفت و زهد و تواضع و مهلت و حلم و سکوت و فروتنی و  
 عفو و تسلیم و یقین و صبر و گذشت و استغفار و تذکر و حفظ و عطف و قناعت و مواسات و مروت و طاعت و خضوع و حق و محبت و صدق و امانت  
 و بیوفایی و بیوکی و معرفت و سلامت از عیوب و مدارا و پوشیدن اسرار و نمان و نونه و حج و جهاد و حفظ از محارم و بیکی بوالدین و خوبی و حقیقت عمل و شرف و تقیه

و در این علم است





و انصاف و نظافت و حیا و درستی و راحت و آسایش و برکت و عافیت و حکمت و قوام  
و وقار و سعادت و بوی و محافظت و دعا و نشاط و فرح و الفت و سخاوت که جمع می شود  
جمع این خصال و صفات که لشکر عقل است در دنیا و اولیاء و اوصیاء و مؤمنان و معتمدین و در سایه  
پیدا شود بعضی از این صفات بقدر مراتب ایمان ایشان و لشکر جهل ضد خود لشکر عقل است و لشکر  
این صفات در دله همیشه است که مشرور و سیئات عالم است که در مؤمنان سیئات و لشکر جهل قرار داده شده  
و آسایش آنها نیست کفر و شرک و تکذیب و نفاق و جور و طمع و حرص و سفاهت  
و مساوت و استکبار و انتقام و افشا و انکار حق و نا امیدان در محنتها و سخط و  
نادانی و حماقت و بیهوشی و در غیبت دنیا و بکثر و تعجیل در امور و سخن گفتن و تجر و  
معصیت خدا و کردن کثرت و کینه قساوت شک جوع و حاجت بردن سبونیان قطع رحم بخل  
عداوت بغض دروغ بظلمات خیانت شرارت کندی خرافات انکار کشف معایب افشا  
اسرار تضییع نماز ترک صوم ترک بهادر ترک حج با استطاعت سخن چینی عاق والدین ریا  
فعل سنگل شکا و شدن تقیة نداشتن بی انصافی کثافت تعب کشیدن از برای دنیا که کردن کار مردم  
برکت نداشتن بلاء زیاد روی در معاش تفاوت گذاشتن خفت شقاوت اصرار بر گناه  
غرور سستی در عمل غفلت از خدا کسالت از امور عقیبه متبذیر مال جمع شود جمیع این صفات  
در دله در رؤسای اشیاء خلق و زاهدان دین و محرابان شریعت سید المرسلین و از آنها اعتبار میکنند  
کند خلاصه این حدیث از احادیث مشکل است که عقول از یقین آن عاجز است **قَوْلُهُ فُكُوْا**  
**بِلَا فِكْرٍ** عدم خصال عقل ایمان است و از برای ایمان مراتبی است که متفاوت است و هر کس مراتب آنها  
ایش زیاد باشد از خصال عقل از او زیاد یافت شود تا برسد با علی مراتب ایمان که از وقت تمام خصال عقل  
نداد خواهد بود چنانچه کلینی در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده  
که از برای ایمان چهل و نه جزء است و از برای هر جزء ده عشر است و مجموع آن چهل و نه صد و نه عشر است  
خداوند عالم بحکمت بالغه تفاوت حال مردم از یک عشر تا ده و عشر تا ده عشر که یک جزء کامل است و تا یک جزء  
و یک عشر و ده و عشر تا ده و عشر و ده و عشر تا ده و عشر و ده و عشر تا ده و عشر و ده و عشر تا ده و عشر  
نسبت نمود و تقسیم نمود و اگر حکمت خداوندی داخل این تقسیم دانسته شود بود احکام مردم و دیگری را



# نقد عقل متوهم در جاپان

ص ۱۵

در قسمت اول از مکتوبات اگر چه دارای یکشرا ایمان بوده باشد و شاید حکمت این تفاوت آن باشد که خدا  
عالم هر کس را بقدر استعداد او مکلف بایمان نموده است و آن دارای یکشتر هم مؤمن باشد پس هر کس که  
دارائی نمود ایمان را اگر چه یکشتر از ده عشر از یک جزو از چهل و نه جزو از ایمان بوده باشد و صدیق بر زبان  
و اعتقاد بقلب را که معنی ایمان است بقدر همان یکشتر محافظت نموده مؤمن است و آن ایمان ابر خود را نخواهد  
بخشد و معصیتش را زاده بجری باشد از او صادر نخواهد کرد و بدین تار وجه مشرکین داخل شد و محو  
خلود در ندارد که هر کس بقدر ایمانش خوف از پروردگار و از تکاب معاویه او خواهد داشت و سلب  
ایمان از وی توان نمود و در معنی ایمان اختلاف است و بقدر شجاعت و کثرت ذکر شده شیخ طریقه و از  
کتاب کشف الغمّه از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که اصل ایمان شهادت بیکایک خداوند است  
محمد بن عبد الله است و سایر فیاض و سنن از کلمات ایمان است و شاید مراد حضرت این باشد که اگر کسی  
توحید و نبوت را تحصیل نمود مؤمن است و اگر سایر فیوض و سنن که اقامت آنها محبت و معرفت با نام هر زمان  
و بعضی با دشمنان است تحصیل نماید مؤمن کامل است چنانچه رسول خدا ص در روز عید  
عزیز حضرت موالی امیر المؤمنین را بلند نمود و فرمود ایوم اکملت لکم دینکم یعنی امر و ذبیحه محبت  
و ولایت علی بن ابی طالب بر من تمام گردانیدم و شیخ صدوق علیه السلام از ائمه در  
روایت نموده که فرمود رسول خدا ص ای المؤمنین یا علی مثل تو در دلت من مثل قل هو الله احد است که بر هر  
یک دفعه او را بخواند ثواب یک قرآن و اگر در هر یک دو مرتبه بخواند ثواب دو قرآن پیدا کرده است  
و هر که سه مرتبه قل هو الله را بخواند ثواب یک قرآن تحصیل نموده است و هر که توبه بآن دوست  
دارد و ثلث از ایمان خود را در آن باشد و هر کس یکبار بآن و ثلث را در دست خود هم ترا  
یا در جمیع مراتب ایمان خود را کامل کرده است پس دانسته شد که محبت علی بن ابی طالب و اولاد و اطاعت  
او بر زبان و قلب و عمل تکمیل ایمان است و مؤید این مطلب تفسیر حضرت که فرموده است سهل الذین لا یحبون  
یعنی ایایه باشد این بغیر از محبت علی و بغیر از دشمنان او و این می باشد این استفهام انگیز است  
هو الحب و الحب هو الایمان یعنی نیست این مگر محبت علی و بغیر از دشمنان او و حضرت صادق ع  
فرموده الایمان هو الحب و الحب هو الایمان پس دشمنان از حدیث بنابر تفسیر سابق در بعضی کتب در بعضی  
جست بغیر از این است که ایمان محبت علی است و محبت علی ایمان است و شیخ صدوق علیه السلام روایت

در مکتوبات اگر چه دارای یکشتر ایمان بوده باشد و شاید حکمت این تفاوت آن باشد که خدا عالم هر کس را بقدر استعداد او مکلف بایمان نموده است

دو توبه و دشمنی بر اذان حضرت از محبت و بغیر

از فضیلت این عمل است  
ثلث ایمان دان  
هم که بر زبان و قلب و دست دان



## در تحای ایمان بواسطه عقول مرکب است

فرموده است که فرمود حضرت پیرو مؤمنان علیکم السلام بالای منبر که جیب من رسول خدا صلی الله علیه  
والله فرمود یا علی حب تو ایمان و تقویت و بغض تو کفر و نفاق است پس انکه همین ایمان که ذکر  
شد که معرفت و تصدیق قلب است بر اصول دین مشروط است باینکه در ظاهر هم منکر نباشد و قولا  
فعل و اگر منکر شد کافر خواهد بود یقیناً مثل شیطان و فرعون و امثال آنها که در این صورت معرفت  
قلب هیچ فایده نخواهد داشت زیرا که محبت و بندگی با همی کردن و انکار معبود  
و خالق و هوا و هوس هرگز جمع نخواهد شد و در اینجا ختم میکنیم این  
مقدمه را و شروع میکنیم در اصول اربعه و آن  
خدای تع استغانت می جویم  
والسلام





بسم الله

در عدد و خواص اسماء مقدسه حضرت  
و جید شریف حضرت نبوت  
در عدد و خواص

بسم الله الرحمن الرحيم

روایت میکند گفتار اسلام در کافه از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد صلوات  
علیه السلام در معنی قول خدای تعالی و الله الاسماء الحسنی نحن والله الاسماء  
الحسنی الاله لا یقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا یعنی حضرت فرمودند که خدای تعالی در قبول  
چیزی فرماید که از برای خدای تعالی اسماء و حسنات است ما هستیم بخدا ان اسماء نیکو می این چنان مکر قبول  
نمیکند خدای تعالی از بندگان عملی را مکر میگرداند و ثنا ختن ما و سحرش اندیست که این بزرگواران می شناسند  
دلیل و راه نمائند حق و دلیل و راه نمائند خلاق را پس خدای خود و این بزرگواران علامت و نشاند  
محاسن صفات و افعال و آثار حق جل شان را پس خواندن این بزرگواران خواندن خداست و طلب  
نمودن آنها و تقرب با آنها از راه صلوات الله علیه هم اجمعین تقرب و نزدیکی است با خالق است و عزالان که  
که ائمه هدی صلوات الله علیه هم اجمعین شاد میکنند خلاق را و تعلیم مینمایند بندگان را و محکم  
بنمایند عقاید آنها را و ابواب جید و دانام میکنند هر یک را با اسماء و صفات باری تعالی و طریقی مستقیم را  
راه نمائی میکنند مقدم بر اصول این مینمایند بدانند مؤمنین از اسماء حسنه بر آنچه وارد  
شده از روایات که شیخ صدوق سر جمعه الله تعالی می نویسد معنی قول حضرت  
رسول ص و ا که فرمودند ان برای ذات مقدسه حضرت احدیت و خداوند عزت جل شان  
نمودن اسم می باشد که هر کسی که این نود و نواسمه مقدسه جلالت خدای تعالی را احصا

در عدد و خواص  
اسماء مقدسه  
حضرت نبوت  
و جید شریف

در عدد و خواص  
اسماء مقدسه  
حضرت نبوت  
و جید شریف







یا شاکر یا اله یا واحد یا عفو یا مرتب یا خیر یا حلیم یا قابض یا باسط یا حی یا قیوم یا  
 علی یا عظیم یا ولی یا غنی یا حمید و در سورة ال عمران چهار اسماء مجید باشد یا وهاب یا  
 قائم یا سمیع الدعا یا شهید و در سورة نسا پنج اسم یا رزاق یا حنیف یا عفو یا  
 وکیل یا مقیت و در سورة اعراف دو اسم است یا محیی یا ممیت و در سورة انفال سه اسم  
 یا نعم المولی یا نعم النصیر یا قوی و در سورة هود چهار اسماء یا حفیظ یا مجیب یا حمید یا  
 ودود و در سورة یوسف چهار اسماء یا مستعان یا غالب یا قهار یا حافظ و در سورة  
 و در سورة عدد دو اسم یا کبیر یا متعال و در سورة ابرهیم یک اسم یا منان و در سورة حجر  
 اسم یا وارث یا صاق یا خلاق و در سورة کهف یک اسم یا مقتدر و در سورة طه یکی یا  
 قهار و در سورة حج یکی یا باعث و در سورة مؤمنین یکی یا کریم و در سورة نور سه اسم یا حق  
 یا مبین یا نور و در سورة فرقان یکی یا هادی و در سورة شبا یکی یا فتاح و در سورة  
 ملک یک یا شکور و در سورة زمر یکی یا کاف و در سورة مؤمن چهار اسم یا غافر الذنب یا  
 قابل التوب یا شدید العقاب یا ذا الطول و در سورة زاریات دو اسم یا رزاق یا ذا القوة المتین  
 و در سورة طه یکی یا وبر و در سورة انفثت یکی یا علیک و در سورة رحمن دو اسم یا باقی یا ن  
 مجلال و در سورة حدید چهار اسماء یا اول یا اخر یا ظاهر یا باطن و در سورة حشره اشما یا  
 قدوس یا سلام یا مؤمن یا مبین یا عزیز یا جبار یا متکبر یا خالق یا باری یا مصور و در سورة  
 معارج یکی یا ذا المعارج و در سورة اعلی یکی یا اعلی و در سورة قلم یکی یا کریم و در سورة بروج  
 یا مبدی یا معید و در سورة اخلاص دو اسم یا احد یا صمد یا ابن اشما خدای تعالی در قرآن مجید نود  
 و نه اسم مبارک است یا اسم کماله الله یکصد عدد می شود غیر مکررات که در هر سورة مکرر است  
 احسنه می باشد لکن هر یک از این اشما اگر در ده سورة باشد این یک اسم همان اسم الذکر فرمودند و  
 خبر آنست که فرمودند حضرت هر کس بخواند این نود و نه اسم احسنه را ده ها ای و قیومی شود و  
 هر زمانیکه سوال بکند خداوند عطا میکند یا آنچه که سوال نموده است و کسی که بشناسد و  
 داشته باشد باین اسماء و بخواند این اسماء را جماعتی از روی اخلاص قبول خواهد شد حاجت  
 دعوت آنجا است لکن مؤلف گوید روایت اولی که صدق و در کتاب یوسف خود و این حضرت

این اسم مبارک را هر روز بخواند و در هر روز صد مرتبه بخواند و در هر روز صد مرتبه بخواند و در هر روز صد مرتبه بخواند

این اسم مبارک را هر روز بخواند و در هر روز صد مرتبه بخواند و در هر روز صد مرتبه بخواند و در هر روز صد مرتبه بخواند



# ذکر متبای اسماء الحسنی و خصال آن

جمله اسماء الحسنی و خصال آن

در تفسیر کلمات و عبارات

میکند و اسمی بود و نه اسم زامی فرمایند که ذکر شدن بعلت اقوی از این روایت است اما از قرآن نیست  
که روایتی خیر مشهور است اسمی مذکور از اول بدانکه تخصیص این اسماء بنامیدن و بودن  
اسماء حسنی الهی لاف ندارد بر حق و بودن غیر این اسماء از برای خدای تعالی بجهت آنکه وارد شدن  
در دعای و انکار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین اسماء و نامها بسیار از برای خدای  
متعالی که ذکر آن اسماء در این بود و نه اسم نیست و شاید تخصیص داده شده و روایت شده است  
باین بود و نه اسم مبارک بجهت خصوصیت اینها بر یاقی شرف بر باقی اسماء پس زیادتى این اسماء  
بر باقی اسماء بجهت آنست که خصوصیت ایشانها در این اسماء شریفی باشد بجهت ظاهر شدن  
در قضا و حوائج و رفع مهمات و کربات و تعجیل در استجاب دعا و سؤالات مردم و بدان که  
خدا بود و چیزی با او نبود چنانچه در جناب است کان الله و لم یکن معه شئ حتی سماه او که  
سوره بسم اشاره بان فرموده ان ه الا اسماء بیسمه قوها انتم و اباء و کعبه خدای فرمایند  
این اسماء من مکر تعبیرات و اصلاجات که شما مخلوق بریان خود جاری میکنید بمقتضا این شریف  
در سوره اعراف و الله الا اسماء الحسنی فادعوه بها که در وقت حاجت بندها خدا را بان  
بخوانند و ملتی باشند بشرط آنکه این اسماء اشاره بذات خدا نباشد زیرا که نظر ما خدا  
ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین هر کس قصد کند در دعاء از ان اسماء ذات خدا را  
کافر است و هر کس مقصودش و منظورش هم این نامها و هم ذات خدا باشد البته مشرک است  
پس لازم است که بنده محتاج الی الله در عبادت خود تو چشم بخوی سیحانه قصد ذات معبودی باشد  
که دارای این نامها است و این اسماء عبارت ها می باشد که خدا خلقشان فرموده است مردم  
باین عبارت خدا را بخوانند خوب گفته است چه ذات از روی و تحت جلوه دارد رخ کثرت ذکر بانی  
کشد احکام توحید از میان دنیا بد کثرت از اسماء بانه بر اندازد احدی از احوال و احدی از  
اینجا بود پیدان واحد پس خدا بود و چیزی با او نبود صدوق علیه السلام در توحید است  
میکند از هشام بن حکم که سؤال نمود از حضرت امام جعفر صادق و از اسماء خدای عز و جل و  
اشتقاق اینها پس از حضرت فرمودند الله مشتق است از ال یعنی والد و حیران هستند بندها  
از کلمات قدس و پس ای هشام کسیکه عبادت کند اسم را بغیر معنی پس تحقیق کافر است و عباد



# اسماء باری و معانی

ص ۲۱

خالق کرده و کسیکه عبادت کند اسم و معنی را با هم پس تحقیق مشرب است و عبادت دو چیز کرده است  
و کسیکه عبادت کند معنی را غیر از اسم پس این موحداست و اهل توحید ایا نام میگوای هشام گفت  
غرض کردم باین رسول الله زیادت بر بفرمایید بیان را حضرت فرمودند از برای خدای تعالی بنویسند  
اسم می باشد و خدای عزوجل معنی می باشد که این اسماء را بر او است و نیز خبر دیگر صدوق و  
در توحید حدیث می کنند از حضرت ابی عبد الله که فرمودند کسیکه عبادت کند خدا را بنویسم  
پس تحقیق کافر است و کسیکه عبادت کند اسم را و عبادت نکند معنی را پس کافر است و کسیکه  
عبادت کند اسم و معنی را با هم پس مشرب است کسیکه عبادت کند معنی را به تبعیت اسماء است  
اینجا این که وصف نموده است باین اسماء و نفس او را و اعتقاد داشته باشد بقلب زبان آن  
کس موحداست و اصحاب ائمه و مومنین هم همین قسم بودند و نیز صدوق قدس و ایت معصی <sup>آن</sup>  
ابی عبد الله علیه السلام می فرمایند خداوند خالق اشیا می باشد نه خود <sup>شما</sup>  
و خداوند نامیده شده است با اسماء و آن خدا غیر اسماء می باشد و اسماء او هم غیر خدا می باشد غرض اینست  
متعدد و مختلف برای خدا محض الابرار است و خواندن خدا را باین اسماء و صفات و <sup>متعدد</sup>  
منزه و غیر است و لایق ذات واجب الوجود نیست اختلاف و اختلاف پس بدستیکه اختلاف و  
اختلاف متجرب است پس گفته اند و خدا مؤلف است و خدا بسیا است یا کرامت لکن گفته  
شود خدا قییم است بذات خود پس یکی از اسماء ویراسته می دهد که عاجز نیست و یکی از  
اسماء اقوی است لکن نه بقوت نفس مخلوق و نه بقوت بطش مخلوق خواهد شد که سبب تشبیه خواهد  
شد و خيال زیاد و نقصان و مقدار و قوت خواهد شد خلاصه تشبیه از برای او نیست ضد عیان  
برای او تصور نمیشود و نه ندی و نه کیفیت و نه لطایفه و بدان که اصول اسماء الله و صفات حق  
سراسر است که حیات و قدرت و علم او باشد و هر یک از این اسماء تشبیه عین یکدیگرند و عین ذات اقدس  
او می باشند و در گفتن و خواندن و وصف نمودن ما مخلوق بزبان خود مان مختلف جاری می نماید  
بجهت فهمیدن عقول ناقص خود و بدانکه هر یک از این اسماء شامل می باشند اسما چندی را  
مثل قیوم که شامل است مبدء و معید و مکون و خالق و رازق و مدبر و مصور و متکلم و شاق  
و غفور و رحیم و امثال آن را و علیم که شامل است حکیم و دلیل و هادی و ملهم و مدبر و خیر

اسماء باری و معانی



# در معانی اسماء که حسنی و خالص آنها

و سمیع و بصیر و امثال این را و هم چنین باقی دیگر را که هر یک از این شامل است اسماء حسنی و خالص را  
 و اصول این اسماء بقول مذکور در سراسر است یا بعضی هفت می دانند و بنا بقولی بود و نه می دانند  
 و متناهاست و بدان که فروعات هر یک نامتناهاست چنانچه خالقیت از حیثیت کثرت  
 پیدا کند در عدد و افراد مخلوقات و از قیت کثرت پیدا کند در عدد و افراد مرز و قاعده  
 حیثیت دیگر کثرت در کثرت پیدا کند نظر با اجزاء هر فرد از هر نوع موجودات یعنی خالق و  
 زائد است هر چیزی از اجزای آن را بحسب خود می نامند چنانچه هر یک از اسماء الهی و  
 النوع و مرتبه اند از جانب حضور حق متعلقات و مدنی و ذات خود را در اشیا مثل لفظ جل  
 که ترجمان انسان است و سبوح قدوس که ترجمان انواع ملائکه است و قاضی الحاجات که ترجمان  
 انواع افلاک است و سمیع و بصیر که ترجمان انواع حیوانات است و تربیت هر یک هر نوع از مؤ  
 جودات یا یکی از اسماء حسنی دیگر است هم چنین خود از اسماء لازم و تابع وجود واجب  
 الوجود است و بدان که هم چنانکه بعلم از بی حضوری حاضر است بلوازم وجود خود که  
 اسماء حسنی نباشد هم چنین حاضر است بلوازم و توابع آن اسماء خواه موجودات خارجی و  
 ذهنیه بوده باشد خواه اعیان ثابت بوده باشد و در فایده میکند صدوق در کتاب یوسف  
 خود از علی بن ابی عثمان از ابی سنان گفت سوال نمودم از ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه که آیا  
 بود غار بنفوس خود پیش از آنکه خلق کند خلیفه حضرت فرمودند بلی خدای دید و می شنید  
 و خدا محتاج نبود بدیدن و شنیدن بجهت آن که نبود شی و خلیقه که سوال میکند با طلب  
 بکنند از او بود ذات او ذات او قدرت او بود که نافذ بود و محتاج نبود که اسمی گذارد  
 شود بذات و یا صفات و لکن اختیار نمود خدا از برای ذات خود اسماء که خلق نمود اسماء از برای غیر  
 خودش که بخوانند بندگان خدای خود را با اسماء بجهت آنکه اگر خوانند نشود با اسم شناخته نشود پس اول  
 چیزیکه اختیار نمود خدا از برای ذات خود العلی العظیم است و بعد از آن اول خلقت اسماء حسنی است از برای  
 و بدان که اسم جل له الله امین از دین باقی اسماء خدا بده امر اول آن که مشهور است اسم جل له فی اسماء و دوم  
 بلند مرتبه و مقام می باشد چنانچه و ششم و ششم از امینا لفظ جل له الله بر باقی اسماء حسنی است که پیش از اسماء  
 ذکر می شود و تخصیص داده شده بکلمه اخلاص واقع شده و شش از برای اسماء حسنی است از برای ذات حق

در معانی اسماء که حسنی و خالص آنها  
 در معانی اسماء که حسنی و خالص آنها  
 در معانی اسماء که حسنی و خالص آنها



# در معنی اسماء الحسنی و جلاله

ص ۳۳

مرتب

در معنی

در معنی

در معنی

در معنی

پس اخلاق نه شود و غیر خدا نه حقیقت و نه نیازا قال سبحانه هل تعلم له سمیا یعنی احد نامیده شده با الله  
 امر هشتم است که این کلمه جلاله و لفظ الله دلائل نصیحت کند بر ذات مقدسه حق سبحان که از ذات الو  
 موصوفه بمجمیع کالات است و باقی شمار که نمیتواند بر هر یک از اسماء غیر از خود آن اسم دلائل بر صفت  
 میکند مثل رحیم و عفو و ذوق و قهار و لکن الله دلائل بر جمیع اسماء الحسنی دارد امر نهم  
 این لفظ جلاله الله اسم ذات مقدس و بر حق می باشد غیر صفت و خاص اسم است که صفت نیست بجلال  
 سایر اسمائین بدرستی که واقع هستند بر ذاتها بر صفت از صفات کمالیه خدائی از برای الله مزید  
 اختصاص است که نسبت برای غیر و از امر دهم است که جمیع اسماء الحسنی نامیده شده  
 اند باین اسم و نامیده شده است این اسم مبارک بچنین یکی یعنی اسم از اسماء الحسنی و گفته است شیخ بر  
 این اسم مقدس الله چهار حرف است پس اگر در فکرم بر اسمی شناخته خواهد شد که این خاص خالق  
 و مختص باوست و بسوی او است و از او است و اگر بر این نام از اول لفظ باقی خواهد ماند لفظ الله  
 و الله کل شیء یعنی از برای خداست هر چیزی که اگر بر این نام از اول لفظ باقی خواهد ماند لفظ الله و هو الله  
 شئی و منکر کل شئی و منیر کل شئی و مستور عن کل شئی و مستولی علی کل شئی و اگر بر این نام الف و دیم  
 را باقی خواهد ماند لفظ لکه و لکه کل شئی و اگر بر این نام لام دوم را باقی میماند حرف ها مضموم و هو  
 ر حذو لا شریک له و این لفظ هو بی رساند بسوی چشمه عرب و لفظ هو مرکب است از دو حرف ها و او و پر  
 ها حرف واحد را لا لقب میکند بر واحد یکا بود در حق و ها و اول خارج است یعنی هو الاول خدا  
 اولست و او اخر او است یعنی هو الاخر خدا اخر است و در حدیث است از حضرت صادق علیه السلام  
 صلوات الله علیه که الف معنی الاعماله علی الخلق است یعنی الف محبت خدا بخلق و خود از نعم خدا  
 بولایت و دوستی ما اهل بیت و لام الزام الله است یعنی لام الزام خدا است خلق خود را بولایت و دوستی  
 ما اهل البیت و ها هو انزل خالف محمل و ال محمد یعنی ها خا رست از برای سبیکه خالف کند محمل  
 اهل بیت محمد صلوات الله علیه علیهم اجمعین و الله کل شئی و خدا ال و خا لوق هر چیز است و مضموم و خا  
 مؤلی الموالی امیر المؤمنین صلوات الله علیه بفرزند خود که انیر زنده در دنیا که نازل شد بتو امیر  
 پس سئوال کن از خدا حاجت خود را پس بدستی که مستجاب می شود و حاجت تو را خدا بر می آورد و دختر  
 ابی عبد الله فرمودند که بگوید مرتب با الله گفته می شود از برای ولیک ما حاجت را بگو



ذکر خواص اسماء جلاله خدای تعالی و معانی آنهاست

حاجه ترانو کلمه جلاله الله گفته اند اسم اعظم است و هر که سر شب جمع بر این ذکر الله مداومت کند  
 بشرط آنکه روزها را روزه دارد ذکر اقامه و بیا دست دهد و اگر کلمه جلاله الله مکرر در  
 ظرف سفالین نویسد و بپا بپوشد و بر روی صرغ از آب زاپیر و صرغ زایل شود و شیخ  
 ابوالعباس تونی فرمود هر که در شبانه روزی هزار مرتبه بگوید یا الله یا هو و مدتی برانداخت  
 کند از اهل تحقیق کرد و آنچه خواص او کشف شود خلاصه برای هر یک از اسماء الحسنه الهی  
 و اثر بسیار ذکر شده است از آنکه صلوات الله علیه هم اجماعین و شرح بسیار وارد شده است که  
 این سال مقصود نیست طول کلام را لکن بعضی خواص آنها را بطریق اختصار بنیاد میکنم که از برای  
 عوام نافع و با فایده باشد و گفته شیخ برسی قدس که کسی که بخواند الواحد را بطعام و بخورد از آن  
 طعام ظاهر می شود که باطن و قلب و نور و حشر صاف و عین است که فرمودند هر کس این اسم را  
 باشد و در خود سازد هر روزی هزار و یکبار الواحد را و صد و یک بار علیه السلام در کتاب  
 توحید حدیث میکند از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق که فرمود پدر بزرگوارم محمد بن  
 علی الباقر صلوات الله علیه ما در تفسیر قل هو الله احد حدیثی که از خود منفرماید حدیث فرمود  
 پدرم از پدر خود حضرت امیر المؤمنین که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند دیدم حضرت را  
 در منام یک شب پیش از وقوع بدر یکس منبر هائید گفتم تعلیم کن بمن چیزی را که یاری بخوشم بر دشمنان  
 پس گفت خضر که بگو یا من لا اله الا هو و صبح شد عرض نمودم خدمت حضرت رسول امیر  
 فرمودند بمن یا علی تعلیم نمود که تو از خضر اسم اعظم را پس میخوانم و رو بندد بکعبه که حضرت امیر المؤمنین  
 قرآن صیغره قل هو الله احد را پس چون که فارغ می شد می گفت یا هو یا من لا اله الا هو اغفر لی و انصر  
 علی القوم الکافرن و بود حضرت امیر المؤمنین که می خواند همین را در روز صفین و طرد می نمود  
 کفار را پس گفت عمار بن یاسر یا امیر المؤمنین چه می خوانی و این کلمات چیست فرمودندای عمار  
 اسم اعظم خداست و صد و یک بار علیه السلام میخواند در کتاب فو جید از ابی بصیر از حضرت  
 ابی عبد الله علیه السلام که فرمودند هر که بخواند قل هو الله احد را یک مرتبه مثل کسی باشد که قمارت  
 کرده باشد قرآن را سه مرتبه و تورات را سه مرتبه و انجیل را سه مرتبه و زبور را سه مرتبه و در روز  
 اسماء الحسنه گفته است شیخ برسی که کسی که بسیار بگوید یا سمیع دعاها او و حاجات او برآورده می شود

در خواص اسماء جلاله  
 و الحسنه الهی



و نیز میگوید کسیکه بسیار بگوید البصیر و جمعه ها تخصیص میدهد خدای تعالی بعبادت و رعایت و در  
 ذکر سمیع و بصیر این دو اسم شایسته است که زاکر و دعا الحاح میکند چون بر این دو اسم مداومت  
 کند زود مستجاب شود **سمیع بصیر** و اگر این دو اسم را باین صورت در صفحان  
 نقره نقش کنند و در جمعه بعد از طلوع آفتاب و در نظام روزهم بخوانند این دو اسم را و هفت روزهم  
 روز بدار و چنانچه اول روز جمعه باشد و افطار بر نان خشک و قدری زیت کند و در حین افطار  
 این دو اسم را بخواند خداوند آن مقبول القول گردد و گفته است شیخ راسخ که بسیار بخواند ذکر القهار  
 خدا خارج میکند و بیرون میکند از قلب و محبت بسیار و کسیکه در آخر ماه که در آخر شب است باشد  
 بگوید یا قاهر یا قهار یا ذا البطش الشدید انت الذی لا یطاق انتقام و بخواند بدشمن خود مشاغل  
 خدا او را بر دشمن و ظفر می دهد و او را و این ضعیف را و او را دشمن و گفته است شیخ راسخ که بسیار  
 لفظا العلی و بسیار بخواند و بسیار بخورد و نیز بخورد و بخورد و بخورد و بخورد و بخورد و بخورد  
 که هر که مداومت کند با اسم العلی بلند گردد و اگر مسافر باشد و مدت سلامت بوطر خود بر شیخ  
 ابوالعباس قوی گفته که هر که در خواندن العظیم مداومت نماید عالی گردد و در میان هر دو کعبه  
 مکرم باشد و صاحب محفلان النافع گفته است کسیکه در هر روز یکصد مرتبه بگوید یا علی زیاد خواهد  
 شد و لذت و نیز شیخ برسی و گفته است کسیکه بسیار بگوید یا بدیع روزی او میکند خداوند  
 معرفت خود را و معرفت آنجا که خوبتر می دانند و است از حضرت علی بن موالی رضا  
 فرمودند هر که در وقت دعا کردن هفتاد مرتبه بگوید یا بدیع دعا او مستجاب می شود و حضرت  
 رضا فرمودند هر که اسم علیم را در دعا بخورد بسیار بگوید یا علم لذتی نمی رسد و اگر اسم حکیم را بخورد  
 از قول او نقش کند و بخورد و از پس آن اسم را بخواند و بگوید یا حق اسم او فوقی مراد می در هیچ امر  
 معطل شود و از دشمنان او بدد و در اندک زمانی او را تعلیم او بجهت او رسد و  
 حضرت رضا ص <sup>علیه السلام</sup> فرمود بجهت اشهاد شوارب اسم الحکیم را بسیار بگوید و گفته است کسیکه بخواند  
 بر مریض ذکر الحی افزوده مرتبه شفا یا بدان مریض و هم چنین صاحب مدد و هم بخواند شفا یابد و ذکر  
 القیوم در آخر شبها اثر عظیم دارد و گفته شد است این ذکر مکنوس است و علو دارد برادر پس بخوبی  
 هر که بخواند الحی القیوم که اسم اعظم است تا بین طلوع صبح و آفتاب مداومت کند تقوی و خشیت او

بصیر  
سمیع

یا بدیع

یا حکیم

یا قاهر







الملک

یا مقلب

و القیوم

یا جامع الخیر

یا جامع الخیر

یا جامع الخیر

از آنجا که بگوید الملک حضرت علی بن موسی الرضا فرمودند که هر که اسم الملک را بر روز خود  
 بخواند از خلق به نیاز گردد و در دنیا و آخرت بر او الحال باشد و صدوقه رواست که از حضرت رسول  
 که بدستیکر جبرئیل نماز شد بر آن روز که او را ضاحک و خندان و مستبشر پس سلام خدمت حضرت کرد و آن  
 جواب سلام دادند پس جبرئیل عرض کرد یا رسول الله بدرستی که خدا فرستاده من است و تو با هدیه پس حضرت فرمود  
 ای جبرئیل چه چیز است آن هدیه پس گفت کلمات است از کتب غیبی که مرا می دانسته است خدا ترا یا رسول الله باین کلمات  
 و گفت بگو یا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلِ وَ سَتَرَ الْقَبِيحِ یا مَنْ لَمْ يَأْخُذْ بِالْجُرْفِ و لَمْ يَهْتِكِ السِّرَّ الْعَظِيمَ یا جِسْرَ  
 التَّجَاوُزِ یا رَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ یا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ یا رَحْمَةَ نَاصِحِ كُلِّ مَخْوِيٍّ یا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى یا مُقْبِلَ الْعُسْرِ  
 یا كَرِيمَ الصَّفْحِ یا عَظِيمَ الْمَنْ يا مُقْتَدِرًا یا نِعْمَ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا یا رُبَّنا یا سَيِّدُنا و یا مَوْلِنا یا غَاثَ رَغَبِنا یا اللَّهُ  
 یا اللَّهُ الْأَنْشُوءَ خَلْقِي یا نَارِ خَضِرٍ رُحْمٍ فرمودند ای جبرئیل چه چیز است تو باین کلمات و جبرئیل عرض کرد  
 هیهات هیهات اگر قطع شود علم و اگر جمع شوند علما که هفت طبقه اسمها و هفت طبقه رزق بر اینها که وصف  
 کنند تو باین کلمات تا روز قیامت بر اینها که وصف کرده اند از هزار جزو یک جزو تو باین کلمات را تا روز قیامت  
 و وصف از اینها که گفت بنده یا یا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلِ وَ سَتَرَ الْقَبِيحِ ستر میکند خدا وی پوشاند او را  
 بر رحمت خود در دنیا و آخرت و ستر میکند خدا بر او هزار ستر و حشا او را نمیکند در روز قیامت و  
 نمیدد و هتک نمیکند ستر او را در روزی که هتک می شود سترهای مخلوق و اعمال مخلوق و سترهایی که  
 گفت یا عظیم العفو می آید از خدا کافران و از هر چند خطاهای او و گناهان مثل کفر و گناهان  
 و برزقانی که گفت یا حسن التجا و می دهد خدا از او بخشه دندی و شرب جزو و معاصی که چنانچه دنیا و غیر از آن  
 معاصی بزرگ باشد و برزقانی که گفت یا واسع المغفرة باقی میکند خدا وی عفو و رحمت از برای او و هفتاد  
 در اندر رحمت خود پس آن بنده خوض میکند و فرو می رود در رحمت خدای عزوجل تا آنکه خارج شود از دنیا  
 و برزقانی که گفت یا باسط الیدین یا رَحْمَةَ نَاصِحِ كُلِّ مَخْوِيٍّ می بیند که خود را خدای عزوجل برانند بر رحمت خود  
 ز طایفه که گفت یا صاحب کل شیء و منتهی کل عظماء که خدا وی عزوجل از اجور و ثواب مصیبت ده و  
 سالم و بر بریزد و بر سر کشد و بر مسکین و بر فقیر تا روز قیامت یعنی آید و اجر بر مصیبت ده و بر بریزد  
 عالم و بر ضرر خورد ها و هم مساکین ها و هم فقر عالم را که تا روز قیامت باشد باین بنده خطا میکند  
 بن مانی که گفت یا کریم الصَّفْحِ اگر اثم میکند و گم می کند باین اگر اثم و گم اینها را و این که گفت یا عظیم



فصوص صمدیایان عاقلان و عاقلان

عطا میکند خدای عزوجل و در قیامت امتیاز و امتیاز خدای عزوجل را که گفت یا مبتدا یا نعم  
قبل استحقاقها عطا میکند خدا بجز از اجر و مزد و ثواب بعد و شماره کسیکه در دنیا شکر نعمتهای  
الله را نموده اند و بر زبان گفت یا ربنا و یا سیدنا و یا مولینا میگوید خدای عزوجل و جلال شایسته  
باشید ایلا تکه من بدیده منیکه امر بدیدم این بنده و عطا کردم از اجر و ثواب بعد و شماره آنچه خلقه نموده اند  
بهشت و آتش و آنهای هفت کانه و زمین هفت کانه و حور و شیوه و ماه و ستاره ها و قطره های باران ها و  
انواع خلایق و که هر یک را و درین های دیگر و غیر اینها و عرض و کریم خود و بر زبان گفت یا مولینا  
پس میگویم قلبان بنده را از ایمان و حسن فائده که گفت یا غایت و غیتنا عطا میکند خداوند رقی من از غنیمت  
او را قبل و غنیمت خلایق بر زبان گفت یا لا اله الا الله خلقه یا ربنا میگوید خدای عزوجل جلاله در دنیا از نعم  
عبد خود را از انچه چشمش آمد با شید ایلا تکه من بدیده منیکه من از انچه نمودم این بنده را و از انچه نمودم بدیدم  
او را و برادرهای او را و خواهرهای او را و اهل و عیال او را و اولادهای او را و همگی را و بندگان او را و  
شفعاء او را و هر کس از دنیا که واجب باشد بر آنها از انچه نمودم و در هر یک از اینها رسول الله تعلیم  
این کلمات مکتوبه را بر هر کس از انچه تعلیم ندهد بمنافقین پس بدین ترتیب که این کلمات دعا و استجابت از بر اینها و افکار  
اهل بیت است که در روز قیامت طواف میکنند باو شیخ برسی قدس ذکر میکند کسیکه زیبا بگوید یا ربنا  
خداوند و بزرگوار گفت یا ربنا که یکصد و شش مرتبه بگوید **المؤمن** این خواهد بود از شرف  
ثقلین و گفته است کسیکه بگوید **یا عقیب** عقیب بخیر کشف شود بلاء او و اسرار که میباید و بماند  
و کسیکه روزی چهل مرتبه تا چهل روز متصل بگوید **یا عزیز** محتاج نشود او با احد و منقول است از حضرت علی  
موسی الرضا که هر روز بعد از نماز یا ربنا **یا عزیز** را ده بار بخواند محتاج خلق نکرد و در دنیا  
مردم عزیز باشند و اسم **جبرئیل** که از پادشاه برسد در برابر سلطان قاهر و از ده مرتبه بخواند و بگوید  
از شر او ایمن گردد صاحب عمان گوید قرائت یا عزیز در روزی یکصد مرتبه موجب زیا در دنیا است و  
گفتن **المستکبر** در حضور کسی که خیر میکند جمعه ذلت او خواهد شد و اگر کسی در میان خواب اسم مستکبر  
زاده را بخواند و بعد از آن با حلال خود صحبت نماید در حق تعالی و از آن صلح که امتضا باید **الحفیظ**  
اگر در سفر ناید مواضع خوف کوید بسیار از همه خوف و بیم و مکروه محفوظ بماند و اگر بخواهد از فقر  
نقش کند مرتبه پنجاه و یک بار بگوید **یا عزیز** و یا خود را در روزی که خواب کند از باده هیچ ضرر و آزار ندارد

توبه

توبه

توبه

توبه

توبه



و در خوان بنوید یا حفیظ الحفظ فایده خیر حافظا و هو ارحم کما یحیی الموتی و فی این اسم  
 و ابجد پیر ربع در چهار بطریق کثیر نقش کند و در گردن کودک آن صرع و همت غرض این کرد و در  
 کسی که بنوید السبوح را بر قطعات نان بعد از نماز جمع و بخورد آن نان را مالاک صفت خوب  
 خواهد شد و کسی که الشهد الحق را بنویسد بر چهار گوشه کاغذ و در وسط کاغذ بنویسد اسم  
 شده یا غایب شده را بیرون آورد و ظاهر کند نصف شب در زیر آسمان و مکرر بگوید تا هفتاد مرتبه الشهد  
 الحق این دو اسم را بدو بیت که می آید جن رضایع یا غایب گفته است که کسی که بسیار بگوید این دو اسم که  
 احکم العذل در نصف شب تخصیص میدهد و از خدا بطلان خود و قرار می دهد باطن او را  
 خوان این سر خود و کسی که بسیار بخواند ذکر الغفور کما و سوا من از او می رود و کسی که نزد جمعی  
 مرتبه بگوید اللهم اغفر لی یا غفار خداوندی آمرزد گناهان او را و شیخ برسی گفته است که کسی که  
 بگوید الغنی را در روز جمعه ده هزار مرتبه بخورد از چوب زنی به نیار و غنی میکند خدای متعال  
 او را عاجل از بدی و در شهر الا فاق فو شتر است که یک مد او میکند بنکر العن دنیا  
 خواهد شد او را و دنیا و دنیا را کسی که هفتاد مرتبه بگوید الفتح در حالتی که در دست  
 بسنه خود بگذارد و خواب از قلب او محو شود و کسی که در روزی ۴۰۰ مرتبه بخواند الملك را  
 دائم خواهد ماند و از ملائکه پادشاه و خواندن القدر را در روز جمعه یکصد و هفتاد و نه  
 ظاهر خواهد شد باطن او را و ذایل و خواندن بسیار التضرع الحیجیب را از خواهر بدو و گفتن القیوم  
 ذکر او بسیار تصفیه قلب می شود و نقش الحی القیوم بر خاتم و بدست کند زنده می دار و خداوند کما  
 او را و کسی که هم راه دارد این اسناد را بر صورت و خوف و شیخ برسی گفته است هر یک از او را به هم می آید  
 و حاضر باشد هفت روز روز بدارد و سینه مرتبه ذکر المصور را بخواند و در جام بنویسد  
 بشوید او را بخورد آن آب را خدا می بخشد با و اولاد صالح ذکر عطا فرماید و خسته مضام فرموده  
 چون زنی طالب فرزندان باشد هفت روز روز دارد و در وقت افطار مصور را بخواند و بعد از آن  
 افطار کند خداوند او را فرزند شایسته که امت فرماید و کسی که بخواند بسیار الکریم الله تعالی  
 را در زمین دهد حد افعال او را از راهی که گمان ندارد و گفته است کسی که دو صد و شصت و سه مرتبه  
 بگوید البکیر که مطابق عده ادعوات و ریاضات خود بخواند بعد از او استیجاب شود دعا او

و سبعم

و سبعم

و سبعم

و سبعم

و سبعم

و سبعم

و سبعم

و سبعم

و سبعم

و سبعم





# فوائد اسماء مقدسات و ذکر آنها

و اگر اسم الکبیر را بر روز هشت هزار بار بخواند جاه و مرتبه او بغایت بلند شود و خضر رضا  
 فرمود هر روز که در وقت حیض یا نفاس اسم مبارک المتعال را زیاد بخواند از همه آفات ایمن گردد <sup>خصوصا</sup>  
 از استیحا ضرر و گفته است کفعمی که کسی که مقابل شود بکسی که از او ترسان و خائف باشد پنجاه مرتبه  
 بخواند قلب بگوید یا کبیر یا کبیر این را بخواند و خواهد شد و شیخ برسی ده گفته است کسی که بخواند ذکر  
 النوع و هزار مرتبه قرار دهد خدای عزت از برای او نور ظاهر و باطن را فرموده است ذکر  
 القها را در سجده چهار مرتبه بگوید نیاز میکند خدا او را و کسی که در آخر شب سر برهنه کند و دست  
 خود را بلند کند و صد مرتبه بگوید القها بفقیر و پریشان او برطرف می شود و قضای می شود و حاجات  
 و هزار مرتبه بر طعام بخواند الودود و طعام کند بکسانی که بغض و دشمنی او را دارند هر روز یا او خوا  
 شد و کسی که در خود کند الوکیل را این خواهد بود از غرق و سوختن و گفته است کسی که هر روز  
 بگوید حاجتهای او برآورده می شود و گفتن بسیار الیس و اطفال او سالم می مانند تا به سجده بلوغ  
 و کسی که بسیار بگوید التوب الخدا توبه و باز داشت و از قبول کند و کسی که ابکیل را بسیار بگوید  
 مکرر و از این هدیه او را می گیرد و گفته است چنانکه کتاب شمس المعارف ذکر انجیس را هفتصد  
 و نشتصد و شصت و یک مرتبه بخواند خبری دهند و حائنین با او موافقت و پنهان دان چهره  
 و واقع می شود در سال و شیخ برسی ده گفته است کسی که چهل مرتبه در آب استسکور را بخواند و  
 شود از آن چشم هدیه دارد و بفرمی شود و ذکر اللطیف اگر در شدت باشد دفع کرد و غمی شود  
 و شیخ برسی ده گفته است کسی که ذکر الخالق را بسیار بگوید خدا متعال قلب او را منور میکند  
 و در قرآن الا نور نوشته کسی که بسیار ذکر الخالق را بگوید خداوند او را نطق عطا می کند معلوم حکمت  
 معارف حقایق و مطلع میکند او را بر دقایق معانی و لطائف معارف اگر حرف و الخالق را در هر چه  
 در چهار بطریق نقش کند و با خود دارد خدا ظاهر و باطن او را منور گرداند و هر مردمان دوست داشته  
 باشند کسی که ذکر الحافظ را هفتاد مرتبه بگوید دفع میکند خدا از او شر طالمین را و ذکر الرفع عقب  
 نماز ظهر یکصد مرتبه بخواند زیاد می کند رتبه و بلندی مقام او را و در نزد خلایق و گفته شده است که  
 المعز زیاد میکند هدیه را در نزد خلایق و ذکر المذل در شب تار یک در حال سجده بر خاک  
 مرتبه خواص بسیار دارد و اگر بعد از نماز مرتبه ذکر المذل را با حال سجده بگوید یا مذل العبادین و ضیاع الظالمین

الکبیر

المتعال

یا کبیر

النوع

القها

الودود

الوکیل

التوب الخ

انجیس

اللطیف



# خواص اسم مقدس باری تعالی است

ص ۳۱

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

الملك

فلان اذنی نخذقه من واسم اوذا بجای فلان ذکر کند پس بدست که خدا می کرد حق او را از او در وقت  
و گفته شده است کسی که پنجاه و پنج مرتبه بخواند المذل زاه سجد کند و بگوید و سجده امنه من فلان  
اسم آن شخص را ذکر کند این میگوید اند خدا او را از شر او و گفته شده است این دو اسم را اگر بنویسد  
در سطرین داخل حروف بصدل قمر که بر عفران نویسد م مع ز ذل و بخواند هر دو اسم میناک  
ذاکر المعز و المذل و با خود بدارد آن صدق قمر را یاری و میکند بجزت خدای و اگر طالب برکت  
باشد صد و سی که از غایب خیری کند شتر مضرب باشد در نصف شب بایستد در راه  
های خانه و هفتاد مرتبه بفرماند المعیذ و علی کذا پس بدست که یک هفتاد شده خبر غائب  
باری سدر ذکر المجیب در آخر هر دعائی اجابت شود دعوات او و شیخ <sup>بمکات</sup> گفته است  
خواندن الماحد در خلوت یافت شود بر او نور و ذکر المنتقم بسیار بگوید دفع شر دشمن میکند  
و در طعام بگوید الولجد و بخورد قلب باطن او نورانی می شود و در حالت وضو ساختن بسیار  
گفتن القاد غالب بر خصم و دشمن خود آید و خصم علی بن محمد الرضا فرمودند هر که در وقت  
وضو ساختن در وقت شستن هر عضوی بسیار بگوید یا قادر یا قاهر یا خیر یا لا یذو شیخ بر سر  
گوید در وقت خواب بسیار گوید المانع خداوند او دین و قرضا و میکند و کسی که دشمن آید  
بلاها باشد نماز مرتبه بگوید الصبوی الهام خدائی می شود بصبر و رشاید المقتدر هر  
حرف این اسم را نقش کند بر خاتم از در در بر مع پنج در ضح بطریق تکبیر و با خود دارد که  
طاعون ایمن باشد و در خیم خلوت عمریز و بزرگ باشد بدان که شیخ العارف باب العباد  
فهد قد گفته است که سزاوار است از برای خواننده اسماء الحسنی بر طبق حاجت و مطلوب و وجه  
باشد مجد شود بقرائت اسماء الحسنی که مطابق حاجت او باشد مؤثر است مثلاً طلب او حجت او  
رزق است که کند از اسماء نعمه یا رزاق یا جواد یا غنی یا کریم یا واسع و اگر مطلوب او توفیق باشد  
و عفو انکسار باشد و از نعم دشمن و لذت دشمن باشد ذکر کند العزیز و الجبار و القهار و ذوا  
البطش و المنتقم و بر همین قسم هر چه مطلوب حاجت او باشد مطابق مطلوب اسماء الحسنی را ذکر کند یا اول یا آخر  
از حضرت علی علیه الرضا روایت شد که چون کسی را مقصود باشد چهل شب در شب آن ذکر بگوید یا اول یا آخر



در تذکره اسماء مبارکه حسنه

حاصل شود و گفته اند که الا حذر نامدا و قضایدا و اذ صفاى باطن حاصل شود و ذایم دل و حرم باشد  
 و قیامان و عشق حضرت حق یا ظاهر حضرت امام رضا فرمودند که هر که بعد از طلوع آفتاب بخوابد و نوبت به  
 گوید یا ظاهراً حق تعالی او را از ناپیدائی نگاه دارد و نیز آن حضرت فرمود که هر که از ناپیدائی بپاید یا ناپیدائی  
 کند اسم یا باطن را در هر طریق و فوق عذار نقش کند یا خود را در آن چیز دفن کند محفوظ ماند و حضرت رضا  
 فرمودند که هر که خواسته مظلومی را از دست ظالم برهانند در برابر آن ظالم مابستند و بار بگویند یا و وفای ظالم  
 شفاعت او قبول کند ذکر الکریم و الوهات و در طهور که مداومت کند باقیات زوی او و مفتوح گردد و در حیات  
 او بماند و اگر حرفی از اسرار اجناس بجل کپی کرد و الف و لام در دو اسم اول اعتبار نکند مجموع هزار و شصت  
 شش باشد چون سر اسم را باین عدد مذکور بخواند در خلوت اطهارت و نیت درست و دل خاشع بعد از آن هر  
 دعا کند مستجاب شود و شیخ ابو العباس تونی گفته است که اسم کریم را در خود سازد و معزز و مکرّم باشد و بگوید یا  
 و اگر بر پوست نازنج نویسد و دو کند هر که باشد نایل شود و گفته اند که بعد از نماز دست بر دارد و هفت نوبت  
 بگوید یا وهات هر حاجت که دارد روا شود و اگر اسم وهات را در خوف سفاکین نویسد روز شنبه قبل از غروب آفتاب  
 و در انبار غلّه نهد از موش و سوس و محفوظ ماند خواص العفو گفته شده که بر سه پارچه کاغذ سه بار بنویسد  
 عفو من بینا و می آن کاغذ را بر سر و شفا یابد و اگر در خواندن مداومت نماید عزت او بفرح مبدل گردد و حضرت رضا  
 فرمودند که اگر کلاه بپوشد چنانچه نیک بنویسد یک رسد بر خواندن العفو مداومت کند یا سید تمام بهشت در آن  
 الحیب این اسم مخصوص اهل دعوت است و در آخر هر دعا که این اسم را تکرار کند دعا مستجاب شود و حضرت  
 رضا علیه السلام فرمودند که هر که اسم الحیب را هزار و یکبار بخواند البتّه حاجت او روا شود خواص الغنى و الکاف  
 القنا و الزاد در دفع فقر و وسعت معیشت اثر بسیار دارد و در هر روز در خواندن این چهار اسم نماید  
 بنویسد بطریق کتابت یا بطریق وفق و یا خود را در اشعظیم مشاهده کند اگر فشا و زراق را در یک تیغ تکبیر کند  
 و یا خود را در عامل آن را حقیقه از همه دشواری ها برهانند و بوقا و البش از جای برسانند که کمان مذلت بر  
 حضرت رضا علیه السلام فرمودند که هر روز بعد از نماز صبح هفتاد و هفت مرتبه بگوید یا فلاح و دست در سینه  
 فرو آورد و زنک غفلت از دل او برود و در هر کار که بخواهد از پیش برآورد و بعضی گفته اند که در چهار طرف خانه خود را  
 بر زکنی صد بار بگوید یا در زاق فرود در پیشه در آن خانه راه نیابد و در این اسم در محبت اقام  
 دارد اگر این اسم را در وقتیکه قمر در شرف باشد متصل به شتر می نویسد بر قطعه از خیر عقیقه یا بالود و در بانی

یا ظاهراً یا باطن

یا الحیب یا الوهات

یا کریم یا وهات

یا فلاح

یا زاق

یا وود



داد دل هر کس محبوب او گردد و مقبول گردد و حضرت رضا علیه السلام فرمودند بجهت الفت و محبت و  
 شوه اسم الودود و نامزد و یکبار بر موی یا طعام خوانند و زن هر روز از آن بخورند و او است و محبت  
 ایشان پیدا شود **اللطیف** در دفع شداید و الام و غموم و غموم اثر تمام دارد مداومت بخواند یا حق  
 آن را در ربع و حق بنویسد و با خود دارد هیچ مکر و بی باور نیست **الواسع** بعضی اکابر گفته اند هر که را  
 معیشت تنگ بود اسم **الواسع** را بختم نقش کند و با خود دارد و بر خواندن این اسم مداومت نماید معیشت  
 بر او آسان گردد **الشهید** هر که را بنده یا زنی یا خرن ندی بوده باشد که اطاعت او نکند هر صبح است  
 بر پیشانی او خط و آیه یا **الشهید** بگوید حقیقه او را مطیع گرداند و هر که اسم ذوالقوة را با این طریق <sup>و توف</sup>  
 بنویسد شش بار یا بیست و نه بار و در دست و کمر و کبک و از صداع یا بس باشد با خود نگاه دارد  
 شفا یابد اگر کسی را نسیان باشد چون آن را با خود دارد زایل گردد **السریع** اگر در دست خود بنویسد  
 و دور کف غل کند و در هر رکعت فاتحه و اخلاص را یکبار بخواند و بعد از آن دست را چنان بلند کند که  
 نوشته بچنان آسمان باشد صد بار بگوید یا سیریع الی السکینه و الوفاء فلو هذه الذار مطلقا <sup>که</sup>  
**الرقیب** را در سر ای نقش کند اهل آن سر ای از معاویه محفوظ باشند و اگر کسی را زن جمیده یا فرزند  
 جمیل باشد بر خواندن این اسم **الرقیب** مداومت نماید حقیقه ایشان را از فساد در حفظه و امان خود نگاه  
 دارد و اسم **المیتین** را حضرت علی بن موسی الرضا فرمود که چون دینی که شیر باشد این اسم را یکبار <sup>بگوید</sup>  
 بنویسد باب باز آن فیت که دعا بر آن خوانده شده باشد بشویند بان دهنده تا بخورد شیر آن زیاد  
 شود اسم **الباعث** را حضرت رضا فرمودند که چون کسی را بسته باشند این اسم را در ربع چهار <sup>بار</sup>  
 در سج کند و بر پا نوبند و هفت روز یا نصف بار این اسم **الباعث** را بخواند فتح شود **المنتقم** اگر کسی را  
 خصم باشد که با او مقاومت نتواند کرد در شب جمعه سیصد و شصت یکبار بگوید یا منتقم سر شب جمعه  
 با این طریق عمل کند آن خصم با او صلح کند و با او مهور گردد و اگر اسم **تواب** **خلاق** را با هر وقت قطع  
 با این طریق تواب خلاق مربع هفت و هفت یکبار کند و در صبح از سر این دو اسم را هم بر او بخواند و آن  
 را با خود دارد و چون باز وجه خود صحت کند حامله شود و اگر اسم **جسیب** <sup>یا</sup> و با این طریق  
 خلعت از نقره نقش کند و با خود دارد و بصدقات مشهور گردد و حضرت رضا علیه السلام فرمود هر که  
 بحسب <sup>یا</sup> اگر ایام هفته را که هشتاد و نوبت بگوید و ابتدا از روز پنجشنبه کند و دفعه ششم از این وقت

روزی

شبهه

سبع

مترقی

المنین

الباعث



در زیاده اسماء مقدسه علی بن ابی طالب

وردی نباشد و تری و کیل را که بر لوح از چوب نقش کنند در خانه خود نگاه دارد غم از خانه او زایل شود  
 و اگر این دو اسم را که تری و کیل را در مربع ده دوده تکبیر کنند چنانچه در خانه یکتا اسم باشد بر  
 لوح از نقره حامل آن ولایت و حکومت و انعامات بسیار حاصل آید و هر که هر روز آن  
 لوح را بلبسند و زبان زنده فرماید و زیاد شود و اگر آن لوح را در آب اندازد  
 و آن آب را بنوشد و خود را بشوید و بچیر و مکرّم  
 نزد همه کس شود بخت





## مختصر امامیه

### دکن اول از اصلاق که در حقیقت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلى الله على محمد وآله الطاهرين و  
 لعنة الله على اعدائهم اجمعين وبعث رسول فقیر حقیر خاکسار خاطمی لایب محمد علی المومنین الملقب  
 بکستانه مقدس این مجموعه رساله را بفرموده الله تعالی تا تمام رشا بنده و شروع میکند در اصول اربعه و  
 بیان میکند برای هر یک اصل چهارم که بیان بدان که اول از اصلاق که در حقیقت واجب الوجود است  
 که اعتقاد و یقین داشته باشند مخلوق باینکه این عالم امکان که مشاهد می کنند از آسمانها و زمین  
 ما و آنچه در آسمانها می بینند و زمینها و سفلای و ممکنات و مخلوقات کلاطرا صانع و خالق  
 دارند که ایجاد موجودات نموده و آن ذات قدس واجب الوجود و اقرار بر این در کان و افعال و اعتقاد قلب  
 داشته باشند از روی ادله و برهان عقل و نقل اخبار از زبان دین تا آنکه موجب سلام و احکام سلام  
 در او جاری باشد در دهر اهل ایمان شریک شوبلنگ که اعتقاد داشتن بذات واجب الوجود اصول دین است منکر  
 کافر و مجرور و مخلد و دوزخ است و واجبست اعتقاد داشتن باین که واجب الوجود بالذات متبغی خدا  
 متعال واحد و یگانه و بی شریک و بی مثل و بی هم نام باشد و مستجمع جمیع صفات و کمالات باشد و قیام  
 و قیوم و از جمیع نواقض است یعنی مرکب نیست از اجزاء و اعضاء از رو چیز باز یاده و مرکب از مجزئات و بساطت





# رکن اول از اصل اول در توحید است

نیست نور نیست بخار نیست جوهر نیست و عرض نیست عقل ممکن ادراک ممکن میکند و ادراک واجب الوجود  
 بذاتش میکند یعنی ذات واجب است که بخودی خود هستی و بود و ضرورت و نیستی و نبود و محال است باین  
 معنی که وجود او مثل وجود ماها نیست که بود و وجود ماها باشد چنان که الحال موجود هستیم بوجد او و  
 می شود که وجود ماها نباشد چنانکه نبودیم و بعرضه وجود آمدیم بعد هم فنا شویم شد و بعد هم در قیامت  
 بموقف حبیب و ثواب و عقاب بر میگردانند هستی ماها ضرورت و موجود نیست و مگر بسبب غیر که مشیت  
 حضرت احدیت باشد پس ما و جمیع مخلوقات در عالم واجب الغیر می باشیم و خداوند واجب الوجود بالذات  
 است و ذات او علت اثبات وجود این برای ذات است باین معنی که هستی و بود او از خودش می باشد نه از دیگر  
 زیرا که اگر فرض کنیم از دیگری باشد لازم می آید که در مرتبه تاثیر آن دیگری نیستی داشته باشد و الا لازم  
 می آید تحصیل حاصل فان با وصف وجوب وجود که بودن است متمنع است و از همین هم ظاهر می شود  
 که وجود او باید عین ذات او باشد بجهة اینکه اگر از اید بر ذات او باشد اگر غیر او باشد پس ممکن خواهد بود  
 نه واجب اگر ذات او باشد پس اگر در حال تاثیر آن ذات هستی داشته تحصیل حاصل لازم آید که چنین  
 نیستی دارد هستی بخشی ندارد که هستی بخشی باشد و این سبب غیر عقل محال است پس باید وجود خداوند عالم و  
 هستی او عین ذات او باشد ذات او عین وجود او معنی آن باشد تا اینکه واجب الوجود بالذات باشد پس  
 بدان که وجود واجب الوجود ظاهر و هویدا و روشن است و احتیاج بدلیل ندارد بجهة آن که وجودی  
 از برای عالم ظاهر و روشن تر از هر چیز است که در هر امری و اشیائی نظریه های چندین هزار ایت از ایاض  
 او بدان اطر ظاهر است و در هر عضوی از اعضای او چندین دلیل برای توفیق داده او در هر لحظه صد  
 نوع احتیاج با و داری و کار فرما و مربی بدن تو امتنانی که شک فاطر السموات و الارض یعنی خدا  
 شکی هست که خالق انسان ها و زمین ها است بلی و چیزی خفایا واجب الوجود می باشد یکی خدای بزرگ  
 او نیست که بمصداق تعریف الاشیاء با ضدادها که هر چیزی بضدادش ساخته می شود و چون گرفتار  
 الوجود همیشه باقیست و موجود تا ابد و فنا غرض ذات مقدس او نمیشود باین جهت نظام عالم بر پای او  
 از این جهت بر بعضی از عقول ناقصه مخفی است و اگر بخود بالله فنا بر ذات اقدس الهی جایز و رواست  
 هر ناقص العقول می شد محض این که رشته عالم از هم گسیخته می شد و عالم فانی می شد پس معلوم  
 که خفایا او از بعضی از عقول باعتبار اینست که صفا از برای او نیست یکی دیگر جهت خفایا <sup>معلوم</sup> خفایا





# رکن اول از اصول در توحید ذاتی

ص ۳۷

از نقص عقل مردم از غلط ظهور وجود مقدس است که حیوان نموده است نه احوال و طبعین سبب کثرت ظهور  
وجود مقدس و برایشان مخفی می نماید چون همیشه ظاهر و هویت او آثار قدس هرگز که نمیکرد و اگر افشا  
هم همیشه ظاهر می بود تو هم می کردی تا نقص عقل که شاید این روشنائی از افشا نباشد و حال چون که غروب  
کند و بعد از آن طلوع می کند و عالم را روشن میکند و مشخص شود که نور از او است بلا تشبیه و چون افشا عالم  
وجود را غروب و انوار و نورالیمینا شده معانی میگوید با که از او نباشد با آن که اگر غناد را بر کار گذارد یقین  
می داند که بغیر او در این عالم مدبر نیست چنانچه حق سبحانه و تعالی فرماید و لن یسئلهم من خلق السموات و الارض  
لیقولن الله یعلم ان کافران پس می که خلق کرده است اسماء نه از زمین ها و از اینها خواهند گفت خدای تعالی خالق اینها  
می باشد پس بهتر بسیاری ظهور ذات واجب الوجود حیوان و سر گردان نموده بعضی عقل ناقص را پس دلیل خد  
باید که نموده تا اینکه این خفا را از این عقل ناقصه معوجه غایبه بطرف گرداند پس اولی ذاتی که معنی وجود ذات  
مثلاً است که مراد فاعل است بودن و هر چیزی را که تصور کنی و نسبت وجود با او می و هر مفهومی را عقل الوجود  
بنامی یا عقل حکم می کند بحال بودن و وجود آن یا حکم می کند بلام و واجب بودن بوجود آن یا اینکه حکم می کند ممکن  
بودن و وجود آن پس **دلیل اول** آنکه هر مفهومی که انسان تعقل می کند یا بدست که فطر نیات او نبوده و بلکه  
امر خارج از عقلی بودن آن خارج واجب است و از واجب الوجود گویند با آن که نظریات و محال است و از امتنع  
گویند مثل شریک باری تعالی با آن که نظریات او نه واجب است بودن او و نه امتنع است بودن آن پس او را ممکن الوجود  
گویند که بودن و نبودن او بذات خود و راست است اگر چنان که عقلی هم رساند و حجتی داشته باشد موجود می شود و الا به  
سبب جهت و علت موجود نخواهد شد مثل مخلوقات و اسماء ها و زمین ها و آنچه در میان آنها می باشد که اطرار  
بیت که اینها همه جمیعاً مجبور می خود خلق نشده اند و موجود نکریده اند پس باید اینها را دیکری ایجاد کرده باشد  
پس می گوئیم آن دیکری که اینها را ایجاد نموده همان مطلق و بی است که واجب الوجود ثابت می شود **دلیل دوم** می  
آنست که معنی موجود بودن واجب بذات خود فاعل است و موجود بودن ممکن بعلتی غیر ذات خود می باشد پس  
معنی که گفته اند که وجود در واجب عین ذات است و در ممکن زاید بذات که چون عقل نظریات آن شئی کند  
بمقتضای دلیل و برهان حکم کند که این شئی می باید که بذات خود او بودن او باشد و این که این بودن از غیر حاصل  
شده باشد و چون واجب الوجود بذات خود موجود می باشد پس این شئی محال واجب الوجود می باشد و گاه باشد  
که انصاف شئی بمفهوم وجود بذات خود نباشد بلکه بسبب غیر باشد یا بمعنی که حق تعالی ملاحظه ذات آن شئی کند یا قطع

تکلیف اول

صانع

دلیل دوم  
بوجود واجب  
و واجب الوجود



بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

نظر از حکم متواتر که بسبب تکد اند نسبت ذات و بی بودن و نبودن هر دو مساویت و هیچ کدام نبود  
خود حاصل نتواند شد پس ممکن الوجود لا محاله موجودی غیر می باشد بنیات خود و واجب الوجود منشأ  
انتزاع وجودش عین ذات خودش می باشد و ممکن الوجود منشأ انتزاع وجودش و بالذات است بر ذات خودش  
دلیل سیما بر فاضح است که ممکنات گلدند یکسلسله اند و مؤثر در وجود ممکن باید غیر ممکن باشد  
ممکن داخل در سلسله است پس هر دو با هم ملا خطه کنیم بمنزله یک شخصند و یکی اند و عدم که نبودن باشد  
مجموع آنها را و است زیرا که شخص به علت محال است که موجود شود و همچنین موجود شدن ممکنات  
یک بدون علت که خارج از اینها باشد محال است ان علت باید موجود باشد زیرا که بدیهی چیزی که خود  
موجود نباشد علت وجود دیگری نمی تواند شد و موجودی که خارج از جمیع ممکنات واجب الوجود  
خواهد بود پس ثابت است که واجب الوجودی بشر وجود هست و اگر کسی گوید هر یک از اجزاء علت وجود  
دیگری هست الخ غیر نهایت و علت مجموع مجموع علل اجزای است جواب گوئیم که هر یک به جهت وجود علت لازم است  
وجودش اما عدم او با عدم جمیع عللش ممکن است و هرگاه واجب الوجودی شبیه پس لازم <sup>میاید</sup> تنجیح بلا مرجع  
این دلیل خارج از افهام غوام است پس بهتر است که تمام اجزاء عالم هر یک مضمون عند در کمال اختلاف و در  
کمال انقاف و استحکام و محال است بدون صنایع موجود شوند و است واجب الوجود که دلیل چهارم  
آن است که ذات واجب الوجود بدیهی است زیرا که قدم عدم مسبوقیت بعدم مطلق وجود است و قدیم اعنی موجود  
و غیر مسبوق بعدم مطلق و او منحصر است بواجب تعنی که مسبوق نیست بعدم مطلقا پس قبول وجود نتواند کند  
از غیر قدیم است و موجودی هست که بر هیچ تقدیر مسبوق بعدم نبود پس ذات واجب الوجود قدیم است و  
حادث نیست اما ممکنات حادث گردند و مسبوق بعدم مطلق می باشند زیرا که اگر ممکن مسبوق بعدم <sup>مطلق</sup>  
نباشد قبول وجود نتواند از غیر محال آن که واضح است ممکن قبول وجود نکند فکران غیر بر طریق قیاس  
استثنای گوئیم اگر ممکن موجود مسبوق بعدم نبودی قابل وجود از غیر نبود بی لکن چون قابل از وجود عین  
لا محاله پس نتیجه دهد که ممکن مسبوق است بعدم لا محاله چو مسبوق باشد بعدم حادث باشد چه مراد  
از حادث نیست مگر مسبوق بعدم مطلق و چون عالم نیست مگر مجموع ممکنات پس عالم نیز حادث است  
طریق دیگر آن که ممکن است که وجود عدم هر دو نظر بنیات مساوی باشد پس ممکن هم چنانکه بدیهی است  
محتاج است بعلت بر در بقا و وجود هم نیز محتاج خواهد بود بعلت بلکه وجود عدم نیز بواجب علت بر او قائم





# دکرا و لا از اطلاق لغت و حقیقت

ص ۳۹

در این کتاب  
در باب اول  
در بیان حقیقت  
و لا از اطلاق لغت

چرا بقا نیست مگر استمرار وجود پس در هر دم که وجودی برآید و رکنی باید که از علت فایض شود پس ممکن همیشه  
مستغرق باشد در حدت چه وجود ممکن انا فانا حادث شود پس هر تقدیر که ذکر شد ذات واجب الوجود  
موجود و غیر مسبوق بعدم مطلق است و محتاج نیست به علت مط در بقا و استمرار وجود و افاضت  
بر او دلیل پنجم در اثبات واجب الوجود آن است که هرگاه نفوذ بالله واجب الوجودی نباشد  
لازم می آید که هیچ خلق و ایجاد هیچ اشیا و در خارج متحقق نشود زیرا که ممکن خود بشر در موجود شدن  
محتاج به یک لیت با وجود این چگونه می تواند دیگری را موجود نماید مگر می بینیم که موجودات و مخلوقات  
به حد و حصص ایجاد شده اند و ائله و معدوم شده اند باز هم مخلوقی دیگر را حادث شده اند و بخلعت هستی و  
وجود مخلوع و سوا فرزند شده اند پس ناچار باید واجب الوجودی باشد که خلعتی موجودی فیض و جود او  
از ذات قدس و باشد و دلیل ششم آنست که ما در دلیل اول بیان نمودیم که مفهومی که انشا  
تقل می کند نظریات چیزی که نه واجب بوده باشد بودن آن و نه منتفع باشد بودن آن را ممکن الوجود  
می نامند که بودن و نبودن بذات او هر دو است اگر چنان که علتی و سببی به هم رسانند موجودی شود  
الا بسبب علت موجود نخواهد شد مثل انسانها و زمین و آنچه مخلوقات در میان آنها می باشد پس می گوئیم  
اینها خود خلق شده اند و موجود نکریده اند زیرا که دانسته که معنی ممکن آن است که دیگری را ایجاد کرده  
باشد آنها را از کسی که ایجاد آنها نموده است واجب الوجود و اگر آنها هم نیز ممکن باشد مثل ایشان باشد که  
انهم هم موجود شدن احتیاج به دیگری خواهد داشت پس در این صورت یا اینست که این ممکن را ممکن  
دیگر ایجاد نموده و همان ممکن دیگر را همین ممکن ایجاد میکند یعنی هر يك از این دو ممکن دیگری را ایجاد  
می کند صحیح و درست است بجهت آن که در دانسته که چیزی باعث وجود چیز دیگر شود و آن چیز دیگر بعینه  
باعث وجود چیز اول بشود مثل آن که پدر سبب پیداشدن فرزند شود و همان فرزند هم سببیم رسیدن پدر شود  
و این دو با اتفاق هم عقلا باطل است بسبب آنکه مستلزم تقدم است بر نفس خود در بطلان آن یکی  
و قسم دیگر آن است که آنها را ممکن دیگری ایجاد کرده است و هم چنین این ممکن دیگر را ممکن دیگر ایجاد نموده است  
و هم چنین الی غیر متناهی پس در این صورت اگر منتهی سلسله آخری بجای که در سر وجود محتاج غیر خود  
نباشد پس معلوم می آید باز ثابت است همان واجب الوجود و اگر بجای منتهی سلسله نشود و تا غیر متناهی  
تقدیم این ممکن را ممکن دیگر ایجاد کرده و آن را هم ممکن دیگر ایجاد کرده الی غیر متناهی که بجای منتهی نکرده پس

در این کتاب



# در کتب اول از اصل اول و توحید ایتست

در این صورت تسلسل لازم خواهد آمد بجهت این که تسلسل است که این محتاج بدیگری باشد و باید که هم  
 محتاج بدیگری فلان هم محتاج بدیگری هم چنین تا غیر نهایت برود بجائی نرسد اینهم باتفاق همه عقلا  
 تسلسل است و باطل است بجهت این که محال است چیزی که کشیده باشد و آخر داشته باشد و اولی که  
 حکما برهان نموده اند چند داله است لکن ما اکتفا میکنیم برهان و ادله بطلان دور و تسلسل باینکه اگر  
 ترتیب علل مثلثا غیر قطعی باشد تسلسل هم می رسد مشتمل بر اجزای غیر متناهیه که هر یک از آن اجزاء  
 غیر جزء اخیر هم علت باشد هم معلول اما معلول نظر مجزوع فوق اما علت نظر مجزوع تحت پس آن تسلسل  
 در حقیقت منحل شود بدو سلسله یکی تمام علل و یکی تمام معلولات و این هر دو سلسله اگر چه بالذات  
 واحد از هم و عدد احادی یکی از این دو سلسله که سلسله معلولات باشد زیاد تر بود از عدد احادی  
 دیگر که سلسله علل است یکی که آن معلول اخیر است چه معلول است و علت نیست و ما را میرسد که فرض  
 کنیم تطبیق جزء اول از سلسله علل را بجزء اول سلسله معلولات بلکه حاجت بقبض تطبیق هم نیست  
 چه جزء اول از سلسله علل باز از جزء اول از سلسله معلولات و در برابر او است چنان علت باشد  
 این معلول و جزء دوم باز از جزء دوم و هم چنین پس خواه فرض کنیم تطبیق را و خواه نه که انطباق واقع  
 بحکم عقل پس اگر هر دو سلسله در طرف دیگر غیر متناهیه باشند و سلسله معلولات بدان طرف منتهی  
 شود بلکه همیشه با علت معلولی باشد لازم آید که عدد احادی سلسله معلولات که زیاد بود مساوی باشد  
 با عدد احادی سلسله علل که ناقص بود و تساوی را بدو ناقص بطلان آن بدیهی است پس واجب است آنها  
 سلسله معلولات و چون منتهی شد لازم می آید که سلسله علل نیز منتهی شود زیرا که زیادتی سلسله  
 معلولات بر سلسله علل نبود مگر یکی و زیاد بر متناهی است پس چون بطلان دور و تسلسل را دانست  
 پس معلوم شد که باید سلسله احتیاج ممکنات برسد بواجب الوجودی که در بودن احتیاج غیر نداشته باشد  
 و همه ممکنات در هستی بودن محتاج با او باشند و ابتدا همه وجودی و فیض از هر جود می آید  
 او بود و باز گشت هر ذره و قطره بدیاری رحمت بی پایان او شود و به تقریر و بیان دیگر میگوئیم برهان  
 قاطع آنست که کویم شک نیست در وجود ممکنات و ممکن موجود را لا بد است از علتی موجود و آن  
 نیز اگر ممکن باشد محتاج است بعلتی دیگر و این علت دیگر ممکن اول باشد یا نمیگردد و ممکن باشد  
 که هر یکی علت جود آن دیگری باشد و لازم آید اگر ممکن ثالث باشد این نیز محتاج باشد بعلتی پس اگر

وله اما بحسب اعتبار عقل و نفس ظاهر دور سلسله باشد که در نظر عقل جدا باشند





# رکن اول از اصول و توحید حق

ص ۱۴

مرتب از مراتب علیت بود یکی از مراتب سابقه باز هم دور لازم آید بر چند مراتب سابقه دور تر باشد چون که  
 علت علت علت است لا محاله و مقدم بر مقدم است و معلول است بر چند واسطه دور و بیشتر باشد  
 زیاده باشد مفسد دور و بیشتر خواهد بود و اگر در هیچ مرتبه از مراتب علیت رجوع نکند به مراتب سابقه بلکه  
 ترقی کند از غیر نهایت که خاتمه تصور نشود و اصل منتهی نشود تسلسل لازم آید و بر همان خارج محال است  
 دور تسلسل پس واجب است منتهی شدن سلسله علیت وجودی که ممکن نباشد و محتاج به علیت نبوده و موجود  
 که ممکن نباشد و محتاج به علیت نباشد مختار در واجب الوجود چه دانسته که موجود منحصر است در ذات  
 و ممکن پس هرگاه ممکن نباشد لا محاله واجب خواهد بود پس واجب شد وجود واجب الوجود بسبب آن که ضرورت  
 وجود ممکن الوجود و تقریر این بر همان قیاس استثنائی است که گوئیم هرگاه ممکن الوجودی موجود باشد بنا بر  
 نظر از دور تسلسل لا بد است که واجب الوجود موجود باشد اما چون ممکن الوجود موجب نتایج دهد که  
 پس واجب الوجود موجود و عبارت دیگر بنا بر موجود بودن ممکن هرگاه دور و تسلسل باطل باشد واجب  
 الوجود موجود باشد اما دور و تسلسل باطل است نتیجه دهد که پس واجب الوجود موجود و عبارت دیگر  
 بنا بر وجود ممکن اگر واجب الوجود موجود نباشد دور و تسلسل جایز باشد لکن چون دور و تسلسل هیچ  
 کدام جایز نیست نتیجه دهد که پس واجب الوجود باشد **در لایسفت** بای دور و تسلسل بیان نیاید و در  
 داشته باشد با تقریر دور و سلسله آن است که ماهیت ممکن کلی از نیستی بوجود نمی تواند بنیادهای غیر او  
 ایجاد بکند و از اینجهت آن که خود نمیتواند خود را ایجاد بکند بواسطه آن که در حال ایجاد خود وجود داشته باشد  
 تحصیل حاصل لازم آید و اگر نیستی داشته باشد لازم می آید چیزی که نیستی باشد یا علت هستی بشود و یا وجود  
 مساوی بودن هستی و نیستی بالنسبه بذات او و جمیع هستی بدهد این محال است بیدانست عقل پس باید ایجاد  
 از ممکن غیر از غیر که ایجاد کننده ممکن **و** واجب الوجود بالذات مستنا متمنع الوجود و ممکن الوجود چنان  
 چند دلیل سابق بیان شد تفصیل بر میگوئیم که متمنع الوجود محال است ایجاد کننده باشد بجهت این که خود  
 هستی ندارد و هستی او محال است پس معین است که ایجاد کننده وافر نیست و ممکن الوجود واجب الوجود است  
 بالذات نه ممکن الوجود و نه متمنع الوجود پس مجموع ممکنات در هستی خود محتاج می باشند به واجب الوجود **بالذات**  
 پس اگر واجب الوجود بالذات که موقوف و علیه وجود ممکن است موجود نباشد هیچ چیز موجود نخواهد شد **این**  
 خلاف واقع است خلاف محسوس و خلاف ظاهر است و این قیاس بر موهوم **خبر صاوت علیه السلام**

وجود واجب الوجود



# رکن اول از اصول دین و توحید کمال

و چون از این کتب و کتب دیگر  
در این باب خبر دهیم

که از آن بزرگوار سؤال نمودند که دلیل بر هستی مؤثر عالم چیست آن حضرت فرمودند که بزرگترین دلیل بر  
وجود من است زیرا که وجود من از دو حال بیرون نیست یا وقتی خود را موجود ساختم که وجود داشته  
و این تحصیل حاصل است یا وقتی خود را موجود نمودم که موجود نبودم و این نیز محال است زیرا که معدوم  
چیزی را موجود نتواند کرد پس معلوم شد که هست کرده موجودی هستم که نیستی بر وی راه ندارد  
آن که تغییر پذیرد یکی است و آن که نپذیرد و غیردیکر یکی است <sup>معرفت</sup> دلیل هستی تمام آنست که مغرب بواجب  
الوجود با آثار و خلائق و استحقاق پیچیده و بدین اذعاناً یا بکثیره است از اول قرآن الی آخر که دلالت محکم  
متقنه است از آنرا و یا نشان از حق تعالی که می فرماید در قرآن مجید ان فی خلق السموات والارض و  
اختلاف الليل والنهار لآیات لا یحضرها احد الا بشئ من امره بدو میست که در خلق آسمان ها و زمین و اختلاف  
روزها و شب ها این علامت و نشانها است از برای صاحب اعقل و بصیرت پس این صنایع  
و بدایع غریبه از زمین و آسمان و افتاب و ستارگان و نایدها و ابرها و کرم ها و دریاها و خلقت اشجار  
ها و نباتات و مخلوقات و حیوانات و پروردگار و مرغان خوش الحان و الوان و مختلف الهی کل و اللوح و کلام  
و ریاضین و مکانیک و میوه های گوناگون در هر فصل و هر اوقات و کواکب علویه و سفلیه و حدوث  
آسکال بدویر چگونگی توان ایجاد و از بدین هر یک را بدون صانع و مدبر هیچی و خالقش باشد بجهت این  
که هر عالمی را قلمی که در خلق او عالمی ضرور و هر صنوعی را صانع لازم اگر شخص عمارت و بنای عمارت  
مشاهد کند حکم می کند بنائیان آن را ساخته و جامه را ببیند عقل حکم می کند خیاطان را درخت است  
و هرگاه پادشاه و قلمش را نظر نماید می داند نساج و بافنده او را بافته است پس شخص مضمور و نامرکند  
بمخلوقات که ذکر شد و در غایت صنع کرد و بر یک از آنها بکار برده شده است یقین می کند همه آنها را بدو  
صانع و خالق هم میسرند و آنها را استصانی حکیم و خالق لطیف که جمیع دوزخ عالم را از بدین هر یک که  
از زمین روی و حده کاشی را گوید و این دلیل است بر انجالی برای اکثر مردم کفایت و شخص غافل و  
هرگاه در خلقت خود نظر کند و فی الجمله در کیفیت خلقش تصور کند که خود را شناسد خدا را انوار  
شناخت چون که خورشید شناسد و مستلزم خدا شناسی است حق سبحانه و تعالی و قرآن مدح نموده است  
خلق انساب بعد از ذکر مرآت چندان خلقت آنها مدح خود را فرموده و فرمود که الله احسن الخالقین و  
انسان را بر عالم کبیر خلق کرده چنانکه ندایه میفرموده و سیرهم ایتنا فی الافاق و فی انفسهم خفین



لهم ان الحق یغیبه عنده باشد بنمایم تا ایشان را علامات و عجایب و دلایل و توحید و قدرت خود مان را که ثابتند در  
اطراف عالم و نواحی و جوانات سماویا و زمین ها و آنچه در بین آنها است که از مصنوعات الهی می نایند و حاصل آن  
که در نفسهای خودشان تا آنکه ملاحظه المفاصل المظاهر شود از برای آنهاست خداوند عالم و وحدت  
ان و این که خدای تعالی و ثابت و یقین دلیله و یکره موده فی الارض یا للوقین و فی نفسکم افلا تبصرون  
**حضر میمون صلی الله علیه و آله** میفرماید از نعم اندک جرم صغیر و فیکل اقطوی العالم الا که  
و از این جهت است که فی حضرت میمونان هم میفرماید که علم در آسمان ها نیست تا بجانب سماها فرود آید  
در زمین تا بجانب سما بالا آید بلکه اینها است شایسته ها و مخفی است در دل های شما متخلق شوید با خلاق  
روحانین ما بزرگ شما ظاهر شود **و حضرت سید کائنات محمد مصطفی** هم میفرماید من عرف نفسه فقد عرف  
ربه پر عاقل باید بجا هدایت و خلقت وجود خود را بشناسد و تا قائل کند که خداوند جل شانحه کونه خلقه نمود  
و چه کونه صناعتی بکار برده در یک خلقت از آنچه برسد بخلقت شیاء و هر یک از مخلوقات که حق تعالی غایر  
خواهد ماند بهین اعضا و جوارح انسان و حکمت های که مبدء ظاهر و باطن انسان را مقصور کن که خلقت  
از چه بود و از چه چیزها خواهد شد و خداوند در کتاب مجیدی میفرماید در سوره مؤمنون و لقد  
خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه من نطفة فی قرار عین ثم خلقنا النطفة علقه فخلقنا  
العلقه مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشاه خلقا اخر فبناؤک الله احسن  
الخالقین یعنی بتجلی که میفرماید او می دانست که از خلاصه کل پس که میفرماید او را از قرارگاه استوار پس میفرماید نطفه سفید را  
خون سرخ پس میفرماید خون بسته پاره گوشت پس میفرماید استخوان را پس پوشانیدم استخوان را گوشت پس میفرماید  
او را از فریاد و یکدیگر پس بزرگ است که بجز این نیست که از استخوان سرخ میفرماید یا ایها الناس  
ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقه ثم من مضغة مخلقة و غیر مخلقة لیبین  
و نقی فی الارحام ما نشاء الی اجل مسمی ثم نخرجکم طفلا ثم لنبشروا الشکرة و منکم من یتوفی الی ارضنا العمر لکیلا  
نعلم من بعد علم شیئا الی اخر امیر که ظاهر در محمدان است که ای مردم اگر بایستید در شک از بعثت و برانگیخته  
بدرستی که ما میفرمیدیم شما را از خاک پس از نطفه پس از خون بسته پس از پاره گوشت تمام خلقت و غیر تمام  
خلقت تا ظاهر کنیم شما را و قرار دهیم در رحم ها آنچه که خواهم یعنی پسر و دختر تا وقتی که نام برده شود پس برآید  
او کم شمار از رحم مادران طفل کوکب تا بپدید آید و تقویت خود بخود بدو بخور و از شما کسی است که متوفی میشود و می









که زبان در یابنده محافظت نماید و ملا خط کن میان گوش را پی چیده قرار داده طاعت دندانها و دخیلهای برای آن که دندانها و آوازها با نجا جاری شود تا بر ده گوش که محل قوه سامعه است برسد و دیگر و صدا و سخن آنها که قادر است دندانها در انسان مقرر ساخته است پس جگر مانند اوله است برای بیرون آمدن آواز و زبان و لپها و دندانها التي چندند برای تقطیع حروف و ظهور لغات و شبیه ترین چیزها باد و اقا خراج حروف و اصوات انیاست فیرا که جگر شبیه است بنیای و شش شبیه است بنیای که باد در او میگذرد و عضلاتی که شش را میگیرند تا صدا بیرون آید مانند انگشت بران انسان میگذارد دندان داخل شود با و در زبانی و لپها و دندانها که حروف لغات را تقطیع میکند مانند انگشتان نیست که بیای بر دهان میگذارد با صدای آن بالحن مختلف بیرون آید و منافع دیگر برای آن که نسیم از خارج شش بیرون میآید و کندی را و باد زنی باشد برای آن بان نفس که پیوسته بران را در شور که اگر اندک زبانی آن جلس شود و بدل نرسد البته ای هلاک شود ملا خط کن زبان بر های مختلفه حیدر تمیز تلخ و شور و شیرینی میدهد و منافع دیگر زبان باز و پی است برای فرو بردن طعام و آب و دندانها خورد کنند که اسان شود فرو بردن آن و منافع لپها از آنست که حفظ دندانها می کنند و منافع دیگر لپها از حرکت خط می کنند و در حلق و منفذ قرار داده یکی محل بیرون آمدن صدا و نفس باشد که آن حلقوم است و متصل بمعده و غذا را بمعده می رساند و بر حلقوم سرپوش قرار داده که در هنگام خوردن غذا و طعام مانع شود از آنکه شش برسد و او را هلاک بکند و شش را با ذرین دل قرار داده که پیوسته حرکت است و آن را همیشه بهم می رسد و زبان می آید که حرارت در دل جمع نشود که از حی را تلف کند و معده را عضلات در نهایت صلابت گرفته اند برای آنکه طعام های غلیظ را هضم کند و جگر را از مزاج کک کر فایده برای آن که قبول کند خالص غذای لطیف را از هضم معده مفصل طویلا نیست شاید این قلم که تا می بینیم چون غرضمان باختصار است **مؤلف میگوید** برای برادر غیر تصور کن استخوان که جسمیت سخت افزیده و در پاره او را بشکلی و مقداری بعضی کرد و بعضی دواز و بعضی چین و حله عجوف و برجی غیر عجوف و یکدیگر یکدیگر کیب کرده و بر یکدیگر اشکلی و حکمتی بلکه حکمت های بسیار ظهور فرموده است چنانکه بعضی استون بدن و باقی بدن بان استوار اگر استخوانها نصیب شد حرکات و سکات و نشست و برخاست و غیره پس در شش چنانکه اگر یکپارچه می شد بی کج نمیتواند شد و اگر متفرق می بود راست نمیتواند شد و پشت را مهره مهره افزید تا در وقتان دندانها را در هم ساخت و پی و درک بر آنها پیچیده و محکم فرموده تا مانند یک پانته مقام حاجت راست تواند ایستاد و از سر هر مهره زائده چون دستان زنان بیافزید و دندان زائده ها در مهر دیگر کوه ها قرار داد تا آن دندانها در کوه ها قرار گیرند و از جوامع رها جناح های بیرون و زنجاری ها بر آن پیچیده شود آن حکم برادر و از عقب و تا شود و جمله سر و از پنجه و پنج استخوان بیافزید و در هم پیوسته بیند ها با و یک

زبان معطر  
در خلقت انسان



دکن اول از اصل و لذت و حین انی ملت

کیفیت خلقیت انسان

عده استخوان انسان

کیفیت اعضاء باطن انسان

بیان جمیع کلمات در نفس انسان

تا اگر گوشت نلافه رسد آن دیگران بسلامت ماند و هم شکسته شود و دندان ها بیافزاید بعضی سرپهن تالفا  
 و اسب اکند و آنها را طواحن نامند و بعضی را سربار یک تا طعام را خرد کند و با سیاه اندازد که آن ها را آ  
 گویند و چشم را بان کو چکی بر هفت طبقه افزاید بدین طریق که عصبی از دماغ رو یا بیده است و چشم امده است  
 این عصب را دو لیف است لیفی فوقانی لیفی تحتانی لیف فوقانی منبسط می شود و ملاقی استخوان چشم است  
 آن را طبقه طبله میگویند و در لیف تحتانی هم طبع می رو یابد که منبسط می شود و هکذا تا هفت طبقه هر  
 طبقه را اسمی است که در کتب تشریح مشروح است اگر خواهی نظر کن و هرگاه یکی از این طبقات را از سیبی  
 چشم از جفان بینی مستور میگرد و دیگر در آن از هفت مهره افزاید و بر یک و پی پی چیده محکم ساخته شود  
 سر را بر آن قرار داده و پشت را در بیت و چهار افزاید و تمام بدن را بدو بیت و چهل و هشت پاچه  
 محکم فرموده که هرگاه یکی از آن ها از کار ماند یا کم و زیاد شود بدن از حرکات و سکونات معطل ماند و  
 ۲۰ عضله خلوق فرمود بشکل ماهی کوچک و بعضی بزرگ که ترکیب از گوشت و پوست و استخوان و عصب  
 را بجهت یک چشم تنها قرار داده و اعضا باطنی انسان را هم هر کدام را بطریق و بجهت مطلبی یکی معده که غذا را و طبع  
 شود و لطیف او وارد شریان شود و بجهت آنها منافذیست که با آن از آن ها وارد شود هر عضوی را که غذای  
 او باشد و فضلات اطفا را امعایی خلق نمود که از آن ها از مع شود و هکذا حکمت های بالغ در هر جز و عضو  
 بکیفیتی که مخصوص است که شخص هو شمنند نظر کند و تصور آن ها را نماید اینهمه صنایع که در بدن وجود است  
 از ظاهری و باطنی و خواست خلق فرموده و قرار داده است یقین میکند لا بد صنایعی حکیم است که خلقت  
 آنها را و در اسم جلالت و بزرگی او را می یابد مثلا در باطن آدم در نفس و تحرک قرار داده که مقتضی است  
 و تحریر انسان است مثل کسبکی که مقتضی چیز خوردن است که سبب قوی و حیوان است مانند  
 که کسب مقتضی خواب و راحت است شمشیر که مقتضی جماع است و دام نسل و بقا نوع انسانی است  
 و دیگر قوایی قرار داده قوه جانیه که قبول غذای کند قوه ماسکه که غذا را از آن که می دارد قوه هاضمه که غذا  
 در معده طبع میکند قوه دفعه که ثقیل غذا را دفع می کند و این چند قوه انسان با حیوانان مشترک است  
 قوه دیگری است که مخصوص انسان نیست قوه غازی و نامیه و مولد که شرح آنها طولانی است و خلاصه مقصود  
 طولی کلام خواهد شد و از قوه که مخصوص نیست مشترک با حیوان است تحرک و مدد که تحرک منقسم  
 شود بنوعی و قاعده و مدد که پس پنج قوه از ظاهر است و پنج در باطن و پنج قوه در ظاهر قوه باصره است قوه سلا





# در توحید است مقدماتی

ص ۷۴

نویس

نویس

نویس

نویس

نویس

نویس

نویس

و قوه نشانه است و قوه ذائقه است و قوه لامسه است و این پنج قوه در باطن اول قوه حس مشترک است فلان قوه ایست که در مقدم باطن اول دماغ یعنی مغز سر که متناهی می شود بسوی غایب و مرده شود در آن جمیع قوت محسوسه بواسطه ظاهر این قوه را تشبیه کرده اند بحوضی که پنج جدول آب در آن ریخته شود و حواس ظاهر را جاسوس این قوه گفته اند که هر کدام هر چه بیند خبر باو برسانند و نفس در آن مشاهده کند و اینها قوه خیالات است سیوم قوه وهم است چها مهر قوه حافظه است پنجم قوه متخیله اول ما قوه ها که مخصوص انسان است و در سایر حیوانات نیست یکی قوه عاقله است یکی قوه غافلله و اما قوه غافلله چهار مرتبه دارد اول رایی در قوه تصور است سیوم معقولات که چهار مرتبه اعلی از اقله می نامند و قوه عقلیه نیز چهار مرتبه دارد یکی امثال و امر و میسر دفع و دفع احوال و غیره و در دینیه که از حواس ظاهر می کند و خود را از زلال خارج و آن که نفس را با علوم حق و حکم حقیقت مزین گردانند و اعمال خود را خالص و جبار الله نماید اشدان لا اله الا الله صراط مستقیم و جلالت و کبریا بی خالق متعال را نتوان احصا نمود اگر چه جمیع مخلوقات کتاب و دریاها مژده و اشباح قلم و مادام الزمان را با ما بقیا نیکوکارشان پروراند از هزار یکی و از بسیار اندکی را شرح نتوانند داد قل لو کان البحر ممددا لکلمات ربی لقد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی تعالی عن ذلك خلق اکبر ایزدان که چون انسان در وجود خود ببیند و نفس و روح خود تفکر کند و قائل نماید می دهند که وجود انکار حادی و جویات ساخت ان از جاد می و حیوانی است بنمیشرف و حاوی کمال است و بدن و احد روحی مدبر است که روح مدبر و احد کمال اند بدن از همه اعضا و مطلق است که هرگاه در پای تو خاری فرو رود و المی برسد خبردار هست و اگر در سینه رسد همه اعضا تو خبردار است و حال آن که دیده نمیشود و در جای می نیست و هیچ مکانی خارج است نه بطریق مبانیت و غایت و هم داخل است در اعضا تو و بطریق ممازجت پر هم چنین عالم کبیر که همه اسماء و زمین ها و آنچه در آنها است بمنزله شخص و انسان و احد فرض بکن و مدبران هم خدای واحد یکبار است که واجب الوجود در همه جا هست که از همه جا مطلع و نظر دارد نه بطریق مبانیت و داخل است نه بطریق ممازجت پس شناخت نفس خود را تو خود را خواهی شناخت مثلا ملاحظه و تصور کن که روح انشا از بیستای و جوه و لیل است و در خالق خود و جبر اول است که چون روح می بیند این جسد را و تدبیر میکند بدن و بدون روح حرکتی از برای جسد نیست پس عقل هم حکمی کند و علم حاصل می شود که ناچار است از برای این عالم کبیر از اسماء و زمین



# وکن اول از اصل اول و روح حیوانی است

ص ۴۱

و جبر اولی

و جبر ثانیه

و جبر ثالث

و جبر رابع

و جبر پنجم

و جبر ششم

و جبر هفتم

و جبر هشتم

و جبر نهم

و آنچه در آنها است از حرکت دهند و تدبیر کننده و آن خداست و جبر و میسر است که دلالت میکند وحدت  
و یکی بودن روح در وجود هر یک از انسان که حرکت دهند و تدبیر کننده این جسد است بر وحدت و یکی  
خداوند عالم که تدبیر کننده و حرکت دهند این عالم است و جبر میسر است که دلالت میکند قدرت  
روح بر حرکت دادن جسد و هر اعضا و تدبیر در آن بهر نوع و بهر طریق که می خواهد بر قدرت خالق  
عالم بهر نحو که صلاح و حکمت مخلوق را داند و جبر میسر است که دلالت میکند اطلاع روح بر  
چیز در بدست بر علم حقیقه و احاطه کردن علم خداوند به همه موجودات و جبر میسر است که دلالت  
می کند مسامحه بودن روح نسبت به اعضا و عظامی بودن حق سبحانه نسبت به مکر مخلوق و جبر میسر  
است که دلالت میکند مقدم بودن خلقت روح بر جسد و قدیم بودن و اولی بودن خدا یعنی همیشه بود  
و ابتدائی از برای وجودش نیست و نیز دلالت میکند باقی بودن روح بعد از مرگ و فنا شدن جسد و ابدی  
بودن خدا یعنی همیشه خواهد بود و انتهائی ندارد و ذوالی برایش نخواهد بود و جبر هفتم آن است که  
دلالت میکند علم نداشتن خدایق بکیفیت روح و مطلع نشدن هیچ کس از چیزی که در آن که احاطه بکن  
ذات الهی ممکن نیست و جبر هشتم آنست که دلالت میکند علم نداشتن مجل روح از جسد و مطلع بجز  
بر اینکه در کدام موضع از جسد است بر اینکه مکانی از برای ذات الهی نیست و تصور نمیتوان نمود و جبر  
نهم آنست که دلالت میکند ممکن نبودن سر روح بر اینکه مشرف ذات الهی محال و متمنع است و جبر  
دهم آنست که دلالت میکند ممکن نبودن روح بر محال بودن دیدن حضرت جل شان پر چون  
اینچه گفته شد از نشی و ظاهر شده حدیث که هر کس بشناسد نفس خود را یعنی روح خود را پس تحقیق  
شناختن است خدای خود را یعنی پی می برد با ثار و افعال و صفات او که معرفت الهی با ثار و افعال  
بکنند ذات او و خود را بالله مثلاً ملاحظه کند که خداوند آنچه در عالم کبیر افریده است شبیهان را انداخته  
ضعیف و نحیف و بهر صفت که خودش موصوف است بذات خود نشان را و خدا یونهم بان صفت موصوف  
مموده است بالآل و اسباب و حقیقتی که فرق خالق بوده باشد بچند وجه و جبر اولی همان که  
عالم همه مستخروف و فرمان و اطاعتنا و استعبدن و جسد خلق را هم مستخر روح واحد نموده تا آنکه خلق  
از ترکیب اعضا و ترتیب اجزاء وجود خود مطلع بر آنچه خدا در دین آنها خلق کرده است از عالم سفلی و  
ذاتی عالم علوی و احوال عالم ملکوت مطلع گردند و از انست و صفات خود صفا خالق خود و حقیقه و انست



روح و جسد

جسمانیست

و امر کردن روح ایشان بدن و جسد ایشان را و فرمان دادن و فرمان دادن خداوند  
 عالم و در عالم ممکنات بدانند و **جسد و روح** را ملاحظه کن ترکیب جفت نمودن میان روح و جسد کاری نیست  
 عجیب چون روح نورانیست و جسد ظلماتیست روح علوی است جسد سفلی است روح لطیف است جسد  
 روح را بهجت بمعرفت باشد و مرور و بدو رجوع او بخدای تعالی میان جسد را علقه و لذت مجسوسات  
 و انس و شهوات پس در هر جهت روح ضد جسد است و حق سبحانه ترکیب میزند و چیزی که صد یک دیگر میباشند نموده  
 و بسیار عجیب است و الفت دادن میان اب لطیف و خاک کثیف و الفت دادن اب را با الت و خدای تعالی میان این  
 عناصر متضاده امیزش و سازگاری داده از اینست که در عالم آسمان ها و زمین ها و عناصر چهارگانه در آن  
 صبح خود نموده است بعد از ذکر آنها و مراتب آنها می فرماید **قَبَارِكُ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ وَجَسَدٌ لَا يَدُ مِثْلَهُ**  
 غایب مشاهده انسان را بنوعی که در زمین کوه ها خلق فرموده که میخ زمین اندر وجود انسان هم استخوانها  
 که سبب استحکام بدن است در زمین درختان فریده در بدن انسان موی های طویل ریش و سبب است در زمین  
 نباتات روئیده می شود در بدن انسان موهای صغیر خلق فرموده در زمین آب های جاری خلق نموده و در بدن  
 انسان لطره جاری روان است که رگها بوده باشند در زمین چشم ها مختلف تلخ و شور و شیرین و ناکوار است در بدن  
 انسان هم چشم اجسم و چشم اب بینی چشم اب گوش که تلخ و شور و شیرین و ناکوار است **كَلَامُ الْمَلُوكِ**  
**ملوك الكلام حضرت امیر مومنان** و حنا فدا فرمودند و ترغیم انك جرم صغیر و فيك نظوی العالم الاكبر  
 و علاوه **في الجملة** تصور کن و تشکر کن از روی معرفت و شناسائی که خلاق رؤف مهربان از همه تعیش  
 وجود انسان ناقابل و تعدی آنها و استراحتی آنها چگونه همان نوازی فرموده آسمانها را بر سر آنها خلق  
 کرده و به نیکو رنگی جلوه داده که اگر غیر این رنگ مشاهده می شد نقصان و ضرر بهجت چشم داشت و این رنگ  
 موافق ترین رنگها است برای دیده و نور بصیرت و قوه چشم و خورشید را خلق فرموده که منافع بسیار از او تصور  
 که نتوان احصا نمود مثلا اگر طلوع افتاب بنوعی بود که تصور و سعی بر آن خلائیق ممکن نبود  
 اگر غروب نمیداد و خلایق را قرار و سکون میسر نبود علاوه زمین از حرارت افتاب جمیع نباتات و حیوانات ضایع  
 می شد ماه را خلق فرموده و ستاره ها را که چراغ شب تاریک و راه نمائی میابا با آنها میباشند و فوائد کثیره دارند  
 مثلا علامات هر ماهی که تعیین بحد و اجاره ها و عمرهای شود و علاوه در ظلمت شبها روشن می شود  
 مردم منتفع می گردند و طلوع و غروب افتاب و ماه برای قیام روز و وقوع شب بسیار مصالح است و طلوع و



## رکن اول از اصول توحید ذاتی است

خورشید از افتاب روشنتر است و احتیاج به بیان ندارد و منافع غروب هم چنین است و اگر غروب نمی نمود  
و سکون میسر نبود اگر طول روز و طول شب زیاده از این بود که مثلاً روز صد ساعت <sup>عشت</sup> و شب صد ساعت یا زیاده  
یا کمتر بسیار صعب بود از کثرت زحمات و مشقتها ای انسان و حیوان های بارکش و ملاحظه برها و باران  
ها را نماید که برها مخلوق فرموده بجهت نزول باران که قطره قطره نازل شود و نفع عمومی به زمینها و  
زراعتها داشته باشد و هر زمانیکه نافع باشد باران نازل می نماید اگر همیشه نازل می شد خلایق از  
نفع افتاب محروم می شدند علاوه بر ضرر و نقصان و فساد زراعت و هدر رفتن و زراعت دیم و دامنه های کوه  
بجای غل می آمد و اگر کیمیا جاری می شد باغها و زمین فرو می رفت و نباتات و اشجار تلف می شدند و بناها و  
عمارات خراب می شدند و بیادها از بین می رفتند و اگر باد غمیوزید موجب جد و جدی می شد و بیادها و میوه ها  
فاسد می شدند و بقول و سبزه ها متعفن می شدند و حوادث و باطلات می شد و بر باد و مه خورشید  
و فلک در کارند تا توانایی بکفاری و بغفلت بخوری محمد علی ما انعم علینا من منین و احشائ و نشکوه  
علی ما تفضل علینا من جوده و امتنان ملاحظه کن ایها الجاری فرموده زیرا که همه خلایق و حیوانات  
و نباتات و جمادات محتاجند بآب در اشامیدن خود و چهار پایان و نباتات و زراعات و درختان  
محتاجند و حشیان و مرغان و درندگان می اشامند و منفعتهای دیگر هست که می دانیم لکن عظم  
منفعت آن را نمی دانیم که مزاج با هر کوی و طعمای و اشربه و مائده می باشد و شستن بدن ها و خورتن  
ها و جامها و دخول حمامها که ممکن نیست احصا نمایم حوائج و منافع آب ها را همین کوه ها را ملاحظه  
کن که خیال می کنیم فایده ندارند و حال آنکه اصناف نباتات و عقاقیر و ادویه جات بعمل می آید  
که روی زمین عمل نمایند و در بین کوه ها غارها و درها برای تعیش درندگان و وحشها که اگر نبود  
بر آنها درندگان در میان خلایق بودند و باعث هلاکت مردم می شدند علاوه انواع معادن و جواهرات  
و فلذات در کوهها مخلوق فرموده و کج و اهک و زریخ و مرصا و سنگ و سنگ سرمه و زیت و مس و سرب  
و قلع و آهن و فولاد و نقره و طلا و یاقوت و زبرجد و زمرد و فیروزه و مومیا و گوگرد و نفت در کوهها  
واقع و جاری می باشد و تفکر نماید نمود در خلفت چها پایان و طیور و وحش و مرغان و چاک و بزرگ  
با انواع مختلف مثل قاطر و اسب شتر و حمار که چه گونه از خلقت آنها استراحتی بدین نوع آدم است از  
جهت سواری و بارکشی که حمل و نقل نمایند با آنها و آنها را در کمال طاعت و سحر انسانی باشند حتی طاعت



## در توحید ذاتی است

اطفال را دارند خداوند کریم در قرآن مجید می فرماید و سورة مؤمنون وان لكم فی الانعام لعبر نسقیكم  
 مما فی بطون وضاو لكم فیها منافع كثيرة ومنها تاكلون وعلیها وعلی الفلك تمحلون ترجمه ای که شریف می فرماید  
 ای بندگان من بدرستی که برای شماها است چهار پایان و هر این عبرت نیست شماها اینم از آنچه در  
 پشت های آنها است و مرشما است از منافع و نفع های بسیار که از آن می خورید و بر آنها و بر کشتی ها  
 سوار می شوید مقصود خلاق عالم آنست که بعضی را سوار می شوید و بعضی را گوشت آنها را می خورید  
 و از پشم و کرک آنها لباس می کنید و نفع های بسیار از آنها بعضی را شیر آنها را می خورند مثلا گوسفند ملا  
 کن که چگونه خداوند عالم با آنها و با طفال آنها برکت و زیادتى داده بجهت معیشت و خوراك انسانى که  
 انجیع اعضاء و خلایق بهره مند می باشند و انتفاع حاصل می کنند از گوشت و شیر و پشم و کرک  
 آنها چه منافع کثیره میباشد از جهت ریخت و حفظ عورت و از جمله طیور و مرغان که بسیار  
 نفع حاصل است از گوشت آنها که صید کنند و طعام آنها باشد و از تخم آنها و گوشت آنها بهره مند  
 و مثل بنور که خداوند در شکم آنها چه غسل صفائی و شست و کواراى خلق فرموده که مشروب  
 خلایق باشد و ماهیان و انواع ماهیان دریاها و آبها را خلق فرموده که با آنها معیشت کنند خلایق و  
 ملا حظ کن با انواع فواکه و میوه های کونا کون با انواع مره و طعم ذاتی که خلق فرموده بجهت تعیش  
 و انواع ریاحین و عطریات که منافع خلایق می شود و انواع ادویه ها مختلفه که هر يك را مصالحی  
 در آفریدن و وجود آنها می باشد و بهره کلام معالجه مرضی خلایق رفع می شود و ملا حظ کنیم با انواع  
 حیوانات جو و کندم و عدس و ماش که مطبوخ و ماکول خلایق است از جهت بقا و حیاة آنها که عقلها حیران  
 و تفکر در هر يك عقلها عاجز است مصالح و منافع هر يك از هزار يك مشاهده نتوان نمود  
 و روئیدن نباتات و حیوانات شتر آمدن فواکه و میوه ها بفرصت و هر زمانى که دائما مستخرج و اسوده و  
 بوده باشند که اگر نخواهیم هر يك را بسط و طول هم با این فهم قاصر خود کتابی خواهد شد نظر کن بحديث شریف  
 در توحید مفضل حضرت کاشف الحقایق جعفر بن محمد الصادق بمفضل می فرماید که سبب کبر و غیبت این  
 وجود عزیزت را باین روز و عمر فانی مهمل انداز و توضیح عمر عزیز خود بخواه و خیال و وهم و ناصوا نکند از این  
 معرفت بخالق بیکانه رؤف لطیف خود نمائی و اطاعت و امر و نواهی او را نمائی و اعتقاد کامل هر سانی  
 بوجود واجب الوجود و مؤید فرموده حضرت اکرام الله در قرآن مجید و سورة طه هو الذى خلق











# دکن اول از اصل اول سر قیود ذاتی است

قائلند باینکه ان برای عالم خالق بقی است حکیم و صانع است علیم و اینکه او کامل است از جمیع جهات نقص  
در ذات او نیست و او شهم نیست که اینهمه صاحب عقل و ادراک خصوصاً پیغمبران و اوصیای آنها که حساب  
عقول کامله اند اتفاق کنند محقق است که اتفاق بر چیزی که غلط باشد نمیکند هر کی اتفاق از بدو  
واجب الوجود و حال آنکه پیغمبران صاحبان کرامات بوده اند و عقل حکم میکند که این امور غیر ممکن  
پیغمبران و اوصیای ایشان صادر و مشاهده می شد مثل اژدها کردن عصا و شکافتن دریا و داخل  
دریا شدن موسی و روشن شدن چشم کوران و مرده زنده نمودن حضرت عیسی و رفتن از دایر اسما  
و داخل شدن در آتش ابرهیم و بدو نیم کردن ماه بجزه حضرت ختمی ماب صلوات الله علیه و بر کردار این  
افتاب و التبیح نمودن سنکریزه و بسیار از میان انکشتان و از سنک کوچک جاری نمودن  
از سید کاینات پیغمبر خاتم ما که همه این امور غیر ممکنه از قوه بشر بیرون است و از انسان و قوه  
او صادر نمیشود الا این که صدور اینها از صانع حکیم قادر علی الاطلاق بوده باشد و بسبب حکمت شامل  
قدت کامله خود اینها را از برای اثبات حقیقت وجود خود و پیغمبران فرستاد که برد ایشان جاری  
کردند این معجزات و خارق عادات را جاری کرد که خود آنها اقرار نمایند بوجود خالق عالم و دعوت  
نمایند خلافت و الخالق متعال که بگویند ما را حجت بر خلق فرستاده است ملخص آنکه متواتر و نقل قطع  
حاصل شده است از قول و افعال این همه پیغمبران و اوصیای اولیا و عقلا و حکما بر ماها بر وجود واجب  
و دلیل نقلی بر وجود صانع بسیار است و اخبار بسیار دلالت میکند بر او و مؤید **چند حدیث شریف**  
اکتفا می کند از جهت اختصار این سال یکی آنکه از **حضرت صادق علیه السلام** سوال نمودند که  
دلیل بر هستی موثر عالم چیست آن حضرت فرمودند بزرگترین دلیلها وجود من است زیرا که وجود من  
ازد و حال بیرون نیست و وقتی خود را موجود ساختم که وجود داشتم و این تحصیل حاصل است و این  
محال است و وقتی خود را موجود نمودم که موجود نبودم و این نیز محال است زیرا که معدوم نبود چیزی نمیتواند  
موجود کند این معلوم شده است موجود کرده وجود موجود می هستم که نیست بروی او ندارد و آنکه تغییر پذیرد  
یکی است و آنکه همیشه بوده و هست و نمی ریزی است و از جمله حدیث است که از حضرت امام مجتبی ناطق حیر محمد  
**الصادق علیه السلام** روایت شده که از حضرت فرمودند سمعت ابی جعفر عن ابی ان رجا قام الی المؤمنین  
فقال یا امیر المؤمنین بما عرفت بك قال علیه السلام بفسخ الغلام و نقض الصم لا تری ان هم محال بین یوم و غیرت

این حدیث و اخبار  
صانع را

و



القضاء غری فعلنان المدبر غیری یعنی شنیدم از پدرم که خبر میداد از پدرش که فرمودی برخواستن بسبب  
 امیر المؤمنین پس گفت یا امیر المؤمنین بچه چیز شناخته خدای خود را آن حضرت فرمودند شناختن خدا را  
 فسخ کردن و بهم زدن قصد ها و شکستن و برهم زدن چیزها یعنی که اراده می کند خلق آنها را یا نمی بینی تو که هرگاه  
 بکنم من چیزی را حایل می شوی یا من و مقصود من هر زمانی که غرض چیزی بکنم مخالف می کند قضای الهی و غرض مرا  
 پس از این جهت یقین کردم من که تدبیر کننده امرها و تصرف کننده در آنها غیر من است دلیل نقلی بسیار است چنان که  
**در اصول کافی در کتاب توحید مفصل** از ابی العوجاء و عبد الله بن مقفع که در هر یک  
 بود که اعتقاد بخدای عالم و رسول از نبی آدم داشت و مفصل است بحال آنکه عبد الله بن مقفع بر آنها  
 ابی العوجاء را روانه کرد در موضع طواف در مسجد الحرام خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ابی العوجاء  
 مشرف شد خدمت حضرت و نشست آنکه مردم که با طواف آن حضرت بودند رفتند پس پیش از آن که حرف  
 ابی العوجاء حضرت را روی مبارک بطرف و جانب ابی العوجاء فرمود و فرمایند وای ابی العوجاء اگر  
 بطریق باشد که مسلمانان میگویند پس تحقیق که آنها سالم خواهند بود و شما ها هلاک خواهید شد  
 اگر امر بطریق باشد که شما ها می گوئید و نبوده باشد هم چنان که آنها می گویند پس تحقیق که شما ها و مسلمانان  
 برابر خواهید بود پس ابی العوجاء عرض کرد که مسلمانان چه میگویند و ما چه می گوئیم آنچه ایشان بگویند ما  
 هم میگوئیم و قول ایشان قول ما ها یکی است پس حضرت فرمودند که چه گونه می شود که قول شما ها و قول  
 ایشان یکی باشد و حال آنکه ایشان میگویند که از برای آنها معاد هست میگویند خدای هست و توانی  
 عقابی هست این آسمان ها معمورند و شما ها می گوئید خدای نیست و در آسمان ها کسی نیست بلکه  
 آسمانها ویرانه است پس ابی العوجاء می گوید من فرصت غنیمت شمردم و عرض کردم که اگر خدای هست  
 چنان که مسلمانان میگویند پس چرا بر مردم و خلایق ظاهر نمیشود و مردم را تعبیه خود نمی خواند تا یکی هیچ  
 کس اختلاف نکند چرا پیغمبران را فرستاده و خودشان مردم پنهان است و حال آنکه اگر خودشان پنهان  
 نمی شد از برای ایمان آوردن مردم بهتر بود پس حضرت فرمودند وای بر توای ابی العوجاء چه گونه خدا  
 پنهان است از توحید اینکه ظاهر کرده است و بتو نموده است قدرت خود را در نفس تو بجهت آن که ظاهر کرده است  
 و نموده است بتو بود ترا و حال آنکه پیشتر نبود و نمود بتو بزرگی تو را بعد از کوچکی تو می نماید بتو  
 خود را بعد از ضعف تو و ضعف ترا بعد از قوت تو و بیماری تو را بعد از صحت تو و صحت ترا بعد از

در توحید از توحید مفصل از عتر



# رکن دوم از اصل اول در توحید

از بیماری تو و ضایع تو را بعد از غضب تو و غضب تو را بعد از رضای تو و آنده ترا بعد از خوشحالی تو و خوشحالی ترا بعد از آنده تو و می نماید بتو دوستی تو را بعد از دشمنی تو و دشمنی تو را بعد از دوستی تو و سعی تو را بعد از کسالت تو و کسالت تو را بعد از سعی تو و خواهش تو را بعد از اکراه تو و اکراه تو را بعد از خواهش تو و جرئت تو را بعد از ترس تو و ترس تو را بعد از جرئت تو و امید تو را بعد از ناامید تو و ناامیدی تو را بعد از امید واری تو و دانستن تو را بعد از فراموشی تو و فراموشی تو را بعد از دانستن تو و حضرت صلوات الله علیه آثار و قدرت الهی را که در نفس ابی العوجا بود مکرر پی در پی شمرند و او فتوانست که آن کار کند تا آنکه گفت کمان کردم که الحال جناب حضرت اله جل شانہ در نزد من و آن حضرت ظاهر خواهد شد عرض است که اخبار نقلی بسیار است که این رساله کنجایش زیاده طول ندارد و بحمد الله تع با تمام رسید

رکن اول در اصل اول در اثبات واجب الوجود

## رکن دوم از اصل اول در توحید

بسم الله الرحمن الرحيم

رکن دوم از اصل اول در توحید که خداوند جل شانہ یکانه و یکتا و بی همتا می باشد و شبیه و نظیر و مانند ندارد و شریک ندارد و مستجمع جمیع صفات و کمالات و مبرر از جمیع نقص است این بحث منقسم می شود بسه تصور اول توحید ذاتی دوم توحید صفاتی خلقی سیم توحید عبادتی پس اول توحید ذاتی را بیان میکنیم که باید اعتقاد نمود باینکه خدا تع واحد و احد و صمد است یعنی یکانه و یکتا و بی شریکست و بی همتا است پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه مرکب نیست یعنی از دو چیز یا زیاده و بیشترین چیز باشد نه در اجزاء و نه در اعضا و خدا جزئی ندارد نه اجزاء و همینه و نه اجزاء خیالی و نه اجزاء عقلیه و نه اجزاء خارجی و نه اجزاء داخلی و نه اجزاء رئسیه و نه اجزاء غیر رئسیه پس خدا می بیند و چشم ندارد و می شنود و گوشت ندارد و علم و قدرت دارد نه اینکه زاید بر او باشد بلکه عین ذات اوست و نه مرکب از مجردات است و نه غیر مجردات مثل نور و غیر نور و همچنین جوهر نیست خدا و عرض هم نیست جوهر نیست باین معنی که مجودی خود موجود او در وجود محتاج بضرورت مثل

در این کتاب  
سریست

در این کتاب  
سریست







رکن دوم از اصل اول در توحید است

تعدد در ذاتا قدس را نیست تعدد صفات هم نیست همه صفات و کمالات او یکی است و عین ذات  
 او است تعدد صفات الهی جل شانہ متصور و فهم و ادراک ماهاست حیا او عین قدرت او است و قدرت او  
 عین علم او است و علم او عین قدرت و حیات او است ابتدائی تصور بر ذاتا قدس را و انتهای تصور  
 بر ذات واجب الوجود نیست و بدانکه خدا کویم واحد است اینکه واحد را عدد شماریم یا آنکه  
 واحد از نوع جنس بدانیم بلکه کویم خدا واحد است یعنی نیست را شیء شبهی و حجتی بر ذاتا قدس را  
 چنانچه ابن ابوبکر قتیبی قدس سره خبری که میکند با سند که در وقت حمله اعرابی سوال نمود از مولای  
 متقیان امیر مؤمنان علیه السلام که حق سبحانہ تعالی را واحد گویند بچهره معنی آن حضرت فرمودند ای اعرابی  
 بوجهی اقسام است دو وجه را جایز است ثابت است ذاتا قدس را و دو وجه را جایز نیست بر خدا  
 تعالی و اما دو وجهی که جایز را و نیست قول گویند است واحد قصد کن از واحد با اعداد  
 و پس این وجه جایز نیست بعلت این که نیست ثانی و دو محلی برای ورود احوال میشود و اعداد ایا نه بینی  
 اینست جبر این نیست قابل شدند و کافر شدند کسانی که گفتند ثالثا ثلثه که عرض حضرت طایفه از اصحاب  
 و جبر و می که جایز نیست کسی که گوید واحد و اراده کن از واحد از نوع جنس پس اینهم جایز  
 نیست بر ذاتا قدس بعلت آنکه تشبیه نموده احدای تعالی را و حال آنکه شبیه از برای ذات الهی  
 امسا دو وجهی که ثابت است ذاتا مقدس را قول گویند است که گوید خدا واحد است یعنی نیست  
 در اشیا از برای ذات واجب و مانند می هم چنین است پروردگار ما و وجود و یکر قول کسی که  
 گوید خدا واحد است یعنی حدی نیست در معنی از اینکه خدا منقسم شود در وجود و فرد عقلی  
 و هم چنین است پروردگار ما و در هیچ البلاغه کلمات هدایت یات از مولی المومنین است  
 که آن حضرت فرمودند اول الدین معرفته و کمال المعرفه التصدیق به و کمال التصدیق توحیده و کمال التو  
 الاخلاص له و کمال الاخلاص له فی الصفات عنه بشهادة کل صفة لها غیر موصوف و شهادة کل موصوف  
 غیر الصفة فمن وصف الله سبحانه فقد كفر ومن كفره فقد ساءه ومن ساءه فقد جراه ومن جراه فقد حمله  
 فقد ساء الیه ومن ساء الیه فقد حده ومن حده فقد عده یعنی او را بین معرفت و شناختن و  
 معرفت کامل بخدا می یکانه تصدیق باوست و تصدیق او را قدس را و بیگانگی شمردن ذات او و بیگانگی  
 ذات او و کمالا اخلاص باوست اخلاص کامل بخدا می نفی کردن صفات او است بدانکه باید گفته شود که از صفات

و احدی نیست و احدی نیست و احدی نیست

و احدی نیست و احدی نیست و احدی نیست



خداست بجهت شهادت هر صفتی بخیریت یا موصوف و موصوب یا صفت پس هر کسی که اثبات صفت  
از برای خدا نمود البته فریبی از برای او ثابت نموده است و کسی که قرین از برای او ثابت نموده است  
از برای او ثابت نموده است و هر کسی که ویت از برای او ثابت نموده است او را صاحب جزا و مرکب و غیره  
و هر کس که او را صاحب جزا و مرکب بداند جاهل بذات او گردید و هر کس که جاهل بذات او گردید  
اشاره بسو خواهد نمود و هر کس که اشاره بسو او نماید حد و دی از برای او قرار داده و هر  
حد و دی از برای خدا قرار داده و را بشماره در آورده و این عند توحید مؤلف گوید  
باید دانست که عرض آن حضرت از نفی صفات فرموده اند صفا زاید بر ذات حق سبحانه را می فرمایند که لازم است  
مخلوق و هر مقام معرفت خالق خود را متصف بصفات زاییده ذات قرار دهند بلکه باید عین  
و شاهد وجود و طرق ادراک خودشان بسو خالق قرار دهند و **ایضا** ابن بابویه قدس سره  
ذکر می کند با سند که **حضرت ابی عبد الله علیه السلام** فرمودند کسی که شبیه کند خدای تعالی را به  
مخلوق پس از مشرک است و کسی که انکار قدرت خدا کند پس از کافر است **ایضا** توحید  
خبری ذکر می کند که محمد بن ابی عمیر گفت وارد شدم بر سید و مولای خود موسی بن جعفر علیه السلام  
پس عرض نمودم یا بن رسول الله توحید را بمن تعلیم کن که بشناسم حضرت فرمودند ای ابی احمد تجانی  
نکن در توحید چیزی را که خدای تعالی ذکر نموده است در کتاب خود که هلاک خواهی شد بدانکه خدا  
یکانه و یکتا و بی نیاز و بزرگست و متولد نشده و اولاد ندارد و نکرفته برای خود صبا و نه اولاد  
و نه شریک این نیست و جز این نیست که ذات اقدس الهی زنده ایست که نخواهد مرد و قادر است که  
عاجز نخواهد بود و قاهر است که مغلوب نخواهد بود و حلیم است که تحیل نخواهد نمود یعنی در  
عقاب و دائم است چنانکه تغییر هم نرساند و باقی است چنانکه فنا نخواهد شد و ثابت است چنانکه زوال  
خواهد شد و غیر این است چنانکه ذلت نخواهد دید و عالم است که جاهل نخواهد بود و عادل است چنان که  
جور نخواهد نمود و جواد و بخشنده است چنان که محفل ندارد یعنی در اعطاء و رزق خلا تو خود و این است  
و جز این نیست که تصور کنی ذات او را در عقلم و وقوع هم نرساند و همام و خاطر هم ندانی با و اقطا  
و خالی از جانی هم نیست و درک نمی کند او را دید و او است که درک می بیند از لطیف چنانکه  
مثلا و غیره و او است که خبر طوایف است آنکه او توحید می فرماید ذات اقدس الهی است چنانکه

نفس از برای خداست

کتاب توحید حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام

و توحید حق تعالی



رکن دوم از اصل اول در توحید

در اثبات توحید و رد شریک و شرک

در بیان اولی الامر

نیست چیزی قبل از او است چنانچه نیست چیزی بعد از فناء اشیا و غیر از او ذات قدس و قدیم  
و ما سوائی و مخلوق و حادث از او می باشند و از صفات مخلوق علو و برتر و بزرگ است و **حکایت در اثبات**  
**توحید** حقیقتاً از ادله عقلیه که **حضرت ذوالعزیز علیهم السلام** بعد از الله و یحیی فرماید و اصول کافی  
مفصل است بمقدار حداد را بنیام فرموده ان حضرت مؤلف ترجمه نموده بیان میکند بان مردی تو فرمود  
**حضرت ذوالعزیز علیهم السلام** که تو کوئی خدا دانی است پس یا هر دو قویند یا هر دو ضعیف یا یکی از این دو قوی  
قویست و دیگری ضعیف پس اگر بگوئی هر دو قویند لازمه قوت دفع یکدیگر است پس چرا مدافعه با  
یکدیگر نکنند که منحصر شوند بفرمود و حداد و اگر بگوئی یکی قوی است و دیگری ضعیف پس البته قوی  
ضعیف را دفع کند و منحصر بخدا شود و اگر بگوئی هر دو ضعیف اند پس ضعف هر دو  
موجب نقصان مملکت عالم و فساد امور بی آدم خواهد شد زیرا که خدا ضعیف قادر بر نظم امور  
موجودات عالم نخواهد شد پس معلوم شد که خدا یکی است و در کمال قدرت است و اگر فرض شود که خدا  
دو تا است لازم خواهد بود وجود فرجه و فاصله بین آن دو تا بجهت حصول تعدد و با فرض فرجه لازم  
خواهد بود قدم آن تا ثابت شود تعدد از قدم و نفی شود اتحاد از قدم پس از وجود و خدا می قدیم و  
یک فرجه قدیم لازم آید سر قدیم و لازم آید که هر سر قدیم باشند و لازم آید که هر سر قوی هم باشند  
یا ضعیف یا مختلف پس لازم آید معائب مذکوره و لازم است که این سر متفوق باشند یا مختلف  
اما انصاف حقیقی در شئی متعدد حقیقی ممکن نخواهد بود و در صورت اختلاف لازم آید  
فساد و نیز لازم است بجهت تعدد وجود و فرجه از قدم پس لازم آید پنج قدیم تا پس برسد بحدی که  
لغایت نداشتن باشد و لازم است در همان اتفاقاً یا اختلاف پس لازم آید معائب مذکوره پس  
هرگاه دیدیم این خلق را با انتظام و تدبیر عالم را بیک دست و در افتاب ماه و روز و شب خواهیم گفت که  
جمع آنها دلیل بر یکانگی ذات خداوند غفور است حدیث طویل نیست همین مقدار اکتفا نمودیم چون  
که این جموع ساله مقتضای تطویل نیست حادث و آید بر توحید بسیار است همین چند حدیث  
اکتفا نمودیم و بدانکه **شیخ ابوالحسن محمد بن هفتم** لیل قائم میکنیم که خدا واحد و بی شریک و بی مثل است  
**دلیل اول** آنکه اگر کسی بگوید بصریکشاید و تعقل و تصور کند و بجهت عالم از مبدأ آن که  
عالم را حاجی باشد تا منتهی آن که عالم جسمانیست خوب نظر نماید و نظم و نسق عالم را ببیند که چه گونه



# دکن دیویر از اصل اول در توحید

صاع

اولیک فصح و یک طریقی است و هیچ اختلاف و فساد بی را نیست پس باید یک صاحب اختیار بی اشتباه  
 که این همه ارتباط و التیام داده و جز بوحید صانع واحد صورت نظام پدید برد و عقل هم حکم می کند  
 که در یک مملکت دو پادشاه باشد ممکن نیست که همیشه حال مملکت منتظم و یک دست باشد پس  
 عاقل خوب نظر کند و مشاهده نماید این وحدت و انتظامی که در اجزای عالم است برهان می آید  
 قاطع بر وحدت صانع یگانه لوکان فیها الهة الا الله لفسد تالیف و یماز توحید انست که  
 ما مشاهده میکنیم که هر بند مخلوق در سختی ها و تنگی ها که دست و از همه علائق و از همه جا و  
 از همه وسیله که کوتاه می شود بی اختیار پناه بکسی می برد که خالق یگانه و است توجیه طبعی که ابد  
 تامل و تکلف می را و نیست حتی مشرکین از مخلوق و در هیچ احوالی تردیدی بجهت آن بند بهم نمی برد که  
 رو بکدام یک از خداها نمایم بلکه بر سبیل قطع و یقین خالق خود را یکی میدانند و التجاء با او می کنند  
**دلیل از توحید** انست که مثلا در خدا کسی قائل باشد باید معنی وجود را در دنیا این دو  
 مشترک بدانند معلوم است که دوئیت لازم دارد امتیاز را پس باید و ازها چیزی باشد که در دوی  
 نباشد تا آنکه حاصل شود دوئیت پس هر یک از دو واجب بر یک خواهند بود از دو چیز یکی وجود  
 وجود که مشترک یا اثر آن دو دیگری که با و از دیگری جدا می شوند و واجب الوجود نمیتواند  
 مرکب باشد بجهت آن که ترکیب در او نقص است و نقص در ذات واجب الوجود روا نیست پس این  
 تصور لازم آید که هر دو ناقص باشند پس همین جهت واجب الوجود یکی باید باشد **دلیل دیگر از توحید**  
 انست که اگر واجب الوجود بیش از یکی باشد و باشد این آثار که ما می بینیم از هر دو باشد پس  
 این است که هر موجود بی را هر دو تاثیر کرده اند تا موجود شده است یا اینست که هر یک مستقل  
 در تاثیر بوده اند و تاثیر کرده اند یکی یکی را این ایجاد پس در این صورت هم لازم می آید که دو علت  
 که هر یک مستقل باشند وارد شوند بر یک معلول و این بحکم عقل محال است اگر هر یک تنها  
 قدرت بر ایجاد نداشته باشند بلکه هر دو با هم تاثیر کرده اند پس هر دو عاجز خواهند بود پس هیچ  
 خدا نخواهند بود زیرا که عجز و ناتوانی در ذات واجب الوجود روا و اگر یکی از این دو ایجاد کرد  
 و دیگری در آن تاثیر نداشته باشد پس خدا همان یکی است **دلیل پنجم از توحید** انست که هرگاه  
 واجب الوجود دو تا باشند مثلا یکی اراده کند که چیزی را ایجاد کند و دیگری اراده نکند و

دلیل دیگر

دلیل دیگر

دلیل دیگر

دلیل دیگر



مکن در غیر از اصول و توحید

و بر حال نیستی باقی باشد پس در این صورت اگر اراده هر دو عمل آید که وجود ایجاد و عدم ایجاد هر دو  
 با هم محال است و اگر اراده یکی از آن دو بعمل آید و اراده دیگری عمل نیاید در این صورت اراده آن یکی که  
 بعمل آمده است و ایجاد نموده است و خدای یگانه است و آن دیگری که عمل نیامده است اراده  
 او ستر و از خدا فی نیست چونکه عاجز است و اگر اراده هیچ کدام از این دو بعمل نیاید که هر دو ستر  
 خدا فی نیستند پس خدا یکی است که اگر اراده کند ایجاد شود و نکند نشود و دلیل ششم از  
 توحید آنست که شخص عاقل فی الجملة تأمل و تصور کند و تعقل نماید بر اوضاع هر خواهد شد  
 بحکم عقل که شریک داشتن نقص و عیبت و یگانه و بیهمتا بودن کمال عزت است و نقص شایسته  
 ذات اقدس اله نیست پس باید واجب الوجود شریک نداشته باشد و دلیل هفتم آن که هر  
 پیغمبران و رسولان و اولیا و اوصیاء و حکما و عقلا اتفاق نموده اند بر یکی و یگانگی ذات اقدس که از  
 اتفاق آنها یقین حاصل است که همه آنها خطا نکرده اند و دروغ هم نکرده اند و از تو اتر هم افاده یقین حاصل  
 و حال آنکه پیغمبران هر کدام حسب معجزه بر صدق پیغمبری و حقیقت اشتراک اند پس ملاحظه شخص عاقل کند که اگر  
 خدا از یکی بشیر می شد دیگری هم باید پیغمبر و کتابی بیاورد و از خدای دیگر برای شناساندن خود شروع عبادت  
 بندگان خود و از خود هم خبری بدهد و حال آن که یکصد بیست و چهار هزار پیغمبر که آمدند همه آنها گفتند که ما  
 از جان خدای یگانه و خالق بیهمتا آمده ایم و اگر شرکی با خدای دیگری می بود باید این پیغمبران را از جو کند و طرف  
 و معجزه آنها را دفع و منع کند و دروغ آنها را ظاهر کند و اگر بگوئیم از خدایان قدرت نداشته اند و عاجز بوده اند  
 و یا حکیم نبوده اند و هیچ یک از اینها بر صفات واجب الوجود و اولیاء که توحید بحسب تصور  
 عبارت است از نسبت دادن مکلف و واجب الوجود را یگانگی از همه جهات که آن توحید ذاتی و توحید صفاتی  
 و توحید خلقی و توحید عبادتی باشد پس خدای تعالی شریک ندارد و در خدا فی او و نه خلق کردن و ایجاد نمودن و  
 موجودات او و نه در عبادت شرکی استحقاق دارد که عبادت و پرستیدن خاص مخصوص ذات او واجب الوجود یگانه بیهمتا  
 می باشد و بلکه توحید بحسب معنی تصدیقی آنست که مکلف در دل اعتقاد داشته باشد و بر زبان اقرار  
 داشته باشد که خدای تعالی واحد و احد و صمد است و یگانه و بیهمتا و بی شریک است و اعتقاد توحید بحسب معنی از اصول  
 دین و کسی که انکار توحید نماید مشرک و کافر است مثل بت پرستان و افراطیه و ماه و اتر و کوساله پرستان و مجوس و مشرکین  
 می باشند و کسی که عیسی را که پیغمبر مخلوق خدا است پس خدا می دانند یا آنکه بعضی بضاری که تا آنکه مشرکین تمام مشرک

در توحید و توحید

در توحید و توحید

در توحید و توحید

در توحید و توحید







رکن دوم از اصول دین توحید

توحید

توحید

توحید

توحید

توحید

توحید

ابن بابویه

حدیث سی و دوم در بخار ذکر میکند در خبر اسماء بنی و اوصاف حضرت که می فرمایند قرار داده خدا اسم مراد و توریة احد پس بجهت توحید حرام نموده اخذاتی تعجب است امر این است که چنانچه  
 کلمه توحید را از اهل ایمان و اهل کفر هر دو فرمود هیچ کلمه دوست تر نیست پیش خدا تعالی  
 از کلمه لا اله الا الله و هیچ بند نیست که کلمه لا اله الا الله را بگوید و او را خود را بکشد مگر آنکه  
 کنایه او می یزد در قدم های ایشان که برك در ختم های میزد پنج مرتبه ایتان مغرب غلام حضرت ابی  
 عبد الله است که از پدر بزرگوار زید شان نقل می فرمایند که املا عرابی خدمت حضرت رسول  
 پس گفت یا رسول الله آیا از برای شست ثمن هست فرمودند بل گفت چه چیز است ثمن او فرمود هر کس  
 لا اله الا الله بگوید این کلمه را مخلصان ما گفت چه چیز است اخلاص را فرمودند چیزی که بقایا شده در  
 خوار و حجت دوستی اهل بیت من پس گفت همین است پدر و مادر من فدای تو باد و بدرستی که محبت  
 دوستی اهل بیت تو حق و راست فرمودند بدرستی که محبت دوستی ایشان هر آینه اعظم و بزرگتر  
 حق این کلمه است شمر چید می کند اسمعیل مسلم السکونی از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد  
 از پدر بزرگوار خود شمر با عطا هر بن خود صلوات الله علیهم که گفت که فرمود رسول خدا ص و پیغمبر  
 عبادات قول لا اله الا الله است هفتم روایت میکند علی فصاح از ابی حمزه  
 از حضرت ابی جعفر که شنیدم که می فرمود نیست چیزی از عظم و بزرگتر ثواب و از شهادت لا اله  
 الا الله بدرستی که خدای عز و جل عید و نظیر چیزی نیست و شریک هم ندارد در امری و شریک  
 ابی بابویه قدس روایت میکند با سند از مفضل بن عمر گفت که فرمود ابو عبد الله که خدای  
 ضامن است از برای مؤمن ضامنیت را مفضل گفت بگو یا بن رسول الله چه چیز است که خدای تعالی ضامن  
 فرمود آن حضرت ضامن از برای مؤمن است که اقرار داشته باشد از برای او بر حق و از برای محمد ص به  
 نبوت و از برای علی ع با مامت دامی کند خدا چیزی که واجب بشود بر او از اینکه سکته دهد و او را در حق  
 خود گفت مفضل عرض کردم پیش اگر چنین است بخدا قسم که مرا از این پیوسته که شبیه را و اگر از مردان است  
 مراد سبب و فرمود حضرت ابی عبد الله عمل قلیل کنند و منعم بنعمه بسیار باشند و امر را می کنند  
 با این ابراهیم زیاده از حضرت ابی عبد الله از پدر خود و آن حضرت از جد خود علیهم السلام که فرمودند  
 حضرت رسول که کسی که غیر و شرک نداشتند بخدا و نیاید با داخل می شود بهشت را و او را که وید



# دکن دویم از اصل ارتوحیت

ص ۵۴

یعنی کسیکه بمیرد و موحدا باشد اعمال نیک یا بد داشته باشد داخل بهشت شود و هر که ایضا را میکند  
 از ابو بصیر که فرمود حضرت ابی عبد الله علیه السلام بدستیکه خداوند تبارک و تعالی حرام نمود اجساد  
 موحدین را بر آتش یا فرمود که ایضا را میکند از جابر بن عبد جعفر که از حضرت ابی جعفر علیه السلام که  
 فرمود جبرئیل آمد خدمت حضرت رسول علیه السلام پس عرض کرد یا محمد طوبی از برای کسیست که گفت زامت  
 تولا لا اله الا الله وحده وحده و انزلهم با سند از هر وی و نهی و انی و مشیانی و تو را  
 میکنند از حضرت علی بن موسی العقیلی که گفت فرمود حضرت رسول علیه السلام بدستیکه از برای خدای  
 عزوجل عموی هست یا قوت قمره بران نمودن بر عرش است و پای آن عمود بر روی ماهی باشد و هفت  
 طبقه زمین پس هر زمانه که بگوید لا اله الا الله بکرزه می آید بر عرش و حرکت میکند و عمود بر  
 می افتد و اهری و زیر زمین ها پس میگوید خدای تبارک و تعالی ساکن شود بر عرش و عرض میکند  
 بار الها چه گونه قرار گیرم و حال آنکه تو نیامری کسیکه می گوید این کلمه را و این خطا کند خدای تبارک و تعالی  
 شاهد باشد که این اسمانها بمن بدستیکه امر زیدم من گویند این کلمه را سبب هر این با بود  
 و این میکند که حدیث نمود می آید با سند از عمر بن یزید از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که گفت شنیدم  
 از آن حضرت کسیکه بگوید در روز شهادت لا اله الا الله وحده لا شریک له اما واحدا احد اصمدا  
 لم یخذ حاجته و لا ولد بنو لید خدای عزوجل برای و چهل و پنج هزار حسن از برای و و چهل و  
 چهل و پنج هزار سیئه از او و بلند می کند از برای و در بهشت چهل و پنج هزار درجه می باشد  
 کسیکه قرائت کرده باشد قرآن را و از ده مرتبه و بنام کند خدا از برای او خانه در بهشت  
 چهل و پنج هزار و این میکند که هرگاه کسی روزی صد مرتبه لا اله الا الله محمد رسول الله بگوید  
 از او حاصل شود و از نماز بر عرش و در آنجا تسبیح می گوید یا تسبیح گویندگان تا روز قیامت  
 و ثواب آنها برای گوینده این ذکر نوشتن می شود و این مقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که  
 علی قبور المسلمین فلیقل لا اله الا الله وحده لا شریک له لا اله الا الله وحده لا شریک له لا اله الا الله وحده  
 حضرت رسول فرمود هر زمانیکه مردی از شما بقبرستان مسلمانان پس بگوید لا اله الا الله وحده  
 لا شریک له لا اله الا الله وحده لا شریک له لا اله الا الله وحده لا شریک له لا اله الا الله وحده لا شریک له لا اله الا الله وحده  
 نویسد برای او هزار هزار حسن و بلند فرماید از برای او هزار هزار درجه در بهشت و محو فرماید از

حاجت

حاجت

حاجت

حاجت

حاجت

حاجت

حاجت

حاجت



دکن دوقیم از اصل اول در توحید

نامه عمل او هزار هزار رسیده عرض از این مجموعه رساله باختصاصی باشد بهین پانزده حدیث کتفا نمودیم  
 در توحید بسیار است و مخفی نباشد که گفتن این کلمه طیبه لا اله الا الله خالصا از اخبار و روایا  
 در فضایل و خواص و اثرات در او خاص یکبئی می باشد که معتقد باشد بامامت و از ده امام که  
 حضرت امیر مؤمنان و یارده فرزندان بزرگوار باشند اگر اعتقاد بامامت این دوازده نفرند ثلثه  
 باشد موحد نیست و مخلد و راتش جهنم خواهد بود احادیث بسیار است سبب طول مقال خواهد شد  
 و بهین حدیث کتفا میکنیم محض شرافت تیمنا و تبرک که **حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُوَيْبٍ قَالَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ سُوَيْبٍ**  
**حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُوَيْبٍ قَالَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ سُوَيْبٍ** گفت حدیث نمود مرا محمد بن حسین الصوفی که گفت حدیث نمود مرا  
 یوسف بن عقیل از اسحق بن راهویه که گفت چون شرفیاب شدم خدمت حضرت ابوالحسن الرضا  
 بینا بود و اراده نمود از اینکه خارج شود از نیسا بور بسوی طامون اجتماع نمودند بسوی این  
 حضرت اصحاب حدیث پس عرض نمودند از برای وی این رسول الله میروی از نزد ما ها و حدیث نفرمودی  
 بر ما ها بحدیثی که ما استفاده کنیم از تو و بود در حالتیکه نشسته بود در هودج پس بیرون آورد  
 سر مبارک خود را و گفت شنیدم از پدرم موسی بن جعفر که گفت شنیدم از پدرم ابی جعفر محمد که گفت  
 شنیدم از پدرم محمد بن علی که گفت شنیدم از پدرم علی بن الحسین که گفت شنیدم از پدرم حسین بن علی  
 بن ابی طالب که گفت شنیدم از پدرم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب که گفت رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله شنیدم از جبریل که گفت شنیدم از خدا یغفر جل که گفت لا اله الا الله حصنی من خل حصنی من  
 عذاب یعنی لا اله الا الله حصن من است و کسیکه داخل حصن من شود ائمن است از عذاب من  
 و **رواه** نمود همان اسحق بن راهویه پس چونکه گذشت راجله ان حضرت پسر حضرت یازدهم صد **بلند نمود**  
 و گفت ما بشر و طها و انما من شروطها یعنی شرط دار این کلمه و من از شرط او هستم **مؤلف گوید**  
 شرط او نفرموده حضرت و حقه اقرار بامامت بزرگوار است از قبل خدای تعالی بر مبدگان که این بزرگوار  
 را مفتی الطاعة بدانند کسیکه از حضرت فائز بامامت بعد از ان بزرگوار هم چنان نفرزا و لا طاعة  
 ان بزرگوار را هم قائل بامامت هست که اخر آنها امام دوازدهم حضرت حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه  
 صلوات الله علیه و علی آباءه بوده باشند پس شهادت بوحده ذات احدیت در وقتی نفع و شمر دارد که  
 معتقد و معتز بامامت و از ده نفر ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین بوده باین قائل لا اله الا الله

و کتفا نمودیم از این حدیث کتفا نمودیم

مؤلف گوید



# رکن دوم از اصول معرفت

ص ۶

در بیان نورانی

در بیان نورانی

با اخلاص و کویید لا اله الا الله با معرفت و شناختن امام عصر در زمان خود واجبست  
 و اطاعت و لازم است در این عصر و زمان امام عصر و حجت خضر قائم آل محمد عی باشد که او زنده و غایبست  
 از نظر مایم و حدیث اصحاب ایمان آن کسی عی باشد که لا اله الا الله بگوید و معرفت و شناختن با امام  
 خود داشته باشد و بدانکه **نور حیدر** از برای عقید لازم نیست دانستن اقوال و اختلاف اقوال  
 حکما و متکلمین و صوفیه و عرفاء زیرا که بعضی از محققین بوحید وجود و کثرت موجود و طبقه از ایشان  
 قائل شده اند بوحید وجود و وحدت موجود و طایفه قائل شده اند بوحید در کثرت و کثرت در کثرت  
 و حد و تمام عرفاء در مسئله وحدت وجود مثال ورده اند و گفته اند واجب الوجود بمنزله افتاب است  
 و آن را نور نامند یعنی روشنی آن زکوة افتاب تا برین نور و است و هو اگر ابر شود اگر چه افتاب  
 نماید لیکن روشنی و باز نور و است از عالم مجرمان تا با حضا وجود از خضر تعالی است این عالم  
 اجسام چون ابر حائل ما بین نفوس ناطقه و عالم تجرد و لیکن باطنش باز نورانی است و وجود دارد  
 چنانکه هرگاه روز ابر باشد باز هم روشنی و این روشنی که از کراه افتاب با عالم اجسام است ضیا  
 خوانند از افتاب و لکن افتاب نیست **مؤلف گوید** در مثال مذکور حرف نداریم لیکن در ادراک  
 معنی مثال پس اختلاف عظیم است هر کس بی یگانگی بیان بگوید چه آنکه افتاب صاحب نسبت نور  
 مراتب دارد نه خود مشرق این شدت و ضعف در کراه نیست نور و است حال که مثال این است و قصد  
 او این است پس چرا گوید وجود مرتبه تمام علت و ناقص معلول است چه افتاب مراتب باشد خلاصه  
 گوئیم مثال و صحیح است باینکه واجب وجود وجود شر چون کراه افتاب است و شدت و ضعف ندارد و ممکنات  
 چون نور و هستند از تحت کراه افتاب اجسام و واضح است که هر چه قریب باشد خیر و نورانی تر و از  
 کد و قریب تر است پس نتوان که نور و بر زمین تابید دعوی کند که من افتابم اگر گوید خطا است چه افتاب در جای  
 خود آت و تزلزل ترقی ندارد پس اشخاصی که دعوی انانیت نمایند در ممکنات خطا چه مثال مذکور را معنی  
 اند عرفاء و بهتر از این از برای حد و جوت و است و مثال ظاهر است و گوئیم اگر تو کوئی زیرا که جسمانی ترقی  
 کرده بمقام تحت کراه افتاب رسید یعنی با اول مجرد آتیستیم که مصلحت شد جو من و جو حق این جدا گشت  
 قطعاً از ای مقام نیستی چونکه نور تحت کراه افتاب شد گوئیم من افتابم چه افتاب نیست بلکه صفا از او است  
 اگر کوئی چه گوید دارا شده است که بایمور مؤمنین کوئی عی الله و قدرت و جلال و اذن و رحمة و وجه و بیدار و بعضی



# رکن دوم از اصل اول در توحید

امیر المؤمنین چشم خداست قدر خداست و پهلوی خداست و کوش خداست و حجت خداست و وی خداست و دست خداست پس هم اینها مؤل است که خود فرموده اند یعنی باید اینها را ناویلا و والا خدا کوش و چشم و روند و دست ندارد که از حضرت باشد بلکه مراد آن است که از حضرت بمنزله دست خداست چون کسی کاری را می کند بدست می کند غالباً لهذا کسی را که بسیار بجهت رضای آن کس کار می کند یا آن شخص می گویند فلان دست من است یعنی بمنزله دست من است یا فلان چشم من است که اطینا نام دارد می گویند دیدن او دیدن من است یا نسبت بفرزند و کسی را که دوست دارد می گویند باره برادر می گویند فلان کرم من است و چون که معجزات بسیار از آن حضرت ظاهر شد بجهت خلافتی که کسی نمیتوانست مثل آن معجزات و کرامات را بکند و خداوند انما را میگرد و در نزد خواستن آن حضرت آن معجزات بجهت هدایت یافتن خلق لهذا آن حضرت را قدرت الله می گویند زیرا که بقدرت خود هر چه بخواهد می کند و در نزد معجزه نمودن آن حضرت قدرت خداوند ظاهر می شود و هم چنین روی خداست زیرا که خدا امر فرموده است که مردم اطاعت او بکنند پس و بجا نمودن و نمودن با امام است و روی با امام و اطاعت روی بجا و اطاعت خدا می باشد لهذا آن حضرت را وجهه الله گویند یا بمعنی و از این جهت است که آن حضرت را باب الله گویند یعنی در رحمت خداست و کسی که بخواهد بجا رود باید که از این در داخل شود یعنی باید محبت و ولایت آن بزرگوار را داشت و اطاعت آن بزرگوار را اطاعت خداست اگر غیر از این راه اطاعت کند قبول نیست زیرا که این طریق راه هدایت خداوند وجود امام قرار داده است و منصوب یا بمنصب نموده است بجهت هدایت یافتن خلق و از این جهت است که در حدیث آمده است که کسی که از اول عمر دنیا تا آخر عمر دنیا بنیان بگذارد روزها روز بدارد و بجهت ولایت ائمه هدی باشد عباد او مقبول نمیشوند و هم چنین خبری طولهانی از صدر ائمه سنیا و اخطب خوارزم موفق بن احمد می روایت می کند از ابی سلیمان اعمی رسول خدا که فرمود شبی که بمعراج رفتم مرا با سمان بردند خداوند جلیل بمن خطاب نمود که ای محمد صلی الله علیه و آله کواروی رو زمین خلیفه خود قرار دادی و میا امت فرمود عرض نمودم بهترین خلائق را علی بن ابیطالب و اخلاص خبر طولهانیست شاه طلبا همین است که خدا می گوید ای محمد عرض کردم ولایت شما را که خوان بزرگوار و علی بن ابیطالب و فاطمه و امام حسن و امام حسین باشند اهل آسمانها و زمین پس

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام  
على سيدنا محمد  
والآله الطيبين الطاهرين  
الطاهرين

در بیان ولایت  
مجلس اهل بیت  
علیه السلام  
در بیان ولایت  
مجلس اهل بیت  
علیه السلام

این حدیث در  
کتابهاست  
در بیان ولایت  
مجلس اهل بیت  
علیه السلام



# در کفر و زندقه بغض و فرقه است

ان را قبول نمود در نزد من از مؤمنان است هر کس انکار نمود از کافران است ای محمد اکرم بنده من  
 عبادت کنند مرا تا آن که مثل مشک پوسیده شود ان گاه بیاید نزد من و انکار داشته باشد لا  
 شمار امزم او را و بخلد را تشبه می کنم مؤلف گوید و بیعت نمودن با امام یعنی دست دادن  
 با امام با طاعت امام اطاعت خداست لهذا خدا امام را دست خود قرار داده است اگر دست با طاعت  
 دادن دست طاعت بیعت بسوی خداست از این جهت است که ان حضرت را دست خدا می گویند  
 خلاصه کار نیکان را قیاس از خود مکن این النار و این النور هر کسی ادعای می کند کسی که خود را  
 نشناخته است دعوی انا الحق نماید که هنوز قطع علاقه در بدن نکرده و غرور و تعجرفتی است غرض از  
 این بیانات آنست که قول باینکه خدا جسم است چنانچه بعضی می گویند کفر است یا اینکه می گویند خدا جسم  
 لایق بحال خود دارد غلط است و قول کسانی که می گویند خداوند دیده می شود غلط است قول باینکه خدا  
 حلول می کند در دل عرفا یا حلول می کند در اشیا یا انکه حلول کرده است در پشمی ساده رویان  
 و یا زنان و دختران خوش و مو و بوی چون حلول کردن آب در کوزه که می گویند خدا مثل آبست و  
 اینها مثل کوزه اند که نور خداوند از اینها ظاهر شد اینها غلط و کفر است و قول بوجد و جو و موجود  
 یعنی وجود همه عالم و اشیا با وجود خدا یکی است مثلا دریا و موج دریا که می گویند خدا مثل دریا است و  
 سایر موجودات موج ان دریا می باشند لکن باعتبار ات و دید پیدا می کنند این در حقیقت یکی  
 می باشند و این کفر و غلط است زیرا که عالم وجود ان خبیثه و کثیفه و نجسیه می باشد مثل سگ و  
 و نجاست الیاذ بالله وجود اینها با وجود خدا یکی است و کفر است و قول بوجد و وجود و تعدد  
 موجودات کفر است چنانچه بعضی مثلیم و نم دانند می گویند خدا مثل دریا است موجودات مثل  
 نم دریا است که در باطن نم ازیم است و لکن در ظاهر و چیزی می باشند زیرا که آب دریا نفوذ کرده است  
 و نم در کنار دریا پیدا شده در حقیقت نم ازیم است پس خدا در اشیا ظهور کرده مثل ظهور آب کنار آب  
 کتاب یکی است و محل ظهور او بسیار است که ظاهر یکی و مظاهر متعدده اند مثل افتاب که سیخه و شمشیر  
 های نیک بزرگ از سیخ و زرد و سفید ابی و کبود داشته باشد و قاپیده باشد پس افتاب یکی است  
 از شیشه های نیک بزرگ می نماید و هر ساعت شکله و رنگی ظاهر می شود و مختلف از رنگ شیشه ها  
 اینها خلاف اصول دین و کفر است و قول باینکه عارف با خدا یکی می شود مثل شیر شکر که داخل هم می شود

در کفر و زندقه  
 کفر و زندقه  
 کفر و زندقه

کفر و زندقه  
 کفر و زندقه  
 کفر و زندقه



# دکن در وصل اول در توحید و احوال عفو و مرتاضیر

کفر و غلط است و قول باینکه بعد از مدتی عارف از ریاضات و اصل بخدا می شود دیگر محتاج بعبادت نیست  
 و قول باینکه خدا تا کمربیان پُر است غلط است و قول باینکه خدا دیده می شود چهره در دنیا و چهره در آخرت  
 چهره در برنج و چهره در خا و چهره در عالم زو و چهره در عرش و چهره در عالم خلص و چهره در حیات و چهره در ممات غلط  
 و اضلال و مکر الهی است و قول باینکه خدا بصورت پسریت خوشرو و در عرش نشسته و قول باینکه  
 خدا از برای عفو ظاهر می شود و از برای مرشدین جلوه ظهور می نماید تمام اینها غلط و کفر است و قول باینکه  
 از مکاشفه تجرد پیدا می شود و اصل بحق می شود غلط است **صحیح و میر در توحید خلقی است**  
 بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدای واحد و یکتا و بی شریک و بی همتا خلق می فرماید و ایجاد می نماید  
 که بخواند و شریکی در خلق نمودن از برای او نیست پس کسی دیگر بعین از خدا خلق نمی کند پس قول مجوس که  
 یزدان خالق خیر و اهرمن خالق شر است غلط و کفر است بلکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند جل  
 شان خالق همه مخلوقات است آسمان ها و زمینها و آنچه در آسمانها است آنچه در زمین ها است و خداوند  
 عجز ندانند و ندانند و شریک ندانند و معین هم محتاج نبوده و نخواهد بود و همه مخلوقات موجودات را  
 از کم عدم بعصره وجود آورده و غیر از خدا کسی دیگر خلق نکرده است این اعتقاد موافق عقل و نقل و  
 آیات قرآن و اخبار ائمه علیهم السلام می باشد و از جمله اصول دین است و منکر او از معاندین کافر است و بالتفصیل  
 در اسفل حجم است پس قول باینکه ملائکه خلق می کنند بواسطه و اذن الهی غلط است و لیکن **در**  
**بعضی اخبار وارد شده که ملائکه را خدا امر می کند که صورت انسان را در شکم مادر از نطفه**  
**اب می برد و دست می کند یعنی چشم و گوش و دست و پا و دل و صورت او را می کشند و این بی عیلت زیرا که**  
**خداوند خالق است و بعضی امورات را که صلاح داند با سبب اجباری می فرماید چنانچه بواسطه**  
**افشاندن تخم بزبین و ابدان او حیوانات و نباتات را خلق می کند و انسان و حیوان را بواسطه انتقال**  
**منی از پشت بزجم ماده خلق می کند و صورت انسان را بواسطه صورت بیدی ملائکه خلق می فرماید**  
**در حقیقت خداوند صورت بندگان را می کشد و در آیات اخبار بسیار است که خداوند صورت انسان**  
**را می بیند و مصور خداست اگر چه بواسطه عمل ملائکه باشد پس منافات هم ندارد زیرا که ملائکه بقوت**  
**قدرت مختصرا له و اذن باری تعالی می کنند و اینکه خدای متعال خالق و مصور است و با سبب بعضی امورات**  
**را جاری می نماید بواسطه احتیاج او بلکه بجهت اظهار جبر و قدرت او است بجهت منظم شدن نظام**

اینکه خداوند  
 یزدان است  
 و شریکی  
 ندارد

همه مخلوقات  
 را خداوند  
 خلق کرده  
 است

خداوند  
 قادر است  
 بر هر چیزی



# در توجیه سئل خیر و شر است

بنی آدم که هر یک محتاج بیکدیگر بوده باشند در امورات و یکدیگر را اعانت نمایند لایزال با الله خداوند  
 محتاج نیست چنانچه خلافت محتاج بیکدیگر نباشند پس از این جهت است که خداوند متعال بعضی را  
 را موکل یا بر نموده و بعضی را بباران و بعضی را بر زمین و بعضی را بدیاهای و بعضی را بصحراها و بعضی را  
 باسمان و بعضی را بعرش عظیم خود و بعضی را موکل فرشت و بعضی را بکسوی و بعضی را بالبحر و بعضی را  
 بقلم و بعضی را بهشت و بعضی را بهنم و بعضی را با انسان و بعضی را بحیوانات و بعضی را با جنه و بعضی را  
 بمیوهها و بعضی را بقبض نمودن روح و حال آنکه الله متوفی الانفس خدا می پیرایند و لکن قبض روح  
 بدست ملک می شود در حقیقت فاعل کننده امور خداست نه غیر خدا و ملائکه بامر و قوت و قدرت خدا  
 کار میکنند و اما خیر و شر که از بندگان مختار صلا می شود کار خدا نیست و کار بنده الهی است چنانچه  
 استحقاق جزای و ثواب و عقاب می شوند نظر باختیار می که دارند و بخواهش و میل خاطر خود هاشان  
 نه کسی انما را اجبار می کند بعمل حسن و نه اجبار می کند بعمل سیئه و خیر و شر را هم بانهما نموده است بتوسط  
 پیغمبران و مرسلان و هادیان طریق و ائمه و نواهی و خوبگاه و مطلع شده اند و طاعت و مخالفت الهی را  
 باختیار خود بجای آورند و لیکن قوت و قدرت بانهما را خدا عطا فرموده و در محل و غیر محل آن اوامر و نواهی  
 از تکالیف عمل با فعال از خود بندگان صلا می شود و واقع میگرد و خداوند هم اجبا نمیکند اگر چه ایشان  
 بقوت و قدرت خدا می کنند لکن اختیار را هم بانهما داد پس ثواب عقاب و بهشت و دوزخ هم معین فرمود  
 خلاصه بحث هم اینست که در رساله جبر و تفویض مفضل الله در صفت عدل الهی بعون الله بیان  
 خواهم نمود و قول بعضی باینکه امیر المؤمنین علیه السلام خالق است اشیاء را و خلق نموده است غلط است  
 باینکه آن حضرت عالم را باذن خدا خلق کرده است غلط است و آیات احباب بسیار خلاف این اقوال است  
 و آنچه که نسبت به دهند بخطبه مولای متقیان که فرموده من خالق سمان و زمین هستم ثابت نیست که این حرف  
 از انمولی باشد شاید بیکوی طلق نموده باشد بر فرض از آن حضرت باشد تاویل دارد مثل آن که می گوئیم که آن  
 حضرت اول صادر است نور او و نور حضرت رسول صمدی و اول خلق الله نور می پس واسطه  
 باشد و بطفیل وجود و خلق اسمان و زمین شده باشد این رساله مقصود تقصیل نیست و قول باینکه  
 امیر المؤمنین قسیمی کنند روزهاست چنانچه بعضی او را قاسم الارزاق می دانند و حساب مردم را در قیامت  
 خداوند با امام و امیکند و امیر المؤمنین قسیمی هستند و حجت می کند باذن خدا هر کس بخواهد شهادت میکند

در توجیه سئل خیر و شر است

در توجیه سئل خیر و شر است



دکن دوم از اصل اول در توحید

و از حوض کوثر آب میدهد و دستار خود را بهشت میبرد و در شمنای خود را بجهنم میبرد و در اصل

وارد شده بواسطه آنها است فیض بخلوق تمام باذن خدا می کنند هر چه بکنند بقدر خدا و امر خدا و خدا محتاج نیست هیچ کس نه در ظهور و فعل و نه در غیاب هر چه بخواهد سبب است بواسطه خواهد نمود پس خدا خالق و رازق و محیی و ممیت است امر کن فیکون او کل شیء هالک الا وجهه بفعل الله ما یحکم ما یرید **بسم رب توحید** عبادتی است بدان که باید عبادت و بندگی عباد خالق تکبیر خود نمایند و عبادت مختص ذات پاک واجب وجود است باید خداوند عالم را عبادت نمود و از برای غیر خدا عبادت جایز نیست و عبادت صفا فعلی و اسماء الهی را نمودن غلط است پس هر کس عبادت کند ذات مقدس را موحد ملت هر کس عبادت کند اسم را بدون ذات مثل لفظ الله و غیره کافران و هر کس عبادت کند اسم و ذات هر دو را مشرک است پس نباید غیر خدا را با خدا در عبادت شریک قرار دهد و نیت هر عبادت و عمل را خالصا للوجه الله بجهت رضای الهی باید کرد و قریبا لله و طلبا لمرضاة و هرگاه کسی غیر خدا را در عبادت شریک نماید با خدا پس آنکس مشرکست **بدان** شرک برود و قسم ملت اول شرک و جلی و ان عبادت که عبادت کند ماه و ستاره و افق و آب ماهی و کاه و کوساله و انثرو دختر و پسر و بت و سگ و بوزیر و حیوان و نبات و جماد خواه بعین خود آنها باشد یا خواه بشکل آنها باشد باشند و مثل صلیب که شکل آن کشیده حضرت عیسی است که از صند او را خواج می گویند و خواهی از چیز او را کشیده باشند و یا صورتی کشیده باشند خواه از چیز بشکل پیغمبر باشد یا بشکل مرشدی باشد یا عیسی را عبادت کنند که پس خدا است یا بگویند ثالث ثلاثه و یا موسی را عبادت کنند و بگویند خدا است که بعضی بگوید گفتند که موسی غایب شد و خدا را عبادت کنند عزیز را و بگویند که پس خدا است یا بگویند علی بن ابی طالب را عبادت کنند یا بگویند صورت مرشد را در نماز و عبادت انظر باید دانست و ایشان را عبادت نمود زیرا که ایشان واسطه فیض میا خدا و مردم می باشند اینها هم مثل آن کسانی هستند که بت و کوساله و ماه و افق و آب و ستاره عبادت می کنند و آنها را واسطه می دانند بکلی منکر خالق و نیستند و اینها تمام اینها کفر است و شرک است و مرشدی بر تبت پرستی است از خدا پرستی و قول بانیکه کا خطاب ایاک نعبد و ایاک نستعین یعنی ترا عباد می کنیم و از تو استعانت می جویم راجع بامیر المؤمنین و همین قول این که مراد از هو در قل هو الله احد امیر المؤمنین است شرک است عبادت بند که خاص و مختص است و واجب و جود خلق

و از حوض کوثر آب میدهد و دستار خود را بهشت میبرد و در شمنای خود را بجهنم میبرد و در اصل

و از حوض کوثر آب میدهد و دستار خود را بهشت میبرد و در شمنای خود را بجهنم میبرد و در اصل



یگانگی نیست با کسی باشد و ویم شرک خفی است آن پرستیدن چیزهای دیگر است مثل دنیا و مال دنیا و عیال و اطفال و هوای نفس و ریا که او را نمود کردن عبادت است بغیر خدا مثل نماز کردن در حضور بندگان که بگویند خوب نماز خواند یا آنکه او را نمود کردن عبادت خود را بخلو محض شهرت و دنیا و حل و جمع نمودن یا آنکه تغریبه داری و روضه خوانی بجهت شهرت چنانچه بعضی کارشان اینست خداوند حفظ نماید خداوند حفظ کند بندگان را از وساوس شیطان و اماره و هواهای انشا و نظر بجم و لا یشرك بعبادة ربّه احدی را در عبادت با خدا وند شرک نتوان نمود اینها شرک خفی است اما از بابت ائمه هدی علیهم السلام و بوسیله است و پاهای مبارک آن بزرگواران در حیات و تشرف بمشاهدات در حال ممات و شرف شدن ببقاع محترمه و روضات منوره و بوسیله مقامات آن بزرگواران خداوند داده پدر حقیقت زیارت پیغمبران و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین عبادت خداوند است نه غیر خدا و اما تعظیم بانبیاء و مرسلین و اولیاء و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و علماء ربانیین ما دامیکه قصد عبادت و بندگی نباشد بحد رکوع نرسد بلکه ملا حظّه تقرب آنها را بخالق خود نماید عبادت خالق خود نموده و اگر بقصد عبادت نه باشد محض تکریم و خلوص شرافت الهی و تقرب آنها نزد خداوند بحد رکوع تعظیم نماید بصورت شرک است و اما سجود از برای غیر خدا مطلقاً بقصد قصد باشد و قصد عبادت هم نکردن سجود شرک فعلی است و سجود خلق بغیر ذات الهی جایز نیست و شرکست و ملائکه از برای حضرت آدم سجود نمودند بامر خدا سجود تعظیمی و آن هم باذن خدا بود و عرض حضرت ذوالجلال الهی تعظیم انوار مقدّسه ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین تعظیم ملائکه سجود نمودند تکریم محض انوار مقدّسه پس بدانکه مؤمن باید ملتفت در اعمال و افعال و عبادات خود بوده باشد علاوه بر قبول نشدن نعوذ بالله شرک نباشد مثل تعظیم بعضی ضعیف و فقراء و اغنیاء فاستوفاجرونیاً پیر را بطمع مال او

[illegible]



مرکن سیم اصل اول در توفیق  
صفا خلاق عالمات

بسم الله الرحمن الرحيم

و رکن سیم اصل اول در توفیق صفا نیست بدان که صفتهای شریفی در ذاتی تقوی و تقویست  
 قسم اول صفات ذاتی است که هرگز از ذات مقدس الهی منفک نمیشود و تغییری در آنها نمیباشد  
 و همیشه ثابت اند از برای ذات الهی جایز نیست نفکاء از ذات مقدس جایز نیست نفی نیست  
 کردن آن صفتهای از ذات و انصافا با ضلای صفات مجتمع است در ذاتی تقوی و این صفات  
 چون که خروج این صفات باعث نقص است و نقص بر خدا روا نیست و بدان که این صفات ذات هم  
 دو قسم است قسم اول صفات نیست که نسبت بچیز دیگر ملاحظه نمیشود و متعلقاتی در خارج نه  
 دارند مثل حیات و بقای ذات واجب الوجود که زنده بودن و باقی بودن صفتهای ذاتی ذات احد  
 جل شانہ که اصلا و ابداً بچیز دیگر ملاحظه نمیشود و این قسم و اصف حقیقت محضه میگویند که اصلا و ابداً  
 معتبر نیست و تحقق صفت ترتیبی هیچ کدام موقوف نیست بر تحقق چیز دیگر که صفات ثابتند  
 صفاتی است که از برای ذات اقدس می باشد و هرگز از ذات حق سبحانه منفک نمیشود و همیشه ثابت اند و  
 جایز هم نیست آنها را نفی نیست کردن و لکن تحقق آن صفت و ترتیب آن صفت بعد از حد و چیز دیگر  
 ملاحظه می شود مثل صفت علم و قدرت و شعب اینها که سمع و بصر و تکلم و باقی صفات ثبوتی ذاتی باشد که  
 در اول و ابداً خداوند علم و قدرت بهم چیزها سوی الله داشته و دارد و لکن بعد از آنکه موجودات را  
 کرده علم و قدرت تعلق با آنها گرفت نسبت میا علم و معلوم و قدرت و مقدر بهم رسید و این نسبت  
 خداوند ندارد تا ترتیب تحقق اثر و ظهور و باعث تغییر ذات شود یعنی نبود از نسبت قبل از ایجاد  
 و موجودات و بهم رسیدن بعد از ایجاد باعث تغییر ذات شود و تبدیل ذات اقدس نمیشود و این  
 این نسبت عین ذات نیست بلکه صفت علم و صفت قدرت عین ذات و آنها همیشه باقی و ثابت و تغییر و  
 تبدیل را آنها نمیباشد این صفتهای حقیقت ذات الاضافه میگویند که اصلا و ابداً در مضمون معتبر نیست

در این صفت  
 ذاتی تقوی و  
 قسم اول  
 قسم دوم و غیر





# رکن سیم از اصول دین توحید است

ص ۷۵

خلاصه تحقیق و موقوف بچیزی نیست و لکن ترتب اثر و موقوف بر چیزی با شد و قسمی و  
 از صفات فعل است که صفات فعل همیشه ثابت نباشد بلکه خداوند هر چیزی را که بخواهد  
 بهم رساند خلق خواهد نمود و بدان که جایز نیست طنفا فعل خدا را هم نفی نیست نمون آنها  
 از خدای تعالی مثل از قیّت که جایز است که بگوئی خداوند را زرق و رزق دهند مخلوق نیست و وجود  
 و خلق آنها را نموده و از کم عدم بعصر وجود آورده و از زرق معدوم که نیا فریده نیست پس اگر تا  
 مرز و قی نباشد مخلوقی نیا فریده باشد و از قیّت متحقق نشود بخلاف صفات ذات که جایز نیست کفیه  
 شود خداوند عالم است و عالم نیست و قادر است و قادر نیست هر چند که بدو اعتبار باشد و صفات  
 فعل بسیارند مثل از قیّت و خالقیت و و هابیت و جوادیت مانند اینها که در اذکار  
 مذکورند و از آثار صفات ذات میباشند و این صفتهای فعلی تغییر و تبدیل بین آنها باعث تغییر تبدیل  
 ذات نمیشوند و هیچ نقصی لازم نمی آید در اینکه این صفتهای در وقتی باشند در وقتی نباشند و نبود  
 آنها در وقتی نقص نیست قدرت بر خلق نمودن آنها دارد و همیشه نفکاک و قدرت خالقیت خلق  
 نمودن در هیچ زمان و هیچ وقت از ذات باری تعالی نخواهد بود انفکاک و لکن تا خلق نموده خالقیت را از  
 صدق نمیکند و هر زمانی که مصلحت بر خلقی اندکمال است خلق خواهد نمود و بعد خالقیت صدق  
 خالقیت دارد و صدق از قیّت می نمایند این قسم از اوصاف صفات ضایحه محضه می گویند که مفهومی  
 مفهومی است اضافی که تصور آن موقوفست بملاحظه امر خارج که ترتب اثر و موقوفست بر تحقیق چیزی دیگر  
 که مضائف صفت باشد عرض نست که در مفهوم این قسم از صفات ضایحه و نسبت بمخلوقات  
 معتبر است پس بدان که حق نست که صفا فعل سببه و مبدی دارند که انمبدعین ثابت باشد که همیشه  
 باقیست و هرگز از ذات الهی جدا نمیشود و آنچه با فریدین بهم می رسد نیست است حاصل میشود مثلا مبدی  
 و سبب از قیّت قدرت بر روزی دادن است و مبدی خالقیت قدرت بر خلق کردن می باشد این مبدی  
 که قدرت باشد عین ذاتست و تغییری در آن نیست پس خداوند تعالی و زبانی که کسانی که مخلوق و موجود  
 شده اند می دهند نه کسانی که موجود نشده و مخلوق نشده اند و معدوم اند و صفا فعلی الهی بسیار مثل از  
 و رحمانیت و رحیمیت و جوادیت و غیر اینها که روزی می دهند و موجود نموده با روزی می دهند و موجود نموده  
 و خلق میکند و خلق نمیکند و رحم میکند و رحم نمیکند و رحمت می بخشد و رحمت نمیکند و بخشش میکند

در بیان صفات فعلی

در بیان صفات ذاتی

در بیان صفات ذاتی



# وکنیم از اصل اول و توحید صفات است

صفات ذاتی را که عین ذات قدر است تغییر تبدیل هیچ وجه متصور نیست چنانچه  
**خضر صا و صلوات الله علیه** فرمودند که بزرگوارا خداوند عالم و الما و العلم ذات و المعلوم  
 السمع ذات و المسموع والبصر ذات و المبرور والقدر ذات و المقدر و رعی فی هذه اخلاصی  
 عز وجل همیشه عالم و علم ذات خداست و حال آنکه معلومی نبوده است و شنید ذات خداست  
 و حال آنکه مسموعی نبوده است و دیدن ذات خداست و حال آنکه دیده شده نبوده است پس بدان  
 که علم و قدرت و حیات و سمع و بصر اینها کمال ذات مقدس را ند و خلوق ذات را اینها موجب نقص و  
 احتیاج است و هر دو مستلزم امکان پس ثواب بود که حق تعالی عالم و کاه جاهل باشد و در  
 زمانی قادر باشد و در زمانی عاجز و در زمانی حیات داشته باشد و در وقت دیگر صمدان و اجنب  
 سمع و بصر که علم بمسموعات و بصیرت شوند بود که حق تعالی در زمانی عالم با آنها نباشد و صفات  
 فعلی تا صفات ذاتی نباشند که فی نفسه تصاف اینها کمال نیست بلکه قدرت بر اینها کمال است  
 خلق کردن فی نفسه کمال نیست که ذات مقدس صفاتش نتواند شد بلکه قدرت بر خلق و در هر زمان که  
 در آن باشد کمال است و هم چنین از بق بودن و احیا کردن و میرا بیندن و قدرت بر اینها کمال است و بقا ند بود  
 که اینها در زمانی که مصلحت نباشد از او صفا نکند و در شیخ صدق محمد بن بابویه در کتاب توحید  
 بتحقیق این دو معنی باین وجه کرده است که هرگاه وصف کنیم خدا را با صفات ذاتی نمیکنیم از این صفت  
 از این صفات صمدان را پس هرگاه گوئیم خدا سخی است نفی کرده ایم از او ضد حیات را که مرگ است و هرگاه گوئیم  
 علیم است نفی کرده ایم از او ضد علم را که جهل و هرگاه گوئیم سمیع است نفی کرده ایم از او ضد شنوایی را که  
 کر است و هرگاه گوئیم بصیر است نفی کرده ایم از او ضد بینایی را که کور است و هم چنین عز را نفی صمد  
 نموده ایم که خاریت و حکیم است نفی صمد را نموده ایم که خطا و لغو نمودن است و گوئیم عادل نفی کرده ایم  
 ضد او را که جور و ستم است و هرگاه گوئیم حلیم است نفی کرده ایم ضد او را که تحجیل و رانقمام است  
 هرگاه گوئیم قادر است نفی کرده ایم از او عجز را و اگر گوئیم که این صفات موجودند و خدا باینها متصف است  
 هر اثبات کرده ایم با خدا امر چندی را که همیشه او بوده اند و این متضمن تعدد الاست نیست زیرا که  
 می گوئیم همیشه سخی و سمیع و بصیر و غریز و حکیم است غنی و ملک بوده است و چون این صفات موجود  
 قرار ندادیم و همیشه سخی و صمد و بر کردار اینها اثبات کرده ایم که همیشه خدا واحد یگانه بوده است و چیزی بر او

در تحقیق صدق  
 صفات الهی از این صفات  
 و در هر یک از اینها







# رکن سیم از اصل اول توحید صفات

و ایضا لازم آید که حقیقت در کمال محتاج بغیر باشد و آن نیز محال است. ایضا آن صفات اگر محتاج بعلت  
 نیستند چندین واجب الوجود لازم آید و اگر محتاج بعلت باشد و علت غیر خدا باشد خدا محتاج بغیر باشد  
 در وجود کمالات و اگر مستند بذات حق باشد تا پیش خدا در آنها موقوف باشد به انصاف بان صفات  
 پس اگر موقوف بر عین آن صفات باشد و لازم آید و آن محال است و اگر محتاج بصفات دیگر  
 مثل آنها باشد نقل کنیم سخن را در آن صفات و قسلس لازم آید و آنها هم نیز محال است شاعر قائل شده  
 بنیادی صفات و برایشان لازم آمده است قول تبعده الیه چنانچه فخر رازی که از اجلاء و فاضل  
 علماء سنت است گفته است که حقیقت حکم کرده است بکفر بضاری که بپسر خدا قائل شده اند  
 و اصحابا که اشاعره اند بهشت خدا قائل شده اند و این طایفه از اهل سنت اند و از مذاهب  
 اثنی عشری خارج اند بیه دلیل جواب این طایفه داده شده است بدلیل عقلی دلیل اول  
 اینکه این صفات که غیر از ذات خدا می باشد قدیم می باشد یا حادث و مراد بحادث معلوم است  
 که در وقتی نبوده و بعد از آن بهم رسیده اگر مراد حادث باشد که این اعتقاد باطل است زیرا که صفات  
 زاید بر ذات الهی اگر حادث باشند لازم می آید که خداوند در وقتی آن صفات را نداشته و بعد در  
 او حادث شده مثلا در وقتی خدا عاجز و جاهل بود و بعد قادر و عالم شده باشد و نیز می گوئیم که  
 حدوث آن صفات از جانب خودش بوده یا از جانب غیر خودش اگر کوئی از جانب خودش بوده لازم  
 می آید که در وقتی قادر نبوده و بدون قدرت کاری کرده باشد یا آنکه پیش از قدرت قدرت داشته باشد  
 و اگر غیر از خودش بود لازم می آید احتیاج خدا بغیر خودش و بطلان و فساد همه این صور مذکور ظاهر است  
 و اگر کوئی این صفات که غیر از خدا می باشد و زاید است قدیم است و هم لازم آید که غیر از ذات خدا موجود  
 دیگر هم قدیم باشد و حال آن که قدیم بودن مختص ذات قدس الهی است و بطلان این وجه هم ظاهر است  
 پس محقق است که صفات الهی عین ذات است و دلیل ویم آنکه اگر کوئی صفات الهی عین ذات نباشد  
 و زائد بر ذات باشد لازم می آید که خدا مرکب باشد از دو چیز یکی ذات و یکی صفات که زائد بر ذات  
 بقول تو که قائم بر ذات اند بدلیل بطلان مرکب بودن خدا ثابت نموده ایم که خدا مرکب نیست پس  
 آنکه اگر کوئی صفات الهی عین ذات و نباشند لازم می آید نقص و احتیاج واجب الوجود بالذات در مرتبه ذات  
 زیرا که در این صورت ذات الهی احتیاج بان صفات را خواهد داشت و ذات بنهایی اکتفا نمی خواهد داشت

اقوال کسان که  
 بر نیاید و صفات  
 قائلند

دلیل دوم  
 دلیل سیم



# وکن بعد از اصل اول توحید است

ص ۷۹

و این هم نیز باطل است پس صفات که عین ذات اقدس است و قائم آن بعد از ذاتی که صفات هم سه مسأله دارند  
اول قول جماعته است که بنفص صفات قابل شده اند و میگویند که اثبات صفت وجودی برای حق تعالی بنفص ضلالت  
بر میگردد و اثبات صفت وجودی برای حق تعالی متوان کرد پس اثبات علم برای خدا بنفص جمل بر میگردد  
و هرگاه کوئی خدا عالم است معنی آن است که خدا جاهل نیست خدا قادر است معنی آن است که خدا غافل  
نیست و هم چنین در جمیع صفات این معنی را در نهایت مرتبه توحید می دانند کلام خصی المصنین  
صلوات الله علیهم که فرمودند کمال توحید بنفص صفات است آنرا و باید معنی که بر میگرداند کلام ابن بابویه  
علیه السلام نیز موهم این معنی است و بعضی احادیث نیز موهم این معنی است اما مؤلف گوید از احادیث دیگر  
معلوم است که مراد این معنی نیست این مذهب تعطیل است که در اخبار بسیار انکار آن وارد شده است  
و در احادیث بسیار وارد شده است که توحید آنست که خدا را از حد تعطیل حد تشبیه دور  
بیرون بری و اما تعطیل آنست که برای خدا اثبات صفات کمالیه نکنی مثلاً در علم اگر نفی علم کنی و کوئی خدا عالم  
و یا عالم بر خدا اطلاق نمیتوان کرد تعطیل است که خدا را باطل از صفات کمالیه کرد ایند بجهت آن که اگر  
بگوئیم خداوند عالم است و نه جاهل پس در حق او باید ساکت باشیم و توقف کنیم و حال آن که هرگاه صفت  
یا علم یا صفات کمالیه دیگر را از او نفی کنیم عجز لازم آید پس از این مذهب عجز و جمل و نقص خدا لازم می آید  
و هم چنین خلاف اتفاق همه پیغمبران و اوصیای و همه صاحبان شریعت و حکما اسن پس بطلان این مذهب  
در نهایت ظهور است پس واجب شد که ذات حضرت واجب الوجود در قدرت بر کارها و دانستن همه  
چیزها احتیاج بصفتی که زاید بر ذات او باشد ندارد بلکه ذاتی می باشد بسیط و مجرد که اصلاً  
ترکیب او را ندارد و منشأ همه صفات کمالیه است ذات مقدس و عین قدرت و عین علم و عین بینا  
صفات ذاتیه است و اما تشبیه آنست که بخوبی اثبات صفات کنی که مستلزم تشبیه مخلوق با  
مثلاً بگوئی که ما عالم هستیم و او عالم است این تشبیه است که خدا را تشبیه مخلوق کرد اینده و اگر کوئی خدا  
عالم است بخوبی که هیچ گونه مشابَهت بعالم ما ندارد و علم را اثبات کرده و نفی تشبیه کرده و همچنین  
در سمیع و بصیر و سایر صفات کمالیه و هم چنین در رد تشبیه تصور کن که دیدن ما بواسطه  
عضو که چشم باشد کمال است که مخلوط و مخرج است با انواع نقص و آنچه کمال است همان دیدن یا  
دانستن است اما چون که ما ناقص و عاجز و ممکن هستیم بدن این با صوره و اعضا مخصوص نمیتوانیم

توحید بنفص

توحید بنفص  
تعیین بطلان  
خالف قول



# رکن میم از اصول توحید مقام است

چیز از این که در این کتاب مذکور است

تغایر و غیرت  
و از وجود و نیز

دید و دانست از نقص و عجزها ناشی شد و خدائی متعالی منزله از این است که عضوی جزوی داشته باشد  
و در دیدن و دانستن ذاتی محتاج بعضوی باشد ایضا علم مابعد از نبودن هم سبب است و  
خدا منزله است از آنکه علم مسبوق بجهل و قدرت او مسبوق بعجز باشد و ایضا علم مابعد حصول صورت  
است در خاطر باعتبار نقصها و خدائی عالم منزله است از آن که محل حوادث باشد و ایضا  
بعینیت آن امر ممکن است که علم زائل شود و در خدا زوال محال است و علم و قدرت ماعلوی به  
علتها است و علم و قدرت خدا علت ندارد و ایضا شنیدن و دیدن ماها صفتی به خاص که  
از گوش استماع میکنیم و از چشم مشاهده میکنیم و کذا لك بوئیدینها و منزله چیز و طعم نعمتها  
هر يك با سبب و آلات است و هر يك جدا میباشند و ممکن است بعضی باشند بعضی بواسطه  
علت و نباشند و لی صفات و ذات واجب الوجود غیر از هم دیگر نمیباشند و در ذات واجب الوجود  
همه صفات یکی است و عین یکدیگرند و اگر کوئی که قدرت در ذات او غیر از علم باشد و علم  
او غیر از قدرت باشد و کذا لك حیوة او غیر از علم او و قدرت او باشد که هر صفتی از صفت دیگر جدا  
بودن مستلزم تعدد و کثرت است در ذات الهی و این باطل است زیرا که بعد حق از روی دلیل آن است  
که صفات ذاتیه عین ذاتند و هر يك از صفتهای عین یکدیگرند مثلاً آن که علم و عین قدرت است و قدرت  
عین علم و حیات و سمع و بصیر و عین قدرت و علم و است اینها عین علم اند و جمله عین قدرت اند و کذا  
تمام صفات کمالیه عین یکدیگر میباشند و بدان که تعدد صفات و اختلاف صفات بلفظ است پس چون  
بگوئیم خدا عالم است قصد نمیکنی غیر ذات واحد صرف بسیط و لا که اصلاً تکلف تعدد و اختلاف  
در او راه ندارد و مخصص آنکه ذات خدا طهارت صفات و است و صفات او عین ذات و است بجهت فهمیدن  
و فهماند بلفظهای مختلف صفات را اما میکنیم و گرنه هر در واقع با ذامقدهای یکی میباشد و همچنین  
اعتقاد نمودن باینکه وجود هستی خدا عین ذات قدس و آنو تغایر میبایند ذات وجود و بمعنی اش  
نیست بجهت آن که اگر وجود او غیر از ذات او باشد پس این صورت یا آنکه ذات الحکامه آن وجود شده است  
یا آن که غیر ذات و بطلان هر دو ظاهر است بجهت آن که اگر غیر ذات باشد لازم میآید که وجود خدا  
و انعموا بالله کسی دیگر ایجاد کرده باشد و این با واجب الوجود بودن بالذات منافات دارد زیرا که ایجاد ممکن  
بغیرت نه واجب الوجود و پیشتر ثابت نموده ایم و هم چنین ذات و اگر سبب الهی شده باشد لازم میآید ذاتی که هنوز



# رکن سیم از اصل اول در توحید نیست

متصف بوجود هستی نشده باشد ایجاد چیز دیگر شود و حال آنکه هر چیزی تا خودش موجود نشود نمیتواند چیزی دیگر را ایجاد کند پس نمیتواند شد که وجود خدا را بد ذات و باشد ذات سببهم رسیدن وجود شده باشد پس بطلان هر دو قسم لازم آید ظاهر است و ثابت است که وجود هستی خدا عین ذات مقدس اوست و ذات و عین وجود او **و مسلك** و قائلان بعدم زیادتی صفات است که میگویند ذات مقدس در حقیقت نامی صفت است در ماچنان که اشیا را بعلم می دایم و حقیقت بنفس اتمقدس دانند و ما را اشیا توانائی دایم بقدری که قائم است بما و خداوند بذات مقدس تواناست و ذات اتمقدس قائم مقام صفت قدرت است در ما و هم چنین در سایر صفات و جمعی کثیر از محققان باین قائل شده اند و گفته می شود که این قول نیز تعطیل و نفی بر میگرد و **و مسلك سیم** قائلان بعدم زیادتی صفات آن است که میگویند که بر ذات اتمقدس وجود و علم و قدرت صادق است و موجود و عالم و قادر نیز صادق است موجود آن است که از وجود خالی نباشد خواه عین او باشد خواه قائم با و و عالم آن است که از علم جدا نباشد خواه عین علم باشد خواه قائم با و و كذلك قدرت و آنچه لغویان گویند که عالم ذات است که علم با و قائم باشد قادر ذات قائم بالقدرة است متبنی بر عدم تحقیق و قلت فهم ایشان است زیرا که می دانند که جسم فورانی نباشد نیز می گویند و اگر نور قائم بذات تواند بود هم نور خواهد بود و هم نیرو و اگر بیاض قائم بذات تواند بود هم بیاض خواهد بود و هم ابیض پس علم و قدرت و سایر صفات خدا صادق است بصدق عرضی و کنه ذات بر ما معلوم نیست و این صفات بوجهی مفهوم ما است چنانکه از بعضی از اصحاب تصور کنیم یعنی صفات خدا و مفهوم معلوم ما هست اگر چه کنه حقیقت پیدا ندانیم و بر این معنا حاشا ظاهر دلالت دارد چنانکه در احادیث صحیح از هشام بن سالم منقول است که گفت **محدث خضر صاق علی السلام** رفتم فرمود که ایای خدا را وصف میکنی گفتم بلی یا بن رسول الله فرمود بگو گفتم که سمیع است و بصیر فرمود که این صفت که مخلوقات را و شریک اند گفتم چه گونه وصف کنم خدا را فرمود نور نیست که در او ظلمت نیست و حیاتیست که در او مرگ نیست و عالمی است که در او جهل نیست و حق است که در او باطل نیست پس بر ما مدام ملزمن است و او من دانستن مردم بودم بتوحید خدا اگر چه امثالین روایتی بر مسلك ثانی نیز حمل میتوان کرد و **مسلك** چهارم قائلان بعدم زیادتی صفات است اعتبار نفس الامر یعنی صفات ذات مقدس نیستند و موجود را بد ذات هم نیستند و موجود را بد ذات محال است پس وجود امر است

چهارمین رکن از اصول است

مسلك اولی از اصول است

در احادیث صحیح از هشام بن سالم منقول است که گفت محدث خضر صاق علی السلام رفتم فرمود که ایای خدا را وصف میکنی گفتم بلی یا بن رسول الله فرمود بگو گفتم که سمیع است و بصیر فرمود که این صفت که مخلوقات را و شریک اند گفتم چه گونه وصف کنم خدا را فرمود نور نیست که در او ظلمت نیست و حیاتیست که در او مرگ نیست و عالمی است که در او جهل نیست و حق است که در او باطل نیست پس بر ما مدام ملزمن است و او من دانستن مردم بودم بتوحید خدا اگر چه امثالین روایتی بر مسلك ثانی نیز حمل میتوان کرد و مسلك



رکن سیم از اصل اول در توحید

اعتباری و لازم ذات مقدس است و ثبوت برای ذات معلول علتی غیر از ذات نیست و همچنین علم خدا  
از دانستن است و لازم از دانستن و از ذات متنع نمیشود و معلول غیر از ذات نیست و امری  
اعتباری نفس الامر نیست و امر موجود نیست که قیام آن بذات مستلزم فساد باشد و هم چنین  
قدرت عبادت است از توانائی و این نیز امری اعتباری متنع از ذات قدس غیر ذات علتی ندارد  
و هم چنین سایر صفات کمالیه و با همیست که هر چه کم کسی قائل شده اما بعقل افرستند سایر صفات  
**مؤلف گوید** و حق اینست که تفکر در این امور لازم نیست و محجلاً باید دانست که صفات  
کمالیه موجوده زاید بر ذات و قائم بذات نیست و علت سوای ذات قدس ندارد و هرگز ذات قدس  
از این صفات خالی نبوده و نیست و تعدی در ذات و صفات نیست که موجودات متعدده در آن  
اثبات کنیم و انصاف ذات باین صفات شبیه انصاف ممکنات نیست و تفکر در زیاده از این تفکر در ذات  
بر میگرد و و نهی از آن در اخبار وارد شده و عقل هم در فهم آن کما یبغی قاصد است همین قدر  
بدان که بیا صفات ثبوتیه حضوری واجب الوجود نه صفات بعضی زیاده گفته اند و لی حقیقت است  
که حیوانه و قدرت و علم خدا بوده باشد که هر یک صفات یک حقیقه شعبه نسبت به طاق است مثلاً از شعب  
حیانت قدیم و ازلی و ابدی و سومی و از شعب علم است مدرك بودن سمع و بصر و مرید و  
از شعب قدرت است متکلم صادق بدان که هر قسمی که سبب کمال حضرت اله باشد ثابت است با ذات  
اقدس و اگر صفات کمالیه با ذات اقدس حقیقه نباشد نقص او است مثلاً علم و قدرت و دانستن با  
لازم می آید جهل و عجز خدا و نقص در ذات او و اینست و نیز می گوئیم نقص محتاج بغیر خواهد بود که  
اصلاح و چاره عیب و را بکند و احتیاج با ذات مقدس و اینست بدانکه همین دلیل اثبات همه صفات  
ثبوتیه و امری توان نمود همه صفات ثبوتیه صفات کمالیه می باشد ضد و مخالف کمال نقص است مثلاً  
مییانی که صفت کمال است مقابل او کوریست آن نقص است هم چنین صفت شرف است مقابل  
کمال است و مقابل آن کوریست و آن نقص است و هم چنین صفت حیاه است ذات کمال است و مقابل  
آن موت و فنا و نیستی است آن نقص است و هم چنین صفت قدرت و توانائی صفت کمال است و مقابل  
آن عجز و ناتوانیست و آن نقص است پس بدانکه واجب است که خدای تعالی متصف بجمع صفات کمال بوده باشد  
و نیز می گوئیم که همه موجودات از غیبهها و عرضها مخلوق خدای تعالی می باشند از جمله صفات کمالیه مثل

کماله و قدرت و علم و غیره

در بیان صفات  
ثبوتیه و حضوری  
و ازلی و ابدی و سومی  
و از شعب علم است  
مدرك بودن سمع و بصر  
و مرید و از شعب قدرت  
است متکلم صادق بدان  
که هر قسمی که سبب کمال  
حضرت اله باشد ثابت  
است با ذات اقدس و اگر  
صفات کمالیه با ذات  
اقدس حقیقه نباشد نقص  
او است مثلاً علم و قدرت  
و دانستن با لازم می  
آید جهل و عجز خدا و  
نقص در ذات او و اینست  
و نیز می گوئیم نقص  
محتاج بغیر خواهد بود  
که اصلاح و چاره عیب  
و را بکند و احتیاج با  
ذات مقدس و اینست  
بدانکه همین دلیل  
اثبات همه صفات  
ثبوتیه و امری توان  
نمود همه صفات  
ثبوتیه صفات کمالیه  
می باشد ضد و مخالف  
کمال نقص است مثلاً  
مییانی که صفت کمال  
است مقابل او کوریست  
آن نقص است هم چنین  
صفت شرف است مقابل  
کمال است و مقابل آن  
کوریست و آن نقص است  
و هم چنین صفت  
حیاه است ذات کمال  
است و مقابل آن موت  
و فنا و نیستی است آن  
نقص است و هم چنین  
صفت قدرت و توانائی  
صفت کمال است و مقابل  
آن عجز و ناتوانیست  
و آن نقص است پس  
بدانکه واجب است که  
خدای تعالی متصف بجمع  
صفات کمال بوده باشد  
و نیز می گوئیم که  
همه موجودات از غیبهها  
و عرضها مخلوق خدای  
تعالی می باشند از  
جمله صفات کمالیه  
مثل



علم و قدرت و حیات و سمع و بصر و غیر اینها و بر هر کسی واضح است که آن کسیکه این صفات را خلق کرده  
 بقیل اصل این صفات در ذات او هست و ذات و متصف با این صفات می باشد و اگر چنین  
 نبود نمیتوانست که آنها را خلق کند پس میگوئیم که حق سبحانه و تعالی که بخشنده همه علوم است و بخشنده  
 تمام قدرت مخلوق است که با آنها عطا فرموده و خلق نموده چگونه می شود خود را جاهل و عاجز باشد  
 و همین دلیل همه صفات ثبوتیه ثابت میشود و باید دانست که صفات ثبوتیه تابع توحید است و  
 اعتقاد با آنها از اصول دین است پس هر يك از اینها را هر کس منکر باشد و انکار کند کافر است و  
 باید مکلف از روی دلیل و برهان اعتقاد داشته باشد به جمیع صفات ثبوتیه و کمالیه خداوند جل شانہ  
**اول** صفات حیویتی یعنی خداوند حی و زنده است باین معنی که از او صادر است آثار وجود  
 خدا و موجود و حی و دانا است و این صفت عین ذات او است و اما صفت حیات ممکنات صفت  
 عارض مخلوق نبودند ایجاد و خلق شدند و خواهند مرد و موت هم عارض آنها خواهد شد پس  
 واجب الوجود صفت صدور آثار وجود و موجود عین ذات او است و آثار وجود عالم و همه ممکنات  
 و اشیا و اسماء و زمین ها و آنچه در آنها می باشد بوجود و توانائی و علم خداوند متعال است بدانکه  
 حیوة دو معنی دارد یکی زنده بودن و یکی منشأ صحت متصف بودن بصفت علم و قدرت پس  
 همیشه خدا متصف بصفت علم و قدرت بوده و هست و این مطلب در غایت و صوح است  
 عقل حاکم است بامتناع علم و قدرت و زاده از برای صیت در سورة بقره است لا اله الا هو  
 الحق القیوم یعنی مستحق ستایش نیست احدی مگر خدائی که زنده و قائم است و خواب پسینگی  
 ندارد و واجب است اعتقاد داشتن باینکه خدا قدیم است و قول کسیکه مجرد از خدا  
 قائل است کفر است و واجب است اعتقاد داشتن باینکه خدا از برای است ابتدا ندارد  
 و واجب است اعتقاد داشتن باینکه خدا ابدی است یعنی انتهائ ندارد و آخری تصور نمیشود  
 و واجب است اعتقاد داشتن باینکه حیات خدا عین ذات او است و زائد بر ذات اقدس  
 نیست که چنانکه حیوة چیز دیگر باشد که بر ذات زاده باشد حدوث و ترکیب لازم می آید  
 هر دو غلط است پس حیوة را از ذات هر که نمیتوان سلب نمود یعنی همیشه حق است که عین ذات  
 او است و حق صفت قدرت است و قدرت دو معنی دارد یکی توانائی داشتن خداست بر ایجاد

باینکه خداوند متعال  
 باینکه خداوند متعال  
 باینکه خداوند متعال

حکام متعال  
 حیوة است  
 باینکه خداوند متعال

حکام متعال  
 حیوة است  
 باینکه خداوند متعال



# رکن سیم از اصول توحید صفات

در بیان توحید و صفات

در بیان توحید و صفات

کردن هر چه ممکن باشد بر وجهیکه اراده دارد از روی اختیار بر هر چه مصلحت است از روی  
منشأ ممکن و توانائی خلق نمودن اشیاء است و مراد در اینجا چیزیت ممکن و توانائی بر کردن هر چیز  
و ترک کردن آنست از روی اختیار و مصلحت خود و عجز ندارد چیزی را بخواند ایجاد کند می کند چیزی را  
که نخواهد نمیکند پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا متعال بهر چیزی که اراده و مشیت او قرار  
گرفت و ممکن باشد خلق نمودن او را نه محال باشد مثل شریک از برای خود خلق می تواند نمود هر چه  
مصلحت اند بعلوم خود از ممکن بے ماده و مدیت اگر چه بخواند صد هزار عالم مثل این عالم  
در آن واحد خلق نماید می تواند خلق نماید چنانچه محال هزار هزار عالم را خلق نموده است چنانچه از  
ائم علیهم السلام معلوم می شود ستر لیل بر اثبات قدرت الهی بیان میکند اول آنکه هرگاه  
حضرت قادر نباشد پس رکابیکه میکند البته احتیاج خواهد داشت بکسیکه او را اعانت کند و رفع  
احتیاج از او بکند پس ان اعانت کند اگر واجب الوجود باشد لازم می آید که دو واجب وجود بوده باشد و ان  
باطل است پس اگر ممکن الوجود باشد ان اعانت کند پس احتیاج خواهد داشت در اصل وجود خود مشرب  
الوجود پس لازم می آید که این ممکن پیش از وجود خود مشرب وجود باشد تا آنکه اعانت کند واجب الوجود را در  
افزیدن خود شری این هبت عقل باطل است علاوه ما میگوئیم که احتیاج بر ذات واجب الوجود را  
نیست بلکه متصور نیست پس خدای تعالی قادر و مقتدر است دلیل دوم آنست که هرگاه واجب الوجود  
قادر و مختار نباشد یعنی توانائی بر کردن هر کاری و نکردن آن هر دو نداشته باشد بلکه توانائی بر کردن  
یا نکردن تنها داشته باشد و این صورت از کردن و نکردن یک کدام از این دو عاجز خواهد بود و نقص و  
عجز بر واجب الوجود و اینست بلکه متصور نیست پس باید واجب الوجود قادر و مختار باشد دلیل  
سیوم آنست که خلایق عالم را میفرماید و خلق نموده در آسمانها و زمینها و آنچه در آسمانها و زمینها خلق  
نموده موافق حکمت و مصلحت نظام عالم از روی علم و دانش با ان حکمتها و مصلحتها که خلق نموده است  
البته قادر و مختار بوده اگر چنانچه قادر و مختار نبوده مطابق مصالح و حکم و غیر نظام عالم را خلق نمود  
از بی اختیار می یا ان که از روی بی شعوری و هر دو نقص عجز واجب الوجود است و اینست پس واجب الوجود  
قادر و مختار است و قدرت او احوطه دارد چیزی را که قبول هسته دارد و چیزی را که قبول هسته ندارد  
مثل شریک از برای خود که متمنع الوجود است و عجز از جانبها هیت متمنع الوجود است بر ایجاد او و عجز



تقص قدرت الهی جل شانہ نمیباشد و نخواهد بود ان الله على كل شيء قدير و شیء البر مقتضا طلاق نمی  
 کنند پس مراد ما از قدرت حقیقه توانائی او است بر هر چیزی که قبول وجود بکند و در ممکنات قدرت  
 با آنها مثل شریک از برای خود یا آنکه نیست کردن وجود ذات خود یا آنکه جادادن تمام عالم را در یک  
 تخم مرغ که تخم بزرگ نشود و عالم کوچک نشود پس قدرت را اینها معنی ندارد صفت سیم آن است  
 که خدا تعالی عالم است یعنی انا است و علم خدا عین ذات و است و صفت زاید بر ذات نیست  
 و علم بمعنی دانستن آمده و بمعنی انکشاف شئی اینرا آمده است پس را اینجا مراد دومیست یعنی خدا  
 سبب ظهور خلقت شئی و سبب دانستن آنها است و اعتقاد باید داشت که خدا بوده و هست و  
 خواهد بود و هرگز خدا جاهل نبوده و نیست و نخواهد بود و می اند جزئی و کلی را و علم بیالاولیت  
 و عرش و فرش و کوچک و بزرگ و کم و زیاد دارد در پیش از خلقت شئی و بعد از خلقت شئی دانست  
 خدا مساوی بوده و دانستن او بالنسبه موجودات بدون تفاوت مساوی و یکسان و علم الهی  
 تغییر و تبدیل ندارد چنانچه علم دارد با شئی بعد از خلقت آنها و علم با شئی هم دارد پیش  
 از خلقت شئی و چنان نیست که علم و دانستن بعد از خلقت موجودات ممکنات غیر از علم و  
 دانستن پیش از خلقت موجودات و ممکنات بوده باشد و قول باینکه علم خدا تعلق با شئی  
 بعد از خلقت آنها می گیرد غلط است پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه علم الهی بعد از خلقت  
 اشئی با شئی همان عین علم او است با شئی پیش از خلقت با شئی بدون تفاوت از برای علم خدا  
 چهار دلیل بیان میکنم **دلیل اول** آنست که خدا تعالی متعال عالم است چون که صفت علم صفت  
 کمال است و مقابل آن جهل و آن نقص است و نقص بر خدا تعالی روا نیست نیز نقص محتاج خواهد بود  
 بغیر خود و احتیاج در حق خدا نیست **دلیل دوم** آنست که همه صاحبان عقول از پیغمبران و  
 اوصیاء و اولیاء و علمای و حکماء و غیر اینها اتفاق کرده اند که ذات الهی عالم است جامع جمیع صفات  
 کمالیه است و اتفاق آنها باعث قطع است چنانچه تواتر افاده قطع میکند **دلیل سیم** آنست که  
 اقتداس الی بقدر کماله خود از روی اختیار همه موجودات و اشئی را خلقت فرموده اند از روی  
 پس میگوئیم که هرگاه خالق که مخلوق خود را بقدرت و اختیار آفریده باشد قطعاً علم به تمام مخلوق خود  
 دارد **دلیل چهارم** آنست که هرگاه کسی اندکی تفکر نماید و تأمل کند در مصلحتها و حکمتها می که در

و این صفت ثبوتیه است  
 و این صفت ثبوتیه است  
 و این صفت ثبوتیه است

و این صفت ثبوتیه است  
 و این صفت ثبوتیه است  
 و این صفت ثبوتیه است





رکن سیم از اصل اول توحید صفا است

مخلوق خداوند عالم است و همه مخلوقات را مشتمل بر ملحقتهای بسیا و حکمتها می باشد شما خلقت نموده است  
یقین از برای او حاصل میشود که خالق اینها عالم و دانیانها بوده که جمیع آنها را در دنیا است حکام او بر ملکوت  
از انسان و سایر مخلوقات ملاحظه و تصور کند و مصنوعات صاحبان صنعت از نوع انسان  
می فهمد که صانع و خالق مخلوقات علم و دانایان است از صنایع مصنوعات مخلوق و اختلاف نیست این که علم  
صفت کمال است و واجب است تصاف و اجبا لوجود بهر صفتی که کمال را و موجب باشد بجهت اشتغال موجود  
بر حکم و مصالح بسیا و هم چنین علم خدا عین ذات خدا چه اگر جزء ذات باشد ترکیب لازم آید و اگر زاید  
بود صفت زاید باشد و ذات محتاج بوی خواهد بود و احتیاج در خالق متعال را نه ندارد و بدین  
که در علم حضرت باری تعالی حکما و عرفا و صفا و اختلاف بسیا نمودند که علم او حضوری است  
یا حصولی و میگوئیم که علم باری تعالی هم غلط است و هم چنین جایز نیست فکر و گفتگو در کینه ذات  
الله جل شانهدر این مسئله هم قائل شدن بعلم حصولی جایز نیست و قول به اینکه خدای تعالی  
دو علم دارد یکی حادث و یکی قدیم غلط است بلکه یک علم دارد و عین ذات اله است جل شانهد  
و اما علم بندهاگان از قبیل ملک و پیغام اوران و اما مان را علم نیست که بمعنی دانستن است که خداوند  
انها را خلق نموده و آن علوم مخلوقه فعل خداوند است و ذات او نیست و آنچه در اینجا وارد شده است که خدا  
دو علم دارد یکی علم است که مختص بذات او و دیگری علم نیست که بانبیاء و ملائکه و ائمه تعلیم نموده است بمعنی  
دانستن است که آنچه را که بآنها تعلیم داده است و آنها هم این را دانستند و آنچه را که تعلیم ندادند بان ندانستند  
او نه اینها اطلاق دو علم با او نموده اند و از قدیم بودن علم خضر اله قدیم بودن اشیا لازم نمی آید بلکه ممکن است  
که کسی چیزی را بداند هنوز آنچه موجود نشده باشد چنانچه بالنسبه بمخلوق متصور است و واجب است اعتقاد  
باینکه خداوند جل شانهد عالم بکلی و جزئی اشیا و بسیا و قول باینکه خداوند عالم بکلیات جزئیات در تحت کلیات  
مستدرجند که بعد از خلقت جزئیات عالم بجزئیات عالم تفصیل خواهد شد غلط و کفر است بهمین کافی است که  
اعتقاد داشته باشیم که خداوند بکلی و جزئی و بالا و پست و زیاده و کم و پیش از خلقت ممکنات بعد از خلقت آنها علم او و  
است یکسان علم او تغییر و تبدیل نمیکند علم خدا عین ذات او است علم او حصولی نیست بهمین کافی است اعتقاد  
بعلم حصولی خداوند متعال جل شانهد صفت چهارم آنست که خدای متعال مرتباً یعنی آنچه میکند بار آورده و خلق  
موافق آنچه صلاح است پیش از او نه از روی اضطرار و نه احتیاج و نه برای تمییز و نه برای اقل آنست که در بعضی

باری تعالی در علم او از هر چه

بهره ای از صفات او



# در صفات نبوتی خدای تعالی

ص ۸

بعضی از چیزها را فریدن و ایجاد نمودن بزمانی و بعضی را بزمان دیگر یا محال بود نسبت قدمت الهی بسوی  
 همه آنها بدین اراده ممکن نیست **دلیل** می افتاق کردن همه پیغمبران و اوصیا و اولیا و حکماء و  
 علمای اینک جناب قدس را مرید است و از اتفاق آنها قطع حاصل می شود بر اینکه همه آنها خطا نکرده اند  
**دلیل** اینست که هر فاعلی که فعل و کار او مطابق اراده بوده باشد کامل تر و صحیح تر و شریف تر خواهد بود  
 از فاعلی که فعل و مطابق اراده نبوده باشد و واجبست متصف بودن خصی و اجبا لوجود بر  
 کاملترین یا قسام قاعلیت پس واجبست که مرید بوده باشد و بدان که اختلاف کرده اند بر اینکه اراده خلقت  
 عالم صفت قدیم است و عین ذات است یا آنکه از صفات فعل است و لا بیان کنم فرق میان اراده و مشیت  
 و اختیار را میگویم مشیت مرادست کلی که عبارت از خواستن باشد و اراده امریست جزئی که قصد کردن بر  
 فعل خاص یا ترک خاص باشد و مشیت پیش از اراده می باشد بجهت خواستن فعل یا ترک فعل و اختیار  
 عبارتست از اینکه فاعل میل می باشد بیک طرف از کردن یا نکردن و اراده عبارتست از آنکه فاعل قصد کند آن  
 طرف را که میل دارد بجا بیاورد و بدان که آنچه گفته شد در محله اراده و مشیت اختیار ایضا در مخلوق  
 و بندگان خداست و اختلاف و فرق هر یک از این سه در اراده و مشیت و اختیار در مخلوقات است و اما  
 در وجود خالق تعالی اراده و مشیت و اختیار او هر سه یکی می باشد پس بنا بر این از صفات ذاتی است  
 استدلال میکنند بر اینکه عبارتست از قصد مطلق باینکه هر فاعل فعلی که مختار بوده باشد و قصد  
 بان فعل هم داشته باشد قطعاً باید علم بمصلحت آن فعل داشته باشد بجهت آنکه علم بتنهائی موجود شدن  
 چیزی در خارج نمیشود و اگر نه می باید آن چیز را زل موجود باشد و نیز استدلال کرده اند اراده صفت قدیم  
 است و حادث نیست و دلیل آنها اینست که اراده صفت است و صفت خالی از سه صفت نیست یا قائم  
 است بذات الهی بنفس خود یا قائم است بغير خود اگر کوئی قائم بذات الهی کوئی خالی از سه صفت نیست یا قدیم  
 است یا حادث اگر کوئی قدیم است همین عین مطلوب است و اگر کوئی حادث است لازم آید که ذات  
 الهی محل حوادث باشد و این باطل است با اتفاق همه حکماء و متکلمین و اگر کوئی قائم بنفس میباشد که صفت  
 عرض است و عرض را محلی ضرورتاً و اگر نه موجود نخواهد شد تا آنکه محلی نهد داشته باشد مثل اشیا  
 و سرخی بهم نمیرسد و هرگز سرخی اشیا و سفید وجود بخود می خو داشته باشد پس اینقسم هم باطل است  
 بجهت آنکه صحیح نیست که صفت کسی صفت کسی دیگر باشد چه حرارت نوری از صفت آب باشد و دیگر

در بیان صفات نبوتی خدای تعالی

در بیان صفات نبوتی خدای تعالی

در بیان صفات نبوتی خدای تعالی

در بیان صفات نبوتی خدای تعالی



# رکن سیم از اصول و مرقع حیدر

حکماء الهیین و اکثر از متکلمین شیعه گفته اند که اراده حق سبحانه و تعالی باصلح و ان عین است  
 و از صفات ذاتی است و در آن تغیر و تبدیلی نیست یعنی حقیقت در آن ابدی و عالم است تا اینکه ایجاد و انشای  
 چیزی را در فلان وقت و زمان برای نظام عالم و اصلح است پس همان علم که مختص الیه دارد سبب همان  
 فعل در همان وقت می شود و احتیاج با مردم بیکدیگر دارد و از این جهت گفته اند که اراده بعلم بر می خورد و علم  
 باصلح اراده است پس بنا بقول حکماء و اکثر متکلمین اراده بعلم بر می خورد و عین علم او عین ذات  
 است و بدانکه این علم باصلح همیشه بیک طریقیت تغیر و تبدیلی و حدوث و احوال همیشه بدلی بعد  
 از خلقت شدن مخلوقات نسبت حاصل می شود میان هر یک که خالق است و میان هر یک که مخلوق باشد و این  
 نسبت مرئوسیت اعتباری که دخلی بذات مقدس الهی ندارد پس تغیر و حدوث و باعث تغیر ذات نمیشود  
 و جماعه گفته اند که اراده از صفات فعل است زیرا که اراده خواستن و خلق نمودن چیزی است و خدا همیشه  
 خواهند نیست چیزی را بدلیل آنچه در اخبار از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که اراده الهی همان  
 ایجاد و است چیزی را و از صفات فعل است ظاهر نیست که مراد ائمه صلوات الله علیهم همین است یا  
 چنانچه جمعی از محققین گفته اند چونکه اگر مراد از علم باصلح باشد از صفات ذات خواهد بود و از صفات  
 فعل نخواهد بود پس بنا بر این میافای میانه احادیث و کلام اکثر حکماء و متکلمین نخواهد بود و اختلاف را  
 این مسئله بسیار است که ابوالحسن بصری قائل است باینکه اراده علم بمصلحت اعیان یا ایجاد فعل است  
 و بخار گفته است اراده بمعنی غیر مغلوب است پس از صفات سلطیه است و بلخی گفته است اراده در افعال  
 خدا علم خدا می باشد بان افعال و در افعال غیر خدا امر نمودن خداست بان افعال و شاعره و جماعه  
 از معتزله گفته اند که اراده صفت زائد بر ذات است که مغایرت با علم و قدرت که مختص از برای  
 فعل است پس شاعره گفته اند که این زیادتی معنی حادث است پس معتزله گفته اند که این زیادتی در  
 محل نمیباشد و کرامیه گفته اند که این زیادتی قائم بذات است پس بدان که اراده بمعنی علم بمصلحت صفات  
 زیرا که همیشه خداوند عالم بمصلحت بوده و هست و خواهد بود پس اراده خدا بمعنی علم بمصلحت فعل که  
 باعث مشیت و خواستن و کردن است یا علم بمفسد آن که مشیت است و خواستن ترک است یا بمعنی که  
 آن چیزی را که میکند یا شعور بوجوب و قصد بان بجای آورد و او را و آن چیز را که ترک میکند یا شعور بمفسد  
 و یا اراده و قصد ترک میکند و او را و اراده در خدا غیر از اراده ماها است زیرا که اراده الهی باسباب و آلات نیست

و این علم که باصلح است  
 و عین علم او عین ذات  
 است و بدانکه این علم  
 باصلح همیشه بیک  
 طریقیت تغیر و تبدیلی  
 و حدوث و احوال  
 همیشه بدلی بعد  
 از خلقت شدن  
 مخلوقات نسبت  
 حاصل می شود  
 میان هر یک که  
 خالق است و میان  
 هر یک که مخلوق  
 باشد و این نسبت  
 مرئوسیت اعتباری  
 که دخلی بذات  
 مقدس الهی ندارد  
 پس تغیر و حدوث  
 و باعث تغیر ذات  
 نمیشود و جماعه  
 گفته اند که اراده  
 از صفات فعل است  
 زیرا که اراده  
 خواستن و خلق  
 نمودن چیزی است  
 و خدا همیشه  
 خواهند نیست  
 چیزی را بدلیل  
 آنچه در اخبار  
 از ائمه معصومین  
 علیهم السلام  
 وارد شده که  
 اراده الهی همان  
 ایجاد و است  
 چیزی را و از  
 صفات فعل است  
 ظاهر نیست که  
 مراد ائمه  
 صلوات الله  
 علیهم همین است  
 یا چنانچه  
 جمعی از  
 محققین گفته  
 اند چونکه اگر  
 مراد از علم  
 باصلح باشد  
 از صفات ذات  
 خواهد بود و از  
 صفات فعل  
 نخواهد بود  
 پس بنا بر این  
 میافای میانه  
 احادیث و کلام  
 اکثر حکماء و  
 متکلمین نخواهد  
 بود و اختلاف را  
 این مسئله  
 بسیار است که  
 ابوالحسن  
 بصری قائل است  
 باینکه اراده  
 علم بمصلحت  
 اعیان یا ایجاد  
 فعل است و  
 بخار گفته است  
 اراده بمعنی  
 غیر مغلوب  
 است پس از  
 صفات سلطیه  
 است و بلخی  
 گفته است اراده  
 در افعال  
 خدا علم خدا  
 می باشد بان  
 افعال و در  
 افعال غیر خدا  
 امر نمودن  
 خداست بان  
 افعال و شاعره  
 و جماعه از  
 معتزله گفته  
 اند که اراده  
 صفت زائد بر  
 ذات است که  
 مغایرت با علم  
 و قدرت که  
 مختص از برای  
 فعل است پس  
 شاعره گفته  
 اند که این  
 زیادتی معنی  
 حادث است پس  
 معتزله گفته  
 اند که این  
 زیادتی در  
 محل نمیباشد  
 و کرامیه گفته  
 اند که این  
 زیادتی قائم  
 بذات است پس  
 بدان که اراده  
 بمعنی علم  
 بمصلحت صفات  
 زیرا که همیشه  
 خداوند عالم  
 بمصلحت بوده  
 و هست و خواهد  
 بود پس اراده  
 خدا بمعنی علم  
 بمصلحت فعل که  
 باعث مشیت و  
 خواستن و کردن  
 است یا علم  
 بمفسد آن که  
 مشیت است و  
 خواستن ترک  
 است یا بمعنی  
 که آن چیزی را  
 که میکند یا  
 شعور بوجوب و  
 قصد بان بجای  
 آورد و او را و  
 آن چیز را که  
 ترک میکند یا  
 شعور بمفسد و  
 یا اراده و قصد  
 ترک میکند و  
 او را و اراده  
 در خدا غیر از  
 اراده ماها است  
 زیرا که اراده  
 الهی باسباب و  
 آلات نیست

جمع بر این است  
 که اراده الهی  
 همان ایجاد و  
 است چیزی را  
 و از صفات فعل  
 است و این  
 همانست که  
 در اخبار از  
 ائمه معصومین  
 علیهم السلام  
 وارد شده است  
 و جماعه گفته  
 اند که اراده  
 از صفات فعل  
 است زیرا که  
 اراده خواستن  
 و خلق نمودن  
 چیزی است و  
 خدا همیشه  
 خواهند نیست  
 چیزی را بدلیل  
 آنچه در اخبار  
 از ائمه معصومین  
 علیهم السلام  
 وارد شده که  
 اراده الهی همان  
 ایجاد و است  
 چیزی را و از  
 صفات فعل است  
 ظاهر نیست که  
 مراد ائمه  
 صلوات الله  
 علیهم همین است  
 یا چنانچه  
 جمعی از  
 محققین گفته  
 اند چونکه اگر  
 مراد از علم  
 باصلح باشد  
 از صفات ذات  
 خواهد بود و از  
 صفات فعل  
 نخواهد بود  
 پس بنا بر این  
 میافای میانه  
 احادیث و کلام  
 اکثر حکماء و  
 متکلمین نخواهد  
 بود و اختلاف را  
 این مسئله  
 بسیار است که  
 ابوالحسن  
 بصری قائل است  
 باینکه اراده  
 علم بمصلحت  
 اعیان یا ایجاد  
 فعل است و  
 بخار گفته است  
 اراده بمعنی  
 غیر مغلوب  
 است پس از  
 صفات سلطیه  
 است و بلخی  
 گفته است اراده  
 در افعال  
 خدا علم خدا  
 می باشد بان  
 افعال و در  
 افعال غیر خدا  
 امر نمودن  
 خداست بان  
 افعال و شاعره  
 و جماعه از  
 معتزله گفته  
 اند که اراده  
 صفت زائد بر  
 ذات است که  
 مغایرت با علم  
 و قدرت که  
 مختص از برای  
 فعل است پس  
 شاعره گفته  
 اند که این  
 زیادتی معنی  
 حادث است پس  
 معتزله گفته  
 اند که این  
 زیادتی در  
 محل نمیباشد  
 و کرامیه گفته  
 اند که این  
 زیادتی قائم  
 بذات است پس  
 بدان که اراده  
 بمعنی علم  
 بمصلحت صفات  
 زیرا که همیشه  
 خداوند عالم  
 بمصلحت بوده  
 و هست و خواهد  
 بود پس اراده  
 خدا بمعنی علم  
 بمصلحت فعل که  
 باعث مشیت و  
 خواستن و کردن  
 است یا علم  
 بمفسد آن که  
 مشیت است و  
 خواستن ترک  
 است یا بمعنی  
 که آن چیزی را  
 که میکند یا  
 شعور بوجوب و  
 قصد بان بجای  
 آورد و او را و  
 آن چیز را که  
 ترک میکند یا  
 شعور بمفسد و  
 یا اراده و قصد  
 ترک میکند و  
 او را و اراده  
 در خدا غیر از  
 اراده ماها است  
 زیرا که اراده  
 الهی باسباب و  
 آلات نیست

افعال مختلفه است  
 از آنکه خداوند  
 است



# در صفات ثبوتیه خدا تعالی

بجلا ف اراده در ماها ملخصه است که بعضی اراده را صفت ذات دانسته اند باین معنی که اراده الهی بصلحت و مفید کردن و نکردن فعل است و بعضی اراده را صرفت فعل دانسته اند باینکه در کافیه حدیثی منقول است که مرحوم ثقة الاسلام کلینی رحمه الله از امام عروایت میکند که حضرت فرمودند که اراده خدا صفت فعل است نه صفت ذات و باز هم در حدیثی فرمودند که اراده از خلق از ضمیر و قلب ملت و اراده خدا خلق نمودن چیزی نیست و احداث و ایجاد نمودن آن چیز است نه غیر آن و در حدیثی دیگر شخصی بمعصوم عرض کرد که خداوند همیشه مراد است حضرت فرمودند که اراده نمودن باینکه اراده برای آنچه خدا اراده او را نموده است که با او باشد و خدا همیشه عالم و قادر بوده پس اراده کرد و در حدیثی دیگر فرمودند که هرگاه اراده از صفات ذات باشد مثل علم و قدرت آنچه که خدا اراده نکرده است ضلالت از برای اراده و ناقص است یعنی نکردن خدا اراده او را می شکند و اراده اگر صفت ذات باشد تغییری ندارد چون رساله محض خواطر عوام است و مقام اطناب کلام و استدلال زیاده بر غیاث همین قدر مکلف و اجابت اعتقاد نمودن باینکه خداوند مرید است اگر اراده بمعنی علم مصلحت باشد صفت ذات است اگر بمعنی خواستن ایجاد باشد صفت فعل است و واجبات اعتقاد نمودن باینکه خداوند نگار است یعنی علم به مفسد نخواستن چیزی را دارد یا بمعنی اراده نمودن باینکه آوردن و فعل است بمعنی علم بمفسد داشتن به وجود او و یا بمعنی آنست که خدای نخواسته آن چیزی را که کراهت دارد از او یا آنکه نمی فرماید از او بگوید و بدان که در صفت اراده خدا ذکر اجمالی از معانی مشیت اراده و تقدیر و قضاء و قضاء و قضاء باینکه که مردم قادر بر ادراک این افعال نباشد و تواند که قدمی در میدان معرفت گذارد و طریق عبودیت را بقدر همت و استعداد خود حاصل نمایند و از غل و غش و اقسام شرک با حضرت احدیت انواع انواع با حضرت ختم مرتبت و اهل بیت عترت صلوات الله اجمعین بیرون آید پس کوی مغفرت از میدان شعاع برآید و بیان این افعال مرتب بر چند امر است **امر اول در مشیت** بدان که علم مقدم بر این امور نیست که مشیت و اراده و تقدیر و قضاء و قضاء بوده باشد زیرا که علم نباشد این امور مذکور حاصل نخواهد شد و مشیت تنگتر است از علم و لا منظور نمودن آنست که بعد از دانستن آن شیء زیرا که شیء مجهول منظور نخواهد شد **امر دوم در اراده** است و اراده عزم بر شیء است ثانیاً یعنی بعد از آن که آن شیء منظور خود نموده باشد **امر سوم در تقدیر** و تقدیر نهادن شیء است در حد و دمی که آن برای و تقدیر باشد

در حدیثی دیگر شخصی عرض کرد که خداوند همیشه مراد است حضرت فرمودند که اراده نمودن باینکه اراده برای آنچه خدا اراده او را نموده است که با او باشد و خدا همیشه عالم و قادر بوده پس اراده کرد و در حدیثی دیگر فرمودند که هرگاه اراده از صفات ذات باشد مثل علم و قدرت آنچه که خدا اراده نکرده است ضلالت از برای اراده و ناقص است یعنی نکردن خدا اراده او را می شکند و اراده اگر صفت ذات باشد تغییری ندارد

چون رساله محض خواطر عوام است و مقام اطناب کلام و استدلال زیاده بر غیاث همین قدر مکلف و اجابت اعتقاد نمودن باینکه خداوند مرید است اگر اراده بمعنی علم مصلحت باشد صفت ذات است اگر بمعنی خواستن ایجاد باشد صفت فعل است و واجبات اعتقاد نمودن باینکه خداوند نگار است یعنی علم به مفسد داشتن به وجود او و یا بمعنی آنست که خدای نخواسته آن چیزی را که کراهت دارد از او یا آنکه نمی فرماید از او بگوید و بدان که در صفت اراده خدا ذکر اجمالی از معانی مشیت اراده و تقدیر و قضاء و قضاء و قضاء باینکه که مردم قادر بر ادراک این افعال نباشد و تواند که قدمی در میدان معرفت گذارد و طریق عبودیت را بقدر همت و استعداد خود حاصل نمایند و از غل و غش و اقسام شرک با حضرت احدیت انواع انواع با حضرت ختم مرتبت و اهل بیت عترت صلوات الله اجمعین بیرون آید پس کوی مغفرت از میدان شعاع برآید و بیان این افعال مرتب بر چند امر است

امر اول در مشیت بدان که علم مقدم بر این امور نیست که مشیت و اراده و تقدیر و قضاء و قضاء بوده باشد زیرا که علم نباشد این امور مذکور حاصل نخواهد شد و مشیت تنگتر است از علم و لا منظور نمودن آنست که بعد از دانستن آن شیء زیرا که شیء مجهول منظور نخواهد شد

امر دوم در اراده است و اراده عزم بر شیء است ثانیاً یعنی بعد از آن که آن شیء منظور خود نموده باشد



# رکن سیم از اصل اول در توحید

از اولیت و آخریت و زمان و بقا و فنا و مقدار فقر و غنی و عزت و ذلت و صحت و مرض و عنا و راحت و وسعت و عسرت و سعادت و شقاوت و طول و عرض و عمق شیا تا ثالث یعنی بعد از آن که آن شیء را منظور نمود و امر یا ایجاد او فرمود پس تحدید حد او خواهد نمود **امری که در وقت قضا و قضاء اظهار** شئی است در مکانش را بجا یعنی بعد از آن که شئی را منظور نمود و امر یا ایجاد او نمود و تقدیر حد او نمود پس آن شئی را در مکان معین شرایط ظاهر بفرماید **امری که در وقت قضا و قضاء امر است** امر است مذکوره است و امضاء ابرام کردن در شئی است که مجسم شده باشد و جو و تغیر خارج پیدا کرده باشد و اظهار مصالح و مقاصد و ضرر و منفعت آن شده باشد و این مطلب بعد از امور مرتبه است چنانکه ضمناً دانسته شد که علم مقدم بر مشیت است و مشیت مقدم بر اراده است اراده مقدم بر تقدیر است و تقدیر مقدم بر قضا است و قضا مقدم بر امضاء است چونکه این امور ظاهر شد بدان که **امر ششتم** در تعیین حقیقات امور مذکوره و غیر حقیقات آنها است پس بدان که هرگاه که مشیت و اراده و تقدیر و قضاء با امضاء و اذن و اقامه عین بوده باشد پس هر یک از آن امور الحتمیه نامند و عالمند باین امور حتمیه جمیع انبیاء و اولیاء و ملئکه و هرگاه با امضاء نرسیده باشد و اذن و اقامه عین در آن نشده باشد آن امور را غیر حتمیه خوانند و آن علوم مخرومه مکنونه خداوند علام الغیوب است که بدرجه عیان نرسیده است و بانبیاء و اولیاء و ملئکه اطلاع داده نشده است و موافق آیه شریفه سوره انعام که عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو از هر چه از اجزائی که ممکن بوده باشد و مخلوق بوده باشد در پرده غیب است احدی بجز ذات واجب الوجود اطلاع بر آن ندارد چنانچه در اصول کافی از ابی بصیر روایت میکند او از حضرت **صلوات الله علیه** که فرمود آن حضرت که از برای خدا دو علم است مکنون که احدی بجز ذات خود مثل اطلاع بر آن ندارد و از این علم ابتدا پروردگار و یک علم غیر مکنون که تعلیم کرده است آن را بملائکه و انبیاء و ما الله بهم می دانم آن را و در این علم ثانی تغییر و تبدیلی نمیشد تا توهم کذبی در خبر ایشان پیدا شود و اگر تفاقی در بعضی اخبارات انبیاء سلف تخلف ظاهر می شد دانسته می شد که آن علم از علوم مکنونه مخرومه است و تخلف آن از بداء است پس بدان که لازم شد بیان بداء بر معنی آن و اثبات آن و منکرین آن و ثبوت فضیلت اعتقاد بان و کذلک و بیان معنی آن و اثبات آن و منکرین آن و فضیلت اعتقاد بان بدان که فرق بین نسخ

در معنی امضاء و قضا و قضاء

در بیان امر ششتم

در بیان امر ششتم



# در توحید صفاتی است

ص ۹۱

و بداء و قائلین این دو تا از طایفه حقاقتی عشریه است که گفته اند امور خلق برد و قسم اول  
 امور تکلیفیه و احکامیه مانند امورات و منہیات خداوند متعال در همه امور تکوینی و  
 وقوع افعال یا لا وقوع آن پس هر تغییری که از جانب خدا می آید در اولی واقع شود و در نسخ  
 مانند مانند بخوبی که در اول عهد خاتم الانبیاء حکم خدا بر جوانان بوده پس منسوخ شد و  
 تغییر که از جانب خدا در ثانی پیدا شود آن را بداء مانند مانند در سج اسمعیل که فعلی بوده  
 از افعال و بامدن فلان از اسما و حصول امتحان در نظر خلق آن فعل تغییر پیدا نمود و بعضی گفته  
 اند که بداء در امور تکوینی مانند نسخ است در احکام شرعی چنانچه نسخ است که حکمی از احکام  
 شارع رسد و کمان کنند مکلفین که آن حکم مستمر خواهد بود بعد از آن حکم منسوخ شود و حکم دیگر  
 مقرر شود و همچنین در حکم امور تکوینی که امری بحسب ظاهر علیق اسباب قراین احوال چنان  
 نماید که مستمر خواهد بود و بعد از آن بر طرف شود و نوع دیگر شود که آن را بداء می گویند چنانچه  
 اسماعیل برادر بزرگتر حضرت موسی جعفر علیهم السلام و فرزند بزرگتر حضرت صادق بود و  
 مرگم او را بظاهر حال کمان و اعتقاد بود که بعد از حضرت صادق او امام خواهد بود بعد از آن که او  
 تحت خدا و اصل شد مرگم دانستند که امامت او که کمان و اعتقاد نموده بودند بر طرف شد و امامت  
 برای حضرت امام موسی کاظم ثابت شد میگویند این را برای آن بداء گویند که برایشان ظاهر شد امری  
 که پیشتر ظاهر نبود و گفته اند دلیل اختصاص بگلابا و با امور تکوینی نیست که لفظ بداء بفتح  
 اسم است بر وزن سلام و معنی ظهور بعد از خفاء است و این معنی در امور تکلیفیه برد و قسم  
 منصوص و مفروض خواهد شد اول ظهور و بجه از وجوه مضامح در احکامی که از جانب  
 جانب خدا قرار داده شده بود بعد از خفاء آن وجه بر خود حضرت او را میخشد در حق خداوند کفر است  
 زیرا که اثبات خفاء از برای خدا در هر زمان مستلزم جهل و منافی با علم از برای عین ذات تقدس  
 او است و هم مخالف نقل است چنانکه در سوره العنقران فرموده ان الله لا یخفی علیہ شیء فی الارض  
 ولا فی السماء یعنی بدستیکه خداوند چیزی را بر او مخفی نیست در زمین یا در آسمان  
 پس جاهل بحکمی نبوده است تا آن که اول امری را واجب گرداند و بعد از آن تجدید نماید جاهل  
 شود در تغییر آن حکم چنانچه کلیه ره در کافیه از حضرت موسی جعفر علیهم السلام روایت نموده ان الله کفر

فصل فی بیان صفات توحید

در بیان صفات توحید و احکام شرعی

در بیان صفات توحید و احکام شرعی



# رکن سیم از اصل و کبریا توحید صفا

من اجل بعضی بدستیکه از برای خداوند واجب الوجود ظاهر نشد چیزی بعد از نادانی پیرایه جمیع  
 کائنات بطور کلیت بر لوح المحفوظ نقش است و لی بر خلق پوشیده است **قسمت ثانی** ظهور  
 مصلحت اکمل از سابق نظر تفاوت حالت و تکلیف خلق و این مطلب صریح نسخ است زیرا که در نسخ  
 امور ملاحظه اکمل از سابق است پس معنی حق حقیق در بداء ظهور موجب و داعی فعلی از  
 افعال است بر مخلوق خدا بعد از خفاء او بر ایشان که در صورتی و زمان موجب افعال و فعل هم  
 موجود و واقع شود و در صورت عدم بروز ظهور آن موجبان فعل هم موجود و واقع نشود و مؤید بر  
 این مطلب دعائیکه در تعقیب نماز مغرب است **اللهم انی اسئلك موجبا رحمتک و عزائم**  
**مغفرتک** یعنی خدا یا خواهش میکنم از تو موجبات و داعی رحمت تو و عزیمت های بر مغفرت ترا  
 و این معنی از برای بداء موافق اخبار معنی قضاء خداست بر افعال جزئی و تجدید آنها است بقضاء  
 مجدد دیگر یعنی قضا جاری می شود و لا بر فعلی از افعال سببه و بعد از ظهور موجبان که خواهر  
 نفس و باشد و بعد از آن بر مغفرت و امر ز شر ظهور موجبان که توبه و انابه باشد و آن وقت  
 وقوع پیدا کند پس مراد از بداء قضاء مجدد خداست بر امور جزئی و ایجاد و وقوع آن امور است  
 که معنی تکوین بوده باشد و فرق دیگر در معنی بداء و نسخ است که امور که بدان امور جاری گویند  
 قبل از حصول مأمور به چنان که در مسئله ذبح گذشت و نسخ نفی آنرا گویند که بعد از اتیان مأموریه  
 چنان که در آیه شریفه **سورة مجادلة** می فرماید **انما النجوى من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلکم**  
**تفلحون** که اول مردم مأمور شدند بصدقه دادن در حین نجوی و بعد از آن این آیه شریفه  
 اصل نجوی منسوخ شد و بدان که اثبات بداء و نسخ را در دو فصل دیگر ذکر میکنم **فصل اول** در چند اموری  
**اول** در اثبات بداء است که اولاً از خصایص شایسته اعتقاد بان و قرآن و اخبار پیروان ناطق است و  
 عقل بان حاکم است و بدان که در این مسئله بداء نزاع میان علماء خاصه که شیعیان باشند و علماء  
 عامه که سنی جماعت باشند بسیار است چون که در مسئله توحید عامیه و تقنی به جناب مقدس  
 این دینی اهتمام تام دارند و بر جماعت عامه تشبیحات کرده اند مانند ویت خدا و جسم دانستن  
 خدا و زیاده ای صفات و جبر و تفویض که آنها معتقدند و خدای تعالی را از مقام الوهیت عظیم  
 و کبریا ئی تنزل داده اند و نقص و محفل و ظلم و ضعف در ذات واجب الوجود قائل شده اند

پیرایه جمیع کائنات  
 بر لوح محفوظ  
 نقش است

در بیان این مطلب  
 در دو فصل

فصل اول در اثبات بداء



# توحید در صفاتی خدای تعالی است

ص ۹۳

لقد انجماعت هم بر شیعیان امامیه افتراها بسته اند و بکمان فاسد خویشان تدارک بعضی از تشبیحات  
را کرده اند لهذا لازم است که در تحقیق مسئله بداء مذهب متبذل امامیه حقیر ذکر کنم که موجب لغزش اقدام  
و سوء فهم عوام نگردد **اولا** باید دانست که بداء در لغت بمعنی ظاهر شدن است از چیزی بعد از پنهان  
بودن آن چیز و اطلاق می کنند بر ظاهر شدن رای بعد از آن که خلاف آن ظاهر شده باشد مثل آن که کسی را در  
امری که بکمان مصلحت بعد از آن خلاف مصلحت بر او ظاهر شود و این اثر را می کنند که تغییر پیشانی می کنند  
و اهل سنت بداء را باین معنی حمل کرده اند که این که خدا چیزی را غیب داشت و بعد از آن پشیمان از اراده اول شد  
بعد از آن که خلاف آن ظاهر شد و این نسبت و افترا را بکمان امامیه می دهند و حمل باین معنی اثبات حصول  
با علم از لای خلاق عالم است چنانکه ذکر شد ایة شریفه ان الله لا یخفی علی شیء فی الارض ولا فی السماء خدای  
عزت جاهل بحکم نبوده که اراده امری کند بکمان مصلحت در آن امر بعد از آن خلاف آن بر او ظاهر شود و تجدید  
حاصل گردد العیا بالله و معصوم علیه السلام فرمودند از برای خدا ظاهر نشد چیزی بعد از آن که در خلقت این  
کذب افتراست بعلما شیعه امامیه بسته اند و شیعیان از این معنی بداء تبرا دارند و **احیاء** بیست  
خلاف آنست متواتر از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و اعتقاد آنها اینست که محال است که خلاق  
امری را نداند و آخر بر او ظاهر شود یا از اراده پیشین او بداء مذهب حقیقه شیعه اثنی عشریه آنست که  
خداوند گاهی تغییر میدهد آنچه را که مقدّر نموده است در روح تقدیر آپس مجموعی کند آنچه را که بخواهد اثبات  
می کند عیان را بسبب اختلاف حکمت و مصلحت بملفوظات و از آن و اشخاص چه از احکام باشد یا از نسخ گویند  
یا از غیر احکام باشد مثل احوال و بلا یا از نفاق و امراض و معاد و شقاوت و ایمان و کفر و عزت و ذلت و  
فقر و غنی و مرض و صحت که بداهت دارد تغییر این امور در هر روز از برای جمیع مردم که روزی و اجل هر یک  
و روزی دیگر فاقدان و این تغییر نیست مگر از بداء خدا که قضاء محدد او باشد و آیات که نصرت  
انصاری بداء احدا ایة شریفه سورة الرحمن است که کل یوم هو فی شأن یعنی هر روز خداوند بقضاء محدد احدا  
امور و تجدید احوال می فرماید و جزئیات امور خلق خود را غنی و فقر و هلاک و نجات و امثال این تغییر می دهد  
و فرمود **سبحان الله علی کل حال** و در تفسیر این آیه که شأن خدا هر روز از امرش  
سندگان و بلند کردن بعضی و پست کردن بعضی دیگر است و از جمله ایة شریفه سورة رعد است که فرموده است  
یحو الله ما یشاء و یتوب و عنده ام الکتاب یعنی محو میکند خدا چیزی را که می خواهد و ثابت میکند چیزی را که می خواهد

بسیار از تشبیحات و تمثیلات که در این کتاب مذکور است و بعضی از تشبیحات که در این کتاب مذکور است و بعضی از تشبیحات که در این کتاب مذکور است

بسیار از تشبیحات و تمثیلات که در این کتاب مذکور است و بعضی از تشبیحات که در این کتاب مذکور است و بعضی از تشبیحات که در این کتاب مذکور است

بسیار از تشبیحات و تمثیلات که در این کتاب مذکور است و بعضی از تشبیحات که در این کتاب مذکور است و بعضی از تشبیحات که در این کتاب مذکور است



# رکن بیست و نهم از اصول دین توحید صفا است

و در تفسیر این فرموده اند که از برای خدا دلوح است یکی لوح محفوظ چنانکه در سوره بروج  
 فرموده شد **أَبْلَهُمْ نَفَسًا** بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ و مراد از این لوح نظر به این اهل تحقیق نفوس کلّیه فلکلیت  
 که بواسطه ادراک معقولات و عقول کلّیه اخصاص و کلّیه جمیع امور از خیریه و شرّیه عالم از قلم حق آنها  
 منقش شد و چون آن صور کلّیه محفوظ از تغیر و تبدل اند لهذا آن نفوس کلّیه ملکّیه را لوح محفوظ  
 نامیده اند و اگر کلمه محفوظ در این معنی باشد و صفت از برای لفظ باشد پس مراد از لوح محفوظ این  
 صورت جمیع کائنات خلقت است که در نزد خدا محفوظ است و بغیر خدا احدی اطلاع بر آن نداشته  
 باشد خواه از اموری باشد که قابل تغیر باشد و خواه از اموری که قابل تغیر نباشد پس مراد از حفظ  
 اندراج در تحت علم خداست و دیگری لوح محو و اثبات است که نظر به این اهل تحقیق آن نفوس  
 منطبعه سماویّه و ارضیه است که صور جزئی جمیع امور از خیریه و شرّیه عالم از قلم حق برای منقش  
 شده و چون آن صور جزئی امور قابل تغیر و تبدل اند لهذا آن لوح محو و اثبات و بدل نامیده اند  
 که کلّ یوم هو فی شأن که خلاق عالم مدبر عالم است و هر ساعت انواع تصرفات میکند و بدعائی  
 مخلوق که ادعوی استعجاب لکم یعنی دعا کنید تا من مستجاب بفراهم و تصدق دادم و جبرّات و  
 مبرّات و صلّه رحم و روزی سایر تقدیرات تغیری نماید لهذا و امر به استعجاب که ما عظم الله  
 بمثل بدع یعنی تخطیم خدا فشد است چیزی مانند قائل شدن ببداء آنرا که خدا را صاحب اختیار و امور خود  
 و مدبر و متصرف و خلق خود می دانند و در امور خود بجناب و متوسّل میشوند و **حَضَرَ امیر المؤمنین**  
**علیه السلام** بفرزند خود حضرت مجتبی علیه السلام فرمودند ای پسر من از برای خداوند عالم کنج هائیکه مخفی  
 که کلیدهای آنها از دعائیست که بدست تو است پس جود و وقوع دعا و امکان استجاب است که از ضرورتی است  
 دین ما است اول دلائل است بر وجود بداء معنی کلّ یوم هو فی شأن یعنی هر روزی کارهای است که معدوم  
 و فنا نموند چیزی و احداث و موجود نمودن چیزی دیگر و زنده نمودن میمیزانند و دیگری تغیر تشریف  
 و تبدل من قسماً بید که الحیره عزّت کس را مبدل بذلت نماید و ذلت کس را مبدل بخرّ کینا اندک خدا  
 ترا نکند تصریح و زاری بسو خدا را و افعال خیر نمایند و مسئلت از او نمایند اطلاق خلق کنند و  
 تقرّب با و جویند با اعمالیکه اصلاح شود امور دنیا و آخرت آنها و امیدوار شوند بدعا و صدقه و صلّه  
 رحم و نیکی بوالدین و تمام عباداتی که حاجت آنها را بآید اینچنین و عهد داده ام بخلائی که باین طریقی

در لوح محفوظ

در لوح محو

در لوح محو

در لوح محو



و زیادهتی روزی و دفع بلاها و جلب نعمتها و تحصیل مراتب علمیه معارف الهی و غیره از آنچه که آیات  
قرآن و اخبار پیغمبران و اوصیاء اولیاء بر آن دلالت دارد و کسی که اعتقاد نداشته باشد با جوان بد را با این معنی که  
بیان شد پس او کافر و ملحد است و کوچک شده ابن زکریا عز و جلال کبریا بی حد در نزد او و ما  
قدر الله حق قدره با آنکه خدا می فرماید هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغیر حساب یعنی اینست بخشش  
ما می خواهم بدهی خواهی مده و حسابی در آن نیست و می فرماید یخلق ما یشاء و یحب لمن یشاء انا تا  
و یحب لمن یشاء الذکور یعنی می فرماید آنچه بخواهد می بخشد بهر کس که بخواهد دختران را و بکس  
که بخواهد پسران را و می فرماید وین و جهنم ذکر انا و انا تا و یجعل من یشاء عقیما یعنی می دهد  
با ایشان پسران و دختران را و بی اولاد قرار می دهد هر کس را که بخواهد عقیم و در رد بر ز و جبر ابراهیم  
که گفت ایا من خواهم زانید با آنکه پیر شده ام می فرماید تعجبین من امر الله ایا از امر خدا تعجب میکنی و  
غیر اینها از آنچه وارد شده است در این مسئله و هر کس بخواهد رجوع کند بکتب مفصلة که در این باب  
نوشته شده است حتی آن که در کتب رؤساء علماء و اجتماعات عامه اعتراف بوقایع گذشته می کنند  
من حیث لا یعلمون مثل بخاری و صحیح خود در کتاب انبیاء می گوید که سه نفر از بنی اسرائیل یک کور و  
یک کچل و یک پیر بودند برای خدای عز و جل در اینیکه امتحان کند ایشان بعد از آن تفصیلی بیان می کند  
که سبب تطویل مقال است و این رساله و این اثیر و دیگر مورخان اهل سنت و فخر نموده اند که عمر آدم  
هزار سال بود و عمر داود شصت سال بود پس آدم چهل سال از عمر خود را بخشید بداد و بعد از آن  
نمود پس خدا عمر آدم را همان هزار سال قرار داد و عمر داود را هم چهل سال افزود که یکصد سال بشود و  
همچنین از علماء سنت در جمیع بین صحیحین در حدیث صدیقا نزد هم از متفق علییه از مسند ابن مالک  
می گوید که شخصی از رسول خدا سوال کرد از قیامت حضرت نظر فرمود بغلامی و فرمود که اگر این جوان  
زندمانان را در یابد و این همان بد است که شیعیان می گویند خود مخالفین اعتراف میکنند که نمیدانند  
و تشیع شیعه می کنند و در کتب عامه آنکه حضرت داود روزی نشست بود و ملک موی حاضر بود  
و یک جوان هم در خدمت حضرت بود ملک موی می نظر تندید بان جوان نمود داود سوال نمود غریب  
جواب داد که هفته بعد ما مورق بجز روح این جوان هستم عمر این جوان یک هفته ماند است حضرت داود مقام  
تفقد و ترحم از آن جوان سوال نمودند که زوجه اختیار نمودی عرض نمودم از حضرت شفقت نمودند کتابی

در توحید صفات  
در توحید صفات

در توحید صفات  
در توحید صفات

در توحید صفات  
در توحید صفات

در توحید صفات  
در توحید صفات



# در کتب از اصل اول در توحید صفات

نوشتند هر چه که بر سید این جوان فوری و خیر خود را بنکاح او در آورد و زفاف نماید آن مرد اطاعت نمود  
 امری غیر را و هفت روز فاصله شد باز غریب حضرت را و حاضر بود و فرمود که چه شد خبری که بوقت  
 این جوان دادی عرض کرد یا بنی الله در لوح عمر این جوان همین بود که ملائکه نموده بودند و لکن خداوند  
 عزت فرمود بنده من را و تو رحم بر بنده من کن من که خالق او هستم و رحم را احببم هستم رحم نه غلام  
 سنی سال جمال و افروید پس بدان که سر خفای آن لوح محفوظ که ملائکه و انبیاء آگاه نیستند و تحت  
 علم خداست و لوح محو و اثبات که صور جزئی جمیع امورات خیریه و شریه عالم از قلم حق در او  
 منتقش است و آن صور جزئی قابل تغییر و تبدل است فایده این لوح بقدر عقل ناقص ما چند چیز است  
**اول** آنکه ملائکه شوند مطاع شوند بر لطف خداوند نسبت بعباد و بندگان و وقایع اعمال خیر و  
 شر در اعمال و احوال و اذواق و غیره لک که موجب من و نعمت در کثرت معرفت ایشان گردد و می  
 آن که مردم با اخبار انبیاء و رسل و اوصیاء بدانند که اعمال ایشان در این قسم امور این قدر خلقت  
 است پس باعث شود بر ترغیب ایشان در خیرات و صرف همت مردم از شر و روئینات و لهذا موعظه  
 که طاعت الله بمثل الابداء یعنی عبادت خدا چیزی باعث نمیشود مثل بیا سیوس آنکه گاهی  
 انبیاء و پیغمبران و اوصیاء اینها خبری در همدان کتاب محو و اثبات برای مصلحت چند **اول** غیب  
 بندگان خدا بخیارات مثل اینکه **حضرت عیسی علیه السلام** خبر داد که در آن شب داماد خواهد مرد  
 و عمر و بعد از آن در زیر فرش نمازی ظاهر شد که سنگی در دهان داشت بسبب تصدقی که کرده بود  
**حضرت رسول الله علیه السلام** خبر از مردن یهودی داد و مثل آن که بعد از مردن آنها  
 عرض شد معلوم شد که بسبب تصدق دادن دفع موت غیر حتمی شد غرض امتحان بندگان و  
 شد بید کردن ایندن تکلیف ایشان تا ثواب ایشان بچشم ترا باشد مثل آن که پیغمبری بالامور و بلائی  
 خبری در همدان کتاب محو و اثبات بعد از آن تغییر مینماید و می فرماید آن پیغمبر که بداند خدا شد تا آن که  
 ضعیف الایمان ممتاز شوند و بعضی **احادیث** وارد شده است که چیزی که بانبیاء و اوصیاء  
 رسد در آن بلا نشود و احتمال دارد جمیع باخبار دیگر اینست که آنچه بعنوان حتم با ایشان رسد که از  
 لوح محفوظ باشد خداوند پیغمبر خود خبر دهد و آنها هم بحتم خبر دهند و آن بلا نمیشود و خبر  
 افتاد و بابتی است بعضی را تقیید بحتم می فرمایند بعضی را بغیر حتم **چهارم** فرموده است که ظهور قائم

در کتب از اصل اول

در کتب از اصل اول

در کتب از اصل اول

در کتب از اصل اول

در کتب از اصل اول



# در لوح محفوظ اثبات است

ص ۹۴

امری است محتوم و ظهور سفیانی از امور محتوم است و صیحه از آسمان از امور محتوم است لهذا  
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اگر نه ایة محو الله ما یشاء و ثبت می بود هر این خبر می آدم  
 از آنچه واقع شود تا روز قیامت و هرگاه ایشان خود مقربان الهی فرموده باشند که در بعضی  
 از خبرهای ما احتمال بداهت است و از احادیث ایشان معلوم شد و ظاهر کردید که از اخبار  
 آنها محتوم و غیر محتوم می باشند که اگر خبری بفرمایند و جعل نیاید تا خبری در آن شود متضمن  
 کذب نخواهد شد بلکه خبر ایشان مراد از کتاب محو و اثبات است و یا خبر محتوم لوح محفوظ از  
 جانب خداست و دلیل بر اینکه ایة مذکوره محو الله ما یشاء و ثبت دلالت بر بداهت خدا دارد  
 و آنست که خبری است در کتاب مسکن الشجون از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ان حضرت  
 اکریک ایة در قرآن بنود هر این خبر می آدم بشمارم علم ما کان و ما یکون را تا روز قیامت که فرمود  
 سید را مراد از حضرت از آن ایة محو و اثبات است و شاید مراد از آن باشد که چون این ایة دلالت  
 علوم مخوفه خدا و تغییر امور عالم از قضا محدد است لهذا آن حضرت قادر بر علم جمیع آنها نمیدانست  
 که پی بردن جمیع معلومات غیر متناهیه باری تعالی لازم دارد پی بردن بداهت او را چون علم خدا عین ذات است و  
 پی بردن بحقیقت ذات واجب الوجود از بر جمیع مخلوقات متمنع و محال است بنیستند و سو خدا صلی الله  
 علیه و آله فرمود ما عرفناك حق معرفتك و دلیل آن که بداهت علوم مخوفه خدا از او کلیتی است و احو  
 کافی از این صیغه و از حضرت صلی الله علیه و آله که فرمود ان حضرت از برای خدا و علم آیکی مکنون که  
 احد غیر ذات الهی اطلاع بر آن ندارد و از این علم است بداهت پروردگار و یکی دیگر مکنون که تعلیم کرده است  
 ان را بملائکة و انبیاء و ما ائمه هم می انیم ان را و در کتاب جمیع و عیون اخبار و ایت شده که حضرت  
 امام رضا علیه السلام گفت با سلیمان روزی ایایا انکار خواهی کرد از بداهت و حال آنکه حقیقت حق فرماید  
 اولم یوال انسان اننا خلقناه من قبل و لم یک شیئا و می فرماید هو الذی یبد الخلق ثم یعیده و میفرماید یبد الخلق  
 و الارض و فرمود یزید فی الخلق ما یشاء و فرمود بد خلق الانسان من طین و فرمود اخرون من جلا امر الله  
 اما یعذبهم و اما یتوب علیهم یعنی دیگران هستند که تاخیر شد است کار ایشان برای امر خدا که یا عذاب  
 میکند ایشان را یا قبول توبه ایشان او فرمود که ما یعبر من معتمر لا ینقص من عمره الا فی کتاب عمر می یابد  
 عمر یابند و که می شود از عمر او مگرد کتاب نوشته شده است سلیمان عرض کرد ایایا از بداهت چیزی از پدران

خبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

در این کتاب

در این کتاب



# ایتر که زال است بر بدای خدای تع

ایتر که زال است بر بدای خدای تع

ایتر که زال است بر بدای خدای تع

ایتر که زال است بر بدای خدای تع

ایتر که زال است بر بدای خدای تع

خود روایت کرده حضرت عم فرمودند بدای بدایم مرا خبر داد از حضرت صادق که خدا را دو علم است یکی علم مخزون و پنهان که عمیدان را بغیر خود شروان علم بدای ناشی میشود و علم هست که تعلیم کرده است آن را بملائیکه و رسولان پس انا یان از اهل بیت پیغمبر که اظهار می دانند سلیمان گفت می خواهم از کتاب خدا چیزی بیرون آید که دلالت کند بر بدای خدا فرمود حضرت ای سلیمان خدا پیغمبرش را گفت قتل عنهم فما انت مبلوم یعنی اعراض کن از ایشان و بیرون روان میان ایشان شود و محل ملا نیست و این را در وقتی فرمود که را داده کرد ایشان را هلاک کند پس تغییر داد و فرمود و از کفران الذکر شفع المؤمنین سلیمان عرض کرد زیاده بفرماید ای توشوم حضرت فرمود که خبر داد بدایم از پدرانش که رسول خدا گفت که خدا وحی کرد بسوی پیغمبر از پیغمبرانش که خبر داد پادشاه کرد فلان وقت قبض روح خواهم کرد او را پیغمبر بود آن پادشاه را خبر داد پادشاه بر روی تخت دعا و استغاثه بدرگاه قاضی الحاجات مشغول شد و چندان تصرع و زاری نمود که از تخت برآمد و گفت پروردگار مرا نقد مهلت بده که طفل کو در من بزرگ شود و امر خود را با واکلام بدایم پس خدا وحی کرد بسوی آن پیغمبر که برو بنزدان پادشاه و او را اعلام کن که من اجل او را ناخیر انداختم و بر عمرش نرسد افزودم پیغمبر گفت پروردگار اقومیدانی که من هرگز بعجز خود دروغ نگفتم خدا وحی کرد که تو بنده چهار میکنم و میگویم اطاعت کن برو و پیام مرا با و برسان و خدا سؤال کرده نمیشود آنرا کند پس حضرت امام رضا علیه السلام با سلیمان گفت که کمان دارم که در باب بدای شبیه میبود آن شد گفت سلیمان که پناه می برم بخدا از اینکه شبیه با ایشان باشم مگر ایشان چه می گویند فرمود که ایشان می گویند که دست خدا بسته است و مرد ایشان است که از امر عالم فارغ شده است و دیگر چیز احداث نمیکند پس در رد ایشان گفت غلنا یدیم و لغنوا بما قالوا دست ایشان بسته شده است و ملعون شدند بسبب آنچه گفتند و شنیدیم که هم از بدایم موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردند از بدای فرمود که مردم چرا انکار بدای می کنند آنکه خدا امر کرده و موقوف دارد تا حکم دیگر و حق ایشان بکنه سلیمان گفت که خبر نمیدم مرا که انا انزلناه فی لیلته القدر در چه چیز نازل شده فرمودند حضرت ای سلیمان خداوند مقدر می فرماید آنچه شایسته از سال تا سال دیگر از زندگی یا مردن یا حیات یا شری یا روز پس خدا آنچه در آن مقدر می فرماید محتوم سلیمان گفت احوال نمیدم فلذا توشوم پس زیاده بگوی فرمودند ای سلیمان از امور می چند



# در اینکه خدا را دوست و اعتمادا

خداوندی که آنچه را بخواهد پیش می اندازد و آنچه را نمیخواهد پس میانند ز دای سلیمان بدو اینکه حضرت  
 امیرالمؤمنین علیه السلام می گفت علم و دین است علمیکه خدا تعلیم کرده بملائکه و رسول پس البته انمیشود  
 و خدا دروغ نمیگوید و دروغ از طایفه خود و پیغمبران خود ظاهر نمی کند و علم هست که نزد خود او مخفی  
 است و احدی از خلق خود را بر آن مطلع نکرد اندک آنچه را که می خواهد پیش می اندازد و آنچه را که نمیخوا  
 هد پس می اندازد و آنچه را می خواهد مخفی کند آنچه را می خواهد ثابت میکند پس سلیمان بماتو گفت که من بعد  
 از این انکار بدانی کنم و تکیه بدانی خدا را نخواهم نمود اما بیا در فضیلتنا اعتقاد بسبب آن  
 نظر باخبار کثیره و ذکر بعضی از روایات وارده در اصول کافی و آنند آنکه است که از حضرت صادق  
 و باقر علیه السلام که فرمودند ما عبد الله بشئ مثل البدء یعنی عبادت کرده نشد خداوند عالم بعبادت که  
 در فضیلت مثل اعتقاد عباد باشد ببدء خدا و از جمله روایات ائمه است از حضرت صادق علیه السلام  
 که فرمودند ما عبد الله نیتا حتی یاخذ علیه ثلاث خصال الاقرار بالعبودية و خلع الالداد و ان الله  
 یقدر ما یشاء و یؤخر یعنی خداوند عالم مبعوث نفرموده هیچ پیغمبری را مگر آنکه عهد میثاق از او گرفت  
 اول اقرار ببندگی خودش و اقرار بیکانگی خودش سی و هفتم آنکه مقدم می آورد خدا را بر آنچه را می  
 و مؤخر می دارد هر چه را می خواهد که مراد از مطلب اخیری بد است و از جمله روایات ائمه است  
 که گفت شنیدم حضرت صادق علیه السلام فرمود لعلم الناس طایفی القول بالبدء من الاجرام اقتر و اعلم الکلام  
 فیہ یعنی اگر بداند مردم توان گفتگوی بد را استستی و کسالت در سخن گفتن از او پیدا نکند و از جمله  
 روایت دیگری است از کلینی که خداوند تعالی مبعوث نفرموده هیچ پیغمبری را تا آنکه اقرار گرفت از او ببدء و  
 شیخ صدوق و سمر روایت نموده که فرمود حضرت ابراهیم خدا ظاهر نفرمود ذبیح را از بوسه  
 فرزندان اسمعیل مگر آنکه بفهماندا نام نبودن او را بعد از من و شاید عرض وجهه ترغیب و تحریض  
 بدو بخلق در اختیار مذکوره این باشد که عرض از خلقت بنی نوع انسان است بخلق و بدو حجتی است  
 از همه اسباب معصیت اقرار کردن ببدء سنت از وجود خالق و متذکر شدن انسان از تغییر دائمی  
 عالم امکان بوجود دین از چنان که فرمود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرفنا الله بصفیة الغرام و تقصیر  
 یعنی شناختیم خدا را بر هم خوردن غرما و شکستن همت و عزم و شاید وجهه دیگر ببدء آنکه بگوید  
 میوه غنوا باشد بعضی حکماء منکر ببدء می باشند و امام فخر رازی که از علماء اهل سنت تابع اخصا است که کف

در اینکه خدا را دوست و اعتمادا

فضل اعتقاد ببدء

در اینکه خدا را دوست و اعتمادا

در اینکه خدا را دوست و اعتمادا



دکن سیم از اصل اول در توحید صدقا است

خداوند را زل عالم جمیع امورات خلق خود بوده و علم خدا علت استقرار و ختم آن امورات است و قائلین  
 این قول هم برد و قسم و د و مذهب میباشند و بعضی گویند که خدا در هیچ روز قضاء محبت ندارد و  
 و برخی گویند که مخصوص روز شنبه قضاء محبت ندارد و این طایفه ثانیه متمسک اند و مدعی  
 خود بقول حضرت موسی که فرمود علیکم بالسبت یعنی توسل بخوبی و روز شنبه کما نشان اینست که  
 امورات عالم در آن روز مخصوص مستقر است و دلیل یهود بر نفی آن و نسخ آنست که گویند قبیح است  
 عقلا از برای خدا فعل واقع شود و بعد از آن تجدید را میخلاف آن ظاهر است بر خلق خود و یا حکمی  
 نسخ کند و باین حجت نسخ ملت موسی را ملت حضرت خاتم النبیین قبیح دانسته اند و منکر ملت  
 شده اند و ملت خود را باقی دانسته اند حال آنکه عقلا و نقل این مذهب فاسد است اما  
 عقلا بجهت اینکه تغییر امور و بجهت مصالح و مفاسد نظر باشخاص متفاوت و از زمان مختلف جایز  
 بلکه لازم است ترویج دین بهر چه زمان اقتضا کند این مطلب غیر از تجدید را می و همین حجت است که  
 خدای متعال مذمت فرموده یهود را چون گفتند که خدا فارغ شد از کار خود و دیگر کاری ندارد  
 و تمام اینها بجهت اثبات نمودن اختیار و عموم قدرت است برای خدا در افعالش و نفی نمودن اینجا و  
 خیر را از او و از این جهت معلوم شد که اشیاء در علم خدا بر چند قسم است از جمله چیزهایی هستند  
 که تغییر و تبدیل نمیباشند چون محال عقلیه که محال است وجود یا عدم آنها در لوح محفوظی که تغییر و تبدیل  
 در آن راه ندارد ثبات است مثل اجتماع نقیضین یا ارتفاع آن شرایطی و جمیع معلوما ذاتیه  
 و تقدیم کل بر جزء و از جمله چیزهاییست که ممکن است تغییر و تبدیل آن اگر چه تغییر و تبدیل  
 در آن راه ندارد و تغییر بهم نمیشاند بواسطه عرض محالات غار از قبیل وال عصمت معصوم  
 معصوم و اظهار معجزه بردست دروغ گویان و فعل عبت و شیخ بالنسبه بحکیم چون که قدرت تعلق باین  
 اشیاء میگیرد و وقوع آن محتسب است و از این قبیل است ثواب دادن کناهکاران بجهت کناه آنها و عذاب  
 مطیعان بجهت اطاعت آنها و خلف وعد و عفو نمودن از کافران و فانی نمودن اهل جهنم و غیر اینها از  
 چیزهاییست که قدرت با آنها تعلق می تواند گرفت و اما اولی بواسطه مانع بفعل نمیشاید که مخالف کمال خدا  
 و تنزه حضرت یا ریت و صدور فعل بعو و جعل از حکیم علی الاطلاق و از جمله چیزهاییست که ممکن است  
 که تغییر و تبدیل در آن راه یابد مثل چیزهایی که مختلف می شود و مصلحت در آن محسب از منزه و امکان و اختیار

قائلین باینکه در روز شنبه

تجدید را می

تقسیم اشیاء

بچهار قسم

محال تغییر





# در معنی بدای خداوند عالم است

ص ۱۱

قابلیات و احوال و اذواق و شفا و مرض و سعادت و شقاوت و ایمان و کفر و کثرت اعطاء نعم الهی و در  
 بلاهای ارضی و سماوی و غیر اینها انجیز هائے که واقع می شود بحسب شرائط و مواضع و مقتضیات  
 غیر قائمه و مقام لطف و کرم غیر متناه خالق باری و حسن فعل حسن از حضرت ا و قبح بخل کرم عطا  
 او و مقتضای بزرگی و عظمت و اجلال پس چنین امور واقع می شوند در لوح اخیری و لوح اول پس از  
 نبوت و امامت بد نیست و آنچه وارد شده درباره اسماعیل فرزند حضرت صادق و باین حجت در  
 زیارت حضرت امام موسی کاظم می خوانند یا من بدیع الله فی شأنه یعنی ایکسیکه از برای خدا  
 بد شد و نشان تو پس معنی اش اینست که چون مردم گمان می نمودند که اسماعیل امام خواهد بود بعد  
 از پدر بزرگوارش چون بزرگتر بود و اعتقاد می نمودند که او لاد اکبر امام است پس چون وفات کرد ظاهر  
 شد بر مردم که امام غیر از اوست پس معلوم شد معنی بداء همان معنی محو و اثبات است روح تقدیر  
 ندر لوح قضا یا اینکه قضاء خداست بر افعال جزئیه و مجرد بداء است بقضاء مجدد دیگر یعنی  
 قضا جاری می شود اولاً بر فعلی از افعال سیئه بعد از آن بر مغفرت و امرزش ظهور موجب آن که تو  
 و انابه باشد و آن وقت وقوع پیدا کند مراد از بداء قضاء مجدد خداست اشکالی نیست که توجیه  
 خالص اعتقاد باین امر است و اینست معنی کل یوم فی شأن بعضی حکما می گفتند که حقیقت مخلوق  
 بیک دفعه خلق کرده و فاکه در زمان داخلم پیش از ماضی مستقبل حال می باشد اما پیش از آنکه از زمان  
 خارج ملت اینها نمی باشد و تشبیه می کنند برشته که اول آن مختلف داشته باشد و موثر که بر آن راه رود که  
 در زمین سیاه و کاهی در زمین سفید و کسیکه خارج از زمین است هر نزد او خاص و باین  
 قابل شده اند که در هیچ امر تغییر ممکن نیست و عالم را بازمان زمانیات قدیم می دانند و بعضی از ایشان  
 قائل اند که حقیقت عقل اول را افریده و عقل اول عقل دوم را و فلک اول او هم چنین تا عقل هم و عقل  
 دهم مدبر عالم لهذا ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین در اقوال اینها کرده اند چنانکه حقیقت فرمود  
 کل یوم هو فی شأن تا بداند که خدای متعال مدبر عالم است و هر ساعته انواع تصرفات و هر مخلوقی مبتدئ  
 و بدعا و تصدق و خیرات و مبر او صله احام عمر و روزی سایر تقدیر تغییر نمی بد لهذا وارد شده ما  
 عظم الله مثل بد و همین است که مصلحت خدا هست و اقتضا که در مغفرت بندگان خود قضاء جاری کند باین  
 آنرا که کریم توبه است برای ایشان فراهم کند پس قضاء خدا و عدا او هر دو می شود و ان برای امرزش نشان و همین است معنی

اینکه در لوح اول  
 و لوح اخیری  
 روح تقدیر  
 در لوح قضا  
 یا اینکه قضاء  
 خداست بر افعال  
 جزئیه و مجرد  
 بداء است بقضاء  
 مجدد دیگر یعنی

و انابه باشد و آن  
 وقت وقوع پیدا  
 کند مراد از بداء  
 قضاء مجدد خداست  
 اشکالی نیست که  
 توجیه خالص  
 اعتقاد باین امر  
 است و اینست معنی  
 کل یوم فی شأن  
 بعضی حکما می  
 گفتند که حقیقت  
 مخلوق بیک دفعه  
 خلق کرده و فاکه  
 در زمان داخلم  
 پیش از ماضی  
 مستقبل حال می  
 باشد اما پیش از  
 آنکه از زمان  
 خارج ملت اینها  
 نمی باشد و تشبیه  
 می کنند برشته  
 که اول آن مختلف  
 داشته باشد و موثر  
 که بر آن راه  
 رود که در زمین  
 سیاه و کاهی در  
 زمین سفید و  
 کسیکه خارج از  
 زمین است هر نزد  
 او خاص و باین  
 قابل شده اند که  
 در هیچ امر تغییر  
 ممکن نیست و عالم  
 را بازمان زمانیات  
 قدیم می دانند و  
 بعضی از ایشان  
 قائل اند که حقیقت  
 عقل اول را افریده  
 و عقل اول عقل  
 دوم را و فلک اول  
 او هم چنین تا  
 عقل هم و عقل  
 دهم مدبر عالم  
 لهذا ائمه اطهار  
 صلوات الله علیهم  
 اجمعین در اقوال  
 اینها کرده اند  
 چنانکه حقیقت  
 فرمود کل یوم  
 هو فی شأن تا  
 بداند که خدای  
 متعال مدبر عالم  
 است و هر ساعته  
 انواع تصرفات  
 و هر مخلوقی  
 مبتدئ و بدعا و  
 تصدق و خیرات و  
 مبر او صله احام  
 عمر و روزی سایر  
 تقدیر تغییر نمی  
 بد لهذا وارد  
 شده ما عظم الله  
 مثل بد و همین  
 است که مصلحت  
 خدا هست و اقتضا  
 که در مغفرت  
 بندگان خود  
 قضاء جاری کند  
 باین آنرا که  
 کریم توبه است  
 برای ایشان  
 فراهم کند پس  
 قضاء خدا و عدا  
 او هر دو می  
 شود و ان برای  
 امرزش نشان و  
 همین است معنی

اقوال حکما  
 می گفتند که  
 حقیقت مخلوق  
 بیک دفعه  
 خلق کرده و  
 فاکه در زمان  
 داخلم پیش از  
 ماضی مستقبل  
 حال می باشد  
 اما پیش از آنکه  
 از زمان خارج  
 ملت اینها نمی  
 باشد و تشبیه  
 می کنند برشته  
 که اول آن  
 مختلف داشته  
 باشد و موثر که  
 بر آن راه  
 رود که در زمین  
 سیاه و کاهی  
 در زمین سفید  
 و کسیکه خارج  
 از زمین است  
 هر نزد او  
 خاص و باین  
 قابل شده  
 اند که در هیچ  
 امر تغییر  
 ممکن نیست و  
 عالم را بازمان  
 زمانیات  
 قدیم می دانند  
 و بعضی از  
 ایشان قائل  
 اند که حقیقت  
 عقل اول را  
 افریده و عقل  
 اول عقل دوم  
 را و فلک اول  
 او هم چنین  
 تا عقل هم و  
 عقل دهم مدبر  
 عالم لهذا ائمه  
 اطهار صلوات  
 الله علیهم  
 اجمعین در  
 اقوال اینها  
 کرده اند  
 چنانکه حقیقت  
 فرمود کل یوم  
 هو فی شأن  
 تا بداند که  
 خدای متعال  
 مدبر عالم است  
 و هر ساعته  
 انواع تصرفات  
 و هر مخلوقی  
 مبتدئ و بدعا  
 و تصدق و  
 خیرات و مبر  
 او صله احام  
 عمر و روزی  
 سایر تقدیر  
 تغییر نمی بد  
 لهذا وارد  
 شده ما عظم  
 الله مثل بد و  
 همین است که  
 مصلحت خدا  
 هست و اقتضا  
 که در مغفرت  
 بندگان خود  
 قضاء جاری  
 کند باین  
 آنرا که کریم  
 توبه است برای  
 ایشان فراهم  
 کند پس قضاء  
 خدا و عدا او  
 هر دو می شود  
 و ان برای  
 امرزش نشان  
 و همین است  
 معنی



رکن یمن از اصل اول در توحید صفا است

این کتاب در بیان توحید و صفات الهی است

در بیان صفات الهی و احوال انبیاء

در بیان احوال انبیاء

در بیان توحید و صفات الهی

توفیق معارف میا مردم که موافقت داده خدا باشد با فعل بند پیر باید است که انموختا و دواعی در  
 لوح محو و اثبات بطریق شرط و تعلیق بوده و صور امری از هر امری هم از برای هر کسی بعین حتم در نفوس  
 منتقش بوده تا ممکن شود تغییر و باید است که جمیع این امور بر خدا ظاهر است و جمیع مخلوق مخفی بوده یعنی بلند  
 خبر داده نشده که شخص معینی حالت صلوة رحم را که موجب عمر سی سال خیرد بیکر است در وقت معینی در  
 نفس خود پیدا خواهد نمود یا حالت جود و عطای بکیر هم صد که موجب تلا فی ده درهم است و نفس خود  
 در وقت معینی پیدا خواهد نمود یا حالت بعضی از معاصی را که موجب سیاست و انتقام خداوند است و  
 نفس خود در وقتی پیدا خواهد نمود بلکه موجب احسان و سیار ابدون تعیین اشخاص و موارد در  
 اوقات با و سال و سال و انزال کتب با طلاق و اجمال بمردم رسیده و جمیع مردم را در هر وقت و مقام و بطا  
 و حسنات و منهای از شر و رو سیات فرموده تا کشف و شهومی از برای احد پیدا نشود و هر وقت خود  
 و رجا بوده باشند و در هر زمانی خود را مکلف بانیان اعمال حسنات و اجتناب از سیات بدانند  
 اندوی اختیار هر یک را که بخواهند بجا آورند و امتحان خلائق در مقام بندگی از میان و دیر هر کسی  
 هر خیر و شرعی را ببیند بر او ظاهر شود که از موجبات و دواعی آن بوده ابد الله ما اخفی یعنی ظاهر  
 کرد خداوند چیزی را که مخفی کرده بود بر بنده گان پس معلوم شد که اغلب امور عالم غیر حتمی است غیر از احکام  
 بتوسط رسل که حتمی است تا زمانی که مصلحت زمان و اشخاص را حکم بوده باشد و اغلب امور عالم  
 که غیر حتمی است مثل دعاء داعی موجب محو صورت بلای غیر حتمی و اثبات سلامت شریعت غیر حتمی است  
 صلوة رحم موجب محو عمر سه ساله حتمی و اثبات غیر سی ساله غیر حتمی است و کذا لک ظالم موجب محو خیر غیر حتمی  
 و اثبات شر و غیر حتمی است و امثال آن که جمیع ادعای علم خدا پس نظر بشر و تعلیق در اغلب اعمال خیریه و  
 شریه و شر و تعلیق در جزای آنها لازم است انسان را که دائما مواظبت حسنا کند و اجتناب از سیئات  
 دائما در جزای خیر بوده باشد و مبدل نشود از جزای خیر بجهت موجب داعی شرعی و تفصیل در این مسئله  
 در این کتاب زیاده بر بیان مذکوره محتاج نیست چون که خیلی اهمیت داشت از غوامض مسائل  
 و عام الفایده بود شرحی بیان نمودم امیدوارم از خطا که لازم انسان است و مسامحه نمایند بقلم تصحیح  
 شریک در مقصد خیر این سر تا پا تقصیر کردند فصل و میر در اثبات نسخ و آن است که بعقل  
 تا نبیست لزوم تعدد انبیاء و نسخ ملت هر غیر سابق بر آنها بملت لاحق و نسخ طایف جمیع انبیاء از علی خصلت



# از صفات ثبوتی خداوند است

ص ۱۳

الانبیاء که اگر حکمت خداوند می ریزد بر زبان مقتضی تکلیف سابق و مبتدا حال مردان زمان نبوت  
مبعوث شدن پیغمبر بر قبیح بود و لابداً ملک حضرت آدم تا کنون برقرار بود و هر کسی که از جانب خدا  
نار و قیامت میامد بایستی که جمیع ایشان و صیبا ان یکفر پیغمبر بوده باشند حال آنکه تنوع ثبوت  
است که انبیاء بسیار بعد از او آمدند و جمیع ایشان یا اولوالعزم و صبا شرعی بودند و اندیا نابع  
ایشان پس در هر زمان بی جهت لزوم محبت لازم شد پیغمبر علی حده که نسخ کند ملت و احکام پیغمبر  
بر خود شر را بجهت تفاوت حال مردم زمان یا زمان سابق خدا در ثبوت خاصه شرع نسخ و حکم بیان  
خواهد شد **صفت پنجم** آنست که خداوند تعالی است یغنی و الی کننده هر چیزی یعنی دانایون  
در دین نمودن بجزئیات محسوسه بدن اعضا محسوسه پنج گانه یعنی خدا می شنود بدن و آنکه گوش که است  
محسوسه است که ما تصور کنیم و می بینیم همه چیز را بغیر آن که چشم که است محسوسه ملاحظه کنیم و از آن  
که بصر و سمع که دیدن و شنیدن باشد ظاهر و اقوی می باشند از سایر حواس پنج گانه از این جهت بعضی  
متکلمین در صفات ثبوتی خداوند عز و جل شمرده اند سمیع و بصیر را و این دو را از جمله اوصاف ثابته  
خلاق عالم ذکر نموده اند و بدانکه این دو **صفت ششم** و بصر بدن و آنکه است محسوسه که چشم و گوش  
باشد حق سبحانه می بیند می شنود و ادراک می نماید و دلیل و اینست که اگر چشم و گوش را الت از  
برای خدا تصور کنیم باید محتاج با اعضا باشد جسم مرکب خواهد بود و چون نقص و احتیاج خواهد  
و نقص و احتیاج و ترکیب اعضا در خالو متعال نیست **بدر کبریا صفت هفتم** شنیدن و دیدن  
عین ذات می باشد و بعلم بر می گردد که شنیدن و دیدن خدا علم داشتن بشنیدن و دیدن نیست  
پس باید که عالم باشد با آنچه شنیده می شود و دیده می شود و دلیل بر این دو خدا ظاهر تر است از  
دلیلها اینکه بر علم خدا ثابت نمودیم و خدا این دو صفت را بذات قدس خود نشود و بعضی از متکلمین  
خدا ذکر کرده اند که یازده صفت ثبوتی خدا را شمرده اند و این دو را در ذکر آنها معین نموده اند  
حکمتشان باشد که در حکما می شود که بعضی از حکما خدا را عالم بجزئیات نمیدانند یا چون اگر اعمال  
مندگان را که مورد تکلیف الهی است از قبیل مسموعات و مبصرات است این دو صفت را از مطلق  
علم تخصیص مذکور نموده که داخل در جزای ایشان در معاصی و ترغیب ایشان بطاعت بوده باشد  
**صفت هشتم** آنست که خداوند تعالی قدیم است از لطی و ابد است و عدم و نبودن بر او محال است

و این صفت  
پنجم است  
که خداوند  
تعالی دانایون  
در دین نمودن  
بجزئیات محسوسه  
بدن اعضا محسوسه  
پنج گانه یعنی  
خدا می شنود بدن  
و آنکه گوش که است  
محسوسه است که ما  
تصور کنیم و می  
بینیم همه چیز را  
بغیر آن که چشم که  
است محسوسه  
ملاحظه کنیم و از  
آن که بصر و سمع که  
دیدن و شنیدن  
باشد ظاهر و اقوی  
می باشند از سایر  
حواس پنج گانه  
از این جهت بعضی  
متکلمین در صفات  
ثبوتی خداوند عز و  
جل شمرده اند  
سمیع و بصیر را و  
این دو را از جمله  
اوصاف ثابته  
خلاق عالم ذکر  
نموده اند و بدانکه  
این دو صفت ششم  
و بصر بدن و آنکه  
است محسوسه که  
چشم و گوش  
باشد حق سبحانه  
می بیند می شنود  
و ادراک می نماید  
و دلیل و اینست که  
اگر چشم و گوش را  
الت از برای خدا  
تصور کنیم باید  
محتاج با اعضا  
باشد جسم مرکب  
خواهد بود و چون  
نقص و احتیاج  
خواهد و نقص و  
احتیاج و ترکیب  
اعضا در خالو  
متعال نیست بدر  
کبریا صفت هفتم  
شنیدن و دیدن  
عین ذات می  
باشد و بعلم بر  
می گردد که  
شنیدن و دیدن  
خدا علم داشتن  
بشنیدن و دیدن  
نیست پس باید  
که عالم باشد  
با آنچه شنیده  
می شود و دیده  
می شود و دلیل  
بر این دو خدا  
ظاهر تر است از  
دلیلها اینکه  
بر علم خدا  
ثابت نمودیم و  
خدا این دو صفت  
را بذات قدس  
خود نشود و  
بعضی از متکلمین  
خدا ذکر کرده  
اند که یازده  
صفت ثبوتی  
خدا را شمرده  
اند و این دو را  
در ذکر آنها  
معین نموده  
اند حکمتشان  
باشد که در  
حکما می شود  
که بعضی از  
حکما خدا را  
عالم بجزئیات  
نمیدانند یا  
چون اگر اعمال  
مندگان را که  
مورد تکلیف  
الهی است از  
قبیل مسموعات  
و مبصرات است  
این دو صفت  
را از مطلق  
علم تخصیص  
مذکور نموده  
که داخل در  
جزای ایشان  
در معاصی و  
ترغیب ایشان  
بطاعت بوده  
باشد

در این صفت  
پنجم است  
که خداوند  
تعالی دانایون  
در دین نمودن  
بجزئیات محسوسه  
بدن اعضا محسوسه  
پنج گانه یعنی  
خدا می شنود بدن  
و آنکه گوش که است  
محسوسه است که ما  
تصور کنیم و می  
بینیم همه چیز را  
بغیر آن که چشم که  
است محسوسه  
ملاحظه کنیم و از  
آن که بصر و سمع که  
دیدن و شنیدن  
باشد ظاهر و اقوی  
می باشند از سایر  
حواس پنج گانه  
از این جهت بعضی  
متکلمین در صفات  
ثبوتی خداوند عز و  
جل شمرده اند  
سمیع و بصیر را و  
این دو را از جمله  
اوصاف ثابته  
خلاق عالم ذکر  
نموده اند و بدانکه  
این دو صفت ششم  
و بصر بدن و آنکه  
است محسوسه که  
چشم و گوش  
باشد حق سبحانه  
می بیند می شنود  
و ادراک می نماید  
و دلیل و اینست که  
اگر چشم و گوش را  
الت از برای خدا  
تصور کنیم باید  
محتاج با اعضا  
باشد جسم مرکب  
خواهد بود و چون  
نقص و احتیاج  
خواهد و نقص و  
احتیاج و ترکیب  
اعضا در خالو  
متعال نیست بدر  
کبریا صفت هفتم  
شنیدن و دیدن  
عین ذات می  
باشد و بعلم بر  
می گردد که  
شنیدن و دیدن  
خدا علم داشتن  
بشنیدن و دیدن  
نیست پس باید  
که عالم باشد  
با آنچه شنیده  
می شود و دیده  
می شود و دلیل  
بر این دو خدا  
ظاهر تر است از  
دلیلها اینکه  
بر علم خدا  
ثابت نمودیم و  
خدا این دو صفت  
را بذات قدس  
خود نشود و  
بعضی از متکلمین  
خدا ذکر کرده  
اند که یازده  
صفت ثبوتی  
خدا را شمرده  
اند و این دو را  
در ذکر آنها  
معین نموده  
اند

و این صفت  
پنجم است  
که خداوند  
تعالی دانایون  
در دین نمودن  
بجزئیات محسوسه  
بدن اعضا محسوسه  
پنج گانه یعنی  
خدا می شنود بدن  
و آنکه گوش که است  
محسوسه است که ما  
تصور کنیم و می  
بینیم همه چیز را  
بغیر آن که چشم که  
است محسوسه  
ملاحظه کنیم و از  
آن که بصر و سمع که  
دیدن و شنیدن  
باشد ظاهر و اقوی  
می باشند از سایر  
حواس پنج گانه  
از این جهت بعضی  
متکلمین در صفات  
ثبوتی خداوند عز و  
جل شمرده اند  
سمیع و بصیر را و  
این دو را از جمله  
اوصاف ثابته  
خلاق عالم ذکر  
نموده اند و بدانکه  
این دو صفت ششم  
و بصر بدن و آنکه  
است محسوسه که  
چشم و گوش  
باشد حق سبحانه  
می بیند می شنود  
و ادراک می نماید  
و دلیل و اینست که  
اگر چشم و گوش را  
الت از برای خدا  
تصور کنیم باید  
محتاج با اعضا  
باشد جسم مرکب  
خواهد بود و چون  
نقص و احتیاج  
خواهد و نقص و  
احتیاج و ترکیب  
اعضا در خالو  
متعال نیست بدر  
کبریا صفت هفتم  
شنیدن و دیدن  
عین ذات می  
باشد و بعلم بر  
می گردد که  
شنیدن و دیدن  
خدا علم داشتن  
بشنیدن و دیدن  
نیست پس باید  
که عالم باشد  
با آنچه شنیده  
می شود و دیده  
می شود و دلیل  
بر این دو خدا  
ظاهر تر است از  
دلیلها اینکه  
بر علم خدا  
ثابت نمودیم و  
خدا این دو صفت  
را بذات قدس  
خود نشود و  
بعضی از متکلمین  
خدا ذکر کرده  
اند که یازده  
صفت ثبوتی  
خدا را شمرده  
اند و این دو را  
در ذکر آنها  
معین نموده  
اند



رکنی که از اصل اول در توحید فائیت

همیشه بوده و خواهد بود از اجل است و ابتدائی از برای وجودش نیست و بدست یعنی آخری و ابتدائی  
و فناء از برای وجودش نخواهد بود و نیز میگوئیم خداوند سرمدی است یعنی اول و آخر و ابتداء و  
ندارد بخلاف ممکن و مخلوق است باینکه میگوئیم خدا قدیم است اعنی موجود و غیر مسبوق  
مطلقا باین قسم که قدیم است موجودی هست که بر هیچ تقدیر مسبوق بعد نبوده و نیستی در  
ذات واجب الوجود نبوده و نخواهد شد که ذات واجب موجود غیر مسبوق بعد مطلقا است و همیشه  
بوده و هست و در بودن هم بغیر خود احتیاج نخواهد داشت پس اگر در وقتی نبوده باشد و بعد از آن  
حادث و موجود شده باشد احتیاج بدیگری خواهد داشت که او را بیافریند پس واجب الوجود  
بالذات نخواهد بود و هم چنین میگوئیم اگر بعد ها فناء و ضیاع ذات و شود و باز هم واجب الوجود  
بالذات نخواهد بود و فناء و از دیگری خواهد بود پس باید که خدا قدیم و ازلی و ابدی بوده باشد  
و عبارت دیگر هم میگوئیم چون وجود بذاته است پس محال است نیستی بر او مطلقا خواه سنا  
باشد و خواه لاحق که نیستی و باقی ابدی نباشد و چون که محال است نیستی بر او و هر چه بقدر قدیم و از  
و ابدی ذات واجب الوجود می باشد صفت هفتم آنست که خدای تعالی تکلم میکند یعنی سخن گوید و بدو جان  
یعنی ایجاد حروف و اصوات بقدرت و توانائی می نماید بافریدن لفظها که دلالت کند بر معانی که  
مقصود او باشد بدون اعضا و دهان و زبان و غیره چنانچه خواهد در زبان ملک مثل چرخ  
یا در درخت در طور با حضرت موسی یا در دلهای ملائکه و پیغمبران یا در هوا و یا سنگ یا غیر اینها  
آنکه بقدرت کامل خود موجود می نماید نقوش کتابت را در لوح محفوظ و ملائکه می خوانند و حق می نماید  
و بدان که تکلم بمعنی قدرت بر افریدن سخن و کلام است از صفتهای قدیم است عین ذات است قدرت  
اولی که تکلم از شعب قدرت است در هر زمان و هر وقت که نخواهد قدرت دارد تکلم کند بهر چیزی که  
بخواهد قدرت باینجا حروف و صوت دارد و این صفت او در شماره صفات الهیه شوشیه ذکر  
نموده اند برای آن که بنای بعثت انبیاء و تکالیف حق تعالی بر بندگان ائوال کتب و جبهای الهی بر او کلام  
های خدا که در قرآن مجید و سایر کتب سماوی همه حادث است علم حق تعالی و قدرت او بر اینها قدیم است  
و این عین کلام است و کلام نفسی که اشهره قائلند باطل است و بدان که صفت تکلم را خداوند دانسته  
و دارد و اصل و عین قدرت است قدرت عین ذات است با ذات یکی است و مختلف نیست و اختلاف

هفت صفت قدیم است  
خداوند تعالی  
بیان اینها در  
این کتاب



# در صفات ثبوتی خدا تعالی

ص ۱۰۵

این صفات در عبارات باعتبار است نه آنکه در حقیقت یکی یاده باشد بلکه بجهت فهمیدن و فهماندن است **صفت هشتم** آنستکه خدای تعالی صادق است یعنی راست کو است و بدان که راستگو گاهی میشود اطلاق بر ضد کذب دروغ کوئی و آن بود خبریست با واقع و گاهی اطلاق نشود بر قدری افریدن کلامیکه مطابق با واقع و راستی باشد و صدق بقدر است پس معنی اول اطلاق بر ضد دروغ کوئی که صحیح و راستگوئی باشد از قبیل اخبار قیامت و ثواب عقاب غیرهاست بمعنی ثانی که اطلاق بر قدرت افریدن کلامیکه مطابق با واقع باشد از قبیل کلام کن فیکون باشد خواهد بود آنچه را فرموده منهدم و خراب نابود شود خواهد فنا و منهدم و خراب شد آنچه را که فرموده آ و چهار دلیل ذکر میکنیم بر صدق حق سبحانه تعالی و بدان که **دلیل اول** عقل حکم می کند بر صدق و راستگوئی حضرت اله جل شانہ و عقل حکم میکند بقیح بودن دروغ و صدق و قبح از ذات باری بحکم عقل محال است **دلیل دوم** آن که صدق و راست کوئی اصل بحال بندگان است هر چه اصل باشد فعل و بر خدا واجبست و تراوان جایز نیست **دلیل سیم** آنکه دروغ منافات دارد با <sup>مصلحت</sup> و انتظام عالم بجهت آنکه اگر صدور دروغ در کلام خدا جایز باشد پس ثوق و اعتماد از کلام الهی و امر و نواهی و نخواهد داشت و مصلحتهای بسیار خواهد فوشت و مفسده های بسیار بهم خواهد رسید و تنزل در احکام الهی حاصل خواهد شد پس تکالیف خلق هم مختل خواهد شد پس فائده خلق کردن بندگان عبث و لغو خواهد بود **دلیل چهارم** آنستکه صدق صفت کمال است و مقابل آن کذب است و آن نقص است و نقص بر کمال

و اینست پس این صفت کمال که صدق و راست کوئی است

ذات واجب الوجود است

تم

این صفت در عبارات باعتبار است نه آنکه در حقیقت یکی یاده باشد بلکه بجهت فهمیدن و فهماندن است

چهار دلیل بر صدق و راستگوئی

دلیل سیم

دلیل چهارم





مرکن چھٹا  
صلوات علیک و ازہر از صفات توتیر  
خداوند عالم

یعنی خدای تعالیٰ عادلست یعنی منزہ و مبرا است ذات واجب الوجود از فعل قبیح و ظلم و جور  
عباد خودش و این صفت عدل صفت کمالیہ است پس عدل کمال واجب الوجود است و بدانکہ علماء  
اعلام امامیہ کثر اللہ امثالہم و رفع اللہ مقامہم و منزلتہم صفت عدل اللہ را جدا گانہ ذکر نمودند  
اند و اصول دین را پنج فرمودہ اند و یکی از اخبار اعدا دانستہ اند بلا حظہ یاد فی اہتمام با این  
صفت بنا بر این غاصی ہم ہر چند در تعدد صفا کمالیہ در رکن چھام ذکر میکنم چون علماء  
عامہ و اشاعرہ خلاف نمودہ اند و ظایفہ حقہ اشعی عشر علی امامیہ متفق می باشند و بدلا خلا  
نمودہ اند نہ از متکلمین و نہ از حکماء و متشرعین و نہ از علماء و فقہاء و فرقہ ناجیہ امامیہ معتقد می  
کہ خدای تعالیٰ عادلست و ثواب و عقاب بندگان می دہد بعد از احکام و اوامر و نواہی اللہ تعالیٰ  
و ظلم بمخلوق نمیکند و افعال خدایق با اختیار خود انہا است کہ مستحق ثواب و عقاب خواهند شد  
و عدل اللہ صفات کمال اللہ است و عین ذات واجب الوجود است و آنچه خلق میکند و آنچه کہ از خداوند  
صدور ہم رساند و ہر چیزی را در موضع خود گذارد و ظلم و ستم نکند و بدون استحقاق  
مواخذہ از بندہ گان خود نکند و عذاب نکند و اعتقاد بعدل باین معنی کہ عدل مطلقا کہ  
مقابل ظلم وجود است شکی نیست کہ این ہم از اصول دین است پس کسیکہ انکار این معنی از عدل  
کند کافر است **اعمال عدالت خاصہ** بعضی از علماء از اصول مذکور دانستہ اند بجهة  
اینکہ ظایفہ از اہل سنت عام جبری مذہبند اند و اختلاف نمودہ فاسد العقیدہ اند  
بناء علی ذلک لازم است چند دلیل بیان و ذکر کنیم بر اثبات صفت عدل اللہ **اولی دلیل** از  
آیات قرآن و احادیث و اخبار بسیار و بشمار و متواتر است بر اینکہ خدای متعالی عادل و ظالم  
کہ افشہ در مقام بحث در این مقام بمناسبت بعضی آیات و اخبار و احادیث ذکر خواہم نمود محل حاو  
شواہد بحث **دلیل عقلی** بر این مطلب نیست کہ از آنچه پیش ثابت نمودیم کہ خصم واجب الوجود

در این باب در حدیث و اخبار و تفاسیر و کتب معتبرہ

امام علی مرتضیٰ

و دلیل عقلی و نقلی بر عدل اللہ



# رکن چہ از اصل ول در حدیث

ص ۱۰

متصف بصفات کمالیہ و منزہ از ہر صفات نقص است پس ثابت میشود کہ خدا متعالی ظلم  
نمیکند زیرا کہ ظلم قبیح است و قبیح از روی احتیای کسی میکند کہ جاہل باشد بقیح ان کاروان فعل اگر  
جاہل نباشد و عالم باشد بقیح ان فعل بقدرت بر ترک ان فعل ندانستہ باشد و در صورتی کہ قدرت بر ترک  
انہم داشتہ باشد ولیکن بجهت احتیاج ان فعل امر تکب بشود مثل ان کہ بخواہد دفع ضرری از خود  
یا نفعی بخود برساند یا انکہ عالم باشد بقیح ان فعل و قدرت بر ترک ان فعل ہم داشتہ باشد ولیکن با وجود  
محض عیب و لغو و شقاوت تکب ان فعل شود پس بہر این تصورات در ذات واجب الوجود صحیح نیست چون  
بنابر وجہ اول جمل خدا لازم آید و بنابر وجہ دوم عجز خدا لازم آید و بنابر وجہ سیم احتیاج خدا لازم آید  
و بنابر وجہ چهارم سلفا حق سبحانہ و تعالی واجب و اجل و اعز من ذلک العباد بالذات کہ هیچ یک از این وجوہ  
بر ذات مقدس مختص واجب الوجود را نیست پس هیچ وجہ من الوجوہ تصور ظلم در حق خدا تصور  
نخواہد شد و در این مقام چند اعتقاد داشت کہ متعلق بعد است و ما انشردینج صحت نکر میکنم  
**صحت اول** انکہ واجبست بر ہر کسی کہ اعتقاد نماید باینکہ خدا یقینا ہمہ بندگان را افریدہ و  
ہستہ داد یا قدرت و اختیار کرد از روی اختیار خود شان و قدرت کہ دادہ بود ہر کونہ فعلی و کادگی  
بخواہند بنمایند متمکن باشند بدون اجبار ان فعل را بجا آورند و نخواہند ان فعل را نکنند  
خود شان و قدرتی کہ بانہا دادہ است خدا یا باین معنی است کہ نہ مجبورند کہ قدرت بر ترک ان کارها  
میخواہند ندانستہ باشند و الت فعل باشند و بیکارہ باشند چنانکہ اشاعہ کہ ظایفہ از اہل سنت  
اند میگویند و نہ بر وجہ تفویض است کہ بندگان را بخود شان واگذار دہہ باشد و مستقلا رافعا  
خود باشند و ہر کارہ بودہ باشند و بعد از وجود خلقت انہا احتیاج بخدای خود ندانستہ باشند  
چنان کہ معتزلہ کہ ظایفہ از اہل سنت اند میگویند بلکہ میگویم امریست میانہ و امر چنانچہ کہ  
**احادیث** از ائمہ اطہار صلوات اللہ علیہم وارد شدہ از بجمہ ایچہ حدیث از حضرت صادق است کہ  
کلیتہ روایت کردہ است کہ مردی از حضرت صادق **علیہ السلام** سؤال کرد کہ آیا جبر کردہ است خدا  
ببندگان و این صحابہ فرمود نہ گفت پس امر را بایشان گذاشتہ است فرمود نہ گفت پس چہ کردہ است فرمود نہ گفت  
ولا تفویض بل امر بین الامرین کہ لطفی از پروردگار تو در میانہ است **در حدیث** دیگر روایت کردہ است  
کہ لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین یعنی فرمودند نہ جبر و نہ تفویض بلکہ امریست میانہ و امر

فصل در بیان وجوب احتیاج

بجبر اول

در بیان وجوب احتیاج



# رکن چهارم از اصول در عصیت

نمود که امر میانه و امر چه چیز است فرمود ندان مثل اینست که مردی را دیدی که معصیت می کند  
پس منع و نهی کردی تو او را پس نهی تو ترک ان معصیت نکردی پس تو او را وا گذاشته و مجاز معصیت  
باز نداشته و او را وا گذاشته و گذشته پیران مرد ان معصیت را بجا آورد در این صورت لازم می آید  
از آن که امر و منع ترا قبول نکرد و او را وا گذاشتی و مجبر منع از او ننمودی تو او را امر کرده باشی  
معصیت و راضی شده باشی بمعصیت او پس بر فرموده حضرت از آنکه منع نمودی او را و نهی کردی  
از آن معصیت پس تفویض نکردی که بخود وا گذاشتی او را بر دین مذمتی که از آن فرمود حضرت  
فرمود که امر و اطاعت الهی تو نکرد و معصیت نمود تو پس او را وا گذاشتی پس جبر نکردی تو او را  
بر دین مذمت جبریه است و جمیع علمای حق اقامیه اثنی عشریه گفته اند که مراد از امر به امر و نهی  
آنست که حکم اتقا بنندگان را جبر نکرده آبر افعال کارهای آنها بلکه بنندگان با اختیار و اراده خود می کنند  
هر کار را اما قدرت داشتن آنها بر همه افعال و همه کارهای خیر و شر در همه احوال دادن است  
والا ت مانند اعضا و جوارح و قواهای بدنی و روحانی و شهوانی که هر کاری ضرورت است حد  
متعال داده است به بنندگان و پیغمبران و رسولان و اوصیاء و اولیاء را هم فرستاده است و راه و طریق  
خیر و شر و امثال و امر و نواهی و تکالیف خیریه و عقل و حسن و قبح و اطاعت و مخالفت و وعید و  
ثواب عقاب تمام را بآنها نموده و جمیع صفات الهی را نموده که با اختیار خود بد و را حجاب  
خود و اگر آه آنها مباشر اعمال خیر یا اعمال شر خود آنها خواهند بود و هم از جانب خود بنندگان صدور  
افعال واقع خواهند شد نه مجبور و نه مضطر در کمال اختیار و استقرار و بدانکه بایات و احادیث  
اکتفا نمود در این بحث لازم است شرح بعضی عقاید و مذاهب سده دهم که اعلام کیفیت بروز علم  
در این عقاید شاعره و معتزله و معتزلی باطله و صحیح و بدان که از تشیع در اخبار و آثار مستفاد می شود  
که از زمان بعثت حضرت خاتم النبیین تا بعد از رحلت سید الاوصیاء متعارف نبوده که اصحابا شرع  
شریف از مسائل دین حنیف اثبات مطلبی را تبکلم و گفتگو نمایند بلکه در زمان خاتم الانبیاء نظر بآیات  
شریفه سوره فصلت سوره یحیی ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی تبیین لهم الحق ببناء عقلاء مردم و  
معرفت بخدا بر تأمل و تفکر در آثار بوده و حله شکلات را بدو واسطه از زبان معجزه پیا ان حضرت  
موی نمودند و ضعفاء مردم از اصحاب خاص ان حضرت استغفار نمودند در زمان ان حضرت امیر المؤمنین

در کتب معتزله و معتزلی  
در کتب معتزله و معتزلی  
در کتب معتزله و معتزلی

در کتب معتزله و معتزلی  
در کتب معتزله و معتزلی  
در کتب معتزله و معتزلی



در صفت عدل خدا می توانست

هم خواص اصحاب آنحضرت بلا واسطه از خود آن سرور اخذ و تعلیم گرفته و ضعفاء ایشان از انحصار استفاده می کردند و هر چند که حضرت امیر بحسب ظاهر خلافت ظاهریه <sup>نشد</sup> و ولی احکام و مسائل دینی منکر می نداشت بلکه در نزد موألف و مخالف مسلم بود و لهذا عموم مردم در تکلم از معارف الحقیقه ممنوع بودند و بعد از آن حضرت اعداء دین مبین بنوعی طغیان ورزیدند که نکذاشتند و صیای آن سرور ائمه هدی صلوات الله علیهم که حجت زمان بر خلق بودند اظهار علوم و اجرای احکام و حد بفرمایند مانند زمان حضرت صادق علیه السلام که احکام خدا از جانب آنحضرت در کتب مندرج بود و هر یک از احکام را در خفیّه در میان خود منتشر نموده و عمل میکردند پس در مجامعت مخالفین افتاد و جمیع تغییر دادند و باین جهت در قضیه واحد اخبار مختلفه پیدا شد و اکثر این اختلافات از تحریف منافقان و دشمنان اهل بیت اطهار در اخبار پیدا شد پس مردم دو فرقه شدند طایفه قلیل که کمتر بودند از ملازمت سعادت ایات امام خود در هر زمان نکشیدند و در تحصیل و معارف احکام الهی کفایت خود را بشکسته و بخدمت آن بزرگواران اخذ مسائل معرفت الحقیقه و سؤال نظواهر ایات قرآنی و بواطن آن و محکّمات و متشابهات قرآن می نمودند و از خود هیچ وجه تصرف و مداخله در امور شرعی و علوم حقّه ربّانی نداشتند مگر تعلیم و اعتقاد و عمل بفرموده ائمه انا م صلوات الله علیهم و طایفه دیگر که کثیر بودند و بسیار بودند نسبت پیروان اهل بیت اطهار که مخالفان حقه بودند محض و سوا من شیطانی از جن و انس و هوای نفس خود را بکلی از فیوضات باهرات حضوریه ائمه اثنا عشریه و کرد اینک و دکان باز نموده و برای ناصواب خود برای قیاس و نظواهر بعضی ایات قرآن تحصیل معارف الهی نمایند و چون که آراء ایشان مقرون بحدایت و ارشاد سالکان حقیقه ائمه طاهرین نبود و لهذا خود آنها هم در بحر ضلالت و گمراهی غرق و هوای نفس شدند و هم مایه اضلال دیگران شدند و بعضی از علما آنها را که عقول ناقصه ایشان موافقت با بیانات ائمه علیهم السلام نمی نمود اخبار و آثار ایشان را نا و پیل مینمودند بامذهب عقاید فاسد خود شان موافق می نمودند و هر مسئله که محروم می شدند از علم آنها را ائمه بظواهر ایات قرآن و رأی خود اظهار می داشتند و ضعفاء آنها هم تابع باطل بودند و پیروی آنها می نمودند لهذا دوازده طایفه از اهل سنت ادعای علم کلام نمودند و بروز معارف خود ادعای جبر تیر و رئیس شدند و بعد از آن علماء اهل سنت متابعت آنها نمودند تا زمان ما شاهد آن

انفلا فليكن فيكم  
امرؤا فاضلا



# رکن چهارم از اصل اول در صفت عدل

حسن بن محبوبی در کلام او

تسلی

و این عطاء مستحق بنده است

استاد اشاعره

و چهارده ظایفه اهل سنت معتزله شدند که ادعای می نمودند علم کلام و احکام را و در معارف سخن میداشتند و بعد از آنها تعاقب نمودند از اهل سنت علما اینها تا زمان ما نماندند و از جمله اهل کلام <sup>حسن</sup> بصری بوده که در مسجد بصره از برای اضلال مردم کوسر اغوی فواختره و بیدق و سولان فرشته و بسیار بد و خود جمع نموده و جدال و اختلاف بسیار در میان مردم اظهار اختیار و اول کسی که در بعضی از مسائل مخالف با حسن بصری شد اصل بن عطاء بود و حسن و اصل را از مجلس خود نمود و در برابر استاد معرکه و مجلس برپا نمود و جمعی از تابعین بد و در شرح جمع شدند و تکلم در اصول دین و معارف متعارف شد و مدت رجاء از سخن گفتن این دو نفر در معارف حوضه مباحثه و مدارسه نوشتن در این خصوص شیوع بهم رسانید و در این فن کلام کتبه شایع گردید و تابعین حسن بصری مستحق با شرعی شدند و ظایفه و اصل بن عطاء مستحق معتزلی و این جماعت هر چه از آیات که در ظاهر مطابق با رأیشان بود بتأویل آن کوشیدند و ظایفه دیگر که ظاهر با اینها مخالفت مغایرت داشتند محض صرف خود کلام اظهار کرده و بطوایر آیات دیگر عمل نمودند و بعضی اخبار را هم تاویل نمودند و جماعت معتزله را اهل بدعت خواندند و خود را اهل سنت می دانستند و هر دو ظایفه بقیان عمل می کردند و رای خود را حجت می دانستند و بطوایر آیات مستند شده و در اصول و دین هر یک بطوایر عمل نمودند با تصور قیام رأی خودشان و عقل و نظر اخبار مسلمین ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین باشند و قیام قرآن و کاشف اسرار قرآن مجید بودند اعتنا نکردند و هر یک از این جماعت ضلالت و معتزله اشعری اهل سنت شدند و در اثبات مطالب اهل سنت کوشش انداز نمودند و از برای اصول اینها بقواعد عقلی خود تا میسر اصل و قاعده نمودند و جمیع مطالب ظاهر مذهب اشاعره بسعی و کوشش اهل حسن کردید و منتسبند با شرعی و جمعی هم بهین قسم برخلاف اهل حسن شاکوکی اجماعی حیاتی منسوب بمعتزلی شدند و طریقه او را دارند و او قدرت تمام در کلام داشت و در زمان خلفاء جور موافق اراء اشعری بودند حمایت ظایفه اشعری می نمودند و اشاعره بر سر ظایفه اند که منسوب بنده مجری مذهب ظایفه اولی کویند اصل فعال عباد از خداست و صفیت و اطاعت پیدا شد نسبت بخلق و از طایفه ثانی کویند که خدا در خلقت فعال تابع خلقت طایفه ثالثی کویند که ابتدا بندگان را قدرت بر افعال نیست بلکه جمیع افعال نیست



# اقوال فرق من عرفان دین اسلامیت

ص ۱۱۱

بلکه جمیع افعال بدون واسطه از خداست و ظاهر آن از خلق ظاهر میشود و اقول شاعره تابعین ابی الحسن  
 علی بن اسماعیل شعری اندخیزات و شرور را بتقدیر خدا می دانند و انکار دارند قبح و حسن عقیلی  
 دومی کر امیه اند تا بعین ابی عبد الله محمد بن کرام اند در اثبات حبس از برای خدا قائل شدند  
 سیم حنبله تابعین احمد بن حنبل اند در اثبات شباهت و حلول از برای خدا قائل اند  
 چهارم یونس تابعین یونس بن میمری اند که عبادات را موجب دخول بهشت ندانند بلکه محبت  
 اخلاص موجب دخول بهشت دانند پنجم تومنی تابع ابی معاذ تومنی اند ششم  
 عبیدیه تابعین عبید بن هفتم عنان بن عنان کوفی اند هشتم ثوبان بن ثوبان تابعین  
 ابی ثوبان مرخی اند نهم صالح بن صالح بن عمرو نداین شمس طایفه اخیری را مرجیه نامند  
 که با وجود ایمان کفر را مضرب دانند دهم قضویه تابعین قاضی عبد الحجاز استر آبادی اند  
 یازدهم جعفر بن جعفر بن همامیه اند در او از هر هریک اند تا بعین ابی  
 الحزین همدانی اند این طایفه جبر مذهب یا قی از قرآن شاهد بر مدعاهای خود آورده اند که جمله  
 آیه سوره مر است الله خالق کل شیء و آیه سوره الصافات و الله خلقکم و ما تعملون و آیه سوره  
 انعام و من یشاء یضللہ و من یشاء یجعلہ علی صراط مستقیم و آیه سوره نساء قل کل من عند الله و آیه  
 سوره ابرهیم یفعل الله ما یشاء و بعضه از آیات دیگر است و بدان که مفسر که معتزله گویند  
 طایفه اند طایفه اولی گویند که خلاق عالم خلق فرمود حضرت محمد بن عبد الله و او با واکذا نمود  
 خلق دنیا را پس محمد است خلاق کائنات طایفه ثانی گویند که خدا خلق دنیا را بعلی بن ابی طالب و  
 کذا نمود و علی است خلاق ممکنات طایفه ثالث گویند که خدای خلق فرمود مردم را و جمیع امور  
 بخودشان واکذا نمود و این طایفه را معتزله نام نهاده اند و جماعت معتزله هم بر چهار طایفه اند جبریه  
 و قضویه و جعفریه و مرسیه و معتزیه و اصلیه و همدانیه و نضامیه و جاحضیه  
 و مردائیة و مخاطبیه و هشامیه و طاغیة و تمامیه و این طایفه معتزله هم آیاتی از قرآن شاهد  
 مدعای خود آورده اند از جمله آیه شریفه سوره نجم است لیسر لا نشان الا ما سعى و آیه سوره نساء  
 و من یعمل سوء یخرجه و آیه سوره طه کل امری بما کسب هین و آیه سوره کاف من شاء فلیؤمن و من  
 شاء فلیکفر و آیه سوره فصلت اعلموا ما شئتم ملخص از اعتقادات این دو طایفه که اشاعره و معتزله  
 شدند

بسیار از این طایفه  
 منقول است

در بیان فضیلت  
 احوال طایفه  
 معتزله



# رکن چهارم از اصول در صفت عدل

حکومت در امور و عدل

تا ویلات و بطون قرآنی را ادراک نکرده اند و هر دو بظاهر آیات عمل کرده اند و قدر مشترک میان این آیات را فرقی نکرده اند تفسیر برای خود را مقدم بر بیان امام و معصوم و حکم عقلی داشته اند و انظار آیات شریک را برای خدا معین نموده اند و از مقام الوهیت تزل داده و امر سلطنت را بکسر و بعکس از خدا سلب نموده اند و خدا را محسوس و مشتمل و خلع از خدائی نموده و حسن و قبح را مساوی و قبح را برای خدا مضر ندانسته اند و اراده خود را بر اراده حق غالب دانسته و فایده آن برای تکالیف و وعد و وعید و ثواب و عقاب و از این حجت باقی نگذارند اشاعره قائل به تقدیر افعال بوده اند از خدا معتزله هم قائل بتقدیر ذات و تفویض افعال و بنا بر این هر دو طایفه قدریه اند اما اشاعره را اعتقاد اینست که معتزله قدریه اند نظریاتیکه تقدیر بر تفویض از اعتقاد ایشانست و معتزله را اعتقاد اینست که اشاعره قدریه اند نظریاتیکه تقدیر را جبار از اعتقاد ایشانست حجت تبری این دو طایفه از قدریه نظر بلعن حضرت سید کاینات از برای هدایت در خبری در اصول کافی روایت شده که فرمود حضرت رسول الله علیه و آله و سلم ان الله سبحانه و تعالی سبعت نبیا یعنی لعن طایفه قدریه بر زبان هفتاد پیغمبر اما علیهم السلام درباره ایشان فرموده قاتلهم و اخریم یعنی خدا بکشد ایشان را و ذلیل کند که معصیت خدا نمایند و بر خدا وارد آورند کویا خود را منزله مجبور و خدا را عاصی و جابر می دانند و اما علیهم السلام همین طایفه را مجبور می خوانند و فرمود القدر مجبور هذا لا و حضرت صادق علیه السلام طایفه اشاعره را مجبور می نامند تعیین فرمودند چونکه مجبور و خدا از برای خود قائل شده اند یکی مبدء خیر که آن را این دان نام نهادند و جمیع خیر را نسبت به او دهند و دیگری مبدء شر که شر را نسبت به او دهند و او را اهرمن نام گذارند و جمیع شر را نسبت به او دانند و جمیع اعمال و شرمندگان را از جانب این دو میدانند و این طایفه اشاعره اند اما انجوسرها جمیع افعال خیر و شر را نسبت به خدا دهند و خدا را موجد خیر و شر دانند و فرق میان مجبور و اشاعره اینست که مجبور مبدء از برای خدا قائل اند و اشاعره بیک خدا قائلند هر دو خیر و شر را نسبت به همان خدا دهند پس از مظاهر این کوره نفوذ شد مجبور و تفویض اجمالا و جواب شافی کافی نشد تعین میان میکنند بعقل و نقل و چون که این مسئله جزو تفویض امر بین الامرین این عنوان مضر مسائل است که عقول از ادراک آن عاجز است و بیانش آنست که جبر چهار قسم تصور می شود اول جبر کلی آن

مبدء شر

حکومت در امور و عدل



# در صفت عدالت

عبارت است از افاضه وجود بآهو موجود بر هیا کل ماهیات مکانیه و اعیان ثابته موجودات ظاهری  
و در این کسی از محققین را خلاف نیست و همگی متفق اند که افاضه وجود بر ماهیت هر موجودی  
هستند بذات مقدس باری تعالی و لا مؤثر فی الوجود الا الله افاضه وجود از ذات مقدس است وجود  
و تاثیر واجب الوجود در این افاضه در تمام موجودات چون تربیت طلا قیست مریضات را زیرا که در  
درستان که هم فی شکر و هم کل و هم خنط و هم خا و باشد اب تربیت هر دو را بتساوی مینماید  
اب را خصوصیت خاصه مطلقا با کل و نیشکر و عدالت با خنط و خا نباشد و شیرینی  
و لطافت و عطر کل و نیشکر و بدی آن و خنط و تلخی آن مستند بآبست اما تربیت مطلقه نه خا و نه  
جبر تعین است و آن عبارت است از متعین کردن آئینا موجودات بتعین خاصه صورت مخصوص هر یک بلوان  
شخصیت از خیر و شر و مادامیکه بان تعین متعین و بان صورت متصور است امتنع است که اظا و خلا  
آن صادر شود مثلا ماهیت آتش بیک صورت معین مصور کرد آئینه که ظاهر نمیکرد از آن مکرر آت  
و احراق و محبوت بر همین خاصیت و لوازم عناصر ثلاثه دیگر از آن امتنع است این قسم جبر هم دو  
موجود ضروری و بدیهی است و در این قسم حرف نیست سیور جبر تخلیق است و انبیا و ملت از  
که شی که موجود بوجود معین و خصوصیت مخصوص چون آب برود تر و بوا سطر اشیاء خارج  
مجبور کرد بر تخلق با خلاق ضد خود چنانچه آب هم بسبب تخلق با خلاق با حراق و میشو و خا میکند  
و یا آنکه آتش بسبب تاثیر و لی کامل چون ابراهیم چنان سرد می شود که آب بان سردی نیست یا بر حسب  
احباب فرموده امام عدا حلال تشر شد ند بعضی محبین و اثر باطن نمود و یا آنکه خود مولف  
در ملک و نون که متعلق بطایفه کفار است و مشهور است انها را بر سره گویند و فعلا چهل سال است یا  
علاوه که انکلیس متصرف شد ملت و ملک ماچیت حاضر بوده و عنایه هجری و مشاهده نمود  
جماعت شیعیان در کمال ملایمت و سنجینه داخل آتش جبه شده که اقلاد روی هم نیم زرع قطرات آتش خفته  
بود و بطول دوازده زرع و عرض سر زرع و سینه زدن و یا حسین یا حسین و متصل بذکر مظلوم  
و سینه زدن داخل آتش شده دوازده زرع راهرا بوضع و قار و سنجینه می شدی قدم زده که اقلاد ناسا  
پای آنها هم داخل آتش و فرخته می شد و ابدا با آنها اثر حرارت نداشت محض صر تشیع و غم نه واده و محبت  
و ستا و نبوت و حضرت ابی عبد الله الحسین ع و در لیل غاشو راء باین وضع خاص عزاداری آنها بوده که

و در این قسم جبر هم دو

مجبور کرد بر تخلق با خلاق

مولف



رکن چهارم از اصول اولیه عدل

که این سوختن پای این جماعت بجهت تاثیر و تمکین کمال منشا ایجاد اولیه بنی آدم و نجات اخرویه امت مختار  
 ختم مرتبت و بر زنجیره ظهور کرامت و در دنیا است خلاصه پیش رهبرین قسم هم حرفی نیست از جبر خالص است  
 چهارم جبر جزئی است و آن مذهب شاعره از اهل سنت و انما فعل بنده و مخلوق بی اسطر و بی  
 اختیار و انداختن احراق و سوزانیدن آتش فعلی و اسطر حق دانند هم چنین برید سوزی و با  
 حرارت آتش اسباب عایدی دانند و گویند عادت الله جاری شد که احراقی شود سوختن جابر در وقت  
 مناسب آتش گیرد و آتش شود بدین آن که آتش را در آن مدخلیت باشد و سوزانیدن و می گویند در کما  
 های سبک کان فرق مابین اضطراری اختیار بی مجرم مقادیرت داده و عدم است بی مدخلیت و مقادیرت  
 اراده را کسب نامند و افعال و کارهای سبک کان را مکسوب بنده و مخلوق خداوند بی اسطر و بطلان  
 اینها چنین اشکار است که از خود انما طایفه معتزله بر آنها خاندند چنانکه یکی از معتزلیان می گفت  
 که فعل حقان کیست گفت از خداست گفت محق کیست گفت خداست گفت باطل فعل کیست گفت خدا  
 مبطل فعل کیست جبری لال شد و شاعره قائل بحسن و قبح عقلی نباشند و می بیند و ابا  
 که انبیا و مرسلین بجهنم روند و اشقیاء در بهشت و از مذهب آنها در این قبول جبر ثواب و  
 عقاب سبک کان بی حجت باشد چه آنها مجبورند بر افعال بر آنها ایراد بی نیست و اما معتزلیان از  
 اهل سنت تفویض محض و فتراند و گویند افعال عباد سبک کان تفویض بخود سبک کان نیست بغیر خلیفه  
 از حقیقت و این مذهب صیباست بر اینکه ممکن در مرتبه مکانی بی آنکه واجب بوجود شود و این طایفه  
 را غل نموده اند و تمام حرکات ابسته بمیل و اراده خود دانند و درباره هر وظایف از ائمه  
 ظاهرین صلوات الله علیهم اجمعین اخبار مذمت وارد شده و آنچه از اخبار دال بر امت  
 است که مدخلیت خدای متعال با فریدن خلق و جامع جمیع اعضا و جوارح و قدرت  
 و اختیار نمودن بآنها داده است جبر لازم نمیداید بلکه سبک کان را در هر عصری و زمانی  
 رسولان و پیغمبران فرستاده محض آنکه طریق جبر و شر را بآنها بنمایانند و علاوه  
 عقل هم بآنها عطا فرموده که حسن و قبح فعل را بدانند و این صورت سبک کان  
 خود مختارند خواه طاعت کنند خواه و ثواب دهد و یا معصیت کنند عقاب بآنها نماید  
 بعد از اینها و مذهب باطل شاعره لازم می آید که خدا بدو تفویض کنه آنها را مذمت نماید و

در هر عصری و زمانی رسولان و پیغمبران فرستاده محض آنکه طریق جبر و شر را بآنها بنمایانند و علاوه عقل هم بآنها عطا فرموده که حسن و قبح فعل را بدانند و این صورت سبک کان خود مختارند خواه طاعت کنند خواه و ثواب دهد و یا معصیت کنند عقاب بآنها نماید بعد از اینها و مذهب باطل شاعره لازم می آید که خدا بدو تفویض کنه آنها را مذمت نماید و

در هر عصری و زمانی رسولان و پیغمبران فرستاده محض آنکه طریق جبر و شر را بآنها بنمایانند و علاوه عقل هم بآنها عطا فرموده که حسن و قبح فعل را بدانند و این صورت سبک کان خود مختارند خواه طاعت کنند خواه و ثواب دهد و یا معصیت کنند عقاب بآنها نماید بعد از اینها و مذهب باطل شاعره لازم می آید که خدا بدو تفویض کنه آنها را مذمت نماید و

در هر عصری و زمانی رسولان و پیغمبران فرستاده محض آنکه طریق جبر و شر را بآنها بنمایانند و علاوه عقل هم بآنها عطا فرموده که حسن و قبح فعل را بدانند و این صورت سبک کان خود مختارند خواه طاعت کنند خواه و ثواب دهد و یا معصیت کنند عقاب بآنها نماید بعد از اینها و مذهب باطل شاعره لازم می آید که خدا بدو تفویض کنه آنها را مذمت نماید و

در هر عصری و زمانی رسولان و پیغمبران فرستاده محض آنکه طریق جبر و شر را بآنها بنمایانند و علاوه عقل هم بآنها عطا فرموده که حسن و قبح فعل را بدانند و این صورت سبک کان خود مختارند خواه طاعت کنند خواه و ثواب دهد و یا معصیت کنند عقاب بآنها نماید بعد از اینها و مذهب باطل شاعره لازم می آید که خدا بدو تفویض کنه آنها را مذمت نماید و



و عذاب کند و یا آنکه معاد و عالم برزخ و محشر و عذاب جهنم و وعده های خداوند و کتابهای آسمانی و  
 تقدیر پیغمبران و فرستادگان و تمام ادعای باطل و کذب باشد و این خلاف بدیه عقل و آیات اخبار  
 و احادیث است و اما دلیل بر بطلان مذهب تفویض است که علت محتاج بودن ممکن الوجود  
 بواجب الوجود ممکن بودن اوست و این همیشه هست پس احتیاج که همیشه باشد پس مستقل  
 بودن بندگان در افعال و کارهای خود چنانچه معتزله گویند باطل است و بدان که مذهب  
 مستلزم فسادهای بسیار است من جمله لازم می آید که اقسام فسق و معاصی زنا و لواط و شر  
 خمر و قتل و زندقه و هر چه عالم و اقسام کفر و شرک تمام اینها از حقیقت انفعوذ بالله صفا  
 شود و لازم می آید که فرستادن پیغمبران و نازل کردن کتابهای آسمانی و تکالیف و تقوا و امر و نهی  
 و اجرائی حدود و قصاص و دیات تمام اینها ضایع و عبث و بی فایده و باطل و بی حاصل باشد نیز لازم  
 می آید که وعده های خدا بپاداش بهشت و عذاب عذاب جهنم همه راجع بخود شر باشد بلکه لازم می آید  
 که تکلیف خدا بندگان باطاعت و عبادت و نفی از منکر و معاصی عبث و لغو بلکه قبیح باشد خدا حکیم  
 عادل است و بخت و فضل و رحمت بعباد خود رفتار میکند و بغوی بالله خدا ظالم نیست و صافا کمال  
 است و خداوند خالی است از نقایص و فعل قبیح نمودن عقلا و تصور نماند که قبیح است که شخص کور را  
 بگوئی بین و صبا را عشته و ابکوی دست خود را آنکه دار حرکت نده و جبر کند که مخالف گفته امر من نکون پس  
 توضیح مقام آنست که خداوند جل شان روح را که سلطان بدن بتبند کائناده و عقل و جمل هم داده  
 و ارسال رسل و پیغمبران و کتاب آسمانی فرستادن و طریق حسن قبیح و حق و باطل و خیر و شر را هم بتبند کائنات  
 نموده و بقا و حیات و قدرت هم بتبند کائنات عطا فرموده پس بواسطه اقتدار خلق آنچه عمل خیر و شر نمایند  
 آنها از حقیقت آنها است و بجا آوردن خلق افعال با اختیار خود آنها است عمل خیر نمایند یا آنکه  
 عمل شر نمایند باراده و اختیار خود آنها است پس تفویض نیست که بنده مستقل باشد چون که بقوه  
 و قدرت الهی است که در او خلق کرده و جبر هم نیست که صدور و فعل از بنده باشد بلکه استناد بند  
 اقتدار الهی از جهة قدرت و حیات دارد و استناد بعبد دارد از جهة با اختیار و اراده خود کاری کند  
 شر یا خیر پس فیما بین تفویض و جبر است **و احادیث** از ائمه اطهار علیهم السلام صدق مقال بسیار است  
 مؤلف هفت حدیث شریف تمنا و تبرک دارد این رساله ذکر میکنم من جمله است در کتاب توحید صدق با

مذهب معتزله باطل است

در بیان مذهب معتزله

در بیان مذهب معتزله



رکن چهل و نهم از اصل اول در عدل

عَنِ الصَّاقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ النَّاسَ فِي الْقَدَرِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَجَبَةٍ رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَجَبَهُ  
 النَّاسَ عَلَى الْمَعَايِ مِنْهُنَّ أَظْلَمُ اللَّهُ فِي حِكْمَتِهِ فَضُولًا فَرَوْجًا يَزْعُمُ يَا إِنْ أَمْرٌ مَفُوضٌ إِلَيْهِمْ فَمِنْ هَذَا قَدَرٌ  
 اللَّهُ فِي سُلْطَانِهِ فَضُولًا فَرَوْجًا يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ كَلَّفَ الْعِبَادَ مَا يَطِيقُونَ وَلَمْ يَكْلَفْهُمْ مَا لَا يَطِيقُونَ  
 وَإِذَا حَسَنَ جَمَدًا لِلَّهِ وَإِذَا سَاءَ اسْتَغْفَرَ اللَّهُ فَمِنْ هَذَا مُسْلِمٌ بِالْعَمَلِ مَحْضٍ تَرْجَمُهُ خَلَايِقُهُ وَرَقْدُهُ  
 حَيًّا شَدَّ كَسْبِيست که اعتقاد دارد که خداوند عز و جل جبار میکند خدایق و اینگونه پس این کس خدا را ظالم  
 دانسته در حکمت او و او کافر است و دیگر کسی است که اعتقاد می نماید باینکه خدا امر را تفویض به بندگان  
 خود نموده پس این کس تحقیق و همین نموده است خدا را در سلطنت او و آن نیز کافر است و دیگر کسی است که  
 اعتقاد دارد باینکه خداوند مکلف نموده است بندگان خود را بچیزیکه در وسع و طاق آنها بوده و تکلیف  
 نکرده چیزی را که در قوه و طاقت آنها نباشد پس هرگاه نیکو باشد عمل و حمد خدا میکند هرگاه بد باشد  
 و عمل بد بجا آورد طلب مغفرت از خدا کند پس این مسلم بالغ است و **ایضاً** از محمد بن عجلان روایت کرد که گفت  
 عرض کردم بحضرت **صلی الله علیه و آله** که آیا باری حق تفویض کرده است امور را به مردم فرموده الله اکرم  
 ان یفوض الیهیم یعنی خدا اگر امری ترا از اینکه تفویض کند بسو بندگان گفت پس اجبا کرده است خدا تعالی بندگان  
 را در کارهاشان پس فرمودند الله اعدل من ان یحیی عبدی علی فعل ثم یعذبه علیه یعنی خدا عادل را اعدل  
 نرا از ان است که اجبا کند بند خود را بر معصیت پس او را عذاب کند و **ایضاً** بایستاد عن  
 الصَّاقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ که فرمودند حدیث رسول خدا فرمود من زعم ان الله تبارک و تعالی امر بالسوء  
 الفحشاء فقد کذب علی الله و من زعم ان الحی و الشر غیر مشیتة الله فقد اخرج الله من سلطانه و من  
 زعم ان المعاصی بغیر قوه فقد کذب علی الله و من کذب علی الله ادخله النار و **ایضاً** روایت کرد  
 حسن بن علی الوشاء گفت که عرض کردم بحضرت **صلی الله علیه و آله** ان الله فوض الامر علی العباد  
 الله اعز من ذلك قلت فاجبرهم علی المعاصی قال الله اعدل و احکم من ذلك و **ایضاً** فرمودند حضرت  
 من قال بالتشبیه و الجبر فهو کافر و مشرک و من من برآء یعنی کسی که خدا را بتشبیه و جبر قائل باشد  
 انکسر کافر و مشرکست و ما از او بیزاریم و **ایضاً** شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی در کتاب  
 توحید و کتاب عیون اخبار الرضا پسندید صحیح روایت کرده است از سلیمان جعفر عن ابی الحسن الرضا  
 قال ذکر عندی الجبر و التفویض فقال لا اعطیکم فی هذا اصلاً لا تختلفون فیهِ و لا یخاصمکم علیهِ احد الا

در حدیثی که در این باب است

در حدیثی که در این باب است

در حدیثی که در این باب است

در حدیثی که در این باب است

در حدیثی که در این باب است



# در تقدیر خداوند تعالی است

کسر تمهوه قلنا ان رایت یعنی سلیمان جعفری از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرد که مذکور شد در نزد  
 آن حضرت از مذهب جبر و تفویض پس حضرت فرمود اما بچشم شما در این باب اصلی و قاعده کلی این  
 کنم که در آن اختلاف نکنید و مخصوصه نکنند در آن باب حدیث شماها از مخالفان مکرر و در هم  
 شکنید و حجت او را باطل کنید گفتیم اگر مصلحت آنی شفقت خواهی کرد فقال ان الله عز وجل لم يطع  
 باکراه ولم یعص بغلبته ولم یطع العباد فی ملک هو المالك لما ملککم والقادر علی تلکمهم وقد هم علیه  
 فان اقموا العباد بطاعته لم یکن الله عنه صاددا ولا منها مانعا وان لا یاتروا بمعصیته فشان یجوز  
 بینهم و بین ذلك فعل وان لم یجزل وفعلوا فلیس هو الذی دخلهم فیه ثم قال من یضبط حد و حد  
 الکلام فقد خصم من طایفه یعنی پس حضرت فرمود ند که بدو استیکه حدی عز وجل اطا کفره <sup>معت</sup> میشود  
 باکراه که خدا جبر کند ایشان را بر طاعت و معصیت کرده نشد است بغلبه که نتواند ایشان را از  
 بازداشتن و ایشان بر خداوند خود غالت بشد باشند و ممل هم نکذاشته است بندگان در طاعت <sup>خود</sup>  
 او است مالک هر چیزی که تملیک ایشان کرده و او است قادر بر آنچه که ایشان را بر او قادر گردانیده  
 پس اگر فرمان پذیر شوند بندگان بطاعت نیست خدا صرف کننده ازان و نه منع کننده ازان و اگر اراده  
 معصیتی کند پس اگر خواهد که حائل شود میان ایشان و میان المعصیه میکنند و اگر حائل نشود و کند <sup>معصیت</sup>  
 پس خدا ایشان را در آن کار داخل کرده است پس حضرت فرمود ند هر که ضبط کند حد و این کلام را به <sup>تحقیق</sup>  
 که در مخصوصه و مباحثه بر مخالفان غالب میگردد و اینست ترجمه این حدیث شریف و شیخ کریم <sup>طاهر</sup>  
 در کتاب کثر الفوائد و کرده که حسن بصری علیه السلام حدیثی را نقل کرده است که نوشت که نزد ما اختلاف  
 است در تقدیر اعمال و استطاعت عباد حضرت نوشتند آنچه من و پدرم بان قائم هستیم که  
 هر که ایمان بدارد بتقدیر خدا در هر چیزی و شر و قهر که کناها را بخدا نسبت فاجر است پس  
 مضمون حدیث گذشت را نوشتند و در آخر این را زیاده کردند که بلکه محبت خود را بر ایشان تمام <sup>نموده</sup>  
 که با ایشان شناسا میدادند آنچه را از ایشان طلبید و ایشان را راه نمود بسو کردن آنچه را از ایشان طلبید  
 و نکردن آنچه ایشان را از آن نهی کرده و خدا را است حجت بالغه بر خلق و السلام حقیقه کلام الملوك  
 الکلام مؤلف گوید اشهد بالله این فرمایند ان شاء الله سلام الله علیهم اجمعین کلام جامع  
 تام است و حجت بر خلق تمام است و بالا تر تقریر و بنیاد بر این مسئله تصور نخواهد شد و کسانی را که

پس هر چه خداوند  
 بخواهد میکند  
 و آنچه را که  
 بخواهد میکند  
 و آنچه را که  
 بخواهد میکند



# رکن چچا مرزا صل اول سر عدالت

که مخالف فرمایشات این بزرگواران بوده باشند اعتقاد با قوال کفر نایت خود نمایند مزید بر عقاید اخروی  
 الفا خواهد بود ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب الیم و حشر بیکر  
 مقابل شد از روی دلیل عقلی توضیح مقال نموده اند در معنی امر بین الامرین که شش جبر در نظر اهل  
 است که مرکب باشد افعال بندگان از جبر کلی و تفویض کلی **درست** است که مرکب باشد از جبر جزئی  
 و تفویض جزئی **سببی** است که افعال بندگان نه از روی اختیار باشد و نه از روی اجبار  
**چچا** است که اجبا باشد از جهت و اختیار باشد از جهت دیگر **پنجم** است که محقق باشند  
 بندگان در حال اختیار و مختار باشند در حال اجبار و جمیع معانی مذکوره باطل است زیرا که غیر  
 از معنی ثالث دارا جبر و تفویض کلی یا جزئی است تا آنکه جمیع معانی رابعه منافی با مفهوم حدیث  
 زیرا که معنی حدیث مذکور و نفی جبر و تفویض و اثبات امر ثالث بین امر است نه امری که مرکب از این  
 دو امر بوده باشد تا لازم آید یکی از معانی رابعه مذکوره نظر وجود کلمه بین پس بطلان جمیع معانی  
 رابعه در هر صورت ظاهر است **و اما** معنی بطلان ثالث بجهت خالی بود است از ایجاد خدا  
 و خلق هر دو و نظر نفی اختیار و اجبار هر دو تا پس گلام در معنی ششم است که لا یتهدی قومه کوم  
 که جمیع اشیاء مقدم در چین حد و نشان در عالم امکان لازم است که مرتب بوده باشند تا شرط  
 و سبب شود هر مقدم از آن اشیاء برای ایجاد شئی مؤخر خلافا لاشاعره که یکسر منکر است  
 شرطند و لهذا ترتیب اشیاء را هم معتقد نباشند و گویند که علت حد و جمیع اشیاء در عوالم  
 امکانیه و علم خداست و سبب متمسکند بقرآنیش **خاتمه** **الانبیاء صلوا الله علیه** **حق القلم**  
 بما فیہ یعنی امور کلیه خلق از قلم تقدیر بر لوح المحفوظ نوشته شده و از علم خدا هم  
 گذشته پس تخلف نخواهد نمود و باین جهت هم جبر وارد آوردند و نظر نکردند اند  
 در این شریفه کل یوم هو فی شأن تاجع میان قول خداوند و رسول او نمایند  
 یعنی ظاهر سازد خداوند عالم هر روز بعضی از معلومات مکفونه خود را از امور  
 جزئی بندگان را که داناای بان نبوده اند بایشان ببدل که قضای محدد بوده باشد و تقصیر  
 میدهند از امور بشری است که افعال خودشان هست مثلا صلوة رحم می کند بر عمار و عوف  
 سمر ساله را سنی سال میکند زنا و شر بخور و فسق می کند سنی ساله را و اسیر سال می کند پس تخییر داد

در این صورت و جبر

و ان بزرگواران

و جبر و اختیار

و بیایم معنی



امور بشری و طوایف و اسباب است که افعال خود بندگان است لازم است وجود آنها از برای تغییر و تحول  
که مندرج در لوح محو و اثبات است و چون که لازم شد وجود اسباب بنا بر مذهب خود تقدیم  
ان بر سبب لازم خواهد شد علیت آن اسباب مقدم بر مؤخره از خود را بجا که خاصیت  
با سبب علت شدن از برای وجود سبب است چنان که گفته اند السبب یلزم من وجوده <sup>الوجود</sup>  
ومن عدمه یعنی سبب چیزی نیست که محض وجود او هم و جوهر و نشأ و محض معدوم شدن او هم  
معدوم شود پس وجود سبب بر وجود مسبب است مثلاً اگر کسی بقضاء خداوند عالم اراده پیدا  
کند بر فعلی از افعال لابد آن اراده مؤخر است از علم او و علم آن کس مؤخر است از حیات او و حیات او چنانچه  
بوجود محل است مؤخر است از محل چون لازم دارد جسمیت را پس مؤخر است از آن جسم زیرا که  
حیات بدن جسم متمنع است جسم مقدم است بر حیات و حیات مقدم است بر علم و علم مقدم است بر اراده و بطریق  
حال جمیع اشیاء مقدوره و بدان که این اسباب بر سه نوعند بعضی از آن در عالم بروز و ظهور محک ظاهر است  
که هر کس تواند در آن نماید بعضی را در آن نکند مگر اهل کشف بنظر علم الیقین خود و بعضی را در آن  
احدی از ممکنات علمش مختص بخدا پس نظر بعلمت بودن اسباب لازم است که اعتباریه باشند عادی زیرا که  
لازم آید خلقت آنها از خداوند عالم از روی لهو و لعب و عبث بوده باشد از روی حکمت نباشد حال آنکه خداوند  
عالم حکیم است و در سوره دخان فرموده است و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لالعین خلق نکردم  
آسمان و زمین و آنچه در میان آنها است بآزوی در سوره مؤمنون فرموده انما خلقناکم عبثاً  
یعنی گمان دارید که من شمارا عبث خلق کرده ام بلکه باید خلقت آن اسباب از روی هوا و هوس هم نباشد  
و همان از روی حکمت و تدبیر و مصلحت بوده باشد چنان که اگر بنظر حق بین در یک حبه کدو و یک  
خوشه انکور بنکیم معلوم خواهد شد که وجود جمیع فلکیات و عناصریات از فایری و فالایری از برای وجود  
یک لقمه نان و خوشه انکور لازم است چه رسد بانواع ماکولات و مشروبات و طبوسا <sup>نوعیت</sup> و باد و مه و خور  
فلک در کارند تا ثوابی بکفاری بغفلت نخوری و باید دانست که ادراک جمیع حوادث مقدوره  
بسیار مشکل است چنانچه فهم جمیع مصالح و مفاسد وجودشان از برای هر کس بسیار دشوار است و چون  
دانسته شد این مطلب پس باید دانست که گفته اند که اگر کسی در حادثه نظرش با سبب آن در یک بان افتد آن  
حادثه را نسبت بان اسباب دهد نه جبر است و نه تفویض بلکه امر بین الامرین است و بدانکه علم خداوند  
بسیار

متفق بر اینست  
که در امور بین الامریت

خفا



# رکن چهارم از اصل اول سر عدالت

از عباد سبب صد و نهمیشود چنانچه تو علم داری فردا افتاب طالع و غارب شود پس علم تو سبب طلوع و غروب افتاب نیست بلکه سبب حرکت فلک است غرض بیان دیگر آنکه امر بین الامرین را محتاج بذکر مقدمه ایست و آن اینست که وجود خیر محض است و عدم شر محض است زیرا که چون تا ممل کنی ریائی که هر چه گفته می شود از برای وی و خیر می یابی و را وجود است و نقیض او را که شر است عدم مثلا هر چه وجود است خیر است و هر چه منسوب به عدم است شر است نظر کن در قتل که شر عظیم است شر است او به اعتبار چیز نسبت که متضمن است مرعوم را زیرا که انسان معلوم است باید صبا قدرت باشد الا نقص او است مثال دیگر مرد باید الت مردی داشته باشد والا اگر الت رجولیت نداشته باشد ناقص است چه از او و لاوی نشود و لذت جسمانی نبرد و سبب بسیاری بنی نوع انسان نشود و اعتقاد و اخلاف از او نماید و زن هم اگر ثقبه مشهوره نداشته باشد نقص او بهمین جوه مذکور پس هر دو آلات رجولیت و اثباتیت هر دو خیر محض است فعلی تا که عمل سوء و بد است حجت است که که نظام عالم و قانون شرع بنوی معدوم می گردد و مسئله ارت که این اولاد از کدام یکست که مباشرت باشد بوده اند که مثلا دو یا سه نفر یا علاوه مختل خواهد بود و هکذا عدم عصمت هر دو از زن مرد کرد پس عدم آن که شر است و خیرات چون از امور وجودیه و منسوب بحضرت واجب وجود از کمالات و حسناتش و شر و در آنکه از امور عدمیه است و منسوب بمخلوقات است از نقایص و سیئات او را نامند چنانچه گفته شد آنچه نیک از خصایص قدم است و آنچه بد از خصایص عدم مثال امور وجودیه انواع عبادات و احسانات و عدل و رحم و مواساات که حسناتش خواهند و مثال امور وجودیه عدمیه که قتل که نفی وجود باشد و ظلم است که نفی عدل باشد و قساوت است که نفی رحم باشد و امثال آن که سیئات و شران گویند پس فی الحقیقه هر چه بوجود است خیر است اگر شری را و هم ظاهر به شوق نسبت است مثلا برون که وجود است خیر محض است حجت حفظ زرا و رویدن نباتات و اجراء قنوات که اگر نباشد نوع انسان از میان رود پس اگر یک نفر از سردی برف هلاک شود خیر نیست از میان او می رود و اگر دست از آتش بسوزد خیر نیست از بین می رود و صحنه پس بد مطلق نباشد در جمعا بد نسبت باشد این را هم بد است جمیع موجودات واقع اند بقضا و قدر الهیه و از جمله موجودات بحسب ظاهر شر است که واقع است در عالم و شر هم برد و قسم است شر بالذات و بالحقیقه که او عدم صرف است و نقیض وجود است و

در بیان اینک که شر و خیر نسبت است به وجود و عدم



# در صفت عدل الهی

ص ۱۲۱

و موجود نباشد اصلاً و شرّاً بالعرض و بالاضافه و ان نیست مگر اسباب عدم پس هیچ موجودی شرّاً مطلق نخواهد بلکه اگر بوجهی شرّاً است بوجهی خیر است و بران وجهی که شرّاً است مجعول بالذات نباشد بلکه بالعرض باشد و بدان که کل اشیا عالم بجهة خبر و شر بر پنج قسم می باشد اول آنکه در شر و خیریت نباشد اصلاً و دوم در شر و خیریت نباشد اصلاً سی و سوم خیر و شر در او متساوی باشد چهارم خیر غالب باشد بر شر پنجم شر غالب باشد بر خیر قسم اول از حضرت باری تعالی که او خیر محض است وجود یک شر محض است که عدم باشد خلق نشود و قسم دوم و پنجم هم نتواند خلق شد چه هر وجودی که مشتمل باشد بر جهات خیر و شر البته خیریت او غالب باشد نظر نظام کل بدیت پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت افرین بر نظریات خطا پیر پس شر و واقع در عالم نظر نظام کل قلیل باشد بسیارش و نسبت بعضی شر و در بعضی اوقات برای بعضی انواع کائنات بشکل موجودات قیاسی است حقیر و کوچک پس چون عالم کائنات از لوازم نظام کل است و شر و واقع در او از لوازم وجود کائنات است و هرینه ترك شر و قلیل مستلزم ترك کائنات باشد و ترك کائنات مستلزم ترك نظام کل که خیر محض است و ترك خیر محض حجت شر قلیل از حکیم بصیر عالم قدیر صادر نشود پس ضرر ندارد دخول شر و قلیل در قضا و قدر الهی بالعرض نظر نظام کل پس کویم قدرت و اختیار از برای بندگان ثابت و تمکن در افعال بجهة ان مبذول است و تصرف در قوای ادراکیه مثل قوه سمعیه و بصریه و اعضا تحرکیه از قبیل دست و پا کیف شَاء و متى شَاء بسوی او مفوض است و علم بوجه نفع و ضرر و خیر و شر از قبیل باری تعالی است پس مذهب حق که محققین علما امامیه و جمهور از حکما برانند این است که گویند کارهای بندگان که افعال عباد است مخلوق خودشان است بی واسطه و مخلوق خداست بواسطه مانند سائر موجودات نظر سبب اسباب و علامه طوسی قدس الله تعالی عنده در شرح رساله الم امر بین الامرین در آنکه در احادیث ائمه اطهار صلوات الله علیهم است بجهت نوع معنی فرموده است

و بدان

در صفت عدل الهی

در صفت عدل الهی

در صفت عدل الهی



رکن چهارم از اصول و کتب خداوند

در کتب معتبره  
و کتب معتبره

و بدان که حاصل اعتقادات حمله از حکماء متشرعه در مسئله قضائیه آنست که  
اعیان ثابتة انواع موجودات در تحت علم وجود بسیط واجب الوجود منتشر بوده  
و خدای متعال بعلم ازلی خود عالم بانها بود و لکن ملثفت باش که علم خدا نه علت  
در افعال بندگان شده باشد و لکن یکتویم که خداوند نعم بندگان را فاعل مختار  
خلق فرموده و عالم بوده است نه آنکه با اراده حتمیه خداوندی مطابقه اجباریه  
پیدا کرده باشد و بهمین بیان مندرج شد شبهه اجبار در ماساء اله کان و ما  
یشاء لم یکن که در امور تکوینیه است نه تکلیفیه تا لازم آید جبر و علم خدا  
هم علت نخواهد بود از برای شرع و بد آنکه در مسئله اینکه قضاء خدا  
جاری است در خیرات فقط یا قضا خدا جاری است در خیر و شر اقوال بسیار است  
و بسیاری از این سرله مخرف شده اند و یقیناً معوج با افعال ایشان نه منفرد او  
بروزان افعال در دنیا کاشف و مطابق عادی بوده است در میان افعال  
با علم خدا خود بیانات نموده اند و توجیهی کرده اند از هواهای نفسانی که  
خدا و رسول و اهل دین را ضعیف باشند و ما از اقوال مطروقه آنها چشم پوشیده  
که ذکر کنیم و بعضی از علماء حقراشته عشریه بعقل سلیم و بیان صحیح  
بیانات شافیه و کافی نموده اند و سیدالمراد و بعضی از حکماء  
اشراق در این مقام بیانات نموده اند که حاصلش آنست که قضاء خدا بر اشیاء  
دو گونه است قضاء ذاتی و قضاء عرضی و شرح می گویند که قضاء ذاتی آنست  
که از خدا بر نفس حسنات جاری شود و این قضاء خیر است زیرا که منسوب  
بمحضرت واجب الوجود است و نظر انجناب در این مطلب باینه سوره نساء است  
ما اصابك من حسنه و من الله یعنی هر خوبی و بدی بتو برسد از جانب خداوند  
است و قضاء عرضی آنست که از خدا جاری شود بر شری بالتبع خیر می مانند  
جاری شدن قضا خدا بعلمش بر کشتن زید عمر را که زید قادر بر وجود کظم غیظ  
خود از عمر و نباشد مگر کشتن و پس بکشد او را بقضاء خدا از برای حاصل

در کتب معتبره  
و کتب معتبره





رکن چھارم از اصل اول ذکر عند خدای تعالی

نمودن کظم غیظ پس در این قضیه هر چند کشتن عمر مغرض خلافت و از امور  
عَدَمِیّه است که فتنه وجود عمر و باشد انما هیئت خود زیباست و مقتضای ایّه سورّه  
نساء و ما اصابک من سیئه فمن نفسك و فقرات دعای فتاح نماز الخیر بید یک و  
والشر لیس لیک امور عَدَمِیّه رُبّی بذات وجود محض حضرت واجب الوجود ندارد  
و لکن چون کظم غیظ از ما موراقت و مطلوبات الهیه است و ایجادش موقوف  
بجاهدّه و کشتن نفس خود یا کشتن عمر و است لهذا قضاء خدا جاری می شود بر کشتن  
بجهت سریدن مجسمه کظم غیظ که از محبوبات و افعیه خداوند است و تابع شدن قضا  
غیر از علت شدن است و اعتراض بسیار بان جناب کرده اند که ما ذکر انها را چشم پوشی  
نموده من جمله ان که چه گونه خداوند عالم را کذا دارد بندگانش را بر شروری که از ماهیت  
ایشان است و قضا جاری کند بر آن شرور هر چند که بالتبع باشد و جواب گفته شده  
بجهت مجبور نکردن خدا ایشان را بر امری از خیرات و شرور و راضی بودن خود  
ایشان بان شرور با قضا طبیعت شان چنانکه خدا در سورّه نساء فرموده  
نوله ما تولی و فصله حبثم یعنی ما میکند ایم ان بند را بچیزی که او را دوست  
می داشت و می اندازیم او را بجهنم پس از کلام سید داماد در استفادّه شد  
که قضا خدا جاسر هیئت در خیرات بنفسها و در سعیات بالتبع خیرات بعبارت اخری  
قضا خدا جای نیست بر ذات اسواء و شرور تا لازم آید رضا بقضا سو خدا و این  
مطلب کفر باشد و شیخ علی لاهی ره در کتاب مخزن لقلل به خود کون  
بیان میکند مذکور از برای دفع توهم علیت قضا خدا در شرور با این بیان که فرموده است  
سید ره فی الجملة تکلف است و میگوید حق این است که بگوئیم هر سیئه دارای  
دو جنبه است جنبه خالقیت و جنبه خلقیه یعنی وجودش از ماهیت انسانیه  
است و لکن بقضاء خدا چنانکه در سورّه زمر فرموده است و لا یرضی لعباده  
الکفر یعنی راضی نمیشود خداوند از برای بندگان خود ان کفری را که از  
ماهیت خودشان بقضاء از حبل و علا پیدا شده است و نه فرمود و لا یرضی

الحمد لله الذي جعل  
العلم قضاة بيننا  
والمعصية حلالا  
والعقوبة حلالا



در قضا حتم و غیر حتم است

بوجود الکفر تا فی وجود کفر فرموده باشد و از قضا خودش خارج فرموده باشد  
 زیرا که وجود کفر یا ایمان بجهت امتحان است و قضا خدا بر ذات هر دو تا جاری  
 شده است و مؤید بر این مطلب روایت شیخ صدوق در کتاب توحید  
 که هر کس جزو شرع هر دو را از قضا خدا نداند کافر است اینست که خلاق عالم در  
 سوره نسا فرموده ان تصبهم حسنة يقولون هذا من عند الله وان تصبهم سيئة  
 يقولون هذا من عندك قل من عند الله یعنی اگر یک نیکی بایشان برسد  
 میگویند که آن نیکی از جانب خداست و اگر یک بدی برسد بایشان میگویند که این  
 بدی از جانب تو است بگو نیکی و بدی هر دو از جانب خداست که این آیه صراحت  
 دالالت دارد بر آنکه قضا حق بر حسنة و سيئة هر دو جاری است و جامع است  
 میان مطلب آیه سابق ما اصابك حسنة فمن الله وما اصابك من سيئة فمن  
 نفسك ایجاد ماهیت اسوآء و شر و از خلق و جاری شدن قضای خدا بر هر دو تا  
 از حسنة و سيئة بجهت امتحان و اینگونه قضا غیر حتمی کفر نیست بلکه رضای بان حین ایما  
 است و رضای بقضای غیر از رضای بمقتضی است که خود کفر باشد پس قضا خدا که  
 آن قدرت دادن باشد بر ذات شر و هم جاری شده اما قضا غیر حتمی محض امتحان که  
 در ایجاد شر و خود طبیعت انسانی علت است نه از قضا خدا بعبارة آخری قدرت بر  
 افعال خیر و شر هر دو تا از خداست و لکن ایجاد ماهیت شر و از خواش و اقتضای طبیعت  
 است و نظر نماید در بسیاری از آیات و بین که خداوند عالم جمیع خیرات را نسبت بخود میدهد  
 و ایجاد ماهیات جمیع شر و را بخلق از جمله سوره شعرا حکایت حضرت ابرهیم فرموده  
 است و اذا مرضت فهو يشفين یعنی هر وقتی ناخوش شوم پس خدا شفایم خواهد داد  
 که مرض از نقایص خلقیه است بخودش نسبت می دهد و شفا را که از خیرات و  
 تفضلات پروردگار است نسبت بخدا داده است و کلام المرحوم الشیخ علی طاب ثراه  
 پس مؤلف کوید لازم شد در این مقام ذکر از طینت نموده باشیم چون که اخبار  
 ماهیت را تعبیر بطینت فرموده اند پس نظر باین تعبیر که اصح و اظهر است حاصل

تقریر  
 در قضا حتم و غیر حتم  
 و در کفر و ایمان

در ماهیت  
 و در طینت  
 و در کفر و ایمان





# رکن چهارم از اصول اول نه عدل

بسیاری از اخبار طینت و بیانات از باب حقیقت اینست که چون خداوند حکیم اراده فرمود که ماهیت انسانیه را خلق بفرماید پس بجهت امتحان عناصری در آن گذاشت که خاک چهار رنگ سرخ و سفید و سیاه و کبود و آب شور و شیرین و تلخ و بے مزه و آتش و هوا باشد از این چهار چیز صفات اربعه پدید آمد و درندگان و شیاطین و ربوبیت بروز کند یعنی از صفات پلطم شور و فجور و شهوات برخیزد و صفات درندگان غضب و عداوت و حسد ظاهر شود و از صفات شیاطین مکر و خدعه و حیله عیان شود و از صفات ربوبیت تکبر و عزت و خود طلبی و خوش داشتن مدح بروز نماید و آن صفات اربعه که اصول این اخلاق دوازده گانه است موافق بعضی از روایات بجهت امتحان در هر دوی از مؤمن و کافر گذاشته شده و تفاوتی از این جهت میان ایشان منظور نبوده یعنی غرض اصلی تفرقه میان وجود اولی خیر محض هر دو و خلقت تا نوییه ماهیت ایشان بوده است پس مؤمن بنور ایمان فطری خود که از عقل موهور من عند الله داشته است بصفات حمیده افتاد و نجات یافت و کافر بظلمت کفر که از جهل فطری خود داشت بصفات لایق ماند و هلاک شد و بعضی از روایات دلالت دارد که صفات اربعه مذکوره مخصوص بکفار است و بس و اما عناصر وجود مؤمنین ماهیت انسان ملکوتی و نبوت و ولایت و ایمان و سعادت بوده است منافعی با قول اول نباشد زیرا که نظر باخبار کثیره عناصر و طینت مؤمنین از طرف عقل و نور محمدی ص و اهلیت او است و عناصر و طینت کفار از جهل محض و ظلمت دشمنان ایشان است پس بروز حسنات از کفار و سیئات از مؤمنین بواسطه مخلوط شدن طینت هر یک از ایشان است در یکدیگر بجهت امتحان یعنی هر دو ظاهر حسنه و سیئه را بشناسند و هر دو از یکدیگر تمیز دهند و عذوبی بخدای عالم در میان آن وارد نیارند و قابلیت امتحان پیدا کنند چنان که گفته شد و تعرف الاشیاء باصداها و تحقیق الیقین را در مسئله ایمان و کفر اگر موفق شوم خواهم نمود پس از آنچه ذکر شد معلوم شد که قضای خدا که آن

در چهار عنصر  
خاک و آتش و هوا و آب  
مؤمنین



## معجزات حضرت خاتم الانبیا

و چون شراب حاضر شد او را شراب تکلیف نمودند گفت من هر دریافتم و در اینان شرب خمر نکنم پس در آب بشد و قصد کشتن او کردند گفت ای قوم مرا بکشید که من بسند که شما اقرار میکنم پس بسند که یکی از ایشان اقرار کرد انکس را بجمع آورد و پیرون برد و یهودی بسید در هم فروخت یهودی از قصه وی تعجب نمود سلمان سر گذشت خود اظهار کرد و گفت مرا کنایه نیست غیر از اینکه محمد و وحی او را دوست دارم یهودی گفت من ترا و محمد ترا دشمن دارم انگاه سلمان را پیرون آورد از خانه و در یک بسیاری بر در خانه یهودی بود گفت ای روزبه اگر تا صبح با التمام این ریکرا ازین موضع بر نهشته باشی ترا بقتل رسانم سلمان آب ناچار بصعوبت انکار تن در داده ریک می کشید تا انکه طاقش طاقت دست بدعا برداشته گفت یارب انک جنت محمد و وصیه الی فحش و سیله عقل فرجی و ارحن انامیه و نجات خود از حضرت قاضی کجاست سئلت نمود حضرت سربل از باج با برانگشت که از یکرا از انجا بر کنده بمکانیکه یهودی گفته بود ریکت چون بصر شد یهودی دید که از یکرا از انجا با التمام نقل شده او گفت ای روزبه تو ساحر بوده من مطلع بنوم الحال ترا ازین ده اخراج میکنم که مباد امارا بسحر هلاک کردانی پس ویرا از انجا پیرو کرد و بر نه سلیمه نام فروخت ازین سلمان را دوست میداشت و او را باعی بود بوی گذاشت که از انچه خواهد از ان بخورد و بخشد و صدق کند بعد از آن سلمان بدنه بر حسب میثت حقانی در آبنای مانده و پوسته چشم از زویش در حجوی گوهر مضمود پیوسته طلسمان زمان فرقت در انتظار طلوع اقبال کتاب وجود محمد میگذرانید تا انکه روزی هفت نفر دید که میانند ابری برایش سایه افکنده تا داخل باغند و آن ابر همچنان با ایشان حرکت میکرد و میباید سلمان از ان غلامت دریافت که میباید در میان آنها پیغمبری باشد و آن هفت نفر یکی جناب شرف انبیا و دیگری علی مرتضی و اباباذر و عقیل بن ابیطالب و تعداد و زید بن حادنه و حمزه ابن عبدالمطلب بود و ایشان از خرمای زبون ان نخستان تناول می نمودند و سید عالم میفرمود کلو الخف و لا تفقدوا علی القوم شیئا یعنی بخورید خرمای زبون را و نوعی کشید که ضرب صاحب باغ نرسد سلمان چون این طریقه انچه را ملاحظه کرد طبعی از طلب رتب ساخت و بخدمت انصدر نشین مجلس اصطفا گذاشت و گفت ای صدقه است و با خود اندیشه کرد که اگر در میان ایشان پیغمبری هست نتواند خورد و با بی غلامت راه بان کجج نهان خواهم برد پس حضرت رسالت پناه روی مبارک با صیحا بکرد فرمود بخورید و انجناب با امیر المومنین و عقیل و حمزه از خوردن آن ماسک نمودند سلمان با خود گفت این یک نشان پیغمبری پس طبعی دیگر از طبع نخست انحضرت آورد و گفت این هدیه است انحضرت دست مبارک درار کرد و فرمود بسم الله بخورید پس همگی از آن خرمای تناول نمودند بعد از آن سلمان بر خای انحضرت گردیده بخواست که هر بنوعی که آن نیر یکی از علامات پیغمبری ایشان بود ملاحظه نماید و صحیفه حق عقیقه خود را با نمز او رسانید سرور انبیا میگون خاطر او را دانسته فرمود ای روزبه خاتم نبوت را میطلبی گفت آری انحضرت گفت خود بار کرد و هر بنوعی را بوی نمود سلمان از دیدن آن نشان رسالت و الا نشان چنانکه بدید خاطر نشان گردیده و کواهی و کفایت شهادت محمد رسول الله در صحیفه صحیح وجود حضرت رسالت با نمز خدای زردی شست و رسید در قدم انسر و افاد و قدم مبارک انحضرت را بوسه داد انحضرت فرمود ای روزبه نزد این زن رود و بگوید که این غلام را یعنی سلمان را میفرودشی سلمان این پیغام را باور رسانید گفت میفرودشم مگر بچهار صد کله که نصف آن زرد و نصف دیگر خرمای سرخ باشد چون انچه اب بعضی انجناب رسید فرمود بر خرمای علی و اسخو انهای بخرمای را جمع کن انگاه آنها را بر گرفته کاشت امیر المومنین را فرمود اینها را ابد و هنوز با خرمای رسیده بود که نخلها رسته شد و همگی نشو و نما یافتند و شاخ و در شاخ بافتند پس سلمان نزد ان زن فرستاد که نخلات خود را تصرف نموده خدامت بکند چون بن پیغام زن رسید پیرون آمد و آن نخلات را ملاحظه کرد و گفت ترا بچهار صد کله زرد پس جبرئیل نزول کرد و با خود را بان نخلات زرد تمام آنها زرد شد بار دیگر سلمان را فرستاد آن پیغام داد ازین تیره دل با وجود ملاحظه چنین سحره بشفایان با انحضرت شرف بخورید و گفت بخدا قسم که یک نخله ازین نخلات نزد من از محمد و زید بن حادنه است سلمان گفت بخدا قسم که یک روز با محمد بودن نزد من بهتر است از تمام مال دلمک تو انقصه انسر و عالم سلمان بنده اقبال را خرمای رسیده





کناها نیکه تبخیر نعم و مودت نزول بلا

قدرت دادن بر افعال خیر و شر باشد که بر ذات شر و هم جاری شود و بر ذات خیر هم جاری شود و چیزی که هست اینست که قضا غیر حتم محض است آن که در ایجاد شر و خود طبیعت انسانی علت است نه از قضا بعبارت اخری قدرت بر افعال خیر و شر هر دو تا از خداست ولیکن ایجاد ماهیت شر و از خواهرش و اقضائے طبیعت است مثل آن که حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود و اذا مرضت فهو يشفين یعنی هر وقت ناخوش شود چونکه مرض از نقایص خلقیه است بخودش نسبت میدهد فهو يشفين پس خدا شفای دهد و شفاء که از خیرات است نسبت بخدا داده مؤید این مدعی این شریفه در سوره انعام است قد جاء تكوينا من ربكم فمن البصر فلنفسه فمن عی فعلیها و ما ربك بظلام للعبيد یعنی آمد شمار از جانب پروردگار شما بدینا بی بسیار پس هر که دید منفعتش را خودش برد و هر که چشم دلش کور و نا بینا شد ضرر بر خودش رسانید ملاحظه کن بدینا بی را چون امر وجودی و خبر بوده خدای تعالی نسبت بخودش می دهد و کوری را که از شر و و امور عدل می طلست نسبت بخلاق خود داد و از جمله در سوره فصلت و اما تمود فصدینا هم فاستجبوا العی علی الهدی یعنی ما که خدا هستیم طایفه تمود را هدایت کردیم و را بنمائی نمودیم پس خودشان از خباثت نفس خودشان بگوری و نا بینایی را اختیار نموده بر هدایت و مقدم داشتند و در سوره اعداست ان الله لا یغیر بقوم حتی یغیر و اما با نفسهم یعنی خداوند تغییر نمیدهد بختی را که بقومی عطا فرموده تا تغییر بدهند خودشان چیزی را که در نفس ایشان بوده یعنی شان خدا اعطاء خیر است و جمیع شر و که از ماهیت خلقیه است و حضرت امیر علیه السلام در دعا کمال بخدا عرض میکند اللهم اغفر لی الذنوب التي تغیر النعم یعنی خدا یا بیایا مرا از برای من آن کناها بی را که امشب لغت است و بر وایت صدوق من در مقامی الا ان حضرت سبحان علیهم السلام کناها بی موجب تغییر نعمت ظلمت مردم و غایت نکردن باحسان و

تکمیل کبریا  
مبارک که حضرت  
ابراهیم علیه السلام

تکمیل کبریا  
علیه السلام  
تکمیل کبریا  
علیه السلام





و کون چھٹا از اصل اول کناها که موجب عقوبت

کفران نعمت و ترک شکر الهی و ترک صلوة مرحم و ترک نماز ناقضا شود  
و ترک وصیت و ترک رد مظالم و ترک زکوة است و از جمله حضرت  
امیر مؤمنان علیه السلام عرض می کند اللهم اغفر لی الذنوب التي تنزل  
النقم یعنی خدا یا پیامبر از برای من آن معاصی را که اسباب سیاست می شود  
حضرت سجای علیه السلام فرمود کناها من موجب نزول سیاست و عقوبت الهیه  
از کتاب شخص غاف است معاصی ظلم را و استهزاء و سخریه مردم را و از جمله  
عرض کرد سید اوصیاء بدو که خدا اللهم اغفر لی الذنوب التي تقتل العظم یعنی خدا یا  
پیامبر از برای من کناها من که اسباب دریدن پرده عصمت می شود حضرت  
زین العابدین علیه السلام فرمود که کناها من موجب هتک عصمت خوردن  
شراب و بازی بقرار و لغویات خند و ذکر عیوب مردم و مجالست  
اهل ریب و شک است و از جمله عرض نمود ابو الحسنین ع اللهم اغفر لی  
الذنوب التي تنزل البلاء یعنی خدا یا پیامبر از برای من کناها من که اسباب  
نزول بلا می شود و فرمود حضرت علی بن الحسین علیه السلام  
کناها من موجب نزول بلا داد مظلومان رسیدن می باشد که داخلوا بهی  
نه نمایند از برای ظلم و نهی از منکر نکردن مردم است یکدیگر را از افعال منکره  
و از جمله عرض نمود سید الوصیین اللهم اغفر لی الذنوب التي تقطع  
الرجاء یعنی خدا یا پیامبر از برای من کناها من که امید ها را قطع می کند و فرمود  
سید سجای علیه السلام کناها من موجب قطع امید ها ما یوس از رحمت خدا  
و بے نیان شدن از رحمت او و اعتماد بغیر او و تکذیب وعده های خیر و است و  
از جمله عرض کرد علی بن ابی طالب علیه السلام اللهم اغفر لی الذنوب التي تحبس  
الدعا یعنی خدا یا پیامبر از برای من کناها من که موجب حبس دعا میشود و فرمود

و کون چھٹا از اصل اول کناها که موجب عقوبت

من کناها من موجب عقوبت





رکن چهارم از اصول کناه ها که موجب هیت است

امام زین العابدین علیه السلام کناه ها را موجب هیت و عبادت و خبثت طینت و  
نفاق با برادران دینی و تصدیق نداشتن با اخبار استجابات و قضا نمودن نماز واجب خود  
و دور کردن خود را از رحمت خدا بدادن فحش و ترک احسان و صدق است این معاویه  
با اثر در این مختصر از برای ارباب نظر خالی از منفعت و ثمر نبوده است و اخبار بسیار  
و اثری شد لا ملت که زنا موجب طاعون و لواط موجب وبا است چنانچه  
رسول خدا ص فرمود آیا کم و الزنا فان فیہ عشر خصال یعنی دور کنید خود را از فعل زنا بجهت  
آنکه در زنا ده خصلت نقصان عقل نقصان دین نقصان رزق نقصان عمر  
رسیدن افت پیدا شدن هجرت آمدن غضب خدا آمدن نسیان بغض ایمانیان  
رفتن ابرو و رکود دعا و عبادت و فرمودند حضرت رسول که حجۃ آمدن و با طاعون  
از زنا اینست که زمین غسله زانی را قبول نمیکند پس زمین که قبول نکرد بخارجی شود و می رود  
بجانب سمان و آسمان هم قبول نمیکند بر می گردد بر زمین و می رود در چشمه ها و بچاها و  
گودالها و فطرها و دریاها و مرگم از آن ابرها می خورند و انمولی مکیف بکیفیت الغسله می رود  
در منافذ بدن ایشان پیران ماده های فاسده پیدا میشود در مزاج ایشان و از ظاهر  
بدن ایشان بروز میکند و فرمود حضرت رسول که در شبها بپوشید طرف های اب اس  
مثل کوزه و غیره که آب دارد زیرا که در ایام سال شبی است که و با نازل می شود و نمیکند  
از ظرفی بی سرپوش مگر نازل می شود و با در آن آب ای برادران ایمانی حقیقه ملاحظه  
کنید چندین سال ملت که و با در ملکهای خراجیه اسلام چه بسیار همتا و اوقات شیوع دارد  
میان کفار و مسلمین و آنچه سبب و کوشش و اهتمام نموده در کمال جهل و اقلامات  
تمام از تنظیم مملکت و جارب تمام شهر و آب پاشی تمام ملاک دایما و بر طرف نمود  
کثافت محض حفظ مخلوق در هر محل و مکان و دائر نمودن قریطیه بهر قسم که تصور نشود  
اقدام دارند با وجود این همه ابد قطع و با طاعون از آنها در هیچ زمان و فصلی نمیشود  
و علاجی هم نتوانستند نمایند کونه علاج کند اثر خصلت شریره خود را از منزلت بد  
خداوند نماید رجا و مقدر ملک و الجلال غراسمه و حال آنکه زنا شیوع عظیمی است که از کل خلایق

وایت رسول خدا ص  
در اینک زنا موجب هیت و عبادت و خبثت طینت و نفاق با برادران دینی و تصدیق نداشتن با اخبار استجابات و قضا نمودن نماز واجب خود و دور کردن خود را از رحمت خدا بدادن فحش و ترک احسان و صدق است این معاویه با اثر در این مختصر از برای ارباب نظر خالی از منفعت و ثمر نبوده است و اخبار بسیار و اثری شد لا ملت که زنا موجب طاعون و لواط موجب وبا است چنانچه رسول خدا ص فرمود آیا کم و الزنا فان فیہ عشر خصال یعنی دور کنید خود را از فعل زنا بجهت آنکه در زنا ده خصلت نقصان عقل نقصان دین نقصان رزق نقصان عمر رسیدن افت پیدا شدن هجرت آمدن غضب خدا آمدن نسیان بغض ایمانیان رفتن ابرو و رکود دعا و عبادت و فرمودند حضرت رسول که حجۃ آمدن و با طاعون از زنا اینست که زمین غسله زانی را قبول نمیکند پس زمین که قبول نکرد بخارجی شود و می رود بجانب سمان و آسمان هم قبول نمیکند بر می گردد بر زمین و می رود در چشمه ها و بچاها و گودالها و فطرها و دریاها و مرگم از آن ابرها می خورند و انمولی مکیف بکیفیت الغسله می رود در منافذ بدن ایشان پیران ماده های فاسده پیدا میشود در مزاج ایشان و از ظاهر بدن ایشان بروز میکند و فرمود حضرت رسول که در شبها بپوشید طرف های اب اس مثل کوزه و غیره که آب دارد زیرا که در ایام سال شبی است که و با نازل می شود و نمیکند از ظرفی بی سرپوش مگر نازل می شود و با در آن آب ای برادران ایمانی حقیقه ملاحظه کنید چندین سال ملت که و با در ملکهای خراجیه اسلام چه بسیار همتا و اوقات شیوع دارد میان کفار و مسلمین و آنچه سبب و کوشش و اهتمام نموده در کمال جهل و اقلامات تمام از تنظیم مملکت و جارب تمام شهر و آب پاشی تمام ملاک دایما و بر طرف نمود کثافت محض حفظ مخلوق در هر محل و مکان و دائر نمودن قریطیه بهر قسم که تصور نشود اقدام دارند با وجود این همه ابد قطع و با طاعون از آنها در هیچ زمان و فصلی نمیشود و علاجی هم نتوانستند نمایند کونه علاج کند اثر خصلت شریره خود را از منزلت بد خداوند نماید رجا و مقدر ملک و الجلال غراسمه و حال آنکه زنا شیوع عظیمی است که از کل خلایق





# در اینکه نژاد نبیل و نایب و بلا یا نمی یکر میشود

ص ۱۲۹

ان ممالک اعتقادند از دهم عشر از آنها بطریق مذکور تنویر می کنند باین مذکور شان و نه عشر تنویر  
 ز ناهستند عرضا دستگیر جمیع شرف و سنیات و مصائب و بلیات و شدائد و مملکات ناقضه <sup>طبیعت</sup>  
 حیثیه و ماهیت حیوانیه کثیفه ایشان است پس معلوم شد از این تفصیل مشروح مذکور که ایجاد و حیثیات  
 قدرتنا تمکن افعال خیر و شر هر دو از خالق متعالی قادر و الجلال است که هر دو از برای افعال باخشیان  
 خود و آنها مقدور و خود آنها نموده است و طبیعت خلایق را خلط مابین علیین و سحیر مقرر فرموده و عقل و <sup>جهل</sup>  
 را مقابل هم قرار داده طبیعت عبودیت و اطاعت را مقابل نفس مآر و شهوت و مخالفت قرار داده و مطابقا  
 شیطان و بی طاعتی از معرفت خود و تکالیف معینه انضای غلبان و رسولان و انبیاء و اوصیاء و شدیدا  
 فرستاده و محبت قرار داده و راه حق و باطل را امتیاز داده باشند و با آنها رسانیده با و آگاه نموده باشند  
 مطیع و غاصب را جزا و ثواب که و بهشت و عقاب جهنم و عذاب معین فرموده است و از اینجهت است در هیچ  
 فی مانی ز بین خالی از محبت خدا نیست راه باطل مقابل حق بوده که باخشیان خود و بحال خود آنچه بخوانند  
 از عمل خیر و شر بد و ن آنکه اگر راه یا اجبا یا جلو گیر می از آنها بقدرت کامله خود نماید و حیات و قدر را  
 در مخلوق دفع و قطع نمیکند و نمیگیرند و دلیلی از برای اختیار و بهتر از حس و وجدان نیست که ما می بینیم  
 صد و دواشیاء از قبیل حرکت برگ و اوراق و شاخ های درخت بوزیدن باد سخت است یا حرکت دست  
 مریض بجهت رسته است و لے افعال صفا ماها با اختیار خود مان است اگر بخوانیم بما از خوانیم و صد قدر <sup>هلم</sup>  
 و عبادت کنیم و پرهیزها کار از افعال شر نمی آیم ممکنست که آنچه بخوانیم عمل محکمیم و آنچه را که نخواهیم  
 و تمکن بکردن و نکردن هستیم عباد خدا کنیم یا نعوذ بالله عباد شیطان نکاح شرعی کنیم یا ناکینیم  
 حفظ امانت و مال مردم نمائیم یا آنکه دزدی کنیم شربت بلیموی مقوی معطر حلال خویم یا شراب مسکر  
 متعفن حرام خویم و جمیع عقول انکار این امور مذکوره را ندارند و بدیهی عقلی است در این مسئله محض  
 اهمیت و اختلاف مذاهب یا نظریات مقال کلام دادم و کتب فقهای عربی فارسی باین تمامیت و باین <sup>تفصیل</sup>  
 مشروح عقل و نقل و اخبار بنظر احقر بنسیده لکن احقر مؤلف مقنضی حیات انستم که بیایاننا و ذوق  
 صحیح شرعی تطبیق با اخبار ائمه هدی صلوات الله علیهم جمیع اقوال علماء متقدمین نور الله  
 و ذوق و عقل سلیم در خصوص این مسئله مذکوره بامسئله بداء مذکور بیانات کافی تا لایف کم  
 امید دارم آنچه خطا و سهو که لان مع انسان است از بابان نظر دقیق مشاهد فرمائید بقلم اصلاح کوشند



# رکن چهارم از اصول در بعضی حکایات ابو حنیفه

دعای خیر بخواص محتاج فرمایند و بعد از فراغ از ادله باین مسئله بچند حکایت که مقتضای مسأله این  
 بیان است فرماییم که خوب فساد مذهب باطله ظاهر و آشکار شود بر مؤمنین اهل حق و ذوات  
 صاحبان عقول سلیم در مجامع محلی علی الخصوص نقل کند ابو حنیفه گفت پدرم حضرت  
 ابوالبراهیم موسی بن جعفر را هنگامی که طفل بود در دهلیز خانه پدر خود حضرت صادق علیه السلام  
 کردم هرگاه کسی بخواهد حدیثی و بوی بکند و غریب باشد بکجا رود پس نگاه بمن کرد و فرمود برو <sup>پشت</sup>  
 دیواری که نبیند کسی او را و محفوظ باشد از چشم مردم و در می مجوید از دم نرها و دم درختها  
 میوه دار و دم راه ها مردم و زراعت و در قبله و پشت بقبله بنشیند بعد ظهر قسم که خواهد  
 بنشیند قضاء حاجت کند چون این شنیدم خیلی تعجب کردم از این قول و بزرگ آمد در چشمم  
 من آن طفل و عرض کردم جعلت فداک معصیت از کیست نگاه بمن فرمود گفت بنشین تا خبر دهم  
 بتو پس نشستم فرمود معصیت لابد است از اینکه یا از پروردگار باشد یا از بند او باشد  
 یا از هر دو باشد پس اگر باشد از خدا که او کرده باشد پس خداوند عادل و انصف است از اینست که  
 ظلم نکند بنده خود را و بجهنم ببرد و بکشد تقصیر را و بچیزی که نکرده باشد اگر بوده باشد از  
 هم پس خدا شریک نیست و سزاوار است که با نضاف حرکت کند با بنده ضعیف خود مشر که خود خدا  
 هم کرده باشد با وجود این بنده خود را عذاب و عقاب نماید پس اینست که عیاشان بنده متبها  
 که خدا فرموده است از برای او ثواب عقاب و بهشت و جهنم پس گفت ابو حنیفه رتبه بعضیها من <sup>بعضی</sup>  
**حکایت دوم** بدانکه ابو حنیفه اندر سائی علمای اهل سنت است و قائل بجهنم است و  
 روزی در مجلس خود سه مسئله بیان کرد در وقتیکه بعلول در آن مجلس حاضر بود **اول**  
 آنکه هر کس هر چه می کند چه طاعت و عبادت باشد و چه مخالفت و معصیت باشد هر چند آن  
 کار بدست بنده جاری می شود لکن آن شخص مجبور در عمل خوب یا بد و خدا می کند و م گفت خدا دیده  
 حجت است که خدا موجود است و هر چیزی موجود می پدید می شود و ممکن نیست دیدن نشود سیم گفت  
 که شیطان با تشنه می شود و بجهت آنکه شیطان را زاتش خلق شده است و یک حبس در ذاتیت مجبور خود  
 نمیشود و تذکره الائمة مذکور است که ابو حنیفه گفت که اگر حضرت امام جعفر صادق را این سبب اعتقاد  
 مثل اعتقاد من بود و مخلاف اعتقاد من نبود بقرول و کار می کردم خدا قبول چنانچه اینها و سببها <sup>و</sup>  
 می نمود

مجلسی در این مجلس که در آنجا بود

حکایت دوم در این مجلس که در آنجا بود



# باب اول در مسئله جبر و جفا و فعلی از بهلول اوزار

کلوخی برداشت و بر سر او زد و سر او را شکست و خون از سر او جاری شد بهلول گفت که هر سه مسئله  
ترا با این کلوخ زدن من نسبت باطل شد اعتقاد تو و کبریت و در آن وقت ابوحنیفه نزد خلیفه رفت و شکایت  
بهلول را نمود خلیفه بهلول را طلبید گفت ای بهلول سر ابوحنیفه را چرا شکسته بهلول گفت ای  
نشدتم بلکه خدا شکسته است بجهت آنکه خود او میگوید که بنده گان آنچه می کنند از خوف بد خدا است  
انها جار نمیکنند و خلق مجبورند در کارهای خود پس نباید هتک من مجبور بوده ام و سر او را خدا  
نه من پس ابوحنیفه گفت سرم درد میکند گفت دروغ می گوئی درد را نشان من بده تا بدانم که راست  
می گوئی ابوحنیفه گفت ای مرد در دیده نمیشود بهلول گفت این مانده است که می گوئی هر چیزی موجودی  
لا محاله باید دیده شود و خدا موجود است باید دیده شود پس نباید دید  
شود چه گونه می گوئی دیده نمیشود پس ابوحنیفه گفت سرم بجهت کلوخی که تو زدی شکست بهلول  
تو میگوئی حسن واحد مجلس خود ازیت نمیرساند کلوخ خاکی است و تو هم از خاک آفریده شدی پس چگونه  
میشود که کلوخ سرت را بشکند پس چون ابوحنیفه دید که هر سه مسئله او بیک کلوخ زدن بهلول  
او باطل شد و جواب هم نداده بدهد بسیار خجال کشیده و از مجلس خلیفه برخواست و با سر شکسته بر  
رفت پس خلیفه و سایر اهل مجلس خندیدند **حکایت سیوم** نقلت یکی از علمای اهل سنت  
که جبر مذهب بود و در مجلس مامون بود و شیعه هم در آنجا حاضر بود مامون اشاره بان شخص عالم سنی  
کرد که بان شیعه شوخی کند پس آن عالم سنی انگشت خود را حرکت داد و بان شیعه گفت حرکت دهنده این  
انگشت کی است شیعه گفت آن کسی است که ماده را و قبحه استان عالم سنی گفت ای خلیفه حکم کن که او را  
حد بنهند که نسبت زنا بآدم از من داد شیعه گفت که مذهب تو آنست که همه اقوال افعال از خدا صادر  
می شود پس این نسبت را خدا بآدم داد است تقصیر من چه چیز است پس آن عالم بجل شد و مغلوب گردید  
و مامون بسیار خندید و نمود **حکایت چهارم** نقل کرده اند که یکی از اشاعره بنحانه خود شخص  
شیعه را دید که بان او زنا میکند خواست آن شخص را بگیرد آن شخص گفت که تقصیر من چه چیز است  
من مجبورم مذهب خود تو که خدا مرا بجهل آفریده و این عمل از من مجبور صادر شده است نه با اختیار  
آن شخص جبری مذهب چون جوابی نداشت دست از او برداشت **حکایت پنجم** نقل کرده اند که  
عربی را در مکه بجهت آنکه دزدی کرده بود گرفته می بردند عبد الله عباس با او برخورد چون او را

از شیعه جبر و جفا و فعلی از بهلول اوزار

زنا نمود در مجلس  
شیعه بان شخص  
مردن بنحانه

زنا نمود و گفت  
از شیعه جبر و جفا و فعلی از بهلول اوزار



# رکن چکا از اصل و کبریا حکایات

ملاحظه نمود دید که آن عرب با او آشنا بود بهین حجت با و گفت که این عمل شنیع چیست که از تو صادر شد آن عرب گفت بعد از آنکه عباس که مرا اختیار می نیست بخواست خدا این عمل و امین بر دست من که بنده هستم جاری شد بعد از آنکه گفت این قول تو بسیار زشت تراست فعل تو که در راسبت بخدا می نویسی **حکایت ششم** نقل است که شیعه از سبی جبری مدعی سوال کرد که صد و در حق از جانب کی است گفت از جانب خداست شیعه گفت فاعل شر و باطل کیست گفت شیعه گفت در این صورت که تو می گوئی شریک و مبطل کی است سب جبریات نکرد بکفر کفر صریح نمود کفر باطنی خود را و مغلوب شد **حکایت هفتم** نقل کرده اند که شخصی دزدی کرده بود حاکمان زمان حکم کرد برین دست و آن شخص زد گفت تقصیر من چیست دزدی من بخواست خدا بود و من مجبور بودم حاکم گفت چون تو فاعل دزدی بودی و خدا ترا مجبور نمود پس من نیز دست بریدن تو مجبورم معدوم **حکایت هشتم** نقل کرده اند که شخص شیعه بجبری مدعی گفت که شما می گوئید که فاعل همه افعال خداست پس بنا بر مذهب قرنی نیت میا کلام صادر از بندگان خدا و میان قرآن و وحی میان کلام ابو حبل و پیغمبر و میان کلام پیغمبر و امت و کافران و شیعه و کلام موسی و فرعون و میان کلام تابع و متبوع و میان کلام بزرگ و کوچک و ملکه میان تمام طوائف ملت ها بلکه میا حرکات و سکنات و میا عبادات و زهد و پرهیزگاری و معصیت و فجور و فسق و کفر و نافرمانی و اطاعت و عبادت و اسلام و ایمان پس چون آن جبری مدعی جوابی نداشت مغلوب شد خلاصه از این حکایات و گفتگو و نقل آنها بسیار است در **مؤلف** محض فضا عقاید باطله آنها این چند نقل را نمودم پس از آنچه گفته شد بطلان مذهب اشاعره و معتزله و حقیقت و حقیقت مدعیان امامیه شیعه اثنی عشریه ثابت شد **بحث دهم** در بیان آنکه حسن و قبح افعال ذاتی و عقلی است چنانچه مذهب امامیه و حکماء و علماء شیعه می پندارند و مراد از حسن آنست که فاعل اکران فعل را بکند مستحق مدح و ثواب خواهد بود و مراد از قبح آنست که فاعل قادر مختار اکران فعل را بکند مستحق مذمت و عقاب خواهد بود و مراد از آن که حسن و قبح عقلی است آنست که فعل بذات در واقع قطع نظر از وارد شدن شرع حجت حسن و قبحی بحکم عقلی بوده باشد مستحق مدح یا ثواب و یا مذمت و عقاب گردد و این حجت حسن و قبحی که میگردد که بعد از عقل متبادر و ظهور

حکایت ششم  
حکایت هفتم  
حکایت هشتم

بحث دهم  
در بیان آنکه حسن و قبح افعال ذاتی و عقلی است



# در اینکه حسن و قبح افعال ذاتی است عقلی

ص ۱۳۳

می رساند و همه کس هم می اند مثل حسن است کوئی و راست رفتاری و حسن خلق و امانت داری و خوب  
کرداری و افعال حسنه آنچه باشد مثلا کریم باشد جواب صاحب بخشش باشد صاحب عفو باشد و  
گذشت باشد و هم چنین آنچه را که حسن خوبست دارا باشد و مثل قبیح که دروغ گوئی و دزدی و خیانت  
و قتل نفس و بخل و حسد و آنچه افعال طغیانه ذیل و قبیح که تصور شود و گاهی هم می شود که آن  
حسن و قبح بفکر و قائل حاصل می شود که اکثر مردم در بعضی از موارد از فهمیدن بعضی از  
انها از حجت حسن و قبح عاجز می باشند و لکن بعد از وارد شدن از شایع و از جانب پیغمبر که از  
جانب خدا می رساند و خلافت مطلق می شوند مثل حسن روزه گرفتن احرام ماه رمضان و قبح روزه  
گرفتن و زعیف فطر و ختنه کردن و سر تراشیدن و موی بدن را زائل نمودن و غسل جمعه نمودن  
و تطهیف بدن و لباس و خانه که بعضی واجب و بعضی سنت حکم و مصالح آن را می فهمند و حسن  
و قبح احکام و افعال و صد و در هر یک که بمصالح و نفع و خوبی آنها و حسن و قبح آنها مطلع خواهند  
شد و اما بحکم عقل دلیل ماها اینست که علم حاصل است از برای هر عاقلی از روی بداهت عقل  
که خوبست نیکی کردن و بد است دشمنی نمودن و حسن راستی و راستگوئی و قبح بدی و بدکرداری  
نمودن و هكذا و حسن احسان بخلق و حفظ نفوس و قبح ظلم بخلق و قتل نفوس بدون آنکه ملاحظه  
حکم شارع بشود بحسن هر یک از اینها یا قبح هر یک از اینها از این حجت است که آن کسانی که قائل بشیعه  
نیستند مثل دهری مذهب قرار باین دارند و حکم بر حسن نیکی کردن و حکم بر بدی کردن و ظلم  
کردن و مانند اینها می نمایند و تعجب است که طایفه اشاعره که جبرئیل هب می باشند می گویند  
قبح فهمیده بعقل نمیشود و شرعیست نه عقلی باینکه که حسن و قبح افعال با مردمی شارع ملت خود  
و فعل بد است حجت حسن و قبح تصور نمیشود پس اگر شارع خلق را امر بد زدی و لواط و قتل کند اینها  
حسن می شوند و اگر گاهی از نماز و روزه و افعال خیر باینها هم قبیح می شوند خلاصه آنست که  
مذهب اشاعره پس بر هر عاقل ظاهر است پس بر هر کسی واجب است که اعتقاد نماید باینکه همه  
کارهای خدای تعالی آنچه میکند و آنچه تکلیف به بندگان خود نماید و آنچه صدق و حکم بر بندگان خود  
فرماید حسن و خوب و نیکو نیست بحسن عقلی چنانچه گفته ام پس هر کار که نیکو است و حسن است  
خدای بجا می آورد و امر بآن می فرماید عباد خود را و هر کار که قبیح است خدا آن را نمیکند و امر بدیده

حسن و قبح افعال ذاتی است عقلی

مذهب  
در عقاید و ادیان

حسن و قبح افعال ذاتی است عقلی





# رکن چهارم از اصل اول استدلال

و خلاصه یقین هم نمیکند نهی محض نماید این را اعتقاد مذہب حقہ شیعه امامی است **مبحث سیم**  
**متعلق بعد** در دنیا است که بر هر کسی واجب است اعتقاد داشته باشد که همه کارهای خدای تعالی منوط  
 بغيرض و فائده محض باشد که راجع ببندگان محض باشد در دنیا و آخرت و کار عبث و بی فائده از خداوند  
 سزا نمیزند و دلیل این مطلب نستکه چنین نباشد لازم محض آنکه فعل خدای تعالی عبث و لغو نباشد و  
 این سبب است عقل باطل است و دلیل نقلی بر این مطلب آیات و اخبار و احادیث بسیار است  
 این اعتقاد نیز از اصول مذہب شیعه محض باشد و کسیکه انکار این اعتقاد و این مطلب نماید هالک و  
 مردود است **مبحث چهارم متعلق بعد** و آن لطف است از خدای متعال و حق عباد خود و  
 لطف بر خداوند و احب است بحسب عقل و بر هر کسی واجب است که اعتقاد نماید باینکه همه کارها  
 خدای متعال مرتب است بلطف و معنی لطف آنستکه حق تعالی کاری بکند که بندگان خود را به  
 واسطه آن کار نزد یک بطاعت ببرد اند بجهتی که محب احبار و اضطراب نرسد که حق بطلان ثواب  
 جزا شود که مرتب بر طاعت است از روی اختیار و نیز از امتحان مطیع و عاصی از میان برود و هم  
 چنین معنی لطف که میگوئیم آنستکه خدای متعال بندگان خود را در و کند از معصیت بجهتی  
 که محب احب و اضطراب و اگر آن نرسد که موجب عقاب جزا شود که مرتب بر معصیت است  
 از روی اختیار و باز هم محض امتحان مطیع و عاصی مانند فرستادن پیغمبران و رسولان و فرستادن  
 کتاب و بیان نمودن طریق مستقیم و طریق ضلالت و بیان احکام و عبادات و امر و نواهی و بیان  
 نمودن ثواب و عقاب که تمام اینها لطف از خدای باشد و حق بندگان خود و دلیل و جواب لطف  
 خدا عقل پس میگوئیم با خواستن خدا فعل طاعت و ترک معصیت را از بندگان اگر ترک لطف  
 نماید مناقض غرض خداوند خواهد بود و آن از علم خداوند و علم حکیم خیر قبیح است ثابت هم شد  
 که قبح بر خدای تعالی و اینست پس باید و مقام لطف که خلاصه را بر راه راست هدایت نماید و از طریق  
 گمراهی و ضلالت برهانند تا آنکه در قیامت حجت تمام شده باشد بر خلق بر ارتکاب بندگان  
 در دنیا با تیان و امر و ترک نواهی و همچنین سبب پیغمبران و مرسلان و کتابها و فرستادن محض  
 رسانیدن بآنها که حیران در تکالیف خود نباشند اگر عملی اطاعت نمایند یا عملی مخالفت  
 نماید از روی اختیار و میل و هوای خود خواهند نمود علاوه آنستکه بجهت امر معیشت آنها

و کار خود را در حق خود و در حق خداوند

در دنیا و آخرت و در حق خداوند و در حق بندگان

در حق خداوند

و اینست که در حق خداوند و در حق بندگان



# در انکه ارسال رسال انرا لطف از خدا تعالی

ص ۱۳۵

در دنیا و مقامات عالم و درجات بلند را خیر انصار انوعی بفهماند که فمیده و مطلع و آگاه شده  
خیر خود را و شر خود را بتوسط پخیان و اوصیاء و مرشدان حق عمل تبکالیف خود نمایند از روی ان خیا  
یا تکاهل و تجارب وجود کنند از روی اختیار خود و استحقاق ثواب عبادت رسانند پس لطف  
در ذات واجب وجود و بدانکه اعتقاد بلطف خدا در حق عباد انهم از اصول مذاهب شیعیه مدیبا  
منکر و مخوف از عقل و شرعیات است **صحت پنجم** متعلق بعد از انستکه باید اعتقاد نمود باینکه  
خدا تعالی انچه اصلح بحال بندگان و نظام عالم است بعمل می آورد یعنی انچه زیاده و بیشتر صلاح بندگان  
و نظام عالم می اندازد همان را می کند بحسن فعل خود و شرف لطف خود شریف تر باصلح یعنی بهتر و زیاده تر  
خوب و صلاح بهتر چیزها نیست که عمل میکنند و دلیل بر این مطلب انستکه اینجا اصلح لطف و لطف هم  
نمودیم بر خدا تعالی واجبست پس اینجا اصلح بر خدا واجبست و دلیل دیگر میگویم که اگر خدا تعالی  
انچه اصلح است نکند لازم می آید که خداوندان چیزی که پیست تر است ان را مقدم دارند بر انچه چیزی که  
خوب تر و بهتر است این بحکم عقل قبیح است باطل است چنانچه میگویم مساوی کردن میان است و بهتر  
بیز قبیح است بحکم عقل بلی اگر مصلحت نظام کل تعارض کند با مصلحت نظام جزء در ان صورت مصلحت نظام کل  
مقدم خواهد بود بر مصلحت نظام جزء مثل بریدن یک انگشت از جهت حفظ باقی بدن که ان انکشت امر  
سرایت تمام بدن خواهد نمود این صوت مقدم است هر چند خواهیم گفت در واقع همین ملاحظه نظام کل  
بر جزء ملاحظه اصلح است و در **جواب مفسدات** از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که عطا کردن اعضا در  
در انسان از جهت منفعت است تعدد بعضی از انها مانند چشم و وضع ان سر انسان از جهت اصلح بود انست که  
مقابله مقدم اند و انکشاف نمودیم محض حاجت و هم چنین **اما حدیث** که ان بزرگوار فرمودند  
ایمفضل اصحابی بحکیم از جهت نقصان در علم چون نیافتند حکمت را بهمین حجت عیب می نمودند در روی  
موی زیر بغل و موی غانه و ندانستند که این از جهت تطویر است که می پزد با اینها وضع پیش و پسند  
چنانچه اب در موضعیکه می ایستد علف روئیده می شود حلاصه شبهه نیست که انچه اصلح حال  
بندگان است خداوندان را بجای آورد و بدان ان اعتقاد هم از اصول مذاهب است که اکثر علماء و حکماء و  
متکلمین شیعیه اثنی عشریه بان قائل اند و بعضی از متکلمین شیعیه گفته گفته اند که افعال خدا تعالی تمام  
متضمن مصلحت باشد اصلح بودن ضرورت نیست و این اقوال را تضعیف اعتقاد است اینک این اعتقاد را

در انجا که در این کتاب مذکور است که خداوند تعالی در انچه اصلح است عمل میکند و در انچه بهتر است عمل میکند و در انچه زیاده تر است عمل میکند و در انچه مصلحت نظام کل است عمل میکند و در انچه مصلحت نظام جزء است عمل میکند و در انچه تطویر است عمل میکند و در انچه شبهه نیست عمل میکند و در انچه حکماء و متکلمین شیعیه اثنی عشریه بان قائل اند عمل میکند و در انچه گفته گفته اند که افعال خدا تعالی تمام متضمن مصلحت باشد عمل میکند و در انچه ضرورت نیست و این اقوال را تضعیف اعتقاد است اینک این اعتقاد را

در انجا که در این کتاب مذکور است که خداوند تعالی در انچه اصلح است عمل میکند و در انچه بهتر است عمل میکند و در انچه زیاده تر است عمل میکند و در انچه مصلحت نظام کل است عمل میکند و در انچه مصلحت نظام جزء است عمل میکند و در انچه تطویر است عمل میکند و در انچه شبهه نیست عمل میکند و در انچه حکماء و متکلمین شیعیه اثنی عشریه بان قائل اند عمل میکند و در انچه گفته گفته اند که افعال خدا تعالی تمام متضمن مصلحت باشد عمل میکند و در انچه ضرورت نیست و این اقوال را تضعیف اعتقاد است اینک این اعتقاد را

جمعه مضاعف



## اصول و مبانی نبوت است

مذهب بیرون باشد مؤلف کوید در رکن چهارم از اصول اول طول کلام شد محض اهمیت  
مسئله و رد اقوال و اعتقادات باطله فاسده عن حقّه و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

## اصول در نبوت است

بسم الله الرحمن الرحيم و برنستین

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی محمد و آله الطاهرين ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین و  
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بعد حقیر ذلیل خاکسار خاطی ستمی الالب محمد علی  
الموسوی الملقب بکلیشیا عفی عنه اصل اول و ارکان اربعه در اصل اول راجعون الله نعم باتمام رسیده  
شروع میکنم در اصل دوم در نبوت و بیان می نمایم در چهار رکن رکن اول از اصول و مبانی نبوت است  
یعنی نبوت عامی یعنی باید مخلوق و بنی نوع انسان اعتقاد داشته باشند باینکه خداوند  
پیغمبران فرستاده و در هر عصر و هر زمان که آنها بوده اند پیغمبر بر قوم خود بوده اند که اطاعت و فرمانبرداری  
از آن پیغمبران قوم واجب بوده است و اینکه خداوند پیغمبران را فرستاده در هر زمان زمین خالی از رحمت  
اصول نیست باده عقلیه و نقلیه و تاریخی وجود حقیتم و یگانگی ذات و صفات و از برای این موجودات  
مخلوقه الحقایق و مقتضای الهی اکل که باید از برای جمیع ایشان هادی و راه نمائی بود باشد که آنها را به  
مکام اخلاق و معرفت بخالق خود و سیاست و مدد نیت و طریق معاملات بیع و شری و مزاجت و مصالح  
اجاره و شراکت و عقود و ایقاعات و طریق ارث و میراث و حقیقت و باطلیت استحقاق و خلافت و نبوت  
و عبادات و طریق انما و وجوب اعمال و حرمت اعمال و امور و نظافات و طهارات و نجاسات و مباحات  
کراهات و معاشرت و تعیش و زندگانی که هر چه و مرجع میا مخلوق نباشد داشته اساس کسب حجت نشود و احدی از  
خلایق بر عیان اولاد و مال احد تسلط نداشته باشد ملخص آنکه امر معاشرت و معاخلاق بوجوب پیغمبران  
متقن و محکم گردد و مختل و معوق و ضایع نگردد و اثبات اینکه خدا پیغمبران فرستاده و آنها واجب و از اصول



بجهاد دلیل بیان میکنم دلیل اول آنستکه چون در اصل و ثابت نمودیم بادل عقلیه و نقلیه  
و آثاریه ذات و احبال وجود و یکا نکی ذات و صفات ذاتیه او را و احبال او را که از روی حکم مصالح  
است و کارهای او منوط بضرر و فایده است اینکارهای خدای تعالی مترتب است بلطف در  
حق عباد و بندگان و از برای اثبات باری تعالی عقلا و نقلا و آثارا بیانات کافی نمودیم پس فرستادن  
پیغمبران و کتاب و شریعت و بیان احکام بادل اثبات صفات مذکوره بر خدا واجبست بملا حطه  
بحال بندگان خود و نظام عالم خود بحسن فعل خودش و لطف خود عمل نماید از برای این مخلوقات  
موجودات مکانیه مختلف الحقایق و متفاوتة الیها کل که انهارا از روی حکمت و مصلحت افروخته  
و عبث خلق فرموده بفرموده عزوجل فحسبکم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لاترجعون یعنی آیا  
کمان می کنید که من شمارا عبث و بی فایده خلق نمودم و باز گشت شما بسوی من نخواهد بود و در سوره  
انبیاء فرموده و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا عبثین یعنی خلق نکردم آسمانها و زمینها را  
و آنچه که در میان آنهاست بعبث و بازی و در جای دیگر فرموده که من انهارا باطل خلق ننموده ام و با  
خلق شدن کمان اعتقاد کافران است پس میگوئیم چنانچه ایشان کافی در بیان صفات باری تعالی سابقا  
شرح دادیم که خداوند علیم و حکیم و جنیر است و خلقت جمیع ممکنات و صنف جن انس اند و حی  
و مصلحت خلق فرموده چنانچه می فرماید و سوره ذاریات و ما خلقنا الجن و الانس الا ليعبدون یعنی  
نکردم جن و انس را مگر بجهت معرفت و غایت معرفت عبادت و بندگی است لهذا باید که آنستکه خدا  
شد معرفت و اعمال و ایتیان بعبادت ببقاء و دوام و ثبات پس است با آثار انسانیت که اگر بقاء و دوام  
از برای آن بوصف مذکور نباشد یا موجود نباشد یا مانند سایر حیوانات موجود خواهد بود و نقض  
غرض اصلی حق تعالی خواهد پیدا شد پس بقاء ایشان دوام ایشان دانستن طریق صحیح عبادت ایشان و  
هدایت یافتن ایشان موقوف بفرستادن واسطه که لوازم تعیش ایشان و مایحتاج هر کسبی از اول  
امدش بدینا یا یوم الحال و مقامات غالیه دارا شد ایشان برای او باقی احوال ایشان معین فرماید پس  
نمائند آن واسطه که فرستاده از جانب حق تعالی باشند که میگوئیم پیغمبرند واسطه بین خلق و خالق  
چنین نباشد لازم می آید که فعل خدا لغو و عبث و بی فایده باشد این بیداه عقل باطل است و  
دلیل دوم آنستکه مقصود اصلی از خلقت بندگان سائنس آنهاست بجهت های اخروی و ان موقوف

در بیان این که خداوند  
مستطاب است و این که  
خداوند باری تعالی  
در شان خلق

در بیان این که  
خداوند باری تعالی  
در شان خلق



# اصول و مبدء نبوت است

بر حاصل شدن قابلیت و آن محتاج است بر معرفت خالق خود و دانستن احکام و اوامر و نواهی او و شناختن احکام از حجت ناقص بودن احکام عقلی بندهگان از درک کردن و قابل بودن بندهگان از برای الهام و وحی موقوف است بر فرستادن فرستادن پیغمبران تا آنکه آنها را هدایت نمایند و احکام الهی را برسانند که الهی بر خلق نباشد والا اگر چنین نباشد لازم می آید خدای و حکیم تکلیف نالایطاق از بندهگان بخواند احکام بلا بیان از آنها بخواند و این بیدار عقلی است و دلیل سبب آنست که تعلیم جاهل با تمکن و عدم ضرورت نیکو و حسن است و شبهه نیست که بندهگان جاهل اند و مجاسر و تبایح و مفاسد اعیان خارجی و افعال صادره از خود چنانچه مشاهده می شود بسیار چیزها و کارها را بندهگان خوب می دانند و بد است و چه بسیاری را که بد می دانند و خوب است و خداوند عالم است و بر خداوند حسنت و لطف است تعلیم آنها و چونکه عام مردم مان قابل استغاضه از ذات قدس بلا واسطه نیستند پس باید واسطه باشند از جنس آنها که خداوند را عالم فرموده او تعلیم نماید مصالح و مفاسد را و خداوند را حسن نمیکند دلیل چهارم آنست که خالق حکیم انسان را مد فی الطبع افریده یعنی از زندگانی معاش محتاجند بدان که عبادت است از جمیع ایشان بر روی زمین که جمیع در شهرها و جمیع رقبه ها و جمیع در کوه ها و صحراها و هر یک از این نوع بشر را امور معاش و معاد خود محتاج اند هر کدام هم مشغول بشغلی و کاری صنعتی باشند تا آنکه اسباب زندگانی و تغیش هر یک از خود را بکس و دفع ضرورت نقصان و ظلم و تعدی بر یکدیگر و دفع دشمنان و ترتیب و احوال بجهت دفع ناخوشیها و انحراف برای انحراف برای افراد انسان لازم است سرانجام شود پس باید همه آنها اعلانی بر یکدیگر نمایند با هم دیگر میزبانی و معاشرت نمایند تا آنکه تمام این امور مذکور صورت بگیرد و شبهه نیست که غالب اوقات میان ایشان اختلاف و نزاع و جدال واقع خواهد شد پس میگوئیم میان این جماعت هر یک از آنها که می خواهد از خود آنها و لازم است باشد میان آنها که مصالح حال انجماعت باشد و رفع فساد و نزاع نماید که هیچ و مرجع در میان آنها نباشد و انشخص مصالح و خیر خواه و حاکم در میان آنها باشد و اکثر در علم و فضل مثل آنها باشد یا نیست تر از آنها باشد کامل و فاضل و عالم و قادر بر آنها باشد و قابل خیر خواهی آنها نباشد و مثل آنها باشد ترجیح بلا مرجع است و قائم بحال این خلاف ندارد و وجوه و تالیفات

و این کتاب در بیان مبدء نبوت است

این کتاب در بیان مبدء نبوت است





# اصول و فروع نبوت

ص ۱۳۹

و ثمری نیست و قول او نزد همه کس مسلم و مقبول نیست پس لازم است شخصی که حاکم و امر و نااهل و زبانی  
مردم است با فضل و اکمل و علم بر آنها باشد و از جانب خداوند باشد که صلاح او صاف حمید و معجزات  
و خارق عادات و مؤید بوجوب حق باشد تا آنکه مسلم القول شود و احاطه همه خصوصیات احکام داشته باشد  
و باید صاحب قاعده و قانون باشد که امور و نظام خلایق بر وفق صلاح و خیر آنها بنماید و حکم او بحق و  
و مقتضی باشد و از جنس خود نشاید باشد بجهت اینکه عقل حکم میکند از نوع غیر انسان باشد طبیعت الهی  
نفرت دارد و اطاعت و اطاعت کننده پس باین تحقیق که نمودیم ثابت شد که وجود چنین شخصی که بر قاعده  
و قانون را وضع کند تا اینکه موافق عدالت بدون حیف و میل و ظلم و خلا و دفع نزاع و مشاجره و نفع  
و مفسد از میان خلایق بنماید لازم و واجبست این شخص کامل در هر زمان عبارت از پیغمبر و قائم  
و قانونی که او بیاورد عبارت است از شریعت او و فرستادن پیغمبر و مملکت گذاردن حکیم و روح خلایق  
و عقل و فطیحه است و لازم می آید که خداوند خلق فرموده خلایق را عبت و لغو و مهمل و این بسند  
باطل است پس بعد از این چهار دلیل میگوئیم سبب سال رسول انزال کتاب جهت بیان تکالیف  
خلایق است و امر و نواهی خالق خود و معرفت هم رسانیدن معبود خود و امتحان نمودن خلایق  
با طاعت و مخالفت خالق خود و جزا دادن اعمال خلایق بخیر و شر آنها است چنانچه در سوره طه  
می فرماید و لو اننا اهلکناهم بعباد من قبل لقالوا ربنا لولا ارسلنا لیثا و سولا فنتبع ایاک یعنی اگر که  
هلاک می کردیم ما ایشان را بعباد پیش از آن که رسول ایشان می شد می گفتند که خدا یا چو  
نفرستادی بسویم یا پیغمبر را که متابعت نماییم آیات تو را پس بجهت رفع این عذر در هر عصر پیغمبر را فرستاد  
که این خطاب سوره انعام را با ایشان بفرماید یا معشر الجن و الانس الیکم رسول منکم یقصون علیکم  
آیات و یبشرونکم لقاء یومکم هذا یعنی جماعت جن و انس یا بنیاد شماها را پیغمبر این خود شماها را بخواند  
بر شماها آیات مرا و بترساند شماها را از مثل امروز و روز قیامت و موافق این شریفه سوره انفال  
و یهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة که کفر و هلاکت شما و مجازات مخالفین از روی حق  
و بینة باشد و باید دانست که مؤمنان و راست با نزال کتاب سال رسول از کافر بجهت زیاده  
هذا یکسبی ایشان بر هدایت فطری از انجا که مؤمن بوالایمان فطری دارای چشم دال و روشنی است  
و اگر که ادراک نکند مگر کسی که ضلالت چشم باشد عباد الله فاما الذین امنوا و عملوا الصالحات

این کتاب در بیان اصول و فروع نبوت است

در بیان اصول و فروع نبوت

در بیان اصول و فروع نبوت



# رکن دوم اصل و میراث نبوت است

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام  
على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الطاهرين

در بیان  
توضیح معجزات

آنست که گفته نشود پس با علم خداوند علیم خبر ایمان نیاوردن کفار می که خالیست قلوب ایشان از خشیت و طینت ایشان از رحمت پس چه ثمی دارد ارسال رسول انزال کتب از برای آنها و حال آنکه خداوند علیم حکیم عبت کار نخواهد نمود جواب گفته خواهد شد که ارسال رسول انزال کتب از برای مؤمن مزید هدایت و پیروی در مقام رفعت و درجات عالم خواهد شد از برای کفار اما حجة که ندانسته مضلالت و کراهی نیستاده باشند و بدانند که بعد از آنکه بآیه ثابت نمودیم وجود پیغمبر را در هر زمانی و عصری پس بیان میکنیم در طریق شناختن پیغمبران و باید دانست که خدا متعال پیغمبری را بر قومی بفرستد آن قوم را امر نماید با طاعتن پیغمبر پس البته باید که حجة و برهان با آن پیغمبر عطا بفرماید و نشان و علاقی از برای صدق آن با او بفرستد که بندگان و خلائق بسبب آن حجة و برهان این ادعای بزرگ او را در حق و قبول نمایند پس محمد قول ادعای هر کس بی اطاعت بندگان واجب نخواهد بود و شناختن پیغمبران اولیای بندگان و علاقی باشند فوعی باشد که همه مردم بواسطه آن علامت آن پیغمبر را بشناسند و امتیاد داشته باشند بر همه خلائق بچنین یکی یک خلائق آن امتیاز ندانند البته باشند و این معجزه است که ظاهر باید بشود از او معجزه و خرق عادت که در قوه بشر از خلائق غیر از پیغمبر نباشد و امر غریب عجیب که یافتی نباشد که از خلائق صادر نشود مگر از پیغمبر و اولیاء که این معجزه که صد و دوازده پیغمبران می شود باین معنی باشد که بقوه معتاده و کس نباشد اگر بطریق سحر باشد بر خداوند واجب است که آن را دفع نماید چنانچه سحر در عون را دفع نمود بمعجزه حضرت موسی و دیگران که معجزه بدون اسباب و آلات بمجرد افاضه از جانب خداوند عالم است و موجود نمودن معجزه بمحض اراده پیغمبر است بدون اسباب که اصل سببی از برای نیست بخلاف سحر و مانند آن که وجود آنها بواسطه اسباب است و از این حجة است که هر کس و ادای سحر باشد می تواند تعلیم دیگری بکند بخلاف معجزه و بدانند که صد و دوازده پیغمبران همه ملتنامی باشد که متفق می باشند همه ملل بصدد و معجزه از پیغمبران خود و دیگر طریق شناختن پیغمبران آنست که باید معصوم باشند که مرتکب معصیت و مخالف خلق خود ندانند و آنکه اگر معصوم نباشند کلام آنها و اقوال آنها ترتیب اثر نمی نهد و باید بدلیل عقل و نقل و پیغمبر ظاهر بوده باشد و از گناه و خطا و خلل خالی باشند و سهو و نسیان در هر زمان و مکان چه قبل از بعثت و چه بعد



# تعریف معجزه و اثبات عصمت انبیاء

ص ۱۴۱

بعد از بعثت تاراه عذری از برای اهل وفاق و ففاق نماید و نویسد شاید این خبرهای امان خدا  
خداوند نباشد یاد و رخ گوید یا از روی سهو و نسیان باشد و خدا خلایق را و فرموده است پس حجت خدا  
ناقص باشد پس بدانکه دلیل عقلی از برای اثبات مذهب حق بر عصمت پیغمبران بسیار است و قاضی  
دلیل اختصار می نمایم **دلیل اول** آنست که خدای مهربان پیغمبران را حجتی بالغه از برای  
خلق خود قرار داده است چنانچه فرموده قل فله الحجة البالغة یعنی بگویم محمد که از برای خدا حجت  
بالغه که مراد پیغمبران می باشند و باید حجتی بالغه خالق بر خلق باشند بر وجه اتم و اکمل و امتیاز  
تأجی نفس قدسی و از سایر مخلوق اشتراک باشد و باید بر تیره باشد که کمالات نفس پیغمبر در دنیا  
خلایق بان مرتبه نباشد و الا تخصیص منصب نبوت و پیغمبری و مبعوث نمودن او ترجیح بلا مرجح است و راه  
عذر بر اطاعت نمودن آن پیغمبر محجة خلایق می باشد و حجة تمام نیست اطمینان تمام بر خلق نیست طاعت او را  
**دلیل دوم** آنست که بدیهی است که پیغمبر حامل امر و نواهی و خازن اسرار ربانی و امین و  
الحج است مشهور نیست که این مرتبه رفیع را مگر کتب دین کناهان جمع نشود پس محال است خدای حکیم کسی را  
که اعتماد با او نباشد و مثل سایر مخلوق باشد پس خود کند بر سایر بندگان و این منصب عظیم و ابا و اکدار و  
**دلیل سیم** قاضی مرتبه شخصی است که عقل کامل و غالب بر جمیع قوای نفسانی و حیوانیه او باشد  
همه قوای نفسانی و طبیعی و حیوانیه او مطیع و مقهور عقل او باشند و فیه تادین پیغمبران لطف می باشد از  
جانب خدای متعال نسبت بخدایق و لطف هم چنانچه در صحبت عدل ثابت نمودیم بر خدا واجب است تمام  
کردن لطف الهی موقوف است که خداوند شخصی را واسطه میان خود و مخلوق خود معین نماید که از کناه و خطا  
محفوظ و اعتماد بقول و فعل او باشد که راه عذری بر خلایق با طاعت نمودن او نباشد پس لطف کامل  
در صورتیست که اطاعت خلایق بطوری بعمل آید که اعتماد با او داشته باشند و اگر عین این باشد کناه کار  
و مخالف خالق خود باشد چه گونه می تواند دعوت خود را منع کند ز کناه و چه گونه می تواند که آنها را بجهنم بکشند  
کناه است یا کند و حال آنکه رساله اختیار نمودن این شخص محض همین امور است پس اگر معصوم و منزّه  
و مبرا از کناه نباشد خلایق لطف است پس لازم است پیغمبر معصوم باشد تا اینکه لطفی که مقصود اصل  
است از فیه تادین آن بعمل آید پس چونکه بنای این رساله با اختصاص است بهین سه دلیل کفای می کنیم  
ملخص آنست که پیغمبر باید متصف باشد به تمام کمالات اخلاق حمیده و عالم به علوم و تکالیف الهیه و

عصمت پیغمبران

اینکه خداوند

عصمت پیغمبران





# اصل می در نبوت خدا انبیا است

مسائل شرعیه که امت با آنها محتاج اند با و وحی شود یا بواسطه ملک احکام با آنها برسد و از همه صفات  
فص و اخلاق ذمیه و عیب ها و مرضها بی که باعث نفرت خلق باشد مثل خوری و پستی و کسری  
و عفونت و کوری تمام محفوظ و سالم باشد و بدان که اگر شخصی ادعا نبوت کند باید خلاق که  
ملاحظه احوال و اوصاف و انما ایند که خالی از صفات کمال و موصوف بصفت نقص و عیب  
فسوق و خباثت نفس و لغات باشد بر فرض اینکه خارق عادت باشد و سرزند از طریق سحر یا شعبده  
یا معاونت شیاطین با و دلیل بر پیغمبری و نبوت و نخواهد بود و از برای عقل شبهه نخواهد بود  
که چنین شخصی قابل تبعی و هدایت و مصلح حال آنها نیست و بدان که برخدا هم لازم نیست که  
باطل نماید عمل و را بجهت آنکه باطل نمودن عمل و چون که برخدا لازم است تا باطل نماید عمل کسی را که  
خلاق مطاع نباشند از حال او و صدق و کذب و چون که چنین شخصی که فاسق و کافر و موصوف  
نقص و عیب است ظاهر است حال او و دروغ او و یکی احتیاج بی باطل نمودن عمل و نیت و بدان  
که واجبست اعتقاد نمودن بحقیقت جمیع پیغمبران و رسولان اجمالا و عدد آنها بر وایت مشهور  
و بیست و چهار هزارند و بعضی یکصد و چهل هزار گفته اند و واجبست اعتقاد نمودن بحقیقت  
و اول عمرتا اخر عمر ایشان و این اعتقاد از اصول مذاهبست و واجبست ایمان آوردن بحقیقت ایشان  
و قصد یقین نمودن ایشان را در توحید الهی و صفات او زیرا که اختلاف در توحید الهی پیغمبران ندارد  
و آنها خلاق را بتوحید خوانند و واجبست ایمان آوردن بکتابهای ایشان که از خود آنها باشند  
یعنی نازل بر آنها از جانب خدا باشد نه کتبی که بدست ایشان است و تحریف نموده اند یا نسبت  
دهند کتبی را بکتاب خدا و بدان که کتابهای سماوی بسینا امت از قبیل صحیفه ادم و نوح  
و شیت و غیر اینها و در روایت یکصد و بیست و چهار هزار کتاب از اسمان نازل شده است  
و در حدیثی یکصد و چهار کتاب نازل شد از اسمان و بیست و چهار صحیفه و برادر رئیس صحیفه  
و بر ابراهیم بیست و چهار صحیفه نازل شد و کتابهای اسماء که نسخ نمودند بعضی احکام کتابها سابق خود را تا بودند  
اول تو بنی موسی ۲ انجیل حضرت عیسی ۳ صحیفه حضرت ابراهیم ۴ چهام قرآن محمد صلی الله علیه و آله و زبور داود  
نسخ کتبی نمود بلکه بیان تورات را نمود و بدان که سیصد و سیزده نفر از ایشان هر سال معین فرستاده  
مخلوق بودند و چنانچه از ایشان سریانی بودند حضرت ادم و شیت و ادریس و نوح و پنج نفر از ایشان عرب بودند هود

و در این کتاب از احوال و اوصاف و انما ایند که خالی از صفات کمال و موصوف بصفت نقص و عیب  
فسوق و خباثت نفس و لغات باشد بر فرض اینکه خارق عادت باشد و سرزند از طریق سحر یا شعبده  
یا معاونت شیاطین با و دلیل بر پیغمبری و نبوت و نخواهد بود و از برای عقل شبهه نخواهد بود  
که چنین شخصی قابل تبعی و هدایت و مصلح حال آنها نیست و بدان که برخدا هم لازم نیست که  
باطل نماید عمل و را بجهت آنکه باطل نمودن عمل و چون که برخدا لازم است تا باطل نماید عمل کسی را که  
خلاق مطاع نباشند از حال او و صدق و کذب و چون که چنین شخصی که فاسق و کافر و موصوف  
نقص و عیب است ظاهر است حال او و دروغ او و یکی احتیاج بی باطل نمودن عمل و نیت و بدان  
که واجبست اعتقاد نمودن بحقیقت جمیع پیغمبران و رسولان اجمالا و عدد آنها بر وایت مشهور  
و بیست و چهار هزارند و بعضی یکصد و چهل هزار گفته اند و واجبست اعتقاد نمودن بحقیقت  
و اول عمرتا اخر عمر ایشان و این اعتقاد از اصول مذاهبست و واجبست ایمان آوردن بحقیقت ایشان  
و قصد یقین نمودن ایشان را در توحید الهی و صفات او زیرا که اختلاف در توحید الهی پیغمبران ندارد  
و آنها خلاق را بتوحید خوانند و واجبست ایمان آوردن بکتابهای ایشان که از خود آنها باشند  
یعنی نازل بر آنها از جانب خدا باشد نه کتبی که بدست ایشان است و تحریف نموده اند یا نسبت  
دهند کتبی را بکتاب خدا و بدان که کتابهای سماوی بسینا امت از قبیل صحیفه ادم و نوح  
و شیت و غیر اینها و در روایت یکصد و بیست و چهار هزار کتاب از اسمان نازل شده است  
و در حدیثی یکصد و چهار کتاب نازل شد از اسمان و بیست و چهار صحیفه و برادر رئیس صحیفه  
و بر ابراهیم بیست و چهار صحیفه نازل شد و کتابهای اسماء که نسخ نمودند بعضی احکام کتابها سابق خود را تا بودند  
اول تو بنی موسی ۲ انجیل حضرت عیسی ۳ صحیفه حضرت ابراهیم ۴ چهام قرآن محمد صلی الله علیه و آله و زبور داود  
نسخ کتبی نمود بلکه بیان تورات را نمود و بدان که سیصد و سیزده نفر از ایشان هر سال معین فرستاده  
مخلوق بودند و چنانچه از ایشان سریانی بودند حضرت ادم و شیت و ادریس و نوح و پنج نفر از ایشان عرب بودند هود





# در بیان اول العزم و غیرهاست

وصالح و شعیب و عیسی و محمد و ششصد نفر پیغام آوردان انجیل سرانگیل بودند و ایشان حضرت موسی و ابراهیم و ایشاخ و حضرت عیسی و در خبری چهار هزار بودند و واجب نیست انستن هم از آنها مفضلان و انکا نمودن یکی از پیغمبران را انکار نمودن همه است و واجبست انکار کردن همه و از آنها مثل حضرت آدم و نوح و ابراهیم و شیث و سلیمان و داود و یعقوب و یوسف و ذوالکفل و ایوب و شعیب و صالح و یونس و الیاس و هود و لوط و اسماعیل و موسی و عیسی و محمد و غیر اینها که ذکر شده و در قرآن مجید خداوند فرموده اسم ایشان را و بدانکه بنیام است از رسول و رسول اعظم است از اول العزم زیرا که نبی آن است که امورات و تکالیف خود را از پیش نفس خود ملهم شود یا در خواب ببیند و بیدار شود و بشنود صدای او را و تجاوز نکند شریعت او و بدیگری چه خود شریعت را یا چه نباشد رسول است که ملکی از خدا رؤیت کند یا در بیداری صدای او را بشنود و خود شریعت را به بدیند و شریعت او هم بدیگری از مخلوق تجاوز نکند و تابع پیغمبر دیگر نباشد و در شرح مقاصد که ابودر سنو الهود از حضرت رسول محمد بن عبد الله علیه السلام انبیا را از حضرت فرمودند که یکصد بیت چهار هزارند پس سوال نمودند و سوالان را حضرت فرمودند که سیصد سیزده نفرند و در عدد اول العزم و اسمای ایشان بنابر صحیح و اشهر و ایات پنج نفرند حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و ربه و وجه نامید این پنج نفر را اول العزم چون که دارا بودند این پنج نفر عزم و شریعتی را که ناسخ شریعت سابق بر ایشان بوده است و در روایت دیگر عزم و شریعتی است که تمام است و جمیع مخلوقات و عزمان چنانچه انفرات از پیغمبران بعد از حضرت و از حضرت علیه السلام و حضرت رضاعه که از حضرت باقر علیه السلام مرویست که ایشان کسی را نباشند که عزم بر اقرار بعهده میثاق و فضیلت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم نمودند پیش از همه پیغمبران و حضرت آدم ام این عزم را ندانند انظر بایه لم یجد که عزم ما و در روایت از حضرت علی علیه السلام مرویست که کسانی میباشند که معصوم شرف و عزت و جود و انشاد اندکن در ویران اصل هر دو خاص است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر خاتم النبیین و سید المرسلین محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدالمناف بن قصه بن کلاب بن مره بن اعنب بن اویس بن غالب بن فهر بن مالک بن نصر بن کنانه بن خویمه بن مددکه بن الیاس بن صخر بن ثعلبه بن معدن عدنان بن دین ادویک بن الیسع بن الیسع بن سلامان بن حل بن قید بن اسماعیل بن ابراهیم بن تارخ بن قارخ بن شریح بن عوز بن قانع بن غابر بن صالح بن ارغشده بن مساب بن نوح بن ملک بن شالخ بن ادریس بن نوح بن مهمل بن ایشل بن

در بیان اول العزم و غیرهاست

در بیان اول العزم و غیرهاست

در بیان اول العزم و غیرهاست



اصول دين و ترتيب و نسب و اخلاق الى ادم عليه السلام

قیطان بن انوش بن شیث بن آدم است صلوات الله علیه علیهم اجمعین و باید از غایت اعترا ف اعتقا  
داشته باشند خلایق که محمد خاتم پیغمبرانست و بعد از او هم پیغمبر نیاید مدّه و نخواهد آمد و شرع او  
و دین او تاقیامت باقی خواهد بود و بعد از او هم اگر کسی دعای پیغمبر کند کاذب دروغ گو و قتل  
او واجبست و از اهل کتاب پیغمبران سابق هم باید متابعت پیروی این پیغمبر نمایند و جمیع ادیان  
بوجود این پیغمبر باطل است و ناسخ جمیع ادیان است و بدانند که این پیغمبر افضل و اکمل و اجمل و اروع و  
اتقی و از هد و اعلم و اشجع و اسخّی و ازکی و انجی از جمیع پیغمبران سابق است و از جمیع جن و انس و  
طیّره و روحانیین و کرمیین و مقدّسین و مجرّبین و تمام موجودین و اولین و آخرین افضل و اقدم و اشر  
حی باشد و خداوند خوب تر و بهتر از انجناب مخلوق نموده و او است اول ما خلق الله و او است که مبعوث  
فرموده است خداوند و وجود مقدّس او را بر جمیع مخلوقات حقه حیوانات و جمادات و نباتات و اشجار و امثالها  
و سایر مخلوقات از جن و انس و خداوند و از اجلال خوب تر از انجناب مخلوق فرموده است و شریعتش  
ناسخ جمیع شریعتها و کتاب و کفران باشد ناسخ جمیع کتب سماوی است و کتابی بعد از کتاب او بعد ها  
نازل نخواهد شد و ناسخی از برای او نیست و بدانی که تغییری از برای دین این پیغمبر نخواهد شد خلایق  
محمد خلایق الی یوم القیمة و حرّام الی یوم القیمة و فضیلت آن حضرت بر پیغمبران چنانچه در سوره بقره  
فرموده است تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و ان حضرت بود  
در معراج تکلم با خدا نمود و بلند ی یافت پس باید دانست که مرتبه خاتم انبیاء رسید است بجائی که از هر  
صعود فوق جمیع مراتب است و بالاتر از او مرتبه احدیست ذات قدّس و احب الوجود و خوانده شد است  
بصفا اول و از طرف نزول ختم جمیع مراتب جامع جمیع مقامات آنها بوده است و با این حجتّه تأیید شده است  
بخاتم النبیین و حجتّه تأخیر آن نور بخش موجودات در عالم ظاهر منسوخ شد ملل و ادیان جمیع انبیاء  
بوده بمالت و دین آن حضرت و منسوخ نشدن دین و ملت بوده است بان ملل و ادیان دیگر امروده خلایق و بد  
در سوره بقره ما ننسخ من آیه او ننسها فانّ من یخیر منها او مثلها یعلمه الله ایضا ظاهریه و حیه باطنیه که نسخ  
یا از یاد شما ببریم خواهیم آورد بهتر از او یا مثل او را پس خاتم بودن آن سرور را از برای سایر انبیاء  
ناسخ شدن دین و ملت و از برای سایر ادیان و ملل دلیل شریف بودن آن حضرت نسبه نابا انبیاء است  
و وجود حضرت تا قدس حقّه مالت است مضدّق لولاک لما خلقنا الافلاك اگر وجود تو پیغمبر نبود

وَجْهٌ مُتَقَدِّمٌ خَالٍ مِنْ غُلَّةٍ فِيهِ رُحْنٌ خَالِدٌ

وین انا عین علی

سید طاهر و محمد رفیع



من افلاک را خلق نمیکردم که آن حضرت علت و سبب وجود جمیع کائنات و ممکنات و دلیل نبوتش انبیاء  
 بان سرورایه شریفه سوره ال عمران است لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ یعنی البته جمیع شما انبیاء ایمان با او  
 خواهید آورد و او را یاری خواهید نمود چنانچه حضرت ابی هیم را در قرآن از اتباع آن حضرت و حضرت  
 عیسی را از بشارت دهندگان بآمدن انبیا و قرار داده و جمیع انبیاء را ایمان آوردندگان  
 و یاری کنندگان او قرار داده است **و بدانکه** صفات پیغام او و ما حضرت رسول الله محمد بن  
 عبد الله خاتم النبیین و سید المرسلین بسیار است که خاص وجود اقدس آن سرور بوده و باید  
 داشتند باشیم که باخبار صحیح و معتبر متواتر بآنها رسید است که آن سرور مای بوده یعنی در سخن خوانده  
 و معلوم ندیده و کسی با و تعلیم نداده بلکه معلوم اولین و آخرین از مخلوقات بود : نکار من که میکش  
 نرفت و خط نوشت : بنکته مسئله آموزش مدد رس شد و در زیر خورشید و ماه عبور  
 می نمود و سایه نداشت و نزد چراغ عبور می نمود سایه نداشت زیرا که نور آنجا از نور آن حضرت منور بود  
 و این سر از حضرت سایه می انداخت و از پیش سر می دید چنانچه از پیش رو میدید و در خانه  
 دید و شنید بد چنانچه در بیداری می دید و استماع می نمود و نور مبارک جمال مبارک آن حضرت روید  
 و روشن می گردید حتی که زندهای آنحضرت در شبهای تاریک میگردیدند و روشنایی نور جمال  
 آن حضرت سوزن را پیدا می کردند و چراغ و زمین موکل بود که هر چه از آن حضرت خارج شود  
 فرو برد و عرق آن حضرت از مشک و عنبر خوشبو تر بود و قول وجود اقدس آن سرور هفت  
 هزار و هفتصد سال و چهار ماه هفت روز از فوت بوالبشر آدم صلی الله علیه و آله گذشت و در زمان نبوت  
 عادل در روز جمعه نزد طلوع افتاب بقولی بعد از هلاک اصحابیل و پیل و پنج روز یا پنج روز  
 بعد در شعب ابی طالب که خارج مکه است و بقولی در خانه خود ابی طالب که در مکه بود و در روز  
 ربیع الاول بنا بر صحیح اقوال خشنه کرده و ثواب بریده و پاک و پاکیزه از مادر خود متولد شد و این عالم  
 ظلمانی را از قدم مبارک خود منور فرمود و ملائکه نازل شدند و بتها سرنگون گردیدند و ظلمات  
 کسری که از همه بناهای بی ادب محکم تر و بزرگتر بود شکست دریاچه ساوه خشک شدند و  
 تشکده فارس که هزار سال بود افروخته بود و مردم او را عتات می نمودند خاموش شدند و از نور  
 جمال آن حضرت قصر کعبه بصره و شام را امنه و الله ما حبه آن جناب در مکه دید و از خوف بیم آن سرور

و حال آنکه این صفات حمیده

در این کتاب از آن حضرت



# اصل و میر خراز و صاحبید رسول خدا

ناد و ماه راه بر دل کافران می فناد از عمر مبارک آن حضرت بیست و پنج سال گذشت خدیجه را که بهتر  
 و بهتر زن آن بود تزویج فرمود و چهل سال و کسری از عمر شریف گذشته بود که مبعوث پیغمبر  
 و رسالت شد و در روز ۲۷ شهر رجب المرجب و قبل از بعثت بدین خویش و کیش برای خلیل  
 جلدش بود و بعد از بعثت نیز ده سال ر مکه بود و فامور هجرت شد و بعد از هجرت شد بمدینه بقا  
 دو سال در شب هفدهم یا بیست و یکم ماه رمضان بمعرج تشریف برد از خانه ام هانی بخویش که  
 چندین هزار سال راه را در سموات و حبیب سر اوقات طی کرد و بعد از رسیدن بقا و قوسین او را  
 و علی بن ابی طالب و صوفی طعام مرا حجت فرمود که ز میخیزد رهنکام رفتن آن سرور حرکت  
 بود ساکت نشد بود و غزوات آن خضر هفتاد و شش و بقول هشتاد است و با فقر و مسکین  
 می نشست و چیزی می خورد و در کوچه و بازار راه می رفت و حال آنکه مردم را با سلام دعوت نمود  
 و تبلیغ رسالت الهی را بمردم می رساند و بین خدا اشکارا نمود و شریعت خود را ظاهر نمود و  
 اعلم و اشجع و افضل بر همه کائنات بود و جبرئیل خادم آن سرور بود و میکائیل و عزرائیل از  
 داخل حجره و خانه آن سرور نمی شدند و علوم اولین و آخرین را خداوند بان سرور عطا فرموده بود  
 راستگو و صادق و اعقل هر ممکنات و جز و انرا از اولین و آخرین بود و صبا پیچ روح بود که پنجم آن  
 روح القدس بود و صبا معجزات بسیار بود و شوق القمر فرمود و سنکریه در دست آن خضر تسبیح و تقدیس  
 الهی می نمود و هر لباسی که بپا می داشت مبارک آن سرور و عزیزین می شد خواه کوتاه و خواه بلند برابر و مؤذن  
 آن سرور بود و سنک و کوه و درخت و دیوار به سمت می رفت تعظیم آن بزرگوار می نمودند و در حاکم  
 که ذکر خدا می نمود همه یا آن حضرت ذاکر بودند و بر هر چیز می گذشت بان حضرت سلام می نمودند  
 و وجود اقدس را و تعظیم الهی خبر از آیند و گذشته و خبر از آنچه در سینها می مردم بود می داد و آنچه  
 که در خانه پنهان کرده بودند می فرمودند و باذن خدا حربه را زنده می نمود و کور را شفا می داد و ملک  
 نبود بشر بود خالق نبود مخلوق بود لکن وجود اقدس را و اول ما خلق الله بود ساحر نبود دیوانه  
 نبود و دروغ گو نبود و هفتاد و دو اسم اعظم الهی می داشت و باقی سیمیان یک و بعضی دو اسم  
 و بعضی چها اسم و بعضی تا بیست اسم را می داشتند و آنچه خداوند از غیب با و تعلیم فرموده بود  
 بواسطه این اسم بود بدین واسطه ملک می داشت از غیب را داد اخبار گذشته و آیند می فرمود

و اما در این باب که در این کتاب مذکور است

در اوصاف  
 همین آن حضرت  
 است



# برخی از خارق عادات حضرت علی علیه السلام

شهادت حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه عی و داد و مصائب آرد به اهل بیت خود را بعد از رحلت خود خبر میداد  
 خبر از خلفاء ظلم و جور و زمان آنها و طول اعمال آنها می فرمود و اسمی فرزندانشان خود و لقب اسم مادرهای آنها  
 خبر میداد تا آنکه خبر احوال حضرت حجة قائم آل محمد صلی الله علیه و علی لائمه عی و داد و اخبار فتنه آخر الزمان حلال  
 ظهور آن حضرت را میفرمود و جمیع اقوال و افعال و رفتارهای زمان ماها را فرموده که الحال در میان مردم  
 واقع شده است و خبر از قیامت و آنچه در قیامت واقع می شود و خبر از بهشت جهنم داد و مجسم و مجسمات  
 خود میداد و با سنانها رفت و بهین نظر که در برابر او بود حتی نعلین که در پای مبارک او بود و معراج بعشر رفت  
 بجای رسید که هیچ یک پیغمبران و مرسلین ملائکه و کرویپین ندیده و نرسیده اند بمقام و علوم غایب و کاشفات  
 مشکله بر او ظاهر شد که بر کسی ظاهر نشد و نخواهد شد و بطریق پیغمبران رفتار کرد و از طریق آنها تجاوز  
 نکرد و هرگز بمال دنیا میل نکرد و خانه و عمارتی برای خود نساخت و در میان مسجد که خانه خداست بروی  
 خاک می نشست و سنان قناعت بر شکم مبارک بست و سه روز سه روز که سینه سپر میکرد و عبادت خداوند  
 می فرمود و زور و زور می داشت و خداوند او را بر همه کردن کشتان عالم غالب فرمود و امر او پیشرفت و با  
 حیوانات تکلم می فرمود و آنها را انس می با خدا داد که گویا خدا آنها را اول حبس کرده و آن حضرت بایده مغارف  
 را بجای رسیده که تمام مغارفی که از پیغمبران و حکما بود بر خلق و پیش از آن جعل مطلق کرده بیدار آنکه بقدر فهم  
 و استعداد دخلائق با آنها میسازید و در سخن خوانده بود و در قلیل زمانی علوم و معارف و حکمت را اظهار  
 نمود و قانون و قاعده انبرای همه چیزها را که از برای دین و دنیا و خلق ضرورتی لازم است قرار نمود  
 بطریقیکه آنچه اعمال بشایسته و مصلح حال آنها از آنها صادر شود از آن قواعد و قانون بیرون می آید  
 همه صلاح دین و دنیا و خلق که تاکنون ملل و مذاهب خارج اقتباس بعضی از آن قواعد و قانون می نمایند  
 تمام را مشاهده می کنند از روی حکمت و مصلحت تمام و عقل تمام و مقرر فرموده اند از سر و وجه حکما  
 و مسائل حلال و حرام و عبادات و معاملات مشاهده می کنند هم از روی و فوق حکمت و مصلحت آنرا  
 مدت بیست و سه سال که زمان معیشت شدن آن بزرگوار بر سالت بود همه کوه از دیت و از ار کشید و تحمل شد  
 و از کسان خود چه قدرها از دیت و صدمه کشید و عباد و حق آنها می فرمود و نفرین نفرمود با آنها و می فرمود تا  
 این قوم جاهلند آنها را هدایت نماید و اشیاء ثبات نبوت سید کائنات بچند دلیل اکتفا می کنیم محض خلاصه  
 دلیل اول بر اثبات نبوت آنحضرت است اول باید دانست که منظور از فرزندان پیغمبران را که بر خدا

مستند است به

در بیان احوال و عادات

در بیان احوال و عادات

در بیان احوال و عادات



# اصول و اختلاف مذاهب

لطف است و چیزی است یکی که خلق را بسوی خالق خوانند و دیگر آنکه آنها را از غیر خدا برهانند و آن حضرت  
 این عمل را بطوریکه از آن تمام تر متصور نیست بعمل آورد و در قتی که همه مردم در بیابان ضلالت و  
 گمراهی حیران و سرگردان بودند آن حضرت از میان عرب برخاست و کوس را دعای نبوت بفرستاد و همه  
 مردم را از عرب و عجم ترک و دینیم بچیزیکه طریقه آنها نبود دعوت نمود بجهت آنکه امر نمود آنها را بعبادت خداوند  
 عالم و منع نمود آنها را از پرستیدن بت و مانند آنها و قرار داد برای آنها تکالیف مشکله پس با وجود این  
 حضرت عرهبای بیابان کرد و خشونت پرست که اصلا با صاحبان فصل و هنر و کمال مد و شد نکرده  
 بودند بد رگاه حضرت احدیت بطریق محقیم و مستقیم گردانید که یکدیگر از عبادت خدا غفلت نکرند  
 تعجب است که مذاهب باطله و کفر و ضلالت تمام عالم را فرو گرفته بود و همه مردم در دست هوا و هوس  
 نفس سیر و در تیر شیطانی لعین مقید و دستگیر و در میان صاحبان مذاهب تشرخلاف و اختلاف  
 افروخته بود عرهبای بت پرستی عجم ها با تش پرستی اهل هند بعضی کا و سپی و جمعی خورشید پرست و  
 جمعی ماه پرست و پرستش انواع جمادات و حیوانات می نمودند بغیر خالق خود را و یهود و نصاری که  
 مذهب طریقه حضرت موسی و عیسی بودند و کراهی و جهالت بجهت زیادتی اختلاف در میان آنها حیران  
 و سرگردان و آن حضرت در چنین وقتی بنامخالفات با همه اینها گذاشت مذاهب را باطل نمود و در  
 خارج دولت های آنها برآمد و اول آنها را بموعظه و نصیحت و ملائمت هدایت بطریق مستقیم حق نمود و  
 اگر هیچ و جبر اثر با آنها نمی کرد و مجرمه و خارق عادت بر آنها می نمود اگر باز هم اثر نمی کرد بجهت و کشتن آنها  
 و بر طرف نمودن شوکت جلال آنها بر می آمد که اغلجنگهای آن حضرت بتائیدات خداوند و نصرت  
 الهی بوده ابانگی لشکر و فقر و کسب یکی اصحاب آن حضرت و علاوه قرار داد برای آنها احکام و تکالیف مشکله  
 و همه آنها را با همه این اختلاف و وحشی بودن آنها بطوق عبودیت بندگی خالق بیکتاب کردند آنها  
 بناد و عبادت خست و اجب الوجود آورد و اعجاب اعظم حقیقت آن خست است که یک وجود مقدس  
 حضرت رسول و همه عالم دشمن آن خست بودند و تدبیرها نمودند و چیلها کردند شجاعان روزگار ازین  
 او شمشیرها کشیدند و علماء یهود و نصاری و حکماء دهریه و ملحد و سوفطائیه بنامی مباحثه و  
 مجادله و احتجاج با آن حضرت نهادند و خویشان و همسایگان آن خست نهایت دشمنی را با او نمودند  
 و آئنها در سده شماتت و اذیت و ازاران بزرگوار بودند و با وجود این آن خست هر یک از طوائف

درین کتاب مذکور است

درین کتاب مذکور است



# در جلال و بزرگواری آن حضرت

ص ۱۷۹

در جلال و بزرگواری آن حضرت

باطله مختلفه در فن خود شرف لیل کرد و مغلوب نمود و بهر افعاء البشد و کمرن کشتان طوایف را آید  
 نمود و بتایید خداوند روز بروز ظهور جلال و عظمت آن حضرت عالم گیر و فوج فوج طوایف مختلفه  
 از همه مذاهبتین و را اختیار کردند هیچ عاقلی شبهه نمیکند در اینکه صد و دین امور عظیم از  
 شخص یتیم بکسر رس نخواند فقیر و بی زور و بی لشکر باشد و ممکن نیست مکر بقوت و  
 قوت و قدرت حقیقه و توفیق و تائید ربانی ممکن نیست و تصور نمیشود که احدی از مخلوق بشیر  
 خود مؤسس این اساس محکم متقن شود و بیکره خود را بهر عالم زند و هر عالم را مطیع امر و نفی  
 خود کند و بنای او را کبر و پرورد رخ بود چگونه این استحكام و این دام بهم می رسد اما بلکه تا حقیقت  
 نداشت و تائید از حسب خانه نبود چنین عالم مقام بر این شخص بزرگ نمیشود و او را بهر حجت که جمیع  
 علما گفتند که حقیقت شیء حافظ آن شیء است خلاصه اتفاق همه حکماء و علماء است که چنین کسی  
 پیغمبر است و محققین گفته اند طریق ان برای اثبات نبوت بهتر از این طریق نیست چرا که در معجزه توهم  
 اشتباه می رود و در این غیر و دو حال آنکه بعد از رحلتان سرور دینا هم روز بروز تقدیر  
 خارج و داخل در مقام بر طرف نمودن این دین حنیف بر آمدند خود می بیند که آنچه توانستند از  
 جملت خلفاء این نور و بر طرف نمودن این دین همین عمل نمودند و بتایید الهی روز بروز جلال و  
 این دین حق افزوده شد و قتل نمودند فرزند آن این پیغمبر را که اقامان و الیان بحق بودند که خود  
 و هسته جمیع موجودات و مخلوقات محض وجود افعال بود و هر یک از این نوع صدمه و اذیت ظلم  
 وجود و تعدی می شهید نمودند و تاکنون هم باذریه ظاهره اسیر و در مقام اذیت هستند و علمای  
 اعلام اسلام را که هادیان طریق حق و ناشرین احکام شرع و مبیین حلال و حرام دین همین هستند از  
 و مسلمین کفار و مقام دفع و هتک و بر طرف نمودن آنها بودند و هستند و از خود می بیند که شمشیر تیغ زنا  
 آتش با هتک اسلام و مسلمین زدند و دانند مردم جاهل از راه حق خارج نمودند و بضلالت و کفر  
 داخل نمودند و لیکن خدا حافظ شرع می پست و پیر می داند هر روز بر تمام روی زمین علم و دانش و تائید  
 هم از همه مذاهب هدایت و احلا اسلام و این دین حق می شوند و بر تجل و قوت و قدرت و بروز و ظهور این دین  
 افزوده می شود و شنیده نشد که احدی از مسلمین بپس بیورد و تضار می اختیار نمایند و یوم بیوم بیج و  
 تضار می در ملک اسلام و ملکهای خارجه بدین اسلام داخل میشوند پس بیان کافی را فی که

عنوان این کتاب  
 در جلال و بزرگواری آن حضرت



# اصول میراث و ثبات نبوت خاصیت

که ذکر شد لیل بزرگ و برهان قاطع بر حقیقت نبوت حضرت ختم مرتبت صلوات الله علیه  
 باشد و اینک میراث نبوت خاصیت با سیدنا محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 آنست که فرستادن جناب قدس الهی پیغمبران را عبت و بی حجت نیست نیز میگوئیم فرستادن خداوند  
 پیغمبر را در عصری و زمانی و فرستادن او پیغمبر را در عصر و زمان دیگر بی سبب بی حجت نیست  
 و خداوند حکیم و خیر است بحال بندگان خود چنانچه بعد از نوح زمانی طول کشید خداوند  
 پیغمبر را که صاحبین و شریعت باشد فرستاد تا زمان ابراهیم و نیز بعد از ابراهیم پیغمبر  
 که صاحبین و شریعت باشد فرستاد تا زمان حضرت موسی و نیز بعد از موسی پیغمبر که صاحبین  
 و شریعت تازه باشد فرستاد تا زمان حضرت عیسی و شبهه نیست در اینکه این تخصیص نیست  
 مگر آنکه سبب حجتی دارد و آن سبب و حجت نیست مگر کهنه شدن آن دین و شریعت پیش از رفتن  
 احکام آن از میان و شایع شدن کناها و کفر و میامردم و طغیان و سرکشی آنها و خداوند  
 را از حجت خالی نمیکند و هیچ زمانی که میا خلق هرج و مرج و طغیان و کفر واقع شود مگر در بعضی  
 از منته که شریعت نبیانی از منته و اوصیاء ایشان محافظت می شد یا با نبیانی که صاحب شریعت  
 جدید نبوده اند و شریعت نبی سابق را نسخ نموده اند ولیکن برای تکمیل دین پیغمبر سابق بر خودشان  
 معیشت شده بودند و قطعاً در هر زمانی مردم مختلف می شدند حال و احوال و وضع آنها که رواج  
 مذهب و ملت ایشان بشریعت مناسب حال استعداد مردم آن زمان بوده و قطعاً شریعت  
 هر پیغمبر و صاحب شریعتی ناسخ شریعت پیغمبر سابق خود بوده و الا می بایست دین آدم صلی الله یا  
 نوح صلی الله تا کنون مستقر بوده باشد و مجبور و متروک نشده باشد و حال بکیفر از مخلوق که متدین  
 بدین آدم یا نوح باشد و عصر فایده نمیشود پس معلوم می شود که شریعت ایشان منسوخ شده  
 پس میگوئیم مقدمه سابق چون در زمان معیشت شدن پیغمبر محمد کفر و میامردم شایع  
 و انواع معاصی و فساد و طغیان و سرکشی زیادتر شد از زمان حضرت موسی و عیسی بحجت آنکه اکثر  
 عرب بکلی سست از توحید کشیدند و بت پرست شدند و خلق عجم آتش پرست شدند و اهل هند  
 گا و گوساله و خورشید و ماه و حیوانات را پرستش می نمودند و یهود هم پیش از معیشت شدن  
 حضرت عیسی راه کفر و انکار را پیش گرفتند و احکام تورات را از دست دادند و بهین حجت خداوند

و در این کتاب در بیان حجت نبوت

بعد از زمان نوح

در بیان حجت نبوت

در بیان حجت نبوت



# اختلاف افراق نصایح

ص ۱۵

در اختلاف افراق نصایح  
مطابق با عقاید و احکام  
مذهب شیعه

در اختلاف افراق نصایح  
مطابق با عقاید و احکام  
مذهب شیعه

در اختلاف افراق نصایح  
مطابق با عقاید و احکام  
مذهب شیعه

عیسی را مبعوث بنیوت نمود و نصاری بعد از آن که عیسی با سنان رفت از طریق مستقیم توحید انحراف  
ورزیدند و اختلاف کردند صاحب ملکابن روح قائل مجلول خدا در عیسی شدند که خدا متحد شده است با عیسی  
و جماعت ملکایه بدست هشت فرقه شدند و طایفه یعقوبیه بخدا عیسی قائل شدند و میگویند خدا  
ظاهر شده است بصورت عیسی و طایفه یعقوبیه و از ده فرقه شدند و میگویند از آنها عیسی را بنده  
خدا می دانند و بنیوت محمد قائل اند و لیکن میگویند مبعوث بر نبی اسماعیل بود که عربی باشد و قائل بر ظهور  
حضرت مهدی امام زمان هم می باشند و میگویند عیسویان را خواهد کشتن مگر آن که اسلام بیاورند و جماعتی  
تابعان دستور حکیم اند و سوره و فرقه اند و میگویند که نور خدا اشراق نموده در عیسی نه بطریق اتحاد  
و منبرج شدن که طایفه ملکایه میگویند و نه بطریق ظاهر شدن که طایفه یعقوبیه می گویند بلکه مثل اشراق  
افتاب بر بلور یا مثل ظهور نقش بر مهر و یک طایفه اینها هم قائل اند که عیسی بنده خداست و بعضی قائل اند از برای  
خدا پسری و وجهی که عیسی دریم باشد و خداوند سیمین آنهاست که خداوند عزت هم در کلام مجید می فرماید در  
مائده لقد کفر الله الذین قالوا ان الله ثالث ثالث و ما من الا اله واحد یعنی بدستیکه کافر شدند کثرتی  
که گفتند خدایکی از سر خدا و حال آنکه نیست در وجود ذاتی واجب الوجود که مستحق عبادت باشد مگر خدا  
یکانه و حکایت میکند از قول دستوریه باینکه الوهیه مشترک میان خدا و مریم و عیسی میباشد هر یک از ایشان  
خدا نبود و خدایکی از این ستمناهی میگویند خداست و لازم قول آنها افتاده که قائل بربوبیت خدا می باشند علاوه بلیو  
نامی از اهل فتنه که او را پولوس حواری خوانند و غالب نصاری متابعت او می کنند و بکلی شرع عیسی را برداشته  
چیزهایی که حرام بود در شرع عیسی محلا نمود و ختنه را که واجب بود مطابق صریح تورات و انجیل از میان برداشت  
و حرام نمود و بدایه روز هشتم تولد طفل غسلی قرار داد و بر پیر و ان خود نوشت که ای پیر و ان من محکم بلید  
انچه من بشما تعلیم نموده ام و یار دیگر کردن های خود را بسپارید شرعیت کج مکنید زیرا که من بپوشم بشما میگویم  
اگر خود را ختنه کنید عیسی که خداست هیچ نفعی بشما نخواهد رسانید زیرا که من شهادت میدهم که هر که خود را  
ختنه کند مانند قرضه ارجی شود که باید همه احکام شرعیت را بجا آورد و اگر انظار بعجل آورد از عیسی که خداست  
خالی خواهد بود یعنی عیسی از او پیر ارجی شود و هم چنین بنا صاعده که طایفه از پیر و ان خود نوشته است میگویند که  
عامل دین احکام دین در زپر لعنت میباشد تا اینکه میگویند که صیغ خدا از اد کرد تا از لعنت احکام دین بسبب  
لعنت کردن خود را زیرا که در احکام دین نوشته است که لعنتی است هر کسی که بد را کشیده شود غرض از اینست که



# انحراف نضاری از دین حضرت عیسی

خارج از دین عیسی

و تفهیم نیکوکاران

و مبعوث شدن حضرت

تمام طوایف نضاری از دین منحرف شدند و کافر شدند مثل آنکه جبرائیل نامی بود در آن وقت سیصد و هشتاد سال از زمان عیسی گذشته بود و او هم طریقه یلبوس را رواج داد و بکلی احکام شریعت عیسی را از میان نضاری برداشت و ختنه نکردن و شراب خوردن و استنجا نکردن و ناخن زدن و شستن نکردن و دار و نکشیدن و غسل نکردن تمام را بخوبی فرمود و گوشت هر حرام گوشتی را مثل سگ ابی و خوک تمام را حلال نمود و زنان هم دیگر را بوسیدن و جماع کردن حلال نمود و پنهانی چوبی سنگی طلا و نقره صلیب ساختن و با خود داشتن و در کلیساها در برابر خود سجده نمودن و استغاثه نمودن از سنگها مؤکده آنها قرار داد و از اینها بالا ترا بجای آورد که بر حضرت عیسی نازل شده بود بعد از بالا رفتن آنحضرت با سمان ناپیدا شد و بعد از آن چهار نفر شاگرد های آن حضرت که آنها را بریان اهل اسلام حواریون گویند که اسم آنها مته و مرقوس و لوقا و یوحنا بود هر يك انجیلی نوشتند که فعلا این انجیل که در میان نضاری میباشد تصنیف این چهار نفر میباشد و باتفاق همه نضاری اینها کتاب اسمائیت و در این چهار انجیل عباراتی دارد که موجب کفر است همه آنها من جمله نوشته اند که عیسی مسیح است پس بعد از این مقدمات که بیان شد و معلوم شد کفر و فساد و گناه همه مردم که جمعی مدعی اهل کتاب بودند دست از شریعت خود کشیده کفر اختیار نمودند و جمعی کفر و هیکه اهل توحید نبودند پرستش مخلوق می نمودند و طوائف یهود و نوق نضاری بکلی از شریعت موسی و عیسی دست کشیدند بجز اسمی در میان آنها چیزی نبود در آن وقت و آن زمان قبل از بعثت حضرت رسول ص و همان دلیل سابق که بیان نمودیم و وجوب لطف خدا را بر خداوند عالم پیش از مبعوث شدن پیغمبرها که کفر و شرک و بت پرستی و فتنه و فساد عالم را فرو گرفت و احکام شریعت های پیغمبران گذشته بکلی از میان رفت و پس بنا بر آنچه گفتیم که مخصوص بعضی از زمانها و عصرها بمبعوث کردن پیغمبران بجهت ظاهر شدن کفر و شرک و فساد و برچیده شدن احکام شریعت پیش بود پس لهذا فرستادن پیغمبران از جانب خدا لازم و از هیچ کس هم ادعای نبوت و امر نیستند ذات واجب الوجود و بلند نمودن علم توحید و خدا پرستی و قنوع از کفر و شرک ظاهر نشده است باین جهت و اقدس مبارک و سید بشر خاتم پیغمبران محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله پس باید از حضرت پیغمبر باشد و از زمان ما تا کنون یکصد و سی و پنج سال گذشته است و آن بان روز بروز قوت و قدرت و بزرگواری هم تمام روی زمین را پر کرده از مشرق تا مغرب شریعت او عالم را گرفته و قانون و طریقه محکم تر گشته و اگر



ذکر اثبات نبوت خاتم الانبیاء است

نموده با الله برحق نبود برخداوند لازم بود در مقام لطف که درین اورا از میثا بود آورد و تا کفر هم در او  
وثبات و استقرار نداشته باشد و همچنین دلیل ثابت و محقق است نزد هر عقلا و حقیقت این شریعت  
و دین صبیح چنان آشکارا می باشد که از برای سائل که طریق حق و مجاهد فی سبیل الله مبرهن و ظاهر  
خواهد بود دلیل سیم بر ثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله  
آنست که در کتابهای پیغمبران گذشته از تورات موسی و زبور داود و انجیل و صحیفه دانیال  
و کتاب زکریا و کتاب یسعی و کتاب و حج و کور و کتاب و غیر اینها خبر معجوش شدن آن بن کفر  
رسیده است و فرموده آمدن او را داده اند بعضی با اسم مبارک او تصریح کرده اند و بعضی بکلمات  
مخصوصه و علامات او را بطریق معین مذکور نموده اند که از برای کسیکه تتبع نماید شک و شبهه فی ثبوت  
و کمال آنکه علمای اهل کتاب آنچه پیش رفت داشته اند از انجیل و تورات و کتابهای دیگر تحریف  
و تغییر داده اند و لکن از آنجا که برخدا لازم است که را محق را از باطل ظاهر کرده اند از این حجت  
کتاب پیغمبران گذشته را بقدری که حق ظاهر شود از تغییر کلی و تحریف تمام محفوظ داشته است و منکرین  
کفر و کفر نموده است که دیگر نتوانستند هم عبارات را تغییر بدهند و از جانب خداوند محض تمام حجت  
در کتابها که به دست آنها می باشد از پیغمبران بسبب آیات که دلالت بر معجوش شدن و امتحان حضرت محمد  
هفتاد و هشتاد و نه بر بعثت حضرت پیغمبر آخر الزمان با اسم یا با وصف مخصوصه آن حضرت می باشد  
علاوه میگوئیم و استدلال اینها پیمیده ترین و ظاهرترین دلیلهای خداوند تبارک و تعالی در کتاب  
مجید و قرآن حمید که بر پیغمبر آخر الزمان نازل فرموده است تصریح فرموده که در کتاب پیغمبران شناسیده  
آن حضرت را چنانچه می فرماید الذین یتبعون الرسول النبیا الامی الذین یحذرنه مکتوبا عندهم فی النوبه  
والا یخیل بعینه انکسانی از اهل کتاب که متابعت و پیروی میکنند رسول و پیغمبر امی را که می باید  
او را نوشته و ثبت شده نزد ایشان در تورات و انجیل و نیز در آیه دیگری می فرماید الذین اتیناهم الکتاب  
یعرفونه كما یعرفون ابناهم یعنی اهل کتاب می شناسند محمد صلی الله علیه و آله را بواسطه آنکه ذکر  
او در کتابهای آنهاست چنانچه فرزند آن خود را می شناسند ایضا در سوره صف فرموده اذ قال  
مریم یا نبی اسئل فی رسول الله الیک مصدق لما بین یدی من التوریه و الانجیل و هبشرا به  
یا فی من بعدا سمر احمد یعنی قتی که گفت عیسی میم ای بنی اسئل ای سبب تیکه من از جانب خدا پیغمبر

کتاب فی الجہان

تحریر  
کریم چیدری

فک کنیغت  
خاتمہ و نیکیا



## احتجاج مسلمین بجمع کتب سماوی است

لبسوی شهادتیکه تصدیق ارم توریة و انجیل را که بدست من است شهادت دهند هستم بان پیغمبر که بعد از من میاید و اسم مبارک او احمد است که از حضرت بوده باشد پس این آیات نص بر نبوت رسالت است و از این آیات قرآن خوب ظاهر میشود که اسم مبارک او در انجیل و توریة موجود بوده است و محقق است و عقل هم حکم میکند از اینکه شخصی که مدعی نبوت و پیغمبری باشد بر اهل کتاب و غیره و مدعی شود کلامی را که از جانب خدا بر من نازل شده و عبارت آن کلام باشد که در کتاب توریة و انجیل که یهود و نصاری متابعان را میکنند نام توای محمد ثبت میباشد و می شناسند توای محمد بواسطه آنکه ذکر نمود کتابهای اهل استحقاق شناختن که فرزندان خود را می شناسند و تعجب است که این عبارت بدست همه اهل عالم بفتد که ظاهر شود در هر شهری و هر قریه و علماء اهل کتابان یهود و یانصار یی یا کشته شوند یا جزیه دهند یا اسلام اختیار نمایند و یکی از آنها با انهم مخالفت ورد قول آن حضرت که اتفاق داشتند و از هر گوشه و کنار و صد دعوت نقص کمال حضرت سببها داشتند با وجود این از برای ثبات سخن خود شان و باطل کردن کلام خصم رسول و نمودن تمام این نسخهای توریة و انجیل بدست خود آنها بود و بیرون نیاوردند که بگویند ذکر توای رسول الله در این کتابهای طاعت نیست اگر هست نشان بده پس قرآن که آورده کتاب خدا نیست و تو هم پیغمبر نیستی و علاوه کسانی از اهل کتاب هم که ایمان یان حضرت آورده بودند مطلع از کتابها خوب بود اگر اسم حضرت و سوره و بعثت آن جناب را آن کتابها نبود آنها هم ایمان نمیآوردند و اگر ایمان هم که آورده بودند بر میکشند و می گفتند که این قرآن که برای صدق پیغمبری خود آورده و معجزه با هر خود می شماریم و ما ایمان آورده ایم دروغ آن ظاهر شد و از ایمان آوردن پشیمان می شدند و دست از اسلام بر می داشتند چونکه ابد اظهار می داشتند و تمکین نمودند بلکه علمای آنها تا کفر که یک هزار و سیصد و سی و پنج سال از زمان آن حضرت گذشته است پادریهای آنها نشسته اند و مگر اهل و جهالت نامربوطها چند با اعتقاد جاهل خود بر درین اسلام و قرآن نوشته اند و خصوص این آیات رد می و اعتراضی نمودند و اصل اجرات نکردند اظهار این حرف را بنمایند چون که در کتابهای اهل بوده است و منکر نتوانسته اند اهل کتاب بشوند در هیچ زمانی و اگر کسی گوید شاید که سابق انکار کرده اند جواب بگفته خواهد شد که انکار شده بود لابد فتل می شد و بدین

خود کتابها را در دست خود می گیرند و می خوانند و می بینند که در این کتابها چه نوشته است و می بینند که در این کتابها چه نوشته است و می بینند که در این کتابها چه نوشته است



# بطلان دین نصای بنی کبر بعضی یا انجیل

و اگر اهل اسلام هم نقل نمیکردند طوائف آنها لا بد نقل می نمودند بجهت رد دین اسلام با آنها عدالت که شنیدند  
و دارند نقل می نمودند و همین آیات را دلیل بر رد دین پیغمبر نمایند و محتاج بنوشتن تا مربوط چند که  
باعتقاد باطل خودشان در اسلام و قرآن نوشته اند نبود خلاصه نستکه از آنچه گفته شد که ذکر آن مختصر و توری  
و انجیل قطعاً شده است و زبور و کتاب اشعیا و حقیق و وحی کود که خبر آمدن آن حضرت و مبعوث شدن پیغمبر او  
شده است و بعضی عبارات آنها را بجهت ثبوت مطلب دلیل و حجت بیان میکنیم منجمله بعضی را صریحاً از محمد و نصای  
جدید اسلام که از علماء یهود بوده است از روی مجاهده بعنوان حجتیاد همه مذاهب گفتگو نموده است و از روی  
احتمال این مذهب اسلام را تحصیل فرموده و بعد از اسلام رساله بر رد یهود نوشته بود و آنچه در توری  
بر حقیقت دین اسلام و نبوت پیغمبر آخر الزمان شاهد و گواه او بوده در آن رساله خود جمع نموده از آن جمله در  
فصل چهل و دوم از کتاب حقیق نقل نموده **هِنَ عَبْدِي اَتَمَّاحُ بُوَجِيرِي رَاصِ تَاهَ**  
**نَفْسِي تَانَتِي رُوحي عَاتُو مِشِيَاط لَكُويم يُوحي** یعنی اینک بند من  
که او را تکیه می ده هم و بر کنیده من که نفس جان من از او را صلی است و روح خود را در او میافکنم تا از برای  
جمع طوائف حکم مرا صادر نماید چون که فرموده بر کنیده من است دلیل بر نبوت است زیرا که بنی بر کنیده خداوند  
عالمیان است و هم که فرموده نفس جان من از او را صلی است دلیل بر جیبب الله است که آن حضرت بوده است  
و در فقره سیم که فرموده که روح خود را بر او میافکنم مراد روح القدس است که خدا با نبیاء می فرستد و اگر  
گفته شود که شاید خدا حضرت عیسی بوده که خدا نفع روح در ایجاد او فرموده جواب گفته می شود بلکه  
آن حضرت مبعوث نشده بود بر جمع طوائف نبوت و علاوه شریعت تازه نیارده بود بلکه مرجع شریعت  
ختر موسی بود پس معلومست که محمد بن عبدالله باشد که بر جمع طوائف روحی من مبعوث شده است  
از فصل پنجاه و یکم از اییه چهارم نقل کرده **هَقَشِيْبُوا اِلَى عَمِي وَلَوْي اِلَى هَا زِينُو كِي**  
**تَوْرَاه مَانِي قَصِيَاوَدَ قَصَاد وَمِشِيَاطِي وَ الْوَعْدُ رَعِيم اَنْكِي يَغ**  
یعنی ای قوم من متوجه شوید و ای امت من کوشیدید زیرا که شریعت تازه از من ظاهر خواهد شد  
و حکم خود را بجای نور خلا یق را م خواهم داد و این دو اییه را خود اهل توریة اقرار دارند که مراد از پیغمبر خدا  
است از کتاب صفیاه پیغمبر و فصل سیم از اییه هم نقل نموده کی از راه پوخ ال عیم سافالا  
بر و راه لیقروا کولام کیشم اد و نای لعبد و اشخ احاد زیرا که در آن زمان لب پال بر خواهم

در کتب یهودی و نصای  
جدید اسلام که از علماء  
یهود بوده است از روی  
مجاهده بعنوان حجتیاد  
همه مذاهب گفتگو نموده  
است و از روی احتمال  
این مذهب اسلام را تحصیل  
فرموده و بعد از اسلام  
رساله بر رد یهود نوشته  
بود و آنچه در توری  
بر حقیقت دین اسلام و  
نبوت پیغمبر آخر الزمان  
شاهد و گواه او بوده  
در آن رساله خود جمع  
نموده از آن جمله در  
فصل چهل و دوم از کتاب  
حقیق نقل نموده

در کتب یهودی و نصای  
جدید اسلام که از علماء  
یهود بوده است از روی  
مجاهده بعنوان حجتیاد  
همه مذاهب گفتگو نموده  
است و از روی احتمال  
این مذهب اسلام را تحصیل  
فرموده و بعد از اسلام  
رساله بر رد یهود نوشته  
بود و آنچه در توری  
بر حقیقت دین اسلام و  
نبوت پیغمبر آخر الزمان  
شاهد و گواه او بوده  
در آن رساله خود جمع  
نموده از آن جمله در  
فصل چهل و دوم از کتاب  
حقیق نقل نموده

در کتب یهودی و نصای  
جدید اسلام که از علماء  
یهود بوده است از روی  
مجاهده بعنوان حجتیاد  
همه مذاهب گفتگو نموده  
است و از روی احتمال  
این مذهب اسلام را تحصیل  
فرموده و بعد از اسلام  
رساله بر رد یهود نوشته  
بود و آنچه در توری  
بر حقیقت دین اسلام و  
نبوت پیغمبر آخر الزمان  
شاهد و گواه او بوده  
در آن رساله خود جمع  
نموده از آن جمله در  
فصل چهل و دوم از کتاب  
حقیق نقل نموده

در کتب یهودی و نصای  
جدید اسلام که از علماء  
یهود بوده است از روی  
مجاهده بعنوان حجتیاد  
همه مذاهب گفتگو نموده  
است و از روی احتمال  
این مذهب اسلام را تحصیل  
فرموده و بعد از اسلام  
رساله بر رد یهود نوشته  
بود و آنچه در توری  
بر حقیقت دین اسلام و  
نبوت پیغمبر آخر الزمان  
شاهد و گواه او بوده  
در آن رساله خود جمع  
نموده از آن جمله در  
فصل چهل و دوم از کتاب  
حقیق نقل نموده



اصول بیهوشی و بطلان مدعیان

کرد ایند تا اینک جمیع ایشان را با اسم خدا یاد نموده و بیک کشف و دوشربا داد کنند و حال آنکه جمیع اینها  
بجاری سیده نسبت با ولاد اسماعیل و ذمین بنیام مقدس را خدا با و عطا فرموده بوده است و ازان  
مخالفت خود از انجار اندند و این اشاره بجهت حضرت خاتم الانبیاء است که از قوم خود هجرت کنید  
و مراد از یک کشف و دوشربا عبادت کردن نماز جماعت است از سنتان حضرت و جمیع این فقرات  
مذکوره دلالت بر نبوت نبوت حضرت خاتم الانبیاء و مثلاً علاوه لفظ بماد ما در آنکه در تورات مذکور است  
اشاره با اسم ان بزرگوار محمد او بعضی بماد را که ذکر کرده اند که محمد است و بحسب اجماع هم نبود و دوست  
موافق با اسم ان بزرگوار محمد و خود اهل تورات هم قائل اند باینکه این اسم اسم ان بزرگوار است چنانچه  
اول تورات در آیه نبیستم است و لیشما عییل شمعتینا هنیئ بوختی و هنفوتی او  
و هنیئتی او تو ماد ماد شتم غاسار سنایم پولیدون تنیو لغوتی امت  
کا دول یعنی برهیم دعای تورا و حق اسمی عییل شنیدم اینک من او را بر گردیم و بزرگوار میکنیم  
سبب عباد ما یعنی محمد و ازان محمد بهم میرسد و از ده بزرگ و امام که پیشوا باشند بر قوم عظیم یا  
اورا امت عظیم خواهیم نمود و هم چنین در سفر تکوین در پاداش و ع که پاداش مییست یعقوب از تورات است  
در آیه دهم می فرماید و ان حکایت است از آنحضرت یعقوب در هنگام رحلت خود بقبیله یهودا فرمود  
و انیت لویا سر شیط می یهودا و م حوق می بین و غلا و عدکی یوشیلو  
ولو یقیمت عیم یعنی نمایان قبیله یهودا از فرمانهای از میا پاهایش تا که میاید شیلو  
و با جمیع خواهد شد اما یعنی تاج پادشاهی از سر قبیله یهودا و بطور امانت دوشان تاج خواهد  
افتاد تا آنکه بیایان کسی که خدا او را خواهد فرستاد و ان کسیست که هم امتها را نظار او را می کشند  
این عبارت را لایق میکنند بر آنیکه در وقتیکه ان پیغمبر موعود بیاید پادشاهی و اما از میا اولاد یهودا  
خواهد رفت و تا او نیامده است پادشاهی و امامت در میا اولاد یهودا خواهد بود پس میگوئیم چون  
در این زمانها در هیچ موضعی از زمین پادشاهی و امامت در میا اولاد یهودا نیست بنف من حضرت  
پس معلوم می شود که ان پیغمبر موعود آمد و حضرت ختم مرتبت است اگر کسی بگوید ان پیغمبر موعود  
عیسی بوده است چنانچه میگوئیم که نمیتواند و باشد بجهت آنیکه عیسی از قبیله یهودا بود و نیز میگوئیم که تصدیق  
فرمودند که هم امتها را نظار او را می کشند حال آنکه عیسی هم چنان که در انجیل متی مذکور است میفرمود

اینکه بیهوشی و بطلان مدعیان

خ  
هفرینه

بطلان مدعیان





که من فرستاده نشد ام مگر بنی اسرائیل پس در این صورت هر امتها انتظار او را کشیدند و اهی نداشتند و  
 نیز میگوئیم نمیتواند شد که آن پیغمبر موعود ما پیش از آنکه باشد که هیئت انتظار او را میکشند بجهت او را از او  
 یهودا میداند پس از اینجا معلوم شد که آن پیغمبر موعود نیست مگر پیغمبر آخر الزمان بجهت آنکه بدی  
 است که در این میان پیغمبری دیگر نیامده است تا یز چهارم است که در کتاب بقره حضرت او در  
 مروز نود و هفتم در شان پیغمبر آخر زمان میفرماید **عَافَانِ وَعَرَافِلِ سَبَبَا وَهَيْدِقِ**  
**وَوُ مِشْطَاطِ مَحُونِ كَبِسِ اَوْ** یعنی بیاید و برها در دورا خواهد بود و عدل  
 و انصاف مکان تخت خواهد بود و صدق این تخصیص بر محمد ص و واضح است زیرا که در خبر متواتر است  
 وارد شده است که پیوسته ابری در بالای سر حضرت رسول بود و بجای اهب بهین علامت  
 خضر را شناخت و مؤید این مطلب است آنچه در مروز صد و بیست و یکم است که میفرماید **يَوْمَها**  
**هَشِمِشْ لَا يَكُا وَيَاحْ بِلَا يَلَاه** یعنی افتاب در روز و ماه در شب تزلزل  
 نخواهد ترا اثر نمود و آیه پنجم است که در فصل نهم کتاب کربابی میفرماید که ملخص ترجمه این آیه اینست که  
 میفرماید شاد باش بسیای شهر اسلام و خوشحالی کن ای شهر بیت المقدس که اینک میاید یاد شاهان  
 برای تو است که شفاعت کنایه کاران و فقیر باشد و سوار شود بر الاغ و نیت کند سوار بر الاغ  
 یهود و لشکر را از بیت المقدس و بشکند کمان جنک و ظاهر کند اسلام را در میان عجم و احتیاطا از دریا  
 ها و از رودخانه ها تا انتهای زمین خواهد بود و مطابق بودن آنچه در این آیه مذکور است با پیغمبر خاتم  
 النبیین علیه الصلوة و علیهم السلام که خداوند نعم شفاعت کنایه کاران را با و عطا فرموده و در قرآن مجید  
 بجهت او فرستاده فرموده **وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى** یعنی نود باشد ای محمد ترا پروردگار  
 قوا اینقدر که تو را صبر و خوشنود شوی نیز از خضر الاغ سوار میشد که مجبور بود و نیز اسب از میان  
 یهود بر طرف نمود زیرا که آنها را منع نمود از سوار شدن بر زمین و در هیچ ولایتی پیدا نشد است که یهود  
 بر زمین سوار شوند و نیز ریاست لشکر کشته را از میان یهود بر انداخت لشکر آنها را بر طرف کرد آمدند  
 کمان جنگ را شکستن که کنایه است از جنگ کردن بسیای یا شکستن کمانهای کمان را مختصراً خضر  
 بود و نیز ظاهر کردن آن خضر اسلام را در میان عجم با در میان طوایف و واضح است که اشکارا از زمین  
 اختیار و تسلط آن خضر همه روز زمین رسید به جرج و امن معبود بود پس معلوم شد که هر این اوصاف

برای این که در این کتاب

کونین صلیبی

در کتاب الفیاض فی سیرت ائمه



# ذال برتور سوخت از کنا حضرت زکریا است

در بیان زکریا

آن حضرت موجود بود و حضرت عیسیٰ نمیشود باشد چونکه عبارت آنست که پادشاه نوحی اید و عیسی  
 پادشاه نبود و عیسی سلام را ظاهر فکر کرد چنانچه در انجیل است فرموده است من معوث نشد ام  
 مکوب بر بنی اسرائیل و نیز هرگز عیسی کمان جنگی نشکست و نیز اسب سوار پیلان میا نبود ان بطرف  
 نکرد و عجمان را مسلمان نکرد و غرض آنست که احوالات آن حضرت سید کائنات و خلاصه موجودات  
 محمد بن عبد الله بسیار در کتب سابقه که بدست موسوی مذهب و عیسوی مذهب و زرتشتیان  
 می باشد و هم چنین در صحیفه نجان بن پنجاس است که از ان بنوت هیلد تعبیر میکنند و این فقرات را  
 وحی کودک نیز میگویند چنانچه جمعی از علمای اهل اسلام و علمای یهود که در شرف اسلام مشرف شدند  
 این فقرات را با ترجمه آنها در کتاب خود ذکر نموده اند و نیز ترجمه این فقرات از بعضی پیغمبران بنی اسرائیل  
 نقل شده است بطریقیکه ذکر نمودیم و چون که در این صحیفه نصیح با سم شریف پیغمبر طامی باشد  
 از این حجت علمای یهود بقدر مقدور سعی در پنهان کردن این صحیفه نموده اند که بلکه از مسلمین  
 یا عامه از مذهب آنها که خبر نداشته باشند و لکن نظر بانکه حق باید ظاهر شود نتوانستند بکلی  
 مخفی کنند خلاصه وحی کودک پنج وحی است مطابق حروف ابجد که همه آنها خبر از امور آیند است  
 که علمای اسلام و یهود که مسلمان شده اند ترجمه کرده اند و در این رساله چند فقره آن را ذکر میکنیم  
 و ان فقرات اینست در حروف الف میگوید آتیا اومتا اومتا مززع بر یا تا  
 عابدا هدمتا بید بن امتا یعنی بعد از این بیاید امت و گروهی و طایفه که  
 که ازجا بکند و منزلت سازند عالم را و حرکت دهند بر پیرا و کرده شود خرابیها و خاموشیها  
 پسر کنیز و از آیات توحیدیه ظاهر شده که هاجر و والد ماجد حضرت اسمعیل علیه السلام بالنسبه پناه  
 و شوهرش جناب جلیل الرحمن کنیز خوانده شده و در اینجا هم وحی را با اصطلاح توحیدیه فرموده است  
 و فقره اول که خبر آمدن گروه و امت را داده است مراد امت مرحومه پیغمبر خواتین است و فقره دوم که  
 در فرموده منزلت سازند عالم را و حرکت دهند بر پیرا و ازجا بکند یعنی ملایم معوث شدن است و در  
 و رعیب و ترسینکه بر دل همه کفار بود از بعثت آن سرور و فقره سیم که فرموده است و گروه شوخ را  
 ها بعضی گفته اند مراد خراب شدن قلاع خیر و سایر شهرهای یهود و ضلالتی است که از اطراف  
 مدینه بوده و بعضی گفته اند معنی آن ساخته شود دین تازه بعضی گفته اند رفع فتنه

در حروف الف

مطابق قیاس



از فقرات و محی کوردک دال بر بقا آن حضرت

و جدال خواهد نمود از کثرت اختلاف مذاهب آن زمان جاهلیت و ممکن است مراد هم خاموش شدن  
 انشکاف فارسی باشد که او را می پرستیدند و در وقت ولادت آن حضرت خاموش شد و در سینه می فرمود  
 محمد کایا اعا با یاد یطمع هو یا و حییه کللیا یعنی پسر کین محمد بزرگ و خدا اقتدار  
 و چوب درخت بر آنند خواهش کرده شده که فرو نشاند و تا بود کند بوده را و خواست که انشکاف  
 خودش بوده باشد جمله و کل میگوید این حرف لام است که بصیح ملکا محمد کایا  
 یعنی بروید پادشاه که نامش محمد باشد بزرگ و صاحب قدرت است لفظ کایا عربی است که میا و عی  
 آن کهوا می باشد یعنی بزرگ و صاحب قدرت است و بدان که چوب درخت عربی کتابی از خوب صاحب  
 و مراد از عبارت فرو نشاندن بود کنایه از نسخ دینها بود و شریعتها است یا آنکه مقصود خاموش کردن  
 فتنه و فساد و جدال است در زمان جاهلیت که بوده و مراد از عبارت بوده باشد از جمله و کل میگوید آن حضرت  
 است بر کل خلق عالم و در حرمین فرموده اعفا عزرا و نافل عزرا و و باطلا کور  
 و دی شلطت شمیا و کز یعنی نیت و تا بود کند بت را که عزرا باشد بضم عین که  
 اسم باشد بت بزرگ مشرکین قریش بوده او بر اندازد اندوی من بت یعنی جمع بت ها را و بیدار از اعتراف  
 را و باطل کند هر بدعت در دین را و انجناب سلطنت نماید آسمان را اینست معنی جالی این وحی که  
 ترجمه نموده اند و این علامت خاص حضرت رسول است که صندرس نا بود نمودند بت بزرگ قریش که عزرا بوده  
 بلکه جمیع بتها را و بت پیستی قریش را چنانچه که بهمین قسم هم بوده که در فتح مکه آن حضرت بنفس نفیس میرفت  
 را امر فرمود که پامبارک برکت و شان آن حضرت گذاردند و بالا رفتند و داخل خانه کعبه معطر شدند و بتها را  
 بنامها انداختند و شکستند و سرت بزرگ آنها که لات و عزرا و منات بودند بر طرف نمودند هم چنین فقره  
 و و باطلا کور را در حق آن حضرت است که آن جناب باطل کننده هر بت و هر یک محدثان جاهلیت  
 می بوده باشند و دینشان را نسخ جمیع انبیاء و ملت و شریعتها بود و آقا فقره و دی شلطت شمیا  
 و کز یعنی بید چشم بر هم زدن آن حضرت برفش با آسمان و سیر عوالم ملکوت و لاهوت از عالم ناسوت  
 استیلا و سلطنت بهم رسانیدن و مجزایات حقانی و بقیت کامله ربانی سیر فرمودند جمیع آسمانها و  
 بهشت و دوزخ و عرش و کرسی تا منتهای قباب قوسین را هم چنانکه خداوند در قرآن مجید می فرماید قد فی  
 فتدلی فکاب قباب قوسین او ادنی چون که غرض این سائر مختصرا است اخباری که در کتب سابقه است

مفرد و کلمه

تفسیر جلال  
 حضرت رسول خدا  
 صلوات الله علیه  
 و آله و عترت  
 ائمه اطهار



# رکن سیم از اصل و یم در عصمت حضرت خاتماست

توریه و انجیل نقل نمیکیم آنها را پس میگوئیم بعد از ذکر این لخبثا سابقه بر اینکه اخبار لازمه در کتب  
صحیفه های پیغمبران سابق که ذکر شد قوی دلیل و قوی محبت است بر اثبات نبوت حضرت  
رسول خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله الطاهرین

رکن سیم در اصل و یم در عصمت حضرت خاتماست  
محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم میباشند

بدانکه خلاف در مسند در دو مقام است مقام اول ز امور نیست که اعتبار عصمت در آن واجب  
و ضروری نیست و هم امتهم اتفاق کرده اند یکی آنکه واجبست عصمت همه پیغمبران از کفر و محارفات  
جمیع طایفه مسلمین خوانند که کفر جایز نیست و اند بر پیغمبران و میگویند هر گناه کفر است و گناه را  
از پیغمبران جایز نمیدانند و یکی دیگر واجبست عصمت بر همه پیغمبران در تبلیغ رشتا از توحید الهی و  
احکام صادره الهی که اگر بخود یا الله معصوم در تبلیغ و توحید احکام خدا نباشد و خلق را بر خلاف  
توحید خدا و ادانند و یا آنکه احکام الهی و امر و نواهی و عبادات و راوتکا لیف خلاقی بر خلاف  
بگویند بیکو اعتمادی و اطمینانی بر هیچ شریعتی نخواهد بود پس اتفاقا فی همه ملتها برین در مرتبه عصمت  
پیغمبران است و منکر او کافر است و اختلاف نموده اند مثل سنت با عقاید مذاهب شیعه در عصمت مطلقه  
با اینکه بعضی که گویند طایفه از آنها که گناه صغیره و بر پیغمبران جایز است و طایفه دیگر آنها که گویند  
لگناه کبیره یا صغیره صادر شود جایز است و طایفه سیم گویند صغیره از روی سهو جایز است و صادر  
از پیغمبران و طایفه چهارم گویند گناه کبیره هم از روی سهو صادر شود از پیغمبران جایز است و بعضی  
دیگر نام بر او میگویند که سبب طول مقام الهیت و اعتقاد مذهب شیعه اثنی عشریه است که پیغمبران اولی که  
مبعوث به ان نشدند باشند تا مبعوث به ان نشدند تا آخر عمر خود معصوم و ان کفر و  
از تبلیغ رشتا و فتوی و احکام و افعال و گناه نکنند عمداً و نه سهواً و نه خطاً و نه صغیره و نه کبیره و نه از آنها  
صدان شود و اینها هم میباشند که اثنی عشریه میباشند که در هیچ وقت و در هیچ احوال از اوقات عمر خود  
نه گناه کبیره و نه صغیره و نه از روی عمد و نه سهواً و نه خطاً و نه از فراموشی هیچ قسم صدان از پیغمبران نخواهد شد و چون  
پیغمبران در مصلح خلافت و الهیه از اینها که جایز بدانیم دیگر اعتمادی با قوال افعالین  
پیغمبران خواهیم داشت و احتمال میدهم که این پیغمبران خبرهای و هم از خدا نباشد و دروغ میگویند عمداً یا سهواً

در امور دنیا و آخرت

و اختلاف و اهل بیت

و عقاید شیعه و اهل بیت



# در بیان عصمت انبیاء است معنی ترک اولی

ص ۱۶۱

یا حکماء انبیان و فراموش نموده باشند و خداوند خلافا و را فرموده باشد پس حجت خدا بر خلق واقع شد  
 بود و میگوئیم اگر ترک اولی نسبت به انبیاء نسبت داده شود در آن هم اقوال مختلفه است و لا احکام در تبلیغ و  
 انما اجماعاً نبوده است که همه امت متفق در این امرند و خلاف ندارند و اگر در فعلی بوده است که انبیاء  
 بمکروه بوده است یا خلاف زهد و تقوی بوده که مرتبه کناه نبوده است او را ترک اولی گویند چون نسبت به  
 پیغمبران و جلال شان این هم نیز عظیم است لذا تصریح بر ترک اولی شده عرض است که همان ترک اولی هم ممکن نیست نسبت  
 مختص خاتم انبیاء م داده که از آن مختص افضل و اکمل از همه پیغمبران بود و لایق تطهیر مؤید است و بر این قطعیه  
 عقلیه و اخبار صحیحه مؤید بر این مطلب است که ابتدای ترک اولی هم از آن حضرت سر نزده است چه در اول عمر و  
 صغر آن حضرت بحسب ظاهر و چه از آن حضرت و در جمیع احوال و زمان طیب ظاهر بوده است و هر گاه  
 در عمر خود سهو و نسیانی از آن بزرگوار واقع نشده است و آنچه برخلاف این نقل شده مانند نماز و غیره  
 که سهو یا پیغمبر نماز قصر خواندن یا حدیث دیگر که از آن حضرت خواب بود و نماز صبح او قضا شده است میگوئیم  
 که ذکر این گونه احادیث در زمان نقیبه است و راوی هر دو حدیث سنی بوده چنانچه راوی حدیث اول  
 ذوالشمالین خارجی ملعون است این اعتقاد مخالف مذهب حق و عقل است و از جمله قائلین باین قول  
 ظایفه اشاعره است که سهو و مغایره و کبیره هر دو از برای پیغمبر جایز میباشد چنانچه مفضل در بیان  
 مذکور شد چنانچه از فخر رازی در کتابار بعین ذکر شده است بعضی دیگر هم نام بر او طهرانی میگویند که حقیقت  
 ذکر اینها نشود و ادله عقلیه در خصوص عصمت پیغمبران سه دلیل اقامه و بیان نمودیم و قبلم تحریر و ردیم  
 در دکن اولاً از اصل دوم و محتاج تکوین نیست مبدل فکر پیغمبر محمد بن عبد الله ص اشرف و افضل از همه  
 پیغمبران بوده است و باده عقلیه و نقلیه ثابت و محقق است بدلیل خلصیت آن بزرگوار و ناسخ همه ادیان  
 و بر طرف نمایند همه مذاهب بوده است ثبات این مطلب موقوف است بمقدور و انیت نظر بر طریقت  
 و سواد ما خلق الله شیئاً الا و جعل له سیداً یعنی خلق نفرموده است خدا چیزی را مگر آنکه از برای  
 سید و قائمی قرار داد نظر مبدل هتخصیص است که خداوند عالم در جمیع اشیا اشرفی قرار داده و از برای  
 هر نوع صنف اشرفی قرار داده و اشرف حیوانا و اناطوا است که انسا باشد و اشرف جمیع اوطالب و نظایر  
 شریفه و لقد کرمانی دم اشرف انواع جمیع موجودات انسا است و اکمل است نسبت به جمیع المکانیز که در  
 امرت به بنایست بحقه نمودن و بر این خدا و دارا مرتبه حیوانی را

در بیان عصمت انبیاء است معنی ترک اولی

در بیان عصمت انبیاء است معنی ترک اولی

در بیان عصمت انبیاء است معنی ترک اولی



مراتب نشا و تدبیر در امور معاش و ملت

بجهت حرکات و سکونات ناصرا و داراست مرتبه اجنه را بواسطه تشکّل شد در اشکال مختلفه نظر بر انقلا با  
خیالات متفاوتة قلبیه او و داراست مرتبه سباع و درندگان را بجهت غضب و خشم و بیاض و داراست مرتبه  
جنبه ملکوتی را بواسطه عقل او که از هر خائنین و مجرمان است و داراست صوت زیبا و نطق شیرین و صوت  
در یابی و اعتدال قامت را و تدبیر کنند امر معاش و معاد است و مستخر بر جمیع مخلوقات است و سلطان بر  
جمیع مخلوقات است و قادر بر جمیع افعال است و باین جهان جانب حق او را اگر امتی حاصل شده و  
مموده است قتلارک الله احسن الخالقین در حق او و نظر بر فائز حق سبحانه و تعالی و فضلنا هم  
علی کثیر من خلقنا تفضیلا انسانا بعلا و کرامته که دارد از جهه عقل و حجت دارا بیش صفت  
ملکوتی را بخصیلت ریاضت و زهد و تقوی و عبادت که جنبه عصمت و طهارت او است و  
معرفت خود شناسی و خدا شناسی و فضیلتی خدا و بند عطا فرموده با نشا عاقل که فضل بر جمیع  
مخلوقات است حتی بر ملائکه زیرا که معصیت نکردن ملائکه بجهت اینست که از انوار و ارح مجرده  
می باشند و واجد عصمت اند و فاقد محصیت و الت شهوت و غضب ند چنانچه <sup>او ند</sup> او شده است  
خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ یعنی خلق شدند ملائکه از نور اما انسان صاحب جنبه است و دارا است  
عناصر اربعه را و طبایع مختلفه که مقتضی شری و سیئ است و دارا است جمیع اشیا خیر و شر را  
پس بمتابعت نفس اماره بصرف اکل و شرب و جماع و خواب ارتکاب سایر لغویات لیل و  
نهار او مرتکب شدن او بعبادت و بندگی خالق خود از جایم پست تر است و هرگاه بر ریاضات و مجاهدت  
عقل را بر جهل و رضای حق را بر هوا و هوس نفس عبادت را بر غفلت و اطاعت خالق را  
بر مخالفت ترجیح دهد و عدالت را بملک خود قرار دهد از ملائکه افضل خواهد شد ۶۶  
ادعی زاده طریقه معجون نیست از فرشته مرسته و حیوان کرکند میلان شود که از این  
و رود سوی او شود برانان و انصاری انسان در حالت ثانیه مذکور سمر مرتبه است هر چه  
اولی مرتبه عبادت و تحصیل اخرت از روی معرفت مرتبه ثانیه مرتبه زهد و  
مستقین است که جمیع لذایذ دنیا را ناکول و مشروب و مخاب و راحت و چشم پوشید است  
محض غم و استراحت جاودانی است و بی مرتبه ثالث مرتبه عرفا و سالکین حقه است  
که جمیع همت و فکر ایشان در دنیا بجان معرفت حق و رضا حق باشد و نور حق را در وجود خود نشان





# در مراتب انبیا باندازه استعدادشان

ص ۱۶۳

تا بشود دهند و ظلمت غرور دنیا را و هوای نفس را بواسطه نور حق از خود دور کنند و باطن خود را باندک حق  
عادت دهند و بغیر حق چیزی بیکر مشاهده نکنند و از جمیع عطیات حق چیزات و چیزات بلاها را از  
حجت راضی و یکسان باشند و در هر دو شاگرد باشند و راه بندگی انحصار در یک صفت و عمل ندارند بلکه  
هر چه از راحت و مشقت و وسعت و عسرت و کمر سندی و سیری و کرب و زحمت و پویش و اطعمه هانی لذت و  
نان جو خشک شده با نمل خوردن و مرض و صحت و حیات و ممات که از جانب خداوند عالم آید ایشان را در  
جمیع حالات راضی و یکسان حال آنها باشد پس بدانکه مرتبه فوق عباد و زهاد و عرفا مذکور و مرتبه انبیا  
و اولیاء است بحجت دارا بودن انبیا مراتب مذکوره ثلاثه را با حصول زانده و صفات حمیده که عطاء حق است  
و نعم در حق آنها گردیده و از دیدن ملک و شنیدن کلام حق در خواب یا بیداری یا هر دو و علاوه حاصل  
جمیع معلومات و معقولات یا اکثر آن تفاوت حال زجای پیغمبران و رسولان در زمان اندک بحث صاحب  
بی تعلم از معلم که این خاص وجود اقدس اشرف انبیا است و تصرف نمودن در مواد جمیع ممکنات از جمادات و نباتات  
و حیوانات بمحض اراده باذن خداوند عالم بدون آلات و اسباب طبیعی که مجرات پیغمبران از این بابت  
بوده در وقت حاجت هر چه اراده می فرمودند موجود می شد از برای هر یک از پیغمبران بواسطه متفاوت  
بودن در مراتب خصال مذکوره آنها ضعفا و قوه مراتب می باشد فوق مراتب بیکری چنانکه در سورة  
نقره خداوند می فرماید تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ  
بَعْضُ اِيْنِ سَیِّئِرِ اِنْ رَافِضِیْلُ اِیْمِ بَعْضِ اِزْ اَیْثَانِ اَبْرَ بَعْضِ دِیْکَرِ بَعْضِ اِزْ اَیْثَانِ کَسِیْ هِتْ کِتْمَلَمْ بَا  
خَدَّ اَمُودُ و بَلَدِیْ اَدْرِیَافَتْ بَعْضِ اِزْ اَیْثَانِ رَا بَچِنْدَ رَجَبِ و چُونِ دِیْ اَسْتَدِلَّ اِنْمَطَالِ بَیْرُ یَا یَدِ اَدِ اَسْت  
کِه مَرْتَبَه خَاتَمِ اَنْبِیَاء صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ سَیِّدَه اَسْت بَچَا یَکِه اِنْ طَرَفِ صَعُودِ فَوْقِ جَمِیْعِ مَرَاتِبِ اِنْعَوْدِ اَبَا  
تَرَا و مَرْتَبَه اَحَدِیْتُ ذَاتِ و اَلْحَبَّ اَلْوَجُودِ اَسْت و نَوْرًا و اَوَّلِ مَخْلُوقِ اللَّهِ اَسْت خَوَانْدَه اَسْت اَصَابِعِ  
اَوَّلِ و اِنْ طَرَفِ نَزُولِ خَتَمِ جَمِیْعِ مَرَاتِبِ و جَامِعِ جَمِیْعِ مَقَامَاتِ اِنْمَا بُوْدَه اَسْت اِزْ اَیْنِ حِجْه نَامِیْدَه اَسْت  
بِخَاتَمِ اَلنَّبِیِّیْنِ و سَیِّدِ اَلْمُرْسَلِیْنِ ذِیْرَا کِه قُوسِ صَعُودِ اِنْ حَضَرَتْ کِه عَالَمِ و جُودِ اَوَّلِیْشِ اَشْدَاقُ سُوْنُ و لُشْکِ  
عَالَمِ بَرُودِ دِیْوِشِ اَشْدِیْکِی بُوْدَه و اَمَنْدِ بَدُو و خَتَمِ دَاوَرُ و خَتَمِ و جُودِ اِنْ سَرُودِ بَکِیْدِ بَکِیْ و پُوشْتِه بُوْدَه  
اَسْت دُوسَرِ خَطِّ حَلَقَه هَسْتِ بِحَقِیْقَتِ هِم تَوَسُّوْسَتِی و حِجْه عَمْدَه تَا حِیْرَانِ نُوْرِ بَخْشِ و جُودِ اَتِ دُعَالَمِ  
ظَاهِرِ اَنَسْت کِه بُوْجُودِ مَبَارَکِ اَقْدَسِ و مَسْخُوحِ شَدْنِ جَمِیْعِ مِلَلِ و شَرَا یَعِ و اَدِیَانِ جَمِیْعِ اَنْبِیَاء سَابِقِ کَرْدِیْدَه ا

در مراتب انبیا و اولیاء

در مراتب انبیا و اولیاء

در مراتب انبیا و اولیاء

در مراتب انبیا و اولیاء





## در علوم مرتبه خاتم الانبیا است

و ملت و شریعت و دین آن سرور منسوخ نشده است بادیان و شریعت و ملت پیغمبر دیگر نیز که اگر پیغمبر  
 آمده بود بعد از بعثت حضرت خاتم یا نبیا استی که صاحب شریعت باشد یا مکمل دین او و ضرورت شاهد است  
 بنیامدن کسی بعد از آن حضرت که دعوی صادق نماید بر نبوت و لیکن وصیاء را شدین آن حضرت  
 و خلفاء حق آن سرور که ائمه اثنی عشر باشند اما دو پسر عم و خلیفه و جانشین و وزیر و وصی  
 بحق آن حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین و سید الوصیین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و  
 یازده نفر اولاد طاهری و طیبین آن سرور و حافظ شریعت و ملت حضرت ختم مرتبت بودند و حجة  
 روی زمین اند و در زمان ایشان قائم ال محمد ملت که قطب انوار امکان و حجة روی زمین و حافظ شرع  
 مبین و وصی سید المرسلین امام المشارق و المغرب حجة بن الحسن ملت که غائب است بامر الهی تا آنکه هرگاه  
 که خداوند صلاح داند با وزیرین و اولاد عدل نماید بعد از آن که پر شده باشد از ظلم و جور و این بزرگوار  
 ظاهر فرماید پس دانسته شد اشرافیت حضرت رسول و انجائیت که آن سرور و اشراف نبیاء و مرسلین ملت  
 و مثل علی خداست که در سورة نحل فرموده است **لَكَ لِكُلِّ اَعْلٰی وَاَنْ وُجُوْدٌ مَّقْدَمٌ عَلٰی مَصْدَقٍ لِّیْسَ**  
**كَمَثَلِ شَیْءٍ بَعْضُهُ نِیْسٌ مِّثْلُ خَدِیْجٍ وَاَبِیْهِ** در صورت زیاد نبودن كاف کلمه كَمَثَلِ ملت و چنانچه نظریه  
 الحمد لله رب العالمین خداوند عالم رب جمیع عالمیان ملت هم چنین آیه شریفه تبارک الذی نزل الفرقان  
**عَلٰی عَبْدِهِ لَیْلًا لِّیَكُوْنَ لِلْعٰلَمِیْنَ نَذِیْرًا** پیغمبر ما هم پیغمبر و نذیر جمیع عالمیان ملت و کتاب او هم که قرآن باشد  
 اشراف کتب السماوی است و خداوند در سورة بقره فرموده است **مَا نَنْسَخْ مِنْ اٰیَةٍ وَاَوْفَسْنَا نَاْتٌ بِخَیْرٍ مِنْهَا**  
**اَوْ مَثَلًا یَعْنِیْ هَلْ یَیْءُ رَاجِحٌ ظَاهِرٌ یُّوْجِبُ بَاطِنٌ** که نسخ کنیم یا از میان شما بریم خواهیم او را بخترازا و را  
 یا مثل او را پس خاتم شدن این پیغمبر از برای سایر نبیاء و ناسخ شدن دین و ملت و شریعت آنها بدین  
 و ملت و شریعت این پیغمبر دلیل اشرافیت آن حضرت ملت بر جمیع آنها خداوند می فرماید **رُحُوْا وَاُولَٰئِكَ**  
**لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلَکَ یَعْنِیْ اَکْرُوْجُوْدٌ تَوْحِیْدٌ بِرَحْمَتِیْ** بنود من خلق افلاک نمیگردم که آن حضرت علت وجود  
 جمیع ممکنات ملت و هر سببی لا بد مقدم بر سبب است پس هر کس بالطبع هر خلوق شوق وجود او هم بالطبع وجود  
 خواهد بود و بدو اولیت و اولویت و تبه او را دادا نخواهند بود چنانچه در سورة واقعه فرموده و **اَلْیَقِیْنَ**  
**السَّٰبِقُوْنَ اُولَٰئِكَ الْمَقْرَّبُوْنَ** و فرموده خداوند قرآن مجید **وَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِیْنَ** و الله  
 بکم فتح الله و بکم میختم پس این بیانات ثابته اشرافیت و افضلیت حضرت رسول و چون ضم شود



# رکن چهارم در اثبات معجزه

شود با آنچه گفتیم چند مرد بیکو شرفیت آن سرور خوب مبرهن و ظاهر خواهد شد و آن کرامات و معجزات و خارق عادات است که بعد از رحلت آن سرور ظهور و بروز نمود بوجود او و صیاد و خلفاء حقّه آن حضرت که اولاد طاهرين و طيبين آن سرور باشند که تمام در کتب خاصه و عامه که علماء اهل سنت باشند نوشته و محمل خلاف نیت دوست و دشمن حتی اشخاصی که دشمن بودند و ظلم بان بزرگوار می نمودند و باعث قتل آنها شدند منکر فضایل و مناقب و کرامات ایشان نبودند ملاحظه کتب و سیر و تواریخ شاهدان بطلب است و بنوعیست که هر کس تتبع نماید بکتاب اخبار و تواریخ علم قطع بر او حاصل می شود از مؤلف مخالف علاوه آنکه بعد از رحلت سید نبیاء و اولاد طاهرين آن سرور هر يك از دار فانی دنیا و احوال آنها بعالم بقا می جائد و کرامات از مشاهده مقدسه و قبور منوره آنها مشاهده و ملاحظه می شود که هر کس متمسک بجزیه الوثقه اولاد حضرت رسول می شود و توسل می جوید سبب برآمدن حاجات و رفع کربات و ملمات و شفای امراض و خواهد شد از مهالك و شداید محض توسل بضریرك از آنها مستخلص می شود تا آنکه کفار و بت پرستان هندو و طایفه بطایفه با انواع مختلف توسل می جویند که بحاجات خود برسند و همین بزرگ و شرافت و عظمت اولاد طاهرين او را تا نبینید شرفیت آن حضرت را که اولاد هیچ يك از پیغمبران سابق شرفیت داشته باشند و باقی باشند الی یوم القیمة و باقی باشند دین آنها بقوام دین و شریعت آن سرور و کفی شرف و عظمت آن حضرت که ظاهر خواهد شد از فرزندان آن حضرت و وجود و اندام او که مهالك محمد حجّة بن الحسن صلوات الله علیه و علی آباءه و سلطنت نماید و همه ادیان و ملل و مذاهب یکی نماید باسلام و حضرت عیسی علیه السلام از آسمان نازل نماید و در عقب آن حضرت نماز کند و کفر و جور و شرک و ظلم از بین بویزد شود و همه خلق مسلمان و موحد شوند بوجود مبارک و فرزندان حضرت رسول که در کتب تورات و انجیل هم نقل شده است

رکن چهارم در اصل و مرد میان اثبات معجزه  
حضرت رسول محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله

اما معجزات آن حضرت آنچه در کتب است فیاد ما هزار معجزه از آن سرور قصده ریاسته بلکه جمیع افعالی افعال و اخلاق آن حضرت معجزه بوده و بدان که اعتقاد داشتن بمعجزات آن سرور که اول قرآن مجید و کتاب

در کتب و تورات و انجیل

معجزات آن حضرت





# در معجزات آن حضرت است

برای پیغمبر خاتم بزبان معین تذریحاً نازل فرموده اود بیکوی معجزات صادقه آن حضرت استلزاماً لازم است  
این اعتقاد از اصول دین است پس اگر کسی انکار قرآن که کذاب است بر پیغمبر نازل شده است نماید  
و یا انکار احوال معجزات نماید کافر خواهد بود و مثل یهود و نصاری خواهد بود و بدانکه بر هر  
لازم است که تقلید را کنار بگذارد و اکتفا بدین حد و پد خود نکند و محض و سعی تمام و تتبع  
تمام بکند تا مذهب حق بر او معلوم شود هر چند امر بسیار مشکلیست که مایل است بدین ابا عقی  
که سالها داشتند باید عصیت کنار بگذارد و ذهن خود را از شرک خارج کند و خیال کند که دینی نباشد  
در مقام مجاهده و محض و تجسس بر آید تا آنکه هدایت بدو بر حقیقت است که او را هدایت فرماید و در مقام  
و احببت که رجوع نماید باحوال کسانی که معجزات حضرت رسول نقل کرده اند و بسیاری عدل آنها که شجر  
تواتر رسیده است بسیار از هدایت تقوی و پرهیزکاری و صلاح و زیادتیا اشتغال بعبادت الهی  
و بلند معرفت آنها را ملاحظه نمایند و عوصوف بودند آنها را بصفت کمالیه و اخلاق مرضیه و صد  
کرامات از بسیاری صحابه آن حضرت مانند سلمان و ابوذر و غیر اینها ملاحظه نمایند تا اینکه حقیقت  
معجزات آن سرور که در زبان خود آن حضرت بود بر هر کس ثابت شود و خبر متواتر مجد می یابد باشد  
که عقل سلیم قطع کند بان اخبار و عبارات اخوی تواتر عبارت است از خبر دادن جمیع بسیار که خبر  
الافزار بنفسه یقین بکند مثلاً حضرت نوح و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت سلیمان  
را ندیده ایم لکن از اخبار متواتره یقین کرده ایم که بوده اند و پیغمبر هم بوده اند پس بعد از این  
میگوییم که راه اثبات منحصر باین متواتر شده است چنانچه طایفه یهود یا نصاری یا زردشت  
دست بدست از پیشینیان خود یعنی از ان اشخاص که چندین هزار سال پیش از این صاحب رشت  
را ندیده یافت نموده اند و طایفه یهود از سه هزار سال پیش تر ازین و اهل نصاری قریب و هزار  
سال پیش تر یافت نموده اند نقل میکنند که زردشت یا موسی یا عیسی ادعای پیغمبری نمودند و  
فلان معجزه را آوردند پس باید و پیغمبر باشد بعینه پس ما هم از برای پیغمبر آخر الزمان محمد صلی الله علیه و آله  
که حیوة ندارد و ما هاد را حضور آوردان نموده ایم و زبان او هم کمتر از زبان پیغمبران است از اشخاص  
معتبر تواتر خبر رسیده است که ان سرور ادعای پیغمبری نمود و معجزات بسیار آورد پس باید که  
پیغمبر باشد و بدیهی و محقق ثابتست که عدد نقل کنندگان و خبر دهندگان معجزات حضرت رسول

در بیان معجزات آن حضرت است

در بیان معجزات آن حضرت است





# معجزات حضرت خاتم النبیین است

ص ۱۷۰

زهد و تقوی و صلاح و صدقانه‌ها بمراتب بیشتر از نقل کنندگان معجزات پیغمبران سابق است که بطرق  
 بی شمار معجزات آن حضرت را نقل نموده اند و عدد آنها و تواتر نقل این جماعه مضاعف است بملاحظه آنکه زفا  
 آن حضرت تاکنون زیاد نیست و طول نکشیده مثل آنها و هم چنانیکه معجزات آن پیغمبران هر یک را امت  
 آن پیغمبر ثابت می شود معجزات حضرت رسول هم از امت خود حضرت رسول ثابت می شود و این مطلب برای  
 خود اهل اسلام اسان تر است حجتی که مان و قلت زمان نسبت بزبان پیغمبران مذکور و میگوئیم علاوه  
 که ماها مسلمانان حضرت موسی را دیده ایم و نه حضرت عیسی او را معجزه آنها را مشاهده نموده ایم و نه  
 میگوئیم از برای خبر تواتر و بطریق خود مان با دلیل عقلی قطع دیگر بر اثبات نبوت موسی و پیغمبر نیست بلکه  
 ماها که مسلمان هستیم بتواتر و نقل اخبار قطع حاصل شده بر ماها که محمد و پیغمبر صیدانیم و قرآن هم  
 معجزه او و کتاب سماوی الهی صیدانیم و چون پیغمبر بودن آن حضرت بر ماها ثابت است قرآن را هم کلام الهی  
 میدانیم و آن حضرت فرموده او در قرآن هم فرموده که حضرت موسی و عیسی پیغمبر بوده اند ماها هم بفرموده آن حضرت  
 و کتاب آن حضرت آنها را پیغمبر دانیم و میگوئیم شماها که طایفه یهود و نصاری میباشید که این اعتقاد ما  
 مسلمانان نبوت آن حضرت و قرآن الهی حق است پیغمبر بودن موسی و عیسی نیز حق است و اگر میگوئید این اعتقاد  
 ماها حق نیست پیغمبر موسی و عیسی هم حق نیست بر شما لازم است که پیغمبر بودن آنها و معجزه آنها را ثابت کنید و نقل  
 کنندگان معجزه حضرت موسی و عیسی هم بنصاری و هر دو هم مدعی هستند بمراتب که در این  
 و بعلاوه میگوئیم با آنها اگر دلیل ثابت است که محمد پیغمبر و استخوان است پس حرام اقرار بنبوت او نمیکند و  
 اگر بنبوت او نیت و دروغ کو است پس نبوت موسی و عیسی و سایر پیغمبران هم بر اهل اسلام ثابت نیست بحجت  
 اینکه اقرار مسلمانان بپیغمبریشان می باشد مثلا اگر یهودی یا مسلمان یا کوی توامر و زانچه راه و بچه لیل عالم  
 معجزه و نبوت محمد داری مسلمان خواهی گفت بان راه و دلیل که تو علم بنبوت موسی داری و اگر مسلمان  
 به یهودی گوید که توامر و زانچه که تو علم بنبوت و اعجاز حضرت موسی داری و یهودی تواند گوید بهما  
 دلیل که توامر و زانچه بنبوت محمد داری بحجت اینکه دلیل ثابت میکنند که هزار سال قبل حضرت موسی پیغمبر بود  
 انهم نه بخبر آنها بلکه بخبر پیغمبر و کتاب پیغمبرها که قرآن باشد و پیغمبری او نزد ما ثابت است که بوده و نسخ دین و بعثت  
 او شده است بفرموده پیغمبر ما و پیغمبر او را که امر و پیغمبر ثابت نمیکند چنانچه پیغمبران را که پیش از حضرت  
 موسی و بعد از موسی بودند بقول پیغمبران و کلام الهی و فرموده آن حضرت قبول میکنیم و یهودی نمیتواند بگوید همین

بجای آنکه بگویند که اینها معجزات است و اینها را هم میگویند که اینها معجزات است

و اینها را هم میگویند که اینها معجزات است و اینها را هم میگویند که اینها معجزات است





# در معجزه حضرت خاتم الانبیاء است

در معجزه حضرت خاتم الانبیاء است

پیغمبری موسی ثابت شد پس آن امر مستحکم است تا خلافت ظاهر شود مسلمان خواهد گفت چون نبوت او ثابت شد  
نزد ما بنبوت نبوت پیغمبر خود مان که نسخ دین آنها باشد نبوت عیسی و نبوت عیسی هم ثابت است نزد ما هم  
بنبوت نبوت پیغمبر خود مان که نسخ دین او باشد پس نبوت هر یک مستحکم است تا زمان بعثت پیغمبر بعد از  
چنین باول بعثت پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله و همین که باین وقت بهین دلیل نبوت پیغمبر موسی خلافتش  
ثابت است پس بر تو است که مسلمان شوی بنبوت محمد ایمان بیاوری خصم سخنی نتواند گوید و نیز می  
که اقرار مسلمین بنبوت موسی و عیسی و پیغمبر علی باشد که پیش از بعثت آن سرور پیغمبر  
بوده است و نزاع مادر و جوب طاعت زمان بعد از آن سرور است که طاعت محمد بر هر جن و انس واجب است  
و مسلمان اقرار ندارد ببقای پیغمبري آنان و طاعت احکام آنان بلکه مسلمین دین آن اجداد از بعثت پیغمبر  
احوال زمان منسوخ می دانند و طاعت آنها را حرام می دانند و طاعت محمد را واجب می دانند و نیز بحکم  
نضاری میگوئیم که اگر بگوئید بما مسلمانان که نبوت عیسی اتفاق افتاد و شماها است و از محمد اخلافت  
ماها منکر و شماها مقبل بر نبوتان اتفاق افتاد و شماها است و از محمد اخلافت  
که نضاری هستی جواب خواهیم گفت بر شماها لازم است که دست از عیسی بردارید و طاعت موسی  
کنید بجهت اینکه نبوت موسی اتفاقیت خلاصه پس از انچه بیان نمودیم از برای نبوت نبوت پیغمبر  
آن حضرت آدم تا خاتم علیهم السلام بغیر از آن که ادعای پیغمبری هر یک نمودند و هر یک فلا معجزه را داشتند  
طلب دلیل از هر ملت نمایم هم خواهند گفت بجهت متواتر این مطلب بر ما ثابت شد و مستقیم قطعی بر ما صدق  
این پیغمبران مان ثابت شده است دیگر حرفی ندارند و نیز ثابت شد که اهل اسلام هم همین خبر متواتر را بر اهل آنها  
اسان تراست بواسطه کمی مدت زمان آنها پیغمبرشان زیاده بر این بیانات در این رساله مناسب نیست  
چنین مذکورات نمودیم و بدانکه در خصوص معجزات پیغمبر خاتم النبیین محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم  
اول معجزات ظاهره محسوسه عند الناس فی یوم القیمة است و ان قرآن مجید قسم  
دوم معجزات حسیه که در زمان آن حضرت بوده و بجهت متواتر میان سید و ان زیاده از هزار آرزوی خواه  
از حد و احتیاط اند بیرون آمدن آب از انگشتان و شیر شدن جمیع از طعام قلیل اندک ببرکت و مبارک  
آن حضرت و شوق کردن ماه و سال نمودن حجر و سنگ و تسبیح سنگیزه بستی آن حضرت و برگشتن خوب  
با سنان و سخن گفتن حیوانات و ظلم کردن نزد آن حضرت و همین نبوت برگشتن آن حضرت بلند تر بود و از هر

بیان اینکه معجزات پیغمبران در روز قیامت اول ظاهر است



# در اخبار آن خضر عجیبت و معجزات

ص ۶۱

قسم دوم  
فصل  
معجزات  
حسب  
زمان  
رسول الله

قاصه در راه وفش و حال آنکه قامت آن سرور موزون بوده است و سایه نداشتن آن سرور در افتاب  
ما هتاب و دیدن آن عقب سر مانند پیش رو و سلام کردن درخت میوه دار بر آن حضرت تا برای  
آن خضر برای حجه براهی و مرده زنده کردن و سخن گفتن سوسمار شهادت بر سالاران حضرت  
سخن گفتن با شتر و کرک و بزغاله بر این کرده بر آن سرور و شهادت دادن هر یک بر پیغمبر آن حضرت  
و نازل شدن میوه و مانند های آسمانی برای آن حضرت و تالیف استون از فراق آن جناب و شنیدن  
راه هار از نور پیشانی آن حضرت در شب آرام شدن حیوانات با هموار بدست آن حضرت که بر دست  
آنها می مالیدند و بهمین جسم و جسد عروج نمودند و فتنه با سمانها و معراج و جبرهای غیب دادند  
بر اتفاق خصم الهی معجزه است و بسیار آن خضر خبر از غیب اده اند که الهی بعد واقع شده است و آنچه  
مرگم از آن حضرت پنهان می کشیدند و سینه هاشان بود همه را می فرمودند و نیز فرمودند که امت  
من بجهتاد و سر فرقه خواهند شد و هر بیاطل خواهند بود مگر یک فرقه و همین طور شد و نیز فرمودند  
بیایدن عالمی که از اسلام باقی نماند مگر اسمی و از قرآن مگر رسم و حال بهمین طریق است و نیز خبر از غصب  
وصی خود و ابن عم خود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دادند که خلافت را از او غصب خواهند نمود و بخوار  
خون سرش خضاب خواهند شد و خبر از شهادت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام دادند و هر کی  
واقع شد و خبر دادند که بنی امیه هزاراه سلطنت و غصب خلافت خواهند نمود و شد خبر شهادت  
هشتم و فرزند ششم خود علی بن موسی الرضا دادند که یار ازین من بملک خراسان مدفون خواهند شد  
و واقع شد و تقریباً یکصد خبر است که نقل از اهل سنت است در اصل سیم در امامت ذکر خواهد شد که  
آن حضرت خبر یک بیگانه از اوصیاء خود را و اولاد آن خود را داده اند با اسم آنها و لقب آنها و با اسم مادرها  
آنها و فرزندان و از هم خود را غیبت و فرمودند که غیبت خواهند فرمود و علامات ظهور آن بزرگوار  
فرمودند که اغلب آنها بعد از هزار و سیصد و کسری بعد از آن خضر واقع شده و هم اینها و جمیع اینها  
معجزات است و ممکن نیست باین رساله مختصره بیان نمایم و معجزات از بدن شریف آن خضر بسیار بود که پیوسته  
نور از چهره مبارکش ساطع بود و چون نور از شعاع جبین اطهرش برود یوار میتابید و بعضی اوقات مبارک  
بلند می فرمود و انکشتن مبارکش مانند شمع روشنی میداد و بوی خوشی از آن حضرت قوت از راهی میکشید  
تا دور و زیان یاده هر که از آن راه می رفت می آید که آن خضر از آن راه عبور فرموده از آن عطر او می





در معجزات حضرت خاتمه الانبیاء علیها السلام

مهمید و عرق آن حضرت را جمع می نمودند بهترین عطرها بود و داخل عطرهای دیگر می نمودند و دلواپی  
 نیزه آن حضرت را و در دند کفابی در دهان مبارک فرمود و مضغه کرد و در دلو ریخت آن آب  
 از مشک خوشبو تر شد و پیوسته این را افتاب بر سرش بنایه محل انداخت بصر طرف حرکت  
 می فرمود و در این هم حرکت می نمود و دیگر هیچ مرغی انبالای سر آن حضرت پر و از نمی نمود و مکس و پشته  
 بودند و مطهرش نمی نشست خواب و بیداری و یکسان بود و خواب قوای و از آنرا که معطل  
 نمیداشت و سخن ملائکه را می شنید و با آنها تکلم می فرمود و ملائکه را میدید و هرگز بوی بد بمشام  
 آن حضرت نمی رسید چیزی که از حضرت خارج می شد زمین بلع می نمود و بخود فرو میبرد و بوی مشک  
 می داد و کسی نمیدید بد دهان مبارک بصر چاهی میان آفتاب آن چاه زیاد می شد و برکت می نمود و با  
 آب دهان شریف و شفای جمیع امراض بود کور را بینا می نمود و از یک برغاله بخترو یک صاع جو هفت  
 سیر کرد و دیگر جمیع لغتها را می فهمید و جمیع لغات و همه زبانها سخن میگفت و در محاسن شریفش  
 هفت موی سفید بهم رسیده بود که مانند آفتاب میزد و خشید مریوت بر پشت مبارکش جای گرفته  
 بود و نودان بر نو آفتاب زیاد می نمود و دیگر آنکه آب از انکشتان او جاری بود بقدری که جماعت  
 بسیاری سیراب شدند و با اشاره انگشت ماه را بدو نیم فرموده است هیچ زمانی محترم نشده است  
 ظاهر و مطهر بود و دیگر هر چهار پای او سوار نمی شد راه را می شد و پیر نمیشد و دیگر در قوت کیمیای آن  
 مقاوم نمیشد بر هر سنگ و درخت که میگذشت خم می شد ندان برای او چنانچه در زمین نرم ملائم راه  
 جای پای مبارکش میماند و اگر بر سنگ سخت زمین صلب عبور میفرمود اثر پای مبارکش میماند و خدای تعالی  
 بآن حضرت می انداخت که بان تواضع و فروتنی و شفقت و مهر با نیکی دانا و کفار و منافقین که آن حضرت را  
 میدیدند از نیم بخود می لرزیدند و از دهان و راه خوف و رعبت آن حضرت در دلهای کافران اثر میکرد و  
 با اشاره آن حضرت بتها بر و افتادند و با اشاره آن حضرت درخت سبز شدند و میوه دادند آن وقت خشک و کشتن  
 درخت خناب برای مسلمانان و در مقابل بدشدن و میوه دادن این معجزات را بطریق هنرست ذکر نمودیم و در کتب  
 هریک مفصل و مشروح است و به این قسم معجزات هم خلفا و اوصیای آن حضرت و اثنی عشر و اهل بیت علیهم السلام  
 حاصل شده که انشاء و محبت امامت بعضی معجزات آنها ذکر خواهم نمود و در عامه است جماعت شیعه مملو است  
 اگر جای انکاونیت مؤلف مخالف دشمنان آن بزرگواران ذکر نموده اند و انکار کرده اند و اما معجزه ظاهریه

در معجزات حضرت خاتمه الانبیاء علیها السلام





محسوسه معینه الی زمانها هذا الی یوم القيمة قرآن است و آن تا این زمان باقی است خواهد بود و ابدی است  
 بنقل نقل کنندگان و اخبار و کتاب اقوال نیست و حجت آنکه حضرت حق سبحانه آن حضرت را مدح و ثناء  
 نمود و خلعت خاتم النبیین بر او پوشانید و آن حضرت را بر کزید و مبعوث بر مبعوث و اسبق بود و اقیامت این <sup>مسیح</sup>  
 خواهد شد بهین حجت قرآن را که یکی از معجزات با هرات است در میان خلق باقی گذاشت که آنها هم تا اقیامت باقی باشد  
 و الحال هم که شاهد میکند و حاجت بعضی تکلفات نیست بخلاف معجزه سائر پیغمبران که محصور  
 زمان خودشان بود که در حیات بودند و خصم مثل یهود و نصاری هم که اتفاق دارند و حرفی انکاری  
 این ندارند که آن حضرت ادعای نبوت نمود و قرآن را معجزه خود آورد و الهی که میگوید قرآن خارق عادت  
 انسانی نیست که حد معجزه بر آن صدق آید و بطلان حرف آنها بر واضح است و موقوف است به بطلان کلام  
 آنها مقدمه که طریقه خداوند عالم بر آن قرار گرفته که یک یاد و معجزه هر پیغمبر را در هر زمانیکه بوده باشد  
 اهل آن زمان در فعلی ظاهر است که بیاوردند آن فعل را آن پیغمبر بالا تر که قوه احدی نباشد بجا آورد  
 آن فعل را چنانچه در زمان حضرت موسی سحر بسیار بود از این حجت خداوند معجزه موسی را از دها  
 شد عصا را بان حضرت عطا فرمود و چون کرد در زمان حضرت داود اهل آن زمان در موسیقی ظاهر بودند  
 این حجت خداوند حضرت داود صوت و نغمه عطا فرمود که هر انسان و حیوانی میشنیدند بی هوش میشدند  
 بلکه اضطراب در جمادات هم میرسید چون در زمان حضرت عیسی طبع حاذق بسیار بود و معالجهای ص  
 های صعب و ناخوشیهای تلخ را مینمودند از این حجت خداوند معجزه حضرت عیسی را زنده کردن مردگان قرآن  
 داد و شری این طریقه الهی نیست که هرگاه صاحب فنی که ماهر است بان فن مشاهده معجزه را بکند که آن نوع فن  
 است همان لحظه و میفهمد و یقین میکند که این معجزه او عمل مخلوق نیست و زود اقرار به پیغمبری آن صاحب <sup>معجزه</sup>  
 خواهد نمود و دیگر آن هم متابعت او را خواهند نمود بخلاف سایر خلق که فرق میان معجزه و سحر غیبی هستند <sup>و از حجت</sup>  
 بود که اول سحرها اقرار بنبوت موسی نمودند و نیز اول اطباء حاذق و حکما اقرار بنبوت عیسی نمودند  
 بنا بر همین تقریر هم حضرت سید کائنات سید البشر محمد خاتم النبیین صلی الله علیه و آله ادعای نبوت فرمود  
 و قرآن را هم علاوه بر همه معجزات خود آورد و آن را با همه فصاحت و بلاغ عرب که در زمان آن حضرت فصاحت  
 بلاغت با علا درجه بلندی سینه بود در معجزه عارضه بر آورد و فرمود من پیغمبر هستم و این قرآن معجزه  
 منست علاوه از شوق القوم و معجزات دیگر که قبول ندارد مثل آن را بیاوردید یا یک سوره آن را بیاوردید و یا

در معجزات محسوسه آن حضرت استیلا





در معجزات آن حضرت الی رفقا هذا

بآنکه همه آنها در زمان حضرت نهایت مرتبه فصاحت را دارا بودند عاجز شدند همه آنها اقرار بجز کردن کردند و  
 از آنها مسلمان شدند و گروهی دیگر هم که مغلوب شدند و کفر ورزیدند کشته شدند عرض است که با وجود آنکه در آن  
 زمان طاهر بودند باین فن و عاجز شدند و ممکن هم نیست که کسی بگوید شاید قرآن کلام خود آن حضرت باشد که  
 از همه فصحا فصیح تر بوده است عقل سلیم حکم میکند باینکه محال است که بشر کلام فصیح را بگوید و تا کون  
 جمیع خلا بق از همه فصحا نوالسته اند باشند که یک سوره کوچک آن را بیاورند و قرائت کنند و حال آنکه  
 همه مخالفان حضرت و بعد از آن هم مخالف دین آن حضرت بودند و از راه عصبیت انکار نبوت آن حضرت  
 نمودند و عاجز از این رد نمودن این ادعای پیغمبر شدند و خداوند می فرماید قل لیس بحجبت الحق والانس  
 یا تو امثل هذا القرآن لایأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهرا یعنی بگو ای محمد که انس و جن جمع شوند  
 برای اینکه مثل این قرآن را بیاورند نخواهند آمد و مانند مثل آن اگر چه بعضی از آنها اعانت بعضی دیگر را نمایند  
 و همه پشت یکدیگر بدهند و نوالستند با وجود این یک سوره بیخ ایه را بیاورند خلاصه بتواتر رسیده  
 که در وقتی که آن حضرت معارضه بقرآن فرمودند همه فصحا و بلغا اقرار بجز نمودند و مغلوب شدند و بدان که  
 معجزه بودن قرآن بر چند وجه اول مشتمل بودن السنت بر نهایت مرتبه فصاحت و بلاغت و طلاق  
 بطریقیکه احدی انکار نمیکند و هر کس به شعوری متیازان را بقدر فهم خود می دهد با وجود آنکه قرآن  
 نه اسلوبیان اسلوب شعر است و نه نثر است و نه خطب است مشتمل است بر همه مقامات و اوزان شعریه بطریقه  
 رسم خطبه و محسنات بدیعیه لفظیه و معنویه و جمیع نکات دقیقه که از قوه بشر خارج است در میان همه کلامها  
 فصحا مانند یا قوت و لعل بدخشان است و ایتکرده اند که هر که سخن بسیا بلیغ یا شعر فصیح می گفت بر آن  
 مخاطرت بر کعبه معظمه می و بخت و چون ایه یا ارض بلیغ یا ائتک و یا سماء اقلعی نازل شد همه از بیم و سوائی  
 در شب آمدند و نوشته های خود را بر پیشانی پنهان نمودند و چه دویم آنست که اختلاف بزرگ چنانچه حدی  
 متعال می فرماید ولو کان من عند غیر الله لوحد و افیه اختلاف فاکثیر یعنی قرآن اگر از نزد غیر خدا می بود طریقه  
 می یافتند و اختلاف بسیار می زیرا که از بشر هرگاه کلامی باین طور صادر شود ممکن نیست که مشتمل بر تمام  
 و اختلاف بسیا نباشد از دو جهت یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا و قتیکه افشا کنند آن سخن خطا  
 و سواد نباشد و دیگر آن مباشرت بر و نوشتن ایه بایه و سوره بسوره شوند و حال آنکه اکثر آنها هم منافق  
 آن حضرت باشند دیگر اختلاف در فصاحت زیرا که قصاید و خطب فصحا اگر یک فقره اش فصیح انشا نمود

علی ان

[illegible]

تجلیات







## معجزات حضرت خاتم الانبیا است

بنفاق و گفتگوهای آنچه کفار در خانه های خود می گفتند و می کردند و با یکدیگر بر زبان می نهان مشغول بودند  
 آنچه در خاطرهای خود میکنند آیند و بعد از آنکه آن حضرت خبر می دادند با آنها آنها تکذیب می نمودند آن حضرت را  
 و بعد از خبر آن حضرت اظهار ندامت می نمودند یا توبه می نمودند قسم می دادند و می دادند و اینده داده ملت  
 در بسیار و آیات کرمه که عین خدا احدی اطلاع نداشت پیش از وقوع آنها مگر بوحی فانی خبر دادند از پیش  
 بودن تاریخ قیامت و خبر دادن بفتح مکه و خبر دادن حفظ حضرت رسوله از شر مردم و خبر و بسیار بکران عجم  
 دادن بسوره کوفه و بسیاری زواری آن حضرت و بسیاری دیگر از اخبارات که تمام واقع شده است که اگر  
 بخوانیم بیان نمایم اعجاز قرآن مجید را باعث طول کلام خواهد شد که با اینکه با این اختصار و کلام و شتم  
 مژا سرار باطنیه و علوم ظاهریه و دقایق وجودیه و حقایق الطبیعه و احکام مبدء و معاد و سایر احوال عقلیه  
 از ادراک نمودن آن عاجز و قاصر و زبان از بیان آنها لکن ولال استیحه تر و خشک و عالم نیت مکرانکه  
 حکم آن در قرآن مجید است و لکن علم آن در نزد آن حضرت و ائمه هدی علیهم السلام است چنانچه  
**در بیت خضر اما محمد باقر** بعضی از اسرار حروف کلمه الصمد را که در سوره قل هو الله احد بیان فرموده  
 و بعد از آن فرمود که اگر بخوانم هم شریعتها و واجبات و مستحبات و همه چیزهایی که مردم احتیاج بآنها دارند  
 از این لفظ الصمد بیرون بیاورم می توانم خلاصه کسبیکه اندک اطلاعی داشته باشم از معارفی که در قرآن  
 بعبارة طحی سببار مختصر بیاورد یقین نمیکند که این قسم از کلام در قوه بشریت که اینهمه معارف را بوی  
 ادا کند که همه و در ضمن یک سوره کوچک بلکه یک ایچ جمع تواند کرد چنانچه در حدیث وارد شده است که  
 آنچه در یک سوره مبارکه محمد است تمام است بر سبیل اجمال و توضیح این مطلب نیست که آنچه در قرآن است از تجید  
 و تجید و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و شکر و ثناء در کلمه محمد رح است و آنچه در قرآن است از صفات  
 جلال و کمال و بیان الوهیت و ذکر ربوبیت در کلمه الله و درج است و آنچه در قرآن است در ذکر اسماء  
 زمین و جن و انس و وحش و طیر و نبیا و اولیا و سعاد و استقیاء و کفار و سایر مصنوعات از مخلوقات در  
 کلمه عالمین درج است و آنچه در قرآن است از بیان روزیه و نعمتها و احسان و اکرام و اعطاء بندگان و  
 دادن بآنها در کلمه و نحن ربهم و آنچه در قرآن است از وسعت و رحمت و تجاوز از معصیت و کثرت به  
 بندگان در کلمه و یم دج است و آنچه در قرآن است از ثبات قدرت و عظمت و بقاء سرمدیت حق و یقین  
 و نظیر بودن او در کلمه فالک و یم و آنچه در قرآن است از ذکر قیامت و موا و مقامات و نعمتها و کرامتها

در قیل و دهل  
 علی بن ابی طالب  
 علیه السلام



# در تفسیر سوره مبارکه حسد

ص ۱۷۵

و احوال بهشت و درجات و هول و دوح و شداید و حساب و میزان و غیلهایها در کلمه یوم الدین در سج  
 و آنچه در قرآن است از احوال عبادت و کیفیت اطاعت و ایثار نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و غیر اینها  
 در کلمه ایاله بعد از سج ملت و آنچه در قرآن است از ذکر استعانت و توکل و طلب نصرت و فتح در کلمه  
 ایاله نستعین در سج ملت و آنچه در قرآن است از بیان هدایت و توفیق و ارشاد و اعتماد و دعا و سؤال و استجابه  
 در کلمه اهدنا در سج است و آنچه در قرآن است از بیان حلال و حرام و شریعتها و حکمشها در کلمه اهدنا در سج  
 کلمه در صراط المستقیم در سج و آنچه در قرآن است از احوال سعادت و کیفیت طریقها و سیر آنها و سبب نجات  
 و رفع درجات در کلمه صراط الذین انعمت علیهم در سج و آنچه در قرآن است از احوال بنی اسرائیل و قصص و  
 احوال آنها از کفران نعمت و تکذیب پیغمبران و عملات دادن الطواغیر و انحراف آنها بر کنایه ها و لغو و لغو و عذاب  
 و عقاب خداوند عالم بر آنها در کلمه غیر المغضوب علیهم در سج و آنچه در قرآن است از احوال کفار و منافقین  
 و مشرکین و کراهات در کلمه ضالین در سج ملت و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اگر خواهم  
 تفسیر کنم سوره حمد را هفتاد و شتر بار کتاب باید بکشد پس از آنچه گفتیم و بیایم خودیم ثابت شد که قرآن کلام  
 خدا و معجزه حضرت محمد بن عبد الله است و این اعتقاد از اصول دین ملت پس کسی که انکار کند و یافرا  
 را کلام خدا نداند کافراست و کلام حضرت داند معجزه دیگری از کلام آنکه معراج رفتن حضرت رسول  
 است که مخصوص صریحه قرآن مجید و از جمله ضروریات دین اسلام است و منکران کافرانست خلایق که بعضی  
 از قاصدان در خصوصیتها آن کرده اند ناشی از عدم تتبع است یا قلت قدری از بعضی از عامه خلایق از خصوصیتها  
 معراج نموده اند و بعضی از متأخرین متکلمین شیعه در ذکر بعضی خلایق متابعت نموده اند و آنچه از این  
 کرمی قرآن و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر می شود است که حقیقت در کیش حضرت رسول از مکه  
 بسوی مکه قیام کرد در شام است بر و از آنجا با سمانها تا صندقه المنتهی و از عرش اعلام میر و فرمود و عجائب  
 را بیا و نمود و از های نماز و معانی نامتناهی بان خصی القا کرد و آن خصی در بیت المعمور و تحت عرش الهی تعالی  
 حق نعم قیام نمود و با ارواح انبیا و اجدادشان ملاقات کرد و داخل بهشت عین سر شد و منازل اهل  
 را ملا حظ نمود و احادیث متواتره خاصه و عامه دلالت می کند که عروج آن حضرت بیدار و مجسد  
 مطهر بود نه روح بی بدن و به بیداری بودند در خواب جمیع قائل اند که معراج آن حضرت مکرر واقع شده است  
 اما خصوصا بعد از وجود مبارک سید کاینات و نبیایا بود که مخصوص وجود اقدس خود آن سرور بود و دیگران بان  
 حضرت

در تفسیر سوره حمد  
 و آنچه در قرآن است  
 از احوال عبادت و  
 کیفیت اطاعت و  
 ایثار نماز و روزه  
 و زکوة و حج و  
 جهاد و غیر اینها  
 در کلمه ایاله  
 بعد از سج ملت  
 و آنچه در قرآن  
 است از ذکر  
 استعانت و توکل  
 و طلب نصرت و  
 فتح در کلمه  
 ایاله نستعین  
 در سج ملت  
 و آنچه در قرآن  
 است از بیان  
 هدایت و توفیق  
 و ارشاد و اعتماد  
 و دعا و سؤال  
 و استجابه در  
 کلمه اهدنا در  
 سج است و آنچه  
 در قرآن است  
 از بیان حلال  
 و حرام و شریعتها  
 و حکمشها در  
 کلمه اهدنا در  
 سج



# اختصاص آن وجود مقدس

شریک نبودند اول آنکه آن حضرت اجماع بوده که در آن خوانده بود و این که هم می نوشتند هم می خواندند که حضرت جعفر  
 الاثم فرمودند که بگفتاد و سر زبان می خواند و می نوشت آن حضرت دینم آنکه نماز شب نماز و تر بر آن حضرت  
 واجب بود سیم آنکه قرآنی آن حضرت واجب بود چهارم بعضی گفته اند مسواک کردن بر آن حضرت واجب بود پنجم  
 بعضی گفته اند مشورت نمودن با بعضی اصحاب خود بر آن حضرت واجب بود ششم آنکه هر بدی که می دید باید  
 انکار کند هفتم حرام بود زکوة واجب بر وجود اقدس آن جناب و ذریت او واجب بود از برای آن حضرت  
 اداء دیون کسی که میرد و فقیر باشد از مؤمنانم آن که بعضی گفته اند که خوردن سیر و پیاز بر آن حضرت  
 حرام بود میل نمیفرمود دهم تکیه کردن در یلوی طعام تناول نمیفرمود و بعضی گفته اند حرام بود بان وضع  
 میل نمودن یا زده هم شعر گفتن بر آن حضرت حرام بود دوازدهم وصال در روزه که دو روز را متصل بهم روزه  
 نماید جایز بود و بر دیگران حرام بود از یاده از چهار زن بعقد ام بر آن حضرت جایز بود و بر دیگران حرام بود  
 هر زنیکه خود را با و می بخشید بدو عقد بر آن حضرت حلال بوده آن زنان از حضرت خواهر او را میداد باشند  
 خواه ندیده باشند در حال حیوة و بعد از وفات بر دیگران حرام بود عا با ملک سخن می فرمود در بیداری و  
 ملک را مشاهده می نمود ۱۷ و حر از جانب حق تعالی با و می شد بواسطه جبرئیل در بیداری ۱۸ دین و سر  
 او ناسخ جمیع ادیان و شریعت پیغمبران سابق خود بود و دین و شریعت او نسخ نخواهد شد تا یوم القیام  
 اتفاقاً هم مسئله این است از خاصه و عامه که خود آن جناب روایت کرده اند که فرمود من پیغمبر بودم

در وقتیکه آدم ع ما بین اب و کل بود بلیست هم دوازده نفر از فرزندان او

بعد از آن سرور و وصی و خلیفه و حجت روی زمین می باشند و زمین

خالی از حجت نیست از وجود آنها و تخصیصاتی نیست

دیگر هست که بجهت طول کتاب

ذکر نه نمودیم و

السلام

در این کتاب وجود مقدس  
 آن حضرت علیه السلام را در  
 بیان این مسائل و مناقب  
 آن حضرت در حدیث و روایت  
 و کتب معتبره و غیره





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 رکن اول از اصول و مبدء  
 امامت مطلقه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والنار للملحدین والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين  
 المعصومين الذين هم سادة العباد وازکان البلاد وشفعاء المعاد وحكام يوم التناصرة لا يحوطها  
 عدد ولا نفاذ **وبعد** عبد ذليل العاص الخاطي سمی الابرار محمد علی الموسوي الملقب بكشتیا  
 اصل اول رادر الوهیت واصل دویم در نبوت بعون الله تعالی بنیاق صریحا تمام رسالید شروع مینمایم بنویس  
 خدای قادر متعال جل شانہ باصل سیم در امامت ونبی ان رادر چهار رکن مینمایم وکل اول امامت مطلقه  
 باین معنی که بعد از رحلت حضرت رسول باید که یک خلیفه و جانشین از برای او بوده باشد که حافظ دین  
 و شرع متین سید المرسلین و حجة بوخلق روی زمین بوده باشد که دین و شریعت پیغمبر  
 بوجود او نافذ و باقی باشد و رفع کننده اختلاف میان امت باشد و کاشف حقایق و موزن قرآن باشد  
 و مجری قانون و احکام و سنن خصیخته مرتبت باشد که احکام الهی و المخلوق برساند و باین معنی که وجو امام  
 پیغمبر از اصول دین است پس هر کسی که منکر مطلق امامت باشد مثل طایفه خوارج کافر خواهد بود و اتفاقا همه  
 است از اهل سنت و شیعه که بعد از پیغمبر خلیفه و جانشین از برای او باید باشد این اعتقاد از اصول  
 دین است و محل اختلاف نیست و احکام از امت سید المرسلین منبکوبید که خلیفه از برای پیغمبر جانشین است  
 طایفه خوارج که باجماع کافر میباشند و اثبات این مطلب در کمال ظهور و ابجته انکه همه دلیلها اینکه دلالت  
 میکند بر وجوب نصب پیغمبر بعینه دلالت میکند بر وجوب نصب امام زیرا که مرتبه امام قریبه مرتبه پیغمبر است  
 مگر فرق که دارد پیغمبر بر پا کننده دین و تکالیف و احکام شریعت است و صاحب کتاب و جانشین خداوند است  
 و میاورد دین و شریعت را و لکن امام اظهار از جانب پیغمبر باقی و جاری نمود و مصلح میان خلق است و  
 حافظ ملت و شریعت و کتاب است و از این راه است که علمای سنی و علمای شیعه در نصب امام گفته اند که از جانب

و خلیفه است از برای پیغمبر



# رکن اول از اصول مذهب امامت مطلقه

از ویاست همه مسلمانان در امور دنیا و دین آنها بر وجه نیابت پیغمبر احرار الزمان صلوات الله علیه و  
 علی کونین که حکمت بالغه خداوند تبارک و تعالی اقتضا نموده که پیغمبر خود را بعد از زمان میثقی که احکام دین  
 و دنیا را خلق را از جانب خدا برساند بآنها و ابلاغ نماید و از دار فناء بدار بقا ارتقاالش و هدایت با این  
 همه معجزات با هرات و خارق عادات و عرفان و از دار دنیا بدار کونین خدا و صاحبان نبوت و بمقتضا  
 کل نفس ذائقه الموت و بفرموده خدا میمتعال قل انما انا بشر مثکم یوحی چون بشریت باید شربت مرگ  
 را بچشد پس باید بعد از او خلیفه و جانشین باشد که حافظ شرع او و حاکم بین خلق و ناشر فرموده ها  
 ان پیغمبر باشد و احکام پیغمبر را باقی بدارد که قاعده و قانون دین ان حضرت از میان رود بدانکه اول چیزی  
 که اختلاف دارند امت مرحومه اینست که آیا منصب امام با خداست یا با خلق است که هر کس میخواهند نصب  
 کنند بخلاف و امامت و لازم نیست که خدا در انبیا بجهت نماید که اهل سنت جماعت بگویند و جواد اده  
 می شود بآنها که منصب امام با خداست یا با خلق نیست که اگر بنا باشد منصب امام با خلق باشد پس باید منصب پیغمبر هم  
 با خلق باشد و بگویند که ما فلان را می خواهیم که پیغمبر ما باشد نه فلان را چنانچه خداوند در سوره زمر  
 کفار قریش حکایت میکند لولا ان هذا القرآن علی رجل من القریئین عظیم یعنی چرا نازل نشد قرآن بان دونفر  
 که در مکه و طایف اند و مال بسیاری دارند و نازل شد بمحمد بن عبد الله و مرادشان از ان مرد مکه و لید بن مغیره  
 بوده و از مرد طایف عروه بن مسعود بوده و ساقیامذکور شد که امر نبوت از جانب خدا می باشد نه از جانب خلق  
 زیرا که خداوند عالم بسرا برندگان و مخلوق خود مشایب است پس با علم خدا می از ضمایر و بواطن خلق خود لازم  
 است عقلا که واسطه فیض بلا واسطه خود گردانند کسیرا که در جمیع صفات محسنه از جمیع خلق اولی اقدام باشد  
 تا مستلزم ترجیح مرجوح بر راجح و یا تسویه راجح و مرجوح نشود و دیگر لازم می آید که خلق از بواطن  
 یکدیگر خبر داشته باشند تا آنکه شخص الی قدر منصوب کنند با امامت تا بهر چه و مرجح لازم نیاید حال آنکه نشا  
 جاهل از خود خبری ندارد و تا بر صدان دیگران و کجا تواند درک سعادت و شقاوت و قابلیت کسی را  
 پس خداوند عالم است بمکونات مخلوقات خود چنانچه در سوره بقره فرمود لا یعلم المفسدین المصلح  
 یعنی ذات یکان حضرت واجب الوجود عالم است بجمیع اجزاء و جزئیات و محسوسات و مکونات بندگان خود  
 و تمیز میدهد اهل صلاح بندگان خود و اهل فساد چنانکه مثل خصم موسی پیغمبر و لوالعزم  
 هفنا و نفر کینا را که بر علم خود اعلم و عقل جمیع امت خود می دانست از میان صدها نفر انتخاب و تادیه

از اینک که پیغمبر را باقی بدارد

در هر دو کونین  
 حضرت موسی علیه السلام  
 از آنکه خداوند عالم  
 از خود و خلق خود را



# وجوب نصب امام من عند الله

ص ۱۷۹

و چه شاهد تکلم آن حضرت با خدا شوند الا امر بر خود از حضرت معلوم شده تمام آن هفتاد نفر هم از جمیع امتش جاهل تر و فاسق تر و دینی تر بودند انجا که عقاب پر بریزد از پشت لاغری چه چیز پس ملاحظه کرد بعد از آنکه علم چنین پیغمبر اولوالعزم در باره امت خود که هفتاد نفر از چاه صد هزار نفر انتخاب نموده است خلاف شود پس چه خواهد بود حال سایر مخلوق با این ظلمت که در دل و قلوب آنها پس عقل حکم میکند که نصب امام بر خدا لازم است و بچند دلیل عقلی جواب اهل سنت را می دهیم **دلیل اول** آنکه هر دلیلی که در لایه بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند بر نصب امام نیز همان دلیل دلالت میکند چه معلوم است که خلافت را در امتضا موردین و دنیا ای ایشان ناچار است از رؤیس و سرکرده که در امورات مختلفه ایشان را بر راه راست هدایت نماید و رفع مخاصمه و معارضه و منازعه و مجادله و مغالطه ایشان را که بالضروره در معاشرات ایشان روی می دهد بر وجه حق و ثواب از ایشان بکند و همه عقول بر این معنی مفسطورند و چنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین او است خصوصاً بعد از رحلت حضرت رسالت که خاتم النبیین و بعد از او امید بعثت پیغمبر نیست و درین اوقات قیامت باقی است **دلیل دوم** آنست که نصب امام لطفاست و لطف بر خدا واجب عقل و ایضا اصلح قرار دادن در امور خلافت بر حقیقت واجب است و شکی نیست در اینکه اصلح بحال بندگان در جمیع احوال از زمان وجود حاکم و عالم و مصلح و رئیس علی الاطلاق که اختیار دین و دنیا ای آنها بدست او باشد و لازم است چنین شخصی و یا باید که پیغمبر باشد امام و پیغمبر در زمانی که آن پیغمبر از برای این خلق معجوف بر رسالت گردید و کنایه احکامی آورد برای آنها و ایشان از جانب خدا معترف شدند در مواریث و قضایا و معاملات و اداب سنن و احکام و آنچه حق و نوحی الهی مقرر فرمود در مدت زمان که حیات و بقای آن پیغمبر بود و در این مدت قبل از غلبه اهل اذعان کردند و اکثر آنها در باطن منافق بودند و نومسلمانان کتاب مجمل و غامض بدست آنها و احادیث مستند در نهایت اختلا و تشویش باشد یا هیچ عاقلی حکم نمیکند که خدا و رسول عمر چنین عظیمی را ناقص بگذارند و حافظه از برای این مطلب اینست ضعیف العقول جاهل معین و مقربند از کذب و معصوم و عامون از کذب سهو و تغییر و تبدیل باشد بلکه اختیار امور را بآنها دهد که هر خاطی و عاصی و باطلی را برای خود تعیین نمایند محقق است هر که بصره قلیله از عقل داشته باشد چنین امر شیعی را بر خدا و رسول خدا و ائمه و خدا با آن لطف و فعل حسنی در حق او واجب بود اینم نسبت ببنده گان خود خصوصاً بر این امت مرعوبه و چگونگی عقل و حکم

از جانب خداوند

تقریباً در این زمان





# در بیانکدام منصب بزرگوار است

در بیانکدام منصب بزرگوار است

در بیانکدام منصب بزرگوار است

در بیانکدام منصب بزرگوار است

میکنند که آنها را بحیثیت وضوالت بدارد و برای دین و شریعت و کتابت ملت و سنت و رعیت و امت کسی را  
تعیین نماید که در این بنا عقل حکم نمیکند و هیچ امر بدیهی حکم نخواهد کرد **دلیل پنجم** پنج اهل سنت  
و عامه مسلمین همه معترفند که عاده مقروه حضرت الهی در حق پیغمبران این بوده که تا خلیفه از برای تعیین  
از آنها تعیین نمیکرده است آنها را از این عالم نمیکرده است و طریق حضرت رسول در همه سفرها و جنگ و  
غزوات این بوده است که خلیفه و جانشین در مدینه معین می فرمودند و در همه ولایات و دهات و  
قریبهای اسلام هم حاکمی و والی مضرب می فرمودند و سر کرده و رئیس و رکنها تعیین می فرمودند و  
امر لشکر را بخود آنها و اگذار نمیکردند پس چگونه می شود که در وقت وفات که سفری منتهی است مقام  
بزرگوار است و شریعت و کیفیات حالان امت باقی خواهد بود تا روز قیامت این امر بزرگ را با مر خداوند  
معین فرموده است و امت را معطل و بخود و اگذار کرده **دلیل چهارم** آنست که مرتبه امامت  
نظیر مرتبه نبوت است چنانچه کفایت می رسد که تعیین امام بدست خلق بوده باشد باید تعیین پیغمبر بدست  
خلق باشد و این باطل است با اتفاق پس جایز نیست که تعیین امام بدست خلق باشد **دلیل پنجم** مضرب  
امام میگوئیم با خدا باید باشد بجهت علم او و بلیاقت این امر بزرگ و اگر چنانچه بدست خلق باشد که هر کس را  
بخواهند امام و رئیس خود قرار دهند پس عزل آنها هم بدست آنها می باشد همین قسم که مضرب کنند اگر  
مخالف خاطر آنها شد و عیال خواطر آنها عمل ننمود می توانند عزل کنند امام خود را و این مطلب بدیهی است که فرق  
نیز با تکالیف بر عباد شاق است پس امام بحق برای آنها هیچ زمانی نخواهد بود و هیچ در میان آنها  
خواهد شد پس لازم خواهد شد هر وقت توقع امت از امام بعمل نیاید آنها بتوانند او را عزل نمایند  
و دیگر وی را بجای او مضرب نمایند و شبهه نیست در اینکه این معنی منافات دارد با مرتبه امامت  
و کذب و غیره **اصل دوم** در بیانکدام منصب بزرگوار است که بعد از رحلت حضرت رسول محمد بن عبد الله خاتم النبیین  
وصایت و خلافت بدون تقدم بنا و اسطر منحصر است بخصر مولی الموالی سید الاوصیاء و صدق الاصفیاء  
است الله الغالب و مظهر العجائب و مظهر الغرائب **امیر المومنین علی بن ابی طالب**  
صلوات الله علیه علی اولاده الطاهرين و یازده نفر اولاد ان بزرگوار و احدا بعد و احدا که خاتم  
اوصیاء حضرت ختمی مرتبت حضرت بقیه الله و حجه الله فی التمام و الارضین حجه بن الحسن العسکری  
صلوات الله و سلامه علیه و علی ابائهم و اجدادهم و تخصیص و تعیین امامت و خلافت منحصر است باین



# در تعریف امام علی علیه السلام

ص ۱۸۱

و در تعریف

دوازده نفر ذوات مقدسه صلوات الله علیهم بچند وجه و حقا و قول السنه که نزد شیعه و  
 سنی هر دو طایفه از مسلمین امام عبارتند از ریاست بر همه مسلمین در امور دین دنیا و آخرت و  
 دنیا و آخرت از جانب پیغمبر و بسیار عجیب است که این تعریف را برای امامت تفاق شیعه و سنی است و حال آنکه هیچ  
 کدام از این سه خلیفه که اهل سنت آنها را امام و خلیفه رسول الله می دانند این امور یکی در مفهوم امامت معتبر  
 نمی دانند بجز یکی که گفته شده در این سه نفر نیست پس بنا بر تعریفی که خود سنت و جماعت کرده اند هیچ یک از  
 این سه نفر را ای این تعریف نمی دانند زیرا که ریاست در امور دین بدیهی است که موقوف است بر عالم بودن  
 با مورد دینی و احکام شرعی و ایشان چون این سه نفر را عالم نمیدانند پس با مورد دین و احکام شرع طاعت عالم  
 بودن امام را هم شرط نمیدانند و ادعای هم نمیکند که هیچ کدام از این سه نفر عالم همه امور دین بوده اند چنانچه  
 اخبارات در خصوص زمان ریاست هر سه نفر از کتب پیروان آنها بیان خواهد شد و خبر دوم  
 میگوئیم که ریاست و امامت در امور دین موقوف است بر عدالت و چون که افعال این سه نفر مخالف عدالت  
 و عصمت بوده است بنا بر این عدالت و عصمت را هم در امامت شرط نمیدانند بلکه امامت قاسم را هم جایز  
 می دانند و خبر سی و دوم بدیهی است که خلیفه پیغمبر بودن موقوف است بر اذن از جانب خدا و بضر و تعیین  
 پیغمبر خلیفه را برای خود و ایشان این را هم شرط نمیدانند و علمای آنها در کتابهای خود نشان در اکثر کتب خود  
 تصریح نموده اند باینکه این سه نفر خلیفه از جانب پیغمبر معین نشده بودند پس میگوئیم که شبهه نیست در اینکه  
 خلیفه بودن شخصی از برای دیگری در وقتی است که آن دیگری آن شخص را خلیفه و جانشین خود کرده باشد یا هرگاه  
 دیگری او را خلیفه کند صدق نخواهد کرد که او خلیفه آن شخص است چنانچه این مطلب بر اطفال مکتب خانه هم  
 خوب واضح است پس خلیفه پیغمبر وقتی صدق خلافت بر او میکند که خود آن خلیفه خود کرده باشد یا  
 هرگاه خلافت او را خلیفه کند صدق نخواهد کرد و این سخن را ابو جعفر و ابو بکر خوب بر خور چنانچه چنانچه  
 ابو بکر را نوشت باین مضمون که نامه تو بمن رسید و مضمون نامه ترا یافته ام و بعضی عبارت نامه تو نقیض بعضی  
 دیگر میباشد یکبار میگوئی خلیفه خدا یم یکبار میگوئی خلیفه پیغمبر و یکبار میگوئی مردم بمن را خلیفه شدند و  
 خلیفه کردند خدا را خلافت را بعلی دکن که در حضور ما پیغمبر علی را نصب نمود و ما را امر به بیعت نمود خلافت  
 معلوم شد باینکه اهل سنت این سه را مرید کور و که خلیفه باید عالم بود و این با و حاد و معصوم باشد و  
 تعیین از خضر و سواد الله شده باشد شرط نمیدانند در امامت را بجز شرح مقاصد است که یکی از مبانی است

و خبر دوم بدیهی است

و خبر سی و دوم بدیهی است



# در اینکدام منصب جانب خدای تعالیست

خلافت قهر و غلبه است و هر کس متصدد امامت بقهر و غلبه شود بدین بیعت اگر چه فاسق هم باشد منعقد می شود خلافت و امامت از برای او پس از این عبارت معلوم می شود که این سه امر را شرط امامت نمیدانند اهل سنت و ما از آنچه گفتیم معلوم شد که از نفس تعریف امامت که اتفاقاً شیعه و سنی طاعت تا نباشد و جو عالم بودن امام و معصوم بودن او و امارت و وجود تصریح کردن پیغمبر با امامت و خدای تعالی در قرآن می فرماید وَدَبَّكَ بِمَخْلُوقٍ مَا يَشَاءُ وَبِخِيَارٍ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ يَعْنِي خدای تو خلق میکند و اختیار میکند هر کس را که می خواهد از برای نبوت و امامت و نیشنا از برای خلق اختیار می دهد و اختیار کردن پیغمبر امام از برای خودشان زیرا که احتمال خطا کردن و اختیار مفسد انجامی مصلح تعیین نمودن می رود و بعد از آن می فرماید خدای سبحان الله عما يشركون یعنی پاك و منزّه است خدا از آنچه ایشان شرک میکنند و میگردانند و اینکه می گویند که اختیار این امور بدست خلق هم هست و مفسرین اهل سنت روا نمیکرده اند که این ایه بر دگس نیست که گفته اند چو خدا اختیار بدیگری نداد این ایه را نازل فرمود و نیز آیات دیگری هم می باشد که دلالت دارد و تفسیر نموده اند بر اینکه تعیین امام با خداست و خدا همه چیز را در قرآن بیان فرموده و فرموده ما فرطنا في الكتاب من شيء یعنی تفصیر نکردیم در کتاب از هیچ چیز و کل شیء فضلنا یعنی هر چه را تفصیل دادیم تفصیل دادنی و لا طبع الا بالسنن الا فی کتابنا و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب خود ظاهر نموده ایم و ظاهر کنند است پس کلام حق سبحانه در قرآن مجید همه چیز را بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم امور است و احوال قوانین شرع بان تواند شد بپا نفرموده باشد و احد هم مدعی نیست از امت مرحومه که حضرت رسول ص این سه خلیفه را وصی و جانشین خود قرار داده باشد و لکن اتفاق همه ملت است که حضرت علی بن ابی طالب وصی و خلیفه و جانشین خود فرمودند و در خصوص مخصوص ولایت حضرت امیر المؤمنین در محل خود بپا خواهم نمود اما در عالم بودن امام بهر چه در امامت محتاج باشد از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعی و سیاست مدنی و ادب حسنه و دفع و احتیاج و جواب سؤالات دشمنان دین و دفع شبهات ایشان زیرا که عرض از امامت و بدین اینها حاصل نمیشود و باید امام در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و عالم بودن با احکام الهیه مطلع بودن بر تفسیر و تاویل آیات قرآن و بر خصوصیات آنها از محکم و متشابه و مجمل و مفصل و قاطع و منسوخ و عام و خاص قرآن باشد و نیز باید نصف باشد بر همه صفات حمیده و اطوار پسندیده و مصلح برای حال مردم باشد و امام باید افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوص در علم و الا تفصیل بر مفصول و ترجیح بر مرجوح لازم می آید

پس اینکدام منصب  
ستدر امام  
تعیین و تعیین  
عوض پیغمبر  
امام بعد از خود



# در شرایط امامت و صفات امام علی علیه السلام

و ان بحسب عقل قبیح است باطل است زیرا که عقل حکم می کند باینکه رئیس امام و پیشوا گردد اینست تریبالا  
 که عالم تریو فاضل تریو و غیره باشد قبیح و باطل است هم عقلا اتفاق کرده اند بر بطلان آن و دلایلهای قطعی بر بطلان  
 آن اقامه نموده اند با وجود اینکه این مطلب بدیهی است و احتیاج بدلیل ندارد و نیز میگوئیم که تقدیم غیر افضل  
 افضل مخالف صریح قرآن است چنانچه می فرماید و سوره یونس فمن یهدک الی الحق الحق ان یتبع امن لایهدی الی الا  
 ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی ای اکس که هدایت میکند مردم را بسوی حق و سزاوارتر است بآنکه مردم پیروی کنند  
 یا کسی که خود هم هدایت نمیشوند یافت و هدایت نیابد چه می شود شمار او چگونه حکم میکنید و درایه دیگر صیفاً باید  
 اهل بیستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوالباب یعنی ای امساوی می باشد با هم انجا عتبه که  
 عالم میباشد و حساب علم و دایه میباشد و آنها که حساب علم نیستند چرا این نیت متذکر میشوند این را مکتوبات احسان  
 و ایضاً فرموده افسلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سوال کنید از اهل علم و اهل قرآن اگر نمیدانند بپشت  
 شد که امام باید علم و عقل هر خلا بق باشد و اتفاقاً هم امت است که ائمه اثنی عشر علیهم السلام در علم و عمل و فضل  
 و هر صفات کمال بر همه امت زیاده ای داشته و اخبار از کتب و جماعت بسیار است که بیان آنها در محل خود خواهیم نمود  
 که انعام و اعتراف دارند که خلفاء ثلاث در هر جاد و پیمانند در جوع محض امیر می نمودند و کلام خلیفه دوم است  
 که متعدد گفته است لولا علی لحدک عمر مشهور است و اما اینکه عصمت و عدل در امامت واجبست بدلیل عقل  
 زیرا که اولاً میگوئیم عصمت امام لطف است از خدا مثل نصب امام چنانکه نصب امام لطف است بر خدا و واجبست  
 واجبست نیز فعل حسن و نیکو و این متحقق نمیشود بدون عصمت بجهت اینکه عصمت محفوظ نیست از حقیقت  
 که سببها و اختلاف و احکام غیر از انزل الله در امر دین و دنیای مردم بنماید این منافاة بالطف است و از  
 شخص غافل هوشمند همین قدر کفایت میکند بآنکه تا علی از روی انصاف میداند که اگر امام معصوم نباشد خلل  
 بسیار در دین بهم می رسد از فساد و غلطی و بدعتهای بسیار در دین ظاهر میگردد و از خطاهای و طغیان  
 بزرگ بهم میرسد مثل آنکه تعیین کند خلیفه بعد از خود و شریک بخدا و جعل که دارد کسی که مفسد دنیا و دین  
 خلق باشد و چون که معصوم نیست که از روی عرض نفسانی با اعتقاد خلل و عمل میکند خلل فساد بهم میرسد و اگر  
 رعین قصد غرضش بکند مشاجره و منازعه بن کی در میان ملت پیدا خواهد شد که جز از میان آورد چنانچه در واقع  
 عثمان و خروج عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و طایفه خوارج بظهور آمد و آخرت و خلاف و نزاع این شد که معاویه  
 نیز بدخلل و پیغمبر نمودند و چه ظلمها و بدعتها نمودند پس کسیکه عصمت ندارد مصلح امور و خلل است و نمیتواند بشود

اینک انیکه شیعیان  
 عالم اتفاق کرده اند  
 در این باب

بیان  
 عصمت  
 امام  
 است



# در اینکدام نظایر بین میسرند انظار المربورند

و بقول واعتماد نیست واحکام الله را خیانت کند و بقول خدای عزوجل که فرموده است انا مرون الناس بالبر  
وتنسون انفسکم وانتم تثلون الكتاب فلا تعقلون یعنی ایا امر میکنید مردم را بنیکویی فراموش میکنید  
نفسهای خود را با آنکه کتاب خدا میخوانید یا عقل ندارید و قباحات این امر را نمی بینید و در جای دیگر قرآن فرموده  
لم تقولون ما لا تعقلون ای گروه چرا میگویید چیزی را که خود تعقل در آن نمیکنید پس معلوم شد که میگویند  
این ملامتها باشد قابل خلافت و امامت نیست و ایضا چون حقیقت خطاب کرد با برهیم که من کو نامیدم تو امام آر  
مردم حضرت خلیل الرحمن بسپاس شاد شد و از برای فرزندانش خود هم طلب نمود و گفت از ذریه منم نیز قرار بده  
می فرماید لاینال عهدک الظالمین یعنی نمی رسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب معصیت ستم کار ملت من نفس خود  
و عهد فادیه در منصب امامت است که حفظ ناموس و شریعت بکند و حافظ شریعت باشد و هرگاه خود او صاحب  
خطا و معصیت باشد و مفسد واقع شود چه گونه مردم را از معصیت خطا و فساد باز دارد و منع نماید اگر  
یک نفران یا یک دفعه هم از او صادر شود مثل کذب دروغ گوئی از برای خلق بیکر و توقف اطمینان بفعل  
و قول او نیست و چون که بر خلاف و اجابت که اطاعت امام بکنند در قول و فعل چنانچه در آیه قرآن و اطیعوا الله  
و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم در این آیه خدا امر میکند خلائق را با طاعت و لو الامر حال آنکه اگر او معصوم  
نباشد نگاه باشد که امر نمیکرد نماید و خود او تارک و اجتناب و عامل محرمات باشد چگونه ممکنست بر خلاف حق که اطاعت  
چنین امامی بکنند مثل آنکه از امام کناه می کشند و اجابت بر رعیت قول او را در آن کناه از بابت نهی از  
رد نمایند و حال آنکه خدا در همه امور طاعت امام را واجب دانسته است پس رد کردن قول امام و واجب  
بودن اطاعت و در افعال و بابیکدیگر جمع نمیشوند و منافات دارند پس باید که امام معصوم باشد  
که اطاعت و واجب باشد و ایضا بر امت واجبست که اطاعت امام بکنند در قول و فعل چنانچه در آیه و لو الامر معلوم  
پس اگر اطاعت نکند دیکر امر هم واجب باشد و هم حرام و ایضا نهی از منکر برای ایشان واجبست اگر بکنند مخالف با امام  
اطاعت و رعایت امام دارد و اگر نکند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر وجوب طاعت در غیر حرام باشد باید  
ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام را از آن اخذ نمایند پس محتاج بدوام امام خواهند بود و اگر او هم معصوم  
محتاج با امام دیگر خواهند بود پس یا تسلسل لازم می آید یا منتهی با امام معصوم می شود و این دلیل بچند دلیل  
بر میگرد و بعد از تامل معلوم می شود و تعجب در اینست که فخر از برای که از اجله علماء اهل سنت است در تفسیر  
ایه اطیعوا الله گفته است که این آیه دلالت میکند بر عصمت و جایز نبودن سرزد خطا از حد امام و گوید که چنین  
باشد

در اینکدام نظایر بین میسرند انظار المربورند



## در اینکه امام باید معصوم بود یا باشد

لازم می آید که هم امر باطاعت آنها شده باشد و هم نهی از اطاعت آنها زیرا که اطاعت و محرم است استعجاب  
 اینست که گفته است در تفسیر الیه و کونوا مع الصادقین که خدا امر میفرماید که بوده باشید با صادقین و راست  
 گوینان و گفته است که مراد از صادقین معصومین میباشند و خدا در آیه تطهیر از عصمت آنها خبر داده است  
 و این آیه دلالت نمیکند بر خلاف علی بن ابیطالب خلاصه شیر امام باید معصوم باشد و با اتفاق همه مسلمانان  
 سنی و شیعه حضرت مولی الموالی ابیالموئنین علی بن ابیطالب علیه السلام معصوم بود و آیه تطهیر هم متفق علیه است  
 که در شان آن حضرت نازل شد و بهین جهت چون که خلفاء ثلاثه عصمت نداشتند جماعت اهل سنت هم گفتند عصمت  
 شرط امامت نیست پس معلوم شد باین دلیل و برهان عقلی و استدلال قرآن و اتفاق امت بر تعریف امامت و مفهوم  
 تعریف هم این سه شرط مذکوره که بیان نمودیم لازم و شرط امامت و خلفاء هر سه نفر از این شرایط  
 و تعریف امامت که بیان آنها نموده اند هر سه شرط در هر سه نفر مفقود بوده و هیچ یک از شرایط تعریف  
 از تابعین آنها که نموده اند از این بود و تمام شرایط مذکوره در حق ابیالموئنین و ائمه هدی صلوات الله علیهم  
 اجمعین بوده باز یاده که هر یک از ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم صاحب معجزه و خارق عادت بوده و بمنا  
 بعد ها بپا معجزات با هرات هر یک راجع باین سه خواه نمود از کتب اهل سنت که آنها هم منکر نموده اند  
 علاوه مضبوط است در حق هر یک از ائمه اثنا عشر که حضرت رسول در حق آنها فرموده اند و آنچه از کتب سنت جماعت  
 بقام آنها جاری شده است علاوه هاشمی بودن هر یک از آنها و استدلال آیات قرآن در حق ایشان تمام را  
 بعون الله تعالی ذکر خواهیم نمود و بقلم تحریر خواهیم آورد **و چه چنانکه** آنست که جمیع طایفه که از پیغمبر مذکور  
 در وجود امام باید باشند لازم است که امام از کل امت محبوب اشرف باشد حسباً و نسباً از آدم تا حسین  
 و ولادت آنها نا موجب تقدیم خبیث بر طیب حرام زاده بر حلال زاده نشود و تقدیم کثافت بر پاکیزگی که ابا و احباب  
 و ائمهات آنها عابدین اصنام و شاربین خمر و الکلیین لحم خنزیر و شرک محذور بوده اند نشوند بر کسی که ابا و احباب  
 آنها هم حلال میرت و عابدین الله بوده اند خالصاً و مخلصاً و آئین دین و ملت خود متابعت انبیاء و اولیاء  
 نموده اند البته بر خدای متعال واجبست چنین بنویسند که اگر این طایفه ظاهر بکذا و دان بکذا و هیچ یک  
 حنیف مبین خود که برگزیده و برتر و اشرف بر همه خلایق باشند و اکمل از همه امت که ترجیح از جمیع جهات آن  
 حسب نسب و شرف و فضل و کمال و علم و زهد و تقوی بر همه خلایق داشته باشند که اگر چنین نباشند  
 ترجیح بر دایم است و عقل قبیح است علاوه و رغبت خلایق امت که اگر چنین صانعان باشند مردم

و چه چنانکه  
 آنست که جمیع طایفه  
 که از پیغمبر مذکور  
 در وجود امام باید باشند  
 لازم است که امام از کل امت  
 محبوب اشرف باشد حسباً و نسباً  
 از آدم تا حسین و ولادت آنها  
 نا موجب تقدیم خبیث بر طیب  
 حرام زاده بر حلال زاده نشود  
 و تقدیم کثافت بر پاکیزگی  
 که ابا و احباب و ائمهات آنها  
 عابدین اصنام و شاربین خمر  
 و الکلیین لحم خنزیر و شرک  
 محذور بوده اند نشوند بر  
 کسی که ابا و احباب آنها هم  
 حلال میرت و عابدین الله  
 بوده اند خالصاً و مخلصاً  
 و آئین دین و ملت خود متابعت  
 انبیاء و اولیاء نموده اند  
 البته بر خدای متعال واجبست  
 چنین بنویسند که اگر این  
 طایفه ظاهر بکذا و دان بکذا  
 و هیچ یک حنیف مبین خود که  
 برگزیده و برتر و اشرف بر  
 همه خلایق باشند و اکمل از  
 همه امت که ترجیح از جمیع  
 جهات آن حسب نسب و شرف  
 و فضل و کمال و علم و زهد  
 و تقوی بر همه خلایق داشته  
 باشند که اگر چنین نباشند  
 ترجیح بر دایم است و عقل  
 قبیح است علاوه و رغبت  
 خلایق امت که اگر چنین  
 صانعان باشند مردم



# بطلان خلافت

منخرج طبایع آنها خواهد شد از او و سبب کونه امراض ظاهریه و باطنیه شود که نتواند معالجه امراض مردم را نماید  
هرگز ایش را چنین گمراه بود کی مریدش را بجنبش راه بود پس اگر خلافت و امامت در چنین مردم مانا انجیب بقا  
افتد خلافت حکمت و نقص غرض خلاق احدیت و موهم ظلم و جبر و خطا و سهو و نسیا و لحو و لغب و ترجیح مرجوح  
برای حج خواهد بود و جمیع اینها تفصیلت و خداوند متعال منزله است از نقایص و عیوب و بدلت که جمیع امت حضرت  
رسول ع منکر نیستند شرفیت و فضیلت و اشخصیت حضرت امیر المؤمنین ع و اولاد طاهریین او را و اتفاق  
دارند که ان بزرگوار معصوم و مطهر و عالم و اشجع و از هد خلافت بود و بعد از پیغمبر آخر الزمان هیچ یک از اصحاب  
حضرت منصف باین صفات نبوده اند بغیر از علی بن ابی طالب و هیچ یک از مخالفین هم منکر نیستند چنانچه ابن ابی الحداد  
در شرح نهج البلاغه در چندین جا بیان فرموده و فلا سعد در شرح مقاصد و ملا علی قوشچی در شرح تخریدیه اینها  
از اکابر علمای اهل سنت می نامند می گویند که هیچ کس را در این حرف و خلافت نیست که علی بن ابی طالب بعد از رسول  
خدا عالم و اشجع و از هد و اسحق و اشرف و لطیف است لکن چون قدام علماء فاراهی فتر اند ما را نیز لازم است که بر  
عقب ایشان برویم و مقرین جمیع طوائف و اقرار دارند و اتفاق دارند بر همه صفات و کمالات آنمه هک صلوات الله  
علیهم اجمعین که این بزرگواران اولاد ان حضرت رسول اند و شرف و حسب و نسب و لقب ان حضرت ناخسترا دم صلی الله  
آسروا بحب و اعبد همه خلافت بود و او این بزرگواران در شکم مادر که بودند تکلم می فرمودند و در شکم مادر تسبیح و  
تهلیل خداوند عالم می نمودند و می شنیدند صدای افعال و بعد از آنکه متولد می شدند سجده می افتادند و دستها را  
بدرگاه قاضی الحاجات بلند می کردند و انگشت شهادت بجانب آسمان بلند نموده شهادت بوحدا نیت الهی می دادند  
و شهادت بر سالت حضرت ختمه مابعد بزرگوار شان میدادند و در بازوی راست امام ع نوشته ملت و تمت  
کلمه ربك صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته و هو الله صلی الله علیه و آله و هم چنین آیه جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل  
کان زهوقا و اخبار داریم که بعد از تولد ان ماد را امام زاملا مکر با شما ها بردند و در عرش میبردند چنانچه  
در خبر حضرت ابی عبد الله الحسین ع و حضرت حجت بن الحسن صاحب العصر و لکن ان مخصوص و ارد شده ملت  
نشو و نمای بغیر سائر خلایق است امام هر روز بقدر هفته و هر ماه بقدر یکسال می یکن ان است امام ختنه کرده  
و ناف بریده و پالک و پاکیزه از مادر متولد می شود و اخبار متعدده متکثره و ارد شده که در حال صغر سن و طفولیت  
ان بزرگواران جواب و سوالا خلق را از مسائل مشکله و احکام غامضه می فرمودند خصوصا احوالات  
امام حسن مجتبی ع با مر رسول ع ان عرب حبس و خبر غیبی ان حضرت احوالات و واقعات ان و اولاد و اخبار

بزرگواران  
حضرت امیر المؤمنین  
از مخالفین و  
مؤلفانست







در صفات امام علی علیه السلام

بین صفات  
محمود و پیرایه  
از عمر هدی

میان ایشان بقدریکه حجت بوده باشد بآنچه خواهم نمود نقل از مشایخ علمای اهل سنت خلاصه صفات مخصوصه  
 ائمه اطهار صلوات الله علیهم بسیا است از انجمله آنستکه امام رکن دین و ایمان است نور خدا و رکن نهیست و نور  
 آسمان ها است و رحمت خداست و ولی امر الله و خزینة دار علم نامتناهی پروردگار است و هدا کننده خلقت و  
 شاهد بر خلق و اطاعت و واجبست بر تمام خلق و در هر چه مردم اختلاف میکنند باید رجوع بامام نمایند و این  
 علامه قدس خدایت و اهل ذکرامت و مجموعه حکمت و خواننده مردم است براه راست حق و یثبت  
 نعمت خدایت و نشانه آنستکه خدا قرار داده است و منتهای علم او معدن علم است و محل توسل خلقت و  
 محل توسل ملائکه است و وارث نبی است و قرآن و معنای او و تفسیر و تاویل آن نزد امام است و اسباب  
 انبیاء نزد امام است و در شبهای قدر تقدیرات امور خلافت بر امام محلی بد و علومی و کمپیرون مد است بسوی ایشان  
 گذشته و همه ملائکه امام محلی اند و آنچه بر سؤل خدا تفویض را مردین شده است بامام شده است و موید و مسدد است  
 و همه چیزها را میداند و حجتی بالذن و مرغان هوا و حرکت ماهیان دریا و امانت عهد خدا و ایه عظمی است و مبین  
 احکام ملت و خواننده بحکمت و موعظه حسنه است و حجتی بالعزافنا بطالع است بدین منبر است و سراج ظاهر است  
 امین و حجت و خلیفه و نبأ عظیم الطهارت و فتنه عالم است لیل مهالك و هادی صیالات و خواننده بسوی خدا است  
 واسطه میان خلق و خالق است و جبار و جبار است ملکوتی و بشری است امام عالمیست که جاهل نیست و شجاع است  
 خائف نیست حسد و نسیب و بلندای شری است ملک و حبس دی است سماوی و نورانی و امر است الله  
 و چیست قدسی و مقامی است بلند و سر است پنهان معدن تنزیل معنای تاویل و خاصه رجایی و مہبط  
 جبرئیل و شجره نبوت و منتهای فتوت و دلالت محکم رسالت و نور جلالت و فاوای عدالت و حجت الله است  
 موضع کلمه الله و کلید حکمت و رحمت و نبوغ نعمت و سبیل و سلسبیل و منهاج قویم و قسطان مستقیم و ذکر حکیم  
 کریم و سید علیم است و صاحب اقامت و ولایت میباشد که حصن حصین الهی است و عروة الوثقی و جبل الله المستقر  
 بدانکه اقامت باطن نبوت است و نبوت سری از اسرار الهی است که خیر یا و نمیشود احد از بشر و جن و ملک چنانچه  
 فرمودند رسول خدا یا علی نمیشناسد خدا را مگر من و تو و نمیشناسد خدا و تو و نمیشناسد خدا و تو را  
 خدا و من لکن بر هر کس واجبست که بقدر حوصله و استعداد فهم خود امام خود را بشناسد بآن طریق که خست  
 رسول شناسانیدند و وصف فرمودند صاحب و فانی طوفی عن الهوی و فضایل و مناقب اهل بیت خود و آنچه فرمودند  
 باید ملاحظه نموده باشیم و مقصد یقینیم و از فهم ایشان عاجز باشیم و مقرر بعد معرفت خود باشیر و باطن که جمیع بد



# باب اول در احکام اثبات میر

و ازاو سلب کنیم و جمیع صفات و کمالات را از برای او بدانیم و حجت و خلیفه بحق حضرت رسول داینم و هر یک را  
 امام مفترض الطاعت بدانیم و همین قدر از برای عوام شناختن کاندشت که هر یک را بشناسند و معتقد و محبت و اقامه  
 و خلیفه و منصوبان خداوند رسول داینم و هر چه فرموده باشند بگویند اعتقاد و اظهار هر یک را و او همین صفتا  
 و باقی صفات ائمه هدی که جمیع کتب عربی و فارسی ملو است و هزار بیان صفتا ایشان را در عهد بشنید که  
 ثبت ضبط و بقالم تحریر آورد کذا فضل ترا نبی بجز کاف نیست که ترک میسر نکشت و صفحه شمار می رکنیم  
 از اصل مردم در ایشان امامت حضرت سیدنا و صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اثنی عشریه علیهم السلام  
 علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده نفر از اولاد آن بزرگوار

که ادله و برهان قاطع است بر خلافت و ایام ایشان و هم چنین نصوص از آیات قرآن و احادیث پیغمبر و ائمه  
 بسیا است که از شیاع و تواتر کثرت است از کتبهای اهل سنت و علمای شیعه نقل شده است و اتفاق  
 مسلمین است از مؤلف و مخالف حتی دشمنان خانواده اهل بیت طهار و بدانکه نص بر دو قسم است یکی نص  
 و یکی نص جلیق و خفی است که دلالت او بر مطلب احتیاج با استدلال داشته باشد و نص جلیق است که صریح باشد  
 بر مطلب بدون استدلال اما نصوص خفیه آن بسیا است که با اینهمه اخبار متواتره مشکاوه منقوله از وفات  
 مخالفین ادله قاطعه است بر خلافت حضرت امیر و بلا فاصله بعد از او و از اولاد طهارین آن حضرت لهذا  
 محض خاطر ضعف آراء مؤلف منحصرا میکند مقل اخبار از طریق و وایا اهل سنت و از کتب معتبره آنها و اکثر  
 اخبار نص صریح است حرافست و ایشان تغافل و تجاهل نموده اند و آنها و چون که هم از اخبار سبیل و  
 می شود لهذا از بسیا نمی باند که کفایت نماید و از خدا توفیق طلب میکنیم و این اخبار را در ضمن سر باب کو مینمایم

## بجول الله

### باب اول

در نصوص و ادله بر امامت ائمه هدی از اخبار علماء و رؤسای سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در اول  
 امام خلیفه و حجت و ناسند اول بر ائمه بن محمد حوینی پسند خود او ابن عباس روایت کرده است که نقل تا می از علماء  
 اخبار یهود خدمت حضرت رسول مشرف شد و مسائل چند می از آن حضرت از توحید سؤال نمود و چون آن بزرگوار  
 بجواب کافی اثبات توحید را فرمودند بشرف سلام مشرف گردید و بعد عرض کرد فدایت شویم خبر مرا از  
 وصی خود بپرا که پیغمبر از جانب خدا معجوث نشده است مگر از برای و وصی بوده است و پیغمبر موسی و عیسی

کتاب میر  
 اثبات امامت  
 سیدنا و علیا  
 علیه السلام  
 باب اول  
 در خصوص نصوص  
 از اخبار  
 پیغمبر و ائمه  
 علیهم السلام



باب اول فاضل میسر اثبات

یوشع بن نون را وصی خود کرد ایندروسی تو که خواهد بود حضرت رسول را جواب بختل فرمود که پس از  
 من علی بن ابی طالب وصی من است و پس از او و پس از او که فرزندان من هستند حسن حسین پس از ایشان  
 نفر از اولاد حسین که همه امامان نیکو کردارند بختل عرض کرد اسما شریفه انصار بیان فرمایند حضرت فرمود  
 که چون حسین از دنیا گذرد پیش علی امام است بعد از علی پیشش که محمد است و پیش از آن پیش محمد که جعفر است  
 امام باشد و پس از جعفر موسی پیش جعفر است پس از موسی علی پیش موسی امام کرد و بعد از علی پسر او محمد امام  
 و بعد از محمد علی که پسر محمد است امام است پس از علی حسن که پسر او است امام می باشد و بعد از حسن محمد که پسر  
 حسن است امام می باشد و این دوازده نفر امامان بعد نقیابنی اسرائیل میباشند بختل عرض کرد آنچه فرمودی در <sup>کتب</sup>  
 پیشین یاد بده ام و در وصیت نامه موسی بن عمران خوانده ام و بعد از آن برخاست این اشعار را در حضور <sup>حضرت</sup>  
 رسول الله انشاء نمود صلی الله و علی علیه السلام یا حیر البشر انت الیه المصطفی و الهاشمی المفتخر  
 بک اهتدینا و قد اوفیک رجوا ما امر و معشر شمیتم ائمة اثنتی عشر حبا هم رب لعلی تم صفاهم من کدر  
 قد فاضن و الایهم و خاب من عفی الاثر اخرهم یسقی الظماء و هو الا امام المنتظر عترتک لا خیالی  
 و النابعون فامر من کان عنهم معرضا فسوف یصلی بسقر ملخص ترجمه شعر اخوانست که از این دوازده امام  
 هر کس وی بگرداند بروی و جهنم خواهد افتاد حدیث <sup>مرفوع</sup> بن احمد در کتاب فضائل پسند خود روایت کرده  
 امتان سلیم بن قیس هلالی از سلمان محمدی که گفت اخل شدم بر رسول خدا و دیدم که حسین بر آن ایستاده است  
 نشستند و آن حضرت چشم ها و دهان او را می بوسید و می فرمود تو افائی و پسر قافائی و برادر قافائی و تو افائی  
 پسر امامی برادر امامی پسر امامانی تو حجتی پسر حجتی برادر حجتی پدر نه حجتی ها بی که از صلب تو خواهند آمد که قائم نام <sup>است</sup>  
 مؤلف گوید چون دانستی که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب بایان زده نفر اولاد او امامان میباشند و حجتی و امامان <sup>ند</sup>  
 بنصر رسول خدا میگویم که امام معجز پیشواست بختل قرآن امامی که بحق هدایت کند و راه راست بنماید چنانچه خدا <sup>بنده</sup>  
 و جعلناهم ائمة هدیون بامرنا یعنی و قرار دادیم ایشان را پیشوایانی که هدایت و راه نامی کنند بامر ما و در آیه شریفه  
 می فرمایند و جعلنا منهم ائمة هدیون بامرنا و هم میفرمایند فرزندان من علی الذین استضعفوا فی الارض و جعلناهم ائمة  
 بختلهم الوارثین یعنی و اراده نمودیم که مثل گذاریم بر کسانی که ضعیف شده اند و زمین و قرار دهیم ایشان را  
 پیشوایان و قرار دهیم ایشان را و ارکان و بنصر حضرت ختم مرتبت حضرت امیر و یازده نفر از اولاد آن حضرت <sup>هدایت</sup>  
 براه حق میموند و امامان بحق بودند و میموند و بختل خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که گفت شنیدم از <sup>سوال</sup>

حدیث دوم

حدیث ششم



# حضرت ابی‌الموئین علی‌علیه‌السلام

ص ۱۹۱

خطبہ چہارم

کہ میفرمود من و علی و حسن و حسین و نہ نفر از فرزندان حسین معصومیم و معصومیم چچہ طرہ صمدی ائمہ سنیان  
 اخطب خوارزم موفق بن احمد کجی و اینکودہ است از انجی سلیمان راعی سول خدا کہ فرمود شبہ کہ ہر اناسما بر  
 خداوند جلیل بن خطاب فرمود کہ ای محمد کہ را خلیفہ خود قرار دادی و دنیا امت خود کفتم بہترین ایشان  
 را فرمود علی بن ابیطالب را عرض کردم بلجای پروردگار من فرمود ای محمد من مطلع شدہ براہل زمین و ترا  
 اختیار نمودم از ایشان و برای توانجی ز نامہای خود اشتقاق نمودم پس من باید کردہ ہمیشہ بود و محلی مکرانکہ  
 تو ہم یاد کردہ می شوی پس من محمودم و تو محمدی ان گاہ دوبارہ مطلع شدیم و علی را اختیار نمودم از اہل  
 زمین و بختہ او ناجی ز نامہای خود مشتق نمودم پس من علایم و اولیٰ علی محمد بدستیکہ من افریدم  
 ترا و علی را و فاطمہ و حسن و حسین را و امامان را و اولاد ان اورا از نور خود و عرضہ داشتیم و ولایت شما را  
 براہل اسما و زمین پس ہر کس کہ قبول نمود ان را در نزد من از مؤمنان است ہر کس انکار نمود ان کافرا  
 است ای محمد اگر بندہ از بندگان من عبادت کند مرا تا انکہ مثل مشک پوشیدہ شود ان گاہ بیاید زمین  
 و انکار داشتہ باشد ولایت شما را نمیامزم اورا تا انکہ اقرا و بیاورد بولایت شما ہا ای محمد دوست میدار  
 کہ ایشان را ببینے عرض کردم بلجای پروردگار من فرمود نگاہ کن بطرف راست عرش چون نظر کردم دیدم علی  
 و فاطمہ و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و  
 محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مہدی را صلوات اللہ علیہم اجمعین کہ در روشنائی از نور ایستادند  
 و نماز میکردند و مہدی در دنیا ایشان مثل ستارہ درخشانہ است و خدا فرمود ای محمد ایشانند حجۃ  
 و او است یعنی مہدی خروج کنندہ از عترت تو قسم بغیرت و جلال خودم کہ او است حجۃ بر دستا من انقام  
 کشندہ است از دشمنان من **پنجم** قاضی ابوالفرج بغدادی از جماعۃ از شیوخ خود کہ انہا از بے  
 ہریرہ ووائیکردہ اند کہ من و جماعۃ از اصحاب خدمت حضرت رسول حاضر بودیم از انجملہ ابو بکر و عمر و فضل  
 عجل و زید بن حارثہ و ابن مسعود بودند و این حدیث را جمیع دیگر از علمای اہل سنت مثل صاحب کتاب مقضب  
 الاثر و صاحب کنز الخف و شیخ ابراہیم حموی و موفق بن احمد خوارزمی ہمہ این حدیث را روا  
 نمودہ اند کہ امام حسین داخل شد رسول خدا اورا در کنار گرفت و بوسید و فرمود  
 یا حسین انت الامام بن الامام ابوالا مئمۃ شتعة من ولدک ائمۃ الابرار و عبد اللہ بن مسعود  
 عرض کرد یا رسول اللہ کیانندان امامانی را کہ ذکر فرمودی از صلح حسین بوجود آیند

خطبہ پنجم





باب اول از اصل و نسب و اثبات

حضرت سر مبارک بزیواند اخته بعد از آن بلند نمود و فرمود یا بن مسعود از امر عظیمی سؤال کردم ولیکن  
 من خبر میدهم ترا که از صلب این فرزند من حسین بیرون میاید فرزندی که اسم او اسم جد خود علی است و لقب  
 غایت و از صلب و بیرون میاید و لدیکه اسم او اسم من است و شبیه ترین خلق است بمن و او می شکافد علم و  
 شکافتن و ناطق بحق و امر کند بصبوا است و بیرون میاید از صلب و کلمه حق و لسان صدق بن مسعود ان  
 اسم او سؤال کرد فرمود اسم او جعفر صادق است بعد از آن حسام بن ثابت اهل مدینه رسول خدا و انشا الله  
 ان حضرت محمود شیران حضرت رسول برخو است و اهل خانه عایشه شد تا این را ان حضرت اهل خانه شدیم پیش  
 و علی بن ابی طالب و ابن عباس و رسول خدا را قاعد این بود که اگر سؤالی از آن حضرت می شد جواب بفرمود و اگر  
 سؤال نمیکرد ابتدا سخن عین فرمود پس من عرض کردم پدرم و مادرم فدای تو باد یا جعفر بن محمد یا اباقی خلقا  
 از نسل حسین فرمود نعم یا ابا هریره بیرون میاید خدا می نامد از صلب جعفر و لا تقی ظاهر که نام او نام موسی بن  
 عمران است و از صلب موسی بیرون میاید فرزندی که خوانده می شود برضا او و موضع علم و معاد علم است و فرمود  
 یا بنی المقتول فی ارض الغریة و از صلب ضایرون میاید و در فرزند او محمد را که محمود و طهر و ر خلوت است و از او  
 خارج می شود فرزند او علی که ظاهر الحسب و صاق المحجرات است و از او بیرون میاید و حسن نقی ظاهر که ناطق  
 از جانب خدا است پدید حجة الله است و بیرون میاید و از صلب قائم اهلبیت را که یار و پرکنز مین را از عدل  
 در هنگامیکه پوشیده باشد از جور و ان برای او است هیبت موسی و حکم داود و نجاء داوید عیسی و بعد از آن تاد  
 فرمود این ایراد تریه بعضیها من بعض و الله سمیع علیم **حدیث ششم** ابرهیم بن احمد جوینی بنده خود  
 خود از ابو نظره ز و انیکرده است که حضرت امام محمد باقر ع در زمان و قاصد طلبی جابر بن عبد الله انصاری را  
 و با و فرمود ای جابر خبر ده مرا با آنچه مشاهده کردی بحشیم خود از آن صحیفه که در دست فاطمه زهرا بود  
 عرض کرد بلی خدمت خاتون خود شرفیاب شدیم تا آنکه او را بولادت امام حسین عقیقت کویم دیدیم صحیفه از  
 در سفید و دست دار و عرض کردم ای خاتون من این چه صحیفه باشد فرمود که این صحیفه باشد که اسما  
 امان از اولاد ان من است عرض کردم ان را بمن مرحمت فرماتا مشاهده کنم فرمود یا جابر اگر مرا خصت بود  
 بتو میدادم لیکن نه شده که ان را جز رسول خدا و اوصیاء او دست نزنند ولیکن ترا خصت می دهم که از  
 ان را مشاهده کنی چون بنمود ان را نظر نمودم دیدم نوشته بود ابو القاسم محمد بن عبد الله المصطفی و مادرش  
 آمنه و ابو الحسن علی بن ابیطالب المر قاضی مادرش فاطمه زهرا و ابو محمد الحسن بن علی ابو عبد الله الحسین

حدیث ششم



# آمدن و از دیر گمان علیهم السلام است

الفقه مادر ایشان فاطمه بنت رسول الله و ابو محمد علی بن الحسین العادل مادر او شاه بانویه بنت یزدجرد سپهر  
 شاهنشاه و ابو جعفر محمد بن علی الباقر مادر او ام عبد الله و ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق مادرش ام فروه  
 بنت قاسم بن محمد و ابو ابراهیم موسی بن جعفر الثقة مادرش حمیده و ابو الحسن علی بن موسی الرضا مادرش  
 بنجره و ابو جعفر محمد بن علی الزکی مادرش حیزران و ابو الحسن علی بن محمد لایق مادرش سوسن و ابو محمد الحسن  
 الرقیوم مادرش سیمامه و ابو القاسم محمد بن الحسن هو الحجة مادرش بن حبر صلاوات الله علیهم اجمعین **لَقَدْ**  
**کُوْنِیْ** خبر از ابراهیم بن محمد حموی از ابو فطره روایت زجا بکه اسم مبارک حضرت رسول و دوازده نفر  
 از اولاد ظاهرین از بنر کوار در صحیفه فاطمه با اسم مبارک هر یک از کینه و لقب مبارک هر یک و اسم مادر هر یک  
 حضرت حجة امام دوازدهم با نامت و حجة ثبت و ضبط بوده است **هفتم** حافظ بن عقده گفته است که  
 علما و مشایخ روایت کرده اند از عبد القیس که در صبره نزد ابویوب رضاری بودم و از او شنیدم که گفت از  
 رسول خدا شنیدم که می فرمود علی مع الحق و الحق معه و او اسناد امام و خلیفه بعد از من و دو فرزند از حق و  
 دو سبط منند از این امت و هر دو امامند چه آنکه قائم بشوند بحق خودشان یا آنکه تقاعد نمایند که غضب  
 ایشان بشود پدر و ایشان خبر از ایشانست و اما مان بعد از حسین نه نفرند که از صالح حسین اند که از ایشان  
 قائم اینجا نیکه قیام می نماید و آخر الزمان چنانچه من قیام نمودم در اول زمان پس سوال نمودم از رسول خدا  
 اسما ایشان را فرمود که در لیلۃ المعراج نظر کردم در ساق عرش دیدم که بنور نورشته شد است **اللّٰهُ**  
**محمّد** رسول الله بنعلی و نصرته بعلی دیدم یازده اسم دیدم که کنا بت شده بود بنور در ساق عرش بعد از  
 و ان حسن و حسین و سر علی و محمد و جعفر و موسی و حسن و حجة عرض کردم الهی و سید ای این گروه که باشند  
 که ایشان را اگر می داشته و مقرون نمودی اسامی ایشان را با اسم خود ندان رسید که آنها اوصیای بعد از تو و اما مان  
 بعد از تو اند فطوبی لحیتهم و الویل لمبغضیهم **مؤلف** کوی خبر معتبر صحیح از حافظ که علمای سنت می باشد که  
 حضرت رسول فرمودند که در ساق عرش نوشته اسم مبارک حضرت رسول و دوازده امام اولاد ظاهرین از  
 حضرت که اما مانند نص بوضیای امیر مؤمنان و اولاد ظاهرین از حضرت که بعد از پیغمبر هر یک از آنها و حق  
 جانشین او می باشند و عرض حضرت رسول که قائم ال محمد را تخصیص فرمود در آخر الزمان و قیام خواهد نمود  
 هم چنان که خود حضرت رسول فرمود قیام نمودم در اول زمان آنست که چنانکه معجود حضرت رسول که در بین اسلام ظاهر  
 و خلون از کفر و صلا لت و کمرایه بجهاد با معجزه داخل اسلام و ایمان بخدا نمود در آخر الزمان که کفری قوت دارد و ظلم و

مفسر

مفسر

مفسر



# باب اول از اصل و نسب و ثبات امامت

حاشیه

جو عالم را پر میکند بجهاد شمشیر و مجمره مثل جد بزرگوار خود حضرت رسول مملو مینماید بعد از  
ایمان و اسلام تمام خلق روی بین را هشتاد و نهم و اقدی پسند خود از انجی سلمه و ایتکرمه است که  
نزد عایشه رفت و او را محرف یافت و در نزد او کتابی بود که او را نظر میکرد عایشه و میگفت صد رسول  
گفتم چه چیز است این کتاب ای ام المؤمنین گفت اخبا قصص است که کثابت نمودم از رسول خدا پس او در حق  
نمودم که بمن خبر دهد که آیا رسول خدا با و بیافزوده که خلفاء بعد از او چند نفرند و کیانند پس عایشه کتاب را  
گشود و گفت ای ابوسلمه زیرا میباشم که بود که آن بدیت مخصوص بود که محل و محل رسول خدا ابو جبریل نزد آن  
حضرت و امر کرد مرا که کس بر او داخل نشود تا که احسان حسین را حل شد بر آن حضرت و جبریل خبر داد بان حضرت که بابت  
شهادت حسین پس رسول خدا که در بیت و تربت مدفن او را که خاک سرخی بویان حضرت داد و عرض کرد که  
انتقام می کشد از دشمنان او بقیام و زود است که خداوند خلق کند از حسین فرزند می که نام او علی است که  
خاضع و خاشع است از برای خداوند و از صلب و بیرون می رود و فرزند می که محمد نام که قانت و ساجد است از  
برای خداوند و از صلب و بیرون می رود و فرزند او جعفر را که ناطق عند الله و صادق است در راه خداوند و از  
صلب جعفر بیرون می رود و دولا و موسی را که واثق بالله و محب خداست و از صلب موسی بیرون می رود و از  
که وفی رضی است و از صلب و محمد که مرعب فی الله است و از صلب او علی که ولی خداوند است و از صلب او  
حسن که مؤمن بالله است و مرشد بسو خداوند است و از صلب حسن بیرون می رود و کلمه حق و لسان صدق و  
مظهر حق که حجه الله علی البریه می باشد و از برای او غیبت طولانیست که ظاهر صیغه باید با و بدین اسلام را  
و در همین شانند با و کفر را ابوسلمه میگوید من در نزد او این حدیث کثابت کردم و او بمن ملا میبرد و میگفت  
کتمان تمام این حدیث را و من در زمان خلافت امیر المؤمنین که آن حضرت مرا طلبید و فرمود بیرون بیا و از ان چیز  
که با ملا عایشه کتابت کردی عرض کردم که امام چیز فرمود انما کتب که اسما و صیما من دوا و ثبوت پس گفت  
بیرون او را و در میان حضرت عرضه داشتم و این حدیث را اقتاده و حسن بصری نیز از ابوسلمه روایت کرده اند  
مؤلف گوید ملاحظه کنید پیروان عایشه که ام المؤمنین او را می خوانند که علی و بران خبر اخبار بسیار  
از اهل سنت جماعت از عایشه ذکر میکنند در تمام کتب خود در فضایل و مناقب و صفات و اوصاف  
نفر و لا در حضرت رسول مخصوص و فرزند خود حسن و حسین علیهم السلام و با وجود این روی بخال سوار شد آمد  
منع نمود جنازه حسن محبت را تا آنکه نشانده سهام و تیر نمودند تا بعین او با امر و جنازه محبت را و عذبه این خبر





# تولد حسنین و قصه در ائیل ملک

مستخرج

میکنند بر هر یک از اولاد آن حضرت رسول فضایل و مناقب بالقباب منعده هر یک از حضرت رسول و اولاد او  
اند بجا نیش بگفته جبرئیل و عایشه کنا بت نموده و علاوه عینیت طولانی حضرت حجة خاتم الاوصیا ذکر شد تا  
که جواب بکنیم این حضرت بهمین خبر و اخبار متواتره دیگر داده خواهد شد **ص** ابراهیم بن  
محمد حموی بنی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که گفت از رسول خدا شنیدم قصه در ائیل که ملک مقرب  
بوده و بسبب خطوریکه در قلب خود نمود پر و بال و ریحتمه معذرت بشد تا آن شیخ که حضرت سید الشهدا  
عالم را بمورد قدم خود مرین و منور ساخت که تولد آن حضرت باشد حقیقت فرمود تا آتش جهنم را فرو نشاند  
بهشت و حور یان را زینت کند و صفوف ملائکه را رسته شود و حجة کرامت مولود دیگر رسول خدا متولد شود  
و مجربیل امر نمود با هزار قبیل از ملائکه فرود آیند و بر سوختن اقصیت گویند و بعد از تسنیت تعزیت میکنند  
اورا با اینکه این مولود ترا امت تو شهید خواهند نمود و قاتلان او و جهنم محله خواهند بود و چون مجربیل  
نازل شد با آن گروه از ملائکه بدو و ائیل برخوردند و در ائیل از سبب نزول سوال نمود و جبرئیل کیفیت  
را باو بیان نمود در دایره ائیل جبرئیل را شفیع خود کرد و آیند و گفت سلام مرا بختار رسول خدا برسان و عرض کن که قسم  
میدهم ترا بحق این مولود که از خدا سوال کن شاید از تقصیر من بگذرد پس جبرئیل با آن گروه از ملائکه ملک  
سرور مشرف شدند و با پنجه از جانب پروردگار مأمور بودند تا مشال نمودند پس رسول خدا از قاتلان حسنین  
بیزاری نمود و بنزد فاطمه رفته و از اقصیت و تخنیت گفت فاطمه بگریه از آمدن حضرت فرمود که حسنین کشته  
نشود تا آن زمان که امامی از او وجود آید که افاضان دین و هادیان راه یقین همه را بوجود آید و ائمه  
بعد از من علی و حسن و حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و طاهر بن موسی  
و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن حسن و انگاه عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و عطا کند که  
و ان پس حسین بن علی است که لقب و قائم پس فاطمه از کربلا کشته شد پس جبرئیل قصه در دایره ائیل را بمرض  
رسول خدا رسانید این جبرئیل گفت دیدم که رسول خدا قنداقه حسنین را برد و دیدم که کوفت و بجزه نشسته و را  
پیچیده بودند و بسوی آسمان بلند کرد و عرض نمود اللهم بحق این مولود بر تو بلکه بحق تو بر این مولود و بر جنت  
محمد و ابراهیم و اسمعیل که اگر حسنین فرزندان فاطمه را در نزد تو قتل و نرقتی هست از قصیر در دایره ائیل در  
کنند و از او ایستاده شوی اطای ائیل با و عطا کن مگر آن حضرت بهر که حسین مستجاب شد و دایره ائیل را بدو  
کرد و با آسمان بالا رفت و بتمام اول خود قرار گرفت و از آن روز بعد ملائکه اهل آسمان و دایره ائیل را از یاد کرده حسنین

کتاب در ائیل





قصه در اعیان مملکت است

عبد بن محمد

مؤلف گوید در این خبر صریح است که دوازده نفر امامان بعد از رسول الله ص میباشند که  
 هادیان راه یقین و ائمه دین و خلفاء راشدین سید المرسلین و تعجب است که مملکت در دایره مفتخر است  
 ملک که از ادو حسیب است و امت جدیدش و راشهید میکنند علاوه در مجلس بر نیاید و نیز علیهما  
 مباهاات و فخریه میکنند که مافانل حسین بودیم و ده نفر ملعون شاعران نشاد میکنند که رکاب ماها را  
 مملو از طلا و نقره کن که ما هستیم که اسب بر حسب طهر امام حسین ع تا ختم لعنة الله علیهم اجمعین  
**و هم** ابوالفضل شیخ از محمد بن عبد الله بن ابرهیم شافعی و او پسند خود از جابر بن عبد الله و  
 کرده که یکی از احباب علماء یهود که اسم او حنبل بن حناده بود خدمت رسول خدا شد و چند مسئله شوع  
 نمود اسلام اختیار نمود بعد عرض کرد شب گذشته در عالم رویا خدمت حضرت موسی بن عمران رسیدم  
 اسلام ببید محمد و امتسک با وصیای من بعد و خداوند نعمت سلام را بدست مبارک تو بمن ارزانی شد  
 پس بفرما که اوصیای بعد از تو کیانند که متمسک شوم با ایشان رسول خدا فرمود که اوصیای بعد از من بعد از  
 بنی اسرائیل اند عرض کرد نقباء بنی اسرائیل دوازده نفر بودند آن سرور فرمود بلی اوصیای من نیز دوازده نفر  
 باشند عرض کرد که همه آنها در یک زمان خواهند بود فرمود نه بلکه خلیفه بعد خلیفه باشند و تو ای حنبل  
 سه نفر از ایشان را ادراک خواهی نمود عرض کرد اشیا آنها را بیان فرما ببید برای من فرمود بلی تو ادراک میکنی  
 بعد از من سید اوصیای و وارثان نبیایم و ابوالامه علی بن ابی طالب و بعد از آن فرزندان و حسن و بعد از آن  
 فرزندان یکر و حسین را پس متمسک با ایشان باش و حجل جمال ترا معز و نکند بعد از آن ایام عمر و زندگانی  
 منقض خواهد شد آخر زاد و نوشته توان دنیا یک شربت شیر خواهد بود عرض کرد عدد اوصیای بعد  
 از حسین و اسامی ایشان را از برای من بیان فرما ببید رسول خدا فرمود چون مدت حسین منقض شود  
 علی که ملقب بزین العابدین است قائم با مرامامت شود و بعد از آن قائم با مرامامت شود محمد پسری که ملقب  
 باقر است و بعد از آن قائم با مرامامت شود و جعفر که ملقب بصفا است و بعد از آن قائم با مرامامت شود و جعفر  
 مکه که ملقب بکاظم است و بعد از آن قائم با مرامامت شود علی که ملقب برضا است و بعد از آن قائم با مرامامت شود  
 که ملقب بجواد است و ذی قی و بعد از آن علی پسری محمد که ملقب بنقی است و بعد از آن قائم با مرامامت شود حسن که ملقب  
 باحسین است و بعد از او غائب خواهد شد امام ایشان حنبل عرض کرد که آن امام قاسم حسن بن علی  
 خواهد بود فرمود نه پس حسن خضر حجه است و عرض کرد که حنبل بن حناده هر فرمود ایام امامت خضر امام



# در کیفیت خذل بن جناده رحلت

و بعد بجانب طائف بیرون رفت و از نعیم بن ابی القیس روایت کرده که در مرض متوجذ بن جناده در نزد  
 او حاضر بودم که قدحی از شیر طلبید و اشامید و گفت سول خدا بمن خبر داده که اخرا از من اند نیاشین  
 باشد فان علیه الرحمة **مؤلف گوید** ابن جناد در عالم رؤیا موسی بن عمران با و فرموده که اسلام  
 اختیار کن بدست محمد و متمسک شو با وصیای محمد و بعد از اسلام خدمت سول خدا را او در سؤال  
 نمود از اوصیایان بزرگواران حضرت تعیین فرمودند و وصیای خود را بعد نفیابی اسیر ایل کرد و از  
 محلی شدند باز هم عرض نمود اسامی اوصیای را بیان فرمایند تعیین فرمودند حضرت را توان عم خود را که امیر المؤمنین  
 باشد که خلیفه بلا فصل بخطاب سید و صیای و وارث انبیاء و ابوالانعمه و دو فرزند برگزیده از حضرت  
 امام حسن و امام حسین را که در آن حضور انظار احوال می نمود و بعد سؤال فرزندان امام حسین  
 از حضرت یکیک بعد از رحلت پدر اسم فرزندان را ذکر می فرمایند و هر یک را بالقبالتشان و علاقه حضرت  
 رسول می فرمایند مجذ بن جناده که در حیوة خود درک وصی من علی بن ابی طالب و حسن حسین  
 علیه السلام را اینما ای و متمسک بشو با بن سه نفر و جعل جمال ترا مغرور نکند عرض حضرت معلوم است  
 که خلفاء غاصب را نظر داشته اند که مثل جمال که پیرو همان سه نفر بغیر حق را میکنند تو فرقی نگو  
 و متمسک بجهنم اوصیای من شوی که اسم آنها را ذکر نمودم و وضوح فرموده سید کائنات جای شهرت  
 احمد لله الذی جعلنا من الممسکین بولایة امیر المؤمنین و اولاده کظاهر بنی صلو الله علیه اجمعین  
**یا زهر حمید در جمع بین الصحیحین روایت کرد** از عامر بن سعد بن ابی وقاص که گفت شنیدم  
 بجای بن سمره که خبر ده مرا بچیزیکه از رسول خدا شنیدم پس نوشت از برای من که شنیدم از آن حضرت که فرمود  
 در روز جمعه شب که اسلم را سنگسار نمودند که این دین همیشه بر پا و غالب است بر همه دینها تا روز قیامت  
 و بر شهادت و از ده خلیفه باشد که تمام از قریش باشد **روایت کرد** در جمع بین صحیحین روایت می فرمود  
 که این دین عزیز و محترم خواهد بود تا آنکه دوازده خلیفه من بگذرد پس کلمه فرمود که صدای مردم  
 مانع شد مرا از شنیدن آن پس از پیدم پرسیدم که آن سرور چه می فرمود گفت تمام آنها از قریش اند  
 و از این خبر اخبار کثیره که بجهت طول اختصار مؤلف بیان نمی کند چند خبر معلوم شد یکی آنکه خلفاء رسول خدا  
 دوازده نفرند و یکی آنکه تمام از قریش اند و یکی آنکه تا دوازده نفر از این مردم در دنیا هستند این خلفاء دوازده  
 یکی باید در دنیا باشد و دیگر آنکه ان خلفا با بدار عزت سول خدا باشند چنانچه در حدیث نقلین فرمود که از قریش  
 خدا

در جمع بین صحیحین روایت کرد





اخبار رسول خدا و خلفاء خود

نمیشوند تا روز قیامت و چون خلفا مقرر شدند و زاده چنانکه رسول خدا تصریح فرموده اند که هیچ  
 زنا فی هم نیاید که خالی از یکی از آنها باشد پس وجود امام عصر هم ثابت شد و با اعتقاد اهل سنت خلفاء  
 چهار نفر پیشتر بودند و بعضی از آنها هم نیز از قریش نبودند پس هشت نفر بقیه خلفاء کیانند و مستند  
 از بنی امیه و بنی عباس خواهند بود چه اولاد آنها بیشتر از زاده نفر بودند و ثانیاً تمام اخطا ظالم بودند  
 و طاعت ظالم جایز نباشد چه رسد به وجوب گذشتن از آن باید تا روز قیامت باقی باشند و کدام یک از آنها  
 باقی هست **سیرت ابراهیم** دو مناقب شافعی از ابن زبیر مکی روایت کرده است از جابر بن عبد الله  
 انصاری که رسول خدا فرمود خداوند بر گرد مرا و انتخاب نمود مرا از سایر خلقش و مرا رسول خود قرار داد  
 و نازل فرمود بر من بزرگ کتابها را پس گفتم ای خدای من وای اقای من بدرستی که فرستادی موسی را  
 بسوی فرعون پس از تو خواست که برادرش هرون را وزیر او گردانی که قوت بازوی او باشد و تصدیق  
 سخن او را و من سئوال میکنم از تو ای خدای من وای اقای من اینکه از برای من قرار دهی زیری از اهل بیت من که  
 قوت بازوی من باشد پس قرار ده علی را وزیر من و برادر من و قرار ده شجاعی را در دل او و اهل بیت در  
 دل دشمنان که اول کسی می باشد که خداوند را بیکانگی یاد نمود و آن اول کسی است که ایمان آورد بمن و تصدیق  
 من نمود مرا و من این را از خدا خواستم و بمن داد پس راست بزرگ اوصیای پیوستن با او سعادت است و معرفت  
 در طاعت و شهادت است و اسم او در تورات مقرر است بنام من و زوجه او صد بقیه کبری دختر من است و دو  
 پسر از بزرگ جوانان اهل بهشت پسر منند و او دو پسر او و نه نفر اولاد او و اما امان بعد از ایشان که  
 خداوند بزرگوار او بعد از پیغمبر و ایشانند ابواب علم در امت من کسیکه متابعت نماید ایشان را انجا  
 یابد و کسیکه پیروی نماید ایشان را راه تمام خواهد شد بر او راست خداوند و ستی ایشان را بکسی مرت  
 نفرموده مگر آنکه اولاد اهل بهشت بود **چهاردهم** ابو عبد الله جعفر بن محمد و رستی در  
 کتاب خود از ابن عباس روایت کرده که در حین وفات رسول خدا از آن حضرت سئوال کردم که چون تو دنیا را ترک  
 ما بکه رجوع کنیم حضرت رسول اشاره بجاناب میرا مؤمنین فرمود و گفت فانه مع الحق و الحق معتم بکون من  
 بعد احد عشر اما ما مقرر شده طاعتهم کطاعتی این جز تصریح فرموده خاتم الانبیاء و بوجوه صریح علیهم السلام  
 و یازده فرزندان بزرگوار که امام و مقتدا و واجبت طاعت آنها مثل طاعت من که رسول هستم متین ایضا  
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالا در همکم یا من الله فالا که در فصول المصابیه از راه روایت کرده اند که

حدیث سیرت ابراهیم

حدیث چهاردهم

حدیث یازدهم





# ابتداء خلافت از ائمه و خیر المؤمنین علیهم السلام

ص ۱۹۹

که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که امامان دوازده نفرند هم از آل رسول خدا و اولاد آنها علی بن ابی طالب و  
 یازده نفر اولاد او و این شانزده همه قاضی بوالفج و بعد از دی بسند خود از ابن عباس و روایت کرده است  
 که رسول خدا فرمود علی مع الحق و الحق معی و امام و خلیفه است بعد من و هر که با او متمسک شد نجات یافت  
 و هر که با او تخلف و ردید گمراه شد و او است که مرا غسل میدهد و کفن مینماید و ادا میکند این مرا و  
 پدر و وسط من حسن و حسین است و بیرون می آید از صلب حسین نه امام و از ما است مهدی این امت  
 هفدهم محمد بن جعفر طبری شافعی بسند خود از ابوسعید خدری روایت کرده که شنیدم از رسول خدا  
 که بحسین می فرمود حسین است الا امام اخو الامام تسعة من ولدك ائمة الابرار تسعة قائمهم پس  
 گفته شد یا رسول الله چند نفر امام بعد از تو میباشند فرمود دوازده نفر نه نفر از صلب حسین  
 می باشند **هیجدهم** حموی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا فرمود من سید  
 پیغمبرانم و علی سید و ضیاء است و اوصیای بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی بن ابیطالب اخو ایشان  
 مهدی است **نوزدهم** دوستی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا فرمود دوازده نفر  
 از اولاد من مالک امر می شوند و بعد از آن امور که خیر و شایسته عظیم بهم رسد چون مهدی از اولاد من خروج  
 کند و خدای تعالی در یک شب صلح امر او نماید که زمین را بپوشاند و عدل بدیست همه قاضی بوالفج روایت  
 کرده است اباسناد خود از انس بن مالک که گفت فرمود رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و آقا است از ده  
 خلیفه که خداوند باری می کند ایشان را بر کسی که قصد دشمنی ایشان را دارد **بیست و یکم** حافظ بن  
 عقد بسند خود از سفیاء ثوری و او بسند خود از ابوسعید خدری روایت کرده است که گفت شنیدم از  
 رسول خدا که می فرمود خلفا من بعد از من دوازده نفرند که نه نفرشان از صلب حسین است و نه نفر ایشان  
 قائم است **بیست و یکم** و میر صاحب کتاب مقتضی الاثر از مؤلف تواتر الموضعی روایت کرده است او  
 بسند خود از عبد الله بن عمر بن خطاب که فرمود رسول خدا در شب معراج می فرمود احقنم بسو من کی ای محمد  
 خلق کردم علی و فاطمه و حسن و حسین را و ائمه را از نور واحد پس عرض کردم ولایت آنها را بر ملا یکده ای محمد  
 و هرگاه بنده از بندگان من عیبی کند تا بمیرد و انکار آنها را نماید و را بجهنم می برم پس ندا آمد که ای محمد آیا دوست  
 دار یکی از آنها را مشاهده کن عرض کردم بلی ندا آمد که پیش من نظر کن چون نظر کردم دیدم علی بن ابی طالب و  
 حسن حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی بن  
 محمد

حاشیه

حاشیه

حاشیه

حاشیه

حاشیه

حاشیه

حاشیه





حدیث معراج در تعیین خدای تعالی امامان را

محمد و حسن بن علی و حجت قائم را مثل ستاره درخشان در میان انظار پس عرض کردیم الهی اینها که باشند ندانم  
اینها اما مانند این قائم حلال کننده حلال من است و حرام کننده حرام من و ان مقام می کشد از دشمنان من دست  
بدارانها را و من و زاد و ست من ارم و دوست من ارم کسی را که او آنها را دوست من ارم و مؤلف گوید  
انکار کننده انظار را در این خبر خداوند بجهنم می برد یعنی انکار ولایت امامت ان بن بر کولان را نباید بدست می  
عبداللہ بن ابی مہر بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا فرمود همیشه درین سال  
قائم است بوجود و از ده نفر خلیفه که از قریش باشند چون زمان خلافت آنها بگذرد موج می زند بین  
اهل خود که نظام عالم بر طرف خواهد شد از این خبر مؤلف گوید تعیین دوازده نفر خلیفه حضرت رسول  
فرمودند خلفاء ثلاثہ داخلند نہ خلفاء بنی امیہ و نہ خلفاء بنی عباس چون که تعیین فرمودند حضرت رسول  
که خلافت آنها بگذرد موج می زند بین با هاشمی و نظام عالم بر طرف خواهد شد و معلوم است که نظام عالم فعلا بود  
حجت زمان برقرار است که خلیفه دوازدهم می باشد بدست **چهارم** احمد بن حنبل در کتاب مسند خود از  
ابن عباس روایت کرده است و از پدرش عباس که گفت فرمود رسول خدا پیغمبر دوازده نفر از اولاد من  
مالک امر می شوند بعد از ان اموی که هیچ بظهور رسد پس مالک از ذریه من خروج کند خدای تعالی در یک شب  
او را با صلح آورد و زمین را پر کند از عدل چنانچه پخته باشد باشد از جور بدست **پنجم** دوزی در سنده بسند خود  
مشنی و از پدرش روایت کرده است که از عایشه پرسیدم که خلفاء بعد از ان که از چند نفرند عایشه گفت  
که حضرت رسول فرمود خلفاء بعد از من دوازده نفرند گفتم کیا شدند گفت نام آنها در نزد من مکتوب است  
باملا رسول خدا گفتم نشان من بدو امتناع نمود بدست **ششم** بخاری در صحیح خود از جابر بن  
سمره روایت کرده که رسول خدا فرمود که پیوسته مردم می کزدند مادامیکه دوازده نفر علی و صاحب  
اختیارند و کلمه دیگری فرمود که من ان را نشنیدم سؤال کردم که ان کلمه چه بود فرمودند که همه از قریش  
و بدان که این حدیث را مسلم در صحیح خود بصفتی طریق روایت کرده است و ابونضیر حمید در کتاب جمع بین صحیحین  
صاحب کتاب بین الصحاح السنه بدو طریق روایت کرده است و ابن مردویه در کتاب فردوس ابو یوسف بن ابی حمزه  
سلیمان بن احمرو غیر اینها این حدیث را نوشته اند بدست **هفتم** ابوالحسن دین در جمع بین الصحاح و صحیح  
سند و مسلم در جمع خود و ابوداود سجستانی در کتاب سنن و بخاری در جمع و حمید با سنده حدیده از جابر بن  
سمره از ابن عباس از ابوسعید خدری روایت کرده اند که رسول خدا فرمود لا یرال الذین قائما ً یكون اثنتی عشر نبیاً

حدیث پیر و پیر

حدیث پیر و پیر

حدیث پیر و پیر

حدیث پیر و پیر

حدیث پیر و پیر







در ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

بعلی اقتدا کند و دشمنان او را دشمن دارد و دوستان او را دوست دارد زیرا که علی و صفی من است و خلیفه  
من است بر امت من در حیات من و بعد از وفات من و امام هر مسلم و امیر هر مؤمن است بعد از من قول من  
و امر او امر من است و نفی او نفی من است تابع او تابع من است و جد طو لا نیست تا آنکه فرمودند حسن و حسین  
هر دو امام امت من اند بعد از پدرشان و سید جوانان اهل بهشت اند و مادرشان سیده زنان عالمات  
و پدرشان سید اوصیاست و نه نفر از اولاد حسین امامان و پیشوایان باشند و خطبه ایشان قیامت  
که از اولاد من است طاعت و اطاعت من است و معصیت من است چون این جد طو لا نیست  
بهمین قدر که موضع حاجت بود اکتفا شد به **سی و یکم** موفق بن احمد خوارزمی از سعید بن بشر  
از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که سعید بن فرمود من شما را بر حوض خود وارد میکنم و توای علی را خواهی  
بود بر آن حوض و حسن و حسین و دشمنان من است از آن حوض و حسین امر کننده است که بفلان شخص  
دهید و فلان را سیراب کنید و بفلان شخص اب ند هید و علی بن الحسین قنصت هر کسی را از آن معین  
نماید و این کنایه از جام پر کردن است و محمد بن علی را شراست یعنی خلق را از قریب و دور آورد و وارد محراب  
نماید و جعفر بن محمد سابق است یعنی را ننده اهل محشر است که فوج فوج مردم را بجایگاه خود بر و میفرستد  
محشر دوستان و دشمنان است یعنی شمارنده ایشان است و قانع است منافقین را یعنی ریشه آنها را از  
بیخ بر کند و علی بن موسی زینت دهنده مؤمنین است و محمد بن علی فرود آورنده اهل بهشت است و در جنت  
و منازل خودشان و علی بن محمد خطیب شیعیان و فروج ایشان است یعنی خور العین را از برای ایشان  
خطبه کند و از برای آنها ترویج کند و حسن بن علی چراغ اهل بهشت است که اهل بهشت بنور او روشن  
گردند و مهدی شفاعت کننده شیعیان است در روز قیامت در وقتیکه خدا اذن شفاعت میدهد  
مکان برای کسی که بخواند و راضی باشد شفاعت کردن او **فکوید** که همین جند را نیز حساب  
کتاب مقتضی است از نوین شیخ ابراهیم حموی روایت کرده اند **سی و دوم** اسحق بن سلیمان عیسی  
علما ی سنت روایت نموده اند که گفت هر من الرشدید من الخبر داد ان پدرانش از عیسی که پیغمبر فرمود ای عم  
مؤندان من دوازده نفر خلیفه خواهند بود پس او را که هر چه و شدت عظیمه رو خواهد داد پس یک  
زمین را پر خواهد نمود از عدالت بعد از آن که پر شده باشد از ظلم و در زمین خواهد ماند بقدری که خدا  
خواهد پس در جلال بیرون خواهد آمد **سی و سوم** است که در کتب معتبره اهل سنت مجید طریقی آن

حکایتی و کلامی

حکایتی و کلامی



# اثبات خلافت و زنده امام علیهم السلام

ص ۳۰

از مسروق روایت کرده اند که گفت ما نزد عبدالله بن مسعود بودیم و قرآن برای ما می خواند پس مردی  
 برخاست و سؤال کرد که آیا از پیغمبر سؤال کردید که چند خلیفه بعد از او خواهد بود پس عبدالله گفت  
 تا من بعراق آمده ام هیچ کس این سؤال را از من نکرده است بلی از پیغمبر سؤال کردیم آن خضر فرموده آنقا  
 من دوازده نفر خواهند بود بعد نقبای بنی اسرائیل و همه زقریش خواهند بود **سوی و چهارم**  
 مسلم در صحیح خود بر روایت سماع بن حرب از پیغمبر وایت کرده که فرمود اسلام همیشه عزیزی خواهد بود  
 بدوازده امام که همه از قریش باشند و نیز مسلم همین حدیث را بر روایت عامر بن سعد بر روایت شعبه و  
 روایت سعد و قاص روایت کرده است **سوی و پنجم** کتاب تاریخ اهل البیت که از علمای اهل بیت  
 است از ضر بن علی روایت کرده که اسم دوازده امام همه را در آن حدیث مذکور داشته است  
**سوی و ششم** موقوف بر احمد با سند خود از سلمان فارسی ده روایت کرده که رسول خدا ص بعد فرمود  
 که انکشتی در دست راست کن که از مقر بین درگاه الهی خواهی شد علی عرض کرد ای پیغمبر خدا مقرب  
 کیانند آن خضر فرمود جبرئیل و میکائیل بعد عرض کرد چه انکشتی در دست کم فرمود عقیق و سرخ زبر  
 که عقیق کو هست که قرار آورد بیکانگی خدا و پیغمبر من و وصایا تو و امامت و لیا از اولاد تو  
 و اقرار آوردن برای دوستان تو بجهشت از برای شیعه تو و اولاد تو بفرمود **سوی و هفتم** موقوف بر  
 احمد از سلمان محمدی وایت کرده که وقتی خدمت پیغمبر رفتم دیدم که حسین را بالای آن خود نشاندند  
 چشم و دهان او را می بوسد و می فرمود تو سرور پدر سرور برادر سرور پدر و سرورانی و تو امام  
 و پسر امامی و برادر امامی و پدر امامانی و تو حجة خدا و پسر حجة خدا و برادر حجة خدا و پدر حجة هائ  
 خدائی که همه از صلب تو اند و نهی ایشان قائم ایشان است **سوی و هشتم** نیز از هیم از عبدالله بن  
 عباس روایت کرده که پیغمبر فرمود خلفا و وصیای من و حجة های خدا بر خلق بعد از من و زنده نفرند  
 ایشان برادر من است و اخوا ایشان فرزندان من است عرض کردند ای پیغمبر خدا کیت برادر تو فرمودند که  
 ای طالب عرض کردند فرزندان تو کیست فرمود مهدی که پر کند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه شود  
 باشد از ظلم و جور قسم بان کسی که مرا بشاوت دهند بحق بپوشا بسو خلق فرستد که اگر باقی نما ندانند  
 مگر یک روز هر انبیه دراز کند آن روز تا آنکه خورشید کند همگ فرزندان من و پیغمبر روح الله از آسمان فرود  
 و در عقب سر او نماز کند و روشن گرداند زمین را بنور پروردگار خود و فرود گیرد پا دشت او مشرق و مغرب را

احمد و حنفی

احمد و حنفی

احمد و حنفی

احمد و حنفی

احمد و حنفی





در اثبات امامت ائمه علیهم السلام

حدیث شریف

حدیث دیگر

حدیث چهل و پنجم

مؤلف گوید

حدیث دیگر

سی و نهم حدیثی است که نیز ابو بصیر از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که گفت بحضرت  
 فاطمه زهرا ع مشرف شدم در پیش روی او لوحی بود در آن لوح اسماء و ضیاء یغیر و ادبیم  
 شمر دم دوازده نفر بودند و آخر ایشان قائم بود سلام ایشان محمد و چنانچه نام از ایشان علی بود حدیث  
 چهل و شش قشری که از معاندین اهل بیت نزد اهل سنت و جمہور آن طائفة ثقة و مأمون است نقل  
 کرده است که رسول خدا فرمود فاطمة هجرت قلبی و انبیاء ثمره فواد می و بعلها نور و بصری و الائمة من ولد  
 امناء و حبیل ممدود بنیة و بین خلقه من اعتصم بهم بنی و من تخلف عنهم هوی یعنی فاطمه روح و  
 باعث زندگی دل من است و هر دو پسر صیوة دل من اند و شوهر او علی و شش چشم من است و امامان که از  
 او بهم خواهند رسید ایشان من و پسر و کارند و در سیمانی هستند کشیده میان خدا و مخلوق و هر چند  
 زندانیان و متوسل شود بانها بچانه یابد و هر که از آنها دوری کند و مخالفت را با آنها کند هلاک شود  
 و ناچیز میگرد **چهل و یکم** تعلیمی که از مفسران اهل سنت است در تفسیر قول حق تعالی که فرموده است  
 و اعتصموا بحبل الله جمیعاً با سنان مخالف از رسول خدا نقل کرده که آن حضرت فرمود ای گروه مردمان  
 بدرستی که گذاشتم در میان شما دو چیز بزرگ و دو خلیفه که اگر پیروی این هر دو کنید و تابع این هر دو  
 بعد از من و یکی از این دو بزرگتر از آن دیگر است و آن دو چیز یکی کتاب خداست که در سیمانی است کشیده میان  
 زمین و آسمان که هر که چنان زند را و گمراه نمیشود و دیگر عزت و منست که اهل بیت من اند که هر که پیروی  
 کند از بادیة هلاک مأمون است و بمجموعه نجات میرسد این هر دو ان هم جدائی ندارند از یکدیگر  
 و در نمیشوند تا روزیکه در کنار محض کوشش من رسند **مؤلف گوید** و امامت حضرت رسول الله را اولی  
 و آنکه نزد و هو خلیفه و جانشین و ابن عم آن حضرت بود گفتند امامت ما محتاج بقربان تو نیستیم و آنها  
 هم عثمان سوزانید و قرآن او هم که جمع نموده خود او بود و او خود هر کدام تاویل و تفسیر نمودند و مجموع  
 احکام ظواهر و متشابه گذاشتند و دیگری اهل بیت رسالت را غصب حق انضا نمودند و هر یک از خانه  
 نشین نمودند و بعضی را از وطن خارج نمودند و بعضی را حبس نمودند و هر یک با انواع ظلمها در حیوة آنها  
 با آنها رفتار نمودند و آنها را شهید نمودند و قرآنی را که حضرت امیر جمع نموده بودند انفا قبول نکردند و فرمودند  
 دیگر نخواهید دید تا آنکه فرزندان هم من حجة بن الحسن عجل الله تعالی بآثاره ظهور کنند و قرآن را بیا  
 بفرموده آن حضرت این دوازده هم جدا نخواهند شد **چهل و دو** جمیع بین الصلحین از رسد خدا و انموده



که توحید ان ایست یعنی بدستیکه من یکی زادمیانم که نزد یکشده که رسول حق نعم بطلب من آید که  
دوست را بدوست رساند و من اجابت کنم و بجانب دوست پرواز کنم و من میگردانم میباشنا امت که  
جن و انر هستند و چیز نفیس بزرگ مصون از حوادث را که حقتهم حافظ است آن هر چه و را که یکی  
دو کتاب الله است که متمسک بان شوید یکی دیگر از ان اهلیت من میباشید باید و دهد حقتهم شما را  
در اهلیت من خیر و خوبی که دیگر از ایشان غافل نشوید **حدیث چهارم** میگوید یکر احمد حنبل در مسند خود  
ان جابر بن عبدالله انضاری نقل کرده است که گفت روزی در عرفات خدمت رسول خدا بودم که علی در  
بران حضرت آمد فرمود یا علی نزد یکترای بمن نزد یکتر شد بعد از ان فرمود یا علی خلقتنا و انتم من شجرة واحدة  
انا اصلها و انت فرعها و احسن و احسب ان اعضاها من تعلق بغصص منها ادخلها الله الجنة یعنی یا  
علی افریده شدیم من و تو از یک درخت که بیج ان من و شاخ بلند و قوی و حسن و حسین از شاخهای ان  
درختیم پس رسیده اند هر کس چنک بشاخی زان درخت زند و متوسل بان شود حقتهم او را داخل  
میکنند **حدیث پنجم** مسند احمد حنبل نوشته که رسول خدا فرمود ند الجحیم اما  
لاهل السماء فاذا ذهب ذهابا و اهل البقی فان لا اهل الارض فاذا ذهب ذهابا و اهل  
الارض و صدق الامم موقوف بر احمد یکی نیز همین حدیث را بجمین طریق روایت نموده است و ظاهر  
مفید حدیث اینست که ملئکان آسمان امانند بر اهل آسمانها پس هرگاه ستارگان آسمان بروند اهل  
آسمانها نیز خواهند رفت و اهلیت من هم امانند بر اهل زمین و زیکی اهلیت من از روی زمین  
روند و نباشند اهل زمین هم بر طرف و معدوم خواهند شد که چنانچه بسبب ستارگان آسمان برقرار  
است و بجهة وجود اهلیت من که محض لطف نامتناهی الهی اند بر روی زمین و قطب ایره امکان  
هستند زمین بر قرار و خلقتش باقیست و بحسب اضراب در میاید و اهلش و خلقتش بود و  
و نکال نمیشود **فکونیک** وجود مبارک ائمه اطهار حجت اند در زمین و زمین هیچ زمانی بخالی از  
حجت نیست و بر طبق این اخبار متفق علیه است و اینها امان است وجودشان از برای خلق اگر چه  
بجست ظاهرا حجت خلاف و عناد دشمنها از نظر مستور باشند یا بحسب ظاهر از منصب خود که  
خلافت در یا است عامه خلق باشد و محروم نباشند تا مدتی مستور و پنهان باشند بجهة  
مصلحتی که خدا می داند بکمت خود همان اثر بر وجود هر یک در هر زمان مترتب است و الحال هم

حدیث چهارم

حدیث پنجم

مفسر



# در اثبات امامت ائمه علیهم السلام

الحال هم انتفاع خلق و بقای زمین و سکونت خلایق کلاً بوجود فایض الجود امام زمان مهد آل محمد  
صلوات الله الملك الملائک ما نند انتفاع افنا است در روزا بر که روشنی خود را می بخشند و همین معنی  
فرموده حضرت رسول <sup>ص</sup> اثبات امامت فاما ان علیهم السلام است و خیر امیر المؤمنین از باقی ائمه زهرا  
چیز زیاد فی دشته است خواجهر نصیر الدین طوسی رو از همین احادیث در متن تجرید اشاره فرموده است  
و برهان الزام معاندین فرموده او فرموده عصمت و ضرر و مخصوص حضرت امیر المؤمنین است  
دیگر از اصحاب را نبود بغیر از آن حضرت که معصوم باشند یا نصر و حق اظهار سیده باشد و خطاب تو  
خلیفه و وصی منی و امام مؤمنین و امیر مؤمنان هستی خاص وجود آن حضرت است **چهارم** و پنجم  
و سابع منقول است صاحب خصوص از عبد الله بن عبد الله بن سنان خود نقل کرده است که ترجمه او این است  
که پیغمبر فرمود خدای تعالی اطلاع کرد بر زمین اطلاع کرد فی زمان حمله اهل نین و بر کنیز پیش مر پیغمبر  
کردانید و بر هالت مخلوق فرستاد پس بار دوم اطلاع کرد بر زمین و بر کنیز زهرا اهل نین علی را و کردانید  
امام خلافت پس فرمود مرا حقت که علی را فرا گیرم برادر منی و او را وصی و خلیفه و وزیر خود کرد انم پس  
علی از من است و من از علی ام و او شوهر من است و پدر دو پسر من حسن و حسین است بدانید  
آگاه باشید که خدای تعالی مرا و ایشان را حجت های خود ساخته بر بندگان خود و از پیش حسین اما مانند  
که قائم باشند با من و بجا آرند کار مرا و نگاه دارند وصیت مرا و منم از ایشان باشد قائم اهل بیت من  
و مهدی امت و شبیه ترین مردم باشد من در شمایل و اقوال و افعال و ظاهر کرد و بعد از غایت شد  
در از و حیرت سخت آن وقت هویدا کرد و با من حضرت الله تع و ظاهر سازد دین خدا را و یاری کرده  
شود و فرشته کائنات را پس بر کرد اندر زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور  
**مؤلف گوید** این خبر از اهل سنت است تصریح است بر حجت بر خلق و امام بودن آنها که جای  
کنند او امر و نواهی شرعی خیر سید المرسلین باشند و منم ایشان که حجة بن الحسن العسکری  
عجل الله تع فرجه باشد ظاهر اوصاف و علاقات آن حضرت را فرموده اند و اظهار خیریت آن حضرت  
ظهور آن حضرت را **چهارم** و ششم نقل کرده است با سند خود از ابی سعید خدری که روایت  
کرده است که سمعت رسول الله یقول الائمة بعدی اثنی عشر تسعة من صلب الحسین الناصر قائمهم  
و طوایف من اجبتهم و الویل لمن اغضهم یعنی شنیدم از پیغمبر خدا که می گفت فاما ان بعد از من دوازده است

در بیان قیام

و کلام

در بیان قیام



و نه امام از صلب حسین است که نه از ایشان قائم ایشان است پس خوشا حال کسی که دوست دارد  
ایشان را و ویل و وای بر کسی که دشمن دارد آنها را **چهارم** از آبی سعید خدر نقل کرده  
است صاحب نصوص با سند خود که ابو سعید گفت نماز می خواندیم ما بار رسول خدا نماز اولی  
تمام شد پس رو کرد وجه کریم خود را بر ما پس گفت معاشر اصحاب من بدانید که مثل اهل بیت من  
در میان شما مثل کشته نوح است و باب خطه است در بنی اسرائیل پس متمسک شوید و بچسبید به  
اهل بیت من بعد از من و ائمه راشد و راهما هستند از دیرین هستند پس بدو رستیکه ایشان  
گواه نمیکند همیشه احدی را پس یکی بگفت یا رسول الله چند امام هستند بعد از تو گفت دو از ده  
نفرند که از اهل بیت منند و گفت که از عترت منند **چهارم** هشتم اینست که ابی ذر غفاری  
روایت کرده است و صاحب نصوص با سند خود نقل کرده است که ابو ذر گفت قال رسول الله  
الائمة بعدی اثني عشر تسعة من صلب الحسين ع تاسعهم قائمهم ثم قال الا ان مثاهم فيكم كمثل سفينة  
نوح من ركبته نجي ومن تخلف عنها هلك وصل و باب خطه بنی اسرائیل **چهارم** نهم با سند  
خود از سلمان فارسی صاحب نصوص نقل میکند ترجمه این خبر اینست که سلمان گفت حضرت  
رسول خطبه می خواند ما را که حاضر بودیم پس گفت معاشر خلا بقی بدو رستیکه من رحلت میکنم از میان  
شما نزدیک برسانند بدو که وصیت میکنم شما را در عترت خودم خیر بنیکوئی را و آگاه باشید می آید شما  
بدعتها پس بدو رستیکه هر بدعتی ضلالت و گمراهی است و ضلالت و اهلان در آتشند می خورند  
ناس هر زمانیکه مفقود شد خورشید وندیدید و آید و آید پس بچسبید و متمسک شوید بقرین و زمانیکه  
ندیدید قمر را متمسک شوید به فرقین پس هر زمانیکه فرقین مفقود شد وندیدید بچسبید و متمسک  
شوید بستاره های روشنی هنده بعد از من و طلب مغفرت میکنم از خدا برای خود و شما پس فرمود آمد  
از منبر و در و ثنای بنی خدا از خدا بر رسول ال و پس سلمان گفت فتابعتموهم من با او تا آنکه داخل  
شد در خانه عایشه پس من داخل شدم بر آن حضرت پس گفتم ای رسول خدا پدرم و مادرم فدای تو باد  
که فرمودی مفقود شو شمس و فرقین و نجوم چه چیز عرض از شمس و قمر و نجوم و فرقین است پس حضرت  
رسو گفت من خون شیدم و علی ماه است پس هر زمانیکه من از میان شما بروم پس متمسک شوید بجامه که  
علی باشد بعد از من و اما فرقان پس حسن و حسین من اند پس هر زمانیکه پدر آنها که ماه است از میان شما

در اثبات امامت

در اثبات امامت

در اثبات امامت



## اسما و کینه یزید ز ائمہ علیہ السلام است

برود پس متمسک شود بحسن و حسین که فرقه بین میباشند اما النجوم الظاهرة که ستاره های تابان و روشن  
دهنده باشند پیر ایشان نه نفر و اولاد از صلب فرزندم حسین میباشند و نه ایشانی قائم مهدی و فرزند من است  
که هدایت میکند خلق را پس حضرت رسول گفت تمام ایشان را وصیای من و خلفای من و جانشین من میباشند  
بعد از من و ایشان اما مانند منزه و پاکیزه مطابق شماره اسباط یعقوب و حواری عیسی که دوازده بودند  
پس گفتم یا رسول الله قسم میدهم ترا یا ایشان که نام ایشان را برای من بگوای رسول خدا گفت اول آنها که میاید  
اقای ایشانست علی بن ابی طالب و دو سبط من و دو فرزند من حسن و حسین اند و بعد از آنها  
علی بن العابدین و بعد محمد بن علی باقر و اسع علم بعین بران پس پسر صادق و جعفر بن محمد پس پسر کاظم هم نام  
موسی بن عمران و پسر علی گشته خواهد شد بنی من عزت و پسر علی محمد و پسر علی است پسر و حسن است و پسر  
الحجّه انقائم المنظر فی عین بنده راستگو یابند پسر بنده سبیکه ایشان عترت من اند از کوشش من اند از خون منند  
علم ایشان علم من است حکم و امرها حکم و امر من است پسر هر کسبیکه اذیت کند ایشان را مرا اذیت کرده است  
پس نیستم نزد خدا شفاعت کننده را بجا و **هو الفکرید عجب حدیث محکم و متقن می باشد ملا حظ**  
کنید مخالفین این خانواده صفا و صوص از علمای اهل سنت و عیار و در کتابهای خود این خبر را که تصریح بر  
امامت خلافت و وصایت و حجّت و حق دوازده امام و عترت حضرت رسول الله با اسم مبارک آنها و لقب آنها کرده  
هے فرماید که علم آنها علم من است حکم آنها حکم من است اینها عترت و فرزندان منند کوشش آنها کوشش من است  
خون آنها خون من است هر که آنها را اذیت کند مرا اذیت کرده است **هو الفکر** عرض کن دیار رسول الله فرزند  
اکبر تو خضر حسن و اقطرهای کبریا و ابا حنون از خلقم مبارکش بیرون نمودند و حبس مطهر او را که گوشت  
او از گوشت تو بود با مرغ ایشیر تیرال بال نمودند و فرزند یکر تو که حسین بود خوش را که خون تو بود این  
و میخند و گوشت بدنش که گوشت تو بود از دم شمشیرها و تیرها و نیزه ها و سوراخ سوراخ و قطعه قطعه  
نمودند بلکه بسم اسبنا هم نمودند یا رسول الله باقی عترت تو را هر یک از هر جفا شهید نمودند و بدید فرزند  
عزیز از امام دوازدهم از خوف ظالمین از امت تو بامرحله اند غایت و قلب مبارکش شبانه روز متلاطم  
و متناثر است از بسببای بدعت و ظلم و جور که در قلت تو است و قلب مبارکش محزون است که اولیا و محبین  
خاندان عصمت و طهارت تو قلیل شیعیان لیل و خا و بقیه دار و هر روزی حوادث و انقلابات زمانه  
انها را پیش میکنند و کفار و منافقین را بر آنها مسلط و مشاهد می کند و منظر فرج امت که یابند



# در اثبات امامت و زنده امام علی مرتضی

ص ۲۰۹

و ان مقام هر ظالم را بکشد و ظلم و جور را از زمین ببرد و قسط و عدل و داد را در زمین بپاشد کند  
 اللهم انی اسئلك بحق حبیبك محمد و اهل بیتك الاطهار عجل فرج امام زماننا و اخذك اعدائهم **پنججاه**  
 ایضا صاحب نصوص نقل کرده از نجاشی بن عبد الله انصار می که گفت رسول خدا از برای من فرزند خود حسین  
 بن علی فرمود ای حسین من خاتم می شود از صلب تو نه نفر از امامان و از ایشانست همگی این امت  
 و راههای این امت پس هر زمانیکه شهید شد پدر تو پس حسن بعد از او است پس هر زمانیکه گذشت حسین  
 تو پس حسین و هر زمانیکه شهید شد تو پس علی است پس هر زمانیکه گذشت علی پس محمد است پس هر زمانیکه  
 گذشت محمد پس پسر او جعفر است پس هر زمانیکه گذشت جعفر پس موسی است پس او است و چون گذشت موسی پس علی  
 او است پس چون گذشت علی پس پسر او محمد است پس هر زمانیکه گذشت محمد پس علی است و چون که گذشت علی  
 حسن پسر او است پس حجت بعد از حسن است مملو میکند خداوند بسبب زمین را از قسط و عدل هم  
 چنانکه پیشتره باشد از ظلم و جور **پنججاه و یکم** با سند از انس بن مالک نقل کرده است که گفت صلوة  
 خواندیم ما بار سو خدا نماز جمع پس دو کرد باها و گفت ای معاشرا صبا من کسیکه دوست بداد اهل بیت  
 مرا محشور خواهد شد با من و کسیکه محبت من مقسم شود با وصیای من بعد از من پس تحقیق که مقسم است  
 شد بر میان محکم خدا عز و العزقی پس ایستاد بسوی او و بوزیر گفت یا رسول الله کیانند ایشان افاض  
 بعد از تو گفت حضرت رسول اشاره آنها مطابق نقباء بنی اسرائیل است پس گفت هر یک از ایشان اهل بیت من اند  
 نه فضل آنها از صلوات حسین فرزند من است و همگی از ایشان است **پنججاه و دوم** با سند نقل میکند از ابو هریرة  
 که او گفت گفتم بر رسول خدا بدو نیتگر از برای هر پیغمبری وصی بوده و سبط و اولاد وی پس کیست وصی  
 تو و سبط تو پس بناگذاشتم و داده نکرد بر من جواب پس بر گشتم محزون پس چون که ظاهر کردید حزن  
 من گفت از آن بگویا ابا هریره از جانب من پس از آن گفتم و گفتم پناه می برم بخدا از غضب خدا و غضب  
 رسول خدا پس گفت حضرت رسول بدو نیتگر خدا معجود بود چهار هزار پیغمبر بود از برای ایشان هزار  
 وصی و هشت هزار سبط پس قسم بان کسیکه نفس و جان من بدست او است من بهترم پیغمبرم و وصی من  
 بهترم و وصی من پیغمبران اند پس از آن و سبطان من بهترم پس اسباط پیغمبران پس گفت حسن و حسین دو  
 سبط این امت اند و بدو نیتگر اسباط بودند و اولاد آن یعقوب و بودند و از ده مرد و بدو نیتگر امامان  
 بعد از من از اهل بیت علی و آل ایشان است و سبط ایشان محمد است و از ایشانست **پنججاه و سیم**

حاجی

حاجی

حاجی



در اثبات امامت مهدی و از سر کانداست

حدیث شریف

می کند عیسی بن مریم عقب و آگاه باشد که مقتضای شئون ایشان پس تحقیق که ممتسک شده اند  
 بر پیمان خداوند چنانچه **پنج** است که عمو بن الخطاب گفت شنیدم از رسول خدا  
 که میگوید تا زمان بعد از من دوازده نفرند نظر اخصا از صلب فرزندم حسین اند و از ایشان است مهدی  
 و خداوند این امت هر کسی که ممتسک شود بعد از من با ایشان پس تحقیق که ممتسک شده است  
 بر پیمان محکم خدا و کسی که و گذارد آنها و گذارنده است خدا را عجب است **مولا** فگوید خوب  
 فرموده حضرت رسول بگو مشرا و بود و خوب ممتسک با آنها شدند پیمان بکردن حبیل المبین دین امیر المؤمنین  
 گذارد با جمعی منافقین و اعداء اهل بیت اطهاران حضرت را بجز از خانه بیرون آورد و حضرت فاطمه  
 و همراه زوجه آن حضرت دختر پیغمبر آخر الزمان مبالغه شد و را بضر و زد و قتل نمود و شمشیر کشیده  
 پانصد ساله را سر از حضرت که بیعت کن و الا کردنت را حجت نم وادی بر این امت پس ای بر این که این  
 اخبار از آنها نقل می کنند و افعال آنها را می دانند با وجود این پیروانها و تابع آنها می شناسند  
 و هم عین لای بصرون بها و لهم اذان لا یبصرون **پنج** است که با سنان نقل کرده است  
 از ابی طاهر اسعد بن زاده که او گفت قال رسول الله لما عرج جی الی السماء رأیت مکتوبا علی سنان العرش  
 بالنور لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و بصرته به ثم بعده الحسن و الحسین و رأیت علیا علیا  
 علیا و رأیت محمدا مرتین و بعفرو موسی و احسره و الحجة اثنی عشر اسما مکتوبا بالنور فقلت یا رب اسما  
 من هؤلاء الذین قد قرنتهم فی نودیت یا محمد هم الائمة بعدک و الاحباء من ذریکت **پنج** است که  
 از حجاج بن یوسف و مسلم و احمد بن حنبل در مسند خود و تعلیمی و تفسیر خود نقل نموده اند که ای یزید که  
 علیه السلام الا المودة فی القرینانزل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند قرابت تو که خداوند واجب کرده است  
 است بر فامودن ایشان و افرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین اند و واضح است و واجب بود مودت ایشان  
 و محبت و مودت مستلزم الطاعت است و این روایت نیز بیضاوی در تفسیرش روایت نموده **پنج** است که  
 فخر رازی که از اعلاظم و بزرگان علماء سنت است در تفسیر کبیر خود روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا  
 چون مدینه وارد شد خراج ها بر او وارد شد و حقوق بر او لازم می شد و بسبب بار آمدن عرب غیران و  
 بمادر دست او نبود انضا بیکدیگر گفتند که خدا شما را هدایت کرده است بدین جهت و او خواهی زاده شما  
 و نازل شد از شما و شهر شما پس برای جمع کنید قدری از اموال خود را پس قدری از اموال خود را جمع

حدیث شریف

حدیث شریف

حدیث شریف





# در ولایت و دوستی اهل بیت علیهم السلام

نمودند و بعد مت حضرت رسوا آوردند حضرت رسول الله قبول فرمودند و در کرد بر ایشان پس این  
 بایه نازل شد قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو بر ایمان آوردن شما مندی منیخواهم مگر  
 آنکه دوست و محبت دارید نزد یگان مرا پس هر چه تو غیب نمود ایشان را بر مودت اقرار بخود بفرمود  
 است از صاحب کشف که او روایت کرده است از حضرت رسول که هر که بمیرد محبت ال محمد شهید مرده است  
 و هر که بر محبت ال محمد بمیرد ثوبه کرده است و هر که با محبت ال محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است و هر که بر محبت  
 محمد بمیرد بشارت دهد ملک الموت را بهشت پس بشارت میدهد او و آنکه منکر بهشت هر که بمیرد محبت  
 ال محمد و از فاف کند بسوی بهشت چنانکه زفاف میکنند عروس را با خانه شوهرش و هر که بر محبت ال  
 محمد بمیرد بر ماست و جماعت مرده است و هر که بر بغض و عداوت ال محمد بمیرد کافر مرده است و هر که بر بغض و عداوت  
 ال محمد بمیرد بوی بهشت افشود **مؤلف گوید** که این خلکان صریح است و اینکه اهل سنت <sup>منغض</sup> هم  
 علم اند و سنی کبیر گویند که تابع شیعیان و محبت شیعیان باشد و اعجاب از این اسلاف علی آنها خلاصه فخر از می گفته  
 اینست کلام صاحب کشف آنچه گفته است و روایت نموده است و فخر از می بعد میگوید میگوید که  
 محمد انجما عتی هستند که امر ایشان بان حضرت ائمه و راجع می شود و هر که بر کردیدن امرش بان حضرت شهید  
 نباشد می باید که اوال باشد و شای نیست و آنکه علی فاطمه و حسن و حسین تعلق میان ایشان و  
 میان رسول خدا شد بدین تعلقات بود و از این باب معلوم و متواتر است پس میباید که ایشان ال  
 رسول الله باشند و باز هم بعد از این میان فخر از می می گوید که ایضا اختلاف کرده اند و بعضی گفته  
 اند خویشان و بعضی گفته اند امت اند پس اگر عمل بر خود ایشان آن حضرت کنیم ایشان ال اند اگر <sup>کم</sup>  
 بر امت که قبول دعوا آن حضرت کرده اند باز هم ایشان ال اند معلوم شد که هر تقدیر ایشان ال پیغمبرند  
 اما غیر ایشان خلا نیست و روایت نموده است صاحب کشف که چون ایثار شد گفتند کی استقر  
 ان قرابتی که واجب است بر ما محبت ایشان بعد حضرت فرمود که علی فاطمه و حسن و حسین ایشانند که  
 ایشان اقرار پیغمبرند هر گاه این ثابت شد واجب است که اینها مخصوص باشند بزیادتی تعظیم و تکریم و  
 دلائل تصدیق بر اخلاص ایشان زیادتی تعظیم و تکریم را بچند وجه **مؤلف** قول حضرت است  
 الا المودة فی القربی چنانکه گذشت **مؤلف** ثابت شد ملت که حضرت رسول الله حضرت فاطمه بسیار دوست

مؤلف گوید

مؤلف گوید







داد پس خلق کرد ملک را پس را شیخ و تنزیه کردیم خدا را پس شیخ و تنزیه کردیم ملک را و ما تخیل کنیم  
 خدا را بیگانگی با خود کردیم پس تخیل کردیم ملک را و ما تکیه کردیم خدا را پس ملک هم تکیه کرد خدا را  
 گفتند و اینها هم از تعلیم من و علی بود و در علم سابق الله بود که داخل در جهنم نشود و دوست من  
 و علی و داخل بهشت نشود دشمن من و علی بدستیکه خداوند خلق کرده است ملک می چید را که در  
 دست آنها بود این یقینهای نقره مملو از آب زندگانی از حنت غرور پس شیخ شیعه از شیعیان علی  
 نیست مگر آنکه پدر و مادرش پاکیزه اند و پیر هیز که اسیر گردیده و ایمان آورده بخدا پس چون از آن  
 کنند یکی از آنها که جماع کند با اهل خود می آید ملک از ملک که در دست ایشانست این یقینهای اب  
 بهشت پس محمد پودان اب در آن ظرفیکه از ان اب می شامند پیر یا ان اب ایمان در دل او  
 می ریزد چنانکه زند اعتدال زمین می رود پس ایشان بر بدینه و برهانند از جانب پروردگار ایشان  
 و از جانب پیغمبر ایشان و وصی و علی و از جانب حضرت من فاطمه زهرا پس حضرت امام حسن و حسین  
 و اما همان از فرزندان حسین پس گفتم یا رسول الله ان اما ما ان کلام من فرمود یا زده و فرزند فرزند  
 من و پدر ایشان علی است پس حضرت رسول فرمود که حمد میکنم خداوندی را که محبت علی و ایمان با او را  
 دو صیب قرار داده یعنی سبب دخول بهشت و سبب خلاصی از جهنم پنجاه و نه امر ابو سعید  
 خدری روایت کرده که چون آیه و الذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریا لنا شره  
 اعین و اجعلنا للمتقین اما ما یعني و آنها که میگویند ای پروردگار ما بنحشوار از زنان فرزندان  
 ما و شعی دیده ها و بگردان ما را برای پر هیز کاران پیشوا حضرت رسول الله پرسید از جبرئیل که  
 از و اجنا کی است گفت خدا می چست پرسید که ذریتنا کی است گفت فاطمه پرسید که قره اعین  
 کی است گفت حسن و حسین که موجب روشنایی چشم است پرسید و اجعلنا للمتقین اما ما کی  
 است گفت علی بن ابی طالب و لک یجرون العرفه بما صبروا یعنی یا ایشان جزا داده می شوند  
 عرفه های بهشت و علی در جات آن را با پنجه صبر کردند در دنیا بطاعت خدا و از دشمنان  
 حضرت فرمودند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین <sup>ست</sup> شصت و نه امر عامه و خاصه در توابیل  
 آیات لم ترکیب ضرب الله مثلا کلمه طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلهما کل حسین باذ  
 ربنا و یضرب الله الامثال للمتسلطین یذکر و ن یعني زده است خداوند عالمیان مثل کلمه طیبه میگوید

مستطاب

مستطاب





# در شجره طیبه که اهل بیت علیهم السلام اند و اصل آن

نیکوئی پاکیزه را که بقول بعضی کلمه توحید است که لا اله الا الله باشد و بقول بعضی هر کلامی نیکوئی و اعتقاد حق است که خدا بان امر کرده است فاند درخت طیبه پاکیزه نمو کند و میوه دهد است که ریشه اش در زمین فروخته محکم شده باشد و فرع و شاخهایش باسمان و بدهد میوه های خود را در هر وقت و هر سال یا در هر شش ماه یا در وقت و تقدیر پروردگار خلاصه تفسیر تاویل بسیار نموده اند ولی ما از جهت مقصد خود ذکر اخبار ائمه هدی و علمای شیعه را نمیکنیم و از اخبار عامه ذکر میکنیم که از ابن عباس روایت کرده اند که جبرئیل گفت بحضرت رسول که تویی اندر درخت علی شاخ آن است و حسن و حسین میوه های آنند و در فردوس را اخبار از حضرت رسول روایت کرده اند که حضرت فرمودند که من آن درختم و فاطمه شاخه بزرگ آن درخت است و علی اسبن کند آن درخت است و میوه های آن درخت حسین اند و دوستان اهل بیت برکات آن درخت هستند و همه اجزای آن درخت در بهشت است و یکجز در این مقام از خاصه ذکر میکنیم در بصائر الدرجا از حضرت صادق علیه السلام محمد و ولایت کرده است که شجره سدره المنتهی است و رسول خدا است و علی بلند و ارتفاع است و فاطمه فرع است و اما مان از ذریه فاطمه شاخهای آنند و شیعیان ایشان برکات میوه که همه اوقات میدهد و هر چه می دهد علوه نیست که در هر وقت از آن سوال می کنند و جواب میگویند پس پدید آن حضرت که چرا آن را منتهی میگویند فرمودند زیرا که والدین خدا بان منتهی میشوند هر که بر او انداخت نیست مؤمن نیست و از شیعه مان نیست و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که شجره طیبه منتهی است که خداوند برای اهل بیت پیغمبرش زده است و شجره خبیثه در آیه بعد از آن منتهی است که برای دشمنان ایشان زده است **در حدیث دیگر** حافظ در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود هر که خواهد زنده گانی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و ساکن شود در عد که پروردگار من آن را بدست قدرت خود کشته است پس باید هوالات کند با علی بعد از من و دوستی کند با دوستان و پیروی کند اما مان بعد از من را بدستیکه ایشان عزت من اند و از طینت من خلوق شده اند و فهم و علم مرا با ایشان داده اند پس وای بر آنها که تکذیب ایشان کنند بعد از من از امت من و قطع کنند در حق ایشان صله مرا خدا شفاعت مرا با ایشان نوساند و این حدیث صحیح است که پیروی اما مان بعد از آن حضرت رسول که عزت آن رسول می باشد پیروی و اطاعت امت بر ولایت و خلافت آن بزرگوار است **در حدیث دیگر**

در حدیث دیگر

در حدیث دیگر



فصل در وی این است که از اعظم علمای اهل سنت است در نهایت نقل کرده است و ابن مغازلی  
 شافعی هم بچند طریق نقل کرده است از ابن عباس و ابو ذر و سلمه بن اکوع که رسول خدا فرمود که مثل  
 بیت من در میان شما مثل سفینه نوح است که هر که در کشتی متابعت اهل بیت من نمود و سوار شد نجات  
 یافت و هر که متابعت اهل بیت من نمود نجات یابد و هر که تخلف از اهل بیت من کند در پیگردنش رود  
 در جهنم اندازند **حاشا** شصت و سیّم در کتاب بشاره المصطفی از ابو هریره نقل کرده است که حضرت  
 رسول فرمودند که حضرت شما بهتر شما است از بنی اهل بیت من بعد از من **حاشا** شصت و سیّم  
 ایضا از کتاب بشاره المصطفی بروایت جابر بن عبد الله انصاری از حضرت رسول روایت فرموده است  
 فرمود هر که فرزندان پدری عصبه یعنی خویشان پدری محض اند که منسوب با آنها باشند مگر فرزندان  
 فاطمه که من و آل ائمه و عصبه ایشانند و ایشان عزت من اند و از طیف من خلق شده اند ای برادر  
 که تکذیب نمایند فضیلت ایشان را هر که ایشان را دوست دارد خدا آن را دوست دارد و هر که ایشان  
 را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد **حاشا** شصت و سیّم ابن اثیر در جامع الاصول نقل کرده است  
 از صحیح ترمذی از حضرت امیر المؤمنین که حضرت رسول دست حسن و حسین را گرفت و گفت هر که دوست  
 دارد مرا دوست دارد این دو فرزندم را و پدر ایشان با من خواهد بود و حبه من در قیامت  
**حاشا** شصت و سیّم ابن اثیر از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا فرمود از برای  
 علی و فاطمه و حسن و حسین که من جنم با کسی که با شما حنک است و صلح هستم با کسی که با شما  
 صلح است **حاشا** شصت و سیّم در بیانی از محدثان عامه است در فرموده رسول اخبار روایت کرده است  
 از حضرت امیر المؤمنین که رسول خدا فرمود که ما اهل بیتیم که خدا فو احشراشکار و پنهان را از ما دور  
 کرده است و این روایت کرده است که حضرت رسول فرمودند که ما اهل بیتیم که خدا از برای ما احشرا  
 فرموده است **حاشا** شصت و سیّم صاحب کشف الغم از مناقب خوازمی نقل می کند که بنده خود که  
 رسول خدا فرمود یا علی بشما فتح می کند خدا امر اقامت را و بشما ختم می کند اقامت را پس صبر کنید بر غضب  
 غاصب و جور دشمنان بدو شکی که عاقبت نیکی برای پرهیزکاران است شما گروه خدا می شود دشمنان شما  
 گروه خدا نیستند بلکه گروه شیطانند و شما حال کسی که اطاعت شما ها کند و او ای بر کسی که نافرمانی  
 کند شما را و شما پیروی خدا بر خلق و شما پیروی عروه الوثقی که هر که بان تمسک نماید خدا یا بدو هر که ان را

در کتب معتبره و در کتب معتبره  
 در کتب معتبره و در کتب معتبره  
 در کتب معتبره و در کتب معتبره  
 در کتب معتبره و در کتب معتبره

در کتب معتبره و در کتب معتبره  
 در کتب معتبره و در کتب معتبره  
 در کتب معتبره و در کتب معتبره  
 در کتب معتبره و در کتب معتبره



در اینکما اهلبیت هان خمس طبر علیهم السلام

حلبین ۹۹

حلبین ۹۹

حلبین ۹۹

حلبین ۹۹

ترك كند گواه كرد و از خدا سوال ميكنم براي شما اهل بيت را كه هيچ سديقت نميگيرد بر شما سب و طاعت خدا  
و شما اولي و احقيد بطاعت الهي و ديگران و اين حديث را ائمه تمام است بر امامت حضرت امير المؤمنين و  
يازده فرزند حضرت تاج حضرت جعفر بن حسن و امام غايب و تصحيح است بر غصب خدا اهل خدا كه خود  
علماي عامه نقل نموده اند و حديث شصت و نهم از زنجير نقل نموده اند و در روايات اهل بيت  
تقليد حضرت امير المؤمنين و فاطمه و سبطين را داخل عباي خود كرده اينده است بر ايشان است كه اللهم احشرك  
في زمره محبيهم يعني بار الها محشور كن مراد از زمره طائفه كه دوست دارند اين جمع باشند و از اين نقل نديجيت  
و حال و مستان اهل بيت اطهار ظاهر و حديث شصت و نهم از زنجير و در كتاب فرائد السمطين  
في فضائل المرتضى و النبيل و سبطين با سند خود از سليم بن قيس هلالی روايت كرده اول حديث  
بسياطولا نديست و در ان حديث است كه چون ابي تظهير نازل شد پيغمبر و علي و فاطمه و حسن و حسين  
را جمع نمود و عرض كرد الله اينها اهل بيت من اند خدا يا دور كن از ايشان رجس را و ايشان را پااك  
و پاكيه كرد ان ام سلمه عرض كرد اي رسول خدا مرا نيز داخل ايشان كن و ان پيغمبر فرمود خداي كار  
بجراست ليكن ابن ابي نازل شد كه امير و حق من و علي و دخترم فاطمه و دو پسر محسن و حسين  
و نه نفر از اولاد منم مخصوصه و هيچ كس در اين ايد با ما شريك نيست پس اطلاق لفظ اهل  
درد و ازده امام است بر طبق حديث مذکور و رجس در اين ايد شريفه ذهاب از خطا و دروغ  
و ساير معاصي است و عصمت هريك از ايشان با اين ايد ثابتست و هيمن كه اين قسم شد كه اين بزرگواران  
مطابق هيمن ايد معصوم و خالي از خطا و دروغ و غيره باشند پس قول هريك ايشان حق و صدق و فرايتان  
هريك از ايشان حجت است و متابعات قول هريك از ايشان واجب است و مخالفه هريك ايشان حرام است پس ائمه  
خمس امير المؤمنين و ائمه و مخالفه و در حق خود و صدق و متابعتان سرور واجب مخالفه انحضرت حرام  
و موجب هلاكت است و در كرون بعضي اصحاب سؤ قول حضرت امير را و قمر انما از قولان سرور حرام و موجب هلاكت  
و غضب حق از حضرت امير و خدا و كراهي و تخلف در انقض و دفع است شهادت حضرت امير و امام حسن و امام حسين  
هريك از اهل بيت اطهار ائمه تظهير نازل شده بود بر عصمت هريك و مخالفه ايشان ظلم بر ايشان مخالفه و ظلم بر خدا  
و رسول خدا و موجب هلاكت و عذاب اخروي خواهد چيست **پفتاديو** اينهم هموني در كتاب فرائد  
السمطين از سليم بن قيس هلالی روايت كرده از حضرت رسول الله و اين حديث بسياطولا نديست و در ان حديث



# در حدیث شریف ثقلین است

که بعد از آنکه پیغمبر خدا همین حدیث ثقلین را فرمود عمر و خشم ناک برخواست و عرض کرد ای رسول خدا  
 همه اهل بیت چنین اند پیغمبر فرمودند همه چنین نیستند بلکه غث من که او ضیاء من اند اول برادر من  
 است که وصی و وارث و خلیفه من است در امت من و بعد از او فرزندان من حسن و حسین بعد از او فرزندان من  
 و بعد از ایشان نه نفر اولاد حسین اند هر یکی بعد از دیگری تا آن زمان که وارد شوند بر حوض کوا  
 همین و ایشان گواهان خداوند روی زمین و محبت های خداوند بر خلق ایشان خزانهای عالم و  
 معدنهای حکمت های الهی میباشد هر که ایشان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر که  
 کندی ایشان را معصیت خدا را کرده است **حدیث ثقلین** در حدیث شریف است که از علمای اهل سنت است  
 از رسول خدا روایت کرده که فرمود فاطمه بخت سوار دل من است و پیشتر میوه دل من اند و شوی  
 نور دیده من است اما طاعت از اولادش میان پروردگار من اند و ریسمانی اند کشیده شده میان او  
 و میان خلق او هر که چنان کند و متابعت ایشان بخازد و هر که از ایشان تخلف نماید خدا شود  
 بد **حدیث ثقلین** اصل کرد حدیثی از حدیثی که روایت کرده که رسول خدا خطبه خواند  
 و در آن خطبه گوید از آنچه بعد از این خواهد شد پس فرمود اگر باقی نمايند از دنیا مگر يك روز خدا  
 آن روز را چندان دراز کند تا آنکه بخواهند اندر آن روز مردی را از اولاد من که نام او نام من است  
 برخواست گفت ای رسول خدا از کدام فرزند خواهد بود فرمود از این فرزند من و دست مبارک من  
 در **حدیث ثقلین** حدیثی از عبد الله بن مسعود روایت کرده که رسول خدا فرمود دنیا تمام نشود  
 با خود خدا آنکه والی نشود امت مرا مردی از اهل بیت من که هم نام من است **حدیث ثقلین** حدیثی از  
 جابر بن عبد الله روایت کرده است که رسول خدا فرمود مردی را از اولاد من است نام او نام من است و کینیت  
 او کینیت من است و او شبیه ترین مردم است بمن و در خلق و خلق و مرا و را غیب و حیرتی است  
 گمراه شوند در آن غیب آنها بیايد مانند شهاب ثاقب بپزد زمین را از عدل و داد چنانکه  
 برود باشد از جور و ظلم **حدیث ثقلین** حدیثی از حدیثی که حضرت  
 رسول فرمودند که بهترین عبادات انظار رخ است **حدیث ثقلین** حدیثی از حدیثی که حضرت  
 حمزه روایت کرده است که پیغمبر فرمود قسم بکسی که مرا بحق بشیر و نذیر فرستاده است  
 که کسانیکه ثابت باشند بر قول با قیامت او در زمان غیبت و آن کبریا عمر عزیز تر از جابر عرض کرد و قائم شمار

حدیث ثقلین در حدیث شریف است  
 حدیث ثقلین در حدیث شریف است  
 حدیث ثقلین در حدیث شریف است  
 حدیث ثقلین در حدیث شریف است  
 حدیث ثقلین در حدیث شریف است  
 حدیث ثقلین در حدیث شریف است  
 حدیث ثقلین در حدیث شریف است  
 حدیث ثقلین در حدیث شریف است  
 حدیث ثقلین در حدیث شریف است  
 حدیث ثقلین در حدیث شریف است



در اینکما اهلبیت هان خمس طبر علیهم السلام

ترک کند گمراه گردد و از خدا سؤال می‌کنم برای شما هشتاد و یک سبقت می‌گیرم بر شما بسوی طاعت خدا  
و شما اولی و حقیقی بطاعت الهی از دیگران و این هشتاد و یک سبقت تمام است بر امامت حضرت امیرالمؤمنین و  
یازده فرزند آن حضرت تا حضرت جعفر بن حسن اما غایب عصر و عصریج است بر غصب صبا اما که خود  
علما و عامه نقل نموده اند حدیثی است که در روز مبارک چون سید  
تقلید حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و سبطین را داخل عبا می‌نمود که در این وقت بر عبا نشسته که اللهم احشر  
فی زمره محبیهم یعنی بار الها محشور کن مراد از مره طایفه که دوست دارند این جمع باشند و از این نقل نیز حدیث  
و حال و مسائل اهل بیت اطهار ظاهر است و حدیثی است که در این روز جمعی از شیعیان در کوفه آمدند و در آن روز  
فی فضایل المرتضی و السؤل و سبطین با سناد خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است و آن حدیث  
بسیار طولانیست و در آن حدیث است که چون ائمه تطهیر نازل شدند پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین  
را جمع نمود و هر یک را از اینها اهل بیت من اند خدا یاد و در کن از ایشان رحمت را و ایشان را پاک  
و پاکیزه گردانم ام سلمه هر یک را می‌سود خدا را نیز که اخلاص ایشان کرد و آن پیغمبر فرمودند از خود کار  
بجای است اینک ابن ابی نازل شد و آمد و حق من و علی و دخترم فاطمه و دو پسر من حسن و حسین  
و نه فرزند و اولاد منم مخصوصه و هیچ کس در این ائمه با ما شریک نیست پس اطلاق لفظ اهل  
درد و زنده امام است بر طبق حدیث مذکور و در حبس در این ائمه شریفه ذهاب از خطا و دروغ  
و سایر معاصی است و عصمت هر یک از ایشان باین ائمه ثابتست و همین که این قسم شد که این بزرگواران  
مطابق همین ائمه معصوم و خالی از خطا و دروغ و غیره باشند پس قول هر یک ایشان حق و صدق و فدا شدن  
برایک از ایشان محبت و متابعت احوال هر یک از ایشان واجب است و مخالف هر یک ایشان حرام است پس دعا  
حضرت امیرالمؤمنین لایزال و خلاف را در حق خودش و صدق و متابعت آن سرور واجب مخالف آن حضرت حرام  
و موجب هلاکت است و در کردن بعضی اصحاب سؤوال حضرت امیر را و قمر آنها از قول آن سرور حرام و موجب  
و غضب حق آن حضرت است و خدا و کراهی و تخرید و افساد و رخ است شهرت حضرت امیر و امام حسن و امام حسین که در حق  
هر یک از اهل بیت اطهار ائمه تطهیر نازل شده بود بر عصمت هر یک و مخالف ایشان ظلم بر ایشان مخالف و ظلم بر خدا  
و رسول خدا و موجب هلاکت و عذاب و عرو خواهد شد **پشتان** ابیهم جوینی در کتاب فراید  
السبطین از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است از حضرت رسول الله و این حدیث بسیار طولانیست و در آن حدیث

حاشیہ ۶۹

طریقت

حاجی

حدیث  
ثقلین را

ثقلین و







حدیث نبویؐ و نظایر و فرزندانش خضر مہدی علیہ السلام

حاشیہ

وچندان مال وافر او ان کند که مال را دهند کسی قبول نکند پس سؤا لحدا فرمود که چگونه خواهید بود  
در وقتی که نازل شود و میا شما فرزندانم و امام شما از شما باشد یعنی هر یک حدیث نو که هر ابو او  
و ترمذ روایت کرده است از ابو سعید خدری که حضرت رسول فرمود که هر یک از فرزندان من که شاد و پیشانی  
کشیده بینی و زمین را پر کند از قسط و عدل چنانکه مملو شده باشد از ظلم و جور و هفت سال پادشاهی  
کند بدانکه از نقل اخبار عامه که ذکر شد که حضرت رسول فرمودند خلفای بعد از من دوازده نفرند  
از اولاد من و بعضی اخبار ذکر شد که اسلام همیشه عزیز خواهد بود و از ده امام که از قریش و اهل  
من و فرزندان من اند و بعضی اخبار ذکر شد که حضرت رسول محمد فرمودند از فرزندان من حسین و امام و  
امام و برادر امام و پسر امامانی و توحید خدائی و پیروی حقا و برادر رحمت خدائی و پسر رحمت  
خدائی که همه از صلب تو آمد و نه منی ایشان قائم ایشانست و بعضی اخبار نقل شده از حضرت رسول  
اسامی این دوازده نفر هر یک را با کنیه و بالقب بعد از پدر تا دوازدهمین ایشان و همه اخبار هم از  
علمای عامه ذکر شده و اگر بجهت طول کتاب نبود اخبار بسیار مخصوص اقوال علمای عامه ذکر می نمودم  
که شبهه نمایند از آنکه امام دوازدهمی که حجة است و در اخبار بقاء یا مهدی ذکر شده است بعضی فرزند  
حسین اعقب یکدیگر بلا فاصله و آن امام زمان است و حجة است و غائب است چنانکه بن حجر در اصول  
و غیر او نوشته اند و از جمله محدثین مشهور عامه حافظ ابو نعیم است که چهل حدیث از صحاح خود را  
روایت کرده که همه مشتملند بر صفات و احوال اسم و نسب لقب حضرت و از جمله حدیثی ذکر  
می کند که مؤلف در این کتاب نقل نمیکند که جای انکار نباشد حدیث نو و بیک حافظ ابو نعیم  
احمد بن عبد الله که از اکابر اهل سنت است و روایت میکنند از علی بن هلال از پدرش روایت کرده است  
که گفت رفتم خدمت حضرت رسول در حالتی که آن حضرت از دنیا مفارقت میکرد و حضرت فاطمه نزد  
حضرت نشستند بود و گریه میکرد و چون صدای گریه فاطمه بلند شد حضرت رسول سر برانیدند  
و گفت ای حبیب من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه گفت می ترسم که بعد از تو امت مرا  
گذارند و رعایت حرمت ما نکنند و بر ما ظلم و جور کنند حضرت فرمود که فکر کنید آنیکه خدا مطلع شد  
بر این مطلع شد و بر کز پادشاهان می بینید تر این را و از این بترساید پس بار دیگر مطلع شد  
و بر کز پادشاهان می بینید تر این را و از این بترساید پس بار دیگر مطلع شد و بر کز پادشاهان می بینید تر این را و از این بترساید



در مرتب فاطمه زهرا علیها السلام

بما عطا کرده است هفت خصلت که با حد پیش از ما نداده است و با حد هم بعد از ما نخواهد داد  
 یکی آنکه مرا خاتم نبوت ساخته و من نزد حق تعالی خاتم النبیین و اکرم المرسلین هستم و دوست ترین جمیع  
 مخلوقات بسوی خدا و پدر توام و دیگر آنکه وصی من بهترین وصیاء است و دوست ترین جمیع  
 خلق است نزد خدا و او شوهر تر است و شهید فاضل ترین شهید است و محبوب ترین ایشان است  
 بسوی خدا و او حمزه عم پدر و شوهر تر است و دیگر آنکه از ما است جعفر که حق تعالی با او و بال عطا  
 کرده است که با ملائکه در بهشت طیاران مینماید هر جا که خواهد آن پسر عم پدر و بداد در شوهر تر  
 دیگر آنکه از ما است دو سبط این امت که این هر دو پسران توحسن و وحسین اند و سید مرتین  
 جوانان اهل بهشت اند پدر ایشان بهترین است مؤلف کوفی در ابوة نه در امامت یفا  
 ای حبیب من قسم با خداوندی که مرا بدو بسته مخلوق فرستاده که از این دو فرزند حسن و حسین بهم  
 خواهد رسید هر یک این امت در آن وقتی که دنیا هرج و مرج شده باشد و فتنه ها ظاهر گشته باشد و  
 راهها بریده شده باشد و غارت و زندقه بر بعضی بر بعضی رحم آورد بر کودکی نه کودکی قظیم کند  
 پیر را و انحال بزرگان و حقیقه آنست که قلعه های ضلالت کراهی با بکشتاید و قفل از دها بر دارید و  
 نماید بدین خدا و راه نمودن مردمان بر راه دین در آخر الزمان چنانکه من قیام نموده بودم و پیر کینه بین  
 را از عدالت و راستی چنانکه از ظلم و جور پرورنده باشد ای فاطمه نور دیده من اند و هناك میباش  
 و گریه میکنی که خداوند عز و جل رحیم تر و مهربان تر است بر تو از من بسبب من زلتی که تو در نزد من ای  
 و محبتی که از تو در دل من است و خدا تو را ترویج نمود ترا بکسی که حسدش از همه بزرگتر است و  
 منصبتش از همه گرامی تر است و رحیم ترین مردم است بر رعیت و عادل ترین مردم است و قسمت  
 بالسوی و بینا ترین مردم است با احکام الهی و من از خدا سؤال کردم که تو اول کسی باشی از اهلیت من که  
 بمن ملحق شوند **حکایت نور و دیم** بحذف اسناد از حدیث مرویست که فرمود رسول خدا که هر که  
 موعود از فرزندان من خواهد بود که روی خندان و نورانی باشد هم چون ستاره و پرنور  
 درخشند **حدیث نور و سیم** همان حدیث روایت نموده که رسول خدا فرمود که هر که موعود  
 از فرزندان من خواهد بود که رنگ و رو مایل و زرد نکند مردم عرب باشد و حشم و مثل او و لادینی  
 استراشیل و بطرف راست و خالی باشد که گویا ستاره ایست نورانی پر نور و بی عین را از عدالت

مهر فاطمه

حکایت نور و دیم

حدیث نور و سیم



حدیث نبوی و بطور فرزند شتر خضر مہدی علیہ السلام

حدیث نبوی

وچندان مال را فراوان کند که مال را دهند کسی قبول نکند پس رسول خدا فرمود که چگونه خواهید بود  
در وقتی که نازل شود و دنیا شما فرزندان میرم و امام شما از شما باشد یعنی مہدی حدیث نبوی ابو داؤد  
و ترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که خضر رسول فرمود که مہدی از فرزندان من کشته شده پیشانی  
کشیده بینی و زمین را پر کند از قسط و عدل چنانکه محالوشده باشد از ظلم و جور و هفت سال پادشاهی  
کند بدانکه از نقل اخبار عامه ذکر شد که خضر رسول فرمودند خلفای بعد از من دوازده نفرند  
از اولاد من و بعضی اخبار ذکر شد که اسلام همیشه عزیز خواهد بود بدو دوازده امام که از قریش و اهل بیت  
من و فرزندان من اند و بعضی اخبار ذکر شد که حضرت رسول محمد فرمودند از فرزندان من حسین نقی امام و  
امام و برادر امام و پیر امامانی و توحید خدائی و پیر حجت خدا و برادر حجت خدا و پیر حجت امامی  
خدائی که همه از صلب تو آمد و نهی ایشان قائم ایشانست و بعضی اخبار نقل شده از حضرت رسول  
اسماعیل بن دوازده نفر هر یک را با کنیه و بالقب بعد از پدر تا دوازدهمین ایشان و همه اخبار هم از  
علمای عامه ذکر شده و اگر بجهت طول کتاب نبود اخبار بسیار مخصوص اقوال علمای عامه ذکر می نمودم  
که شبیه نما بدانانکه امام دوازدهمی که حجت است و در اخبار بقیام یا مہدی ذکر شده است یعنی فرزندان  
حسین اعقاب یکدیگر بلا فاصله و آن امام زمان است و حجت است و غائب است چنانکه بن جبر و رسول  
و غیر او نوشته اند و از جمله محدثین مشهور عامه حافظ ابو نعیم است که چهل حدیث از صحاح خود شریف  
روایت کرده است که همه مشتملند بر صفات و احوال اسم و نسب لقب حضرت و از جمله حدیثی ذکر  
می کند که مؤلف در این کتاب نقل میکنم که جای انکار نباشد حدیث نبوی و یک حافظ ابو نعیم  
احمد بن عبد الله که از اکابر اهل سنت اند و روایت میکنند از علی بن هلال از پدرش روایت کرده است  
که گفت رفتم خدمت حضرت رسول در حالتی که از خضر از دنیا مفارقت میکرد و حضرت فاطمه نزد رسول  
خضر نشسته بود و کریم میکرد و چون صدای کریمه فاطمه بلند شد خضر رسول سوم سنجانبان شد  
و گفت ای حبیب من فاطمه چه چیز باعث کریمه تو شده است فاطمه گفت می ترسم که بعد از تو امت مرا ضایع  
کنند و رعایت محبت ما نکنند و بر ما ظلم و جور کنند حضرت فرمود که فکر کنید اینک خدا مطلع شد  
بر زمین مطلع شد و بر کز پدران اهل زمین پدر ترا پیش و زام بجو کرد ایند پسران را بدیکر مطلع شد  
و بر کزید شوهر ترا و می بسوزد که من ترا با و نکاح کنم ای فاطمه از آن هلیبیتی هستیم که حق تعالی

حدیث نبوی





در مرتبه فاطمه زهرا علیها السلام

بما عطا کرده است هفت خصلت که با حدیث پیش از ما نداده است و با حدیث هم بعد از ما نخواهد داد  
 یکی آنکه مرا خاتم نبوت ساخته و من نزد حق تعالی خاتم النبیین و اکرم المرسلین هستم و دوست ترین جمیع  
 مخلوقاتم بسوی خدا و پدر توام و دیگر آنکه وصی من بهترین و صیاء است و دوست ترین جمیع  
 خلق است نزد خدا و او شوهر تر است و شهید فاضل ترین شهادت است و محبوب ترین ایشان است  
 بسوی خدا و او حمزه عم پدر و شوهر تر است و دیگر آنکه از ما است جعفر که حق تعالی با او و بال عطا  
 کرده است که با ملائکه در بهشت طیران مینماید هر جا که خواهد و آن پس عم پدر و بداد در شوهر  
 دیگر آنکه از ما است دوست بطن این امت که این هر دو پسران توحسن و حسنین اند و هر دو سید و بهترین  
 جوانان اهل بهشت اند و پدر ایشان بهتر از ایشان است **مؤلف گوید** در ابواب نه در اما مثل یفا  
 ای حبیب من قسم با خداوندی که مرا بدو بسته مخلوق فرستاده که از این دو فرزند حسن و حسین بهم  
 خواهد رسید هر یک این امت در آن وقتی که دنیا هرج و مرج شده باشد و فتنه ها ظاهر گشته باشد و  
 راهها بریده شده باشد و غارت و زندقه بر بعضی بر بعضی رحم آورد بر کودکی نه کودکی تعظیم کند  
 پیغمبر را در آن حال بزرگوار اند حقیقت آنست که قلعه های ضلالت و کراهی را بکشتاید و قفل از دلتها بردارید  
 نماید بدین خدا و همراه نمودن مردمان بر راه دین در آخر الزمان چنانکه من قیام نموده بودم و پیر کندی  
 را از عدالت و راستی چنانکه از ظلم و جور پوشیده باشد ای فاطمه نور دیده من اند و هناك میباش  
 و گریه میکن که خداوند عز و جل رحیم تر و مهربان تر است بر تو از من بسبب منزلتی که تو در نزد من ای  
 و محبتی که از تو در دل من است و خداوند عز و جل رحیم تر از من است که حسبتش از همه بزرگتر است و  
 منصبتش از همه گرامی تر است و رحیم ترین مردم است بر رعیت و عادل ترین مردم است در قسمت  
 بالسوی و پندارترین مردم است با احکام الهی و من از خدا سؤال کردم که تو اول کسی باشی از اهلیت من که  
 بمن ملحق شوند **حدیث نور و درویش** محبت اسناد از حدیفه مرویست که فرمود رسول خدا که هر که  
 موعود از فرزندان من خواهد بود که روی خندان و نورانی باشد هم چون ستاره بر نور و  
 درخشند **حدیث ثانی نور و درویش** همان حدیث روایت نموده که رسول خدا فرمود که هر که موعود  
 از فرزندان من خواهد بود که رنگ و رو بیاورد و رنگ مردم عرب باشد و حسیب و مثل اولاد بنی  
 اسرائیل و بطرف راست و خالی باشد که گویا ستاره ایست نورانی بر ساد روی بین را از عدالت

مهم

در حدیث

در حدیث



حدیث شریف نبوی بطور مختصر مبدی علی السلام

حدیث نور و جلال

حدیث ۹۵

حدیث ۹۶

بعد از آنکه از ظلم و جور پوشیده باشند و راضی باشند از خلافت او اهل زمین و اهل آسمان فرمودند  
 میان زمین و آسمان **حدیث نور و جلال** بترک کنند از ابواب امامت با اهل روایت نموده حافظ  
 ابو نعیم که او گفت از رسول خدا شنیدم میاشتا و اهل و دم چهار فتنه و چهار صلح خواهد بود و چهار  
 بردست مرد بیکه اهل هر قله باشد بفعل خواهد آمد که دوام آن هفت سال باشد یکی از حصن که از  
 فیتش بود که او را مستور بن عبد قیلان میگویند برخواست و گفت یا رسول الله امام مردم ما  
 در آن روز که خواهد بود فرمودند پیغمبر که امام خلق مهدی خواهد بود از فرزندان من چهل سال  
 حکم او است و او چون ستاره نوری باشد در طرف راست وی و خال باشد و دویست و عیای قطو  
 که آن دهی است در حوالی کوفه پوشیده باشد او را مشاجرت تمام عمره آن بنی اسرائیل شد کج ها  
 از زمین بیرون آورد و شهرهای شریک و کفر تمام بخت و مفتوح شود **حدیث نور و جلال** و او  
 مذکور از عبد الرحمن بن عوف از رسول خدا نقل کرده است **مؤلف گوید** که عبد الرحمن اول کسی است که  
 بخلاف عثمان بیعت نمود و دست عثمان داد خلاصه آنکه رسول خدا فرمود که هر یک از شما که  
 خدای تعالی از غمت من و فرزندان من و فشانهای و اینکه داندانهای پیش از هم جدا باشد دیگر پیشانی  
 کشاده باشد روی زمین را از عدالت پس خواهد کرد و مال را بدست و قدری میباشد بجز کسب احتیاج  
 و حاجت حلاله باشد **حدیث نور و جلال** و شما بترک کنند از ثوبان روایت کند که گفت رسول خدا  
 هرگاه دیدید که رایتها و علمهای بسیار از خراسان میاید رویان کنید که مهدی در آنجا است **حدیث نور و جلال**  
 نور و جلال از عبد الله بن عباس روایت نموده اند که در حدیث رسول خدا بودم که جمعی از جوانان  
 بنی هاشم آمدند چون چشمم از خست برایشان افتاد رنگ میاکش متغیر شده ابی دیدها بکردار  
 پسر ایشان گفتند یا رسول الله چرا همیشه مادری چهره شما میبینم که مکره میاید رسول خدا فرمودند  
 که ما از آن اهلبیتیم که اختیار کرده است خدا آخرت را از برای ما برگزیده آن را انجمن ما و بدست  
 مرا بعد از من بلاها و آزارها و محنتها خواهد سپید و در محنت خواهند بود تا آنکه قومی از جانب  
 بیایند که با ایشان علمهای بسیار باشد و طالب حق باشند پس ایشان جدا کنند و کار برایشان تمام  
 شناند تا چون خواهند که حق را بایشان تسلیم نمایند قبول نکنند و حق را بر دمی از اهلبیت من و اکابر  
 که مملو شده اند زمین را از عدالت چنانکه قبل از آن مملو شده باشد از جور و ظلم پس بدانند که آنکه در دنیا







# در مناختر امیر المؤمنین علیه السلام

احمد بن حنبل در مسند بهیچ صحیح خود از رسول خدا م که هر که خواهد نظر کند بسوی نوح در  
 عزم او و بسوی ابراهیم در حلم او و بسوی موسی در زیر کمر او و بسوی عیسی در زهد او و بسوی  
 بسوی علی و فخر از این حدیث را در تاریخین از احمد بهیچ در فضایل الصحابه با این نحو  
 روایت کرده است که هر که خواهد نظر کند آدم را در عالم او و بسوی نوح در تقوای او و  
 بسوی ابراهیم در خلعت او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او و نظر کند  
 بعلی همان فخر از این که امام سنیان است گفته است که ظاهر حدیث لایق میکند بر آنکه  
 علی مساوی آن پیغمبر است در آن صفات و شاک نیست که آنها افضل از ابوبکر و عمر و  
 عثمانند و مساوی فضل است پس باید علی افضل از این سه نفر باشد **چند روایت**  
 حافظ ابویعیم در حلیه و ابن حنبل در مسند از حضرت رسول م هر دو روایت کرده اند که  
 هر که دوست دارد زندگی هر دو شزندگانی من و هم برودش مردن من چنانک زند و شاک  
 از یاقوت سرخ که حقیقت آن را بدست قدرت خود خلق کرده است و گفته است باشد انهم  
 موجود شد و بهم رسید پس باید که متمسک بولایت علی شود **مؤلف کویک** این حدیث  
 صحیح است که زندگی بروش حضرت رسول و مردن هم بروش حضرت رسول و طریق حضرت رسول  
 همین چنانک زدن و متمسک شدن بولایت و خلافت حضرت امیر المؤمنین م و مؤید این خبر  
 خبر متفق علیه مت حیدر ثقلین پس معلومست که هر کس متابعت حضرت امیر م را نماید و  
 معتز من مخالفت و ولایت و امامت آن سرور باشد مردن او بروش حضرت رسول است یعنی  
 بطریق حقه و شریعت و از دنیا میرود **الحمد لله الذی جعلنا من الممسکین بولایة امیر المؤمنین**  
**و اولاده الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین** **حدیث سی و دوم** احمد بن حنبل در مسند  
 خود در جامع الاصول صحیح از مذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد حضرت رسول م  
 مرغی آوردند حضرت فرمود **اللهم انتی باحب خلقک یا کل معی هذا الطیر یعفی خذ و ندایا**  
 بسوی من محبوبترین خلق خود را بسوی تو که بخورد یا من از این مرغ پس علی آمد و با آن حضرت  
 خورد و بعد از آنکه گفته است که **ربین** گفت در این حدیث قصه هست در اخراش است که اش  
 با علی گفت که طلب از من بکن از برای من و تر از من نباشد **پس این حدیث را نقل کرد حدیث**

کبریا

مؤلف کویک

حدیث سی و دوم

حدیث سی و دوم



چهارم در مسند ابن حنبل از سفینه مولا رسول وایت کرده است که زنی از انصاری و مرغ بریان  
در میان دو کوه نان گذاشته از برای حضرت رسول ص لجه و آورد چون نزد آن حضرت گذاشتند فرمود خداوند  
بیا بسوگو من و ست ترین خلق خود را بسوگو تو و بسوگو پیغمبر تو پیش علی مدد خدا خود را بلند کرد حضرت <sup>کینت</sup>  
گفتند علی است فرمود در را بکشا چون گشودم داخل شد و آن مرغها با یکدیگر تناول فرمودند و این مرغها  
شایعی در کتاب مناقب سی طریق این حدیث را روایت کرده است ابن حنبل در کتاب خود نوشتند این روایت را  
که حضرت امیر داخل شد حضرت رسول ص فرمودند چرا دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوبترین خلق  
خود را بسوگو خود را بسوگو من بیاورد که از این مرغها با من بخورد و اگر مرتبه سیم نمیاورد خدا را بنام تو می خواندم  
که تو بیاورد حضرت امیر گفت یا رسول الله من سه مرتبه امدم و هر مرتبه اس را بر گردانید حضرت فرمود چو  
چنین کردی گفت میخواستم شخصی از قوم من باشد بیاید حضرت فرمود هر که قوم خود را دوست میدارد و بر وایستی فرمود  
مگر در میان انصاریان علی و فاضل تر از علی هستند اهل سنت و شیعه این حدیث را بسند بسیار متواتر ذکر کرده اند  
و ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء و بلاد ری در تاریخ و خروشی در شرف المصطفی  
و سمعاد و فضایل الصحابة و طبری در کتاب الولاية و ابن السیع در صحیح و ابو علی در مسند احمد بن حنبل  
فضایل و قطری در اختصاص وایت کرده است و روایت کرده است از محمد بن محمد بن اسحق و محمد بن  
یحیی از دی و مافیه ابن شاهین و سدی ابو بکر بهیقی و طالك و اسحق بن عبد الله و عبد الملك بن  
عمیر و مسعود بن کرام و داود بن علی و ابو حاتم رازی بسند ها بسیار از رسول خدا ص روایت کرده اند  
با آن حد و تیکه بسیار از آنها با امیرالمؤمنین داشتند و سعی در اخفای فضایل او می نمودند و چون  
این حدیث ثابت شد دلیل است بر امامت آن حضرت زیرا که محبت خدا و رسول لازم است استحقاق ثواب  
و وفور طاعت و انصاف بصفات حسنیه می باشد که از همه پیش بود و ثابت است که خدا محل حوادث نیست  
و منزله است غیر و انفعاله ذات قدس و نیست و ثواب در حق سبحان و اکرام او بدین کمال عقاید  
و انصاف بصفات حسنیه و اعمال صالحه میباشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و خاص بر مطیع و جاهل بر  
عالم قبیح است و خداوند و بسیار از آیات قرآن بیا این معنی نموده مثل قوله تع قل ان کتم تحبون الله  
فان تبغونی محبتکم الله یعنی بگویا محمد اگر هستی بدانکه خدا را دوست دار و پیوسته با بعت و پیروی مرا  
تا خدا شما را دوست دارد و ایضا معلوم که محبت حضرت رسول از قبیل محبت قرآن و بشریت نیست پس کسیکه



## در مختصر امیر المؤمنین علیه السلام

خلق باشد یعنی دوست ترین خلق باشد بسوی خدا و رسول فضل از همه خواهد بود و بابتوت  
افضیلت حق بودن بخلافت معلوم و از این جهت است که حضرت امیر را صاحب شورای احتجاج و فضیلت  
نمود و این منقبت را همه اعتراف بحقیقت آن نمودند اگر فضیلتی بر سایر خلق و خلفا نبود و حضرت چونکه  
محبت بر حقیقت و فضیلت خود احتجاج فرمودند جادداشت که جواب بگویند این چه فضیلتی است  
و دلالت بر حقیقت تو نمیکند **حادث پنجم** صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم  
هر دو روایت کرده است از سلمه بن الاکوع که علی با حضرت رسول م بجنب خنجر زنت از برای آنکه  
چشم مبارکش در دمیگر چون حضرت رسول با سایر لشکر روانه شدند حضرت امیر با خود گفت  
که حضرت رسول بجنب برو و من با او بروم پس از مدتی بیرون آمد و بان حضرت ملحق شدند چون  
آن شب شد صبا حشر فتح خنجر شد حضرت رسول فرمود فردا خواهی داد علم را یا خواهی گرفت علم را  
یا خواهی گرفت علم را مردی که دست می دارد او را خدا و رسول یا گفت دوست میدار خدا و رسول  
و خدا او را دوست خواهد داد **ایضا** در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو از سهل بن سعد  
روایت کرده اند که رسول خدا در روز خنجر گفت البته می دهم فردا علم را بهر یک که خدا فتح کند بدست او و دوست  
دارد خدا و رسول او را دوست دارد او خدا و رسول را پس مردم در تمام شب این اندیشه بودند  
که آیا بیک خواهد داد علم را چون صبح شد بامداد همه عصابه بخندند و حضرت آمدند و هر یک امید  
داشتند که علم را با و بدهد پس حضرت فرمودند کجا است علی بن ابی طالب همه صدا بلند  
کردند که یا رسول الله چشم هایش در دمیگردد پیش علی را طلبید و در دیدهای او مدی بود  
پس ابدان مبارک در دیدهای او انداخت و دعا کرد در ساعت شفا یافت چنانکه کویا هرگز  
در گذشته است و علم را بدست او داد **حادث ششم** از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است  
از ابوهریره که رسول خدا در روز خنجر گفت البته میدهم این علم را بهر یک که دوست دارد خدا و رسول را  
و خدا او را دوست خواهد داد و عمر گفت دوست نداشتم من امارت را مگردان روز خود را بنظر آنحضرت  
بامید اینکه برای این امر مرا بطلبند پس حضرت رسول علی را طلبید و علم را با و داد و گفت برو و در  
بعقب من تا حقیقت فتح را بدست تو جاری کند **حادث ششم** و تعلیقه در تفسیر قول  
و یهدی صراطا مستقیما روایت کرده است که حضرت رسول اهل خنجر را محاصره نمود تا آنکه بر صفا به

حدیث پنجم

حدیث ششم



در مناقب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

که سبکی شد یک مستولی شد پس علم را بجمع از صحابه و از انجمن اهل چهر فرستاد چون  
مقابل آنها شدند عمر و اصحابش که بچند و بسوی حضرت برکشیدند و اصحابش عمر را نسبت می دادند  
بترس و حضرت را در آن روز در شقیقه غار نشسته بود و بیرون نیامد و ابوبکر علم را  
گرفت و رفت با اصحابش و که بچند پس باز عمر علم را برداشت و رفت و شکستیافت و بر  
گشت حضرت رسول فرمود بخدا سو کند که فردا علم را می دهد هم ببرد بیکه دوست میدارد خدا و رسول را  
و دوست میدارد خدا و رسول و او بقره خواهد گرفت قلعه را و علی را آن وقت در میان لشکر  
نمود چون روز دیگر شد کردن کشیدند بسوی آن حضرت ابوبکر و عمر و مردم آنی چند از قریش و دیگران  
امیدوار بودند که شاید علم با و داده شود پس حضرت رسول سلمه بن اکوع را فرستاد و علی را طلبید  
و بزودی حاضر شد بر شتری سوار بود بنزد رسول رسیده شتر را احاطا بنید و دیده های خود را  
از شدت درد بقطعه از برد سرخ بمنه بسته بود سلمه گفت من دست علی را گرفته بودم و  
می کشیدم تا بنزد یک حضرت رسول آمد و دردم حضرت فرمود چه می شود ترا گفت رمد دیده ام  
بهم رسیده فرمود نزدیک بیا چون نزدیک آمد به هان مبارك را در دیده های او انداختند  
در ساعت شفایافته بعد از آن قادر حیات بود در چشم ندید پس علم را بدست او داده و روانه  
کرد و فتح خیبر بدست مبارك او شد **حادثه هفتم** در مشکوة و ترمذی از پیروان عمر مرویت  
قال النبیه یا معشر قریش لنتن اولیبعثن الله علیکم من یضرب قانکم بالسیف علی الدین قد ائتمن الله  
قلبه للایمان قالوا من هو یا رسول الله فقال عمر من هو یا رسول الله  
قال صلی الله علیه و سلم هو خاصف النعل علی یخصفه یعنی پیغمبر فرمود ای قریش از منی باز بپایند  
والا میفرستند خدای تعالی که بزند کرد نهایی شمارا بر دین که تحقیق دل و را خدا امتحان کرده باشد بر آ  
ایمان کل حاضرین صحابه گفتند که آن ممتحن بالایمان کی است پس ابوبکر گفت آن ممتحن بالایمان کی است  
و عمر گفت آن ممتحن بالایمان کی است پیغمبر فرمود آن ممتحن علی بن ابیطالب است که تعلیم آن حضرت را  
پس میبرد و میرد و در هر یک از این طور است قالوا هو ابوبکر قال لا فاولو هو عمر قال  
لا و لکن الذی یخصف نعلی یعنی گفتند آن ممتحن بایمان ابوبکر است حضرت فرمود ندیده گفتند آن  
ممتحن بایمان عمر است گفتند نه و لکن آن کیست که پیغمبر تعلیم مرا که علی و در وقت

حادثه هفتم



در صبا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

حافظ ابو نعیم و مناقب نسائی این طور است فقال ابو بکر انا هو یا رسول الله قال لا و قال عمر انا هو یا رسول الله قال لا و لكن ذلك الذي يخصف النعل قد كان اعطى علياً نعله يخصفه یعنی گفت ابو بکر من هستم محتج که فرمودی حضرت گفت نه عمر گفت یا رسول الله من هستم محتج بایمان حضرت فرمودند و لیکن اینکس چنان نیست که پنبه می کند نعلین مرا و تحقیق بود چنین که عطا فرموده بود بجای نعل خود را که پنبه کند و ایضاً در خبر بنو ربیع و خبر بنو ولیع هم مثل همین را فرموده مؤلف گوید ملاحظه کنید مسلمانان که حضرت رسول در جواب صحابه و در جواب خود شیخین مشافهت نهی کرده است و ایمان شیخین را و اثبات کمال ایمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هرگاه ضعف و کمال و ایمان فریقین بنصوص جلیله محترمه مریدان و تابعان خود خلفاء ثلاثه ثابت کردید پس انکار و رد و در هنگام رحلت پیغمبر که فرمود حاضر کنید قلم و کاغذی که بنویسم چیزی را که بعد از من گمراه نشوید گفت ان الرجل لیخرج من معلوم می شود انکار و رد قول پیغمبر صاحب ما ینطق عن الهوی عدم ایمان او بود وقتی فهمید که می خواهد بنویسد خلافت و وصیای امیر المؤمنین علیه السلام پس عزم خود را آن وقت کفر و عدم ایمان خود را اظهار داشت که ان الرجل لیخرج قد غلب علیه الوجع شک در این نیست که این قول در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و ما ینطق عن الهوی سیدان نبیا است و موجب رنج و ایدان آن حضرت می باشد و موهن و مودی رسول باجماع امت و بربرهان و عقل و صریح قرآن ملعون و مستحق عذاب الیم است قطع نظر از امور قبیحه دیگر هم می باشد و من جمله ان الذين يؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و أعد لهم عذاباً الیم و همین منع عمر از وصیت موجب ضلالت اختلاف امت شد تا روز قیامت چنانکه در آن همان وقت حاضرین حضرت اختلاف میا آنها شد و بعد از آن عمر منافقین و بی ایمانان گفتند قول قول عمر است و صحابه خاص کبار گفتند قول رسول الله است بنزاع کشید و صداها بلند شد و مهشت می رسید و حضور حضرت و حضرت پیغمبر بتغیر فرمود که سرا و آرنیست حضور من برخیزید و ریشوید و همه را از خانه بیرون کرد و دیگران که حبوط ایمان عمر و ان جماعت ثابتست که محض حضرت بلند کردند صداهای خود را و حال آنکه ایة لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی واقع شد و مؤیدانین طلبت بر وال بیت بخاری سبب نزول این آیه هم ابو بکر و عمر شدند قبل از این آیه که نازل شد که بلند می نمودند صداها خود را علاوه هم القاء شبهه که عمر کرد و

مؤلف گوید  
تنبیه



خلق که این شخص قول او قابل شنیدن و قبول نمودن نیست پس خلا فی نیست و اینکه سید  
الانبیاء صاحب ما یطوق عن الطوی معصوم بود و حکم بخلاف نمیفرمود و آنچه موجب میخ و ایذاء  
حضرت شود مطابق قرآن انکس ملعون و کافر است خلاصه کفایت میکند که محمد شریستیانی متافعی  
ملل النحل خود گفته خلاصه آن که اعظم و اکبر خلا فیکه در دین اسلام واقع شد اختلاف خلافت  
به باشد و شمشیر بر هیچ امری زامور اسلام بر نیامد مگر بران و این تنازع و خلافت تا قیامت باقی  
ماند و سبب آن عمر کردید چه بان حضرت کاغذ دوات نداد پس از اینجا ثابت شد که عمر در استنباط  
که همین امرای نوپسند خلافت بر حضرت امیر بنوعی ثابت خواهد شد که بمکر و خدعه خود و کفر و  
توان از دنیا برد و ممکن نیست دوانکار دران بعد و خلافت بر وی و رفیق من میرسد لهذا  
اقدام نمود و همین را ابن ابی الحدید از ابن عباس نقل کرده که عمر روزی در تنهایی بوقت استقلال  
خلافت بویکر همین را عینا بمن گفت **حکایت** مت باخبار بسیار عجیب از اهل سنت است که در باب  
حضرت امیرالمومنین حضرت رسول فرمودند الان برزوا لایمان کلمه بمقابل کفر کلمه دران قشکه  
ان حضرت با عمر بن عبدود مقابل در جنگ شدند یعنی فرمودند الان مقابل شد ایمان کل  
بکفر کل و این خبر هم مؤید خبر قبل است **حدیث** از صحیح ترمذی از جابر و ابی وایت میکنند که  
حضرت رسول و لشکر فرستاد بسوی عین و بربک لشکر علی و امیرانضا نمود و بر یکری خالد را  
و فرمود اگر بکارزار منتهی شود علی و بر همه امیران باشد پس علی یک قلعه را فتح کرد و از غنائم آن قلعه  
جاریه برای خود برداشت خالد شکایت علی و بر داشتن جاریه را در نامه نوشت و بمن داد که ان را آن  
برای حضرت رسول آوردم چون حضرت نامه را خواند رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود چه می بینی در  
بارۀ مردیکه دوست میدارد خدا و رسول و او را دوست نمی دارد و خدا و رسول را من کفتم پنا  
می برم بخدا از غضب خدا و غضب رسول و من تقصیر ندارم و بغير آنکه نامه را آورده ام و در این صحیح  
بخاری همین حدیث می باشد و در اینجا این زیاده است که فرمودند حصه او از خمس زیاده از آنست  
که برداشته است **حدیث** هم ابن ابی الحدید نقل نموده که خالد در آن سفری که با مران حضرت رفته  
بود بمن چهار نفر را فرستاد خدمت حضرت رسول که مذمت علی را بکنند پس سه نفر از آنها گفتند و  
حضرت را از ایشان کرد اینک بریده اسلحه چغام ایشان بود شکایت علی کرد و گفت جاریه او

حکایت

حدیث

حدیث



در مباحث حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

از غنیمت برای خود برداشته پس حضرت مجدی متغیر شد که رنگ مبارکش سرخ شد و مکرر گفت  
 که علی را بر این بگذراید که علی از من است و من از علی هستم و او ولی هر مؤمن است بعد از من حصه  
 او از خمس زیاده از آنست که برداشته و ابن ابی احمد پدید گفته که این حدیث را احمد بن حنبل در  
 مسند  
 یحیی بن سند روایت کرده است و اکثر محدثین عامه این حدیث را روایت کرده اند  
**حاشا یا زکریا** در جامع الاصول آنچه ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول فرمود  
 که علی از من است و من از علی ام و غیره مانند جانب من رسالت را مکرر یا علی و این حدیث  
 صحیح است در امامت آن حضرت و خلافت آن حضرت را معین میکند نزد کسی که اندک  
 بصیرت و عقل داشته باشد و عصبیت و کفر نداشته باشد حدیث را از هر  
 از کتاب معرفت ابراهیم بن سعید ثقفی از جابر بن رضاری روایت کرده است که چون حضرت امیر  
 قلع خیبر را فتح کرد حضرت رسول فرمود اگر نه آن بود که خواهند گفت در حق تو آنچه رضای  
 در حق حضرت عیسی گفتند هر این را من و ز سخی در حق تو میگویم که بر هیچ کوهی نگذاری مگر آنکه خاک  
 کف پای تو را بردارند و بقیه ابدست شستن تو را بردارند و بگیرند و باو طلبت کنند و لکن  
 بس است ترا آنکه تو از منی و من از تو ام و تو وارث منی و من وارث تو ام و تو از من بمنزله  
 هر یکی از موسی مگر آنکه پیغمبر نیست بعد از من و تو بری میگردانی نه مرا و قتال خواهی  
 کرد بر سنت من و تو در اخوت نزد یکدیگر من خلق خواهی بود بسو من و تو بر حوض کوثر جانشین من  
 خواهی بود بسو من و تو پیش از همه در حوض کوثر من وارد خواهی شد و اول کسی که حله شستنی  
 با من تو خواهی بود و اول کسی که داخل بهشت از امت من می شود تو بی و شیعیان تو بر منبر هار  
 نور خواهند بود بار و های سفید در دوزخ و من و عیسا خواهیم کرد از برای ایشان و در بهشت  
 هم سایگان من خواهند بود و هر که با تو جنگست با من جنگست و با هر که با تو صلح است با من صلح است  
 از آن تو از من است و انکار تو انکار من است و فرزندان تو فرزندان من اند و تو و عدا که امر بعل  
 خواهی آورد و حق با تو است و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان او دیده است ایمان مخلوط است  
 با کوشش و خون تو است چنانکه مخلوط با کوشش و خون من و بر حوض کوثر وارد نمیشود من  
 دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر و دوست تو و با تو در حوض کوثر وارد خواهد شد پس

حدیث یا زکریا  
 حدیث یا زکریا



# در مناقضت سید الوصی علی علیه السلام

حضرت امیر سر بسجده گذاشت گفت حمد میکنم خدا را که منت گذاشت بر من بایمان و تعلیم کرد بمن قرآن را و مرا محبوبترین خلائق گردانید نزد سید پیغمبران و سرور مرسلان گردانید محض احسان و فضل و جود  
 بر من حضرت رسول گفت یا علی اگر تو نمیبوی مؤمنان بعد از تو شناخته نمیشدند **حاشا سیریه**  
 در جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابی تکرده است از انس که حضرت رسول برادری قرار داد امین  
 اصحاب خود حضرت امیر کریم بنزد حضرت رسول آمده و گفت یا رسول الله برادری قرار دادی در  
 میان اصحاب خود و مرا با کسبی برادر نکردی حضرت رسول گفت تو برادری در دنیا و آخرت و  
 ابن عبد البر را استیعا بکفته از وجوه بسیار و اینست که است که علی میگفت من بنده خدا و برادر رسول  
 و این سخن را بغیر از من کسی نمیکوید مگر بسیار دروغ گوئی و حدیث اخوت از متواتر است و ابن حنبل که  
 مسند بشت سندی و ابی تکرده از جمیع اصحاب و ابن مغازی هشت سندی و ابی تکرده و ابن صباغ  
 مالکی در فصول مهمه از ابن عباس روایت کرده است که هر یک از مهاجرو انصار را با هم برادر گردانید  
 حضرت امیر کریمان شد حضرت رسول گفت من ترا برای خود گذاشتم پس دست و را گرفته بلند کرد و گفت  
 علی از من است و من از اویم و از من بمنزله هرون است از موسی و این اخبار صحیح است در امت  
 و ریاست که آن حضرت هم شایسته است بحضرت رسول **حاشا سیریه** ابن ابی الحدید در شرح  
 نهج البلاغه روایت کرده است از مسند احمد حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب عامه که حضرت رسول  
 در حال احضا فرمود بخوانید از برای من حبیب مرا و بر وایت دیگر خلیل مرا ابو بکر را طلبیدند چون  
 نظر حضرت رسول بر او افتاد روی از او پوشانید و باز گفت دوست مرا بطلبید عمر را طلبیدند چون  
 حضرت رسول بر او افتاد روگردانید و باز گفت دوست مرا بطلبید عایشه گفت حضرت رسول علی را  
 چون علی آمد در میانها همه خود داخل کرد و او را در بر گرفت و با او را از گفت تا به عالم اعلی و تحال  
 فرمود و این شیر و پیر و فرزند و سرور وایت کرده است از ابن عباس روایت کرده که گفت سو خدا که سر  
 من علی بن ابی طالب است **حاشا پانزدهم** صحیح ترمذی و مسند ابویعلی و مناقب ابن مردویه و  
 فضایل شمعانی و سایر کتب از جابر روایت کرده است که در روز فتح طائف حضرت رسول با علی  
 باز گفت و بسیار طول داد عمر یا ابو بکر گفت چه بسیار طول داد پیغمبر را خود را با علی چون ابن  
 سید فرمود من را با علی نمیگفتم خدا را با او میگفت **حاشا شانزدهم** علو خاصه روایت کرده است که چون

حاشا سیریه

حاشا سیریه

حاشا پانزدهم

حاشا شانزدهم







# کرامت حضرت امیر مومنان علی مرتضی

ص ۳۳

حاشیه

تا آنکه کسی در جلالت و بزرگی هم دشمنی بر نباشد یا بدو شر او نمیتواند گذارد **حیث** نوزدهم روز  
 غایب شده وایت کرده اند که گفت دیدم حضرت رسول علی را در بر گرفته است و میبوسد و گفت دوم مرتبه  
 پدرم فدای تو باد ای یگانه شهید و چون که علی حاضر نبود می فرمود کجا است دوست خداوند و دوست  
 رسول و این حجر همین اول حدیث را از غایب ذکر کرده است خلاصه هر عاقلی که اندک انصاف داشته  
 باشد و خالی از عدل و تقا هلبیت و عصیت باشد و بصره از طریق حق اشتد باشد می داند که هرگاه  
 پادشاهی یا امیری یک شخصی را قارب خود را پیوسته مورد عنایت خود گرداند و در امور کلیه و  
 جزئیة با او مشورت کند و توسل جوید و پیوسته او را محرم اسرار خود گرداند و در همه احوال  
 در مجامع خلق مبالغه در مدح او کند البته او را برای جانشینی خود مهیا کرده است خصوصاً که  
 هرگاه این امور از کسی صادر بشود که معلوم است که آن شخص محبت و تابع محبت خداست و متنبی  
 بر امور دنییه و دواب بشریه نیست پس اینها ادل و دلایل نذر امامت و خلافت حضرت امیر مومنان  
**حیث** بیست و نهم در مناقب خوارزمی را بولی را وایت کرده است که رسول خدا فرمود بعد از من  
 خواهد بود چون آن فتنه ظاهر شود بر شما باد بملایمت علی که او خدا کند حق و باطل را از این عمر  
 وایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است و هر که از  
 مفارقت کند از خدا مفارقت کرده است و از ابویوب انصاری وایت کرده است که حضرت رسول بعد از گفت  
 که اگر بپینی علی را بوادئی پیرو و مردم بوادئی بیکدیگر روند تو با علی برو و مردم را بیکدیگر که ترا در  
 داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمیرد ای امت حضرت رسول تعصب و تقلید با او و بزرگواران  
 خود را رها کنید و چشم بصیرت بکشایید که این علمای اهل سنت با این نقل اخبار که میکنند چگونه چشم  
 از حضرت امیر مومنان پوشیدند و آنچه حضرت از ستم خلفا شکایت کرد چنانکه این ابی الحدیث که از عامه نقل میکنند  
 با وجود این جمع شدند در خانه حضرت و آن حضرت را کشان کشان از خانه بیرون آوردند که بیعت کن  
 با بویگر و غضب حق او نمودند **حیث** بیست و یکم و ابودرد وایت کرده است که حضرت رسول  
 فرمودند علی با حق است و حق با او است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بهر دمن آیند و ایضاً  
 از غایب وایت کرده است که همین مضمون را ابی الحدیث گفته است که این حدیث در من ثابت است که حضرت رسول  
 فرمود که حق با علی و علی با حق است و حق با او نمیکند و هر جا که او رود در محمد شریستی که از علمای عامه نقل

حاشیه



در مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام

در مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام

در مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام

در مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام

جواب علامه حلی در کشف الحق است لایان حدیث کرده است گفته است که بود حضرت امیر  
 با حق جدا نشدن او از حق مریدین که کسی را در آن شک نیست **حاشا بیست و دوم** و ابن حجر  
 ناصبه در صواعق محرقة روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه که گفت شنیدم از حضرت رسول علی باقران  
 قرآن با علی بیست و نه بار همیشه و تا در حوض کوشش نمودن من این دو بار هر دو بار نیز همین مضمون را  
 بطرق متعدده روایت کرده است از ام سلمه و عایشه **بیست و سوم** و مؤلف کتاب فضایل  
 الصحابه نیز از عایشه روایت کرده است و در فردوس الاخبار از حضرت رسول روایت کرده است که  
 گفت خدا رحمت کند علی را خداوند احق را با او بگردان هر جا که او گردد و کسی از مخالفان و سنیان  
 این مضمون را انکار ندارند **بیست و چهارم** و استیخاب نقل کرده است که گفت رسول خدا  
 هر که علی را دوست دارد و دوست داشته و هر که علی را ایذا کند مرا ایذا کرده است و هر که مرا ایذا  
 کند خدا را ایذا کرده است و خدا می فرماید ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و  
 الآخرة و لهم عذاب عظیم **حدیث بیست و پنجم** و ثعلبی از مجاهد و ابن عباس و ابن معاذ الحنفی از  
 انس و صاحب مناقب بطرق متعدده روایت کرده اند که بساطی از خند فاطمه آوردند بجهت رسول  
 خدا پس فرمود ای انس بکش آن را پس کشودم آن را پس فرمود آن ده نفر از اصحاب بیاورند از برای  
 پیرایشان را آوردم چون داخل شدند مرا فرمودند ایشان را که بر آن بساط بنشینند پس علی را خوا  
 وزمان طویلی با او بخوی نمود و او هسته گلام کرد آن گاه امر نمود که او را در وسط آن بساط بنشیند  
 پیش است علی در وسط بساط و فرمود که ای یار ما را بر دار و بر زمین بگذار پیرایه ما را ببرد و بعد  
 گذاشتان سر و فرمود که میاید ایند که شما در کجا هستید گفتیم میاید اینم فرمود این محل اصحاب  
 و رفیق است بر چیزید و بر ایشان سلام کنید پس سلام کردیم بر ایشان و جواب دادند پس علی  
 برخاست و فرمود سلام بر شما ای صدیقان پس گفتند و بر تو سلام و رحمت خدا و برکات او پس  
 گفت که علی با ایشان فرمود که چرا جواب برادران مرا ندادید گفتند ما را جامع صدیقان سخن نمیگویم  
 با کسی که پیغمبر یا وصی پیغمبر باشد آن گاه برگشتند بخواب خود تا نماند که قائم آل محمد خروج نماید پس  
 ایشان را بر میانیکز اندر وقت خروج آن حضرت پیش نشستیم در بساط و علی فرمود ای یار ما را بر دار و  
 برداشت و پیرایه نمود آن گاه فرمود که ای یار ما را بر زمین بگذار پیرایه ما را ببرد و بعد



که بر کعبه آن خازن رسول خواهم رسید امیدیم با آن حضرت در رکعت آخر بیدیم این خبر که روایت اهل سنت  
نقل کرده اند از چندین لایق از بزرگان امیر المؤمنین یکی آنکه با طایفه آن جناب بوده یکی آنکه اصحاب حضرت سید  
نمودند و بر دیگران نکردند یکی آنکه اصحاب کعبه بودند یکی آنکه از سر و صریح سوال داشت یکی آنکه از حضرت خبر داد که بیکر  
بنا حضرت رسول و محمد بنیست و ششمی نقلی در تفسیرش و ابن عقبر کتاب طحمة و ابوالسعادات در  
کتاب فضایل عترت ظاهره و غزالی در احیاء العلوم بسند های خود روایت کرده اند از ابن عباس  
و ابی رافع و هند و سیرانی ها که گفتند رسول خدا فرمود که خداوند وحی فرمود بمجربیل میکائیل  
که من شما را برادر یکدیگر گردانیدم و عمری یکی از شما را افزون تر از عمر دیگری قرار دادم پس کدام  
یک از شما عمر خود را بدیگری میدهد هر دو مکروه داشتند پس خداوند وحی فرمود با ایشان  
که من برادر نمودم علی و ابی خود را با محمد پیغمبر خود پس علی زنند کی پیغمبر را بر زنند کی خود  
تجیح داد بر جای او خوابید و جان خود را فدای او نمود و بر وی بسوی زمین و او را نگاه دارند  
از دشمنان پس فرود آمدند و مجربیل را بالای سر آن جناب نشست و میکائیل را پایین پای او  
نشست و مجربیل می گفت به نبی که پیش من تو ای پسرانی طالب حال آنکه خداوند عز و جل  
مفاخرت می کند بتو بر ملائکه پس خداوند این آیه را فرستاد و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ  
اللَّهِ يَعْنِي وَازْمَرْتُمْ كَيْسِيَّتَكُمْ جَانِ خُودَ رَامِيْفَرُ شَدْرَ رَاهِ رَضَايِ خُودَ رَاهِ خَبْرِ حَضْرَتِ نَسُوْلِ  
تَصْبِيْحِ فَرْمُودِ نَدِ كِه خُودَ رَا حُ فَرْمُودَه اسْتِ مَجْرِبِيْلَ وَ مِيْكَائِيْلَ كِه برادر نمودم علی و ابی خود را با محمد  
پیغمبر خود پس خداوند وحی فرموده علی و ابی خود و ابی خدا مطابق آیه مبارکه است تَمَّا وَلِيْكُمْ  
اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْإِيمَانِ وَبِهِمْ خَيْرٌ  
آیه تصبیح و ثابت می شود ولایت و امامت و خلافت آن حضرت حدیث  
بیست هفتم در مناقب ابی جابر روایت کرده است که رسول خدا فرمود که  
پیشترین امت من در تسلیم و زیاده ترین ایشان در علم و صحیح ترین ایشان در دین و  
فاضل ترین ایشان در یقین و کامل ترین ایشان در حلم و سخی ترین ایشان و  
شجاعترین همه امت من علی است و او است امام بر امت من مؤلف گوید پس فرموده  
حضرت رسول و حضرت امیر اقدم بر اسلام و ازید در علم و صحیح و تقن در دین و افضیل و

حاشیه و تفسیر

حاشیه و تفسیر



واكمل بر همه امت بوده است و حلم و سخاوت و شجاعت او هم از همه امت زیاده بود و او امام بر امت  
است پس معاومت که خلفاء خلفا ثلاثه محققا جزء امت بوده اند و همه این صفات و کمالات  
باضافه امت و پیشوای امت و رهنمای همه امت خاص وجود اعلیٰ حضرت امیرالمؤمنین است و  
احد انکار ندارد حق مخالفین از حضرت **حیدر** بدست میسر می شود موفقی بن احمد خوارزمی که از  
اعیان علمای اهل سنت است روایت کرده است از رسول خدا که فرمود روزی جبرئیل در هنگام  
صبح بر من نازل شد خرم و شادان از سبب خرمی و سوال نمودم گفت چگونه خوش حال نباشم و  
حال آنکه چشم من روشن شده است با پنجه خدای تعالی کرامت فرموده است برادر و وصی تو  
و امام امت تو علی بن ابی طالب که گفتم چه کرامت فرموده است برادر و وصی من و امام امت من  
علی بن ابی طالب گفت مباحثات فرموده است بملائکه و حمله عرش بعبادت او در شب گذشته  
و فرمود ای ملائکه من نظر کنید در زمین بسوخته من بعد از پیغمبر من چگونه پیشانی من کوه خود را  
بر روی خاک گذاشته است از رحمة فروتنی عظمت و جلال من ای ملائکه من گواه منیکم شمارا که  
علی امام و اقای همه مخلوق من است **حیدر** بدست میسر می شود موفقی بن احمد روایت کرده است از رسول خدا  
از ام سلمه که گفت روزی رسول خدا در نزد من بود که ناگاه جبرئیل نازل شد و بان سرور  
گفت کوی نمود و آن حضرت خندید پس چون جبرئیل رفت گفتم پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول  
الله از چه خندید حضرت فرمود که جبرئیل من خبر داد که می کند شت بر علی بن ابی طالب که محبت چنانچه  
شتران خود رفته بود و در آن جا بخواب رفته بود و بعضی بدن او نمایان شده بود جبرئیل گفت  
که آن را پوشانیدم پس سر دمی ایمان او را یافتم و بقلب من رسید سر دمی آن و آن سر و میزان ایمان  
چنانکه صحابه هم می گفتند که ما بمحبت علی شناختیم مؤمنان را از منافقان **حیدر** بدست میسر می شود  
حیدر از ابن عباس روایت کرده است که از انس روایت می کند که من از ادان بن ظر الی ادم فی علمه و  
الی نوح فی فهمه و الی ابرهیم فی سخاوت و الی موسی فی بطشه و الی سلیمان فی بخت و الی داود فی قوته  
و الی یوسف فی جماله و الی یحیی فی زهده و الی عیسی فی صمت و الی محمد فی کماله فلینظر الی علی بن  
ابی طالب حدیث می یابیم در کتاب شافعی از ابن زبیر می روایت کرده است از جابر بن عبد الله  
انصاری که رسول خدا فرمود که خداوند بزرگترین مال و انتخاب نمود مرا از سایر غلظت و مرا را رسول خود قرار

حدیث بیست و نهم

حدیث بیست و نهم

حدیث بیست و نهم

حدیث بیست و نهم



داد و نازل فرمود بر من بزرگ کتابها را پس گفتم ای خدا من ای قائم بدرستی که فرستاده ای موسی  
را بسو فرعون پس از تو خواست که برادرش هرون را وزیر او گردانی که قوت بازوی و باشد نصیحت  
کند سخن او را و من سؤال میکنم از تو ای خدا من و ای قائم اینکه قرار دهی بر این وزیر از اهل  
بیت من که قوت بازوی من باشد پس قرار داد علی را وزیر من و برادر من و قرار داده شجاعت را  
در دل او و او را هیبتی عطا فرموده در دل دشمنان او و اول کسی است که ایمان آورد بمن تصدیق  
نمود مرا و اول کسی است که خدا را بیگانگی نپایه نمود و من این را از خدا خواستم و بمن داد پس و است  
بزرگ او صبیبا پیوستن با او سعادت است و مردن در ظاهر و شهادت است و اسم او در توره  
است بنام من و زوجه او صد بقیه کبری حرم من است و دو پسر او بزرگ جوانان اهل بهشت اند  
و دو پسر من اند و او دو پسر او و اما مان بعد از ایشان حجت های خدا سید برنده کان او بعد از  
پیغمبران و ایشانند ابواب علم در امت من کسی که متابعت نماید ایشان را نجات یابد و کسی که  
پیروی نماید ایشان را راهنما خواهد شد بر او است خدا دوستی ایشان را بکسی رحمت فرمود  
مگر آنکه او را داخل بهشت گرداند حدیث سی و هجدهم موقوف بر احمد حواری می که آن  
اکابر علما اهل سنت است از رسول خدا روایت میکنند که فرمود در شب معراج چون بشدرة  
المنتهی رسیدم حضور خدا تعالی ایستادم فرمود یا محمد عرض کردم لبیک و سعادتیک ای پسر خدا  
من فرمود خلق را امتحان کرده از میان ایشان کویافته که از همه کس زیاده تراطا تو کند عرض کردم  
علی را فرمود است گفته ایم یا از برای خود خلیفه قرار داده که قرض ترا داد کند و تعلیم کند مبدء  
من از قرآن آنچه را که نمیدانند عرض کردم که خودت بجهت من اختیار کن که اختیار خود اختیار من است  
فرمود من برای خلافت تو علی را اختیار کردم تو او را خلیفه و وصی خود قرار ده و من علم و حلم خود را  
باو عطا کردم و او امیر المؤمنین است و هیچ کس پیش از او باین اسم نامیده نشده است و احد بعد از  
او نامیده نخواهد شد و چون حجت طولا نیست بهمین قدر که موضع حاجت بود نوحیه و فقل شد  
حدیث سی و هجدهم ابن مغازی از احبار علما اهل سنت است باسناد خود روایت کرده است از عبد الله  
پسر عمر که گفت دو نفر آمدند بنزد عمر و از او سؤال کردند از طلاق عبد پس عمر فرمود بنزد شما که در میان  
انها یکم را صلح بود و گفت ای صلح طلاق عبد چند است پس او باد و از کشتن خود اشاره نمود پس عمر

حدیث سی و هجدهم

حدیث سی و هجدهم



در مختصر امیر المؤمنین علیه السلام

بان دو مرد گفت دو است پس یکی از آن دو مرد گفت سبحان الله فان تو امیر المؤمنین  
پس تو اندیکری می پر سو قسم بخدا که با تو سخن هم نکفت مگر با اشاره عمر گفت عذاب بر تو باد مگر تو  
اورا نمیشناسی این علی بن ابی طالب است و شنیدم از رسول خدا که فرمود که اگر آسمان و زمین در یک  
تراز و کناشته شود و ایمان علی در پله دیگری هر این را یاد می خواهد نمود ایمان علی اینک ملاحظه کن که  
عمر چگونه مدح از انجناب نموده است و از این قبیل مدایح در کتب انظار خلفاء ثلاثه نبینا است که  
ابن مختصر کجایشان را ندارد و الفضل ما شهدت به الاعداء **چهارم** در مناقب ابن  
مغازی روایت کرده است از عبد الرحمن بن سعد مولا علی بن ابی طالب رضای که گفت رسول خدا فرمود  
که صلوات فرستادند ملائکه بر علی هفت سال بجهت آنکه کسی نماز نکرد با من در آن مدت مگر علی و از این  
مالک روایت کرده است که رسول خدا فرمود که ملائکه صلوات فرستادند بر من و علی هفت سال فیما  
که در این حدیث بالا رفت لیکن آسمان شهادت بر وحدانیت خدا و تشاخص مکرر و او حدیث  
سوم و پنجم ابن مغازی روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول فرمود چون رسیدم بمقام  
قریچق با من مناجات فرمود و تکلم نمود پس تعلیم نکردم چیزی را مگر آنکه علی را تعلیم نمودم پس او است با علم من  
**حکایت ششم** و جمعی بسند خود روایت کرده است از ابن مسعود که گفت فازل شد قبر  
بر هفت حرف و از برای آن ظاهر و باطن است بدو سستی که در نزد علی است علم قرآن علم ظاهران و علم  
باطن ان **حکایت هفتم** و جمعی از کلبی روایت کرده است که ابن عباس گفت که علم بنی ز علم خدا  
و علم علی از علم بنی است و علم من از علم علیست و نیست علم من و علم صحابه در جنب علم علی مگر مثل  
قطره در پیش هفت دریا و موفق بن احمد روایت کرده است از سلمان فارسی که رسول خدا فرمود که  
اعلم امت من علی است **حکایت هشتم** و ثعلبی ابو نعیم روایت کرده است از عطیه عوفی از ابی  
سعید خدری که گفت سؤا کردم از رسول خدا از این آیه الذی عنده علم من الكتاب یعنی کسی که نزد  
او بود علم بعض کتاب فرمود او و زین برادر من سلیمان است و سؤال نمودم از آن سرور از قوله تع قل  
بالله شهیدا بنیخوف ببنیکم و من عنده علم الكتاب یعنی بگویا محمد کفایتست بخدا در شاهد بودن بنی  
من و شما و کسی که نزد او است علم تمام کتاب فرمود حضرت رسول او است برادر من علی بن ابی طالب  
**مؤلف گوید** پس معلوم شد شاهدین خدا و خلق و کسی که در نزد او علم تمام کتاب است علی بن ابی طالب

حدیث نهم

حدیث دهم

حدیث یازدهم

حدیث شانزدهم

حدیث بیستم



گفت بصاحب و ما ینطق عن الهوی که آن الرجل یجبرهم اینهمه بمعنی و بی شعور میگوید بعد از آن رد  
گفت حسبننا کذا قبل الله کفایت میکند ما را قرآن و حال آنکه نه خود او و نه احد غیر اینها مؤمنین دانست  
علم قرآن از طواغیر و باطن آن نبود و قرآن را بطاهر معنی نمودند هر کدام آنها و میدانان آنها و اختلاف  
در مذهب و مذهبهم شد الا اگر بصاحب قرآن و مفسران که اینها مؤمنین است و اگذاشته بودند اختلاف  
بهم نمیرسید و تمام این ضلالت و کراهی است و اختلاف امت از دفرمایند حضرت رسول مشد  
که عمر را عیش و نشاط معلوم است که و ما یعلم تا و یله الا الله و الله سخنون فی العلم یعنی میدانند تا و  
قرآن را مکر خدا و سخنون در علم قرآن که در خبر است که سخنون در علم حضرت امیر و یازده فرزند  
سرفرو میباشند حدیث بی و هم از ابی هریره منقول است که گفت در خدمت رسول الله  
رفته بودیم و در آن جزوه علی را در مدینه بر سر اهل و عیال گذاشته بود چون فتح روی نمود  
مدینه بر گشتیم بر کشتن از غنیمت یکسهم رسید و بجای دو سهم عطا فرمود بعضی برخواستند  
و گفتند یا رسول الله بجای دو سهم میدهی و حال آنکه او در مدینه بود رسول خدا فرمود که ای  
مسلمانان شما را بخدا قسم میدهم که در اثنای جنگ سوارهای از جانب راست حمله نکرد و لشکر  
کفار را پراکنده ننمود و بعد از آن بنزد من آمد و بامن سخن گفت و هم او را دیدید یا نه گفتند یا  
رسول الله بلی دیدیم گفت آن جبرئیل بود وقتی که آمد گفت سهم من تعلق بجای دارد و هم چنین شما  
را قسم میدهم بخدا و رسول که سوارهای از دست چپ حمله نکرد و لشکر کفار را پراکنده ننمود و  
بعد بنزد من آمد و بامن گفت که کفر کرد گفتند بلی یا رسول الله فرمود که آن میکائیل بود چون بنزد  
من آمد گفت سهم من تعلق بجای دارد و با خدا بی که جان من در دست است بجای ندادم مگر  
سهم جبرئیل و میکائیل را پس تکبیر گفت و حضرت مجلس هم تکبیر گفتند حدیث چهارم  
احمد بن حنبل در مسند خود از حضرت رسول روایت میکند که آن حضرت فرمود انا و علی بن ابی طالب  
نور بین یدی الله من قبل ان یخلق آدم باربعه عشر عام فلما خلق الله تع و کب ظلال النور فی صلبه  
فلم یزل فی نور واحد حتی فرقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة و فی علی بن ابی طالب  
نوری بودیم دو میاد و دست خلاق عالم جل شان از پیش از آنکه خلق نماید آدم را چهار ده  
هزار سال پس چون خلق نمود آدم را بان نور که پدید و بصلب آدم آورد و از صلب آدم بصلب و آن

حدیث بی و هم

حدیث بی و هم



در قضا خضر امیر المؤمنین علیه السلام

صلی و صلی بنان طریق که بود انتقال محمود تا بصلب عبدالمطلب رسید پس در من نبوت و در علی  
 خلافت بظهور آورد و این خبر را هم مغازی نقل کرده است ز جابر بن عبد الله انصاری و این  
 زیاد بنی هم دارد که چون بلفظ عبدالمطلب رسید اینک حدیثی که ان نور واحد اگر بد و حصه  
 شد حصه که نبوت بود بصلب عبد الله در آمد از او من بظهور آمد و حصه که خلافت بود بصلب  
 ابوظالم نقل شد و علی از آن بوجود آمد و این حدیث از حمله حادوثی است که اتفاق کرده اند بر  
 نقل آن هر دو فرقه شیعی و سنی و صریح است در خلافت حضرت امیر و در اثبات مدعی ما  
 کافی است **حدیث چهل و یکم** در مسند احمد حنبل از سلمان فارسی نقل کرده است که  
 سلمان از حضرت رسالت پناه پرسید که یا رسول الله کی است وصی تو ان حضرت در جواب  
 فرمود که ای سلمان که بود وصی برادر من موسی گفت یوشع بن نون پس حضرت رسول فرمود که  
 بدرستی که وصی من و وارث من و قضا کننده قروض من و ادائ کننده وعده های من که وفا  
 کند همه را با انجام رساند علی بن ابی طالب است و ابی سعید خدری هم از سلمان به همین طریق نقل میکند  
 و زیاده که نقل میکند اینست که خضر رسول پر سیدای سلمان چرا یوشع بن نون را وصی  
 موسی کرد ایند گفتیم از حجه آنکه عالم تر قوم او بود در آن روز گفت پیش بدرستی که وصی من  
 و محل سر من و موضع راز و بهترین آنکسانیکه بماند بعد از من که با انجام رساند وعده های مرا  
 و قضا نماید قرص مرا علی بن ابی طالب است و در کتاب مناقب خوارزمی به همین مضمون نقل کرده است  
**حدیث چهل و دوم** بن مغازی بنی بنی از رسول خدا مرویست که بدرستی که ان حضرت  
 فرمود لکل بنی وصی و وارث و ان وصی و وارث علی بن ابی طالب یعنی بدرستی که هر بنی را  
 وصی و وارثی است و بدرستی که وصی و میراث برنده از من علی بن ابی طالب است و بدانکه در  
 زبان عرب بمعنی وصل کرده است و بهم پیوستن هم آمده است و در عرفا است که نصرت و نصیبت  
 کننده را بود که موصی باشد بعد از او بهمان نحو تصرف که ان شخص وصی میکند پس وصی بمعنی  
 کسیست که اولی از دیگران باشد تصرف در امور و احوال و صیبت کننده در هر امری و  
 هر کاری که باشد در هر امری مدخله او جاریست پس حضرت رسول چنانکه مکرر فرمودند بامت  
 که ایامن اولی تصرف در امور شما نیستیم امت می گفتند بلی بعد محمود و بهین قسم علی و ابی

حدیث ۴۰

حدیث ۴۱



# در مثنای و فضیلت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

ص ۲۱

در امور شما است من کنت مولاه فعلی مولاه لفظ من در من کنت افاده عموم میکند دلیل طاعت بر  
اینکه هر که را حضرت رسول مولى و صاحب اختیار او بوده علی هم مولى و صاحب اختیار او است  
**حدیث چهل و نهم** در کتاب شریف المصطفی از روایت اهل سنت و جماعت نقل کرده اند از ابن  
عباس که رسول خدا ص با امیر المؤمنین خطاب کرد یا علی ای ابا راضی نیستی ای علی آنکه ابراهیم خلیل الله  
خوانده خواهد شد در روز قیامت پس از طرف راست عرش بر پای خواهد خواست پس او را  
خلعت خلعت خواهد پوشانید پس خواهد طلبید مرا و خلعتا صطفی خواهد پوشانید پس  
بعد از آن ترا طلب خواهد نمود و خلعت بخلعت کرامت خواهد شد **حدیث چهل و نهم** ابو نعیم  
از انس بن مالک روایت نموده و او را ابو هریره نقل کرده که گفت روزی در مجلس و محضر  
حضرت رسول الله حاضر بودم که آن حضرت بتقریبی عن خطاب نمود که یا ابا هریره میان  
من و خدای عالم دربار علی بن ابی طالب عهد است و آن عهد اینست که علی را ه منمائی  
مندان و امتنان من است و محل نور ایمان و امام دوستان من و نور طایفه که مرا اطاعت  
نمایند **حدیث چهل و پنجم** در کتاب خطب الخطباء و کتاب بن معانی الشافعی در صحیح مسلم  
مذکور است و در رساله صراط المستقیم از فضایل شیخ و زبها منقول است که اگر خواهید  
بلندی مرتبه و درجه امیر المؤمنین را در درگاه الهی و قدر و منزلت نمسند نشین تحت ستور  
معلوم کنید در این شریفه قل انبی هکذا ربی الی صراط مستقیم تا مل غنایید که مفسرین علماء  
و محققین عرفا گفته اند که مقصود الهی از خطاب حضرت رسالت پناه است که بگویند بندگان  
من و اشکارا کن و ظاهر کردن آن که مرا هدایت نمود پروردگار من بحسب علی بن ابی طالب و آن  
مرتبه بالاترین مراتب ممکنه بشر است که خاتم النبوة بامر خالق البریه ظاهر است حضرت امیر  
نمایند و نموده **حدیث چهل و هشتم** محمد بن محمود کوفی شافعی در کتاب خود نقل کرده که حضرت  
پناه در مسجد شکر می فرمود الله بحق علی و لیک اغفر محمد نبیک یعنی خدا یا بحق علی که ولی تو است ای محمد  
محمد را که نبی است **حدیث چهل و هفتم** خوارزمی نقل کرده که در روزهای چون سید  
پیغمبر خدا امیر المؤمنین و فاطمه سبطین حسنین را داخل عباى خود کرد و اینده دست برداشته  
اللهم احشرنی فی زمره محبتهم یعنی بار الها حشر کن مرا در زمره طایفه که دوستدار ایشان باشند و این

حدیث چهل و نهم

حدیث چهل و نهم

حدیث چهل و نهم

حدیث چهل و نهم

حدیث چهل و نهم



در فصایل و مناقصه امیر المؤمنین علیه السلام

خبر خود علمای اهل سنت نیتجه محبت و حال محبان اهل بیت طهارت ظاهر می شود اللهم اجعل من اهل  
**حیدر چهل و پنجم** متفق شیعه و سنی مخالف و مؤلف نقل کرده اند و اتفاق نموده اند و غرضه  
 احزاب که چون عمرو بن عبدود عامری مبارز طلبید حضرت امیر را از عسکرهای یون برون رفت با  
 او مقاتله نماید حضرت رسول م فرمود برز الایمان کله الی الشریک کله یعنی تمام اسلام با تمام کفر  
 برابر شد و چون مولی الموالی شاه ولایت سدا لله الغالب علی کل غالب علی بن ابیطالب علیه السلام و ابیضا  
 بدو رخ فوستاد حضرت رسول او از تکبیر آن حضرت را شنید تفتیش حال گشت که عمر و کشته شده  
 فرمود ضربت علی یوم الحندق افضل من عبادۃ الثقلین یعنی بدرستی که یکضربت علی که در روز  
 حوب خندق کار فرمود ثواب آن زیادتی دارد بر عبادتیکه آدمیان و جنیان کرده اند و میکنند  
 خواهند کرد تا روز قیامت و هر یک از این دو خبر دلالت تمام بر فضیلت حضرت امیر دارد بر جمیع  
 خلائق انس و جن و تقدیم غیر بر آن حضرت تقدیم مفضول بر فاضل خواهد بود و کدام دلیل را  
 دلالت بمطلوب پیش از این خواهد بود که عبادت علی تا با خراج محبت معنی شامل فاضل از همه عبادات  
 جمیع انقیاء و اولیاء و علما است تا روز قیامت **حیدر چهل و ششم** ابرهیم بن محمد حموی بی ان  
 پیغمبر وایت کرده است که خدای تعالی در شب معراج و محضر شناسوی من در باره علی سب حیرت  
 اینکه او افا و پادشاه مؤمنان است و امام متقیان و پیشوای دینت و پاسفیدان است مؤلف  
 گوید این حدیث شریف را علمای شیعه و سنی بطریق متعدده ذکر کرده اند حدیث  
 پنجاهم در مسند احمد حنبلی در صحاح سننه و مناقب خوارزمی و فضول الممته مذکور است  
 و در هر کتابی از چندین طریق نقل نموده اند که در روز احد چون بار سوختن و دیکر تابش کین  
 احد نداشت و همه فرار نمودند و حضرت رسول م را تنها گذاشتند و بغیر حضرت امیر المؤمنین کسی  
 نماند خدمت حضرت رسول م و علی بطرف حمله می نمود و کفار را بخاک مذلت و ببئس القرار  
 می فرستاد جبریل نازل شد گفت یا رسول الله ملئکة هم تعجب از بدان یاری می هوا داری که امر و علی  
 با تو کرده و میکنند پس از حضرت گفت ان علیاً منی و انا منه یعنی بدرستی که علی از من است و من از  
 اویم پس جبریل گفت و انا منکم یا رسول الله م یعنی من از هر دو شما هستم یا رسول الله **حیدر چهل و هفتم**  
**پنجاه و یکم** در کتاب مسند احمد حنبلی و کتابها مذکور است باین عبارات که ان یامنه و انا

حیدر چهل و پنجم

حیدر چهل و ششم

حیدر پنجاه و یکم

حیدر پنجاه و یکم



من علی و هو لی کل من بعدی لا یؤدی عینی الا انا و علی و نیز مذکور است که در آن روز از چاشت  
 تا پیمین از میان زمین و آسمان صدای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار بگوشا هلن مین  
 رسید **حاشا پنجاه و دوم** درید بن وهب کوید از ابن مسعود پرسیدم قصه احد را گفت که  
 در آن روز بار سول خدا نماز مکرم علی و بعد از ساعتی ابو جانه و سهل بن حنیف و عاصم بن  
 ثابت بر گشتند گفتیم ابو بکر و عمر و رجا بودند گفت از کرمیخته کان بودند پرسیدم که عثمان  
 چه شد گفت و بعد از سه روز پیدا شد چون بنزد حضرت رسول آمد بعد از سه روزان سر و پا  
 گفت خوش رفتن عرضی کردی پس از ابن مسعود پرسیدم که تو در کجا بودی گفت منم از رفته  
 بودم و آنچه میگویم از سهل بن حنیف شنیدم گفت ما ندن علی بن ابی طالب در این مقام محل تعجیل  
 گفت ملکه این تعجیل که تو میگوئی در آن وقت میگردند نمیدانم که جبرئیل در حال عروج این ندا می کرد  
 لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار پرسیدم که این از چه معلوم شد گفت از آنکه مردمان این ندا  
 را شنیدند و از رسول خدا پرسیدند کی است ندا کنند حضرت فرمودند که خبرش است  
**حاشا پنجاه و سوم** از عکرمه مرویست که از عبد الله بن عباس نقل است که او گفت چنان چیز مر علی  
 را بود که هیچ کس را مثل آن نصیب نشده یک نفر از عرب و عجم بغیر از کسی بار سول خدا را  
 نماز نکرده و یکی آنکه همیشه علمدار سول خدا بود در هر معرکه یکی آنکه در روز احد بغیر از کسی  
 یاری سول خدا نکرد بار سول خدا یکی آنکه در روز فتن رسول خدا کسی دیگران حد و آن ثواب  
 بهره مند نشد ولی مولف گوید چون افعال و رفتار و گفتار و کردار از آن خضر هم ممتا بوده که  
 با احد نبوده و کسی را نمیرسد و ضعیف حد نبوده اغیر از وجود اقدس خضر امیر مؤمنان **حاشا**  
**پنجاه و چهارم** احمد حنبل در مسند خود آورده و در صحیح مسلم و مناقب بلکه اکثر کتب مخالفین  
 مذکور است حدیث آنکه مدینه العلم و علی بن ابیها و از جابر بن عبد الله انضای نقل است که رسول خدا  
 فرمودند آنکه مدینه العلم و علی بن ابیها فمن اراد العلم فلیات الباب در بعضی از روایات این طریق است که  
 رسول خدا خطاب با مومنین کرد آنکه مدینه العلم و انت الباب کذب من زعم انه یصل الی المدینه الا من  
 یعنی من شهر علم هستم و تو با علی در آن شهر هستی دروغ گوئی است که کمان کند که اینست جز این نیست  
 برسد و داخل شود بشهر مگر از در آن **حاشا پنجاه و پنجم** از ابن عباس روایت کرده است که در روز سول خدا

حاشا پنجاه و دوم

حاشا پنجاه و سوم

حاشا پنجاه و چهارم

حاشا پنجاه و پنجم



در منقبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

فرمود انا دار الحکمة وعلی بابها فمن اراد الحکمة فلیات الباب مضمون همه اینست که حضرت رسول  
بطریق کنایه نفس نفیس خود را بلکه جمله خلافت را که رسیدن بان شهریاریانخانه مملو از علم و حکمت  
و طهره مندی یافتن از ان و وصول بهشت ممکن نیست مگر بسبب جود حضرت رسول الله و دخل  
شدن در ان شهر علم و حکمت و طهره مندی و وصول بهشت مکان ندارد مگر که از در ان داخل شود  
در این خانه و این شهر علی بن ابیطالب است و مؤید این قول قول حق تعالی است اَقْوَالُ الْبُیُوتِ مِنْ اَبْوَابِهَا  
یعنی هر کدام بخوابید بخانه در اینها اول در اینها چنانچه کسی که از در خانه وارد نشود  
کویند زداست پس شخصی که علم و حکمت و مسائل دینی و معارف و احکام شرعی خود را از غیر  
حضرت کسب نماید یا اخذ کند که غیر این در خانه باشد عاصی و کراه خواهد بود و مریدان خلفاء  
غیر حق خواهد بود و چون مخالفین خانوادۀ عصمت و جلال را دیدند نمیتوانند این احادیث را  
رخنه و ناخن بند کنند و این حدیث در کمال صحت و شهرت است لهذا گفته اند مریدان بیکران ابوبکر  
محرابها بعد ملاحظه نمودند بعضی دیگر انها که خانه محراب لازم ندارد وضع حدیث بیکر کردند  
ان حدیث را فرد و من نام نهادند و گفتند نامدین و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و  
علی بابها یعنی منم مدینه و ابی بکر اساس و اجزاء او است و عمر دیوار او است و عثمان سقف طاق  
او است و علی در او است و باز با بنیم قناعت نکرده اند و راضی نشده بی یافته را بطاق بلند نهاده  
گفتند ضرورت و بدیهی است که اجزاء و پایه و دیوار و سقف بلند تر از درست و شریک عاقل  
پوشیده و پنهان نیست که سقف و دیوار مدخلی در شهر ندارد و از فصاحت عربی دور است  
حدیث پنجاه و ششم حدیثی است که ام سلمه از رسول خدا روایت کرده است و این مرد و پیر که از  
اهل سنت است و متعصبین این جماعت است در کتاب منها خود ذکر نموده است و حدیث طویل است  
و آخر حدیث این است که رسول خدا فرمود مذ که حقتع بر کزیده امتان هر امتی پیغمبری را و ان  
برای هر پیغمبری و صبی بر کزیده است و من پیغمبر این امت می باشم و علی وصی من است در  
میان عترت و اهل بیت و امت من حدیث پنجاه و هفتم در کتب علمای سنت است و گویند  
که رسول خدا دست علی را گرفت و فرمود این خلیفه من است در میان شما بعد از من پس او را  
اطاعت کنید قول او را بشنوید حدیث پنجاه و هشتم که در کمال شهرت حدیثی است که رسول

حدیث پنجاه و ششم

حدیث پنجاه و هفتم

حدیث پنجاه و هشتم



در مناسبات حضرت امیرالمومنین علیه السلام

در مناسبات حضرت امیرالمومنین علیه السلام

در مناسبات حضرت امیرالمومنین علیه السلام

در مناسبات حضرت امیرالمومنین علیه السلام

خدا بمرحم فرمودند سلام کنید بر علی با قامت و امارت مؤمنان حدیث پنجاه و نهم نقل و دیگر  
 از علمای اهل سنت نقل کرده اند که رسول خدا ص اولاد عبدالمطلب را در خانه خود جمع نمود و در  
 باب ایشان نمود و فرمود که ای استا ف شما که قبول کرد و زارت مرا و ولی و خلیفه من باشد بعد از من  
 پس همه آنها سکوت کردند پس علی بن ابی طالب گفت من و پیغمبر سر د فخر این سخن را فرمودند  
 و در هر سر د فخر حضرت امیر جواب می فرمود که من پس پیغمبر علی فرمود که ای علی توئی  
 برادر و وزیر و وصو خلیفه من حدیث شصت و حافظ ابو نعیم ترمذی و یحیی  
 در صحاح هر یک این حدیث را نقل نموده اند و علاوه خوارزمی در مناقب زابی البحر نقل  
 نموده که او گفت روزی امیرالمومنین را دیدم در مسجد کوفه پیراهن رسول خدا در بر و عمامه حضرت  
 بر سر و شمشیر آن حضرت در گروان کشتن نهادن و ایتا شد را نکشت میار و اشارت بسینه مبارک خود  
 نموده و فرمود سلو فی قبل ان تفقدونی الی اخر حدیث و ما بترجمه اکتفا میکنیم فرماتر  
 آن حضرت را فرمودند سوال کنید از من پیش از آنکه نیاید مرل بدستیکه میاد و پستانم و در  
 بال و دو چلو می یعنی سینه من علم بسیار است این کجینه و ظریف علم است این بروت لعابد ها  
 مبارک حضرت رسول است و این علم نیست که ان عالم علم لدنی سید کائنات چنانکه مرغ بچه خود  
 را دانند میاید هدا بکام جان بمن میانیده و مرا چشاییده ای آنکه و حی بمن اید بحد قسم که اگر  
 مستند بر این بکستر اند و بران مسند بنشینم هر آینه فتوی در احکام دهم اهل توریة بتوریة  
 ایشان و اهل انجیل را با انجیل ایشان تا آنکه توریة و انجیل بزبان آیند و گویند راست گفته  
 است علی و فتوی داده است بان روشید که حقتهم ما را فرستاده است و شما تلاوت می کنید  
 کتاب خدا را و بکنه از غیر سید اگر معنی ان را می دانستید تصدیق بقول من می نمودید حدیث  
 شصت و یکم طبری و خروشانی اهل سنت با سند خود از سلمان فارسی روایت  
 میکنند که فرمود رسول خدا ص که در روز قیامت قبر و خیمه از یاقوت سرخ از برای من بر نهند  
 بر جانب راست عرش و از برای ابراهیم خلیل ع بر جانب چپ در میان فاهرد و از برای علی بن  
 ابیطالب بنند قبر و خیمه از لؤلؤ بیضاء درخشان و بعد از تمام حدیث فرمود حضرت  
 رسول ص ما ظنکم بحبیب بین حبیبین یعنی چه کمان دارید شما ها ای امتان من بدستیکه در میان



در مختصر امیر المؤمنین علیه السلام

در مختصر امیر المؤمنین علیه السلام

اد و دست باشد **حیث** شصت و هفت و میر دار و طینی و ابو نعیم اصفهانی از اهل سنت در احادیث صحیح خود نشان از انس بن مالک نقل کرده اند که گفت رسول خدا فرمود در روز قیامت منبر انبرای من نصب کنند ببلند ستر میل ملکی از پر عرش رب العالمین ندا کند که محمد کجاست من جواب دهم و من روم بر یا لای منبر قرار گیرم باز ندا کند که علی کجاست چون او جواب دهد انما لك کوبید برای منبر یا لای و علی آمد و بیکیایه از من فروتر قرار گیرد پس جمیع خلایق بدانند که محمد سید المرسلین و علی سید الوصیین است انس کوبید چون سخن رسول خدا باینجا رسید مردی از حضار مجلس برخاسته گفت یا رسول الله کی است که بعد از انبرای منبر علی را دوست ندارد و با او دشمنی کند پس رسول خدا فرمود ای برادر انصاری دشمنی منمیدارد علی را از قریش مکر سفی و نه از قوم انصار مکر یهودی و نه از عرب مکر دعی و نه از سایر مردم فان مکر شقی و در روایت ابن مسعود زیاده است و نه از زنان الا شلقلیقی و سفی بمعنی زنا کار است و فاجر و دعی است که جمیع بر سر او دعوی باشد و ندانند از کی است چون معویه و عمرو عاص و شلقلیقی زنی را کوبید که حیض از راه دیگر باشد **حیث** شصت و هفت و میرا علما اهل سنت روایت کرده اند از حامد و از ابن عباس که گفتند رسول خدا شنیدم که فرمود علی یوم القیمة علی الحوض لایدخل الجنة الا من جاء بجوار من علی بن ابی طالب یعنی علی روز قیامت بر کنا حوض کوش خواهد بود و نمیتواند داخل بهشت شود کسی مگر آنکه رضایان علی بن ابی طالب داشته باشد **حیث** شصت و هفت و میرا امیر امام عبادی در کتاب حوال اسم الدین و ابن فورک در کتاب فصول و ابن مغازی در مناقب و صاحب کتاب اعتماد کمران فقهای حنابلت و ابن الحدید معتزلی و غیر اینها تمام نقل نموده اند در شمس البیته امیر المؤمنین باین تفصیل که چون رسول از غزوه خیبر مراجعت فرمود بطرف وادی القریه میل نمود در صبحا وقت نماز عصر سر مبارک در کنار امیر المؤمنین علیه السلام گذاشته بود که اثر و حی ظاهر شد و زمان نزول و حی طول کشید تا افتاب غروب کرد و چون و حی منجلی شد از حضرت سؤال کرد یا علی نماز عصر خوانده گفت نه یا رسول الله پس حضرت دست بدعا برداشت که الهی اگر علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بوده افتاب بر گردان برای و تا نماز عصر را بگذارد و آسمان بنت عمیس نقل کرده که بعد از آن که افتاب غروب نموده بود دیدم که مراجعت نمود شمس و افتاب طالع شد و بر زمین نافت چنانکه هم کسی میدید و علی نماز عصر را خواند و

در مختصر امیر المؤمنین علیه السلام

در مختصر امیر المؤمنین علیه السلام



در مناقضه امیر المؤمنین علیه السلام

نقل نموده اند که خود حضرت امیر المؤمنین دعا نمود غرض اینست که هیچ کس در رد شمس بجهت حضرت  
 امیر المؤمنین خلافتی نذارد و بعضی گفته اند حضرت رسول دعا فرمود و بعضی گفته اند که خود  
 امیر دعا نمود **حاشا** و بجز طحاوی که از اکابر علمای حنفیه است گفته است و روایت  
 این حدیث همه تقاضا دارند از احمد بن صالح که از اکابر علمای اهل سنت است منقولست که اهل  
 علم راست و اوار است که در حفظ این حدیث تغافل نمایند چرا که از علامات نبوتست و مشهور است  
 که در انبیاء سابق انبرای یوشع بن نون رد شمس شده و هم چنین در وقتی که حضرت امیر المؤمنین  
 بطرف مروان میرفت در آن راه هم بدعا می نمود حضرت رد شمس وقوع یافت و آن بر این وجه بود که  
 طرف عصری عبور حضرت بزین شوره بوم افتاد تا از آنجا بیرون رفتند اما غروب نمود و حضرت  
 امیر المؤمنین دعا کرد خورشید برگشت و افنا بظالم شد و نماز عصر را خواندند و بعد و مرتبه غروب نمود  
 و این خبر را اکثر کتب سیر و تواریخ مذکور است **حاشا** ششم بچند طریق از و از اهل  
 سنت نقل در کتب آنها شده و مذکور است که از انس بن مالک روایت کرده اند و بر این وجه ذکر شده  
 که صبح بود ابو بکر و عمر بدر خانه حضرت رسول حاضر شدند رسول خدا با هر دو بر و پدید آمد  
 علی که من نیز از عقب شما خواهم آمد که آنچه امشب بر او واقع شده بشنویم انس گوید منم نیز با ایشان  
 هم راه شدم و چون رسیدیم و دعا را رسانیدیم علی از خانه بیرون آمد گفت خیر است گفت که چیزی  
 حادث شده است ابو بکر گفت خیر است در این حرف بودند که پیغمبر خدا رسید فرمود یا علی آنچه آن  
 برای تو واقع شده انبرای ایشان نقل کن علی گفت یا رسول الله شرم محمد ارم از نقل آن حضرت  
 فرمود ان الله لا يستحي من الحق یعنی بد رستنی که حقتم را از کلمه راست بد نمی آید تو هم در ظاهر  
 حرف حق شرم مکن پس علی فرمود که مرا احتیاج بغسل شد آب حاضر نبود و حسن از پی آب برآید  
 فرستادم و حسین را برآه دیکر و هر دو ایشان دیوار آمدند و من دیکر و مهموم بودم که مبادا  
 ز سم ناکاه دیدم سقف خانه شکافته شد سطلی پایین آمد که مندی پیل بر سران بومند پیل را بر  
 برداشتم و سطل را برآید دیدم از آن آب غسل کردم و همچنان مندی پیل بدنم را خشک نمودم پس بعد از  
 غسل و خشک نمودن بدن آن سطل و مندی پیل با آسمان بالا رفتم و من خود را بنام رسانیدم بعد از  
 آن حضرت را نشانیاه فرمودند بداندان ابان کوش بود و آنکه آن آب آورد جبریل بود و مندی پیل

حاشا

حاشا



در منقبت خضر امیر المؤمنین علیه السلام

و منبیل استبرق بهشت بود و سطل از سطلهای حنت بود کی است مثل تو یا علی در این شب حال  
 آنکه جبرئیل خادم تو بود و این حدیث را بسیاری از مخالفین ذکر نموده اند و شیعه مذهب هم ذکر  
 کرده و تفاوتیکه هست در اینست که بعضی روایات وضو ساختن و بعضی غسل کردن واقع شده  
 و ممکنست که دوبار واقع شده باشد **حاشا** در کتب معتبره و اخبار صحیحہ مذکور  
 است که روزی جبرئیل نازل شد بر حضرت رسول طشتی و افتاب آورد بر سؤی که گفت حق  
 سبحانہ امر فرموده که شما با این افتاب دست علی را بشوئید و چون خبر داد حضرت امیر عرض کرد  
 یا رسول الله من باین خدمت و امان هستم از شما آن حضرت فرمودند که اینک جبرئیل حاضر است و خبر  
 مودعده که امر خدای تعالی چنین است پس علی را طشتی آورد و اب محبت و او دستش را بکین  
 اب و طشت نمیزد بخت پس حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله اینم اب که بختی در طشت است  
 آنها نیست فرمود یا علی ملائکه ان را بجهت قبر از یکدیگر بگویند **حاشا** در  
 کتب عامه از ابن عباس روایت کرده است که خضر رسول فرمود لو اجتمع الناس علی حب علی  
 خلق الله النار یعنی اگر جمیع مردمان یکدل و یکجهت میشدند بر دوستی امیر المؤمنین هر آینه خدا تمام  
 دوزخ را نمیا فرید **حاشا** صاحب کتاب لسان الکرام ذکر کرده که روزی جبرئیل امین  
 در خدمت سید کائنات صحبت مشغول بود که امیر المؤمنین پیدا شد چون جبرئیل از حضرت را دید  
 برخواست شرایط تعظیم را آورد پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا جبرئیل تو از برای این جوان <sup>تغظیم</sup>  
 می کنی گفت چون نکنم که او را بر من حق تعظیم است آن حضرت پرسید که چگونه توان تعلیم گفتی یا رسول  
 در وقتیکه خالق بچون مرا خلق کرد از من پرسید تو کیستی و من کیستم و نام تو چیست نام من  
 چه من در جواب متحیر بودم و ساکت ماندم و مدتی در مقام تحیر بودم که این جوان حاضر شد در  
 نور مرا گفت بگو تو پروردگار جلیل و نام تو جمیل است و من سنده ذلیل و نام من جبرئیل است  
 لهذا چون او را دیدم تعظیم نمودم پس حضرت از او پرسید که مدت عمر تو چند است گفت یا رسول  
 بسیار است لیکن ستاره ایست که در سبوح اسماء یکبار مطلع می شود و من آن ستاره را  
 سه هزار مرتبه دیده ام و این جهت بود که میفرمود لو کشف الغطاء ما از دت یقیناً حدیث  
 هفتاد و چهارم خوارزمی و دارقطنی و ابن حجر و اکثر اهل سنت در کتب خود ذکر ذوالقادر حضرت را

حاشا در کتب معتبره

حاشا در کتب معتبره

در کتب معتبره



و آمدن از آسمان نموده اند و خوار ز محمدر کتاب مناقب بسند خود از جابر بن عبد الله نقل کرده  
است که در روز بد از رسول خدا شنیدم که می فرمود هذا رضوان الله ملک من ملائکته الله  
بیاد لا سیف الاذوالفقار و لا فیه الا علی یعنی حضرت رسول فرمود این رضوان خدا  
ملکی از ملائکه خداست ندای میکند نیست شمشیری مکرز و الفقار و نیست جوان با همی  
مکر علی که در راه دین ایستادگی و در سابق ذکر این حدیث را نمودیم که در بعضی کتب مذکور  
است که جبرئیل ندا کننده بوده است ممکن است که در احزاب جبرئیل بوده و در بدر رضوان  
ملک بوده است در د و غزوه واقع شده باشد **حکایت هفتاد و یکم** احمد حنبل در  
جمع بین الصحیحین و در جمع بین الصحاح الستة مذکور است که رسول خدا روزی خطاب با  
المؤمنین کرد و فرمود لا یحبکم الا المؤمن ولا یغضدکم الا منافق یعنی یا علی دوست منیدار  
ترا مگر کسی که مؤمن باشد یعنی اقرار بدین و زبان بتو داشته باشد و دشمن منیدار ترا مگر  
منافق باشد یعنی دلش باز یا نشن از تو دوری جوید و از جابر بن عبد الله انضاری منقول است  
که در آخر عمر عصاب دست گرفته در کویچه های مدینه می گذشت و می گفت که حضرت امیر المؤمنین  
بعد از پیغمبر از همه کس بهتر و خیرتر است و هر که منکر باشد پس بتحقیق که کافر است خطا  
بکوه انضاری می نمود و می گفت ای جماعت انصاف اولاد و فرزندان خود را پرورش دهید بجهت  
المؤمنین و زیور دوستی آن حضرت را بپوشان و محلی مزین گردانید و هر کدام از اولاد  
شما از محبت آن حضرت سر باز نزنند تحقیق حال مادرش کنید که آن قصور البته از جانب مادر است  
و در اخبار اهل سنت است که ما می شناسیم منافق را با غیر منافق محبت علی و با عجب داشته  
اهل سنت با اینهمه احادیث که در کتب خود آنها مملو است از محبت علی با وجود این می نویسند در  
کتب خود که محبت علی با تسنن جمع نمیشود مثل ابن خلکان که از علما سنی است و خود صدق و کلام  
ان انحصار دارد می شود چونکه ملاحظه نمایند مسلمانان که جماعتی و لا بطوع و رغبت با خلفائ ثلاثه  
بیعت نمودند و در مجالس شورای اطوار هم ایضا حاضر بودند و ظلم و جور بجهت امیر المؤمنین  
و حضرت زهرا علیهما و غضب حق آنها و ایداع و اذیت آنها و بعد باطله و زبیر و معاویه همراه شدند با  
زنا خروج نمودند مانند عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و ابوهیره و ابومؤاسر و اشعر بن ابی اوفی و اسلم و

حکایت هفتاد و یکم



در منقبت خضر امیر المؤمنین علیه السلام

وسعد بن ابی وقاص و حسان بن ثابت و اولاد عمر بن خطاب و عبد الله بن زبیر و مروان حکم  
و غیرها ایشان کما نشم بعون الله تعالی محمول الله تعالی دروکی چنانچه ابن اصلیم مطاعن هر یک و  
احوال آنها و حسب نسب و نفاق و کفر هر یک را از کتابهای معتبره مریدان خود آنها را کاتب اهل  
ذکر خواهم نمود رجوع و ملاحظه فرمایند مسلمین بعقاید آنها و محکم کنند ایمان خود را  
بمحبت علی و اولادان او که نجات یابند چنانکه از ام سلمه روایت می کنند که گفت از رسول خدا  
شنیدم که فرمود لا یحب علیا منافق و لا یغضه مؤمن و مسلم و ترمذی و نسائی که از  
اکابر محدثین اهل سنت اندازدین حبیش که از اکابر تابعین است نقل کرده اند که او گفت  
علی بن ابیطالب شنیدم که گفت و قسم خوردم با کسی که شکافت و فریاد می زد و او فریاد می زد  
که عهد کردی با من که دوست نمیدارد مرا مگر کسی که مؤمن باشد و دشمن نمیدارد مرا  
که مکر منافق باشد حدیثی مفقود و می ابو بکر احمد بن مردویه نزد چنانچه مذکور است و  
حجت است روایت کرده حدیثی از ابی ذر که او گفت روزی خدمت رسول خدا رفتم گفتم یا رسول الله  
کیست مستترین اصحاب بسوی تو اگر روزگاری افتد ما هم نیز با او باشیم و ظاهر عبارت  
ابن زبیر است که مراد در حالت حضرت رسول بود که بعد از تو بکه رجوع کنیم پس آن حضرت فرمود  
او فرمود که آن کس علیست و او دوست تراست از همه کس نزد من که او پیش از همه کس سلام  
آورده و پیش از جمیع شما مطیع و منقاد بوده و در فرمان برداری خدا و رسول بوده است  
مولف گوید در این سؤال و جواب حضرت با ابی ذر قرآن و آنچه بر او است که بعد از او  
امر خلافت بکپیست که رجوع با و نمایم و متابعان و انما میم و جواب آن حضرت اینست که او  
بطریق اشاره میفرماید علی است و بعد میفرماید قدمم یعنی او راست است و تقدیم جمیع  
امت و همین اثبات ادعای ما است که بغیر آن حضرت کسی شایسته جانشینی آنحضرت  
ندارد حدیثی است از امیر احمد حنبل در مسند خود میخندین طریق نقل نموده که حضرت  
رسول فرمود من اذی علیا فقد اذی لیسها الناس من اذی علیا بعث یوم القیمه یهودیا  
او نصرانیا یعنی هر که آید و از او کند علی را و بزمجاند او را و بدستش آید و از او کرده مرا  
و چنانست که مراد نجاتی که محکم و دما و دمی و نفس و نفسی که پیغمبر خطاب بان

حدیثی مفقود و می ابو بکر احمد بن مردویه

حدیثی مفقود و می ابو بکر احمد بن مردویه



بأن حضرت نموده است و بمصدق آیه قرآن و ما یطوق عن الهوی بحکم آیات مباهله پس ایذاء  
او ایذاء آن حضرت است و بعد از آن پیغمبر خدا فرمود که هر که ایذاء و اهانتی سازد علی را روز  
قیامت بر آن نیکخته شود بهودی یا نصرا فی از این حدیث چنین معلومست که چنین کسی که از نیت حضرت  
امیر نموده باشد داخل دامت پیغمبر آخر الزمان نخواهد بود **حکایت هفتم** حضرت امیر علیه السلام  
که بسیار از علمای اهل سنت در کتبهای خود شان نوشته اند و روایت کرده اند از حضرت رسول  
که فرمود کسی که ظلم کند علی را در محل نشستن من بعد از وفات من پیش کو با انکار کرده نبوت مرا  
و انکار نبوت سایر پیغمبران را کرده است این حدیث صریح است بر ادعای ما که محل نشستن علی  
بعد از وفات پیغمبر خدا خلافت و امامت است بعد از نبوت و انکار از مرتبه ظلم بر حضرت امیر  
و انکار حضرت رسول است پس از این دو چیز معلوم شد که کسی که ظلم و ایذاء در حق حضرت امیر  
نموده اند ایذاء محض رسول کرده اند و از امت از آن حضرت نیستند انکار نبوت او را نموده اند  
**حکایت هشتم** و نیز حدیثی نقل شده است که حضرت رسول در مواضع بسیار از حضرت امیر المؤمنین فرمود  
اند یا علی انت منی بمنزله هرون من موسی الا انی بعدک یعنی تو نسبت بمن بمنزله هرون  
نسبت محض موسی مگر آنکه پیغمبر بعد از من نیست و در جمیع کتب شیعه و سنی مذکور است و همه  
امت پیغمبر این حدیث را ذکر نموده اند که بعد تو اترسیده است که هیچ کس انکار تو اتران را  
نکرده است و نمیتواند بکند و اعظم اهل سنت این حدیث را هر یک از آنها بچند طریق روایت کرده اند  
و از جمله احمد بن حنبل و مسند خود بهفت طریق روایت کرده است و عبد الله بن مسعود بدو از ده طریق  
روایت کرده است و بخاری در صحیح خود سه طریق روایت کرده است و مسلم در صحیح خود بهفت طریق و ابی  
مغازی در کتاب مناقب بهشت طریق روایت کرده است و ابراهیم بن محمد حموی به طریق روایت کرده است  
و علی بن احمد مالکی در فصول المهمه سه طریق روایت کرده است و عزالدین بن ابی احمد در شرح نهج البلاغه  
به پنج طریق روایت کرده است و صاحب المناقب الفخریه فی العشرة الطاهرة سه طریق روایت کرده اند و  
الائمة اخطب الخطباء موفق بن احمد خوارزمی در کتاب مناقب شانزده طریق روایت کرده است و ابن شیره  
بیک طریق روایت کرده است و صاحب کتاب زبائن بیک طریق و حافظ ابو نعیم بن محمد مؤمن شیرازی در معانی  
در کتاب فضایل الصحابة و ابن مسعود در کتاب زبائن الفرید و ترمذی در صحیح خود و صاحب کتاب مجمع بین الصحیحین و

حکایت نهم و دهم

حکایت یازدهم





# در مناقبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

و صاحب کتاب الجمع بین الصحاح الستة و ابن اثیر و تاریخ کامل از محمد بن اسحق و دیلمی در فردوس  
 الاخبار از عمر بن الخطاب روايت کرده است که رسول خدا با علی گفت تو اول مسلمانى در اسلام  
 و اول مؤمنانى در ایمان و توان من بمنزله هرون بن موسی قاضی علی بن محسن تنوخی که از علمائى  
 اهل سنت است این حدیث را از امیر المؤمنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس  
 و جابر انصاری و ابو هریره و ابوسعید خدری و جابر بن سمرة و مالک بن الحویرث و برآء بن  
 غارب و زید بن ارقم و ابو رافع و عبد الله بن اوفی و برادرش زید و ابو ترجه و حذیفه بن اید  
 و انس بن مالک و ابو بکر بن عبد الله بن اویس بن یزید بن عقیل بن ابی طالب و حبیش بن جابر  
 و معویة بن ابی سفیان و ام سلمة و أسماء بنت عمیس و سعید بن المسیب و جمعی دیگر گفته اند که  
 همگی از حضرت رسول روایت کرده اند ابن ابی الحدید که از مشاهیر علمای محدثین اهل سنت  
 در شرح ابن حدیث بعد از آنکه اخبار بسیار مؤید او رده است بر این حدیث بعد میگوید بر آنکه  
 علی و زینب پیغمبر بوده است از فضل کتاب و سنت دانسته که حق نعم در قرآن از حضرت موسی نقل کرد  
 که موسی مجذبا گفت و اجعل لی زیرا من اهل هرون اخي است و به از زنی که اشترک فی امری رسول خدا  
 در حدیثی که اجماع امت و همه فرقهای اهل اسلام اجماع بر این روایت کرده اند که ای علی توان من  
 بمنزله هرون بن موسی مکرانکه بعد از من پیغمبر نیست پس پیغمبر ثابت کرد از برای علی جمیع مراتب  
 و منازل و مقامات هرون را نسبت بموسی پس باید علی و زینب پیغمبر باشند و محکم کنند  
 پشت او باشد و تقویت کنند امر او باشد و اگر پیغمبر خاتم پیغمبران نبود علی و زینب پیغمبر با او  
 شریک بود پس با اینکلام خود ابن ابی الحدید اقرار نموده پیغمبر خدا نصر و صریح بخلافت و  
 امامت و وزارت علی فرموده است و باز هم ابن ابی الحدید در موضع دیگر در شرح بیح البلاغه  
 گفته است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز شوری گفت بان یخ نفر که با علی عمر شریک کرده بود  
 آنها را که ایاد در میان شما کس هست بغیر من که حضرت رسول با او گفته باشد که توان من بمنزله هرون بن  
 موسی مکرانکه پیغمبر نیست بعد از من همه گفتند نه و صاصوا حق محرقه با انهمه تعصب و عناد  
 که اعدا و حضرت امیر المؤمنین بوده است از همه خوارج بدتر است هیچ این کرده است حدیث  
 هفتاد و ششم مؤید حدیث پیش این است که حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء روایت کرده است که

قرآن

هفتاد و ششم



# در مناقضه امیر المؤمنین علیه السلام

پیغمبر بعلی فرمود من بر تو زیادتی دارم بنبوت که نبوتی بعد از من نیست و تو بهر مردم زیادتی دار  
 بهفت فضیلت که هیچ کس از قریش انکار یکی از آنها را نمیتواند کرد تو پیش از همه ایمان آورده  
 و وفا کننده تری از همه بعد خدا ی نعم و زیاد تر از همه قیام کننده با امر خدا ی نعم و قسم کننده  
 تری بسوئیت در میان مردم و عادل تری از همه مردم در میان رعیت و دانا تر از همه بحکم و قضا  
 و برتری و فضیلت تو نزد خدا و ناز همه کس بیشتر است **حاشا** و هفت مرتبه احمد بن  
 حنبل در مسند خود روایت کرده است که حضرت فاطمه خدمت پدر بزرگوارش عرض کرد  
 مرا ترفیح کردی بکسی که از مال دنیا چیزی ندارد از حضرت فرمود ترفیح کردم ترا به کسی  
 که اسلام او از همه کس پیش بود و علم او از همه کس زیاد تر است و علم او از همه کس بیشتر است  
 فاطمه مگویم بدانیکه خدا بسوز زمین نظر فرمود و پدر ترا از میان آنها برگزید بعد از آن نظری  
 دیگر فرمود و شوهر تو را برگزید معلوم است از این حدیث که از میان خلق حضرت رسول را  
 پیغمبر برگزید و از میان خلق علی را بولایت و خلافت برگزید بر حسب حدیث منزلت که خود آن  
 فرمود **حاشا** و هفت مرتبه موفق بن احمد خوارزمی که از علما اهل سنت است در کتاب  
 مناقب خود روایت کرده است که رسول خدا فرمودند کسی که بعد از من در امر خلافت با علی  
 نزاع کند پیش او کافراست و حرب کننده با خدا و پیغمبر است **صوفی** و تجاوت است یا  
 نزاع در خلافت نه آن بوده که جمعی از منافقین را عمر بن خطاب و خود جمع نمودند و خانه مؤمن  
 الموالی حضرت امیر را آورد و آتش بد در خانه زد و حضرت را بجز از خانه بیرون آورد و شمشیر بر آلا  
 حضرت نهاد در مسجد که با جبا بیعت کن و الا گردنت را میزنم ملاحظه کن احمد خوارزمی که آن  
 اکابر علما آنها استنابین حدیث را ذکر میکنند که هر کس با علی در امر خلافت نزاع کند بعد از آن  
 او کافراست و جمیع نزاع و ظلم و جور که محضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا این جماعت نمودند  
 خود علما ای اهل سنت در کتاب خود ذکر نموده اند که در رکن چهارم در مطالع خواهم بنام  
**حاشا** و هفت مرتبه از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علی فرمود که در  
 باغی از باغهای من در خواب بودم خضر رسول را بیدار کرد و فرمود تو بدار منی پدر و زندگانی  
 و بعد از من بر سنت من جنگ خواهی کرد هر که در عهد من میرد او را باغ هشتاد است هر که در عهد

در مناقب امیر المؤمنین علیه السلام

حاشا و هفت مرتبه

صوفی و تجاوت است یا

کدر و زشتی



کرمنا خضر امیر المؤمنین علیہ السلام

تو میرد و فاجعه خود کرده است هر که بعد از عمره تو محبت تو میرد حق تعالی ختم او را با من نماید  
و ایمان بکند ما دام که افنا طلوع و غروب کند **حدیث هشتم** از مر جافظ ابو نعیم که از علما  
اهل سنت در کتاب جلیله از انس روایت کرده است که او گفت روزی پیغمبر بمن فرمود ای ابی بلهین حاضر  
کن که وضو بستانم من ابی حاضر کردم و آن حضرت وضو ساخت و دو رکعت نماز کرد و فرمود  
اول کسی که بر تود اخل می شود از این دو امام متقیان و اقا بمسلمانان و پادشاه مؤمنان  
و پیشوای دست و پا سفید است پس علی بن ابی طالب از آن در داخل شد **حدیث نهم** از امام  
است که مشهور است در کتاب اهل سنت که رسول خدا فرمودند علی پادشاه مؤمنان است و کشنده  
فاجرانست هر که او را یاری کند خدا را یاری کرده است و هر که اهانند او برهانند خدا را اهانند  
رسانند و سه فرمودند آگاه باشید که حق با علی است **حدیث دهم** از حدیثی است که امام  
از رسول خدا روایت کرده است و این مرد و بیه که از علما و متعصبین اهل سنت است در کتاب مناقب خود  
ذکر نموده است او حدیث طولانیست و آخر حدیث اینست که رسول خدا فرمود حقنم بر کزیده است از  
هر امتی پیغمبر را و از برای هر پیغمبری وصیتی بر کزیده است و من پیغمبر این امت می باشم و علی  
وصی من است در میان عمرت و اهل بیت و امت من **حدیث یازدهم** از حدیثی است که  
روایت شده است و اینست که رسول خدا فرمودند علی امام شما است خلیفه من بعد از من بر شماست  
**حدیث بیستم** از حدیثی است که رسول خدا فرمودند بعلی که تو خلیفه من بعد از من  
**حدیث هشتاد و پنجم** از حدیثی است که رسول خدا فرمودند هر که مرا از آن کردی عمره  
آنکه ترا از آن کنم حضرت فرمود که هر که علی را از آن کرد مرا از آن کرده است **حدیث هشتاد و ششم** از حدیثی است  
از امام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است  
خدا را دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که دشمن دارد  
خدا را دشمن داشته است **حدیث هشتاد و هفتم** از حدیثی است که رسول خدا فرمود که  
فرمود که عنوان صحیفه اعمال مؤمن محبت علی است **حدیث هشتاد و هشتم** از حدیثی است  
در کمال شهرت و قواست این خبر که رسول خدا فرمودند سلام کنید بر علی با امت امام است

کتاب

وہی

وین  
وین  
وین  
وین

[illegible]

وہی ہے جس نے

فكر في الدنيا  
فكر في الدنيا  
فكر في الدنيا

جایزه شصت و دو



در منقبت حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام

ص ۲۵۵

مؤمنان و این حدیث در نهایت شهرت و استقامت است **حدیث هشتم** و نامر ابو الحسن بن  
شاذان در کتاب مناقب ثقات از جابر بن عبد الله انصاری وایت کرده است که پیغمبر فرمودند کسی که  
امت من مقدم است اسلام او و از هر امت من زیاد تر است علم او و از هر صبیح تر است دین او و از هر  
یقین او و از هر کامل تر است علم او و از هر کریم تر است قول او و از هر شجاع تر است دل او و علی بن ابی طالب  
و علی خلیفه من است بعد از من و همین عین عبارت صحیح است بر ادعای ما با مامت و خلافت از حضرت  
**حدیث نهم** ابو هیم بن محمد حموی از جابر بن عبد الله انصاری وایت کرده است که روزی در حدیث  
رسول خدا بودم در یکی از باغات مدینه و دست علی در دست آن حضرت بود خرمائی رسیدیم  
آن درخت بسخن آمد و با او از بلند گفتن این محمد است که سید و سرور پیغمبران است و این علمی است که  
سید و سرور اولیا است پس بدو خرمائی دیگر رسیدیم آن درخت نیز با او از بلند گفتن این محمد است  
و آن ها دایست پس بدو خرمائی دیگر رسیدیم آن نیز با او از بلند گفتن این محمد رسول خداست و این  
علی شمشیر خداست پس پیغمبر بجانب علی ملفت شد و فرمود ای علی نام این درخت را صیحا می بگویم و بگو  
کنند و از آن روز اندرخت و آن خرمائی که او را صیحا گویند نظربان او از که در آن روز از آن درخت برآمد  
**حدیث دهم** و یکم این شاذان از طریق اهل سنت از ابن عباس روایت کرده است که پیغمبر فرمودند  
قسم بکسی که مرا بشارت بسوختن فرستاده که قرار نگیرد کسی بر عرش و فلک بجز من تا آمدن اسما  
و زین بر پاشد مگر آن زمان نوبت شد لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و فرمود  
خدا نعم مرا یا سمان برد و بمناجات خود مخصوص کرد ایند که یا محمد عرض کردم لبیک ربی و سعادت  
فرمود من محمود و تو محمد و نام ترا از نام خود جدا کردم و ترا بر همه خلق تفصیل دادم علی برادر است از  
کن ما شد علی که بان هدایت یابند بسوختن من یا محمد من علی را بر مؤمنان امیر کردم و کسی که خود  
بر علی امیر اندازد لعن کنم و کسی که با او مخالفت کند او را عذاب کنم و کسی که او را اطاعت کند  
مقررش کرد انم یا محمد من علی را بر مسلمانان امام کردم و کسی که بر او تقدم جوید او را رسوا کنم و کسی که  
او را معصیت کند از رحمت خود مایوس کرد انم علی سید و ضیاء پیشوا و دشت سفید است و علی  
حجت من است بر تمام خلایق **حدیث یازدهم** و یکم این شاذان از عبد الله بن عباس وایت کرده است  
پیغمبر فرمود بعلی یا علی جبرئیل خبر داد مرا در حق تو چیزی که چشم من بان روشن شود دل من شاد گردد

حدیث ششم

حدیث هفتم

حدیث نهم

حدیث دهم



در مناقبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

گفت یا محمد حق سبحانه فرمود از من محمد سلام برسان و بگو که علی امام هدایت چراغ ظلمت و بهر  
 اهل دنیا حجت است و علی صدیق اکبر و فاروق اعظم است و من بغیرت خود قسم یاد کردم که در این  
 درجه من نکم هر کسی که او را دوست دارد و مرد بن خود را با و با وصی او و اکذارد و در این  
 نکم در بهشت هر کسی که با و توی نجسته و ترک ولایت او و وصی او را کرده است این سخن  
 راستی است که میگویم و در او خلا فی نخواهد بود که برخواهم کرد طبقان حجتم را از دشمنان  
 علی و برخواهم نمود بهشت را از دوستان و شیعیان علی حیلی تعجب ستان این احادیث که لفظ  
 ذکر در کتابهای خود نموده اند و خداوند عالم بقلم آنها اجرا فرموده که حجت بر آنها تمام باشد  
 ابی الحدید که از اعظم علمای معتزله است از اهل سنت ملت در شرح فیهج البلاغه احادیث بسیار  
 روایت کرده است در نص و تصریح کرده است پیغمبر را باره علی باینکه علی امام و خلیفه و وصی  
 و از جمله احادیث و اینست **حدیث نو و سیم** از زید بن رقم روایت کرده است که پیغمبر فرمود  
 که ایایا میخواهید که دلائل کم شمارا بچیزیکه اگر با او آشته کنید و یاری کنید هلاک نشوید تحقیق که  
 و امام شما علی بن ابی طالب است پس دل خود را بدوستی او خالص کنید با مامت او اقرار او و بید  
 او را تصدیق کنید و اینکه میگویم جبرئیل مرا بان خبر داده و بسیار عجب است که ابن ابی الحدید  
 نقل این حدیث همین کلام پیغمبر نص صریح است بر امامت علی و ع و طایفه معتزله با این حدیث  
 صحیح صریح چه خواهیم کرد بعد از آن خود مشرد و جواب گفته که مراد از امامت مامت رفتاری  
 احکام شرعی است نه در خلافت و اعجاب نیست که خود او میگوید نص صریح است بر امامت و ایایا  
 هیچ کس گفته است که نص را باید تاویل کرد در حالتی که خود آنچه را که تاویل کرده است معنی  
 امامت است زیرا که معنی امام و خلیفه است که در فتاوی و احکام شرعی امام و خلیفه باشد  
 و فتاوی و امامت پیغمبر از او اخذ نمایند و احکام شرعی با و رجوع نمایند و این مطلب واضح است  
 مخالفین هم خلاف ندارند **حدیث نو و چهارم** در شواهد التزییل از ابی بردیه سلمی  
 روایت کرده اند که روزی حضرت رسول ص ادب ضوط طلبید چون از او فارغ شد دست علی را  
 گرفت و بسمینه حقایق دینیه خود چسباند پس گفت انما انت منذر و پیش من مبارک بر سینه  
 نهاد و گفت و لكل قوم هاد و کفنی توی نور بخش خلا بق و علامت هاد و امیر قاری قرآن و کوا

حدیث نو و سیم

حدیث نو و چهارم







کتاب فیما بین المؤمنین علی سبیل التمام

نجات یافت و هر که تخلف ورزد در آن غرق شود و مشاهد رکاء محطه بنی اسرائیل است هر که داخل آن  
 در رکاء شد نجات یافت و هر که داخل نشد هلاک شد **حدیث نهم** از ابن عباس روایت است که  
 که اسرائیل بن عثمان گفت که من دیدم بنی روم را دیدم در خانه مختار بن ابی رافع که ایام تنبیه از رسول خدا که  
 می گفت ای تارک فیکم التقلید کتاب الله و عشره **حدیث دهم** از ابن عباس روایت است که  
 کرده است اینچنین طریق که حضرت رسول فرمود که بدرستی که نزد یکصد آیه که مرا بخوانند بجام قدس احباب  
 تمام خدا را و بدینستیکه در میان شما دو چیز بزرگ گذاشته ام کتاب خدا را که ریشمان نیست محکم کشید  
 از آسمان سبزه زمین و عترت من که اهل بیت من اند بدینستیکه خداوند لطیف و خبیر آدم را که این  
 دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد می شوند پس نظر کنید که چگونه جدا خواهند  
 در رعایت ایشان **حدیث یازدهم** صاحب ظرایف از تعلی که یکی از مفسرین عامه ملت روایت کرده است  
 در تفسیر آیه و اعصموا الجبل الله جمیعاً این سند که رسول خدا فرمود ایها الناس کذا ثم  
 در میان شما دو امر بزرگ که خلیفه جانشین من اند و اینها شما اگر بپذیرید و عمل کنید متابعت شما میکنند  
 گواه نشوید بعد از من یکی بزرگتر است از دیگری و آن کتاب خدا است که ریشمان نیست کشیده شده میان من  
 و شما و عترت من که اهل بیت من اند از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من آیند **حدیث دهم**  
 و این اثر در جامع الاصول که بالفعل در میان عامه متداول و معتبر است از صحیح ترمذی و جابر بن عبد  
 انصار روایت کرده است دیدم رسول خدا را در روز عرفه که بر تاقه قضبا سوار بود و خطبه می خواند شنیدم که  
 می گفت من گذاشته ام در میان شما چیزی را که اگر اخذ کنید بان هرگز گمراه نمی شوید کتاب خدا و عترت من که  
 اهل بیت من اند **حدیث دهم** از ابن عباس روایت است که از عظیم علمای عامه امت حضرت زین العابدین علیه السلام  
 می کنند فرمود هر که خواهد بر وش زندگانی من زندگانی کند و بر وش مردن من بمیرد و سزاگش شود  
 حدیث که پروردگار من بمن وعده داده است چنانکه زندگانی من و خلیفه حق تعالی بدست خود عرس  
 نموده است و فرموده است که باش پس بهم رسید پس ولایت علی بن ابیطالب را اختیار کند و اقرار نماید  
 با امامت او و بادوست و دوست باشد و با دشمن او دشمن و اختیار کند بعد از او ولایت فرزند او  
 فاضل را که اطاعت خدا میکنند بدینستیکه ایشان از طینت من خلق شده اند و خدا رویشان ایشان  
 کرده فهم و حلم را پس ولای بر آنها از امت من که تکذیب فضل ایشان کند و قطع کند از ایشان پیوند و او

حدیث یازدهم

حدیث دهم

حدیث نهم

حدیث دهم

حدیث دهم



خدا فرماید بایشان شفاعت مرا و حدیث سفیر روح مؤید این خبر است که سید علی علیه السلام در  
 طریف از کتاب ابن مغاز فی مناقب امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است از ابن عباس <sup>رضی</sup> بود در  
 بن کوع **حدیث** و سیر حافظ ابو نعیم در حلیه از ابو هریره روایت کرده که حضرت رسول  
 گفت بدرستی که خدا عهد کرده در باب علی بن ابی طالب من عهدی من کفتم پروردگار را بیان کن از برای من گفت  
 بشنود هر چه که علی علامت او هدایت است امام اولیاء من است و نور کسب است که اطاعت من کند  
 و او است کلمه لازم کرد اینده ام متقیان را اشاره باینکه هر چه است و الزمهم کلمة التقوی هر که او را  
 اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و هر که او را رد و ست از در دلد و ست است و پشیمانی است بد  
 باین پس کفتم پروردگار من او را بشارت دارم کفتم من بنده خدایم و در قبضه قدرت اویم اگر خدا بکند  
 بکناهان من ملت و هیچ ستم نکرده است بر من اگر تمام کند آنچه را که بمن وعده داده است پس از سر او  
 تراست باینکه بکند پس حضرت رسول گفت من دعا کردم از برای او و کفتم خداوند خدا بد دلش را  
 فرمود دادم اما او را مخصوص کرد اینده ببلبی و امتحانی که احدی از دوستان خود را بان امتحان نکرده  
 کفتم پروردگار را برادر من و محبا من است خداوند فرمود که در علم گذشته من که او ایستاده است  
 و مردم را با امتحان خواهم نمود **مَوْلَقُ** گوید مسلمین ملاحظه کنند باین خبر که ناقلان حافظ ابو نعیم  
 که از اکابر و رؤسای اهل سنت است و نسبت خبر را با ابو هریره میدهد که از جمله ثقاة و ائیان اخبار اهل  
 سنت است که خدا عهد نمود بمن که علی را هدایت است و امام اولیاء من است و نور کسب است که  
 اطاعت من کند و او است کلمه لازم کرد اینده متقیان را هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است  
 و هر که او را رد و ست از در دلد و ست داشته پس معلوم شد که عهد با حضرت رسول و عهد ولایت  
 و خلافت و علی امام اولیاء است و اولیاء انجمنان اشخاص را بد باشند که انحضرت را با امام معتمدند  
 و مؤید اولیاء است عبارت بعد که نور کسب است که اطاعت من کند که من علی را تخصیص دادم بامامت  
 خلافت که قبول کند مرا و اطاعت مرا و عبارت او است کلمه لازم کرد اینده متقیان را که کلمه تکمیل  
 دین و شهادت بکلمه طیبه لا اله الا الله موقوف بقبول لایست حضرت امیر المؤمنین است که در  
 حصین خداوند است و انحصار اشخاصی می باشد که پرهیزکارانند بخدا و اطاعت خدا و رسول  
 نمایند بصوایات قرآن و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و ایة و کونوا مع الصادقین

حدیث

مؤلف

منزل حضرت امیر المؤمنین



در مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

مغنی

مغنی

فاسئلوا اهل الذکر واما اطاعت حضرت رسول فرمایشات و تخصیصات و تعینات و تبلیغات و این  
که حضرت امیر المؤمنین خلیفه و جانشین و صاحب امر و مولا و آقای مردم است باخبار متواتره متکثره  
اخر خبر است که خداوند مجرب فرماید که در علم من گذشته که او مبتلا و ممتحن است مردم را با واقعیت  
خواهم نمود مؤلف گوید ملاحظه کنید ای مسلمانان که بعد از رحلت آن سرور کائنات  
و خلاصه موجودات امت علم مخالف را برپا نمودند بنای ظلم و ستم را بران حضرت نهادند اول  
همدست شدند و در یحیی بنده علی و آن حضرت مشغول جمع نمودن قرآن بودند و در خانه او را سوزانیدند  
و مجرب به عنف کشتان کشتان سر و پای برهنه آن حضرت را بمسجد آوردند که بیعت کن و الا کشت  
محرم و زوجه او که صدیقه طاهره معصومه حبیبه سید کائنات بود بضر و زخم و شکنجه و تازیانه  
غلاف شمشیر زدند و محسن فرزندان را که حضرت رسول نام داده بودند سقط نمودند و کشتار  
که از رتبه و مقام و مرتبت هزارها کمتر بودند و سیت تر بودند از آن حضرت چه از فضل و چه از  
و چه از نسب چه از شرافت و دینی ترین مردم بودند بنده صاحب حضرت امیر که خدا و رسول او  
معین نموده بودند و تصدیق فرموده و بیعت گرفته از خلافت مقرر داشتند و مقدم بر آن حضرت  
نمودند لعنة الله على القوم الظالمين **حکایت دیگر** موفق بن احمد بن خود از منصور  
خلیفه عباسی از پدرش از پدرش از جدش نقل میکند که روزی در خدمت رسول خدا نشسته  
بودم که فاطمه داخل شد و حسن را بدو شرباره گرفته و کربیه میبرد و ناله داشت رسول خدا  
فرمود ای فاطمه چرا گریه می کنی فاطمه عرض کرد ای پدر چگونه گریان  
نباشم که زنان قریش مرا سرزنش میکنند و میگویند پدرت ترا بشوهری داد که فقیر و بی مال است  
رسول خدا فرمود که بخدا قسم من ترا بجای تو بیع نکردم ام بلکه خدای تعالی از بالای هفت آسمان  
ترا ترویج کرد و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را بران گواه ساخت و خدا تعالی تسبیح اهل بیت تو  
فرموده و علی را از میان همه خلافت برگزید و اختیار نمود و ترا با تو بیع فرمود و من او را وصی  
خود گردانیدم و علی از من است و من از علی هستم قل علی ان همه مردم دلین تراست و علم او از همه  
خلاف زیادتر و حلمش از همه بدیشتر و حسن و حسین دو پیشتر جوانان اهل بیتند از اولین  
و خدای تعالی ایشان را در تورات و انجیل موسی بن عمران شریف و شیب نام کرد زیرا که در آن کتاب مکتوم







که من اخصرا میرم و مناصلا ائمه علیهم السلام

حاشیه  
حاشیه

که یا ابا هریره در میان من و خدا در باره علی عهد است که علی را هفتای سیدگان او و امتان من است  
و محل نور ایمان و امام دوشنا من و نور طایفه که مرا اطاعت می نمایند **حاشیه**  
لحم محمد بن محمود کرم الله شافعی نقل کرده که حضرت رسالت پناه در مسجد مسجد  
شکر می فرمود الله بحق و لیک اعظم الحمد بنیک یعنی خدا یا بحق علی که ولی تو است بیامز  
محمد را که بنی تست **حاشیه** و در هم اکثر از مفسرین و محدثین عامه خصوصاً  
نیشابوری و واقدی نقل نموده اند که چون فتح خیبر واقع شد و واقع شد و چشم مبارک رسول  
بر جمال شاه ولایت افتاد در شان او فقره چند بر زبان الهام بیان آورد که ترجمه اش  
اینست که اگر بیم آن بودی که گروهی از امت من در باره پیغمبر گمراه شوند چنانکه نصای  
در باره عیسی گمراه شدند و بعضی از حقایق عظیمه و دقایق رفیعان خیر الخلیفه اظهار نموده  
که کذب علی بر طایفه که واقع می شد قدری از خاک قدم او را بر گرفته و بان فخر میکردند و از  
بقیه انبیا که از وضو آن میماند شفای بیمار از خود را حاصل می نمودند و کافیه است ترایا علی که  
توان من هستی و من از تو هستم و تو ولی و صاحب اختیار امت منی بعد از من و روح تو روح  
من است و گوشت تو گوشت من است و ظاهر تو ظاهر من است باطن تو باطن من است و عذاب تو  
عذاب من است و صلح با تو صلح با من است و دشمن تو دشمن من است و توان یکدیگر خیمه و از یک  
بیخ و از یک نوریم و ذمه مرا تو از حقوق بر می گیری و ای فرستاده من با دشمنان مقاتله خواهی  
کرد و اجرای احکام شریعت خواهی نمود و در آخرت تو هم راه من خواهی بود بر سر حوض کوش  
و خلیفه و جانشین من تو باشی و تویی و کسبیک از امت من با من در آید و تو یک شیعیان  
تو بچند فضیلت از اهل قیامت ممتاز باشی یکی آنکه بر منبرهای نور قرار داشته باشی یکی  
آنکه در سفید صحرای محشر در آید و یکی آنکه در بهشت با پیغمبر خدا هم سایه باشند و تویی  
که حق با تست یعنی آنچه رضای خدای تعالی است بدان عمل میکنی و حق از تو جدا نیست یعنی غیر  
از حقیقه بر زبان و دل و خاطر تو نمیگذرد و هر چه میگوئی و میکنی همه حق است و تویی که ایمان  
مخلوط و مزوج است بخون و گوشت تو چنانکه گوشت بخون اقتراح یافته اگر کسی را دیده بصیرت  
از غیبت اعدا و قاتل و مبین ناپیدا شده باشد در این حد از روی انصاف و مروت قدری



تا مل نماید حی داند که کسی را که امیر مومنان رسول خدا در صورت و معنی بجای رسیده است که سر از کمر نیاید  
 مماثلت و مشابَهت برآورده و کلمه دومی و جمله محو کشته چه گونه نیابت و خلافت که کمترین جالست  
 نسبت بحالات از خضر از دیگران عقب انداخته و دیگران را که لیا خلافت و پیشوایی خلقت و انداخته  
 اختیار نموده باشد پس بغیر بسیاری دشمنی و عین بی انصاف چندی نیست کسانی را که مقتضای خلافت از  
 خلافت از حضرت نمایند و مدعیان را همین دلیل کافیست **حدیث صدیق اکبر** با سنا دعای  
 در کتب خود ذکر نموده اند که حضرت رسول خدا نسبت بشاه ولایت فرمود که اللهم من احببه من الناس  
 فلیکن له حبیباً و من ابغضه فلیکن له مبغضاً یعنی یا خدا یا هر که علی را دوست دارد از خلائق تو او را  
 دوست بدار و هر که او را دشمن بدارد دشمنی او را و بعد از آن فرمود انت ولی فی الدنیا و الاخرة  
 یعنی یا علی تو ولی صاحب اختیار منی در دنیا و آخرت **حدیث صدیق اکبر** ابن شاذان از عبد الله  
 عباس روایت کرده که پیغمبر بر علی فرمود یا علی خبری را که مرا در حق تو بچندیک چشم من باز شود شن  
 و دل من شاد گردد بگو یا محمد حق سبحانه فرمود از من محمد سلام برسان و بگو یا که علی امام هدایت و جمیع  
 و بر همه اهل دنیا حجت است علی صدیق اکبر و قاروق اعظم است و من بغیر خودم قسم یاد کرده ام که در  
 جنت ندم هر کسی که او را دوست دارد و او را با و وصی او را گذارد و داخل ندم دشت  
 هر کسی که او را دوست نداشته و ترک ولایت او را وصی او را کرده است این سخن راستی است که میگویم که  
 در خلافتی نخواهد بود که پرخواهم کرد طبقاً جنت را از دشمنان علی و پرخواهم نمود بهشت از دشمنان  
 و شیعیان او **حدیث صدیق اکبر** از جملنا من المتسکین بولاية امیر المؤمنین و الائمة الطاهرين صلوات الله  
 علیهم اجمعین **حدیث صدیق اکبر** در جمع بین الصحاح الشریفة مذکور است که رسول خدا فرمودم الله  
 اللهم ادر الحق معه حیث ارکه ان حضرت ادعا کرد و گفت محمد حقنم علی و بعد از آن فرمود که  
 یا خدا یا حق را بگردان با او بضرط و بیکه او بگردد و هرگاه حق همیشه با کسی باشد بهر طرف که برود حق  
 هم بان طرف میل کند یقین که اقتداء با و واجب اطاعت و لازم است مخالفا و بر باطل است هر که  
 متابعت غیر او را نماید بر کمالی خواهد بود **حدیث صدیق اکبر** با جمیع اهل سنت نقل کرده اند  
 که بعد از این حدیث سابق الذکر پیغمبر خدا را و بجا آورد و گفت عبا و ابی که ترجمه آن را محض اختصاص  
 بنیامینم فرمود که ای علی از زود باشد و امت من بعد از من بعد از آنکه من از میان انما بر من امر عظیم را

حدیث صدیق اکبر

حدیث صدیق اکبر

حدیث صدیق اکبر

حدیث صدیق اکبر





در فضایل حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام

و مناقشات و اختلاف بهم رسد تا آنکه کار بشمشیر کشد و یکدیگر را بکشند تا آنکه میکشند  
 باشند بعضی از ایشان بعضی دیگر را و برایت و بیزار می جویند بعضی شان از بعضی دیگر یا عمار را  
 خواهند کشت و هر که با عجمی رگه خدا و از دین خدا برکشته باشند در آن حال تو با حق باشی و حق  
 با تو یا عمار بدان که علی ترا دلاله بجز نماید و آنچه بیکدیگر می تو در آن نباشد نخواهد کرد و ترا از راه را  
 و هر چه موجب هدایت تو باشد بیرون نخواهد برد و اگر خواهی همراه نشوی پس بگو و از دست  
 نگذاری یا عمار بدان که کسی که حایل کند شمشیر را پشت نبیت آنکه علی را مدد نماید حققت در روز قیامت  
 دو عقد از در و مر و از پید بهشت رسته نموده و حایل و نماید و کسی که شمشیر را بر کمر بندد بقصد آنکه  
 با علی جنگ کند خدای تعالی و حایل زندانهای تشدد کردن او و نیز در روز جزا یا عمار پس هر زمان  
 که ببینی توان روز را پس نهار تو که با این شخص باش که در طرف راست می است و آن علی است یا عمار اگر  
 که همه مردم براهی می روند و علی تنها براه دیگری رود و نهار تو بان راه برو که علی می رود یا عمار بدان که  
 علی همیشه براه راست بود و خواهد بود و هدایت کنند و راه نمایند و است یا عمار بدان که  
 فرمان برداری علی فرمان برداری من است و فرمان برداری من فرمان برداری حق تعالی است حد  
 صد یا هر که از محو از محو نقل نموده است که پیغمبر خدا فرمود که در شب معراج چون به مقام  
 قاب و قوسین رسیدم بمن خطاب نمود یا محمد قرع علیا من السلام و قل فی احب و احب من یحب  
 یا محمد من جبه لعلی شقت له اسم من اسمی فانا العلی العظیم و هو علی و انا محمد و انت محمد بعینای  
 محمد علی از من سلام برسان و بگو که او داد و ست محرم و هر که او داد و ست دارد او را نبرد و  
 دارم و از دوستی که مرا با او هست نام او را از نام خود بر آوردم منم علی عظیم و است علی منم  
 محمود و تو علی محمد **چند حدیث از امام حسن و امام حسین** هم چنین احمد بن موسی بن مردویه که از جمیع اهل  
 است از چند طریق از عایشه روایت کرده است که او گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود الحق مع علی  
 و علی مع الحق این بفرقا حتی یرد علی الحوض یعنی همیشه حق با علی است و علی با حق است از هم جدا  
 و جدایی ندارند تا آنکه در کنار حوض کوثر بمن برسند و مرا ببینند پس معلوم است که هر صفا انصاف  
 و صفا عقل که از خبر عمار و خبر عایشه که بعد از پیغمبر خدا امت متفرق خواهند شد و هر که از امت که  
 متابعت موافقت به طرف حضرت امیرالمومنین نماید که او حق است نجات یابد و فرمان برداری علی

و کشته شد و عمار را

و کشته شد و عمار را



فرمان برداری خدا و رسول خدا می باشد و اگر همه مردم مخالفت کنند و اجماع امت نمایند  
و بر او برودند که حضرت امیر المؤمنین در آن راه نباشد بجز آنکه وضو لایزالند و آنکسانیکه  
با حضرت امیر علی همان راه که آن حضرت می رود حق است و همان راه مستقیم و راه راست  
است خداست اقتداء بوجود مبارک آن حضرت واجب و اطاعت لازم است و این  
دو خبر تصریح است بر خلافت و امامت آن سرور و اولیاء **حدیث صد و هفتم** در  
جمع بین صحیحین در مسند ترمذی مذکور است و خطیب مشیقه هم در کتاب خود آورده  
و در اکثر کتب مخالف و موافق و مستطورات در مسند خانبین حضرت امیر المؤمنین و  
و در آواز دوش مبارک کشف افاده بود و کرد بر روی مبارک نشسته بود در آن حالت  
حضرت رسول الله بدست مبارک خود کرد و خاك از روی جمال مبارک حضرت امیر  
یا ای فرمود و مکرر میفرمود اجلس یا اباتراب یعنی بنشین ای پدر خاك و این حدیث  
از فضایل مخصوصه تاقه بر آن سرور نمی بود موجب امتیاز افتخار و پیشد و بایز کنیت  
شهرت غنی یافت و آن حضرت باین فخر نمی بود و دست و دشمن از جمله مناقب آن  
حضرت ذکر نموده اند **حدیث صد و هجدهم** حافظ در حلیه روايت کرده است از انس بن مالک  
که حضرت رسول روزی بمن گفت ای برای وضو من حاضر کن پس برخاست و وضو خست  
و دو رکعت نماز بجا آورد پس فرمود اول کسیکه بر تود اخل شود از این در امام متقیان  
و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مؤمنان یعنی پادشاه ایشان او است و خاتم اوصیاء  
و کثائده و سفید دست و پاسفیل است بسوی پشتش نش گفت من گفتم خداوند  
او را مردی را بشارت کرد آن و دعا خود را پنهان کردم پس علی از در وارد شد حضرت رسول  
گفت یا انس که آمد گفتم یا رسول الله علیه السلام پس برخاست بسو او شاد و خند آن و دست  
در کردن او کرد و عرق روی مبارک او را پاک می نمود علی گفت یا رسول الله امروز  
مخی بینم که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمود چرا آنکم و حال آنکه توان حاجت  
من رسالت مرا بخوار خواهی رسانیدی و صدک امر با ایشان خواهی شنوایید و بیایان  
خواهی کرد از برای ایشان آنچه در آن اخلاص کنند بعد از من امت من **حدیث صد و نوزدهم**

حدیث صد و هفتم

حدیث صد و هجدهم

حدیث صد و نوزدهم



در مناقب حضرت امیر مومنان علی علیه السلام

بن مرد و بیازابی بشر انصار بخاری از پدرش روایت کرده که گفت رفتم نزد غایبش و پیوستم که می  
 گشت ایشان را یعنی خواج را گفت علی گشت ایشان را و گفت مانع نمیشود مرا از عدل و  
 که در نفس من است بر علی آنکه حق را بگویم شنیدم از رسول خدا که فرمود میگوید ایشان را  
 بهترین امت من بعد از من و شنیدم که میفرمود حق با علی است و علی با حق است **حدیث صد و بیست و یکم**  
 فخر رازی و غیره از علما عامه و مختالفان روایت کرده اند که رسول خدا در باب ذلالت و  
 فرمود که میگوید و از بهترین خلق روایت یکم میگوید که او را بهترین امت من **حدیث ۱۲۱**  
 حافظ در حلیه نقل میکند که سند را بجا بیاورم سنا که حضرت رسول الله فرمود بطلبید  
 از برای من سید عرب را که او علیست من گفتم مگر تو سید عرب نیستی گفت من سید جمیع فرزندان  
 آدم هستم و علی سید عرب است چون علی آمد انصار اطلبید گفت ای گروه انصار می خواهید که  
 دلائل کم شمار را بر چیز که متمسک شوید بان و هرگز گمراه نشوید گفتند بلی یا رسول الله گفت که  
 او علیست پس وارد دست دارید بدو من و کرامی دارم بگو امت من بدو است که جبرئیل امر  
 کرده است مرا از جانب خدا با آنچه گفتم از این خبر معلوم که متمسک و محض را بگو که سبب شدت  
 تمسک بولایت است که در شناختن احکام الهی و بنیاد تفسیر قرآن و موخر در معرفت حق و سحای  
 میباشند که حجت بالغه الهی بوده باشند که جبرئیل امین از جانب خداوند پیغمبر را میباید با این  
 ان که تمسک نمایند و بکنند معارف و احکام را از ولی الله و خلیفه الله **ایضا** حافظ  
 روایت میکند در حلیه که رسول علی آمد و رسول خدا فرمود مرحبا بسیده و فرمان و امام مقتدایان  
 گفتند بعلی چه گونه است شکر تو بر این نعمت گفت حمد میکنم خدا را بر آنچه که بمن داده است و  
 سوال میکنم از او که توفیق دهد که شکر کنم او را بر آنچه بمن عطا کرده است زیاد کند آنچه بمن عطا  
 کرده است **حدیث صد و بیست و دوم** و از احمد و مسند و کنا فضایل و صافیه و سایر اخبار روایت کرده است  
 که حضرت رسول فرمود که بودیم من و علی نوری در نزد حق تعالی پیش از آنکه آدم را خلق کند  
 چهارده هزار سال پس چون آدم را خلق کرد قسمت کرد آن نور را بدو جزویش و جزو من بودم  
 و یک جزو علی بود و در فردوس زیاد کرده است که پس ما منتقل شدیم در صلبها تا در صلب  
 عبدالمطلب سیدیم پس از برای من نبوت شد و از برای علی وصیت شد **حدیث صد و بیست و سوم**

حدیث صد و بیست و یکم

حدیث صد و بیست و دوم

حدیث صد و بیست و سوم

حدیث صد و بیست و چهارم



مسند روایت کرده است که حضرت رسول فرمود و خطاب کرد بسوی علی که یا علی نظر کن در بر تو  
 تو عبادت است تو سید سرور دین و آخرت و هر که تو را دوست دارد و دوست داشته  
 است و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن خدا وای  
 بوی که ترا دشمن دارد **حدیث صد و بیست و یکم** عبد البر که از افاخم علماء مخالفین است  
 در کتاب استیعاب گفته است که حضرت رسول در حق صحابه گفت قضا هم علی بن ابیطالب  
 یعنی انا ترین صحابه بعلم قضا و حکم در میان مردم علی بن ابی طالب است و کسی که در جمیع علوم  
 فاضل باشد مهارت را این امر قضاوت ندارد **حدیث صد و بیست و دوم** عبد البر  
 از ابن عباس روایت کرده است که عمر گفت علم ما بقضا علی است و گفته است که از عطاء  
 پر سیدند که آیا کسی در اصحاب محمد از علی عمداً تا نبود گفت نه و الله کسی را انا تر نمیدانم  
 و عطاء از اکابر علماء و محدثین است که گفت بخدا سوگند که داده شده است بعلم نه  
 عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یک عشر باقی ناسایر مردم شریک بوده است  
 و از سعید بن مسیب روایت کرده است که عمر پناه میبرد بخدا از مسئله مشکلی که  
 ضرور شود و علی حاضر نباشد مگر میگوید که اگر علی نبود عمر هلاک میشد **حدیث صد و بیست و سوم**  
 در کتاب فضایل روایت کرده است که در شب بدو رسول خدا  
 فرمود کیست که از برای ما ای بیای و مردم همه امتناع کردند علی مشککی بود داشت و شب  
 بسیار تاریکی بود و آمد بر سر چاه بسیار عمیق و فرود رفت بقعر چاه و حقیقتاً وحی کرد بسوی  
 جبرئیل و میکائیل و اسرافیل که هر یکا شویید برای نصرت و یاری محمد و برادر او علی و  
 لشکرش پس ایشان از آسمان بر پر آمدند با غلغل و صداها بیکی که هر کس می شنید می شنید  
 نزد آن چاه رسیدند همه آن ملئکه بر حضرت امیر سلام کردند برای کرام و احلال آن حضرت  
 و **ایضاً** ابن حدیث را احمد بسند دیگر روایت کرده است از انس و اخرون یاد کرده  
 است که حضرت رسول گفت یا علی در روز قیامت ناله از ناله های هشتاد و نه تن خواهند  
 و بر آن سوار خواهند شد و از انوی تو باز انوی من مقابل خواهد بود تا داخل بهشت شویم  
**حدیث صد و بیست و چهارم** در کتاب فضایل ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول خدا

در منقبت حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی

حدیث صد و بیست و یکم

حدیث صد و بیست و دوم

حدیث صد و بیست و سوم

حدیث صد و بیست و چهارم



در مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

فرمود که خدا در حق علی بیچ چیز من عطا فرموده است که محبوبتر است بسو من از دنیا و آنچه که در آنها است و آنکه او متکای من است و پیش خدا تا آنکه خدا قانع شود از حساب خلائق و میمرا آنکه لوای حمد در دست او خواهد بود و آدم و جمیع فرزندان آدم در زیران علم خواهند بود سیومرا آنکه در کنار حوض کوثر با من خواهد بود که ایستاده و هر که را شنید که از دوستان او است اب دهد از امت من چهارمرا آنکه او است عورت مرا بیوشاند و مراد من خواهد کرد پنجمرا آنکه بر او نصرت کنم که کافر شود بعد از ایمان یا زانی شود بعد از احسان **حدیث صد و بیست و ششم** من ابن مغازلی شافعی مجذبا سنا در کتاب مناقب آورده است که رسول خدا فرمود یا علی انت سید المسلمین و قائد الغیر المحجلین و یعیسوب المؤمنین و ابن مغازلی گوید یا بوالقاسم طائی گفت که از احمد بن محمد ثعلبی سؤال کردم از یعیسوب که چه چیز است گفت بزرگ و رؤیای تو مکن غسل است احمد بن حنبل گوید که حدیث گفت رسول خدا سید مسلمانان و امام متقیان است و رسول پروردگار عالمیان است و او را نظیری در موجودات نیست و علی برادر و نظیر او است الفضل ما شهدت به الاعداء شعر لم یشارک فی صفاتک ذات غیر من کنت نفسها و احاطها **حدیث صد و بیست و هفتم** خطب الخطباء ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی که جمهور و رهبر او را صدرا لائمه میگویند در کتاب فضایل امیر المؤمنین علیه السلام بسند خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی آورده که رسول خدا در روز خبرب علم را بعلی بن ابی طالب سپرد و خدای تعالی فتح خبرب را در آن روز بهت او جاری کرد و در روز عید غدیر او را نگاه داشتند و مردم فهمانید که علی مولا و اقای هر مؤمن و مؤمنه است و با فرمود یا علی تو از منی و من از تو و با و فرمود یا علی قتال و جهاد خواهی کرد با گروهی بر او بیل قرآن چنانکه من قتال کردم با گروهی بر تن بیل قرآن و با و فرمود تو از من بمنزله هر چه از موسی علیه السلام و با و فرمود من در جنگم با کسی که با تو در جنگ است و صلح با کسی که با تو صلح ملت و با و فرمود توئی دست و نیز محکم و فرمود با و تو میان میکنی از برای مردم آنچه را که بر ایشان مشتبه شود بعد از من و با و فرمود توئی امام هر مؤمن و مؤمنه و با و فرمود توئی ولی و اقامه هر مؤمن و مؤمنه بعد از من و با و فرمود توئی آنکه در شأن او نازل شد و اذان من الله و

در مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

در مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام



در مناجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

مجلس ششم

من الله ورسوله الى الناس يوم الحج الاكبر يعني بين علاميتي اگاه ساختن از خداي تعالي  
و رسول و بسوی مردم يعني كفار مکه در روز حج اکبر که عيد قربان است مؤلف کويد  
ابن خبر در کتاب غايه المرام نقل نموده است و تمام خبر را نقل کرده است و بقيه خبر موقوف  
احمد در کتاب فضایل بنیستکه يا علي تو نگاه دارنده سنت مني و حمايت کننده ملت مني و  
و فرمود که يا علي من اول كسبه هستم که در روز قيامت سر از قبر بر روم و تو با من خواهی بود  
و فرمود يا علي من در روز قيامت بر سر حوض كوثر باشم و تو با من باشی و با و فرمود من اول  
کسبه ام که داخل بهشت شوم و تو و حسن و حسين و فاطمه با من داخل بهشت خواهيد شد  
فرمود يا علي حقتي و حق من است و بسوی من که فضل تر از درمیان مردم منتشر کنم و هم خلايق  
را بران اگاه گردانم و من تبليغ رسالت خود را کردم و فرمود يا علي پير هي از كينه هاي  
مردم که از تو در سينه هاي ايشانست و انرا اشکارا نکنند مگر بعد از من حقتي ان  
ظايفه را العنث ميکنند پس رسول خدا بگريد و امد ند عرض کردند يا رسول الله چرا گريه  
ميکنی فرمود از ان گريه ميکنم که جبرئيل مرا خبر داد که بعد از تو ان ظايفه بعلی ظلم کنند  
و حق او را غصب کنند و با او حنك کنند و اولاد او را بکشند و بر ايشان ظلم و ستم کنند  
بعد از علي و جبرئيل مرا خبر داد که وقتي ان ظلم بطرف کرد و انتقام ايشان کشيده شود  
که قائم ايشان ظهور کند و نام ايشان بلند شود و همه امت بر محبت ايشان جمع شوند و دشمنان  
ايشان کمر شود و هر که ايشان را دوست ندارد در ميان مردم دليل شوند و ستايش  
کنند کان ايشان زياد شود و ظهور قائم ايشان در وقتي خواهد شد که اسلوب عالم  
متغير گردد و بنندگان خدا ضعيف شوند و از فرج ما يوس گردند و در ان هنگام قائم ايشان  
خروج کند و در ميان مردم ظاهر شود و فرمود يا علي نام او نام من است و نام پدر من  
نام پدر من و او از اولاد دختر من است حقتي حق را بدست ايشان اشکارا کند و ان  
باطل را با شمشير ايشان فرو نشاند و مردم هم با طاعت ايشان در اين بعضي از رو و ضا  
و بعضي از محبة خوف و سطوت را و ي کويد حضرت از گريه ايشان و فرمودند اي گروه مردم  
بشارت ياد شما را بفرج که وعده خدا را خلفي نيست و صلا الله را باز کشتي نه و او حکيم ملت اگاه





در فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام

بیایان هر چیزی پس دعا کرد و عرض کرد خداوند ایشان اهل بیت من اند فاذهب  
 عنهم الرجس طهرهم تطهیر یعنی خداوند ایشان را حراست و پاکی بخشد و ایشان را از  
 فساد و ایشان را یار باشد ایشان را عزیز و محبند گردان و ایشان را در میان مردم محار و مکرم  
 و جانشین باشد مراد باره ایشان بعد از من که تو بدانی بجز خدا و منی  
 ابن مثنی بن شافعی از انس روایت کرده است که گفت در حدیثی شنیدم بودیم که ناگاه چشم حضرت  
 بر علی افتاد که روی بامیام فرمود که من را پیغمبر هر دو روز قیامت بجز خدایم نیست  
**حدیث صدوسی و یکم** موقوف احمد بن محمد بن محمد بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا  
 فرمود در هنگامی که حق تعالی آدم را از بهشت راجع دارد و میباید عطسه زد و خدا را ستایش کرد و  
 باور سپید که ای سبده من مرا ستایش کردی بجزت و حلال خودم سوگند اگر مقصود من از فرشت  
 دوسبده حاضر از سبده کان بود تراغبنا فریدیم عرض کرد الهما ایشان را خواجه افرید فرمود بلی ای آدم  
 سر بالا کن آدم بطرف بالا نکشید و دیگر بر عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله  
 الرحمن الرحیم علی مقیم الجنة یعنی برپا کننده دلیل و برهان نبوت او است و فرمود هر که علی را شناخت  
 پاک و پاکیزه شد و هر که انکار حق او نمود ملعون و محروم و ذلیل گردید بجزت و حلال خودم سو  
 یاد کرده ام که داخل بهشت گردانم هر که اطاعت او کند هر چند نامرغانی من کند در آتش لبوام  
 هر که را که معصیت او مخالفت او کند هر چند که طبع من باشد **حدیث صدوسی و دوم** حمزه  
 با سند خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که من سید پیغمبرانم و علی  
 سید اطال سیدان و وصی است او وصیا من بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی بن ابی طالب است  
 و آخر ایشان مهرداد است **حدیث صدوسی و سیم** سید هاشم در کتاب غایبه المرام نقل میکند  
 از صاحب کتاب سیر الصالحین که از علمای عامه است با سند خود از کثیر بن صالح هجرى روایت کرده است  
 که ابوذر فرمود از رسول خدا پرسیدم از عمر بن الخطاب با هر حضرت فرمود او بزرگ این امت است و این سخن  
 را اینها از او روایت کرده اند و گفتند بان که حفظ عهد خدا و وصایت و اما علی است و انکرده ملت  
 بعد از آن گفته است و با سنا خود از سلیمان بن قیس روایت کرده که ابوذر را دیدم در وقتی که عثمان را  
 مرده روایت میکرد که علی بن ابی طالب وصی خود گردانید و اهل و مال خود با و گذاشت و وصیت

حدیث بیست و یکم  
 حدیث بیست و دوم

حدیث بیست و سیم  
 حدیث بیست و چهارم



اثبات خلافت برای حضرت امیر المؤمنین است

خود را با امیر المؤمنین عثمان کن در جواب گفتند و وصیت خود را بکسی که از ر و حق استحقاق  
 امیر المؤمنین است کردم و او علی بن ابیطالب است که ماد زان رسول خدا با امر و بلفظ  
 امیر المؤمنین سلام کردیم و رسول خدا فرمود بما که سلام کنید بر او برادر و وزیر و <sup>خلیفه</sup> وارث و  
 من در امت من و ولی هر مؤمن بعد از من علی بن ابی طالب است بلفظ امیر المؤمنین زیرا که علی بن  
 خیمه زمین است که زمین با او برپاست و قوام او است و بنیاه اهل زمین است که مردم در پناه  
 او گزینند و اگر بر او پیشی گیرند زمین و اهل زمین را باطل فرماید آیا دیده عمل شما هر یک است  
 را راوی گوید با بود رکعت این سلام بر علی بن ابی طالب بلفظ امیر المؤمنین پیش از حجة الوداع  
 بود یا بعد از آن گفت سلام اول پیش از حجة الوداع بود و سلام دوم بعد از حجة الوداع بود  
**حدیث صد و سی و چهارم** ایضا در همان کتاب غایة المرام مرحوم سیدان ابن مغاز الحنفی  
 خود روایت میکند که حضرت رسول خدا چون علی را خلیفه خود میکرد با و فرمود که ای ابا علی میشوید که  
 باشی از مرا من بمنزله هر دین از برای موسی مگر آنکه پیغمبر بعد از من نباشد **حدیث صد و سی و پنجم** ایضا  
 در کتاب غایة المرام از احمد بن حنبل از شعبه بن ابی اسحق روایت میکند که این حدیث را از عمرو  
 شنیدیم اینکه رسول خدا فرمود اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و احب  
 من احبه و انصر من انصره **حدیث صد و سی و ششم** ایضا در کتاب غایة المرام از عبد الله بن  
 احمد بن حنبل با سند خود از سفیان از ابن یحیی از پدرش و ربیع حدیثی آورده که وقتی در نزد  
 نام علی زده شد سعد بن ابی وقاص در آنجا حاضر بود گفت نام میرید میرا که او را چنان  
 فضیلت است که اگر یکی از شما در من بود مرا بهتر بود از همه چیزه رد دنیا و آخرت یکی آنکه رسول  
 خدا فرمود فردا عالم را بکشمی دهم که خدا و رسول او دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند  
 و یکی آنکه فرمود توان من بمنزله هر دین از برای موسی و یکی آنکه فرمود هر که را من مولا می گویم مولا  
 اوست و فضیلت چنانم را سفیان فراموش کرده بود که کتاب غایة المرام تعالی بسند خود از ابن عباس  
 آورده است که هنگامی که ماد حجة الوداع در خدمت رسول خدا بودیم بعد از خیم رسیدیم  
 بانکه نماز جماعت در دادند و وزیر دخت را برای رسول خدا پانزده کردند از حضرت علی  
 گرفته فرمود آلت اولی المؤمنین من انفسهم یعنی ایامن نیستیم اولی است بر من در امور مسلمین

حدیث صد و سی و چهارم  
 حدیث صد و سی و پنجم  
 حدیث صد و سی و ششم



وَقَعْرُ عَذِيرٍ خَيْرٌ وَأَشْبَاهُهَا عَلَى عِلِّيِّهِمَا

از خود ایشان عرض کردند بلی یا رسول الله پس فرمود ای ایا من نیستیم اولی الطهر منی از خود من  
عرض کردند بلی فرمود ابن علی اقا و صاحب اختیار و سرور هر کس پیشتر که من اقا و طنا اختیار و سرور  
اویم خداوند را بخواه هر که علی را بخواه و دشمنی کن با او هر که با او دشمنی کند پس عمر با آن  
حضرت ملاقات کرد و گفت مبارک و کوار باد تو را ای پسر ابوطالب که امروز اقا و سرور هر  
مؤمن و مؤمنه شد **حدیث صد و سی و نهم** کتاب غایة المرام از ابوالحسن فقیه بن مغاز  
شافعی بسند خود از شهر بن خوشب از ابوهریره آورده است که گفت هر که روز هجدهم ماه ذی الحجه  
الحرام را روزه بدارد نوشته شود در نامه عمل و ثواب روزه شصت ماه و آن روز عذیر خیم است  
که در آن روز رسول خدا ص دست علی را گرفته و فرمود ای ایا من اولی تبصر من نیستیم در امور  
مؤمنان عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود هر که من مولا می ویم علی مولا می و است پس عمر بن  
خطاب گفت مبارک باد خوب شد برای تو ای پسر ابوطالب که امروز مولا می من و  
مولا می هر مؤمن و مؤمنه شد پس حقیقه این آیه نازل کرد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت  
علیکم نعمتی یعنی امروز تمام کردم از برای شما دین شما را **حدیث صد و سی و هشتم** ایضا غایة المرام  
از موفق بن احمد در حدیثی که معویه بن اسلمه بن عمرو بن العاص نوشته بود که او را در محاسره  
با علی مدد کرد عمرو بن العاص با کرد و جواب مر اسلمه معویه را نگاشته و خبر از فضایل امیر المؤمنین  
در آن مرقوم داشته و بعضی از آنچه رسول خدا ص در خصوص علی فرموده بود مانند علی قنوه  
آنا منته و مانند و هو منی غیر له هرون من مولا الا انه لا نبی بعدک و غیر اینها و از آنجمله نوشت که  
کرد روز عذیر خیم فرمود الا من کنت مولا فاعلی مولا اللهم وال من والاه و عاد من عاداه  
و انصر من نصره و اخذ من خذله **حدیث صد و سی و نهم** ایضا حموی بسند خود از  
عمرو بن عروه روایت کرده که علی بن ابی طالب گفت رسول خدا ص در روز عذیر خیم فرمودند  
خداوند را علی را یاری کن و بسبب علی مردم را یار باش و او را رحم کن و بسبب مردم را بهر بختا و  
او را نصرت و بسبب مردم را یار می نما خداوند را بخواه هر که علی را بخواه و دشمن باش با هر کس  
علی را دشمن بدارد ایضا حموی با سند خود از عبد الله بن عباس مثل حدیث سابق را نقل  
کرده است **حدیث صد و سی و نهم** ایضا حموی با سند خود از اصبع بن نباته روایت کرده است که

حدیث صد و سی و نهم

حدیث صد و سی و هشتم

حدیث صد و سی و نهم

حدیث صد و سی و نهم



از سلمان فارسی رضی الله عنه و افاضه و ال ایشان پرسیدم در جواب گفت از رسول خدا شنیدم که  
 می فرمود علی قاصداً خیار شما است و داد و ستد از یکدیگر است و از شما است و از پیر و کنیز که  
 گشایند شما است بسو بهشت و از یاری کنید هرگاه شما را بخواند و اجابت کنید چون شما  
 امر کند و اطاعت کنید و او را بدو ستی من دوستی از یکدیگر است من اگر ام نماید من نکند در یار  
 علی سخنی از برای شما مگر آنچه پروردگار من جل شانزه را بان امر فرموده است **حاشا چه چل**  
 ایضاً شیخ ابراهیم بن محمد حموی که از اجله و اعیان علماء عامه است با سند خود از ابوصادق روا  
 کرده است که حضرت علی بن ابیطالب فرمود اصول اسلام سه چیز است که هیچ یک از آنها بدون دیگری  
 نفع نبخشند نماز و زکوة و تقوی و احکام این هر سه از این شریفه انما اولیکم الله و رسوله و الذین امنوا  
 الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعون ما خود ندانند که خدای تعالی ثابت کرد اینست اموال  
 را در میان مؤمنان بعد از ان ایشان را وصف نموده است مگر بکار دادن نماز و دادن زکوة پس فرمود  
 الذین یؤتون الزکوة و یقیمون الصلوة پس هر که علی را دوست دارد خدا و رسول او دوست داشته  
 و خدای تعالی در آیه دیگر او را ببنددگان مؤمن خود تجیبت فرموده است و گفته است ان الذین امنوا  
 و عملوا الصالحات سیمجعل لهم الرحمن ودا و احکام در تفسیر این آیه پسند خود از ابن عباس و ابی بکر  
 که گفت این آیه در شان علی نازل شده و هیچ مسلمان نیست مگر آنکه محبت علی عم در دل او جلای  
 دارد **حاشا چه چل** و می جوینی با سند خود از انس بن مالک روایت کرده است که  
 روزی سابی مسجد را مد و گفت در میان شما کیست که پیاد شاه وفا کند فرض دهد علی  
 در رکوع بود چون از سائل را شنید بدست خود از عقب سر سبائل اشاره نموده سائل آمد و نکته  
 را از دست حضرت بیرون آورد و رسول خدا بعد فرمود ای عمر و احب شد عمر عرض کرد پدرم و مادر  
 فدای تو باد چه چیز واجب شد فرمود بهشت و اجر شد و بخدا سو کند که این فرد سائل خلع نکرد آن  
 انکشت علی انکشت را تا آنکه خلع کرد پید از او جمیع کناهان و معاصی او را **حاشا چه چل**  
 ایضا حافظ ابو نعیم با سند خود از ابورافع روایت کرده است که روزی محمد رسول خدا رفتم دیدم محبت و  
 و طاری در گوشه خانه خوابیده است و از انکشت و دفع ان نکوشید میا از صدگان بیدار شود  
 در میان انمار و ان خضر خوابیدم که اگر از انمار می رسد بان خضر بنزد ناگاه خضر از خواب بیدار شد

حاشا چه چل

حاشا چه چل

حاشا چه چل



# فضایل خضر امیر المؤمنین علیه السلام

ایماننا و لیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعبون  
 نداشتند و چون فرمود و چون برخاست گفت الحمد لله پس از حضرت تسبیح من آمد و فرمود حجتی خایب  
 بود و اینجاست بود عرض کردیم بجهت اینمار بود پس فرمود که برخیز و ان را بکش من از جای حستنه ان  
 مار را کشتم پس دست مرا گرفته و فرمود ای ابو رافع زود است که پس از من قومی با علی حبا کنند  
 بر مردم واجبست که با آنها جهاد کنند اگر بدست قدرت نداشته باشند بزبان با ایشان  
 جهاد کنند اگر قدرت انهم نداشته باشند در دل با ایشان جهاد کنند که غیر از این از جانب خداست  
 حکم در باره اینهم نیست **مَوْلٰی کَوَیْدِ اصْحٰاکِبَارِ** حضرت رسول بعد از رحلت ان  
 خضر همین قسم چند فرقه شدند بعضی در خانه خضر امیر المؤمنین حاضر بودند بقصد جهاد  
 با ان قوم و جمعی در مسجد حضرت رسول با ابوبکر جهاد با زبان نمودند و حقیقت حضرت امیر را  
 بیان نمودند مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار و امثال ایشان احتیاج با خلق عاجز  
 نمودند و بعضی هم ساکت بودند ولیکن حق را با امیر المؤمنین علیه السلام داشتند با مخالفین حضرت جهاد  
 با قلب می نمودند **حدیث صحیح** **چهارم** ابن مغازلی شافعی با سناد خود از سعید بن مسیب  
 و از سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که رسول خدا با علی فرمود که یا علی تو در مدینه باش  
 علی عرض کرد یا رسول الله تو در هیچ غزه قدم نهاده مگر من با تو بودم و هرگز مرا بجا نداشتند  
 رسول خدا فرمود یا علی شهر مدینه با صلاح نیاید و منظم نشود مگر من و تو تو از من بمنزله هارون  
 از موسی مگر آنکه نیست پیغمبر بعد از من سعید کوید سعد بن ابی وقاص گفتم بکوش خود اینرا ان  
 رسول خدا شنید گفت بلی شنیدم نه بکنویت بلکه بشیاشنیدم از رسول خدا که بعلی میفرمود  
**حدیث صحیح** **پنجم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود روایت کرده است از قیس که گفت دوری  
 از معویه بن ابی سفیان مسئله سوال کردم معویه گفت برو این مسئله را از علی ابیطالب سوال  
 کن که او از من اعلم است نمرد گفت یا امیر المؤمنین حکم تو را این مسئله را ای من بهتر است از حکم علی معویه  
 گفت بشیاز بد سخن گفته و تو در این سخن مستوجب عقوبت و ملامت زیرا که مکروه می داری  
 حکم کسی را که رسول خدا او را بعلم و فضل می ستود و با و فرمود انت منی بمنزله هارون من موسی الا  
 انه لا نبی بعدی و غیر اخطا بسیار از اوقات او مسئله سوال میکرد و از او جواب می گرفت و مکرر خود

حدیث صحیح

حدیث صحیح



عمر را دیدم که چون او را مشکلی پیش آمد گفت علی این جاست برخیز از نزد من ایمر که خداوند پاک  
 ترا قوت بخواستند و هدایت تو را از دیوان محو کند شعر و هوای لذت و شهوات و بفضله  
 و الفضل ما شهدت به الاعداء **حدیث بیست و نهم** کتاب ربعین از ربعین و این  
 حدیث دویتم است باند خود از ابراهیم بن سعید جوهری و صفی مأمون خلیفه عباسی و اولاد  
 المؤمنین مأمون و او از امیر المؤمنین مهدی و او از امیر المؤمنین منصور و او از پدرش از ابن عباس  
 روایت کرده است که از عمر بن الخطاب شنیدم در وقتی که جمعی در نزد او بودند و سخن از منافقان  
 می راندند می گفت اما علی بن ابیطالب را من خود از رسول خدا شنیدم که سه خصلت را فرمود  
 رسول خدا که من دوست میداشتم که یکی از این سه خصلت در من باشد و آن را خبر بود آن  
 تمام دنیا و تمام نعمتهای دنیا و آن در وقتی که فرمود رسول خدا که من و ابوبکر بن ابی قحافه و ابو  
 عبیده و جمیع کثیری از اصحاب رحمتنا حضرت بودیم که دست مبارک بر پشت یا شانه علی گذاشت  
 و فرمود یا علی انت اول المؤمنین ایمانا و اول المسلمین اسلاما و انت منی بمنزله هرون من موسی  
 یعنی ای علی تو اول مؤمنین میباشی که ایمان آوردی و اول مسلمین میباشی در اسلام و تو بمنزله  
 هرون از موسی برای من و همین روایت را در کتاب فردوس القیام بن شیرویه در باب بام  
 با سند خود از عمر بن الخطاب و زید بن اسود و بن احمد و کتاب فضایل با سند خود این خبر را نقل  
 می کند **حدیث بیست و نهم** احمد بن حنبل در کتاب مسند خود از عمر بن مایمون نقل می کند  
 که نوبتی نزد ابن عباس نشسته بودم که ناگاه جمعی از در آمدند و گفتند یا بن عباس برخیز ما را  
 بیا و یا خلوت کن که ما را با تو سخنانیست پنهان ابن عباس گفت برخیز و در آن روز چشم  
 ابن عباس میخاموش بود و هنوز کور نشده بود راوی گوید که برفتند از ما دور شدند و نشستند  
 ابتدا بتکلم کردند و سخنان بسیار با هم گفتند کسی ندانست که چه گفتند و از که سخن دارند  
 پس برخواستند و رفتند و ابن عباس بنزد ما آمد و در ای خود را بر روی من می کشید و  
 اذیت و با این قوم نباید گفت این جماعت در صدد اذیت و اهانت کسی افتاده اند که او صاحب  
 ده فضیلت است قدر فکری که کسی افتاده اند که رسول خدا در حق او فرموده اهل بیت فبرستم  
 کسی را که هرگز خدا او را خازن نکند و انبیا او را خدای و رسولا او را دوست دارند و هر یک از اصحاب کردند

حدیث بیست و نهم

حدیث بیست و نهم



# در فضل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

کرده بودند که این منصب جلیل را بایشان ارزا نمی خواهند. ایشان فرمود علی کجا است عرض  
 کردند با سیار رفته است که اردی کند فرمودند که هیچ یک از شما نبود که با سیار رود بعد علی آمد و رختا  
 که چشم مبارکش در میگردید بچشید که قدرت نگاه کردن نداشت پس حضرت رسول ابدهان  
 مبارک در چشمش گذاشت علی لافور شفا یافت پس علم را گرفته سر توبت آن را حرکت داده  
 بعد از آن بعلی ع داد و او روانه میدان کرد دید چون از جناب برکشید دختر حبی بن اخطیب را شنا  
 خیبر را اسیر کرده آورد و او را کویید بن عباس گفت بعد از آن سوره بر آن را بفلان شخص  
 داد و او را بجانب مشرقین فرستاد پس علی را با مر خدا فرستاده سوره توبه را از او گرفته  
 و فرمود حکم خدا اینست که این سوره را نبرد کسی مگر آنکه او از من باشد و من از او یا اینکه فرمود  
 او مرادوست دارد و من او را و بعد وی بنی هاشم نمود و فرمود که کدام یک از شما در دنیا  
 و آخرت مرا میخواهند و من او را بخوانم و او را کویید علی در خدمت آن حضرت نشست و عرض  
 کرد انا و الیک فی الدنیا و الاخرة یعنی من دوست و محب وجود اقدس تو هستم یا رسول الله  
 در دنیا و آخرت و دیگر علی اول کسی بوده که بخدا و رسول ایمان آورده و علی آن کسی بود که رسول  
 جامه خود را بر روی فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام انداخته و گفت ای پسر خدا لید عنکم  
 الریح اهل البیت و یطهرکم تطهیرا دیگر کویید علی جان خود را در راه رسول خدا گذاشت و بپوشید  
 پوشید و در خاک نگاه آن حضرت خوابید و مشرکان چنان دانستند که او رسو خداست که خوابیده است  
 و مشرکان پوشیده بعلی ع سنان زدند و او ناله میکرد و سر و صورت خود را بخرقه بسته بود و بیرون نیا  
 نا آنکه هوار و شن شد پس سر مبارک خود را مکشوف کرد مشرکان دیدند علی ملت گفتند ای محمد سنان  
 می انداختیم و از ناله او تعجب میکردیم دیگر آنکه رسو خدا بجزوه بتو میفوت علی عرض کرد من در کتاب  
 تو باشم فرمود تو در مدینه باش علی گریه کرد رسو خدا فرمود یا فاطمه آن تکیون منی بمنزله هرون من موسی  
 الا انک لست بنبی یعنی رسو خدا ایارا ضعی نیستی اینکه بوده باشی از من بمنزله هرون که از موسی  
 بدرستی که نیستی تویی و پیغمبر و فرمود مرا جایز نیست که سفر کنم بجای مگر آنکه تو خلیفه و جانشین من باشی و دیگر  
 را و بگوید رسو خدا فرمود انت ولی کل مؤمن و مؤمنة بعد تو اقا و سرور و صاحب اختیار هر مؤمن و  
 مؤمنة میباشد بعد از من و دیگر را و کویید در کجا مسجد را از روی هر کسی از شما فرمود پس کویید در خانه



علی را و علی داخل مسجد می شد در حال جنابت و راه او از مسجد رسول خدا می بود و دیگر رسول خدا فرمود  
 من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی هر که را من مولای او می باشم در امور اویم علی مولای او می باشد و او را می بیند  
 او است **حدیث چهل و نهم** از ابی حمزه در مسند احمد بن حنبل بدو سند از محمد بن یزید  
 هذلی روایت کرده است که رسول خدا در میان مسلمانان طرح برادر می نهادند و فرمودند یا  
 علی تو برادر منی بمنزله هر که از من است مگر آنکه بعد از من پیغمبری نباشد یا منیدانی که اول کسی که  
 در روز قیامت ندا کنند من خواهم بود که از جانب است عرش بر خیزم و حمله سبزی از حلهای من  
 پیوشم بعد از آن انبیا را خوانند یکی بعد دیگری ایشان دو صفه از جانب است عرش بر خیزند  
 و حلهای سبزی از حلهای من بپوشند بدان که علی که امت مراد در روز قیامت پیش از همه امتها  
 بموقف حساب برسد و بعد از آن ترا خوانند از محبتی که در نزد من دارم و ای مراد  
 تو دهند و آن لوای من است و بکس ترا نمی رسد که آن را در میان صفوف انبیا و آدم و جمیع خلق خدا در  
 زیر سایه آن باشند و طول آن هفتاد هزار ساله راه است چو بان از یاقوت سرخ و آن را شقه است  
 از نور در مشرق و شقه در مغرب و شقه در وسط دنیا و سه سطر بر آن نوشته است (اول)  
 بسم الله الرحمن الرحیم دویم الحمد لله رب العالمین سیم لا اله الا الله محمد رسول الله  
 و طول هر سطر مقدار هزار ساله راه و عرض هر سطر نیز هزار ساله راه است و یا علی بیای  
 در میان صفوف انبیا و ملائکه و لوازه در دست تو باشد و من ندیم حسن از جانب است تو و حسیل  
 از جانب چپ تو تا آنکه در میان من و ابرهیم در زیر سایه عرش خدا بایستد پس یا علی بپوش تو حله  
 سبزی از حلهای من بپوش پس منادی از زیر عرش ندا کند نعم الان ابوهیم و نعم الان اخوه علی یعنی  
 نیکو پدری پند تو ابرهیم و نیکو برادر تو علی پس فرمود رسول خدا بشارت باد ترا یا علی که  
 پیوسته حله کرامت از زمانیکه من پیوشم و خوانده شوی زمانیکه مرا خوانند زنده شوی آن زمانیکه  
 من زنده شوم **حدیث چهل و دهم** از ابی حمزه از ابی حمزه از ابی حمزه از ابی حمزه از ابی حمزه از ابی حمزه  
 اکابر علماء عامه در کتب مناقب و فضایل با سند خود از ابن عباس روایت میکنند که چون رسول خدا  
 بنای اخوت و برادری در میان اصحاب و مهاجرین و انصاریان داشت علی را با احدی از ایشان برادر نکرد  
 خشم ناک از آنجا بیرون آمد در میان منی که در انجالی بود رفقه سرمه ناک را بالا بردست خود گذاشت

حدیث چهل و نهم

حدیث چهل و دهم



در فضایل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

بخوابید و باد بر او وزید و خاک بر اندام مبارکش پاشیده بود پس رسول خدا ص بطلب شتافته  
 او را در آنجا یافت با پای مبارک او را بیدار کرده و فرمود سزاوار نیست مگر آنکه تو بوترائی باشی یا  
 ایابو من خشم می ریزی ز اینکه مواخات کردم در میان مهاجرین و انصاریان با کسی برادر نکردم و  
 نمیخواهم که باشی از من بمنزله هرون از موسی مگر آنکه پیغمبر پیش از من نباشد یا علی هر که ترا دوست  
 دارد بدان در امن و ایمان است و هر که ترا دشمن دارد خدا یقیناً بمیراند و را ببردن <sup>هلاکت</sup> جفا و حسا کرده شود  
 بعملش در اسلام **مَوْلِیْ کَوِیْدُ** اخرا این خبر مطابقت با خبریکه من مات و لم یعرف امام  
 زمانه مات میتة جاهلیت چونکه دشمنی با خضر هم از عدم معرفت است و حق آن حضرت **حَدِثُ**  
**صَدِّقِی** موفّق بن احمد در کتاب فضایل بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری <sup>رضی</sup> آورده است  
 که گفت وقتی مادر مسجد خوابیده بودیم که رسول خدا نزد ما آمد و در دست آن حضرت شاخه  
 رطبی بود فرمود در مسجد می خوابید تا فوراً برخاسته از مسجد بیرون رفتیم و علی هم با ما بیرون رفت  
 آن وقت رسول خدا بعلی فرمود یا علی تو باز کردی و بپا که حق سبحانه و تعالی حلال کرده است از برای تو  
 در مسجد آنچه را که از برای من حلال کرده است یا نمیخواهی باشی تو که از برای من بمنزله هرون از موسی پیغمبر  
 نبوت قسم بان کسیکه نفس محمد در دست است که تو در روز قیامت مردم را از بالای حوض من  
 بر آبی مانند راندن شتر غریب از سر شریعه با عصا که از چوب عوسجه در دست تستی ران روزی  
 کو با منی بینم جای ترا در کنار حوض **حَدِثُ ثَابِتِ بْنِ جَبْرِ** موفّق بن احمد در کتاب فضایل  
 با سند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرموده است هذا علی بن ابیطالب کلمة  
 الحق و مة دمی و هو مینی بمنزله هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی این علی بن ابی طالب هم  
 گوشت و گوشت من و خون او خون من است و آن از من بمنزله هرون است از موسی مگر بعد از من  
 پیغمبر نیست و فرمود ای ام سلمه گوشتی را از گواه باش این علی بن ابی طالب امیر المؤمنین است  
 الوصیین و هو عیبه علی و ابی بخت که بمن غیر سدا حکم مکران در او و برادر من است در  
 دنیا و آخرت و با من خواهد بود در بهشت در درجات عالی بهشت و همین حدیث را ابن هبم بن  
 احمد جمعی بسند خود نقل میکنند و اخر حدیث میگوید که او است کشنده قاسطین و مارقین ناکثین  
**حَدِثُ صَدِّقِی** و یکم حافظ محمد مؤمن شیرازی در کتاب خود در تفسیر **بِئْسَ عَمَلٌ**

حَدِثُ صَدِّقِی

حَدِثُ صَدِّقِی

حَدِثُ صَدِّقِی



# فیما حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

یَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ بِأَسْنَادِ خُودِ اسْدَى اوردده است که وقتی صخرین  
 حرباً مد بنزد رسول خدا بنشست و عرض کرد یا محمد مرا خلافت پس از تو بکه خواهد رسید  
 فرمود یا صخر مرا خلافت پس از من مخصوص کسی می باشد که او از من بمنزله هرب بنست از مو  
 پس حقیقت نازل نمود عم یَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ یعنی سؤال میکنند هل مکه ترا از خلافت  
 علی بن ابی طالب الذی هم مختلفون بعضی از ایشان تصدیق میکنند خلافت را و بعضی تکذیب  
 می نمایند بعد از آن در مقام رد بر ایشان خدا فرموده است کَلَّا سَيَعْلَمُونَ یعنی می دانند خلافت  
 او را که بعد از تو حق است کَلَّا سَيَعْلَمُونَ یعنی میدانند خلافت و ولایت را و سؤال کرده خواه  
 از آن در قبرهای خود و باقی بنیامد مرده در مشرق و نه در مغرب و نه در بر و نه در بحر مگر آنکه  
 منکر و نیکو سؤال خواهند کرد از ولایت علی بن ابی طالب بعد از موت سؤال میکنند من نیک  
 و من نیک و من امامک و بند دیگر از عبد خیر روایت کرده است که صخر بن حرب بنزد رسول خدا  
 نشست و عرض کرد یا محمد مرا خلافت بعد از تو از آن مالمت یا بکه خواهد رسید فرمود یا صخر  
 مرا خلافت بعد از من از آن کسی است که از من بمنزله هرون است از موسی تا اخرجد یث  
 سابق **حدیث صد و پنجاه و سی** این شاذان در کتاب مناقب ماه از طریق مخالفین بسند  
 خود نشان از حضرت امام جعفر صادق ع از پدرش امام محمد باقر ع از پدرش حضرت امام  
 زین العابدین ع روایت کرده اند که عمر بن خطاب از جای برخاست و گفت یا رسول الله  
 مکرر بعلی بن ابی طالب میگوئی انت منی بمنزله هرون من موسی و خدا تبع هرون را در قرآن  
 ذکر کرده و علی را ذکر نکرده است حضرت رسول فرمود ای غلیظ ای عرابی نشنیده که  
 حق سبحانه و تعالی فرماید که هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ **حدیث صد و پنجاه و سی**  
 ابن ابی احدید روایت کرده است که رسول خدا ع بعلی فرمود اخضعت بالنبوة فلا نبوة بعدی  
 و تخضعت للناس بسبع یعنی غلبه من بر تو نبوت است که پیش از من نبوتی نیست که دارا  
 ان باشی و غلبه تو بر مردم بصفت خضعت ملت که احدی ان خضال را نداند و تو انضار را  
 دارائی و ذیل ان حدیث میسرورد ان هفت خضعت را که حضرت رسول فرموده اند که تو  
 پیش از همه ایمان آوردی و بعد از همه وفا کنند بعد خدا و قیام نمایند تری از همه بامر خدا

صخر بن حرب بنزد رسول خدا



قسمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

و قسمت کنند تری از همه بتسویه در میان مردم و عدالت کنند تری از همه در میان رعیت و انانیت  
از همه بحکم خدا و فضل تو نزد خدا از همه بیشتر است و باز با و فرمود انت منی بمنزله هرون  
من موسی و خود را از علی بنیوی حلال ساخت و هر چه غیر از نبوت بود برای او ثابت نمود از  
فضایل و خصایص که در همه با او شریک باشد بغير نبوت حضرت **حیدر بنیچا و حیدر**  
موفق بن احمد در کتاب فضایل بسند خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت  
فرمود روزی که فتح خیبر کردم رسول خدا ص فرمود اگر نمیترسیدم از آنکه جماعتی از امت من  
در حق تو بگویند آنچه نصاری در حق عیسی گفتند هر آینه میگفتم در مدح و مناقبت و فضل  
و کرامت تو سخنانیکه گذر نمیگرددی بر هیچ طایفه از مسلمانان مگر آنکه فرامیگرفتند خاک  
کف پای تو را بر میداشتند و فاضلاب وضو ترا بان استشفای میکردند ولیکن ترا از فضل  
همین بس که تو از منی و من از تو و وارث منی و من وارث تو و تو از من بمنزله هرون منی از  
موسی مگر پیغمبری بعد از من نمیشد یا علی تو ادا کننده دین منی و قتال کننده با دشمنان  
بر اجرای سنت من و تود را خرت از همه کس نزد بیکری بمن و تود در فرد ایچشر خلیفه منی بر  
حوض کوثر که دور میکردانی از ان منافقان از امت من را و تو اول کسی هستی که وارد منی  
شوی بر حوض من و تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شوی از امت من و شیعیان تو بر  
منبرهایی از نور همه کس سیراب و خوش وقت بار وهای سفید رد و من در نزد حق تعالی  
ایشان را شفیع باشم و ایشان در قیامت هم سائیکان من اند و دشمنان تو در قیامت همه  
تشنه اند و اندوهگین بار وها سیاه و تیره و پیوسته در آتش جهنم بغلطند و عمودها برفق  
ایشان زنند و آنها را ناز یا نهائیت از آتش جهنم حنك تو حنك من است و صلح تو صلح من است  
اشکار تو اشکار من است و آنها تو فغان منست و مکنون من مکنون تو مکنون من مکنون تو  
تو بے باب علم من و فرزندان تو فرزندان من اند و گوشت تو گوشت من است خون تو خون من است و  
حق با تو و جاریست بر زبان تو و ثابتست در دل تو و پیوسته در نظر است ایمان مخلوط است  
با گوشت و خون تو هم چنانیکه مخلوط است با گوشت و خون من و خدا تعالی مرا امر کرده است که ترا  
بشارت دهم باینکه تو و عشرت تو در بهشت خواهید بود و دشمن تو در جهنم است و او را در نمی شود

و تری از همه  
بغیر نبوت



# در مختصر امیر المؤمنین علیه السلام

ص ۲۸۱

بر حوض من دشمن تو دور نمیشود و محروم نمیشوای از آن دوست تو علی فرمود پس سجده افتادم  
و خدا را حمد کردم بر آنچه بمن عطا فرموده از شرف سلام و قرآن و محبت حضرت خاتم النبیین و  
المسئلمین **حدیث صد پنجاه و پنجم** ابو الحسن بن مغازلی شافعی بسند خود از جابر بن عبد الله  
روایت کرده است که رسول خدا فرمود حقیقتی قطع از نور فرستاده و آن را در صلب آدم  
جای داد و بعد از آن آن را در صلاب و احمام نقل کرد تا آنکه دو قسمت کرد یک جزء آن  
را در صلب عبد الله و جزء دیگر را در صلب بو طالب جای داد پس مرا پیغمبر کرد و علی را وصی من  
**حدیث صد پنجاه و ششم** ابو الحسن بن مغازلی شافعی واسطی در کتاب مناقب بنده خود از  
عبد الله بن بریده آورده که رسول خدا فرمود هر پیغمبری را وصی و وارث نیست و وصی  
وارث من علی بن ابی طالب است **حدیث صد و پنجاه و هفتم** موفق بن احمد بسند خود آورده  
که رسول خدا فرمود که جبرئیل بنزد من آمد و بآل خود را چنین کرده و گسترده بود و بیدم در  
یکی نوشته بود لا اله الا الله محمد بنی رسول الله و در دیگری نوشته بود لا اله الا الله علی بنی  
**حدیث صد و پنجاه و هشتم** صاحب کشف الغم از مناقب خوارزمی نقل میکند که رسول خدا فرمود  
یا علی بشما فتح میکند مرا مامت را و بشما ختم میکند پس یا علی صبر کنید بر غضب خاصمان و جور  
دشمنان بدو سستی که عاقبت نیکو برای پرهیزگار است یا علی شما گروه خدا میید و دشمنان شما  
گروه شیطانند خوشحال کسی که اطاعت شما را کند و وای بر کسی که نافرمانی شما کند یا  
شما پیوسته خدا بر خلق و شما پیوسته عروۃ الوثقی که هر که بان متمسک شود هدایت یابد و هر که  
آن را ترک کند کمر او در دوازده سال سوال میکنم از برای شما بهشت را که بمقت نمیکرد بر شما  
بسو طاعت خدا و شما یا علی و ای احمقید بظلمت الله از دیگران **مولف گوید** این حدیث  
نص خاص ولایت و خلافت حضرت امیر و اولاد آن سرور میباشد که امامت بوجود اقدس و از  
امام فتح میشود و بوجود آنها ختم که حضرت بقیه الله حجة بن الحسن اخرا ایشان می باشد و فرمایش  
حضرت رسول خبر غضب حق ایشان و جور دشمنان ایشان می دهند و خبر آنکه پیروان ایشان  
نیکوکاران و دشمنان ایشان پیروان شیطان می باشند و میفرمایند شما حجت خدا پیوسته عروۃ الوثقی  
هر که متمسک با ایشان است هدایت یافته است هر که مثل شیعیان امامیه هر که ترک ایشان کند کفر است **الحمد لله**

در مختصر امیر المؤمنین علیه السلام

در مختصر امیر المؤمنین علیه السلام

در مختصر امیر المؤمنین علیه السلام

در مختصر امیر المؤمنین علیه السلام



در فضایل خست امیر المؤمنین علیه السلام

جعلنا من المتسکین بولایة امیر المؤمنین اولاد الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین حدیث  
 صدیق و خاتم حافظ ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء روایت نموده که روزی حضرت رسول خدا  
 در مجلسی تشریف داشت و امیر المؤمنین بخدمت آن حضرت رفت چون چشم مبارک آن حضرت را بر جمال  
 عدیم المثال سلطان ولایت علی بن ابیطالب افتاد فرمود مرحبا بسید المسلمین و امام المتقین و  
 کومید سید مسلمین و امام متقین از صفات مخصوصه نفس نفیس حضرت حق مرتبت است  
 چون حقته هم حضرت امیر را نفس حضرت رسول الله خطاب فرموده ادرايه شریفه مباهله  
 آنفسنا و آنفسکم خوانده آن حضرت هم موافق فرموده الله لهما و صف که او را ذات نجسته صفا  
 وجود مبارکش بود نام برده **حسن صدق و شخصیت** ثقلی که از مشاهیر مفسرین عامه ملت  
 روایت کرده است که از ابو جراح خادم حضرت رسول که فرمود در شب معراج دیدم بر ساق عرش  
 نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله آید که بعلی نصرته به **حسن صدق و شخصیت**  
 ایضا ثقلی از جابر روایت کرده که حضرت رسول بعلی گفت که مردم از درختهای مختلف اند و من و  
 تو از یک درختیم **حسن صدق و شخصیت و دین** صاحب مشکوة از احمد بن حنبل روایت کرده که حضرت  
 رسول با علی گفت یا علی در تو مثلی و شباهتی از عیسی هستی و او را دشمن میدانند محمد که  
 مادرش را تهمت دند و نصاری او را دوست داشتند تا آنکه فرزندی برای او اثبات کردند که او را ضعیفان  
 بودند تا آنکه او را خدا و پسر خدا خواندند پس خست امیر فرمود که دو مرد در حق من هلاک می شوند و  
 که در حق من افراط میکنند و دوستی و دشمنی که بر من بهتان میزند **حسن صدق و شخصیت**  
 مستند ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که علی را دشنام بدهد مرا دشنام  
 داده است **حسن صدق و شخصیت و دین** حافظ ابو نعیم از حلیة الاولیاء و احمد بن حنبل روایت  
 کرده اند که حضرت رسول با علی گفت یا علی بدوستی که خدا ترا ازین خست است برینتی که مزین  
 نکرده است کان را برینتی که محبوب تر و دوست تر بسوی او از ان نیست ابرار و نیکوکارانست خدا و ان  
 زهد و دنیا است که گردانیده است ترا که چیزی از دنیا کم نمیکند و دنیا چیزی از تو کم نمیکند و بخشیده است  
 بتو محبت میسار پس گردانیده است ترا که راغبی هستی که انها اتباع تو باشند انها را ضعیف هستند که  
 تو امام ایشان باشی و ابن حنبل این عبات را یاد کرده است در کتاب خود که خوشا کسی که ترا دوست دارد

حسن صدق و شخصیت

حسن صدق و شخصیت

حسن صدق و شخصیت

حسن صدق و شخصیت

حسن صدق و شخصیت

حسن صدق و شخصیت



تصدیق تو کند و ای بر کسی که تو را دشمن دارد و اطاعت تو نکند و تکذیب تو کند مؤلف گوید  
خوشا بحال شیعیان و محبان و پیروان آن حضرت که از جمله مساکین اند و نزد معاندین و مخالفین  
**حدیث صد و پنجم** در مسند احمد حدیث ثقیف را روایت کرده است از حضرت رسول که  
بگروه ثقیف فرمود که مسلمان می شوید یا میفرستم مردی را که از من است یا گفت مردی را که عدیل  
منست و از روی غیر نقل میکند و گفته است باز احمد در فضایل علی نقل کرده است که مردی  
را می فرستم که بمنزل جان من است بود رکعت من در این حالت در حجره خود بودم دیدم که عمر آمد  
و دست بر پشت من گذاشت که بروی کف دست او ایافتم و از من پرسید که ای ابوذر تو که را کلام  
که حضرت رسول اراده کرده باشد بگویم که ترا میخوانم و از من خواهد که بغل او را بپوشد و میکند که  
خویشا باشد **حدیث صد و شصت و ششم** موفق بن احمد بن خود از عبد الله بن مسعود روایت  
کرده است که رسول خدا فرمود کسی که گمان کرده است که بمن و با آنچه من از جانب خدا آورده ام  
ایمان آورده است و حال آنکه علی را دشمن دارد دروغ گفته است و مؤمن نیست **حدیث صد و شصت و هفتم**  
احمد بن محمد بن مردویه الحافظ الثقة که از ثقات علماء عامه است بسند خود از صالح بن میثم  
از پدرش روایت کرده است که از ابن عباس شنیدم که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود هر که با خدا  
ملاقات کند و منکر و لایق بن ابیطالب باشد خداوند بر او خشم ناکست و قبول نکند هیچ چیز  
از اعمال او را و مؤکل کرد اند بر او هفتاد قلک را که بر روی او وقف کنند و محشور شود باروی  
سیاه و چشمش کم شود گفتم یا بن عباس محبت علی در روز قیامت نفع بخشد گفت اصحاب رسول خدا  
در محبت علی نفاع کردند تا آنکه از رسول خدا سؤال کردند فرمود مرا بگذارید تا از وی سؤال کنم  
چون جبرئیل نازل شد با و فرمود که این را از درگاه الهی سؤال کن جبرئیل با سنان رفت چون باز آمد  
یا محمد حق ترا سلام می رساند و میفرماید که علی را دوست دار که هر که علی را دوست دارد مرا  
مرا دوست داشته و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته ای محمد در هر جا که تو باشی علی  
در آنجا است هر جا که علی باشد دوستان علی را آنجا خواهند بود و هر چند بطامع صیقل باشند  
**مؤلف گوید** در چندین حدیث شریف را که علماء عامه نقل کرده اند فضل ما شریف ببالا عباد  
مقور روح و نور چشم محبان آنحضرت است لیکن محبوب وستان علی مبادا خود را بنیاد عصیان و کفر

مؤلف گوید

و بنیامین

حدیث صد و شصت و ششم

حدیث صد و شصت و هفتم

مؤلف گوید



در فضایل خضر امیر المؤمنین علیه السلام

چندین قصه از وی

در پیش ۱۶

یا اے خود را بخالفت و عصیان ایاک و کرد نماید شیعه است که پیروی اهل بیت اطهار کند و تقوی  
 زهد پیشه خود نماید بخود با الله اگر معصیت خطا سرزد ان شاء الله است شفاعت از سرور  
 و ائمه هدی نجات یابد **حدیث شریف** از ابراهیم بن محمد حموی بنی سید خود از ابو عبد الله  
 حدیث آورده که گفت بحضرت علی بن ابی طالب ختم فرمود یا ابا عبد الله می خواهم ترا  
 آگاه کنم بحسنه که هر که را باشد حدای نعم او را داخل بهشت کند و سبیه که هر که را باشد خدا  
 نعم او را سر نگون در آتش جهنم اندازد و هیچ عملی بار سبیه قبول نکند عرض کردم بلی فرمود ند که آن  
 حسنه دوستی ما میباشد بعد از آن فرمود من جاء بالحسنه فله حیره منها **حدیث ۱۶۹**  
 ابراهیم بن محمد حموی بنی سید خود از علقمه از عبد الله روایت کرده است که رسول خدا از خانه  
 زینب بنت جحش بیرون آمد و بخانه ام سلمه رفت زمانی نکشید که علی بن ابی طالب بر کوفه ای ایستاد  
 و ام سلمه مکروه داشت زیرا که آن روز روز نوبه او بود رسول خدا فرمود بام سلمه برخیز و بی  
 باز کن ام سلمه عندهی آورد رسول خدا در غضب شد فرمود طاعت رسول خدا طاعت خداست  
 و معصیت رسول معصیت خداست و اینکه برد راست کیست که خدا و رسول خدا را در مندا  
 و خدا و رسول خدا هم او را دوست می دارند گوید من رفتم و گفتم بخم که کیست آن کسی که خدا و رسول  
 را دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست می دارند را باز کردم آن مرد دو جانب در را  
 نگاه داشت تا من در پس پرده که در آنجا بود رفتم و مستور شدم پس رخصت خواسته داخل شد  
 رسول خدا فرمود ندای ام سلمه او را شناخته عرض کردم بلی علی بن ابی طالب است فرمود او برادر  
 منست گوشت و گوشت منست و خون او خون من است و او خزانة علم من است ای ام سلمه  
 بشنو و کواه باشد که علی قاتل ناکشین و قاسطین و مارقین خواهد بود پس از من بشنو و کواه  
 باشد که هلاک کننده دشمنان من است و بشنو و کواه باشد که علی احب کننده من است  
 بشنو و کواه باشد که اگر بنده خدا را بنده کی کند هزار سال و هزار سال و هزار سال در میان کن  
 و مقام و خدا را ملاقات کند و مغض علی بن ابی طالب و عترت من باشد خدا می نعم او را سر نگون  
 در آتش جهنم اندازد خلاصه اخبار این باب بسیار است بهین اکتفا نمودیم **حدیث ۱۷۱**  
 شیرازی در کتاب خود از ابو مغویه ضریحی از اعش از مسلم بطین از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده

حدیث ۱۷۱



# در فضایل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

که چون روز قیامت شود خدای تعالی امر فرماید بآل که دوزخ که هفت جهنم را مشعل کرد اندوام کند  
برضوان که حنث هشت بهشت را زینت دهد و همی که بیل فرماید تا صراط را بر روی جهنم بکشد و  
بجبرئیل فرماید تا میزان عدل را در زیر عرش برپا کند و محمد را ندا کند که امت خود را بر آبی  
حساب حاضر کن بعد از آن خدای تعالی امر فرماید که بر بالای صراط هفت قطره استوار کند  
طول هر قطره هفده هزار فرسخ و بر بالای هر قطره هفتاد هزار ملک ایستاده پس زن و  
مرد این امت را از ولایت امیر المؤمنین و محبت اهل بیت محمد سؤال کنند هر که اقرار کند مانند  
رق خا طاف از آن قطره بکند و هر که اهل بیت رسول خدا را دوست ندارد از بالای قطره سر  
نکون در قعر جهنم در افتد هر چند که حسنا او بقدر عمل هفتاد صدیق باشد و در قطره دوم  
انغاز سؤال کنند بر سیم از زکوة پرسند و چهارم از روزه تحقیق نمایند و پنجم  
از حج و بر ششم از جهاد و در هفتم از عدل هر که هر چه را اقرار کرد از آن قطره مانند برق خا طاف  
بکند و هر که اقرار نکرد معذب شود و اینست که خدای تعالی میفرماید و قوهم اثمهم مستولون  
یعنی ای ملائکه نگاه دارید بندگان را بر قطره اول تا هم مستولون عرب و لایة علی حب اهل بیت  
یعنی سؤال کرده خواهند شد از ولایت علی و اهل بیت طهارت صلوات الله علیهم حدیث  
صد هفتاد و یک موقوف بر احمد که از اعیان علماء عامه است در کتاب فضایل خود از ابن عباس روایت  
کرده است که رسول خدا فرمود که چون روز قیامت شود خدا تعالی را در بالای صراط  
باز دارد و احکام از آن نگیرد مگر آنکه با او برات بیزار نباشد از سمنان علی کرم الله وجهه  
حدیث صد و هفتاد و یکم ابو الحسن علی بن محمد خطیب شافعی معروف بابن مغازلی در  
کتاب مناقب علی سید خود از عبد الله بن السری وایت کرده است که رسول خدا فرمود که چون روز  
قیامت شود و میزان عدل را بر لب جهنم نصب نمایند از آن نگیرد احکام مگر آنکه کتاب ولایت علی  
الطالب با او باشد که بکند ایضا ابن مغازلی شافعی بطریق مختلفه و اسانید متعدده روایت  
کرده است که حاصل همه روایات آنست که رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود و میزان را بر لب  
نصب نمایند احکام از آن نگیرد مگر کسی که با او برات ولایت علی باشد در بعضی روایات از  
چند طریق آمده است که رسول خدا فرمود الا من مع جواز علی بن ابیطالب حدیث صد و سی و یکم

حدیث صد و هفتاد و یکم

حدیث صد و هفتاد و یکم

حدیث صد و هفتاد و یکم



در فضایل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

این شیرویه که از اعیان علمای عامه است در کتاب فردوس در باب احسان خود از عمر خطا روا  
 کرده است که رسول خدا فرمود دست علی برات زاده می زان تن مجسم است **مَوْلَا فَا كُونُوا**  
 خضر عمر مثل ابن خلیکان می نویسند در کتاب خود که دوستی علی با تنن جمع نمیشود یا اللعجب این  
 اعتقاد فاسد **حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ** ابو الحسن فقیه ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بنده خود  
 حضرت امام محمد باقر را روایت کرده است که در ایة شریفه ام یحسُدون الناس علی ما ایتهم الله من فضله  
 فرمودند ما یمجدلوا سؤکندان مردم ما بیکه حسد می برند مردم با آنچه خدا می دهد از فضل خود بما  
 کرامت عطا فرموده است **حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ** ابو الحسن فقیه ابن مغازلی شافعی بنده خود  
 از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا فرمود من دعا کرده پدرم ابراهیم عرض کرد  
 یا رسول الله تو دعا کرده ای و من دعا کرده پدرم ابراهیم و محی فرستاد که ای جانی  
 للناس اماما ابراهیم از این وحی شاد شد خواست قنناداشت از فرزندان او بیرون رود  
 عرض کرد و از ذریه من مثل من امام قرار ده پس خدا می دهد وحی کرد ای ابراهیم من با تو عهد نمیکم که بآن  
 وفانکم عرض کرد پدر کارا ان کدام عهد که بان وفا نمیکم فرمود شما کاران از ذریه تو امام بشوید  
 نمیکم ابراهیم عرض کرد پدر کارا ان کدام است ظالمی که عهد ما بشوید و نمیکم است که سجد  
 کند بتی ان را هرگز امام نمیکم انم عرض کرد واجبتی و بنی ان بعد الاصل نام پسر منتهی شد اما  
 بسو من و برادر من علی که من و او هرگز ستایش بت نه کردیم یعنی اگر لمح پسر ستایش بت را در یافت  
 هر انیه شایسته نبوت و امامت بنویم پس مرا پیغمبر کرد و علی را وصی و خلیفه من **مَوْلَا**  
**کَوْنُوا** ابن خیراقن و احکم ادله و براهین ثابت است بر خلافت و امامت مولا الموالی حضرت  
 امیر المؤمنین و عدم حقیقت خلفاء قبل از آن حضرت که همه آنها مشرک و بت پرست بودند قبل از  
 اسلام و ظالم نشانیده امامت نیست شرک از هر ظلمی بالاتر است ان الشرک لظلم عظیم پر مشرک  
 امام نخواهد شد و محفی نماند که چون امامت امانت الهی است حنا امانت الهی باید کسی باشد که  
 ظلم و فسق اصلا از او سر نزده باشد و سر نزده که توان مقابل بدخل عقد خلافت را که امامت است  
 بکف کفایت و گذاشت پیش شخص فاسق و فاجر و مشرک بالله لایق هم چنین امانت نخواهد بود  
 و اینست معنی لاینال عهدک الظالمین چه این ایة موقت بوقتی دون وقتی نشده است خداوند علیم و

مَوْلَا فَا كُونُوا

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ

مَوْلَا فَا كُونُوا



و خیر است و سخن حق را بر زبان قاضی بیضاوی که متصل به تشنیت در انداخته که محبة باشد  
 با آنکه مخالفت در مذهب است و گفته است لَأَنَّ الْأِمَامَةَ أَمَانَةٌ مِنَ اللَّهِ وَعَهْدٌ وَظَاهِرٌ لَا  
 يَصْلُحُ لَهَا الْبَرَّةُ إِلَّا تَقِيَاءَ مِنْهُمْ وَفِيهِ دَلِيلٌ عَلَى عِصْمَةِ الْأَنْبِيَاءِ مِنَ الْكِبَارِ قَبْلَ الْبَعْثَةِ وَأَنَّ  
 الْفَاسِقَ لَا يَصْلُحُ الْأَمَامَةَ أَنْتَ كَلَامُ بَيْضَاوِيِّ مَخْصُصٌ مَعْنَى أَنَّكَ عِبَارَتًا نَسَبْتَكَ أَمَامَتًا مَانَتْ  
 أَنْ تَحْدُثَ وَعَهْدٌ اسْتَنْزَحَ أَنَّكَ ظَاهِرٌ لِمَصْلَاحَةِ هَؤُلَاءِ مَا تَرَانْدَارِدُ وَخَاصٌّ نِيكُو كَا سَرَانُ  
 پرهیزگار است و همین دلیل بر عصمت و بیگناهی انبیایچه پیش از بعثت اظهار چه بعد از  
 بعثت اظهار میکند بجهت آنکه فاسق صلاحیت امامت ندارد و همین دلیل را ما قبول داریم  
 و أدلة حقّه امامیه است بهین گفته بیضاوی که از رؤساء علمائ اهل سنت است **حَدِيثُ صَدِّ**  
**هَفْتَادِ يُونُسَ قَطَانَ** در تفسیر خود بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که در ایام  
 ندعو اهل ناس با ما هم گفته چون روز قیامت شود حقیقه ائمه هدی و مصابیح دجی و اعلام تقی  
 حضرت امیر المؤمنین و حضرت حسن و حضرت حسین علیهم السلام را بخواند و بایشان فرماید شما خود و  
 شیعیان شما از صراط بگذرید و بجای خود داخل بهشت شوید و بعد از آن امامان فسق و جور را به  
 خواند و بخدا سو کند که یزید بن معاویه نیز از ایشان است پس بان امام فاسق گویند دست دوستی  
 و پیروان خود را بگیر و بجای خود داخل جهنم شو **مَوْلَانِ كُوَيْدِ** میگویند ما امامیه هرگز که  
 که مخالفت امام زمان نموده است و یا خاصه و مشاجره و ظلم و ایداء امام بحق نموده اند امام  
 فاسق است چونکه جمع صدیق و فقیضین محال است بعد از آنکه تخصیص روایت شد یوم ندعو اهل  
 ناس با ما هم و حضرت امیر و حسنین و خطاب الهی شود که خودتان دست عیای خود را گرفتار  
 و از صراط بگذرید و بجای خود داخل بهشت شوید مثل معاویه و امثال او که ادعای خلافت و  
 و امارت می نمودند و غاصب ظالم و خضر و فرزندان او بودند و پیرو خانواده عصمت نبودند  
 و تابع آنها نبودند بلکه خود را امیر بر آنها می داشتند و ظلم و جور بر آنها را می داشتند چگونه  
 داخل امام فاسق نباشند و همین دلیل کافی است بر حقیقت هلیت اظهار و بطلان مخالف  
 ایشان و مؤید عرض مؤلف است این حدیث **حَدِيثُ صَدِّ** و بفهم از حمویه بن عبد صالح  
 حضرت علی الحسین را از پدرش روایت کرده که حسن بن علی بعد از شهادت پدرش خطبه خواند

در فضایل و مناقب حضرت امیر علیه السلام

و مؤید عرض مؤلف است

در فضایل و مناقب حضرت امیر علیه السلام



# در فضایل اهل بیت علیهم السلام است

و فرمود به تحقیق از دنیا رفت در این شب مردی که احدی را و پیشی نکرده است و احدی نیز با او نخواهد رسید  
 می گویند تا آنکه بعد از آن فرمود ایها الناس هر که مرا میبازد بداند و هر که نمیداند بداند منم پس سغیر  
 منم پس شیر و منم پس نذیر و منم پس خواننده مردم بدین حق باذن خدا و منم پس سراج منیر و منم از اهل بیت  
 که جبرئیل در خانه آنها فرود می آمد و از خانه آنها بالا می رفت و منم از خانواده که خدای تعالی بطرف گردانید  
 از ایشان رجس و شر و کفر را و ایشان را پاک و پاکیزه گردانید از هر گناهی و منم از اهل بیت که خدا  
 مودت ایشان را بر مسلمین واجب نمود و فرمود قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی  
 و من یقترب حسنة نزد له فیها حسنا مودت ما اهل بیت است **حدیث صد و شصت و نهم** ابراهیم بن  
 محمد حموی که از اعیان علماء عامه است بنده خود از یاس بن سلمه بن کوع از پدرش و زده است که  
 رسول خدا فرمود النجوم امان لاهل السماء و اهل بیت امان لامته **حدیث صد و هفتاد و نهم**  
 حموی با سند خود از حضرت علی بن الحسین و روایت کرده است که فرمود ما یمم مسلمین و  
 ما یمم حجتیهای خدا بر عالمیان و ما یمم سادات مؤمنان و ما یمم سر کرده یحییان با نام و نشان و  
 ما یمم اقا یمومان و ما یمم امان یعنی زنها را اهل زمین چنانکه ستارگان زنها را اهل آسمانند  
**حدیث صد و شصت و هشتاد و یک** در تفسیر تعبیر بنده خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که  
 رسول خدا فرمود ایها النبیاء الله لیزهبن عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در شان  
 پنج نفر نازل شده در من و علی و فاطمه و حسن و حسین **حدیث صد و شصت و هشتاد و یک** ابراهیم بن  
 محمد حموی در کتاب خود بنده خود از ابن عباس روایت کرده است و رای نهی ندع ابناؤنا و ابناؤکم  
 و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم آورده است که گفت انفسنا در رسول خدا و علی مرتضی که نفس  
 رسول خداست نازل شده است و نسائنا در فاطمه و ابناؤنا در حسنین و نفرین بر دروغ گویان  
 در حق عاقب و سید و عبدالمسیح و اصحاب و نازل شد **حدیث صد و شصت و هشتاد و دو** ابو نعیم حنا  
 حلیه الا بر با سند خود از اعمش از سعید بن خیبر از ابن عباس روایت کرده است که چون ایة قل لا  
 اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی نازل شد عرض کرد ندبار رسول الله کلامنا نانی که  
 خدا ما را مودت ایشان امر فرموده است و علی و فاطمه و اولاد ایشان مالکی هم در کتاب فیصول  
 المهمة بهمین قسم روایت کرده است **حدیث صد و شصت و هشتاد و سه** مالکی از ابن عباس روایت

حدیث صد و شصت و هشتاد و یک

حدیث صد و شصت و هشتاد و دو

حدیث صد و شصت و هشتاد و سه

حدیث صد و شصت و هشتاد و چهار

حدیث صد و شصت و هشتاد و پنج

حدیث صد و شصت و هشتاد و شش



# در فضل خضر امیر المؤمنین علیه السلام

گفته است که در این راه و من یقرن حسنه نزد له فیها حسنا رسول خدا فرمود حسنه را این آیه موقت  
 ال محمد است و ایشان اهل بیت من اند **حدیث صد و بیست و چهارم** ثعلبه در تفسیر خود باند  
 خود از ام سلمه روایت کرده است که هر سو خدای بفاطمه فرمود شوهر و فرزندان از من جدا کن  
 پس آن حضرت روای بر روی ایشان کشید و دست مبارک بر سر ایشان بلند کرد و عرض کرد اللهم  
 هؤلاء ال محمد فاجعل صلواتك وبرکاتك علی محمد و آل محمد فانک حمید مجید ام سلمه گوید من  
 یکطرفه آن کسان را بلند کردم تا داخل شوم خضر از دست من کشید و فرمود عاقبت تو بچیز هست  
 و ابوحاتم از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا بجانب علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام  
 نظر فرمود و فرمود من جنم با کسی که باشد اجنکت و صلح با کسی که باشد صلح است **حدیث صد و پنجاهم**  
 و هشتم ابوبکر شیرازی در کتاب ترقی القرآن فی شان امیر المؤمنین در حدیث مالک  
 بن انس از حمید زانسلی و زده است که گفتان الذین امنوا در شان علی فانی شده است پیش  
 از همه کس رسول خدا را تصدیق کرده و عملوا الصالحات با دای فرایض پیوسته و انک هم  
 خیر البریه یعنی علی افضل خلق است بعد از رسول خدا تا آخر سوره و ایضا اعشار از عطیه از خدا  
 و خطیب خواند می از جابر روایت کرده است که چون ابن ابی نازل شد رسول خدا فرمود بعلی علی خیر البریه  
 است یعنی علی خیرین مردم است در روایت جابر است که هرگاه علی می آمد اصحاب رسول  
 الله می گفتند خیر البریه آمد **حدیث صد و شصت و ششم** در آیه و ربک یخلق ما  
 یشاء و ما یختار ما کان لهم الخیره حافظ محمد بن مؤمن شیرازی و علی بن جعفر از علماء عامه همدان  
 باند خود روایت کرده اند از انس که رسول خدا فرمود خدای تعالی آدم را از کل افرید بجز خود که  
 خواست بعد از آن فرمود و یختار و بدو مستی که خدا بر کردید من و اهل بیت مرا بر جمیع خلق و اختیار  
 کرد ما را و رسول خود کرد و ایندو علی و وصی من پس گفت ما کان لهم الخیره یعنی من قرار ندادم  
 برای منبذ کان که اختیار کنند کسی را و لکن خود اختیار میکنم هر که را بخواهم پس من و اهل بیت  
 من صفوت خدا و برگزیدگان اویم از مخلوق او و اختیار کرده خدایم از خلق بعد از آن فرمود  
 سبحان الله عما یشرکون یعنی منزّه است خدا از آنچه شرک میگردانند با خداوند گفتار  
**مولف گوید** عجالت که امت خضر رسول بعد از او جمع شدند و اختیار نمودند کسان را بمیل

حدیث صد و بیست و چهارم

حدیث صد و پنجاهم

حدیث صد و شصت و ششم

حدیث صد و شصت و ششم



در فضایل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

خود نشان و مقدم داشتند بر اختیار خدا و اخواهیا نیست و ربك یعنی پروردگار تو ای محمد عیلم  
 ما تكن صدورهم یعنی می انداختند بر اینها می کنند و رینه های ایشان حضرت رسول فرمودند یعنی  
 بغض منافقان نسبت بتو و اهلبیت تو مقابل شد **حدیث شریف** **صَدَقَ شَيْخَانِي** صاحب من الفخر  
 في العروة الطاهرة روایت کند از ابوبکر که روایت کرده است از رسول خدا که فرمود یا علی من و تو  
 از جنب خدا افریده شدیم عرض کرد یا رسول الله جنب خدا کدام است فرمود سر میست مکنون  
 و علم نیست مخزون که جز ما احد را از ان نیا فریده پس هر که ما را دوست دارد بعد خدا وفا کرده است  
 و هر که ما را دشمن می دارد خواهی گفت در آخر نفس که از دنیا می رود یا حسرت علی ما فرطت فی  
 یعنی ای فلان مت و پشیمان من بر آنچه تقصیر کردم در جانب خدا یعنی در حق او یاد را مرا یاد حق  
 امیر دین علیهم السلام **حدیث شریف** **و هبشتم** ایضا ابراهیم بن محمد حموی که از  
 استناد خود از خیمه جعفر و انی میکند که از حضرت ابی عبد الله شنیدم فرمود ما یم جنب الله  
 و ما یم بر کز پیکان او و ما یم نیکان او و ما یم ارث برندگان بخیلان و ما یم امنا خدا و ما یم حب خدا  
 و ما یم از کان ایمان و ما یم ستونهای اسلام و ما یم رحمت خدا بر خلق و خدا می تقی بما فتح کرده  
 افرینش را و بما ختم میکند ان را ما یم امانان راه نما و ما یم چراغان شبان ناریك و ما یم یقولون  
 و ما یم اخرون و ما یم علمهای بلند حق هر که بما تمسك جست بما سپید و هر که باز پس ما ند غرق گردید  
 ما یم بخیلان با نام و نشان و ما یم نیکان خدا و ما یم راه روشن و ما یم راه راست بسو خدا و ما یم  
 نعمة خدا بسو خلق و ما یم طریق واضح و روشن حق و ما یم معدن نبوت و ما یم موضع مسالمت  
 و ما یم امان که ملائکه در خانه ما آمد و شد میکردند و ما یم چراغ روشن مرکبی را که از ماطلب و شانه  
 کند و ما یم راه راست از برای کسی که پیر و ما کند و ما یم راه نمایان بسو بهشت و ما یم حلقه های  
 محکم اسلام و ما یم حبه ها و پله ها که هر که بر ما گذشت بر همه پیشه گرفت و هر که باز پس ما ند هلاک شد  
 و ما یم مرتبه عالی بهشت خدا تع بما رحمت خود را نازل می کند و بما زین را سیراب میکند و بما  
 عذاب بطرف میکند هر که ما را شناخت و دانست و حق ما را فرماید و ما را قبول کرد و از ما  
 و باز گشت او بسو ما خواهد بود **مَوْكُوفٌ** که این همه فضایل بزبان ابراهیم بن محمد  
 چو خدا جاری نموده که احد از بزرگان خلق ایشان از ای امیران نبوده اند و مدعی آنها نیستند

فقهی و فقهی

حدیث شریف

و کوفی



الفضل ما شهدت به الاعداء **حدیث صد و هشتاد و نهم** ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابن عباس و ابی الدین بنفون مواعظ و ابی تکوید که آن کس علی بود که چهار درهم او را بود پس انفاق نمود یکدر هم را خفای و پنهان و یکدر هم را اشکار و هویدا و یکدر هم در شب یکدر هم در روز این ابی نشان او نازل شد **حدیث صد و نود و یک** ثعلبی گوید عبد الله بن عمر گفت علی را سر خصلت بود و سه فضیلت که اگر ملایکی از آن ها بود برای من بهتر بود از شتران سرخ موی یکی ترویج فاطمه و یکی اعطاء ولایت در روز خیبر و یکی ابی مخوی **مؤلف گوید** مفسر کاشانی هم در تفسیر این حدیث از عبد الله بن عمر از پدرش روایت میکند **حدیث صد و نود و یک** ابن مردویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که او ثانی الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا و ابی کرده است که آن حضرت فرمود که ما یم بر کزیدگان که قرآن را بارت بما داده خلدوند **حدیث صد و نود و دو** حاکم ابوالقاسم حسکانی بسند خود از محمد بن حنفیه و برایت دیگر از ابوصالح از ابن عباس روایت میکند که گفت در کتاب خدا علی را نامها بیست که مردم آنها را نمی فهمند و عید آنها را انجمله قول خدا نعم است فاذن مؤذن بینیم زیرا که مؤذن در این ابی نام نامی آن حضرت است و بعد از آن ابن عباس گوید که آن حضرت فرمود الا لعنة الله على الذين كذبوا بولايته واستخفوا بحقوقي يعني الكاه باشيد که لعنة خدا بر انجاسته است که تکذیب و لايت من کردند و حق مرا سهل شمارند و عصب نمودند **حدیث صد و نود و سه** حاکم ابوالقاسم حسکانی باسناد خود از اصبع بن نباته روایت کرده است که من در خدمت علی بن ابی طالب بودم که ابن الکواء آمد و این ابی را سؤال نمود انا حضرت فرمود وای بر قویا بن الکواء ما یم که در روز قیامت در میان جهشت و زخ با ایستیم و هر که در دنیا ما را یاری نمود **حدیث صد و چهار** و لا بعلا مات و بشناسیم و بتعظیم تمام در هشت عشر شد و ایم را نهائے که عداوت ما را و زید اندازند **حدیث صد و پنج** ابیسان بشناسیم و بعد جهنم و عقاب الیم و مناسیم این خبر را صاحب مناقب لفاخرة بسند خود از ابن عباس روایت میکند خرب حیرن مضمون لا انکه در انجیث لفظ شیعه دارد و در میان خود را بشناسیم که بهشت بریم و لفظ دشمنان که ما را از مقام خود و منزلت خود مان پست کردند **حدیث صد و شش** ما را بشناسند بشناسیم و داخل جهنم کنیم **حدیث صد و هفت** و حقیقت موفق بن احمد بسند خود از فضیل میمون روایت کرده است که

حدیث صد و هشتاد و نهم

حدیث صد و نود و یک

حدیث صد و نود و دو

حدیث صد و نود و سه

حدیث صد و چهار

حدیث صد و پنج



در نه اخضر امیر مؤمنان علیه السلام

که انس بن مالک گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود برادر و وزیر من و طبر جانشین من پس از من  
 علی بن ابی طالب است **حدیث صد و پنجم** ابیهم بن محمد حموی که از اعیان علماء عامه است  
 بسند خود از عبد الله بن علی روایت کرده که رسول خدا فرمودند که هر که نکو بد علی بن ابی طالب است  
**حدیث صد و ششم** در کتاب صراط المستقیم از جماعه از عامه روایت کرده که از عایشه  
 مرویست که هم چنین قیس بن حازم و صفی بن شیرازی و ابن مردویه خوارزمی و ابن حبش و بلادی  
 و ابن عبدوس و طبرانی روایت کرده اند که همه از رؤساء علمای عامه اند که ان علیا خیر البشر من ابی  
 فقد کفر خیر البریه و خیر الخلیفه و خیر من خلف و خیر الناس **حدیث صد و هفتم** در  
 ثلث اخیر از جزء چهارم از صحیح بخاری از اجراء ثمانیه در فضیلت حضرت امیر از عمر بن الخطاب روایت  
 کرده است و ایضا در کتاب جمع بین الصحاح الستة تألیف زین عبد در جزء دوم از فضیلت علی بن ابی طالب  
 هم گوید که عمر بن الخطاب گفته است که رسول خدا وفات یافت از علی را صبی بود و رسول خدا  
 فرمود با و انت منی و انا منک تو از منی و من از تو هستم **حدیث صد و هشتم** در فضیلت  
 احمد بسند خود از جابر روایت کرده که رسول خدا فرمود چون خدای تعالی اسمانها و زمین را خلق کرد به  
 و خدا نیت خود دعوت نمود اجابت نمودند بعد از ان نبوت من و ولایت علی بن ابی طالب را  
 برانها عرض کرد قبول کردند بعد از ان افریدگان را خلق کرد و امر دین را بجا تفویض نمود پس  
 سعیدانکسیست که بما سعید شد و شقیانکسیست که بما شقاوت و زید ما یم حلال کنندگان  
 حلال خداوند و ما یم حرام کنندگان حرام خدا و ابوالحسن فقیه بن شاذان در کتاب مناقب ماه  
 از طریق عامه از جابر همین حدیث را تا آخر روایت کرده است خلیه جای تعجب است که هیچ صاحب  
 شعور این روایت را نقل نمیکند که رسول خدا فرموده است که خدا افرید خلا یقودا و امر دین را  
 بمن و علی بن ابی طالب تفویض نمود پس سعیدانکسیست که بما سعید شد و شقیانکسیست  
 که بما شقاوت و زید ما یم حلال کنند حلال خدا و حرام کنند حرام خدا و ظاهر است  
 امر دین بحضرت رسوله بنیوت و بحضرت امیر و بخلافت و ولایت و حلال و حرام الهی هم بدست  
 ایشانست و با وجود این مقدم داشتند کسانی را که حضرت امیر خشم ناک و غضب ناک و  
 ناراضی بود از آنها چنانکه بنقل اخبار خود عامه ثابت است هیچ تصور نتوان نمود باین تفاوت

حدیث صد و پنجم

حدیث صد و ششم

حدیث صد و هفتم

حدیث صد و هشتم



حکایت فضایل خضر امیر المؤمنین علیه السلام

خضر بن فرموده حضرت رسول الله

در زید بن فرموده حضرت رسول الله **حکایت خضر بن فرموده** حضرت رسول الله علیه السلام که ما هر دو بنزد ابویوسف بنضاری مدینه و با و گفتیم خدای تعالی که حاجی داشت تو را بیغیم خود که اگر ام کرد بر حله و می که بدر خانه تو بنزد خود را آمد و آن خضر همان تو بود بان فضیلتی که بتو را می داشت است اخبار کن ما را از بیرون رفتن تو با علی بن ابیطالب و قتال نمودن با اهل لا اله الا الله گفت سوگند یاد میکنم که رسول خدا در همین خانه که اکنون با من نشستند بود در خانه کسی نبود مگر رسول خدا و علی در جانب راست او و من در جانب چپ او و انس و پیش روی او ایستاده بود که ناگاه در حرکت کرد بان فرمود بیین چه کس است انس بیرون رفت و آمد که عمار است فرمود که در را باز کن برای عمار که یاکیره است انس در را باز کرد عمار داخل شد و رسول خدا سلام کرد رسول خدا با و مهری فرمود بعد از آن عمار فرمود ای عمار پیش از من در دنیا امت من اختلاف افتد تا آنکه شمشیرها بر روی یکدیگر کشند و یکدیگر را کشند چون چنین دید دشت دامن علی برد و اگر همه کی مردم بر اهل بیت و علی بر اهل دیگر توان راه برو که علی رفته است دست از مردم باز کن ای عمار علی ترا باز نخواهد داد است از هدایت و دلالت نخواهد کرد بضد لانا یعمنا طاعت علی طاعت منست طاعت عمار غرض اجل است و قرین همین خبر و جزئی اختلاف عبارت موفق بن احمد بن بند خود از علقمه و اسود روایت میکند که هر دو میگویند از ابویوسف انضاری شنیدیم که گفت از رسول خدا شنیدم که عمار یا سر فرمود که محبت ترا جماعه که طاعت امام و معصوم بیرون رفته باشند و تو با حق باشی و حق با تو باشد ای عمار هرگاه دیدی علی را بوادعی میرو و همه مردم بوادعی دیگر تو بوادعی که علی میرود سلوک کن و مردم را بگذار که علی ترا بکمال نزد یک نمیکند و از هدایت بیرون نمیرد یا عمار هر که شمشیری بر کنن و قتلاده سازد با عانت علی بر دشمنان و حکام نعم در روز قیامت حایله از در یکتاب کردن او قتلاده است هر که شمشیر بکودن در او نیز با عانت دشمنان علی خدا تعالی در روز قیامت کردن بند از آتش بکند و بحسب آنکه در کتب علماء عامه است که خلیفه دوم شمشیر کشید که یا علی بن عتک و الا کردنت میزنم خضر فرمودند یا امیکشته کسیر که بند خدا و برادر پیغمبر گفتند خدا را است و ای برادر پیغمبر نیستی



در مذهب و مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

و ایضا حموی با سند خود از حدیثی روایت کرده است که رسول خدا فرمود طاعت علی  
طاعت من و معصیت من هت و ایضا عامر شعبی که از نواصب صحرا وین از  
ولایت حضرت امیر المؤمنین از عروه بن زبیر بن عوام روایت کرده است که ابوبکر گفت از رسول خدا شنیدم  
که فرمود الحق مع علی و علی مع الحق که علی با حق و حق با علیست یا العجب که همین علی که مکرر احتجاج  
فرمود و مطالبه حق خود می نمود و با وجود این حق و را که خدا و رسول تعیین نصیح نموده بودند  
و غصب حق او را نمودند **در حدیث ولایت** و سید صاحب غایة المرام می نویسد شیخ ابی هاشم بن محمد بن  
ابی بکر بن ابی حسین محمد بن حموی جوینی که از اکابر و اعیان علماء عامه است در کتاب فرائد السمطين فی  
فضایل المرتضی و التبول و البطین که از مؤلفات و است با سند خود از ابی هاشم روایت کرده است که  
پیغمبر فرمود چون حقتم آدم را فرید روح در او دمید بجانب است عرش نظر کرد پیغمبر نور دید که در  
رکوع و سجود ندانست و در آن حال می فرمود یا فیه خطیب خطیبی فریدم عرض کرد پس چه  
این است با چه که در هیئت صورت خودم مشاهده میکنم ختمه خطاب فرمود ای آدم اینان که خطیب  
میکند از اولاد تو اند اگر اینان نبودند تو را غیا فریدم و جهت ایشان پیغمبر نام از نامهای کریم خوشگوار  
و خدا کرده ام و اگر این پیغمبر نبود غیا فریدم بهشت را و نه دوزخ را و نه عرش را و نه کرسی را و نه اسماء  
و نه زمین و نه ملک و نه انس و نه جن و ای آدم من محمودم و این محمد است و من عالم و این علی است و من فاطمه  
این فاطمه است و من احسانم و این حسن است و من محسنم و این حسین است العزیز و جلال خود سوگند یاد کرده است  
که در راه هر کس بقدر ذره عدل و تایشان باشد او را بسوزانم و یا نکند یا آدم اینان بر کزیده کان من اند  
بدانست که بدوستی ایشان مردم را از عذاب جهنم نجات میدهد و بدشمنی با ایشان مردم را با تش سبوانم و چون  
تو را بمن حاجتی باشد با تو را این پیغمبر تو را جوی که بر او دم پس غنیتر فرمود ما یم سفینه نجات هر که بان  
تعلق جوید نجات یابد هر که از آن تخلف کند هلاک کرد و هر که را حاجتی تسبیح خدا باشد یا اهل بیت  
در خانه بخواند یا طالع حفظه کن ای خیر را و جمیع اخبار را که علمای اهل سنت نقل نموده اند در کتابهای خود  
که این پیغمبر وجود مبارک مقدس مطهر که با این جلال و شکوه خدای متعال جل شان این درجه این مقام را  
برای آنها خواسته و بطفیل و حق اقدس آنها خلق و ایجاد فرموده است چه گونه اقتدر بر یک از ایشان ظلم و تم  
نمودند حدیث ولایت و سید کیم موفقی بن احمد در کتاب مناقب خود روایت کرده است که مغویه ابو جعفر علیه السلام و العار

مستوفی

کتاب در بیان مناقب



کتابت نموده بود و او را ترغیب نموده بود که بنیاید و از در محاربه با علی امیر اهل بیت نماید و در جواب کتابت  
معوویه نوشت جواب از عمر بن الخطاب و حصار رسول الله صلی الله علیه و آله بنی بے سفیل اما بعد بنی ای  
معوویه که نوشته تو بمن رسید خواندم و مظاهر البیاض فرمیدم بمن نوشته بودی که دست از اسلام کشیده  
و بنیای کانه با تو قدم در روطه ضلالت گذارم و ترا بر باطل اعانت کنم و شمشیر بر روی علی بن ابیطالب  
کشم و حال آنکه علی بن ابیطالب را رسول خدا و وصی و وارث و ادا کننده دین و وفا کننده وعده ها رسول  
خداست و شوهر دخترش سیده زنان عالمیان است و پدر و فرزندان و حسن حسین سادات جوانان  
اهل بهشت است و نوشته بودی که من خلیفه عثمان بن عفان هستم این را در دست گرفته و لیکن مردم  
باذیکرمی میگویند و بیعت مردم باذیکرمی سبب عزل تو از خلافت شد و خلافت از دست تو رفت  
و اینکه مرا بتعظیم و توقیر نام برده و ستوده و مرا صاحب سوارخانه و صاحب جیش انحضرت خوانده  
بودی من باین سخنان که تو نوشته بودی مغرور نمیشوم و از جاده خود قدم بیرون نمیگذارم و  
دست از ملت خود باز نمیگیرم و اینکه محبت ابوالحسن علی بن ابی طالب نسبت ظلم و حسد را بقتل  
بن عفان داده بودی که صحابه را فاسق خوانده و کمان کرده بودی که علی ایشان را بقتل عثمان تحریر  
کرده است محض کذب و بهتان و افتراء است و ای بر تو معاویه خود نمیداند که علی جان خود را در راه  
رسول خدا بذلک و ایثار نمود و در فراش خوابید و در اسلام از همه کس سابقتر است و در  
هجرت با آن حضرت از همه کس پیشتر است رسول خدا در حق او فرمود علی از من است و من از علی و او را  
ممبر لیه هر دو است از موسی مکرانکه پیغمبر پس از من نباشد و در روز غدیر خم فرمود حضرت  
رسول الا من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من  
من نصره و اخذ من خذله و انکس یتسکه رسول خدا در روز غدیر فرمود که فردا را بیت  
جنگ را بکسی دهم که خدا و رسول دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند و روزیکه  
مُرخ بریان در پیش روی او بود و گفت که خداوند این را کسب کرده که محبوب ترین مردم باشد در  
نزد تو با من از این بریان تناول نماید که علی را شد چون وارد شد رسول خدا فرمود  
الی الی و در یوم النضیر فرمود علی اقام البررة و قاتل الکفرة الفجرة منصوب من نصره و محذور  
من خذله و بالجملة حضرت رسول در حق علی فرمود علی و لیکم من بعدک و اینکلام را بمن بر تو و جمیع





# در ولایت دوستی حضرت المومنین علیه السلام

مسلمانان مؤکد ساخت و فرمود این تارک فیکم الثقلین کتاب الله و غیره و فرمود انا مدینه العلم  
 و علی بابها و توابع معویه میدانند ایا تیرا که حقیقت در قرآن خود فرستاده در حق علی و علی را در این  
 آیات و در این فضایل شریکی نیست مثل یوفون بالندوة و ایة انما ولیکم الله و رسوله و ایة فمن  
 کان علی بنیة من ربّه و تیلوا شاهد من رویه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و اینکه حقیقت  
 بر رسول خود فرمود قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی و رسول خدا فرمود با و اما ترضون  
 تكون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا بنی بعدک و با و فرمود یا علی صلح تو صلح من است حنك  
 حنك من ملت و تو برادر و ولی منی و دنیا و آخرت یا علی هر که ترا دوست دارد و مراد دوست داشتن  
 و هر که ترا دشمن دارد مراد دشمنی داشته است و خدا تعالی دوستان تو را داخل بهشت کند و دشمنان  
 ترا سرنوین در جهنم اندازد و بدان امعویة که هیچ عاقلی که خداوند شعور با و داده و متدین  
 بدین باشد فریب ترا نمیخورد و باین نوشته تو بضالت نیفتد بعد معویة جواب این نوشته  
 عمرو بن العاص را نوشت مشتمل بر نوید اموال و وعد حکومت ریاست با و نوشت و بمهر  
 خاتم خود مختوم نمود و راخر کاخ ذهم بعضی آیات نوشت که ملخص مضمون آن اشعار معویة  
 است که نقد ظاهرها نیک نسبی را بیکر این نوشته موعود مرا نقد بکیر و دنیاى خود را و عزت خود  
 بیفزاید که مال بسیار بتو بخشم و عاقبت هم عمر بن العاص فریب نیا خورد و دست از آخرت کشید و دست  
 بسو معویة برد العجب کل العجب آنچه که در این حدیث از آیات با هر قرانی و خصوص ظاهر و صریح  
 خدا در حق امیر المومنین نقل کرده است و روایت نواصل اهل خواجه با و جواب این بین را به نیافزود  
 که در وضالت را انخیلا نمود هم عمر بن العاص و بوعدها و نویدهای معویة ملحق شد با و نوشت  
 گوئی اخبار و آیات در خصوص بخلافت و وصایا و ولایت حضرت امیر المومنین  
 و یازده نفر را در انحضرت از نص حلی و نص خفی نه بنوعیست که ممکن شود احضار نمود یا  
 محصور شود لیکن فقیه خاص از کتب علماء عامه آنچه ملاحظه نموده ام و از نظر مکنشده و آنچه  
 در کتب مشهور علماء امامیه محکیا عنهم نقل نموده ام که از کتاب مناقب ابن شهر آشوب و کناغیه نقل  
 و کتاب حید الشیعة و کتاب مناماته از ابن شاذان و از هنا کشف الغم و کتاب حق الیقین مرحوم مجلسی  
 از روا عامه علماء اهل سنت که غیر اخبار امامیه یازده از هزار هزارها می باشد حقیق و غیره و اخبار



## در فضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

ص ۲۹۷

محض الزام خصم و اقامه دلیل بر نصوص نبوی بملاحظه اختصار کتاب یاده بقلم تحریر بنیاد و در  
و ممکن نیست و غیر محصو است که احد بخواند در بحر اخبار نبوی در فضیلت منقبت حضرت  
امیر المؤمنین نقل و بنیاد بقلم تحریر آورد چه خطب خوارزمی که از علماء عامه است در  
کتاب مناقب از جمیع نقل کرده از عبد الله بن عباس روایت نموده اند که گفت از رسول خدا  
شنیدم که فرمود لو ان الریاض قلام و البحر مداد و البحر حساب و الا لشک کتاب ما احصوا  
فضایل علی بن ابی طالب یعنی اگر درختان قلم باشند و دریاها مداد و حیوانات حساب  
کنند و آدمیان نویسندگان نمیتوان شمردن فضایل و کمالات علی و کسیکه حضرت رسول الله  
در شان او چنین فرماید چه گونه ممکن باشد که فضایل و مناقب او را لیکن بجهت محبت بر  
استدلال خود آن عده مذکور را نقل کردم بدین کتاب فضل تورات انبیا و نبوت  
که ترکیبی سرانگشت و صفحه بشمار بی نقل کرده اند که از شافعی پرسیدند که در شان علی چه  
می گوئی گفت در جواب در شان کسی که میتوان گفت که او را سه چیز جمع شده باشد که از برای هیچ  
فردی از افراد بنی آدم جمع نشده چه او بخشش داشت با وجود فقر و درویشی و شجاعت و دلیری  
با رای و تدبیر و علم و با عمل این بیت را خواند انا عبد لفتی ارباب فی هلالی الی الله  
اکثر الی من یعنی من سنده ان جوابم که قائل شده ام در شان او سوره مبارکه هلالی بسبب و  
بخشیشیکه نمود تا کی پنهان توانم داشت هر چند ظاهر است و موفق بن احمد بن خود روا  
کرده که رسول خدا فرمود که خدای تعالی برای برادر من فضایل قرار داده که از بسیار شمار  
در نمایا بدین کسیکه یک فضیلت از فضایل برادر من علی ذکر کند و بان اقرار داشته باشد یا مرید  
خدای تعالی که نا هان گذشته و آیند او و کسیکه بنویسد فضیلتی از فضایل او یا پیوسته ملائکه  
برای او استغفار میکنند مادامیکه اثری از آن کتاب یا قیست و کسیکه گوشه هدیه فضیلتی  
از فضایل او بیامرد خدای تعالی که نا هان را که بشنید از او شنیده بعد از آن فرمودند که  
نظر کردن بعلی عبادت است و ذکر او عبادت است و قبول نمیکند خدای تعالی ایمان هیچ بنده را مگر به  
ولایت او و پیروی جستن از دشمنان او الحمد لله الذی جعلنا من الممسکین بولایة امیر المؤمنین  
والائمة من اولاد الطییین الطاهرین من اعدائهم و منکر فضایلهم الی یوم القیمه





## در فضایل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

و بعضی از ائمه عاده شرط الحبه کما الطهر شرط فی صلوٰۃ الفریضه و ایضا موقوف بر احدی است  
خود از عیسی بن عبد الله از پدرش از جدش رواتی کرده که مردی در مقام تعجب باین عیسی گفت که  
چه بسیار است فضایل و مناقب علی بن ابی طالب من قره پیغمبر هزار فضیلت برای او شمردم ابن عباس  
گفت چرا نمیگویی بگوید هزار و چهارصد و سی و دو بر اخبار نبوی و آیات قرآن چه بسیار در شأن حضرت  
امیر المؤمنین و نازل شده است که از مخالف و مؤلفان کار ندارد و مقرر میباشند مخالفین از  
عامه زیاد از صدایه را نقل میکنند که در شأن انحضرت نازل شده است و در مسند احمد حنبل طوریست  
که ابن عباس رضی الله عنه گفت هیچ آیه در قرآن نیست مگر آنکه علی و امیر و پیغمبر است و ایضا  
در مسند احمد حنبل مذکور است که یکی از مفسران اهل سنت اعتراف نموده است باینکه فی علی سبعین  
آیه و در مناقب خوارزمی هم قریب بهین عدد آیه از قرآن در شأن حضرت امیر مذکور است تعجب در آنست که  
در زمان خلافت جعفر بن عباس و بنی امیه که اغلب علما ناصبه و خوارج و دشمنان حضرت بوده اند  
با وجود این اغلیانها اقرار در فضایل و مناقب امیر و مؤلفان نموده اند و اما علما مذهب حقه شیعه  
عشر به بعضی سیصد و هشتاد آیه از کلام ربانی در شأن حضرت امیر و نقل  
نموده اند از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود یک ثلث قرآن در بیان  
کمالات و حالات اهل بیت علیهم السلام است و یک ثلث قرآن در مطاعن و مناقب شما ایشانست  
دیگر قرآن ظاهرش در بیان احکام شریعت سبیل رسیدن و باطنش در ذکر سرائر و معارف باطنیه است  
که آنها را هم احکام نمیداند و انهم در نزد اهل بیت اطهار در علم ایشان است و هر یک یکصد آیه از  
قرآن را که نقل از کتب علمای عامه و مفسرین اهل سنت و رؤسا و اجلای علماء اهل سنت است باسقاط  
و حذف اسم کتاب و اسم علماء و مفسرین ایشان و نقل و روایت و شأن نزول آیات مخصوصا  
بطریق قصص و روح و بیان میکنیم صورت قصص آیات شریفه در  
شأن حضرت مولی الموالی علی بن ابی طالب علیه السلام آیه تطهیر انما یرید الله لیتطهیرکم اللّٰه  
اهل البیت و یتطهیرکم تطهیرا و یمیز و من یتطهیر الله فالرّسول فاولئک الذّٰین  
انعم الله علیهم الا یمسّیهم و الذّٰین امنوا بالله و رسوله  
اولئک هم الصّدّٰقّٰین و الشّٰهیدّٰین و انما یرید الله لیتطهیرکم

و در کتب بسیار از فضایل و مناقب حضرت امیر علیه السلام مذکور است و در این کتاب نیز از فضایل و مناقب حضرت امیر علیه السلام یاد شده است

و در کتب بسیار از فضایل و مناقب حضرت امیر علیه السلام مذکور است و در این کتاب نیز از فضایل و مناقب حضرت امیر علیه السلام یاد شده است















آیات قرآن مجید است  
در منقبت خیر المؤمنین علیهم السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام  
على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الطاهرين

خود و تفسیر و کتب جراح از سفیان ثوری از سدا از مجاهد از عبد الله بن عمر و ابو موسیٰ و غیره  
و دوستی محمد و اهلبیت و است نور و چهره ما یا ایها الذین امنوا اطیعوا الرسول و  
اولی الامر منکم در خصوص خیر المؤمنین و ائمه نازل شده است باخلاص عامه و خاصه ۵ ۹ لا  
یتتبعوا اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون امیر اول خداوند نعم در قرآن  
مجید می فرماید ما و لیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یمیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم  
لا یموتون یعنی نیست و جز این نیست که ولی شما و اولی متصرف در امور دین و دنیا می باشد خداوند  
و پیغمبر است و انچه نشان کسانی که ایمان آورده اند و نماز میکنند و زکوة میدهند در حال تنگی  
در رکوع انداختن اتفاق علماء و اهل خبر از عامه و خاصه که شیخی شیعه باشند بر اینست که این آیه  
شریفه در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده در وقتیکه در مسجد خضر رسول مشغول نماز بود  
و انکشتی در انکشت مبارکش بود که بسایل داد که نکین ان از یا قوت سرخ بود و قیمت ان  
خراج مملکت شام بود که ششصد بار نقره و چهار صد طلا باشد و همان وقت این آیه نازل شد بسایران  
اعظام علماء اهل سنت در کتاب خود شان این حدیث را ذکر نموده اند چنانکه ثعلبی در تفسیر روایت  
کرده که روزی عیسی در کنار چاه زمزم نشسته بود و چشمتان میکرد ناگاه ابی ذر غفاری حاضر شد  
و گفت ایها الناس منم ابو ذر غفاری شنیدم از رسول خدا که باین دو گوش و الا هر دو گوش شود و باین  
و الا گوش شود که می فرمود علی ایها الذین یؤمنون بالله و یومنون بآیات الله انکم کثیرا منکم انکم کثیرا منکم  
هر که او را یاری کند و محذو است هر که او را یاری نکند بدستیکه من نماز کردم در روزی  
از روز نماز رسول خدا نماز ظهر پس ما ائلی و مسجد سوال نمود کسی چیزی می نداشت و ما نازل شد  
اسمان بآمد و گفت خداوند را کوه با شکر که من سوال کردم در مسجد رسول خدا و کسی چیزی نمی نداشت  
و علی در رکوع بود پیش اشاره کرد بسو سائل بانکشت کویا خود در دست است و آمد سائل  
انکشت و از دست ان حضرت گرفت حضرت رسول نیز در نماز بود چون فایع شد بر سبوا اسمان بلند کرد  
و گفت خداوند را درم موم از تو سوال کرد و گفت پروردگار را سپینه مرا کشاده کرد ان اسما  
کرد ان برای من کار مرا و بکشاکش هر زبان من که بفهمند سخن مرا و بگوید ان برای من نیری ان اهل من  
هر نیست محکم کرد ان بان با نوری مرا و شریک کرد ان او را در کار من پس ها او را مستحاکم کردی و با خطا



ایقان مجید  
در مد و منفعت حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام

ص ۳۰۳

کردی که بزودی محکم گردانم بازوی ترا و از برای شما هر دو سلطنت و استیلا می بدهم و خداوند از این پیغمبر تو و بکر پدیده تو پس بگشا از برای من سینه مرا و اشاکن برای من کار مرا و بگردان برای من وزیر مرا ز اهل من که او علی است و محکم گردان با و پشت مرا ابوذر گفت هنوز سخن از حضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلجل و گفت یا محمد بخوان پس این آیه را بران حضرت خواند و سیوطی بسند های بسیار و فخر رازی بدو سند و زحشری و بیضاوی و نیشابوری و ابن البیج و واحد و سمرقانی و حنفی و بیهقی و نظری و صفا مشکوة و مؤلف مصابیح و سایر مفسران و محدثان عامه و خاصه از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبه بن ابی حکم و غالب بن عبد الله و قیس بن ربیع و عبا بن ربیع و ابن عباس و جابر و ابوذر و غیر ایشان روایت کرده و وجه دلالتش بر امامت آنحضرت است که آنجا کلمه محض است و اولی در این آیه شریفه مجتبه است و اولی بتصرف در امور مسلمین است بمعنی یا ورود و دست در این آیه مراد نیست زیرا که هر مؤمنی و مسلما ناصرو یا ورود و دست مؤمنین و مسلمین اند بمصدق و المؤمنون بعضهم اولیاء بعضهم ملائکه هم ناصرو محبت و یا ورود مؤمنانند چنانکه فرموده اند نحن اولیاءکم فی الحیوة الدنیا بلكه می شود کفار هم ناصرو و دست مؤمنین بعض اوقات شوند پس ولی در این آیه مختص بهین معنی نخواهد بود پس مختص است ولی در این آیه بمعنی ولی تصرف و صلا اختیار چنانکه همه شیعه اتفاق دارند و علاوه مؤیدان این حدیث بسیار است از نقل علماء عامه که حضرت رسول مکرر با خدا فرمودند بعلی که تو ولی هر مؤمنی بعد از من و دلیل بر امامت آنحضرت است که محبت و یا سر کردن حضرت امیر المؤمنین را در دنیا و آخرت رسو هم بود و نمیتواند شد که ولی در اینجا بمعنی محبت یا ایامی کردن باشد ایلا و می که اختصاص بولایت و مختص امیر مؤمنان دارد خدا در قرآن می فرماید یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین یعنی آن کسان که ایمان آورده اند بتو پیغمبر خدا و بوده باشید از استکویان یعنی متابعت استکویان کنید و گفتار و کردار آنکه ببدن و جسد با ایشان باشید زیرا که آن محال است و بی فایده و معنی امامت بهین او همچو از علماء مشیل و خطب خوارزمی ابو نعیم و ابو یوسف و سیوطی و تفسیر مشهور و تعلیمی و تفسیر مشهور و خوشی در کتابش و بطریق مختلفه روایت کرده اند که مراد از صادقین را به شریفه علی است بمعنی روایت کرده اند که محمد و علی

در مد و منفعت حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام



## آیات قرآن مجید در فضایل حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

موفق بن احمد بن خود از ابن عباس و ابی هیم بن محمد حموی که از اعیان علمای عامه است بنده خود از  
ابن عباس و ابونعیم احمد بن عبد الله بن اسحق بن موسی بن مهران اصحاب با شهادت خود همه زوایا  
کرده اند و رایه گویند مع الصادقین که گفت ابن عباس یعنی باشند با علی (علیه السلام) طالب و ابن  
شهر آشوب از تفسیر ابویوسف بن سفیان از مالک بن انس از نافع از ابن عمر و ابی تکرید  
یعنی باشند با محمد و اهلبیت و کتاب شریف المصطفی هم مثل همین روایت کرده است فخر از  
و بعضی دیگر گفته اند مراد از صادقین معصومین می باشند که خداوند در رایه تطهیر خیرات  
انها داده است و وجه استدلال باین آیه آنست که خداوند در این آیه امر فرموده است مردم را باینکه  
صادقین و شبهه نیست که مراد از صادقین باید کسی باشد که صدق او قطع باشد و در سخن او  
که میگوید احتمال دروغ نرود چنین کسی نیست مگر معصوم پس مراد بصادقین معصومین  
می باشند و بعد از پیغمبر و غیر از علی و یازده اولاد ظاهرین از حضرت کسی دیگر معصوم  
نبود با اتفاق پس مراد از صادقین حضرت امیرالمؤمنین و اولاد ظاهرین او می باشند و دلیل  
دویم چون خطابه های قرآن است و شامل جمیع امت و همه زمان هست با اتفاق امت پس باید که در  
جمیع زمانها چنین صادق بوده باشد که امت با او باشند و معصوم او را نمایند و معلوم است  
که صادق در جمله مراد نیست و الا لازم آید که هر کس راست گو باشد متابعت او واجب باشد  
این با اتفاق باطل است پس باید صادق در جمیع افعال اقوال مراد باشد و آن معصوم پس  
ثابت شد که وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان در هر زمان و بدانکه  
با اتفاق همه امت وجود اقدس حضرت رسول و دوازده امام معصوم اند و غیر ایشان معصوم  
نیستند پس حقیقت مذکور شدی عشریه و امامت ائمه ایشان چنین دلیل ثابت و دلیل  
سیم شیخ سید مفید قدس در جواب سوال نمودن از ایشان در تفسیر این آیه که میفرماید  
که این آیه جللیه الدلالة در شان حضرت امیرالمؤمنین و نازل شده است و حکمش در اولاد اجداد  
که پیشوایان دین و ائمه صافین و معصومانند جاری شده است و در این باب احادیث بسیار وارد شده است  
از شیخ آیه نیز ظاهر می شود زیرا که حسب مقدس الحجه در این آیه مردم را امر کرده است که متابعت نمایند  
صافان و اولاد ایشان خداوند نشوند و باید که آنها را که ندانند و امر فرموده است احیانا باشند که



آبای قرآن مجید  
در مباحث اخلاقی و فقهی

ما مورساخته که با آنها باشند زیرا که محالست که کسی را امر کنند با خود باشند و متناهی شود  
پس کویم مراد از صادقان یا جمیع راست گویان دنیا بعضی از ایشانند اول باطلست زیرا که  
همه مؤمنان باقی ایمان صادقان و دران دعوی راست گویانست پس لازم آید که همه مؤمنان امور باشند  
متناهیست خود و این محالست اگر بعضی از ایشان مراد آید یا معهود معلوم مراد است که اله لازم آن را  
عند انکار می باشد یا آنکه بعضی غیر معهود مراد است بنا بر اول که باید انجماعت معلوم و معروف باشد  
و مخاطبان ایشان را بشناسند آیات و روایات با سبب و نشان وارد شده باشد ایشان هم  
باشند و هر که دعوی کند حد را بغیر این جماعت که ما دعوی میکنیم باطلست زیرا که معلوم است که در  
دیگر برای مراتب متحقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترفند که در زمان حضرت رسالت تعیین ایشان  
نشده بود و بنا بر دوم که بعضی غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از ان البته تعیین آن بعضی  
بشود و الا تکلیف با هر محمول خواهد بود که ایشان را طاعت آن امر نتوان کرد و این وجه دوم کم محالست  
پس معلوم است که در غیر آنکه ما که ادعا تخصیص تعیین نکرده و نمیتواند کرد پس ثابت شد که مراد حضرت  
امیر المؤمنین و یارنده فرزندان حضرت می باشد دلیل چهارم و در این آیه شریفه امر شده است که امت  
متابعان ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص با هر محمولی و آن امری نیست که باید که ایشان معصوم  
باشند و الا لازم آید که امت ما مور باشند که در خطا و معصیت متناهی ایشان کنند و این محال است  
چون عصمت امریست باطنی که بغیر حق تعالی اطلاع ندارد بران پس باید نص بر امانت و عصمت ایشان  
شده باشد با اتفاق نص غیر امیر المؤمنین و یارنده اولاد طاهرین آن حضرت شده است پس ثابت شد  
که ایشان مرادند از امیر المؤمنین در سوره نور است الله نور السموات و الارض مثل نوره شکوه  
فما مضی المصباح فی تخلصه الزجاجة کأنها کوكبة و یوقد من شجرة مباركة زیتونه لا شرقیه ولا غربیه  
که اهل سنت و علماء ایشان از حسن بصری که رئیس و مقتدی و حجتا ایشانند نقل کرده اند  
که گفت مراد از شکوة فاطمه زهرا است و مصباح امام حسن و امام حسین اند و زجاجة که کوئیا  
تستاده و خشنده است فاطمه در میان آنان دنیا و شجره مبارکه حضرت ابراهیم است که نه شرقیست و نه  
غربیست یعنی نه یهودی و نه نصرانی یکا در زمینها یحیی علیست او و دیگران نور علی نور امامیست بعد  
اما که از درج و اوقاف با متد حق تعالی نماید سبب و هر که را که خواهد که در هدایت اخلاق تسبیح و تحمید

در مباحث اخلاقی و فقهی



آیات قرآن مجید  
در فضل و مناقب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

حق تعالی در نشان حضرت امیر مؤمنان و فاطمه حسن بن علی علیه السلام این مثل زده باشد که اکمل و اعلم  
و افضل و انور از باقی امت و خلا بق میباشند پس انحصار انوار مقدسه و متابعان ایشان بر هر  
امت لازم است و الا توحید مرجوح بر راجح و مفضول بر فاضل خواهد بود و قبیح است عند العقل  
و الشرع و حضرت امیر محمد باقر علیه السلام فرمودند که مصیبا نور علم ادب سینه بی کینه حضرت  
رسول و زجابه علی است که علم خود را در سینه بی کینه او بود بعت نهاده بودند و یکست که عالمی از  
ال محمد و تکلم نماید پیش از آنکه از او پرسند نور علی نور امامی مؤید بنور علم کامل و علم شامل بر اثر  
امامی زال محمد تا قیام قیامت هتاکند بان نور و راه نماید هر که را خواهد از اهل استحقاق و حدیث  
هادی که صبا امر است و اخرا الزمان آن نور که بواسطه هدایت مردم کرد نور علی نور بر کل امه و  
نیل که هم نور نبوت و هم نور ولایت را ایشان پیش از او دارند نور علی نور یعنی امامی مؤید بنور علم و  
حکمت بعد از امامی زال محمد و این همیشه بوده و خواهد بود تا روز قیامت و ایشانند اوصیاء که  
حق تعالی ایشان را خلیفهای خود کرد اندید در زمین و محبتهای خود کرد اندید بر خلق خود در هیچ  
عصر زمین خالی از ایشان نمیشدیم که الله لنوره من یشاء یعنی هدایت میکنند بسوایم  
هر که را که خواهد ایتر حصصهم عم یتسألون عن النبأ العظیم الذی هم فیة مختلفون کلا  
سیعلمون ثم کلا سیعلمون یعنی هر چه میپرسند و سؤال میکنند از خبر بزرگ و یعنی حشر آنچه  
ایشان در آن اختلاف میکنند باز ایشانند روز باشد بدانند پیش زود باشد که بدانند حافظ ابو نعیم  
از علماء عامه ببلند خود از شافعی و اور ولایت کرده از رسول خدا که از حضرت در وقت تلام و تالین  
شریفه فرمود که ان ولا یتعلمون عنها فی قبورهم فلا یبقی میت فی شرق ولا غرب ولا فی بر و لا فی  
بحر الا منکر و نکیر تسالا عن ولا یتعلمون عن بعد الموت یقولون للمیت من ربک و فانیک  
و من نبیک و من امامک یعنی بدستیک از بندگان می پرسند بعد از مرگ از ولایت حضرت امیر المؤمنین  
علی در قبرهای ایشان پس نمایند هیچ کس در مشرق و مغرب و خشکی و دریاها مگر آنکه چون از دنیا  
بیرون روند ولایت امیر المؤمنین را از او پرسند منکر و نکیر و از او سؤال نمایند که خدا  
تو کیت و دین تو چیست و پیغمبر تو که بود و جانشین تو که را میدانی و حافظ محمد مؤمن  
شیخ از روی کتاب خود که مستخرج از دوازده تفسیر است در تفسیر آیه عم یتسألون فرمود که منکر و نکیر

اینکه چنانچه



آیات قرآن مجید  
در مناقضه امر المؤمنین علیهم السلام

ص ۳۰۷

از سگ روایت کرده که روزی صحرا را میزد رسول خدا ص نشنید گفت یا محمد بن امر بعد از  
تو از آن ما است یا از آن که خواهد بود فرمودند ای صحرا بعد از من امر خلافت از آن کسی است که از من  
بمنزل هر دست از موسی پس ای عیسیٰ آلون را نداشت فرمودند و بقیه خبر مطابق است با  
خبر حافظ ابو نعیم که ذکر شد و همین حافظ ابو نعیم از سگ نقل کرده و او از علقه که در روز  
حرب صفین مردی از لشکر شام جدا شد مکمل و مسلح و صحفی جمایل کرده و میخواند با و از  
لبید عیسیٰ آلون عن النبا العظیم من اوده کرده که در برابر او روم و با او حرب کنم حضرت امیر  
چون بر او اده من مطلع شد فرمود یا علقه کن در مکانی که ای علقه بجای خود باشد و خود  
بنفس نفیس بنزد آمد شد و چون با و نزد یکدیگر فرمود ان عرف النبا العظیم الذی هم مختلفون و  
علی لا یتى و تنازعتم بعد ما قبلتم و معیتکم هلاکم بعد ما القیخوتم و یوم غدیر قد علمتم  
و یوم القيمة تعلمون ثم علا السیف و حی اسره و یدیه که مخصوص ترجمه فرمایش آن حضرت اینست یعنی  
قسم بخدا که منم ان نبأ عظیم که در او اختلاف کردید بر ولایت و خلافت من تراغ کردید و از دست  
من برکشیدید بعد از آنکه قبول کردید و بشکلی هلاک شدید پس از آنکه نجات و هیل یافته بودید  
و در روز غدیر حق را دانستید و در روز قیامت خواهید دانست از آنچه کرده اید بجای عملهای  
خود را خواهید یافت و چون سخن را با اینجا رسانید شمشیر را حرکت داد سر و دست را بد و راند  
و سبب نزول این آیه آنست که چون حضرت رسول ص دعوت را اشکارا کرد و قرآن را بخواند  
و بر روز قیامت کرد و در روز قیامت عذابهای او را بنیای آنها آورد و در فضیلت و ولایت و  
خلافت حضرت امیر المؤمنین علی ع مکرر سخن گفت اختلاف کردند و از آن یکی یکو میپرسیدند این  
آمد **علی بن ابی طالب** از امام تاسم امیر امیران و صفی نقل کرده است که آن حضرت فرمود که  
فضیلت حضرت امیر المؤمنین در همه کتابهای سماوی مذکور بوده است بعضی منکر شدند و جمعی قبول نمودند  
و طایفه اختلاف کردند که امام و خلیفه و وصی است ایانه و بعضی غلو نمودند و جمعی بغض او را  
و فریادند و بجانب تفریط او افتادند و مؤمنان یکدیگر و یکو و حد وسط اختیار نمودند و از اختلاف  
گذشتند و مخالفان در اختلاف ماندند کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون یعنی زود باید دانست که آنچه  
در آن اختلاف کرده اند حقاقت در روز قیامت عقیده بد نیک هر کسی ظاهر شود ای پیغمبر

در مناقضه امر المؤمنین

و نفوهم انهم





# الایات قرآن مجید در ولایت و وصیت علی علیه السلام

و قفوه هم نام مسؤلون که این آیه شریفه در معنی نزدیک بایه قبل است ابراهیم بن محمد موینی که از اهل بیت  
علمای عامه است در کتاب صراط اید السامطین از ابو سعید روایت کرده است که قفوه هم الهضم  
مسؤلون سؤل می کنند از ایشان بولایت علی بن ابی طالب چنانکه حضرت رسول ص  
بانها وصیت نموده بود و **ایضا** حدیثی از مسند ابوالحسن علی بن احمد واحدی  
نقل کرده که بعد از آنکه حیات غدیر من کنت مولا فهدا علی مولا را روایت کرده است و گفته  
است این روایتی است که رسول خدا ص در حق علی ع ثابت گردانیده است یعنی ولایت علی ع در  
روز قیاس سؤل از آن خواهد شد **مؤلف گوید** العجب کل العجب علماء عامه چگونه  
روایت میکنند و ثابت می کنند از حضرت رسول و عمل بخلاف آن می کنند و **ایضا** شیرازی  
در کتاب خود حدیثی در خصوص این آیه نقل میکند که قوت روح ایمانی شیخ و مؤلف را خبا  
منصوخص امیر در خبر یکصد هفتادم نقل نموده ام و در اینجا محض اینکه تطویل خواهد شد  
نقل نمود و جمیع اهل سنت از ابن عباس و ابی سعید خدری نقل نموده اند و ابن حجر از یلمی نقل نموده  
که حضرت رسول خدا ص فرمود که باز میدانید خلا بق را در موقف حساب سؤل کرده میشوید و لا  
علی واحدی گفته سؤل کرده می شوند خلا بق از ولایت علی بن ابی طالب و اهل بیت و آنچه آنکه  
حق تعالی امر کرده است از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بخلق بفرماند و شیخ طبرسی نیز از سعید خدری نقل کرده است  
و در تقاسیر مذکور است که در موقف حساب یا پل صراط از ولایت و امامت حضرت امیر المؤمنین ع  
خواهند پرسید هر که با امامت انحضرت و سایر ائمه اطهار از اولاد او که بنصر خدا و رسول  
نائب جان نشین می باشند قائل نشده باشند و انموقف باید از عهد جواب بر آید **ایضا**  
**ششم** در قرآن مجید حق تعالی فرماید و اسئل من ارسلنا قبلك من رسلنا محمد و  
که از ائمه علماء عامه است پس خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده که رسول خدا ص فرمود که  
ملکی نزد من آمد و گفت یا محمد و اسئل من ارسلنا من قبلك انبیا گفتند بقرآن رب  
نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب و ابن عبد البر و حافظ ابو نعیم از علمای اهل بیت جمیعاً از حضرت رسول  
نقل کرده اند که پیغمبر خدا ص فرمود در شب سر حق تعالی جمع گرد میان من و انبیا را و بمن خطا کرد  
و فرمود که از ایشان بپرس یا محمد که ای پیغمبران برای چه چیز شما ها برانگیخته شدی **مؤلف** آن

ایضا ششم



آیات قرآن مجید  
در ولایت خضر امیر المؤمنین علیه السلام

انها نمودم هم گفتند علی شهادة ان لا اله الا الله والاقرار نبوتك والولاية لعلي بن ابي طالب يعني هم  
مبعوث شدیم بگو اهی ادا بر آنکه بغیر خدا خدائی نیست و بپیمبر من تو و بولایت علی بن ابی طالب  
و این خبر از خود اهل عامه دلیل صحیح صریح مقتضی است بر امامت آن خضر و محتاج بیان نیست  
ایمیر هاشم من هو الذی یدک بنصره و بالمؤمنین است که حافظ ابو نعیم از ابو نصر نقل کرده  
که گفت از رسول خدا شنیدم که گفت یدم که بر عرش مجید نوشته بود لا اله الا الله وحده لا  
شریک له محمد عبده و رسولی ایداته بعلی بن ابی طالب و پرواضح است که در عرش مجید بعد از حق  
و یگانگی خدا ی جلیل سال حضرت خاتم النبیا و تائید و تبلیغ بخلاف آن خضر امیر مؤمنان است  
و این جاسخن در محضر مدعی کارعی و یاری و هم اهی با آن حضرت نیست چونکه امیر مؤمنان همه  
شریکند بلکه سخن در نوشتن اسم مبارک امیر مؤمنانست بصفت تائید و پرسلو و اسم خدا  
و اسم رسول او بر عرش اعظم درازل و این از اعظم فضایل و بزرگترین مراتبست که هیچ کس را  
بغیر آن خضر بصیبت نشد و کسی را انکار آن نمیرسد مگر احمق خدا و همتای رسول و خوبروین  
و محکم تر دلیل بر امامت آن حضرت است امیر هاشم من ای شریفه قرانست حسبك الله و من  
اتبك المؤمنین معنی امیر شریفه است که یا محمد در دفع شر دشمنان برانست کفایت میکند ترا خدا و  
با آن کسیکه تابع شده است تو را از مؤمنین معلوم که مراد خدا از کافه مؤمنین بنوده و الا با کیست  
چنین باشد حسبك الله و المؤمنون پس چونکه قید من است بک من المؤمنین شده ادلا القی کند بر او را  
تخصیص ما وجه دلالت بر مدعی آنکه چون حق نعم حضرت کرد کفایت شمر را از پیغمبر و کسیکه تابع او باشد  
و هم چنین خضر تابع بودن نه را در او مقتضای آیات دلالت میکند بر افضلیت سرور و رب همه  
مؤمنان و در کتاب عزالدین عبدالرزاق و محمد بن خلیل حافظ ابو نعیم و جمهور اهل سنت نقل  
کرده اند روایت نموده اند که این آیه در آن خضر امیر المؤمنین عاقلان شده است این فضیلت است  
که احکام را از اصحاب بغیر از وجود اقدس این سرور حاصل نشده امیر هاشم من رقران  
سلام علی الین که مراد از محمد است از طریق عامه و خاصه احادیث بسیار وارد شده که قرابت  
فضله الین است که مراد از محمد است از طریق عامه و خاصه احادیث بسیار وارد شده که قرابت  
علماء اهل سنت اند نقل کرده است که اهل بیت خضر رسول با آن خضر امیر مؤمنان نزد پیغمبر

ایمیر هاشم

ایمیر هاشم

ایمیر هاشم





آیات قرآن مجید  
در فضیلت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

در باره حضرت رسول مفرموده السلام علیها النبی ودر باره اهل بیت فرموده که سلام علی ال  
یسر ویم در شهر حضرت رسول واهلیت را مراد فرموده استیم در حق حضرت رسول فرموده است  
طه یعنی یا ظاهر و در نشان اهل بیت فرموده است ویطهرکم تطهیرا (۴) در صحت تصدق بوجه مقدس  
حضرت رسول واهلیت از حضرت مساویند (۵) در محبت نشان حضرت رسول فرموده است  
فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَدَرِشَانِ اهل بیت فرموده قل لا اسئلكم علی اجر الا المودة فی القربی واذ  
عبدالی روایت شده که سلام علی ال یسین یعنی سلام از جانب خداوند عالمیان بر محمد و آل ورسلا مقبلان  
برای کسیکه ولایت ایشان را قبول کند و قیامت از عذاب خداوند رحمت طولا نیست که حضرت  
امام رضا احتجاج نمود بر علماء عامه در فضل عزت ظاهر که حضرت از ایشان پرسید که خبر دهید مرا  
از قول حق تعالی یسین و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم مراد بدین کی است علماء عامه  
گفتند محمد صلی الله علیه و آله است کسی که در آن شاک ندارد حضرت فرمود که پس خدا عطا کرده است  
و آل محمد باین سبب فضیلتی که کسی نمکند آن وصف نمیشد مگر کسیکه در تعقل کمالات آن را بداند که خدا  
سلام نفرستاده است بر احد مگر انبیای مفرموده است سلام علی نوح فی العالمین و فرموده است سلام علی  
ابرهیم و فرموده است سلام علی موسی و هرون و فرموده است سلام علی ال یسین یعنی آل محمد و فرموده است  
سلام علی النوح و آل ابرهیم امیران عالمیه هم ایه شریفه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون ابن بطریق  
از تفسیر ثعلبی روایت نموده است از حضرت اصفاء که ما یم اهل ذکر و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
روایت کرده است او علماء حلی در کتاب کشف الحق از تفسیر محمد بن موسی شیرازی که از علماء عامه ملت و از و از و  
تفسیر استخراج نموده است و روایت کرده است از ابن عباس که اهل ذکر محمد علی و حسن حسین علیهم السلام می باشند  
ایشان اهل ذکر و علم و عقل و بینا می باشند و اهل بیت نبوت و معدن رسالت اند و محل مدد و رفیق  
ملائکه اند و الله که خدا مؤمن را مؤمن بنامیده مگر از برای کرامت امیر المؤمنین علیه السلام را خبر و کثیره  
اهل ذکر حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین و اولاد از حضرت میباشند که ائمه و پیشوایان خلائق  
و مبیین احکام الهی که خدا امر کرده است مردم را که از ایشان سوال کنند از تفسیر قرآن و محکمان و قضایا  
قرآن پس ایشانند و الی ان مردم و اولی بامر ایشان محلال نیست احکام مردم را که از حقیق که خدا قرار داده است  
برای ایشان واجب کرد و اینست از ایشان بگوید و بکس ندهند که در جواب هر مسئله از خود کند و نفهمد یا

در بیان کلام







ایا نقل نجید  
در فضایل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

دین اسلام و بان را ضعیف شده اند و هر اینکه بدل میدهند ایشان را از پس ترسانند و شهادت میکنند  
در زمان خلافت و شریک نشاندند چیزی را با من یعنی محبت جاه و مال ایشان را از عبادت و از  
توحید باز ندارند و هر که در آن نعمة که ولایت و خلافت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کفران و  
و عدایه را سهل شمارد پس آن گروه کافر نعمتها بیند و فاسقان و عاصیان خدا و رسوایان و جاهل  
سنت نبوی و همین تفصیل نقل کرده اند و از علماء آنها مشهور و متواتر است پس کثیرا انکار این کرده  
در تفسیر اهلبیت علیهم السلام مذکور است که کفران نعمت اول طایفه که کردند و بنای مخالفت با  
بیت نهادند پس گفتا که جمیع شدند و اتفاق برخلاف نمودند و خلافت را بمیل صحابه قرار دادند  
به نص همین ایه غلط و خلاف و کفران نمودند چه اگر نص خدا و رسو بودی احتیجا با حقیقا صحاح و مواد  
انجی بگو و نص ای بگو در ماده هم و از عشر بشور و در ماده عثمان نبودی و هرگاه نص صریح مثل انا  
جعلناک فی الارض خلیفه باشد با دعاء اجماع و بیعت بعضی منافقان اجابت نمائند و واقع  
نخواهد شد ایضا پانزدهم و الذی جاء بالصّدق و صدق به حافظ ابو نعیم و فقیه ابن معاذ  
شافعی از مجاهد نقل کرده اند که مراد از الذی جاء بالصّدق رسول خدا و مقصود از صدقه امیر المؤمنین  
یعنی آن کس که اجابت حق تعالی را بخلق و آنکه تصدیق کرده با و قبل از همه کس علی بن ابیطالب است  
ایضا شافعی هم از الذین آمنوا و عملوا الصالحات یجعل لهم الرحمن و ذلک آخری و  
شافعی و بغوی در تفسیرهای خودشان هم و اهل سنت از ابن عباس نقل کرده اند که  
گفت این ایه در شأن امیر المؤمنین نازل شده و گفته و ذلک ایضا یعنی محبت است در دلها ای مؤمنان  
و ابن حجر در کتاب خود نقل کرده بعینه همین خبر را و ابن مردویه و سیوطی و در منشور از ابن عباس  
نقل کرده اند و ابن جریر نیز از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این ایه یعنی محبت علی در دل  
همه مؤمنان است و از محمد بن حنفیه روایت کرده است که یعنی هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او محبت علی  
است - و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که فاد که بودیم رسول خدا دست علی را  
گرفت و چهار کف نمائز کرد در کوه بدر پس سر بسوی آسمان بلند کرد و علی گفت که دست بسوی  
آسمان بلند کن و دعا کن و هر چه خواهی سوال کن که خدا بتو عطا میکند پس علی دست خود را  
بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوند بگردان از برای من و بگردان از برای من و بگردان از برای من

ایضا پانزدهم  
کلام  
امده است  
پس شافعی



آیات قرآن مجید  
در فضایل حضرت امیرالمؤمنین علی (ع)

حق تعالی این آیه را فرستاد و حضرت رسول (ص) این آیه را بر اصحاب خود خواند اصحاب را این واقعه تعجب  
بسیار کرد و حضرت فرمودند از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع است ربعی در شان اهل بیت  
است که مخصوص نازل شده و ربعی در مذمت دشمنان ما اهل بیت نازل شده و ربعی در  
حلال و حرام و ربعی در باب فرائض و احکام است بدرستی که حق تعالی بهترین آیات قرآن را در  
شان علی و مدح علی (ع) فرستاده و نزول این آیه در شان آن حضرت اکثر محمد ثین و مفسرین نقل  
نموده اند مانند نیشابوری در تفسیر مشهور و ابن مردودیه در مناقب و سجستانی در غرائب القرآن  
و طبری در خصایص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده اند و آن حضرت  
امام جعفر الصادق (ع) فرموده است که و الله خصی حق سبحانه و تعالی فرموده است یعنی ولایت امیرالمؤمنین  
و هم آن حضرت فرموده است این با بویه هم ذکر کرده است اعتقاد اکثری که ولایتی منها احب  
من ولایتی منه یعنی دوستی و ولایت و محبت من امیرالمؤمنین را خوشتر است از فرزند من  
از و چون آیه در مقام امتنان واقع شده با آنکه فرموده من محبت و را در دل های خلق افکنم  
البته دلالت بر عصمت آن حضرت نیز دارد چه دوست داشتن را سببی محبت از عصمت نیست  
و هرگاه خدا می تعالی با شخصی در این مقام باشد که محبت و را در دل های خلق افکند به یقین  
آن شخص را بخلاف دنیا و دنیا طلبی از دیگران خواهد داد است آیه هفدهم و آن  
أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى  
ابن شیر و یزدی در کتاب فردوس از حدیث یحیی بن یزید نقل کرده که جمه و اهل سنت از رسول خدا  
نقل نموده اند که حضرت رسول (ص) فرمود اگر می دانستند مردمان که در چه وقت اسم امیرالمؤمنین  
اطلاق شده تجلی نبائی طالب کی و را امیرالمؤمنین گفته هیچ کس منکر فضل و کمال او نمیشد  
و حال آنکه آدم میبار و حبس بود یعنی هنوز روح داخل حبس او نشده بود پس حضرت رسول  
بعد از آنکه این کلام شریف را فرمودند این آیه را خواندند و بعد از آنکه ملاحظه فرمودند باری را  
فرمودند قال الله تعالی آفَارَبُّكُمْ مُحَمَّدٌ ذُرِّيَّتُكُمْ وَ عَلِيُّ أَمَامُكُمْ فرمودند یعنی در روز الست چون سوال  
و جواب واقع شد در بیت آدم را گفتند بلی خطاب عزت ایشان رسید که من پروردگار شما ام  
و محمد رسول شما است علی امام شما است پس ای منصفان خالی از تعصب و کفر هرگاه آن حضرت را پیشان

در فضایل حضرت



الایمان قرآن مجید  
در فضایل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

وجود آدم صیغه علی را با امامت خلافت امیرالمؤمنین نامیده باشند باین خلعت عزت جل شامصل  
نموده باشند حضرت رسول الله هم و باخبار متواتره متکثر خود علماء و رؤسای اهل سنت در امینه  
متعدد و امکان غیر متحد حضرت رسول الله با مراد منصوص از حضرت را با امامت خلافت و نیابت  
وصایت و امارت نموده باشند جای شبهه و اختلاف خواهد بود و ای بعد لالت بر همین اشخاص  
ایضا هیچکس که و لتعرفنهم فی الحزن القول مضمون این آیه با سابق و لاحق آیه بیاحال منافقانت  
که نفاق را پنهان کردند در سواد تصور آنکه ظاهر نمیکرد اند حق تعالی کینه ها و مکرهای ایشان را  
حق سبحانه و تعالی می فرماید اگر خواهم بنمایم و علا فافشایان را ظاهر کنیم پس تو بشناسی ایشان را به  
علامات داله بر کینه و نفاق و هر کینه بشناسی قول ایشان را در کرم اینک سخن از صوب صواب  
تعرض خدای تعالی می داند کرد و هر کس بی او مناسبتان خواهد داشت و نقل نموده اند اهل سنت که بعد  
از این آیه هیچ کس از اهل نفاق و انکار نبوده الا که آنحضرت شناختن او را در خلوت با امیرالمؤمنین  
تفصیل کرد و در قوم خود را با حال آنکه او را جمیعاً گفت و او را وصیت بصر نمود و حافظ ابو نعیم  
جمهور اهل سنت از ابو سعید خدری نقل کرده اند که مراد لتعرفنهم فی الحزن القول بعض منافقان و  
دشمنان امیرالمؤمنین است و در کتاب کشف الغم از حافظ ابو بکر موسی بن مردویه نقل کرده که او در  
کتاب مناقب ذکر کرده که آنجمله آیات نازل در شان امیرالمؤمنین علیه السلام یکی همین آیه و وجه استدلال این آیه  
همین است که این فضیلت و غیر آن حضرت از صحابان سواد نبوده که دشمنی و سبب کفر باشد و در کتب  
در سوره بقره الدین اذا اصابتهم مصیبه قالوا ان الله وانا الیه راجعون و لعلکم علیکم صلوات من  
ربکم و رحمة و اولئک هم المبتدون این آیه در شان صحابان است در تفسیر ثعلبی و تفسیر نجاشی  
و غیرهم اندک است که این آیه در شان امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد در حالتی که خبر شهادت حمزه سیدالشهدا  
باور سید و بکلمه استرجاع تکلم فرمود و قبل از آن حضرت کسی این کلمه را ن گفته بود در مصیبت حق تعالی  
این آیه را فرستاد و فرمود که این کلمه را سنتی کرده ایم تا هر مصیبت زده بان حضرت افتد کند و  
کلمه بگوید از من بر و صلوات و رحمة باشد رحمة از جانب حق سبحانه و تعالی بشخص تنها مخصوص است  
و اینجارحمة الله مخصوص با آنحضرت است و این آیه دال است بر عصمت آنحضرت و چون رحمة ثابت شد  
امامت ثابتست و وجه دیگر کمال اهتدای و راه یافتن سیدکان براه نمودن او در اولاد و هم که متدین

ایضا هیچکس

ایضا و در کتب



آیات قرآن مجید  
در فضایل حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

در فضایل حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

در فضایل حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

در آیه انما انت منذر و لكل قوم هاد و آیه انا هدیناه السبیل من حیث لا تشاء فضلیت ارد  
و هرگاه افضل شد اولی و الحق بامامت خواهد بود آیه بیست و نهم در کلام الله مجید فرمود  
اَمْ یَحْسَدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ این شهر آشوب از طریق عامه نسبت ایشان را بن  
عباس روا نموده است که در آیه اَمْ یَحْسَدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ گفته که این آیه در  
حضرت رسول و علوانا نازل شد و گویند شیخ علی طبرسی در کتاب مجمع البیان گفته است مراد بایشان  
پیغمبر و اهل سبیل است و گویند حضرت ابی جعفر فرموده است که مراد بفضیل در حجت نبوت است و در  
امامت است ابوالحسن مغازی شافعی در کتاب مناقب خود از حضرت تا عام هجری باقره نقل کرده است که  
ان حضرت فرمود در این سخن الناس و الله یعنی ما ایم ناس در این آیه که وارد شده مراد الهی از ان  
فایم محبت قسم که حسد می برند بر آن چیزیکه خدای تعالی داده است که مردمان بر ایشان حسد می نمایند  
و مراد اهل بیت علیهم السلام اند و وجه دلالت بر مدعا آنکه کسیکه محسود مردم باشد خصوصاً و امری  
الشیبه افضل از همه خواهد بود مفضل حسداً از افضل خواهد بود آیه بیست و یکم اَقْرَبُ  
كَانَ عَلَى نَبِيٍّ مِنْ رَبِّهِ و میلوه شاهد منه از طریق اهل بیت مروی است که صاحب بیت رسول الله است  
و شاهد امیرالمؤمنین است ابن جریر طبرسی و ثعلبی و حافظ ابو نعیم از عبد الله از سدی و مجاهد و  
فخر رازی در تفسیر کبیر ذکر کرده اند که مراد از شاهد امیرالمؤمنین علی است یعنی در پهلوی او طاعت  
شاهد که از جنس او است چه من در منه از برای بیان جنس است یعنی این شاهد از محمد و اشک  
نیست که گواه بر اقامت و باید که اعدل و اشرف خلایق باشد خصوصاً و قتی که از او باشد و لفظ  
یتلوه شاهد لیل است بر اینکه او دیم رسول است زیرا که تالی است که در پهلوی خبر می باشد پس  
چه گونه مقدم توانی داشت بر او غیر از او دیگر نمی توانی معین نمودن مؤید مطلوبت حدیث است  
منه و انا منك یعنی یا علی توان من و من از تو این ابی الحدید ابن مغازی میگوید در مشهور طبرسی  
و اکثر عامه بطریق متعده روایت کرده اند از عباد بن عبد الله و عبد الله بن الحان شاکر روزی حضرت  
امیرالمؤمنین فرمود کسی از قریش نیست مگر آنکه یک آیه یاد و آیه در صحیح یا مذمت او نازل شده است  
باشد پس مردی پرسید که کلام آیه در شأن تو نازل شده است حضرت در غضب شد و فرمود در سوره  
هود خوانده این آیه را که رسول خدا بر نبی است از جانب پروردگار خود و من گواه اویم و فخر رازی چون



ایمان و ایمان مجید  
در مناسبت اخلاص المؤمنین علیهم السلام

در بیان مناسبت

این روایت را ذکر میکند گفته است که گفته که حق تعالی از برای شرافت این گواه فرموده که از او است  
یعنی یار و دوست **ایم و یسیر** و این تظاهر اعلیه فان الله هو مولیه و جبرئیل و صالح  
المؤمنین سبب نزول این آیه شریفه است که حضرت رسول ص و از وی حدیث با بعضی از اوج گفته که  
تخریر ماریه است یا عسل یا حکایت خلافت اول و دوم و امر بخفای آن فرموده است او عایشه و حفصه  
این را از او اشکارا کردند و حقیقت فرستاد که اگر توبه کنید و از رسول خدا نه گوشتید شمار الهی را بشمارد  
و اگر در از او حضرت با یکدیگر هم پشت شوئید بدستیکه حق تعالی او را مدد کار است جبرئیل مد  
و رفیق و است و شایستگان از مؤمنان که اتباع و اعوان اویند که امیر المؤمنین هم باشد و مجاهد هم  
گفته که صالح المؤمنین امیر المؤمنین است این آیه و طبری نقل میکند که مرویت از خاص و عام که چون  
این آیه نازل شد رسول خدا ص دست علی را گرفت و فرمود ای مرد صالح المؤمنین این دولت و صاحب  
کشف الغم از عمر الدین عبد الرزاق محمد حنبلی و از حافظ ابو بکر مردویه و از ابن حبان و هم چنین  
در تفسیرش و تعلیقه در تفسیرش بلکه جمیع محدثان اهل سنت نقل کرده اند که صالح المؤمنین امیر المؤمنین  
است و حافظ ابو نعیم در کتاب فائز من القرآن و تعلیقه در تفسیرش این مرد و یار و مناسبت از اسماء  
عمیس و خیر و دوات کرده است که حضرت رسول فرمود که صالح مؤمنان علی است و فخر و از وی در  
از بعین گفته است که مفسران گفته اند که صالح مؤمنان علی است و تحقیق این مقام است که مراد از صالح  
اصح ابدالات عرف و استعمال بجهت آنکه اگر گویند فلان عالم قومیت یا از اهل قبیله است مراد آنست که  
اکمل و از هدایت و چون گویند فلان شجاع القوم غرض آنست که شجاع قوم او یقین است در حق که حق تعالی  
گوید من و جبرئیل مدد کار رسولیم و سیم خود و جبرئیل را صالح و شایسته مؤمنان ذکر کنند با  
خود و جبرئیل که او هم مدد کار رسول است البته آن کس صلح اقدس را شن خواهد بود و محل کلام نیست  
که ضعیف الحال یا متوسط را اراده کند چنانکه هرگاه دشمنی داشته باشد دشمن خود را بیکی از یاران  
خود بترساند بایک آن کس از همه کس مشهورتر باشد و این دلالت بر فضیلت خاص است و از پیش از این دلالت  
نام دارد بر فضیلتی که مقصودهاست و قشاید در اینجا مظهر الهی نازل در پیش کسی که بعد از خدای تعالی و  
جبرئیل بلفظ اصح مدد کار رسول خدا باشد و از این پس چگونه مفصّل و غیر مفصّل مقدم بر او خواهد شد  
تأمل و تدبر **ایم و یسیر** یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و لرسوله اذا دعاکم لیاخضبکم

در بیان مناسبت



ای مؤمنان اجابت کنید خدا را و فرستاده و رسول خدا را چون بخواند شمار با آنچه شمار ازنده گرداند  
یعنی علوم دینی و عقاید صحیح و یا ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعضی از امامیه و بعضی از  
اهل سنت تفسیر این نموده اند و بنا بر این مراد ولایت و امامت و خلافت است چنانکه ظاهر است و  
متبادر بفهم پس دلالت میکند بر وجوب طاعت حضرت امیر و اعتقاد بخلافت و بظاهری  
دلالت بر وجوب دارد و فخر رازی هم تصریح به این تفسیر نموده است زیرا که نصرت غیر از حضرت  
بر هیچ فردی از امت واجب نیست و مطلب ثابت است **ایر بجهت** هشتم از کتاب  
الذین اصطفینا من عباننا یعنی ما کنایه های گذشته را بامتهای پسین فرستادیم و میراث دادیم  
قرآن را یعنی تاجیر کردیم بآنان که برگزیده های ما عطا کنیم در طریق اهلیت و هدایت که مراد ائمه  
معصومین اند چه وصف اصطفینا و برگزیده بایشان لا بق که حقیقه وارثان نبیا ایشانند  
و قدوة علمایند که عارفند بحقایق قرآنی و ذقایق قرآن و چونکه میراث مالی را میگویند که تعجب  
بدست آمده باشد و قرآن که محض عنایت و فیض الهی بر جسدشان نازل شده و با طهارت و سید  
ان را میراث خوانده اند و از اهل سنت حافظ ابو بکر بن مردویه یا امامیه اتفاق کرده اند که  
این آیه در شان امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده و مراد الذین اصطفینا از حضرت است و باقی صحابیان  
این میراث و فضل بری اند و احادیث اهل سنت در این خصوص نقل شده که حضرت امیرالمؤمنین  
کاشف و محقق و مدقق و مفسر قرآن است و بعد از آن حضرت اولاد طاهریان و قرآن دو خانه است  
نازل شد بر زبان هر یک از صحابه و امت از بعضی مشکلات و متشابهات و محلات قرآن فهمیدند  
از آن حضرت و اولاد آن حضرت سؤال می نمودند و بیان از ایشان می شد **ایر بجهت** نهم آنکه در  
سوره رعد می فرماید و فی الارض قطع متجاورات و جنات من اعناب ذروع و نخیل صنوازم  
خیر صنوان یستقی الماء و احداها اخیره حقیقه در این آیه شریفه آثار قدرت خود کرده است و  
قطعهای زمین را میکند یکی پیوسته بعضی قابل ذرات است و در او نباتها است و هم  
از یکجا آب می خورند و در آن و طعم و شکلهای آنها مختلف است و جابر بن عبد الله انصاری  
نقل کرده که چون این آیه نازل شد رسول خدا فرمود که ای علی در زمین اشجار متفرقند و من  
و تو از یکدخیم و صبا کشف الغم بین همین روایت را از حافظ ابی بکر بن مردویه هم نقل میکند

می  
بگوید

بگوید





۱۰ یا قمر مجید  
در فضایل حضرت امیرالمؤمنین علی است

و چون قرآن را ظاهر و باطنی ظاهرش اینست که اول مذکور شد باطنش اینست که جابر نقل کرده و این کنایه است از اتحاد نبی و وصی و صلوات الله علیه با مثل رختیکه دوسر داشته باشد و از یک تیغ و ریشهر هر دو سر را بخورد از فضل و عنایت الهی و در احادیث از خاصه و عامه فهمین مضمون متواتر نقل شده از انجمله آنست که حضرت رسول می فرماید خلقتنا و علی من نور و احدی یعنی خلق کرده شدم من و علی هر دو از یک نور یا یزدیت ششم و اجعلنی لسان صدق فی الاخرین حضرت خلیل الرحمن حاجات خود را از قاضی الحاجات سئالت نمود و چون ولایت امیرالمؤمنین را بر او عرض کردند گفت خدا یا بکره ان و را از ذریه من که مراد از لسان صدق مردم صادق باشد یعنی ظاهر کن از برای من اصل محمد پدین را من سئگویم را از ذریه من که در احوال زمان که آخرین مضمون علی است و این روایت را نیز ابن مردودیه از اهل سنت در کتاب خود نقل کرده و بعضی گفته اند محمد و ابی است و مراد از همیم بوده او فرقی نیست میان حمل کردن لسان صدق بر محمد و ال محمد یا حمل نمودن بر حضرت امیرالمؤمنین و بجز تقدیر که گفته اند افضلیت آنحضرت ثابت است و تقدیم آن سرور بر دیگران واجبست ای یزدیت و هفتم و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین ابن مایهنا از حضرت باقر ع روایت نموده که این ای چنین بوده و قل الحق من ربکم فی و لا یستحق فلیؤمن و من شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین ال محمد نارا یعنی بگو حق و قول درست از جانب پروردگار شما است و ولایت علی ع پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود ما آماده کرده ایم از برای شما کاران بال محمد و التی را که احاطه کرده بائینا پرده ها آن ایستادن و عذرا لله الذین امنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة و اجر عظیم یعنی عده کرده است خدا انهارا که ایمان آورده اند و عملها و شایسته کرده اند از ایشان امرزش کما هان من عظیم را در کتاب و ایل الایات را خطب خواند می که از علما سنی و روایت کرده که جماعتی از حضرت رسول ص پیرو شدند که این ای یزدیت حق که نازل شد حضرت فرمود که چون روز قیامت شود سینه من و علی از نور سفید و ندا کند منادی که هر خیز سید منا علی بن خیر دهند و در زیران علم جمیع سابقان و اولاد از مهاجرین و انصاریان باشند مخلوط نمیشوند با ایشان غیر ایشان انا انکه بنشینند منبری از نور رب الغر و عرض نمایند جمیع را بان حضرت یکی یکی هر یک از ایشان و نورش را باو عطا میکنند پس چون تا آخر ایشان می رسد با ایشان گویند انستید صفت خود را

ای یزدیت و یزدیت

ای یزدیت و یزدیت

ای یزدیت و یزدیت

ان علم بر دست  
علی باشد



آیا قرآن مجید  
در مناختر امیر المؤمنین علیه السلام است

ص ۳۱۹

و منا از خود را در بهشت بدرستی که پروردگار شما میگوید که شما را نزد من امرزش بزرگ هست یعنی  
بهشت پس حضرت امیر المؤمنین بر چند و این کرده در زیر علم او باشند تا ایشان را داخل بهشت کند  
و غیر ایشان را داخل جهنم کرد اندیش اینست قول حق تعالی و الذین آمنوا بالله و رسوله أولئك هم  
الصدیقون و الشهاد عند ربهم لهم أجرهم و نورهم یعنی انا انکه ایمان بخدا و رسولهای او دارند این  
جماعت بسبب ایشان تصدیق کنند گانند پیغمبران و شهیدان یا کواها مانند پروردگار ایشان  
مرا ایشان را است جبرایشان و نور ایشان حضرت رسول فرمود که یعنی سابقین و این مؤمنان  
انها که ولایت امیر المؤمنین را دارند **مَوْلٰی کَوْنِی** آنچه از اخبار و نصوص حضرت رسول است تاویل  
ایمان بولا حضرت امیر المؤمنین است ظاهر است نیز که خبری که مستلزم سایر اجزاء است و اصول  
فروع ایمان به بیان آن حضرت و اولاد ظاهرین آن حضرت معلوم می شود و مجلسی نور الله مرقدہ می فرماید که  
ملخص این است انکار آنچه پیغمبر آورده اعیس کفر است تاویل شرک و شریک کردن این در ولایت یا  
انکار ولایت بچند وجه اول آنکه در برابر امامی که خدا نصب کرده دیگر کسی که مردم نصب نمایند بخلد است  
شک است و ایم آنکه اطاعت کسی کردن که خدا نفرموده باشد حکم پرستیدن او را دارد چنانکه خداوند تعالی  
مکرر در قرآن فرموده که عبادت شیطان مکنید اطاعت و عبادت فرموده میم آنکه بسیار می چرخد  
خداوند عالم که نسبت بدو ستایش واقع شده نسبت بخودش داده چنانکه ظلم بر ایشان را ظلم بر خود کرده  
است و اطاعت و بیعت ایشان را اطاعت و بیعت خود قرار داده پس می تواند بود که شریک با ایشان قرار داد  
شریک با خود قرار داده باشد **بِرَبِّیَّتِی** هر که می یقیند حسنه نزد که فیها حسنا یعنی هر که  
کسب کند عمل نیکویی را زیاد میگردانیم و برای او نیکو و را تعلیمی و غیر از مفسران اهل سنت و عامه  
آن حضرت امام حسن و ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که افزای حسنه محبت و ولایت اهل بیت محمد  
و عامه و خاصه و است کرده اند که بعد از صلح با معاویه حضرت مجتبی علیه السلام خواندند و در آن فرمودند که ما از  
اهل بیتهایم که خدا واجب کرد اینده بر هر مسلمانی محبت و مودت ما را پس ای قُل لَا أَشْكُكُمْ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ  
خواند و فرمود و من یقترِف حسنه نزد که فیها حسنا **ایم** هر که تم تسکین یومئذ عن  
النِّعَمِ **شیخ مفید** هر از طرق عامه سند خودشان از محمد بن سائب ان کلمه روایت کرده است  
که چون حضرت شاق بمحافل عراق آمد و در حیره وارد شد ابو حنیفه محبت آن حضرت آمد و مسأله چندی از حضرت

در پیچیدگی

در پیچیدگی





آیات قرآن مجید  
در مناقضه اهل ایمان و مؤمنین علیهم السلام

سؤال نمود از آن جمله عرض کرد جعلت فداک امر معروف کلام است فرمود ای ابو حنیفه معروف  
 آنست که در دنیا اهل ایمان معروف ملت و در دنیا اهل ایمان و از این مؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام  
 جعلت فداک منکر کلام است فرمود آن دو نفر یکی بر آن حضرت ظلم کردند و حق او را از دست و گرفتند  
 و او را مقهور کردند و مردم را بر او مسلط کردند و بدو شورش و سوار کردند تا آنکه میگوید جعلت فداک  
 نعیم در آیه لتسئلن یومئذ عن النعیم چه چیز است فرمود توان را چه میدانی گفت امنیت خاطر و  
 وقوت مهیاء و آماده فرمودند ای ابو حنیفه چون خدای تعالی در روز قیامت تو را باز دارد و از تو  
 سؤال کند از طعامی که خورده و آبیکه آشامیده و قوت تو بطول انجامد عرض کرد پیش نعیم کلام است  
 فرمودند که ما ایم نعیم که خدای تعالی مردمان را بسبب از توبه کماله نجات داد و بجا مردم را از کوری تنها  
 دنیا کرد ایند از جمل بیرون آورد **ای ای صبی یکم** و من یعظم حرماث الله فهو حین ما له  
 عند ربی یعنی هر که تعظیم کند و بزرگ شمارد حرمتهای خدا را پیش از این بهتر برای او ضرر پروردگار  
 و حرمت در لغت امری است که رعایت آن لازم است استیخفافان روا نباشد و در این آیه مفسران  
 اختلاف کرده اند و بسیاری از خاصه عامه تفسیر کرده اند بقرآن و کعبه معظمه و اهلبیت اطهارا و از طرق  
 مخالفان از ابو سعید خدری روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که خدا را سه حرمت است هر که آنها را  
 حفظ کند خداوند از برای او امور دین و دنیا را و حفظ کند و هر که حفظ آن حرمتها نکند خدا هیچ  
 او را حفظ نکند و آن سه حرمت سلام است و حرمت من است و حرمت اهلیت من و **ایضا** آن  
 طرق عامه از جابر انصاری روایت کرده که گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود می آیند در روز قیامت  
 سه چیز و نزد خدا و شکایت میکنند مصحف و مسجد و عترت من مصحف میگوید پروردگار مرا تحریف  
 کردند و پاره نمودند و مسجد میگوید پروردگار مرا معطل گذاشتند و ضایع گذاشتند و عترت من  
 میگویند پروردگار مرا کشتند و براندازد او را کرده اند پس من بدو و از نو بنشینم از برای خصوصیت  
 با مردم پس خدای فرماید من سزاوارترم که در این امور با خلاصی خصم کنم **ای صبی دوم** و یل الله  
 یتفقون أموالهم باللیل والنهار سیرا و علانیه فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم  
 یحزنون یعنی آنکسانیکه اتفاق میکنند مالهای خودشان در شب و روز و پنهان و آشکار پس برای ایشان  
 اجر ایشان می پروردگار ایشان و نیست خوفی بر ایشان و نه آتشی اند و هاله می شوند یعنی در آخرت

ای صبی یکم

ای صبی دوم





# ایات قرآن مجید در فضایل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

ص ۳۲

در تفسیر ثعلبی و زمخشری کتاب الحج الحق و غیره از عبد الله بن عباس مرویست که ایستگاه مسطوره  
در شان حضرت امیرالمؤمنین نازل شد زیرا که حضرت امیر از مال دنیا چنانچه در هم داشت و نزد خود  
یک درهم را شب صدقه داد و یک درهم آن را در روز صدقه داد و یک درهم آن را اشک را صدقه  
داد و یک درهم آن را صدقه پنهان داد و صاحب تفسیر حسینی در روضه الشهداء نقل میکند که پس  
از نزول این آیه کریمه حضرت رسول از امیرالمؤمنین ع پرسیدند که یا اخی ثور یا بن نوع صدقه چه  
باعث شد جواب عرض نمود که یا رسول الله م طریق عطا صدقه را با امید آنکه یک وجه از جود  
قبول درگاه حضرت رب لا باب فند منصرف از این چهار وجه یافتیم سید کاینات فرمودند یا علی آنچه  
مقصود تو بود یافتی **ای سخی و سیمو** و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و اسیرا  
یعنی می خوراندند طعام خود را با کوسه و محبت آن یاد رواه محبت با خدا می خورد بمسکین و  
یتیم و اسیر و اتفاق کرده اند مفسران خاصه و عامه و خلاف نکرده اند جمیع مسلمین در این  
آیه که این آیه مبارکه بلکه مجموع این سوره هل انی در شان علوی فاطمه و حسن و حسین نازل  
شده است و سبب نزول آیه شریفه بوالموید موفق بر احمد خطاب خواندم در کتاب مناقب خود پسند  
خود از مجاهدان ابن عباس و هم چنین ثعلبی پسند خود از ابوصالح از ابن عباس روایت کرده اند که  
برگزیده ذوالجلال و دوستید و دوسر و جوانان هشت حسن و حسین علیهم السلام مرخص شدند حضرت  
رسو فرمودند حضرت امیر و فاطمه که نذر نمایند که تا خداوند شفا عطا فرماید بدو فرزندانم سه روز  
روزه بدارند پس آن بزرگواران نذر نمودند که خداوند شفا عطا فرماید سه روز روزه بدارند  
چون حق سبحانه و تعالی شفا عطا فرمود بحسن و حسین خضر امیر مؤمنان و فاطمه زهرا روزی دوازده  
حسین و فاطمه هم متابعت آن بزرگواران نمودند و روز دوازدهم حضرت فاطمه زهرا ع چنانچه خود را  
که وصله دار بود حضرت امیر دادند که جای کزاده مقدار جو قرض نموده باشند از حضرت  
قر، قدری جو قرض فرموده و حضرت زهرا ع آن را بدست مبارک آورد نموده فان یختم به فطره افطار  
**و بر و آیت** دیگر حضرت امیر نزد شمعون یهوئیل تشریف برده فرمودند که می توانی  
قدری شیم بدو فاطمه خنجر محلان برای تو بر سپید بسره ها از جو قبول نموده پیشم و جواب داد حضرت  
امیر مؤمنان گرفته بنزد فاطمه آورد حضرت صدق طاهر کالت ان شیم را در زاول رفته و ثلث جورا هم

در فضایل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام



آیات قرآن مجید  
در متنا حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام

ارد نموده ثان بخت چون نماز شام شد خواستند افطار نمایند مسکین در بخانه از حضرت امیر  
گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة ومعنا الرسل انما مسکین من مساکین اطعمونی مما انا کله  
من مسکینی هستم در راه خدا مرا طعام دهید حضرت امیر ع یاک قرص نان خود را خواستند که  
بنائل عطا فرمایند فاطمه حسنین وفضه هم متابعت نمودند و بمسکین دادند و باب کرم  
افطار نمودند و شب را با طاعت اله خود گذراندند فردا که شد باز بپنجم قسم روزه داشتند  
حضرت فاطمه باز ثلث کشیم را رفته و ثلث جور پنج قرص نان طبع فرمود وقت افطار شد یتیمی بدین  
خانه آمد و عرض کرد انما یتیم من یتامی اسلمین اطعمونی مما انا کله یتیمی هستم طعامی بمن عطا  
فرمایند خداوند اجر دهد و طعام کند شمار از موافقت با هشت باز هم حضرت امیر یاک قرص نان جوین  
خود را عطا فرمودند بنا بطفل یتیم حضرت فاطمه و حسنین و فضه هم متابعت حضرت نمودند و  
باب کرم افطار نمودند و روز بعد از هم روزه داشتند بهمان قسم آن دور و ثلث کشیم را رفته  
ثلث بقیه جور هم اردو نان بخت در پنج قرص نان و شام که خواستند افطار نمایند اسیری بدین  
آمد باز هم مطالبه طعام نموده و سلام داده و اهل بیت اطهار بهمان قسم پنج قرص نان خود  
را بان شخص اسیر مرحمت نموده و باب کرم افطار فرمودند بعد از آن سوره هل انی نازل شد  
و ابن احمید گفته است و ثلث حضرت از آن مشهور است که ذکر شود که علی بن ابیطالب و زهرا را روزه  
میگرفت و شبها را بکوسنکی میکشید و ایند قوت خود را بدیکران میداد و سوهل انی باینست  
**ابن طاووس الحسینی** در کتاب طرایف بعد نقل این حدیث میگوید تعجب کن که از  
اهل بیت امت از محمد بن علی مغالی که او نیز از مشاهیر فضلاء اهل سنت است نقل نموده است  
که او در کتابیکه ان را بلخه نام کرده آورده که بعد از اینا را اهل بیت طهارت متعاب نان افطار خود  
سوره هل انی نازل شد و حضرت و اهل بیت بی منت بجهت طعام ایشان خوانی پر از اطعمه انداخته  
شد از بهشت هفت شب بار و صبح و شام تناول می فرمودند اهل بیت سوهل و بعد از آن  
نایدید شد و **محمد بن یوسف شافعی** و در کتابی که کفایة الطالب نام گذاشته است  
نقل هل انی باین طریق ذکر نموده که در چهارم حضرت امیر دست حسنین را گرفته و محمد  
حضرت رسول رفتند چون نظر حضرت رسول بر ایشان افتاد و بر کوسنکی ایشان مطلع شد یکی را پیش



# ایات قرآن مجید در فضایل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اثبات خلافت

ص ۳۲

و دیگر را برد و مش گرفته بخانه فاطمه آمد چون چشم او بر پدافتا دخیل خنیا بگریه افتاد کفنه بطریق  
حکایت میگوید ای پد رنه از روی شکایت مروز چهار روز است که من و علی و فرزندانم از  
طعام دنیا محرومیم و تا بحال از شما پنهان داشته ایم پس حضرت رسول با علی دست  
مبارک بدعا برداشتند که یا خدا یا فر فرست بر محمد مائده بهشت چنانکه فرستاده می قبل  
از این برای مرتبم دختر عمران بعد از آن فاطمه را فرمود که با فرزندان بدو در خانه داخل شوید  
پس حضرت رسول با علی نیز موافقت نمودند بان حجره درآمدند و دیدند کاسه مکمل با جواهر که  
بوی مشک از فرزان می دهد پیر از رطب و قطعه گوشت مرغ پخته بر روی آن تاهفت روز  
چاشت و شام اهلبیت را تمیل می نمودند و ذره از آن کم نشد **ایسر سبی و چهار** **والله**  
**امنوا بالله و رسوله و انك هم الصديقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم**  
**احمد حنبل و جمع بسینای از علماء عامه از ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت مرتب**  
**نازل شده ایسر سبی و پیچر و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله**  
**علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً مفسر**  
**و غیره روایت کرده اند آیه شریفه در شان علی و حمزه و جعفر نازل شد و خاصه و عامه بطریق متواتر**  
**روایت کرده اند که علی بن ابیطالب صدیق این امت است فخر رازی و ثعلبی و احمد حنبل و مسند**  
**و ابن شیر و بیه در فرد و سق ابن معالی و دیگران از حضرت رسول روایت کرده اند که صدیقان**  
**سه نفرند حبیب نجار که مؤمن ال یسن است و خرقیل که مؤمن ال فرعون است و علی ابی طالب**  
**و علی افضل از ایشان و ثعلبی بسند می دیگر روایت کرده که سقبت گیرنده کان امتهاسه نفرند**  
**که کافر نبودند محبای چشم بر هم زدن علی بن ابی طالب و صاحب ال یسن مؤمن ال فرعون**  
**پس ایشانند صدیق و علی بن ابی طالب افضل از ایشان و حافظ ابو نعیم روایت کرده است**  
**از عباد بن عبد الله که شنیدم که امیر المؤمنین میفرمود من صدیق اکبر نمیگویم این سخن را بعد**  
**مکرد و وع کوعی و هفت سال پیش از دیگران نماز کردم و فخر رازی و بعضی دیگر از علماء اهل سنت**  
**و کونوا مع الصادقین گفته اند که مراد از صادقین معصومین اند که خداوند رایی تطهیر حضرت عصمه**  
**انها داده است ایسر سبی و من انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی نیستی تو یا محمد مکتب شد این**

ایسر سبی و پیچر

ایسر سبی و پیچر



# آیات قرآن مجید در مدح و مناقب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

این گروه از عذاب الهی از برای هر قومی هدایت کننده هستند و شما ایما کرتفکر نمائید میباید که معنی این  
ظواهر است بوجود اقدس بنویسم بکلمه انت را نذر و در هذا نیکند از برای هر قومی هست حصر بوجود  
اقدس بنویسند از چنانکه احادیث مستفیضه از طریق شیعه و سنی بطرق متعدده روایت نموده اند  
در شواهد التزیل زاینی برده اسلم روایت کرده اند علمای عامه که روزی حضرت رسول الله ص  
طلبید چون از وفایغ شد دست علی را گرفت و بر سینه خود چسباند و گفت انما انت منذر ربیب است  
مبارک بر سینه یاسکینه علی ع گذاشت گفت و لکل قوم هادی پس گفت توئی نور و مخبر خلائق و علاءه  
هدایت و امیر قاریان قران و کواهی میدهم که تو چنینی و حافظ ابو نعیم اصفهانی که از مشاهیر محدثان عامه است  
در کتاب ما نزل من القرآن فی حق علی ع بچندین سند از ابن عباس روایت کرده که چون ایما نازل شد حضرت رسول  
دست مبارک خود را برد و بر دست حضرت امیر ع گذاشت و گفت توئی یا علی ع هادی بنو هاد و نیسیا بند هید  
یافته کان بعد از من و تعلی پیروز و تفسیرش از ابن عباس روایت کرده و ابو نعیم بر روایت دیگر از حضرت رسول  
روایت کرده است که حضرت فرمود من منذر و علی ع هادی ملت یا علی ع تو هیدای می یابند هیدایافتگان و پیران  
دیگر از حضرت امیر ع روایتست که منذر حضرت رسولست و هادی مردیست از بنی هاشم و معلومست که خود را  
اراده فرموده ابر طبق احادیث نبویه مذکوره چنانکه تعلی بعد از انکه این روایت را بدست سند حضرت  
امیر ع روایت کرده است گفته نفسی یعنی وجود اقدس علی ع اراده نفس مبارک خود نموده او عبد الله بن  
احمد حنبلی پیروز و مسند خود روایت کرده است این حدیث را پس بنابر وایانست فیضه خاصه و عامه  
که وارد شده دلاله میکند بر ادعای فرقه ناصیه مامیه رضوان الله علیه هم که قایل اند که هیچ عصر  
و زمانی زمین خالی از حجت از جانب خدا نیست بر بنده کان از پیغمبر یا وصی پیغمبر یا امام که هدایت  
کننده خلائق باشد و مردم را بطریق حق راه نما باشد از ضلالت و گمراهی نگاه دار باشد چنانکه  
عقل هم شاهد است ای سرسوی هفتم و من الناس من یشرب نفسی بتغاء مرضات الله  
والله رؤوف بالعبایعنه و از جمله مردم کسیست که میفرستد بخود را برای طلب خوشنودی خدا  
و خدا مهریانیست بر بنده کان خود و احادیث مستفیضه متواتره از طرق خاصه و عامه وارد شده است  
که این آیه رشان مؤمنی لموا الی حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده است در شبیکه کفایت پیش اتفاق و اتحاد کردند  
قل حضرت رسول اکثر مخالفان کتب تفسیر خود بطرق متعدده روایت کرده اند مانند فخر ازیدی و تفسیر کبری و نیشابوری

آیه در بیان یقین



آیات قرآن مجید  
در مدح و مناقبت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

ص ۳۲۵

و ثعلبی و حافظ ابو نعیم در نزول آیات و احادیث و فضایل و غزالی و اخبار و سیما و خیر  
و محدثین و شعراء و در این رساله مختصر هر روایت ثعلبی و حافظ ابو نعیم اکتفا میکنیم که ثعلبی در  
تفسیر مشهور خود از سدی از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت رسول ص اراده مدینه  
فرمود حضرت امیر را در مکه گذاشت که قرضهای آنحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را بدهد و  
رد کند که در نزد آنحضرت بوده است و در شبیکه خواست بغار رود مشرکان بخانه آنحضرت  
حاطه کرده بودند و فرمود علی بن ابی طالب را که بفراس آنحضرت بخوابد و فرمود که پره خضری  
سبز که من بر خود می پوشیدم در شبها بر خود بیوش و در میان رختخواب من بخواب اگر خدای تعالی  
بخواد مگر و می بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر ص فرموده رسول خدا چنین نمود و حقیقت  
و می نمود بسو جبریل و میکائیل که من میان شما بر ادوی قرار داده ام و عمر یکی از شما را در ازت  
قرار داده ام از دیگری کلام یک از شما دیگر را بر خود اختیار میکند بطول زندگانی پس هیچ یک دست  
از طول زندگانی خود بر نه داشتند و اختیار طول جیانی دیگری بر خود نکردند حقیقت و می کرد با ایشان  
چرا که شما مثل علی بن ابی طالب نبودید که من او را با محمد پیغمبر خود برادر کردم و بر فراش او خوابیدم و جان  
خود را فدای او کردم و ایند و زندگانی محمد از زندگانی خود اختیار کرد و اکنون بروید بسوی من و این اول  
آن شد و شما ان محافظت نمایند پس هر دو بسو زمین آمدند و جبریل نزد سوا آنحضرت نشست و میکائیل  
نزد پاهای او و جبریل ندا کرد که بهر کیست مثل تو ای پسر ای طالب خدای عالم بتو مباحات میکند  
بر ملامت که پس حقیقت این امیر را بر حضرت رسول فرستاد و وقتیکه متوجه مدینه طیبه بودند در  
شان او نازل نمود و حافظ ابو نعیم نیز نزول این امیر را در شان حضرت امیر ذکون میکند همین قسم  
از ابن عباس روایت میکند العجب ثم العجب نزول این امیر شریف را اکثر مخالفین بر و بافت متعدد ذکر  
و نقل نموده اند و با فضیلت بوتری حضرت امیر ص بر ملائکه مقربین مثل جبریل و میکائیل مباحات  
حق سبحانه و تعالی با وجود ذکر این فضیلت برای پیشوای خود خلیفه اول می نمایند مرا ففت و را با  
مخار و حال آنکه آنحضرت مطمئن بودند بعد از وفات بو بکر از اینکه مراجعت نماید خلیل حضرت  
بکفار قریش بدهد همین ملا حظ و او را بهم راه خود بغار بردند و حال آنکه در غار هم بعد از آنکه کفار قریش  
در طلب آنحضرت از عقب آمدند بو بکر اظهار خوف مینمود و مترنم بود که الحال کفای ما را پیدا خواهند





آیات قرآن مجید  
در مدح و مناقبت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

کرد حضرت رسول با وجود اینکه اهل بیت با او میلاد و علاوه از جانب خداوند امر شده عنکبوت را  
که تار دروب غار بکشد و معلومست که وجود اقدس بنوی را خداوند حفظ خواهد فرمود  
از شر کفار با وجود آنکه آن حضرت صراحتاً او را مطمئن می فرمودند با نهم مضطرب بود علا  
پای خود را در آن نمود که کفار را بهمانند از بودن وجود اقدس حضرت رسول یا فضیلت  
صباها خداوند است با آنکه خوف نفاق و پیشرانها و هم راهی و با حضرت رسول فرق از  
زمین تا آسمان ملت تامل تفکر را بیسی و کثرت ای کرمی نظیر است نماینده الله لید عنکم  
الرجس اهل البیت و بطهرکم تطهیرا یعنی زاده نکرده است حق تعالی مگر آنکه بر طرف کند از  
شما شر و کناه و شک و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک کردن شما را پاک کرد انید  
بدانکه احادیث معتبره متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده که این آیه شریفه در شأن حضرت  
امیر و فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شد و زیاده از پنجاه حدیث بطریق بشمار حکماء اهل سنت  
کتاب معتبره خودشان بیان و روایت کرده اند که مؤلف مشاهد نموده ام و مؤلف را نیز سئال  
حدیث از روایات ایشان اکتفا می کنم حدیث اول است که عبدالله بن احمد حنبل از  
عطاء بن ابی ریحان و ثعلبی از ام سلمه روایت کرده و در صحیح ابی داود و صحیح مسلم مجید طریق  
حدیث نقل کرده اند که ام سلمه گفت روزی رسول خدا در خانه من بود و فاطمه زهرا حریه  
از برای پیغمبر آورد حضرت در صحنه نشسته بود که خا بگاه آنحضرت بود و در زیرش عبای خیار  
کشیده بود و من در حجره نماز می کردم پس فاطمه فرمود رسول الله بطلب شوهرت علی و دو  
فرزندت حسن و حسین را که با من حریه بخورند چون ایشان را طلبید حاضر شدند و شغول  
خوردن شدند که چیزی میل نازل شد و این آیه را آورد پس حضرت رسول زیاده عبا را گرفت و  
بر ایشان پوشانید و دست مبارك بسوی آسمان بلند کرد و فرمود پروردگار اینها اهل بیت و  
خاصه من اند پس از ایشان رحمت کرد و کرد آن و پاک کردن اینها را پاک کردنی ام سلمه گفت من  
سر خود را در خانه داخل کردم و گفتم من نیز با شما یم یا رسول الله فرمود تو تبت اهل بیت اند  
ولکن عاقبت تو بخت و مراد اهل آنها نکرد حدیث دوم و ثعلبی از مجمع روا کرده است که گفت  
یا فاطمه رفتی نزد عایشه فادرم سبب خروج او را بگفتی بگفت مرعی توان قضا و قدر خدا

ایضا

حدیث

حدیث



آبائ قرآن مجید  
در مدح حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

ص ۳۲

ما درم گفت در باب علی چه میگوئی گفت سوال میکنی از کسیکه محبوبترین آن بودند حضرت رسول  
و دخترش محبوبترین زنان بودند نزد آن حضرت بتحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین  
را که حضرت رسول ایشان را در زیر جامه جمع نمود و گفت خداوند اینها اهل بیت و  
مخصوصان و دوستان من اند پس از ایشان رحس را دور کرد آن و پاک کرد آن ایشان را  
پاک کرد ایندی من خواستم داخل شوم گفت دوشو **حدیث یوم** ایضا محدثان  
اهل سنت در کتب احادیث خود نقل کرده اند از ابی حمزه و در جامع الاصول از صحیح ترمذی  
ابن داود و صحیح خود و انس مالک در موطای خود روایت کرده است که انس بن مالک گفت که  
ایه تطهیر در نشان اهل بیت نازل شد تا شش ماه حضرت رسول و چون بنام میامد بر در  
خانه فاطمه می ایستاد و دست مبارک بر در آن خانه می گذاشت و می فرمود **السّلام علیکم**  
**و تحیة الله و بركاته** در جواب علی و فاطمه و حسن و حسین می گفتند **السّلام یا بنی الله و**  
**رحمة الله و بركاته** بعد از آن رسول خدا می فرمود بحکم الله انما یرید الله لیذھب عنکم الرّحبت  
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و **ایضا** نزول آیه را در شان علی و فاطمه و حسن و حسین از  
عبد الله بن جعفر طیار روایت کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوٰۃ از صحیح مسلم  
روایت کرده اند از عائشه که روزی حضرت رسول بیرون آمد و عبای منقش شیپا پوشیده بودند  
و علی و فاطمه و حسن و حسین را داخل عبا کرد ایندی این ابیر را خواند و تعلیمی هم این حدیث را  
از عائشه نقل میکند **حدیث چهارم** را تعلیمی در تفسیر خود از ابی سعید خدری روا  
کرده است که رسول خدا فرمود ایّه انما یرید الله لیذھب عنکم الرّحبت اهل البیت و یطهرکم  
تطهیرا در نشان من و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شد **حدیث پنجم** از  
مسند احمد بن حنبل عبد الرحمن بن احمد حنبل از پدرش احمد بن محمد بن عماره روایت کرده  
است که بنزد وائله بن اسقع رفتم جماعتی نزد او بودند و علی را فاسق می گفتند من نیز با  
ایشان شریک شدم وائله گفت میخواهی تو را خبر دهم با من چه از رسول خدا دیدم گفتن می  
گفت بنزد فاطمه رفتم و آن حال علی سوال کردم فرمود بنزد رسول خدا رفتم و با منظار او ایستادم  
تا آنکه رسول خدا آمد و علی را آن حضرت بود و حسن و حسین نیز با آن حضرت بودند دست آن حضرت را

تصحیح

حدیث پنجم  
حدیث ششم



در حدیث و مناقب حضرت امیر المومنین علیه السلام

حدیث ششم

حدیث ششم

گرفته بودند رسول خدا و علی و فاطمه و حسین نزد خود خواسته و حسنین را در بالای آنها خود نشاند پس جامه خود را بر روی ایشان انداخت و یا آنکه گفت کسای خود را بر روی ایشان انداخت پس این را در وقت فرمود اما میرزا الله تالخرایه بعد از آن فرمود خدا یا اینها اهل بیت منند اهل بیت من سر او را ترند بخلاف حدیث ششم است که شیخ ابراهیم حموی در کتاب فیه فی فضایل المرتضی الثبول و السبطین با سنا خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است و آن حدیث بسیار طولانیست و در آن حدیث است که چون ایة تطهیر نازل شد پیغمبر و علی و فاطمه و حسین را جمع نموده عرض کرد ایها اهل بیت من اند خدا یا دور کن از ایشان رجس را و ایشان را پاک و پاکیزه گردان ام سلمه عرض کرد ای رسول خدا مرا نیز داخل ایشان گردان فرمود آخر کار توجیه ملت و لیکن این را به نازل نشده است مکرر در حق من و علی و دختر فاطمه و دو پسر من حسین و نه نفر از اولاد فرزندان حسین عرض کرد و هیچ کس در این ایة با ما هاشریک نیست حدیث ششم بطریق بسینا ثعلبی از ابوسعید خدری و صاحب جامع الأصول از صحیح ترمذی روایت میکند از انس بن مالک و عایشه و ام سلمه و در مسند احمد بن حنبل از وائل بن اسقع و غیر ایشان روایت کرده اند که این ایة در شأن آل عبا حضرت رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شد در صحیح مسلم و جامع الأصول و این شده است به اعتبار آنکه حصین بن سمره از زید بن ارقم پرسید که ایازنان آنحضرت اهل بیت او مید گفت نه بخدا سوگند زن مدنی با شوهر میباید چون طلاقش گفت بخانه پدرش میرود و بقوم خود ملحق می شود بلکه اهل بیت او میماند که صدقه برایشان حرام است ملخص کلام آنست که احادیث بسینا بطریق خاصه و عامه است که این ایة تطهیر در شأن پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین نازل شده است و لَقَدْ کَوِّدَ عَلَیْهِ بر آنکه این ایة موافق بسینا را از احادیث درباره حضرت رسول و حضرت امیر و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از اولاد آن حضرت نازل شده است چنانکه از حدیث ششم مذکور از شیخ ابراهیم حموی که در کتاب فیه فی فضایل السبطین از سلیم بن قیس هلالی تصریح دارد از حضرت رسول در اخذ ولایت به نفر اولاد حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام و اطلاق لفظ اهل بیت بر چهارده معصومان از احادیث بسینا و غیره



که لفظ اهل بیت ذکر شده است مراد همه آن بزرگواران می باشند پس لفظ اهل بیت که در این آیه  
شریفه است شامل همه آنها خواهد بود و عصمت همه آنها را ثابت خواهد کرد و شبهه نیست که کذب و  
کفر از رحمت است پس موافق این آیه و موافق احادیث بسیار می باشد که حضرت امیر و سایر  
اهل بیت از کذب و غیره معاصی و درند و خلافی نیست در اینکه حضرت امیر المؤمنین از دعای خلافت  
امامت کرد و احتجاج مکرر با خلفای ثلاثه نمود که در تمام کتب بعین آنها که علماء اهل سنت مانند  
ذکر شده است پس باین آیه تطهیر و روایان کثیره هر سه نفر خلفا مخالفت حضرت امیر را نمودند پس  
آن حضرت در ادعای خود صادق بود و اصحاب که مخالفان را کردند باطل بودند و بهمین طریق  
سایر ائمه موافق این آیه شریفه نیز میگویند پس هر کسی که هر زمان مخالف هر یک از آنها نمودند  
باطل بودند و عبارت دیگر میگویند که حضرت امیر و سایر ائمه موافق این آیه شریفه از خطا و کذب  
سایر معاصی دورند و همین قسم شد پس قول آنها حق و فرمایشات آنها حجت خواهد بود متابعت  
اقوال و فرموده ها ایشان واجب بخوان خواهد بود و مخالفت قول ایشان حرام و موجب  
هلاکت خواهد بود **ای سید و ظفر و بیعتها اذن و اعیت** یعنی ضبط مینماید و حفظ میکند آیات  
قرآنی و حقایق ربانی را کوشی که حفظ کنند و نگاه دارند است خاصه و عامه بطریق مستفیضه  
میکنند که این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین نازل شده است چنانکه تعبیر در تفسیر حافظ ابو نعیم  
حلیه و الحاکم در مستدرک و طبری در خصایص و در اغلب مصنفان در محاضرات و ابن مغازلی در  
مناقب این مرد ویر در مناقب اکثر مفسران خاصه و عامه از حضرت امیر و ابن عباس و بریده اسلمه  
و صفاء و جماعت بسیار روایت کرده اند و موقوف بن احمد در کتاب فضایل امیر و ابن ابی الحداد و طبری  
و غیره تمام از طرق علماء این خبر نقل شده و بعد از آنکه معتبر و صید است و بحال مناقشه نیست  
و بعضی باین لفظ است که حضرت امیر المؤمنین گفت که رسول خدا مراد بر گرفت مکلف امر کرده است  
بر فرد کار من که ترا بخود نزدیک گردانم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازم است که اطاعت  
امر پروردگار خود نمایم در حق تو و ترا سرا و راست که حفظ نمائی و فراموش نکنی پس این آیه نازل شد  
و بر این بیت دیگر فرمود که چون این آیه نازل شد حضرت رسول فرمود که از خدا سؤال نمودم که  
این را کوشهای تو گردانم و خدا مستجاب کرد و عامر این حضرت امیر فرمود که بعد از آن چه را حضرت

ای سید و ظفر





# آیات قرآن مجید در مختصر امیر المؤمنین علیه السلام

هرگز فراموش نکردم چون تواند بود که فراموش کنم بعد از دعا ای انصاری و زنجیری و فخر رازی  
با نه این قصص ایشان این روایت نقل کرده اند و زنجیری در کشف گفته که مراد بادن و اعینه  
کوشیست که از شأن او ان باشد که هر چه بشنود حفظ نماید و ضایع نکرد اند بقرآن عمل یاب پس این  
اخیر را روایت کرده است که اگر کوئی چرا اذن را بلفظ مفرد و نکره ادا کرده است جواب گویم که ان  
برای اشعار با است که حفظ کننده بسیار که است و سر زنجیریست مردم را بر این امر و از برای  
بر آنست که یک کوش حفظ کننده پس است و نزد خدا بمنزله کرده بسیار است و پروائی نیست بعمالت  
در بیکو هر چند تمام عالم را این که تمام شد کلام زنجیری و حقیقت بر قلم او جاری کرده و اعتراف کرده  
که فایده بعثت و نزول آیات در خصوص خاص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است حافظ علوم الطبی  
چون تواند بود که حضرت امیر محکوم حکم جا اهل چند باشد که همه آنها جمیع احکام خود نشان را با او  
محتاج بودند و از او سؤال می نمودند خداوند و قرآن مجید میفرماید هل یستوی الذین یعلمون  
والذین لا یعلمون یا منیر یا تبارک که سنا بقامد کور شد مؤید است که حضرت امیر علی علم ناس  
بود بلفظ و معنی قرآن زیرا که ابن حجر ناصبی در صواعق محرقة از ابن سعد روایت کرده است که امیر  
المؤمنین فرمود که بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشده مگر آنکه می دانم در چه امر نازل شده و در  
کجا نازل شده و بر کی نازل شده بدستیکه عطا کرده است مرا این و در کار من دلی فهمند و در بار  
گویا و گفته است ابن ابی داود از ابن محمد سیرین روایت کرده است که چون حضرت بعالم قدس  
ارتحال نمود علی به بیعت ابو بکر حاضر نشد و فرمود که سوگند یاد کرده ام که رد ابر و دشمنی  
اندازم مگر بجهت نماز تا قرآن را جمع کنم پس میگوید جمیع قرآن را بتقریبی که نازل شده بود جمع کرد  
ابن سیرین میگوید چه بود اگر آن قرآن را می یافتیم که علم دولا بخداست طبری روایت کرده است از امام علیه  
که گفت شنیدم از رسول خدا که علی باقر است و قرآن با اهل بیت از هم جدا نمیشوند تا در حوض  
کوش بر من وارد شوند ایضا روایت کرده است که حضرت رسول در مرض موت خود فرمود ایها الناس  
نزد یکست که روح مرا برود می قبض کنند و من اینها شما بروم و پیشتر با شما سخن میگویم و عذر خود  
بر شما تمام کنم بدو تنبیه من در میان شما میگذردم کتاب خداوند و عترت خود را که اهل بیت من اند و  
دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت این علی ایها الناس باقر است و قرآن با این علی است تا یکی جدا نمی تواند

کتاب مختصر امیر المؤمنین علیه السلام  
فصل در فضایل و مناقب



آیات قرآن در کسب رتبه  
در مناخات اخیره المؤمنین علیها

ص ۳۳

شوند تا در حوض کوثر برین وارد شوند پس از آنها خواهد پرسید که چگونگی رعایت من در حق ایشان کرده اید  
مؤلف گوید شخص منصف تا مل کند که چنین متعصبی که در اکثر احادیث متواتره مدح کرده  
و بانهایت تعصب نقل این حدیث کرده و رد نکرده است همین بس ملت از برای علمی با مامت  
و خلافت او که می نویسند و نقل میکنند که دست حضرت امیر المؤمنین و حضرت رسول گرفت  
بلند نمود محض حجتی که این علمی با قرآن است و قرآن با اعلیست و از یکدیگر جدا نمیشوند و صریح ملت  
در اینکه لفظ و معنی قرآن با او است و مفسر قرآن او است و قرآن شهادت بر حقیت او میدهد  
و متابعت قرآن بدون متابعت او صحیح نیست و بعد از آن بر سبیل تاکید فرماید که در قیامت  
از ایشان سؤال خواهد کرد که چگونه رتبه و حق ایشان کرده اید بر عاقل که در این حدیث تا مل  
نماید تعصب کفر نورزد می اند و می فهمد که همین حدیث بضر صریح است بر خلافت آن حضرت  
قطع نظر از اینکه اعلیست ثابت می شود و آن کلمه است از برای اولویت با مامت آن حضرت اید  
چهارم و آخرت سقایه الحاج و عمارة المسجد الحرام بمن یؤمن بالله و الیوم الآخر و  
جاهد فی سبیل الله لا یستون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین الذین آمنوا و هاجروا  
و جاهدوا فی سبیل الله یا موالهم و انفسهم اعظم درجه عند الله و اولئک هم الفائزون یعنی  
ایا قر و منید شما ها و میگردانید از حاجیان را از جای لازم و عمارت کردن مسجد الحرام  
و امثال اعمال کسیکه ایمان آورده است بخدا و روز قیامت و جهاد کرده اند در راه خدا مستحق  
ایشان در فضل خداوندند و این می کنند بر او بهشت کرده ستم کاران را انکس که ایمان آورده اند  
و هجرت کرده اند بدلا از اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بهما لهای خود و جاهای خود بزرگتر  
است درجه ایشان و ایشانند رستگاران و رسیدند اند بر حبه و فوز و مقصود خود اتفاق  
کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیات در شان مولی الموالی حضرت امیرنازل شد  
حتی صاحب کشف و فخر از وی بیضا می اهل سنت بانهایت تعصب انکار نکرده اند و تعلیم و فط  
ابو نعیم در کتاب منازل من القرآن فی علم مجید طریق روایت میکنند و ستمکاران فحول علماء عامه در  
کتاب فضایل الصحابه و دیلمی در فردوس هر یک بطریق مختلف و آیت نقل کرده اند و جامع الا  
و از سنن نسائی روایت کرده اند از محمد بن کعب قرطبی و سیوطی در روشنی سندها بیهاد و آیت

در کتب





آیات قرآنی که در  
در منافع و امور دینی است

کرده است از محمد بن جریر و ابن مردویه و جامع غریب از شعبه و ابن عباس و ابی نعیم که میگویند که میا علی  
عجل الله فرجه شد عجل گفت من عم پیغمبر و توفی عنهم و فی سقايت حاج و عمارت مسجد الحرام باطن  
پس حقیقت این آیه را فرستاد و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن بچندین طریق از ابن عباس و  
دیگران روایت کرده است که در مفاخرت علی و عیسی بن ابی نضر این آیه نازل شد از شعبه و ابی نعیم  
کرده اند که در مفاخرت علی و عیسی بن ابی نضر این آیه نازل شد تا حقیقت یا قی الله بامر و ابوالقاسم  
حسکانی از بریده روایت کرده است که روزی شبیه و عیسی بن ابی نضر مفاخرت میکردند پس  
علی برایشان گذشت و گفت چه چیز می کنید عیسی گفت خدا فضیلتی بمن داده است که  
بدیگری نداده است و ان اب دادن حاجت است شبیه گفت بمن عمارت مسجد الحرام را داده است  
علی گفت خدا بمن داده در طفولیت پخته بشما نداده است گفتند کدام است که بمانداده است  
گفت شمشیر زدم بر بدی شما ها تا ایمان آوردید بخدا و رسول و پس عیسی غضبناك شد و برخاست  
و ا من خود را بر زمین میکشید و شکایت مدتر حضرت رسول و گفت نمی بینی که علی بر روی  
من چه سخن میگوید حضرت فرمود که علی را بطلاید چون حاضر شد فرمود که چه بگفتی که  
چنین سخن بروی عم خود گفته علی گفت یا رسول الله حوق را بدین سخن زدم و گفتم  
هر که خواهد بغضباید و هر که خواهد راضی شود پس خبر نازل شد و گفت یا محمد و کلام  
سلام می رساند و می فرماید این آیات را بر ایشان بخوان چون برایشان خواند شد عیسی  
سه مرتبه گفت فاراضی شدیم و موید این آیات و شأن آن حضرت است که حقیقت در آیه فرمود  
ایشان اند فافزون و سمعنا از علماء عامه در کتاب فضایل الصالحین از حضرت امام محمد باقر  
علیه السلام روایت کرده است که از ام سلمه زوجه حضرت رسول پرسیدند از حال علی گفت شنیدم از  
حضرت رسول که می گفت بدترین تنبیه که علی شیعیه را و ایشانند فافزون در روز قیامت غیر ایشان  
پس مؤلف کوی تنبیه الخبايا مخالف و عامه معلوم شد که این آیات و شأن حضرت امیر المؤمنین  
نازل شده پس معلوم شد که آن حضرت را ولی و احوال است باقامت زین که از این آیات و خصوصیت که مینا  
خبر و فضل و فوز سعادت از این ایمان و هجرت و حجت است و با اتفاق کل مسلمین مؤلف مخالف  
حضرت امیر در این مقام بر همه صحابه محسوب همان و رقیب سمعت است چنانکه ابن عباس و ابن عباس

فصل در بیان  
مؤلف



الایات قرآنی که در  
قلب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

ص ۳۳

روایت کرده است از سلمان و ابوذر و مقداد و حنانه و جابر و ابوسعید خدری و زید بن ارقم که علی  
اول کسی بود که ایمان آورده است و هم این جماعت تفضیل می دهند و از بزرگواران صحابه و از محدثین  
استحقاق نقل کرده است که اول کسی که ایمان بخدا و رسول او آورد از مردان علی بود و ابن شهاب بنی حنظل  
گفته از مردان او بود و بعد از او خدیجه و ایضاً گفته است که روایت شده است بسند بسیار از  
سلمان که رسول خدا گفت که اول شما در آمدن بومن در حوض کوثر کسیست که پیش از  
همه ایمان آورده است و است او مت علی و گفته است که این روایات بسیار مذکور است ایضا از ابن عباس  
روایت کرده است که علی را چهار خصلت بود که احدی را غیر او نبود او اول عرب و عجم بود که با  
رسول الله نماز کرد و در هر جنبی علم حضرت رسول با او بود و روز احد هر که غیر او بود که بخیر  
و ثابت قدم بود و مانند او حضرت رسول را غسل داد و او را داخل قبر کرد و ابوالمظفر سمعی  
در فضایل الصحابه ردیه در فردوس دیگران از ابوذر و ابویوب نصاری روایت کرده اند که  
رسول خدا فرمود که صلوات فرستادند بر علی هفت سال زیرا که غیر او کسی بامن نما نمی کرد  
و بر ولایت دیگر پیش از آنکه بشری مسلمان شود و در فردوس روایت کرده است که اول کسی که  
بامن نماز کرد علی بود و سبق ایمان آنحضرت متواتر است عبد الله بن احمد بن حنبل و مسند خود  
ببندگاری بسیار ایمان آنحضرت را ذکر کرده و نقل انها موجب تطویل است خواهش می کنم که ای  
آنحضرت بفرموده از ایمان دار ظاهر است چنانکه حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی  
علی از ابن عباس روایت کرده است که خدا نفرستاده است سوره از قرآن را مگر در مواضع بسیار آنکه  
علی امیر و شریفان سوره او تحقیق حقیق عتاب کرده است و محمد را و گفته از برای علی مگر خیر و نیکی  
را و ایضا روایت کرده است که جمعی از مردم می گفتند یا ایها الذین امنوا خطایب اصحاب محمد را شنیدید  
گفت هر جا این خطایب و قرآن وارد شد لب لبابش برای علی است **ایضاً حجت دیگر** افمن كان  
مؤمنًا کمّن کان فاسقًا یعنی ایای کسانی که مؤمن باشند مانند کسی که فاسق باشد مساوی  
نیستند پیش فرموده و اما آنها که ایمان آورده اند و اعمال صالحه نموده اند پیش از برای ایشان است  
هشتاد و یک ما و ایدای مؤمنانست بسبب آنچه کرده اند از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق  
بودند پیش ما و ایدای ایشان جهنم است و بسند بسیار حافظ ابو نعیم و دیگران از مخالفان

در فضایل امیر









آیات قرآنی که  
در مباحث ائمه و ائمه و ائمه و ائمه

فقد کفر یعنی علی بهترین بشر است هر که با او انکار کند کافر است و این صراحت از غیر از مخالفان روایت کرده اند که رسول خدا در باب ولایت و اثبات فرمود که میکشد و بهترین خلق پس از این حادثه است که متفق علیه است از خاصه و عامه ظاهر شد که آن حضرت و شیعیان و پیروان آن حضرت بهترین خلایق اند پس آن حضرت اولی و احق است بامامت **ایة محمد و آل** قل کفایا لله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب یعنی بگو یا محمد پس است میان من و شما خدا گواه و آنکه نزد او است علم کتاب یعنی علم قرآن یا علم لوح محفوظ و **احسان** مستفیضه از طرق عامه و خاصه وارد شده که مراد بآن کسی که نزد او است علم کتاب یعنی قرآن یا علم لوح محفوظ حضرت امیر المؤمنین و فرزندان آن حضرت است و ثعلبی و ابوی نعیم علمای اهل سنت بسند های خود از محمد حنیفه و آل او روایت کرده اند که من عنده علم الکتاب علی بود **مؤلف کوبیک** که این آیه شریفه از جهت سه لالت وارد بر فضیلت امامت حضرت امیر المؤمنین و جبرائیل از جهة علم بود چنانکه مذکور شد و جبرائیل آنکه آن حضرت را بر شهادت بر حقیقت رسول قرین خود خالق متعال گردانیده و این مرتبه بلند است از جبرائیل شهادت آن حضرت بجهت کفایت میکند بر عصمت آن حضرت زیرا که شهادت یک گواه بغیر معصوم مدعا ثابت نمیشود و عصمت دلیل امامت است **ایة محمد و آل** واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا یعنی دست نیاید بر ایشان محکم خدا همه کی و متفرق و پراکنده مشوید معلوم است که حبل خدا و ریشمان محکم خدا کنایه است از چیزی که حققت سبب نجات این امت گردانیده است **در احادیث** بسیار از خاصه و عامه وارد شده که این آیه تمسک بحبل الله مراد اهل بیت است رسول الله می باشد چنانکه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده و حافظ ابوی نعیم این مضمون را در ولایت کرده است **حسبنا کتاب مبین الفاحرة فی العرة الطاهرة** از عبد الله بن عباس روایت کرده که ما در حدیث رسول خدا بودیم که اعرابی مدعی عرض کرد یا رسول الله شنیدم که می فرمودی اعتصموا بحبل الله حبل خدا کدام است که بآن تمسک جوئیم رسول خدا دست خود را بر دست علی نهاده و فرمود باین تمسک جوئید که حبل امت است **ایة محمد و آل** از محمد علی غنوی با شما خود از رسول خدا روایت کرده است که اعرابی از ایه و اعتصموا بحبل الله جمیعاً سؤال در رسول خدا دست علی را گرفته و فرمود ای اعرابی اینست حبل خدا با و تمسک جوئید اعرابی بدو علی میگردید و او را در بغل میکشید می گفت اللهم انی اشهدک قد اعتصمت بحبلک رسول خدا فرمود

مباحث

و جبرائیل

و جبرائیل

در تفسیر



بایست قل بنیک  
در مناصح امیر المؤمنین علی علیه السلام

بایست بخواند

هر که می خواهد یکی از اهل بهشت باشد باید از ابوبسید حدیث روایت کرده اند که رسول خدا فرمود ایها الناس من در میان شما دو حبیل گذاشته ام اگر متمسک شوید با آنها همراه نمیشوید بعد از من و یکی بزرگتر از دیگری کتاب خدا را نپشت کشید از آسمان بسوزد عترت و اهلبیت من و بدرستی که این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند **مَوْلَقُ کَوْبِلُ** مؤیدایه قبل است من عند علم الکتاب که تفسیر مختصر این است که این کتاب الله و علم کتاب الله بایکدیگر سبب هدایت خلقت است **ای حبیل بنی منی** قل لا اسئلكم علیه اجر الا الموده فی القربى موافقت خاصه و عامه معنی اینرا نیست که بگو با محمدان شما تبلیغ و دنیا رستخود مری و اجری بخوانم مگر محبت و مودت و دوستی خود ایشان و اقربا و نزدیکان خود **و در حدیث** مسلم از ابن جبر و روایت کرده که قریب درایه قریب ای ال محمد اند و ابوالفاسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبر از ابن عباس روایت کرده است که چون این امیران از شدت عجز گفتند یا رسول الله کیستند آنها که ما مورشده ایم ما بدوستی مودت آنها فرمود که علی حسن و حسین و فرزندان ایشان اند و روایت ابونعیم و دیگران ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس اینضمون را روایت کرده است **و ایضا** در شواهد التنزیل از ابوامامه باهله روایت کرده که رسول خدا فرمود که حقیقت پیغمبران را از درختهای متفرق خلق کرده من و علی از یکدیگر خیم که خلق شده ایم من اصلان درختم و علی فرع است حسن و حسین میوه های آن درخت اند و شیعیان ما برگ های آنند هر که در یک شاخه از شاخ های آن درخت چنک زند بجانم میاید و هر که از آن میل بجانب دیگر کند در حجت افند اگر نبه عبادت کند خدا را در صفا و مروه هزار سال از پیش از آنکه مثل مشک پوسیده شود و محبت ما را در دنیا بد خدا و دنیا و آخرت در حجت اندازد پس این را **قل لا اسئلكم راتا اخر خواند و حافظ ابونعیم بسند کما از زین العارقم روایت کرده که رسول خدا بسوی خانه فاطمه رفت و فاطمه حسن و حسین را آن خانه بود ندید و طرف در را گرفت و گفت جنم باهر که با شما جنکست و خلع هستم باهر که با شما صلح کند و ایضا همین مضمون را از امام سید ابوسعید حدیث روایت کرده است **مَوْلَقُ کَوْبِلُ** که بار سوا الله همین درختها که در طرفان را بخت میباشد گرفت و فرمودی محبت آنها را و امر بوردن ایشان نمودی و ای موده فی القربى خواند و هر روز**



قبل از رفتن نماز در ب هین خانه حبیبه را فاطمه زهرا می آمدی و ابیه تطهیر می خواندی در  
حق ایشان بفاصله قلیلی از زمان بعد از رحلت تو از دنیا آمدند منافقان و هین دو طرف  
دور گرفتند و فریاد نمودند که ای فاطمه بگوئی علمی را که از خانه بیرون آید و با ابوبکر بیعت کند  
الاخانه و با اهل خانه التمس می زنیم و این خبر بنقل علمای اهل سنت در کتاب خودشان است که  
پیروان خلفای ثلاثه میباشند ثعلبی در تفسیر و علامنا منطلق الطیر روایت کرده است که قبره حیوانی  
است فریاد میکند و میگوید و صبح خود خداوند لعنت کن بر دشمنان آل محمد بلی خانواده  
عصمت و طهارت آل محمد مصیبت ده بودند بر حلت سید کاینات پیدر عالی مقدار خود این جماعه  
محض تسلیه مصیبت ایشان تخارج نمودند و همانند را سوزانند و داخل خانه بی اذن شدند و  
خضر امیر را بعوض شال غزار پیمان بکردن مبارک او انداختند و از خانه بمسجد مجبور آوردند و  
بصدیق طاهره فاطمه زهرا را بضررب تازیانه و خلاف شمشیر بپایان و و پهلوی او تسلیه و دعا  
آل محمد و قرینان در حق ایشان خوب بعمل آوردند و فخر از برای اهل سنت نشان زحریب  
عبدالله روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر که بر محبت آل محمد میرد شهید مرده است و هر که بر محبت  
آل محمد میرد امر زنده مرده است و هر که بر محبت آل محمد میرد توبه کرده مرده است و هر که بر محبت آل  
محمد میرد با ایمان کامل مرده است و هر که بر محبت آل محمد میرد بشارت دهد و املات موت  
منکر و نیکر بهشت و هر که بر محبت آل محمد میرد او را بسوی بهشت برند مانند مرد سیه که بخانه  
دافاد برند و هر که بر محبت آل محمد میرد از قبرش بسوی بهشت رود و بکشایند و هر که بر محبت آل  
محمد میرد حقیقه ملکه را با رحمت بنیارت قبر او بفرستند و هر که بر محبت آل محمد میرد بر سنت  
و جماعت مرده است و هر که بر دشمنی آل محمد میرد چون روز قیامت حاضر شود در میان مردود دیده اش تیره  
باشد که نا امید از رحمت حقیقه و هر که بر دشمنی آل محمد میرد کافر مرده است و هر که بر بغض آل محمد میرد  
بوی بهشت نشنود **هو له** بزبان و قلب جوارح شهادت میدهد که محبت مودت  
اهلبیت اطهار و اقرار دارد بکتاب خدا که قرآن مجید او فرماید ایشان خضر رسول خاتم النبیین  
انجما را با طاعت و مودت و خلافت و ولایت در حق اهلبیت خود فرموده اند که خضر امیرالمؤمنین  
و امام حسن و امام حسین و نه نفر از اولاد معصومین ظاهرین خضر امام حسین علیه السلام بوده باشند

در مختصر امیرالمؤمنین علیه السلام  
در بیان فضیلت و مناقب آن بزرگوار



آیا قرآن کریم  
در فضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

الحمد لله الذي جعلنا من المؤمنين علي بن أبي طالب أول الأئمة الأطهار المعصومين  
صلوات الله عليهم أجمعين عجب استبان خلجان محبوسين في دوسه علي باقسن جمع منيشو  
ابن ابی احمد يدر شرح لهنج البلاغه از مسند ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول خطبه  
خواند و فرمود ایها الناس صیت منکم شمارا بحبت و مودت برادر من و ابن عمم علی بن ابیطالب  
دوست و نیست مکرر من و دشمن و نیست مکرر منافق و دوست و کرم من است و دشمن او دشمن  
من است و هر که دشمن من باشد جزای او عذاب جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که  
در شب معراج ملکی از جانب حق تعالی آمد و حضرت رسول ص و گفت از پیغمبران سوال نما که شما را چه  
مبعوث گشتید جواب گفتند یا رسول الله برو لایت تو و محبت تو و لایت و محبت علی ع و  
احادیث دیگر این مطلب یاد ده از آنست که کل انهارا نقل کنیم چون بنا بر اختصاص است **ایر حجل**  
ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات طوبى لهم وحسن مآب یعنی آنها که ایمان آورده اند و اعمال شایسته  
کرده اند طوبی از برای ایشان است و نیک بازگشت ایشان است با خیرت مفسرین و محدثین خاصه و  
عامه روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین و اولاد او است ثعلبی از ابن عباس رضی  
روایت کرده است که طوبی رختی است که اصلش در خانه علی است و رخت و در خانه هر مؤمنی  
شایسته از انداختن است **ایر حجل** و النجم اذا هوى ماضل صاحبکم و ما هوى  
و ما ينطق عن الهوى الا هو و حی یوحى علامه حلی که در کتاب منهاج الکرامه نقل کرده است  
از ابن مغازلی و از ابن عباس و هم چنین در کتاب غایة المطلب و فی کتاب موفوق المکی الخوارزمی  
مستطوره که نشسته بودیم با بعضی از جوانان بنی هاشم نزد یک رسول خدا ص ناکاه کوبه از بالا  
فرود آمدان حضرت فرمودند که این ستاره در منزل هر که وارد آید و وصی ملت  
بعد از من پس از جماعت بخوانند و نظر کردند دیدند که آن کوکب در منزل حضرت امیر  
المؤمنین ع فرود آمد گویند که آن ستاره زهره بود یا نحل و این معنی موجب ثمره حسد  
حساد و منافقین شد فی اختیار بر زبان آورده گفتند یا رسول الله بد رشتیکه تو  
کمره شده در دوسه علی بن ابیطالب هنوز حرف آنها تمام نشده بود که این آیه نازل شد که  
بحق ستاره چون طلوع کند و برین آید کمره شد صاحبش یعنی محمد مصطفی و خطا نه کرده

ایر حجل

ایر حجل



# آیا قزل کد در متنا خضر امیر المؤمنین علی است

و مرکب هیچ و بالی نشد و نطق نکرد از روی هوا ای نفس پر اکران نطق نبوده مگر و حی که با و شده است  
یعنی دل مبارکش باطل میل فرموده مفاد ایة الشنکر هرگز سخن نکفت و نمیکوید از هوا ای نفس یا با و سطح  
یعنی باطل کلم نمیکند مگر و حی از جان بخدا با و شود پس در فضایل و خلافت و وصیای علی بن ابیطالب  
بخوا هشر نفس چیزی نکفت تا جبرئیل پیغام نیاورده آن خضر نقل نموده و در روایت دیگر نقل  
شد و شیخ مفید در آثار و روایت نموده از امام محمد باقر که چون پیغمبر دنیا فضایل خضر امیر المؤمنین  
و اظهار می نمودند و امر با طاعت و میفرمودند بیعت بجهت آن بزرگوار می گرفتند منافقین می گفتند  
محمد کراه شده از شدت محبت با پیغمبرش علی و بخدا هیچ چیز را غرض نکرده است در پیش محمد مگر کشتن شجرها  
ناحی عرب و بزرگان قریش و یهود را و هر سخنی که حضرت میگویند در مدح او بجلالت یا مدح محبت با او است  
و این سخنان بجمع مبارک سید کائنات میرسد تا آنکه نه نفر از مفسدین در خانه قمر بنی هاشم جمع شدند  
و از آنها بودند ابوبکر بن ابی قحافه و عمر بن الخطاب عثمان العفان و طلحه و زبیر و سعد و قاص و سعید بن  
العاص و عبد الرحمن بن عوف و ابوعبیده بن جراح و گفتند محمد و شأن علی و تولد او ظاهر می کند محمد  
که اگر میتوانست می گفت و راهبادت کسید سعد گفت یکا شایات و معجزات که در باره خود ظاهر  
نموده در باره او ظاهر می نمود و آن شب در خانه صهیب خوابیدند پس نازل شد ستار از آسمان و  
سر دیوار خانه امیر المؤمنین ایستاد و قرار گرفت و همه بجا آمدند و شنیدند که در آنجا و خانه او ظاهر  
و چاه ها و غار ها پس اهل مدینه ترسیدند ترسیدند شد یک و رفتند خدمت پیغمبر و خضر را و سر دیوار  
بردند و بجز و فریاد زدند ایها الناس چه چیز شما را ترسانیده این ستاره ایست که در خانه علی واقع شده است  
گویا از این ترسیده ای گفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمودند مگر امر و رضا فقیه شما در ظاهر صهیب  
جمع نشدند و نکفتند چنین و چنان حتی آنکه گفتند کاش میبرد و ایبر که در آن خود شرف نازل شده است  
علی نازل می نمود و الحال جناب اقدس الهی این ستاره را در خانه او نازل نموده و ایبر و از بلای نازل نموده  
که و النجم افاهوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و این است ما ندانیم شما ها غریب نمودن و اینها طریق  
بر سر دیوار خضر امیر بود تا آنکه نماز صبح را خضر رسول خواندند تا اصباح خود و باز هم ستار بود و مردم  
نگاه میکردند و بعد از آن بلند شد با آسمان رفت و حال آنکه مردم نظر می نمودند و خائب شدند  
چهارمین من آیه وافی هدی مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یغیا فباکی الا و یکما تکذبان یخرج

چهارمین



آیات قرآنی که  
در فضیلت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است

منها الولو و المرحان اکثر اهل سنت از انس بن مالک نقل کرده اند و تعلیمی در تفسیر خود آورده و حفظ  
ابو نعیم از ابن عباس نقل کرده که مراد از مجری امیرالمؤمنین فاطمه زهرا میباشند و بر رخ رسول خدا است  
ولو و مرجان امام حسن و حسین میباشند صاحب کشف الغم نیز همین طریق نقل کرده و در کتب تفسیری  
و مناقب نیز همین طریق مستور است و شیخ عزالدین عبد السلام شافعی رساله در مدح خلفاء ثلاثه نوشته  
و تحبب را است که در آن رساله مدح خلفاء ثلاثه را از کوفه کرده که چون خدیجه کبری رضی الله عنها  
بفاطمه زهرا حامله شد از غم تنهایی خلاص شد و فاطمه در رحم با مادر صحبت می داشت مونس او بود  
این را از رسول خدا پنهان می داشت تا روزی آن حضرت رسید و شنید که خدیجه با کسی سخن می گوید  
در حدیث است پرسید که با که سخن می گوئی گفت با این طفل که در شکم دارم گفت ای خدیجه بشارت باد  
ترا که این دختر است که حقتم گردانیده است و اما در یازده تن از خلفاء طاهری که از نسل من خواهند بود بعد از  
انقضای عمر و بعد از پید خود از خلفای من خواهند بود و بعد از آنکه تولد یافت و در حدیث پدید بر کوا خود  
بود تا آنکه روزی ملکه محمود نام از جانب رب العزت آمد و گفت مر حقتم است که فاطمه را با علی تزویج کنی  
که خضر رب العزت در بالای هفت آسمان در حضور جبرئیل میکائیل و اسرافیل و هفتاد هزار ملائکه  
اکرام که هر یک چون سر سجده کنند از رفیقا منت سربینند و ندا می شود که سقها و ابرار انداز سجود و عقده  
علی و فاطمه کواه باشند و جبرئیل خطبه خواند و میکائیل اسرافیل کواه شدند و امر شد که جمیع حوریان در  
زیر شجره طوبی حاضر آیند و شجره را امر شد که آنچه از او بود بحوریان نثار کند و جوز و لؤلؤ و در و یاقوت  
و شکوخت برایشان نثار کند و حوریان از یکدیگر بودند و تبرک نگاه داشتند و بان فخر می کنند که این  
از فرج علی و فاطمه است و حضرت رسول اصحاب خود را جمع نمود و خطبه را داد نمود و گفت شهدا که از حق  
فاطمه علی یعنی کواه میگیرم شما را باینکه من تزویج کردم فاطمه را با علی چون ملاقات کردند حجر  
نبوت از طرف فاطمه و محبت از طرف علی مبرج البحرین یلتقیان تحقیق یافت و چون وجود رستا  
پناه سبب است که نه فاطمه را بر علی دعوی است نه علی را از او شکوه بود معنی پنهان رخ لا یغیبان بطون  
و چون سبب شهادت حسن و حسین علیهم السلام که در میان او بودند هر وقت که نظر ایشان حضرت رسول  
می نمود می فرمود هذان سیدان است اهل البیت و ابوهما خیر منهما یعنی این هر دو بهتر از اهل بیت  
و پدید ایشان از ایشان بهتر و فاطمه را از ایشان از ائمه من است و خوشحالی



# در فضیلت حضرت فاطمه علیها السلام

ص ۳۴

رسانند ایشان خوشحالی رساننده من است متولد شدند و با جمال و کمال خود باعث روشنی دید  
 و سرور و سینه سید کائنات گشتند بخرج منها اللؤلؤ والمرجان ظاهر گشت تا اینجا ترجمه کلام شیخ عبد  
 السلام شافعی است **مَوْلَى لِقَتِ كَوْمٍ** نقل این حکایت از علمای سنت و جماعت است که بسیار متعصب  
 بودند اجماع است بر استحقاق خلافت حضرت امیر مومنان و فضیلت حضرت فاطمه زهرا که در دم  
 مادر خود خدیجه کلام محمدرود و مژده حضرت مولا که یازده تن از خلفاء طاهرين بعد از من  
 حقیق از نسل من از اولاد تو خواهند بود که هر یک از ایشان خلفا من خواهند بود و بعد از خصوص  
 ترویج فاطمه زهرا حضرت امیر و فضل حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و فرمودن حضرت  
 رسول که این دو نور دیده من و دو سید جوانان اهل بهشت اند و پدر ایشان از ایشان بهتر است  
 و فرمودن پیغمبر فاطمه یار ایشان از من هر که او را از کد مرا از آن کرده و هر که او را خوش حال  
 کند مرا خوش حال کرده است عجبت همین عبد السلام متعصب سنی پیرو مرید کسانیت این شیخ  
 که متفق علیهم جمیع امت از خاصه و عامه است که فاطمه زهرا رحلت نمود از دنیا و غضبناک بود بر  
 شیخین و ظلم و جفا و جور که بر او مظلوم نمودند که از دنیا رحلت نمود فاطمه زهرا یا یهلوی شکسته  
 صورت سیله خورده گوشه چشم اثر سیله بر او باز و می دم شده و محسن او سقط شده و فدا او  
 غضب شده و دفن و قبر او مخفی خداوند انتقام خواهد کشید **ایر حصار و خضر** **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ**  
**يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا** در جمیع مسلم مذکور است که  
 چون این آیه فرود آمد پرسیدند که یا رسول الله سلام بر شما را دانستیم صلوة بر شما چه گونه است فرمود  
 که بگوئید **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ** کما صليت وبارکت علی ابرهیم و آل ابرهیم **إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ**  
 بنا بر نقل خبر جمیع مسلم هرگاه رسول خدا امر بصلوات ابرال کرده باشند و این شکی نیست که حضرت میرالمؤمنین  
 افضل آل محمد پس التبر اولی است یا شد بنبیا و خلا رسول و در این شکی نیست جمعی با بسناد خود  
 از ابن مسعود از رسول خدا روایت کرده است که فرمود در تشهد نماز بگوئید **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ**  
 وبارک علی محمد و آل محمد کما صليت وبارکت علی ابرهیم و آل ابرهیم **إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ** و ابن حجر که  
 یکی از متعصبان اهل سنت است و باب هم از کتاب صواعقش از شافعی شعری با اینضمون نقل کرده است  
**يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ جَمْعُكُمْ فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ كَمَا كُنْتُمْ عِظَمُ الْقَدَانِكُمْ مَنْ لَا يُصَلِّي عَلَيْكُمْ لَا صَلَوةَ**

در فضیلت حضرت فاطمه







# آیات قرآن مجید که مقام اهل بیت علیهم السلام است

ص ۳۳

وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ رَاطِلَبَيْنِ وَكَفَتْ لَهُمُ هَوَاهُ أَهْلُ بَيْتِي وَأَيْضًا دَر مَشْكُوتِ وَصِيحَةِ مُسْلِمٍ جَمَلِ  
الْأَصُولِ از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول خدا مددی امده و ابوعبای ملونی بود پس حسن  
امده و او داخل عبا کرد پس حسین امده و او داخل عبا کرد پس فاطمه امده و او نیز داخل عبا کرد پس علی  
امده و او را هم داخل کرد پس ای طهیر را خواند و قاضی ضیاء و دیگران از مفسران مخالف نقل کرده اند که  
امام حسن را برداشت و امام حسین را دست مبارک گرفته بود و فاطمه زهرا را در عقب انحضرت بود و حضرت  
امیر و پیغمبر النساء و ائمه را در عبا میبایست و سببیک که بر دوش مبارک داشت در آورده و فرمود  
که چون من دعا میکنم شماها این بگوئید پیش اسقف بخوانید که سر کرده آنها بود که ای گروه نصاری  
من حی بینم روهای چند را که اگر خدا خواهد کوهی را از جا بکنند باین روها میبکنند پس مباحله نکنید  
که هلاک می شوید بر روی زمین یک نصرانی باقی بماند تا روز قیامت پس ائمه گفتند ای ابوالقاسم  
را می مایلان قرار گرفته است که با تو مباحله نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم و ما هم بر دین خود ثابت باشیم  
پس حضرت فرمود هرگاه ابا میبکنند از مباحله کردن پس مسلمان شوید که بوده باشند برای شما آنچه  
از برای مسلمانان است پس ابا کرد و حضرت فرمود پس با شما جنگ میکنم گفتند ما را طاقت جنگ عرب  
نیست ولیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را افترا سانی بشرط آنکه در هر سال هر سالی دو  
هزار حله بدهیم برای جزیه هزار حله در ماه صفر و هزار حله در ماه رجب سه زره عادی بدهیم بدینهم  
پس گفت میگوید اختلاف نیست و آنکه مباحله با اهل عبا شد و غیر ایشان کسی نبود داخل عبا  
و این این و این واقع دلائل دارد بر حقیقت حضرت رسول و امامت علی و تصدیق فضیلت مجموع پنج تن  
مقدس صلوات الله علیهم اجمعین بوجه بسیاری **أَوَّلُ** آنکه حضرت رسول که بنا بر حقیقت جود  
اقدس مبارک خود اقدام نمود بر مباحله و عزیزترین اهل خود را با استیجاب و آوازه که خصم حاضر نمود  
و اگر وثوق تمام بر حقیقت خود و تقرب این چنان نفر عزیز خود نزد خداوند متعال نداشت جرات اقدام بر  
مباحله نمی نمود و میانه آنکه خبر داد که اگر با من مباحله کنید عذاب الهی بر شما هائانازل خواهد شد  
و عبا می نمود و تحقیق مباحله اگر چه بر حقیقت خود نداشت لغا نمود و حضرت سعی بر کذب بود و نعوذ  
بالله که آن حضرت صادق و اعتدال یقین بود میسر ما آنکه نصایح و شواهد حال آن حضرت نمودند  
علم بحقیقت آن سرور بهم رسانیدند و اظهار بیکدیگر نمودند که روهای چند می بینیم و شما می بینید که اگر



روایت  
مستخرج  
مستخرج



## در آیه مباهله و مباهله اهل بیت علیهم السلام

خدا را خوانند کوه ها را از جای حرکت دهند و کفند آنها را ای نصاری مباهله نکنید که هلاک  
 می شوید و از قوم بجران اثری نخواهد ماند و واضح شدند که بنی یهود دهند و محفوظ مانند عم  
 از این قصه و نزول آیه شریفه ظاهر است که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات  
 الله علیهم بعد از حضرت رسالت شریف و افضل و اعزاز همه خلایق بودند نزد خداوند عالم  
 چنانکه جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند محشری که از همه متعصب تر است در کشتاف  
 گفته است که اگر بگوئی دعوت کردن خصم بر مباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذب است یا  
 خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده داشت ضم کردن و ملحق کردن ایند پسران  
 و زنان در مباهله جواب گوئیم که ضم کردن و ملحق کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد  
 بر حقیقت و زیاده می شود اگر خود تنهایی مباهله نمایند بلکه با ضم کردن ایشان جرأت نمود  
 بر آنکه اعزّه خود و یارهای حاکم خود و محبوب ترین مردم را نزد خود در معرض نفرین و هلاک در  
 آورد و التفات ننمود بخود تنهایی و دلالت کرد بر آنکه اعتماد تمام بر دروغ گو بودن خصم خود داشت  
 و خواست که خصم او با اعزّه و احبّاش هلاک شوند و مستأصل کردند که مباهله واقع شود و مخصوص  
 کرد ایند برای مباهله پسران و زنان را که ایشان عزیزترین اهل اند و بدل پیش از دیگران می پسند  
 و بسا باشد که ادعای خود را در معرض هلاک در می آورد برای آنکه آسیب و صدمه بر اعزّ اولاد او نرسد  
 و باین سبب نان و فرزندان را در جنگها با خود میبرد و هر قومیکه نکریند و باین حجت حق تعالی  
 ایشان را بر نفس خود در این آیه مقدم داشت تا اعلام دارد که ایشان بر جان و نفس خود شائبه  
 مقدمند پیش بعد از این گفته است محشری که این دلیل را این قوی تر نیست بر فضیلت  
 اهل بیت اطهار و اصحاب اتمام شد کلام و محشری پس گوئیم هرگاه که معلوم شد که این چهار تن  
 مقدّس احبّ اعزّ خلق بوده اند نزد خدا پس باید که بهترین خلق باشند بعد از آنحضرت  
 زیرا بر هر عاقل منصف معلوم و ظاهر است که ایشان احبّ اعزّ خلق بودند نزد آنحضرت و محبت  
 ایشان از بابت روابط پیشتر نبوده است بلکه هر که نزد خدا محبوب تر و مقرب تر بوده است آنحضرت  
 هم آن کس را عزیزتر و محبوبتر خود می دانسته پس چونکه معلوم شد که ایشان احبّ اعزّ خلق بوده اند  
 نزد خدا و رسو و بهترین امت بوده اند پس مقدم داشتن دیگران بر ایشان امانت خدا محققاً نیست



# در فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام

پس امامت حضرت میر علی مرتضیٰ است ثابت شد بر آنکه از جمله کمالات حضرت رسول امامت و جود  
اطاعت است و آن غیر پیغمبر نیست پس باید آن حضرت امام باشد پس است همین فضل حضرت میر علی که  
خداوند عزت در آیه شریفه علی النفس پیغمبر خود خوانده و فرموده است انما انعم الله علی  
خود را و نفسهای شما را و مراد از نفسها نفس مقدس حضرت رسول الله نبوده زیرا که دعوت  
ادعای مخالفت میکند و آدمی خود را انما پیغمبر باید بگوید و باید بداند پس با اتفاق مخالف و موافق  
غیر از آنان و پس آن کسیکه با نفسها تغییر کرده باشند بغیر علی بن ابی طالب نبوده است پس  
معلوم شد که حق تعالی نفس علی را نفس پیغمبر خود گفته است و چون اتحاد حقیقی در میان  
دو نفس محال است پس باید که مجاز باشد و این مقرر است و فخر رازی که از اعظم علمای  
اهل سنت است هم چنین بیان نموده است چنانکه این معنی در احادیث بطریق مختلف نقل  
شده است از جمله در صحاح اهل سنت مروی است که پیغمبر علی فرمود تو از منی مکن  
از توأم و صاحب کتاب فردوس الاخبار که از اجله علماء اهل سنت است روایت کرده است  
که پیغمبر فرمود علی منزله سر من است از بدن و نیز روایت دیگر بمنزله روح من است از بدن من  
نیز روایتی است که پیغمبر بگوید و هی از منافقان فرمود که نماز کنید و زکوة بدهید و کرمی فرستم  
بسوی شما مردی را که بمنزله نفس من است یعنی علی و نیز مروی است که پیغمبر فرمود علی یا  
علی نفسک نفسی دمک دمی لحمک لحمی یعنی علی نفس تو نفس من است و خون تو خون من است  
و گوشت تو گوشت من است و از این قبیل احادیث بسیار است پس مؤلف گوید که موافق این  
شریفه خدای تعالی را نفس پیغمبر نامیده است واضح است که علی خود نفس پیغمبر نیست و پیغمبر  
هم نیز خود علی نیست و محال است که دو نفر یک نفر شوند پس چون معنی حقیقی متعدد است باید  
که حمل بر معنی مجازی نمود و در صورتیکه معنی مجازی متعدد باشد بقاعده که در اصول فقه مذکور  
باید حمل نمود لفظ را بر معنی مجازی که اقرب و نزدیکتر باشد معنی حقیقی آن لفظ پس اقرب معنی  
مجازی لفظ نفس که در اینجا علی نفس پیغمبر است و مسامی بودن علیست با پیغمبر و همه امور و  
شریای بودن با او است در هر کمالا فکر آنچه بدلیل برین بود پس مراد آنست که علی مثل  
پیغمبر در همه امور و صفات و کمالا و پیغمبر هم نیز مثل علیست پس هر چه پیغمبر را در علی هم دارد





# ایات قرآن مجید در کتاب خلاصه میرالمؤمنین علیه السلام

بدون تفاوت بغیر نبوت که از حدیث منزلت خارج است پس نبوت از تحت این عموم بیرون رفت  
پس پیغمبر یا علی مثل هم هستند و هر چیز مکرر نبوت که علی پیغمبر نیست و علی بغیر از نبوت در هر  
امور و صفات و کمالات دیگر با پیغمبر شریک است پس باید حضرت را هم مثل پیغمبر صاحب اختیار  
باشد و امور دین و دنیا ای نه مثل پیغمبر بدون تفاوت چنانکه از آیه شریفه اطیعوا الله  
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم باخبار مذکور شد در محل خود و خوب اطاعت حضرت  
امیر و بعد از اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا و هم چنین بعبادت دیگر میگوئیم که از جمله  
کمالات پیغمبر امامت و خوب اطاعت است و ان غیر از نبوت است پس باید که حضرت امیر مؤمنان  
امام باشد و اطاعت و هم بر همه مردم واجب بوده باشد بجهت تقریبی و آنجا که نمودیم که علی در  
همچنین مثل پیغمبر است مکرر در نبوت و نیز از جمله کمالات پیغمبر است و این است  
پیغمبران و از همه صحابه پس حضرت را هم المؤمنین و نیز باید که افضل از همه آنها باشد و  
افضل بودن آن سرور از سایر پیغمبران لازم دارد که اعلی مراتب امامت قطع نظر از اینکه  
توجیه مرجع عقلا قبیح است جایز نیست و اکتفاء نموده باین تقریر مذکور و با خنص  
گوشتیدم و کفایت است بر ادعای خود **اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اِذْ یُنَادِیْکُمْ رَبُّکُمْ فَاَنْتُمْ تَعْرِضُونَ** یا ایها المؤمنین  
بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتی و الله یحصک من الظالمین  
در دین مشهور روایت کرده از ابن مرزوق و غیره با سند او از ابن مسعود که گفت در عهد رسول خدا  
این آیه را چنین میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان علیاً مولى المؤمنین  
وان لم تفعل فما بلغت رسالتی و الله یحصک من الظالمین یعنی پیغمبر را تا امری که فرو  
فرستاده اند بسوی تو نرساند کار تو بدرستی که علی مولى مؤمنین است و اگر بجا نیاروی  
و رسانی مردم یعنی اگر کتمان کنی پس تبلیغ کرده نخواهی بود و رسول خدا را و خدا نگاه می دارد مثل  
از شر دشمنان خلاصه کلام در این مقام است که چون رسول خدا را از وظائف حجة الوداع فارغ  
غانم من کشتن جبریل امین نازل شد پیغام الهی را آورد که علی ای طالب را امام کل خلائق  
نموده باش و عهد بیعت و با جمیع مکلفین لازم کرد پس پیغام من برسان و بگو که علی بنده  
من و خلیفه و وصی من است و اطاعت و مقرون باطاعت من است و مخالف من است و منکر

در این کتاب  
کتاب خلاصه



## در بیان وقعه غدیر خم و نصب علی بن ابی طالب

این امر از جمله کفایت است پس حضرت خاتم الانبیاء در آن روز خلوت نمود و عوام را بر سر آن ایستاد و فرمود  
 ای ایها الناس انی قد افترقت منکم و ما اری فیکم من احد ینصرون علی بن ابی طالب و من ینصرونه فاصحابی و من ینصرونه فاعوانی و من ینصرونه فاعوانی و من ینصرونه فاعوانی و من ینصرونه فاعوانی  
 نمود و مبالغه نمود پیغمبر در اخفای این امر نهایت اهتمام را نمود تا حدی که فرمود اگر  
 اظهار و افشای این را از دامنای من کردی یا شای انگاه در دهر کفره باشی چون  
 محملی از نزل جبرئیل و امر الهی را با حضرت امیر و قو و هم رسانید مبالغه و سفارش حضرت  
 رسول خدا را در اخفای این را از اعتبار نکرده بعد از ساعتی حضرت عمر را خبر داد و حضرت  
 پدید خود را آگاه از این سرور نمود و عمر با بی مکر این خبر رسانید و از ابی عبید بن جراح و عبد الرحمن بن  
 عوف و از ایشان بنا بر منافقین سرایت کرد تا آنکه مجمع شد در رهان کت پیغمبر خدا مشورت  
 ها نمودند تا رأی همه بتعلیم ابی طالب بر لعین بقصه عقبه قرار گرفت و آن قصه عقبه را در محفل  
 خود اگر موقوف شد مؤلف ذکر خواهد نمود خلاصه چون ضمیر منیر حضرت رسالت پناه جام  
 جفا نما استعلا دیش را طلب نمود و باین کلام او را مخاطب ساخت فشیت سر می آید بجانایک  
 بعملک یعنی فاش کردی سر مرا خدای تعالی هدایت تو را با پخته کردی و رافشای را از من بعد از آن  
 دوطی فستاد و متذاتن بسوی مدینه از حضرت محمد شده منزل منزل محال مدتها بموضع رسید  
 که انخلرا کراغ الحمیم نام بود بانجا که رسید باز جبرئیل نازل شد این آیه را آورد فقل علف  
 نازک بعضی ما یوحی الیک وضا نوق به صدرا یعنی رسول من یاره از وحی که بسوی تو وحی  
 ترک می نمایی و پیغمبرسانی و پیغمبر ترا محال آن نماید و تنگ شد که این امرها در او جا گیر و این آیه قطعا  
 ناکید و تشدد است باز هم بعد از ساعتی بموضع مشهور غدیر خم رسید جبرئیل امین یکی  
 باره بجهت ناکید رسانید و تبلیغ این امر مهم بسید کائنات و روائیه مبارکه یا ایها الرسول  
 بلغ ما انزل الیک وانا اقرأه و ان لم تفعل فما بلغنا سالت که بجانایک و نه  
 رسالتی امر را پس تبلیغ رسالت نکرده و اکثر از ذیقان و منافقانیک همراه تو اند اندیشه و  
 خوف باشد و الله یعضمک من الناس خدای تعالی حافظ و نگهدار است از شر دشمنان اندیشه مدار و بنا  
 بر این در آن محل دعوت شد که تمام بانکه محفل نزل بود فرو آمد و هر کس فته بود امر نمود که بر  
 گردانیدند و هر که عقب بود ندا کرد که زود تر خود را بر سرش و منبری از جفا شتران و و بهم



# خطبه حضرت رسول در روز غدیر خرامت

نهاده بنا نهادند که پیغمبر خدا بر آن منبر برآمده و خطبه بلیغ مشتمل بر فوائد تمام خلافت و بلاغت ما لا  
 کلام در حمد و ثنای الهی و مواعظ و نصایح امت داد نمود که در بسیار کتب از کتب اهل سنت و  
 مذهب مذکور است عربی و فارسی بطریق متعدد زیاده از ده ورقه فصل که در این رساله مختصر  
 بعضی ترجمه آن را ذکر خواهد نمود و تمام فرمایش حضرت رسول در خلافت امارت و ولایت حضرت  
 امیر المؤمنین است که از جانب حضرت رسول العالمین داده فرموده اند من جلیت و جلیت عباد الله و من جلیت  
 که کوشش کنید ای حاضران مطیع و فرمان بردار با شنیدای مؤمنان که این مقام نیست که خدای تعالی  
 مرا فرموده است بر شما بشما ای گروه ادیان که نصب فرموده است حق تعالی در میان شما صاحب اختیار  
 در امر دین و دنیا ای شما و امامی که اطاعت و فرمان است بر شما جبر و انضام و حاضر و غایب و عرب و عجم و  
 بزرگ و کوچک و بنده و آزاد و سفید و سیاه هر که بخواهد نیت خدا اقرار دارد و حکم او بر هر جار و  
 بلد اند که بعد از من علیست امام و امیر و والی بر خلق و بعد از او ذریه من است که از اولاد علی ملت باشند  
 تا روز قیامت کسی بعد از من بغیر از علی بن ابی طالب نیست ای بعضی از بعضی خطبه حضرت رسول است  
 و بعضی از روایت حدیثه باین قسم است که گفت قتی این آیه نازل شد که بعد از من رسیدیم و هو الامم و  
 که اگر گوشت را بر من می خوردند بریان می شدند پس فرمودند اگر ندانید جمع شوند مردم و مقلدان و مسلمانان  
 بودند و عثمان را امر کرد که زیر درختان خاورد و خورد و بنده و سنگهار را بر روی یکدیگر بگذارند بشکل منبر  
 بقدر قامت رسول الله پس ساختند منبری را و جامه بر او پوشیدند و حضرت رسول بر منبر بالا رفت  
 و خطبه طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت داده فرمودند تا آنکه گفت اقل میکنم از برای خدا بر نفس  
 خود بنده و کوفه گواهی میدهم از برای او بخداوندی و ادای میکنم آنچه وحی کرده است بگو من از ترس آنکه  
 اگر نکویم و نکنم بلائی عظیمی بر من نازل شود و وحی کرده است خدا بگو من که یا ایها الرسول بلغ ما  
 انزل الیک من ربک فی علی تا آخر این پس گفت ای گروه مردم من تقصیر نکردم در رسانیدن آنچه که  
 خدا بسوی من فرستاده و این را میگویم من برای شما سبب نزول آیه را بدستیکه جبرئیل مقرر بر من نازل شد  
 و امر کرد از جانب خداوند جلیل که بگویم در حضور مردم و اعلام کنم پس شایسته و سفید را که علی بن ابی طالب  
 بر اوصی من است خلیفه من است و امام است بعد از من ایها الناس ای مردم علم من احاطه کرده است بر  
 منافقانیکه میگویند بر ما نهای خود آنچه ندیدید خطای ما را و این را سهل الشافی نگارند و نیز خدا عظیم

ایمان  
 یکتا  
 حضرت  
 رسول  
 خدا  
 و  
 جلال  
 و  
 جلال





# خطبہ روز غدیر و اثبات خلافت حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ

و مرا ازار کردند و بآب علی ازار بسیار گشتند و گوشش است یعنی آنچه میگویند و قبول  
کنند بسبب آنکه میدانند که علی همیشه یار من است و من پیوسته متوجه اویم تا آنکه حق نعم فرستاد  
ایه و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن یغنی عن جملة منافقین جمعی هستند که ازار و اذیت  
پیغمبر میکنند و میگویند که او گوش مجنون مردم است یعنی علی بگویا محمدا و گوشش نیکیست از برای  
شما ایمان میاورد از برای خدا و ایمان می آورد از برای مؤمنان پس از حضرت فرمود که اگر گویند که  
راخواهم نام می برم می توانم گفت و بدانید که حقتم نصب کرده است علی را از برای شما و او را  
اختیار و امامی که واجب کرد امید امت طاعت و از برای مهاجر و انصاری و اهل بیت و صحابه و انبیاء  
و شهریان و هر عارف و محقق هر آنکه دوی بند بزرگ و کوچک سیاه و سفید و بر هر که اقرار  
بیکانگی خدا دارد پس و حکمش بر هر و است و گفتارش بر همه نافذ است و امرش بر همه جاری است  
و ملعونست هر کسی که مخالفت او کند و مرحوم است هر که تصدیق او نکند ای گروه مردم قدر بگیرید در  
قرآن و بفهمید آیات محکمات آن را و عمل کنید بآنها و تتبع نکنید متشابهات آن را پس بخوانید  
که واضح نمیکردند تفسیر قرآن را مگر علی ای گروه مردم و بدرستی که علی و طیبین از ذریه من که  
از صلب و بهم می رسند ثقل کوچک است و قرآن ثقل بزرگ است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کثر  
نیز در من آیند و خلل نیست ماریت و پادشاهی مؤمنان از برای احدی بعد از من بغیر از پس  
دست زده و بازوی علی را گرفت و بالا برد و یک درجه پایش تر از خود باز داشت بطرف  
دست راست خود پس دست او را بلند کرد و گفت ایها الناس ای گروه مردم کیست ولی شما  
از جانهائی شما صحابه گفتند خدا و رسول و پس گفت هر که من مولا می گویم علی مولا می گویم و طاعت  
خدا و نیک دوستی کن با هر که با او دوستی میکند دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند یا پس  
کن هر که او را با او کند خداوند او را بزرگوار کند و اگر کسی را با او دشمنی کند خداوند او را بزرگوار  
نماید پس شما را بولایت و امامت و هیچ آیه نازل نشده است که خطاب با مؤمنان کرده باشد مگر  
آنکه ابتدا با و کرده است و شهادت نداده است در سوره هکذا فی مکر از برای اهل و فرستاده است سوره  
هکذا فی مکر از برای اهل و فرستاده است و هر پیغمبر از صلب خود شریعت فرستاد و از صلب علی شریعت فرستاد  
علی را مکر شقی بد بخود دوست نماید و او را مکر شقی و پیغمبر کار و سوره عصا در شان علی

و این خطبہ در روز غدیر  
در کربلا در روز شهادت  
حضرت امیر المومنین  
علی مرتضیٰ علیه السلام  
فرموده شد





خطبه در روز غدیر که  
در ایام خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

تا زنده شده و تفسیرش اینست که سوگند یاد میکنم بعصر قیامت که ایشان یعنی دشمنان آل محمد و  
زبان کاری اند مکر آنها که ایمان آورده اند بولایت علی و اعمال صالحه کردند با عانت و رضا  
برادران خود و وصیت کردند یکدیگر را بحفظ دین حق که ولایت علی و اولاد او است و وصیت  
کردند یکدیگر را بصبر و پختنرها و شدت تصاد و غیبت قائم آل محمدی گروه مردم مان ایمان  
بیاورید بخدا و رسول و نوریکه خدا فرستاده است در قرآن یاد کرده است و ان شاء الله نور  
امامت است که در علی است و دامان فرزندان او تمام شد که حق خدا را از مردم خواهد  
گرفت و حق های همه ما اهل بیت را ای گروه مردمان من و سو خدا بسوی شما و پیش از من  
پیغمبران گذشته اند و من بر سنت و طریقه ایشانم و علی هم موصوف است بصبر و شکر و بعد  
از او اما مان از صلب و طعم می رسد ای گروه مردم گمراه شدند پیش از شما اکثر گذشته گان من  
صراط مستقیم و راه ست خدا که امر کرده است شما را در سوره حمد که سوال کنید از خدا هیل  
بسویان را پیش بعد از من علی و بعد از او پس از من از صلب و اما مانند که هیل میکنند  
مردم را بحق و راستی بدستیکه من بیان کردم از برای شما و فهمانیدم حق را بشما و علی بعد  
از من می ماند و من بعد از این خطبه دعوت میکنم و می خوانم شما را که مضامحه کنید با من بر  
بیعت علی و اقرار از برای او بامامت و بدانید که من بیعت می گیرم از برای خدا و علی بیعت میکند  
از برای من و من بیعت میکنم از برای او از جانب خدا فمن نكث فانما ينجس نفسه  
من آوفا بما عاهدنا الله فسيؤتيه اجر عظيم یعنی پس هر که بشکند این بیعت را پس  
بر خود شکسته و ضررش باو عاید نمیکرد و هر که وفا کند با آنچه خدا عهد کرده است بران ببرد  
مرد بزرگ بران عطا میکند ای گروه مردم شما ها از یاد آن هستید که همه با کف خود  
با من مضامحه کنید بتحقیق که خدا مرا امر کرده است که اقرار از برای شما بیکم که احتقاد  
کرده اید بامامت علی و اما مان که بعد از من می آیند که از نسل من و از صلب منند چنانکه گفته ام  
در ریه من از نسل و طعم می رسد پس حاضران و غایبان بر شما پس بگویند که ما شنیدیم و اطاعت  
کردیم و از حق هستیم با آنچه رسانید که ما از جانب خدا بیعت میکنیم با تو و این امر بطایع و باطنها  
ما و دستهای ما و بر این عقیده زندگانی میکنیم و بر این حال می میریم و بر این حاد رقعات می جوش

خطبه در روز غدیر



# خطبه روز غدیر کما فی کتاب خلافت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

بیشویم و تغییر و تبدیلی نمیکنیم و شد و در پی نداریم بخدا و بتو و بعلی و بحسن و حسین و امام ها که  
یاد کردی بر عهد و پیمان که کفایتی از دلهای خود و بدایین پیمان و اعتقاد امر دیگر طلب نمیکنیم  
و آنچه فرمودی خواهیم رسانید هر که ببینیم پس مردم از هر طرف صداها بلند کردند و  
شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا و امر رسول و راوایمان آوردیم با و بدلهای خود پس هجوم  
آوردند بر حضرت رسول و حضرت امیر و دست کشودند ببعیت کردن تا آنکه حضرت نماز  
ظهر و عصر را در یکوقت بجا آورد و باقی روز مشغول ببعیت بودند تا آنکه نماز شام  
و خفتن را نیز در یکوقت بجا آوردند از کثرت طول بعت و تنگی وقت و این خطبه مختصر است از  
آنچه علماء در کتابهای خود ذکر نموده اند نوشته اند و محمد غزالی ناصبه دعوی جماع کرده است  
بوصحت حکایت روز غدیر و عبات که عمر گفت ایخ بنی ابی طالب اصبحتم مولاى و  
مولى كل مؤمن و مؤمنة یعنی خوشا بحال توای پس ابی طالب صبح کردی و کردیدی مولاى من  
و مولاى هر مؤمن و مؤمنه و احمد حنبل در مسند و تلمیذ و تفسیرش و ابن مغازلی شافعی  
در کتاب مناقب بعبادت غزالی بن جویری که از اکابر ان طایفه است نقل نموده حاصل استدلال  
باینه یا ایها الرسول الخ و چون بن جویری شافعی سأل عن طایفه مناقب ال ابی طالب نام  
کرده جمیعاً نقل کرده اند که این آیه وافی هذا یرد فضیلت امیر المؤمنین و نازل شد در روز غدیر  
خمس و هم چنین آیه الیوم اکملت لکم دینکم و هم یرایین وقتش نقل نموده اند که چون آیه یا ایها الرسول  
نازل شد حضرت رسالت پناه دست حضرت امیر المؤمنین را بلند کرد تا بحدی که سفید می زیبا  
بغل آن حضرت را دیدند و گفتا یرا التلس التلس و لیکم من انفسکم و خلا بوقفت  
اندلی یارسول الله پس فرمود من كنت مولا فلهذا علی مولا اللهم و ان من والا و عادی من عادی  
و انصر من نصره و اخذ من خذ له و ادر الحق معی کیف ما دار معنی حدیث مذکور پیشتر  
گفته شد و چون آیه دویم الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد حضرت رسول فرمود الله اکبر  
علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب و بالو لا یتا العلی من بعدی یعنی بنی که خدا  
صفت نهاد بر من بکمال دین و تمام شدن نعمه و لایم بودن حق تعالی از پیغمبر من بولا یتا اما من  
برای علی بن ابی طالب بعد از من و بعد از آن باز عاده فرمود قول اول که من كنت مولا فلهذا علی مولا و ابن





خطبه روز غدیر که  
در کتاب خلاصه فی المومنین علیها السلام

در کتاب مثنی و خطیب تاریخ بغداد و ابن عساکر و غیر اینها روایت کرده اند از ابی هریر که  
می گوید این ایام را فرموده که ایوم اکملت لکم دینکم بعد از آنکه پیغمبر است علی را گرفته و این عبارتیکه گفته  
شد فرمود در آن وقت نازل شد و آنچه پیغمبر فرمود با تهنیت عمر و علی تفصیلاً که بنیاد شد همه را از  
ابی هریره علمای خود نشان که گفته نقل فرمایند میکنند و گفته اند هشتاد و شش هزار نفر که در روز  
غدیر در خدمت حضرت پیغمبر حاضر بودند بر این حدیث و علمای اهل سنت این حدیث را در کتاب  
خودشان بطریق متعدده روایت نموده اند از جمله محمد بن جریر طبری بضمایب و صحیح طریق روایت  
و ابن مغاز و شافعی در کتاب مناقب و از راه طریق روایت کرده است گفته است که این حدیث صحیح  
از پیغمبر من هیچ عیب و علقه و او پیغمبر و این فضیلت است که خدای تعالی بآن ممتاز کرده است  
است در اکثر کتابهای اهل سنت این حدیث مذکور است از آن جمله مسعود بن ناصح سجستانی که  
تفاوت علماء مخالفان است در کتاب ولایت که هفده جزو است حدیث غدیر را از صد بیست نفر صحابه  
روایت کرده است ابوالقاسم حسکانی بطریق بسیار روایت کرده است شیخ مفسر حدیث عماد الدین کتبی  
شافعی شامی و تاریخ کبیر و ترجمه محمد بن جریر شافعی ذکر نموده که او را کتاب بیست و یکم و مجلد که  
احادیث غدیر خم را در آن جمع نموده نقل نموده که ابوالمعالی جوینی شافعی که مشهور است بامام  
المحرمین تعجب نمیکرده و می گفته که در بغداد کتابی در دست صحابیدم که در پشت آن نوشته بود  
جلد بیست و هشتم حدیث غدیر خم از طرق من کنت مولاه فعلی مولاه و از ابو عطاء همدانی منقول است که  
گفته من این حدیث را در دو بیت و پنجاه طریق روایت دارم و شیخ محمد جریری شافعی که از اکابر اهل  
سنت است از رساله مشهور در تواتر حدیث غدیر را بقراین حدیث را در آنجا بچند طریق اثبات نموده است  
و بعضی از اهل سنت این حدیث را بیکصد و پنجاه طریق و بعضی بیکصد و پنجاه طریق روایت کرده اند و در اکثر  
کتابهای مخالفین این حدیث مذکور است مثلاً صحیح مسلم و صحیح بخاری و صحیح ترمذی و صحیح ابی داود و جمع بین  
الصحیحین و جمع بین الصحاح السنه و مسند احمد و تفصیل و غیر اینها که حجت قاطع است در اثبات امر  
خلافت ولایت و وصی اختصار فی المومنین و ابوالقاسم حسکانی بطریق بسیار روایت کرده است و ابن  
عقده حافظ در کتاب الولایه بصیحه و صحیح طریق روایت کرده است و محمد غزالی ناصح دعوی جماع بر صحیح حکما  
روز غدیر و عبارت صحیح که مشتمل بر کلمه صحیح است لایق این ابی طالب نماید و تعجب است که گفته است محمد غزالی

در کتاب  
تفاوت علماء  
مخالفان است  
در کتاب ولایت  
که هفده جزو  
است حدیث غدیر  
را از صد بیست  
نفر صحابه  
روایت کرده  
است





# خطبه روز عید کبر در اثبات خلافت امیر المؤمنین علیه السلام

ص ۳۵۳

ناجیه بعد از این عبارت که ترجمه او است یعنی روز اول قبول حکم الهی نمودند و رضا دادند و تسلیم شدند  
و بعد از آن هوای نفس و محبت دنیا و حجاب و ریاست که ایشان را محلاقت تمام برده اند و محبت آنکه علم  
ها و نشانه های خلافت در پیش ایشان باشد و استواران سوار بر ست پایا از هم گذرانیده  
صورتشیکه منظر دایم و مردمان و خلافت بر در خانه ایشان جمع شوند چنانکه در حق حکام دنیا است  
و عهد میثاق روز غدیر با فراموش کرده در پیش ایشان انداخته آخرت را بدینا فرختند و میهنها سهل و  
خرید و فروختی بود که ایشان کردند و در صحیح مسلم در جلد بیستم روایت کرده از طاووس بن سنان که گفت  
بعمر گفتند که اگر ایة الیوم اکملت لکم دینکم بر ما نازل میشد هر اینها را آن روز بیکه این ایة در آن روز  
نازل شده بود عید میکردیم و علاوه اشعار بیکه در آن روز باندن حضرت رسول و محاسن ثابت نشاندند  
از جمله آن این بیات است و قال له فتم یا علی فانتی رضیتک من بعدی ما ما وها دی  
و اشعار حسنا شاعر حضرت رسول و جمیع کتب علمای عامه مذکور است و متواتر است و مرویست که در  
آن روز جبرئیل بصورت شخصی خوش هیئت نیکو لب و معطر بوی خوش در آن مجلس حاضر شد و بعد از  
اتمام وصایای حضرت رسول عرض کرد و الله ما رأیتک الیوم قط ما اشد تا کذا لابن عمه انه یعقد لعقدا  
لا یحله الا کافر بالله العظیم و رسول الله الکریم و ویل فویل لمن حل عقد و الله که ندیدیم هم چو موی  
و نشیدیم هرگز پیغمبر هیچ شدنی و چه گونه تا کید آن برای پیغمبر خود عقد و لایت نموده باشد بدین  
حل این عقد نخواهد کرد و این کوه را نخواهد کشود مگر کسیکه از خلا و رسول بر کشته باشد و یل و  
حسرت عظیم خواهد بود بر کسیکه حل این عقد کند و عمر خطاب جمله جمع بود که این کلام جبرئیل را  
پس بخدمت حضرت رسول آمد و آنچه جبرئیل شنید بود عرض نمود پس حضرت رسول فرمود که ای عمر  
ایا شنیدی آن جوان را عمر گفت ندانستم حضرت فرمود ندانم آن شخص جبرئیل بود پس هر یکی از عمر که  
تو گشتا این کوه باشی بدیستیکه تو اگر حل این عقد نامی یقین که خلا و رسول و مؤمنان از تو بیزار  
و بری خواهند بود و براهل بصر مخفی نیستیکه حل عقد کوه را که کشوده او چه شخصیت که کافر است  
مقتضای فحوائی عبات جبرئیل و ابوسعید خدری روایت کرده است که شیطان بصورت مرد پیر و در  
روز غدیر خم بنزد حضرت رسول آمد و گفت چه بسیار است کسیکه متابع تو کند و آنچه گفتی در حق حجت  
پس حق تعالی این امیر را فرستاد و لقد صدق علیه السلام بلایس فاتبعوه الا فرقیما من المؤمنین یعنی متوجه تو گردان

خطبه روز عید کبر  
در اثبات خلافت امیر المؤمنین علیه السلام



# خطبه روز غدیر که در اثبات خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است

کرد انبیا شیطان بر مردم گمان خود را پس متابعت کرد ندا و امر کرد و هر از مؤمنان پس جمع شدند  
 کرد و از منافقان که عهدان حضرت را شکستند و گفتند ویر و محمد در مسجد حنیف گفت کینه  
 و در این جا گفت هر چه گفت و اگر بدین بر کرد تا کید این بیعت خواهد کرد و مصلحت است که او را  
 هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود و چون شب چهارده نفر از منافقان در کیمین انحضرت  
 نشستند و عقبه که آن حضرت را هلاک کنند و آن عقبه بود میا حنفه و ابواء پس هفت نفر از جا  
 راست عقبه و هفت نفر از جانب چپ عقبه نشستند که چون حضرت با آنجا رسید ناقة حضرت را دم دهند  
 شام شد و حضرت نماز خواند باز کرد و اصحاب حضرت پیش رفتند و حضرت بر ناقة تندی و می سوار بودند  
 و چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد آن حضرت را که یا محمد این جماعت در کیمین تو نشسته اند که ترا  
 بخبر هلاک کنند پس حضرت بعقبه نگاه کرد و گفت کیت اینک در عقب من است حذیفه گفت هم حضرت  
 گفت که شنیدم از جبرئیل آنچه من شنیدم گفت بلی یا رسول الله گفت پنهان کن چون حضرت نزد ایشان  
 رسیدند ندا کرد ایشان را بنامهای خویشان و پدران ایشان چون ندای انحضرت را شنیدند زیر رفتند و  
 داخل قافله شدند و شترهای خود را که عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند و مردم محض ملحق شدند و  
 و حضرت ایشان را که رسیدند شناخت که شتران کدام جملات و چون از عقبه بزم آمدند فرمودند  
 بجهت دارد که جماعتی در کعبه هم سوگند شدند که اگر میر محمد یا کشته شود نکند از دنیا که امر خلافت با هلبیت  
 برسد پس بعد از آن چنین قصه گفتند می کنند و در حدیث طویل حذیفه مذکور است که آن عقبه  
 صبح بود بطبرش و حضرت مرا و عمار را طلبیده و مرا امر کرد که مرا ناقة را بکشم و عمار را امر کرد ناقة را از  
 عقب براند چون بسر کردن گاه رسیدیم آن چهارده نفر منافق و پنهان را از دیک کرده بودند از عقب ناقة  
 آمدند و بدیده ها را از ناقة حضرت رسول انداختند و زد یکبود که رم کند حضرت صدا زد با و که ساکن  
 باش بر تو با کی نیست پس خداوند ناقة را بسجود راورد و زبان عربی فصیح عرض کرد بخدا سوگند یا  
 رسول الله که حرکت نمیدهم دست از جای دست و پا را از جای پا تا تو بر پشت منی چون دیدند  
 منافقان که ناقة رم نکردند بیک آمدند که ناقة را ببینند از پس من و عمار شمشیر کشیدیم و دگر با ایشان  
 و شتابی بود پس ایشان را امید شد ندان آنچه که اراده کرده بودند و شتابی بود پس بی قی ساطع شد  
 و حین همه را شناختند و گفتند نفر از قریش بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد

از منافقین نقل شود که  
در روز غدیر



# خطبه روز غدیر که در اثبات خلافت امیر المؤمنین علی است

ص ۳۵۵

ایم وقاص و ابو عبیدہ جراح و معویہ بن ابی سفیان و عمرو بن عاص و یحییٰ بن زید و یحییٰ بن موسیٰ اشعری و  
مغیرہ بن شعبہ و واس بن حذافان و ابو ہریرہ و ابو طلحہ انصاری **مولف** گوید کہ حدیث حذیفہ طولانیست  
اگر چه فوائد بسیار دارد ولی از طول حدیث سبب این رساله نیست محض شاهد بر مقال ذکر شد  
نیز تعلیمی و خیر و از مفسرین اهل سنت در سبب نزول این سئل سائل بعد از واقع روایت کرده اند  
و هم چنین صاحبان تواریخ ذکر نموده اند بلکه بنهایت مشهور است که حارث بن نعمان چون خبر  
روز غدیر با و رسید بر شتر خود سوار شد و بمدینه رفت حضرت پیغمبر آمد و وقتیکه مجلس این  
حضرت محمداوز مهاجر و انصاری بود پس عرض کرد یا محمد تو ما را بتوحید الهی و پیغمبری خود خواندی ما  
قبول نمودیم و نماز و روزه امر نمودی قبول کردیم و باینها را ارضی نشدی بگو تا آنکه با ندی پیغمبر خود  
علی را اگر فتنی و بر ما تفضیل دادی یا این کار را از پیش خود کردی یا از نزد خدا ان حضرت فرمود  
که باذن خدا کردم پس حارث بر کشت و گفت ای پیغمبر محمد میگوید در حق علی اگر راست میگوید با تو  
تو میباشی شد بر من سنک بباران هنوز بشتر خود نمیرسید بود که سبکی بسیار آمد هلاک شد بعد  
از آن این آیه نازل شد پس از آنچه گفتیم و نقل کردیم از برای کسی که خالی از تعصب و کفر باشد ثابت است  
بر امامت و وصایت و خلافت حضرت امیر المؤمنین و در اثبات امامت و احتیاج زیادہ بر این سنہ  
و برهان نیست از برای احدی و لذا مناسب است حکایتی از محمد بن طلحہ شافعی مساک که با وجود آنکه از  
علماء اهل تسنن است چون مرید با انصاف و انشمتک بوده او مثل دیگران رفقای خود که عدالت  
و ابرمیتا نیستند و بیکاره کی از دین بیکانه نشدند از ظلم محبتہ الحال بخاطر ضعیف **مولف** و امده  
کوشند و از باب بصیرت نمایند بذاکران قلم تحریر در این رساله بنمایند که در کتاب مطالب السوال فتنه  
الرسول که از تصنیفات ائمہ است از صحیح تر شد از دیگران قم حدیث غدیر را روایت نموده است و گفته  
که روزی حضرت امیر المؤمنین از جمعی که در خدمت آن حضرت حاضر بودند پرسیدند که کشتی و میان شما  
نیست که حکایت روز غدیر را از حضرت است یا نه شنیدیم باشد سیر و نفر از اجتماع شهادت دادند  
که ما عبارت من کنت مولاه فعلی مولاه را از حضرت <sup>اللہ</sup> سوّم شنیدیم و بعد از آن افاده فرمود که چون لفظ  
من در من کنت مولاه افاده عموم میکند لیل است بر آنکه حضرت رسول خدا و صاحب او بوده است و این  
ابن طالب مولاه و صاحب او باشد بعد از آن افاده از آن بجز نموده که چون لفظ مولود قرآن عزیز از

سبب نزول این  
خطبه است  
و این روایت  
در کتب معتبره  
موجود است

حدیثی است  
که در کتب معتبره  
موجود است  
و این روایت  
در کتب معتبره  
موجود است



# کیفیت طهر و زکوة و غیره در اثبات خلافت حضرت امیر المؤمنین علی

مجاز در معنیهای دیگر مستعمل است چون ناصر و دوش و ارث و غیره بنا بر آن حضرت رسالت نبیه  
تصریح بمعنی مولی و صبا و اولی تصریف نموده و یکی از الفاظ مذکوره مفید ساختن دانسته  
شود که مراد حضرت از لفظ مولی آنست که هر نسبتی که میان امیر المؤمنین و هر شخصی از اشخاص است  
واقع خواهد بود معنی من کنت مولا فعلی مولا آنست که هر مؤمنی که من مولی او بودم از اولاد  
المؤمنین نیز چنین است و بعد از آن ان مرد گفته است که این حدیث صحیح است در آنکه حضرت رسول  
امیر المؤمنین علی را بمنقبی و مرتبه و درجه مخصوص است که بغیر از او هیچ کس از جانب رسول خدا  
باین قسم مرتبه اختصاص نداشته و باین نحو من لای فایز نکشته و مضمون این حدیث آن  
استوارر بان نیست که حق تعالی را یه مبارک که مباحله مندرج گردانیده و حضرت در این حدیث اشاره  
بان فرموده اند در اینجا که حقیقت نفس نبی و ولی را شبیه نظیر یکدیگر شمرده است و هر دو را در یک کلمه  
درج و جمع است و ضمیری که افاض بر سولت متصل است و فرموده انفسنا و انفسکم و در حدیث حضرت  
رسول خواسته که ثابت نماید که آنچه ذات نبوی بان موصوف است و درجه که حدای تعالی کرامت فرموده  
بان حضرت علی هم بان افاض دارد و صالح احتیام مؤمنان است و جمیع صفات مذکوره متصف جامع جمیع  
افضا معین است و در آخر عبارت خود انموده افاده نموده و هذه مرتبه و منزله نامیه و درجه علییه و مکان  
رفیعتر خصصه بطا و زعیره فلها اصدار ذلك اليوم عیدا و موسم سرور و لایانیه یعنی این مرتبه سا  
و منزله نامی و درجه بلند و محلی از حیدر است که مخصوص ساختن حضرت رسالت پناهان و ابی حضرت  
امیر المؤمنین و ختم افاد انش در این مقام باین شده که از تتبع آیات قرآنی و افادات بنوی ظاهر  
می شود که هر صفت کمال که حضرت رسول اثبات آن بر حضرت بنعم خود علی نموده تا اول حقیقت ذات  
مرتضو را بان صفت نستوده است حضرت رسول اظهار فرموده او اگر اراده ان داشته تا از جانب  
حضرت عزت بان مأمو ر نشده بان حضرت جبرائیل بکشف ان نکرده انرا بجمعه چون حضرت عزت امیر المؤمنین  
و ناصر رسول خوانده و فرموده است هو مولی و جبرائیل صالح المؤمنین علیست حضرت  
رسول نیز باینجا موافقت امر الهی نموده در تعیین امامت و تکلیف بکلمه شده که یکی از معانی این است تا چنانچه  
حق تعالی او را ناصر خوانده ان حضرت نیز اشاره بان نموده او را ناصر گفته تا اینجا احبات کلام این مرد  
مخالفت است میدارم بدو که باری که ان مرد را از حق نبی یافته و خود را از ان تشریح خلاص

در اثبات انفسنا و انفسکم  
در این مرتبه مبارک







# آیات قرآنی که در اثبات ماحضرات ائمه علیهم السلام است

از مجاهد بن عبد الله بن عباس را بهر اهداف الصراط المستقیم و التیکرر است که گفت ای گروه بندهان  
بگویند ما را ارشاد کن بد وستی محمد اهل بیت و صانعان المرام نقل نموده از ابراهیم بن محمد جوینی که  
علمای عامه است بسند خود از خیمه جعفری وایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر شنید که فرمود  
ما یم جنب الله و ما یم بندکان خالص خدا و ما یم پسندیدگان خدا و ما یم که میراث نبیاد زنده ما او  
ما یم امنا خدا و ما یم حجت خدا و ما یم رکنهای ایمان و ما یم ستونهای اسلام و ما یم رحمت خدا بر خلق  
بما ابتدا کرد خدا افرینش و بما تمام میکندان را ما یم پیشوایان راه هدایت ما یم چراغهای شب ظلمت ما یم  
منارهای هدایت ما یم سابقون و ما یم اخرون و ما یم علم بلند برپا شده از برای خلق هر که بیا متمسک شود  
بما ملحق گردد و هر که از ما باز یسرماند هلاک کرد و ما یم سر کرده پیشانی در دست پاسفیدان ما یم نیکان  
خدا و ما یم راه واضح و ما یم صراط مستقیم و ما یم نعمت خدا و ما یم راه روشن خدا و ما یم معدن نبوت و  
ما یم موضع رسالت و ما یم محل تردد ملائکه و ما یم چراغ روشن مرکسانی را که طلب حق شنائی از ما کنند  
و ما یم راه راست مرکسانی را که بیا پیروی کنند و ما یم راه نمایان بهشت و ما یم حلقهای محکم اسلام  
و ما یم جبرها و پلهائی که هر که بر آنها کند احدی بر او سبقت نگیرد و هر که از آنها باز یسرماند هلاک شود  
و ما یم درجه بلند بزرگ خدا و جاف فرستد خدا رحمت را و بما سبب گرداند تشنه گان را و ما یم که دفع  
کند با خدا یقین از شما عذاب را پس هر که ما را شناخت تعقل نمود و اطاعت نمود و از ما است و بار  
کشاید و است ای نجات و ایمان و الدین لا یؤمنون بالآخره عن الصراط لنا کون تکب عینی  
کناره جستن از راه راست و بعضی محض خسران و خدا لان گفته اند ابراهیم بن محمد جوینی که از  
اعیان علمای عامه است بسند خود از اصبع بن نباته از حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام روایت نموده است  
که در تائید آن الذین لا یؤمنون بالآخره عن الصراط لنا کون فرمود کسانیکه ایمان نیاوردند یعنی به  
ولایت مادر و وقت قیامت از پل صراط کنار جویند و بیکر این شهر شویب کتابی بصراط طریقها  
با سناد خود بهر قسم روایت میکنند از طریق عامه در معنی آیه شریفه و محلی یعنی صراط محمد و آل محمد علیهم  
السلام که ولایت محمد و آل محمد بوده باشد ای نجات و حجت ای یا ایها الذین آمنوا طیعوا الله و  
اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم این شهر شویب از تفسیر مجاهد نقل کرده است و ایضا این شهر شویب  
کتاب بانظر الفلکی آورده که هر دو بسند خود نقل کرده اند که این آیه در شأن علی نازل شد و تفسیر آن  
اینست که هر که از او پیروی کند از حق نجات یابد

ای نجات و ایمان

ای نجات و حجت



# آیات قرآنی که در اثبات امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است

از علی بن ابی طالب که از آنست که ای کرمی که ایمان بخدا و رسول خدا آورده ای با طاعت  
کنید خدا و رسول خدا را و اطاعت کنید و اولاد مرا از شما را و حسن بن صالح بن حمزه بن ابی حمزه  
در معنی این آیه گفته است مراد از آنست که رسول خدا و امیرالمؤمنین بن محمد و بنی که از این عالم است  
است پس خود از سلیم بن قیس همدانی و ابی که علی را دیدم در مسجد رسول خدا در ایام  
خلافت عثمان با جمعی که حدیث می گفتند و مذکور علم فقر می کردند و حدیث طویل داشتند که ما محض  
مدعی خود اکتفا با خود می کنیم که با جمله در طحا نشاء حضرت امیر علیه السلام با ایشان  
می فرمایند نشاء که با الله یاد دارند هنگامیکه آیه یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و  
اولی الامر منکم و آیه انما ولیکم الله و رسوله و الی الامر بعد من دین الله و لا المؤمنین  
و لیجئ نازل شد مردم عرض کردند یا رسول الله این آیات مخصوص بعضی از مؤمنین نازل شده اند یا  
عموم ادیان همه در آن وقت خدای تعالی رسول خود را مقرر فرمود که ولایت و الیان مرد با ایشان است  
کند و مانند نماز و روزه و حج آن را تفسیر می نماید و در روز غدیر خم آن حضرت خطبه خواند  
و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه همه مردم گفتند بلی یا علی همین است که می فرمایید الحمد لله  
**آیه پنجم** ای جاعلک للناس اماماً قال و من ذریتی قال لاینال عهدک الظالمین  
و احدی از مفسرین عامر است و تفسیر آیه لاینال عهدک الظالمین گفته است که خدای تعالی باین آیه  
امیرالمؤمنین را اعلام کرده که بعضی از ذریه او ظالم اند و گوید مدعی گفته است که مراد از عهد نبوت و عهد  
است می رسد با ولد تو که او ظالم باشد و گوید غیر مشرک امام خلق نمیشود **مؤلف گوید** چون که  
شُرک از هر ظلمی بالاتر است آن شرک اظلم عظیم پس مشرک امام نخواهد شد حق سبحانه و تعالی حق  
و بر زبان قاضی قضای که متصلاست تسنن است در انداخته با آنکه مخالف عهد او و ما بقرجه نقل  
کلا اولی نقل می کنیم که گفته است بدستیکه امامت امانت از خدای تعالی است عهدیت از خدا و ظلم  
صلاحیت از برای هر دو ندارد و اینست جز این نیست که این امانت و عهد خدای تعالی خاص با کزکان و  
پرهیزکاران است و ایشان و عداوت است لیل بر عصمت انبیاء از کبائر قبل البعثه بدستیکه فاسق  
صلاحیت امانت ندارد و انتی کلام قاضی بیجا حشره الله مع اولیاه و ابوالحسن  
مستند خود از عهد الله بن مسعودی آورده که رسول خدا فرمود من بعد منی که پدید خود امیرالمؤمنین عرض کردیم

و اینست که در بعضی از کتب آمده است

مؤلف گوید



آیات قرآن مجید  
در عهد امامت تک بطلان انفس

یا رسول الله فرمود بلی حق نعم و حق فرستاد است و ابیهیم که انی جاعلک للناس اماما ابراهیم از این  
 وحی شاد شد خواست که این امامت و فرزندان او بدر نرود و عرض کرد و از ذریه من مثل من  
 امام قرار بده پس خدای تعالی وحی کرد با و که ای ابراهیم من با تو عهد می نمیکم که بان وفا نکنم عرض کرد  
 پروردگار کدام است آن عهد که بان وفا نکنی فرمود ستم کاران از ذریه تو را امام نمیکرد آنم  
 ابراهیم عرض کرد پروردگار کدام است که آن ظالمی که عهد امامت با و نمیرسد فرمود کسی که  
 سجده کند بقی و او را هرگز امام نمیکرد آنم عرض کرد و این بنی و بنیان نبی ان بعد الاصل یعنی دور کرد  
 مرا و فرزندان مرا از اینکه پیوسته به ما را این بت ها گمراه کردند بسیار دلی از مردم را رسول خدا  
 فرمود پس منتهی شد دعوت امامت بسوی من و برادر من علی که من و او هرگز ستایش بت را  
 نکردیم پس مرا پیغمبر کرد و علی را وصی من کرد این دو **مَوْ لَیْکُمْ** تمام فرق مسلمین انکار  
 نتوانند نمود که خلفای ثلاثه عبادت صنام می نمودند قبل از اسلام و امامت عهد خداست و او  
 آنها نبوده و بقول پیر و ایشان قاضی بیضاوی پیش ایشان صلاحیت این مرتبه را نداشته است  
 اقرار خودشان **اِنَّ نَبِیَّنا وَ نَبِیَّکُمْ یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ نَاسٍ بِامامهم** یوسف قطان در تفسیر  
 بند خود از ابن عباس در این یوم ندعو اکل الناس با ما هم آورده که گفت چون روز قیامت شود حق تعالی  
 ائمه هدی و مصابیح دجی و اعلام تقی حضرت امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام را بخواند و  
 بایشان بفرماید شما خود و شیعیان شما از صراط بگذرید به حساب اهل هشت شوید بعد از  
 امان فسق را بخواند و بخدا سو کند که نیکو بفرموده نیز از امانان فتوامت پس گویند بایشان که  
 دست شیعیان خود را بگریزید و بخدا اخل حصتم شوید **مَوْ لَیْکُمْ** امام فاسق بسیار بودند  
 محض تعصب مذهب یوسف قطان آنها را ذکر نموده است بنی پدر را بقیه ای نام برده است بعلی  
 هم در تفسیر خود بند خود آورده که هر قوم را با امام زمان خود کتاب پروردگار خود و سنت  
 پیغمبر خود می خوانند **اِنَّ نَبِیَّنا وَ نَبِیَّکُمْ یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ نَاسٍ بِامامهم** یوسف قطان در تفسیر این آیه بفرموده است  
 آنها را اصل رجال ثقلیه که از علمای امامت در تفسیر خود آورده است این آیه بفرموده است  
 از انصاری مالک روایت کرده که رسول خدا این آیه را خواند پس مردی از جابر خواست عرض کند یا رسول الله  
 این خانه کدامند حضرت فرمودند خانه های انبیاء ابو بکر از جای برخواست و عرض کرد یا رسول الله این خانه ها

در بیان اینست

در بیان اینست



# الحق قرآن مجید ذکر در ثبات امامت حضرت امیر المومنین علیه السلام

ص ۳۶

از آنها است یعنی خانه فاطمه و علی رسول خدا فرمود بلی از این خانه ها از بهترین این خانه ها است  
و ایضا باز هم تعلیمی و تفسیری خود همین روایت را بسند خود از انس بن مالک و آن  
بریده اسلمه روایت میکند مثل خبر قبل چیزی که تفاوت دارد اینست که حضرت رسول در جواب  
ای بکر می فرماید بلی خانه علی و فاطمه از این خانه ها است از فاضل خانه انبیا عامت امیر  
پنج اوست ثم ان الله اصطفى ادم و نوحا و ال ابرهیم و ال عمران علی العالمین تعلیمی  
از مفسران عامه است بسند خود از ابوالوایل روایت کرده است که در مصحف عبد الله  
مسعود بود که خواندم و ال ابرهیم و ال محمد علی العالمین و از ابن عباس روایت کرده است که  
ال ابرهیم و ال عمران و ال یسین و ال محمد علیهم السلام بود امیر پنج اوست و است ذات  
القربی حقیر احادیث زعامه و خاصه بسیار است که ذوی القربی حضرت رسول حضرت امیر فاطمه  
و حسن و حسین و اولاد ظاهرین از حضرت عام بودند عیاشی در تفسیر خود با سند خود از عبد  
الرحمن از حضرت ابی عبد الله عام روایت کرده است که چون ای و ات ذوالقربی حقیر نازل شد  
و رسول خدا مجریل گفت مسکین را دانستم ذوی القربی کیانند جبریل گفت خویشان تو  
و رسول خدا حسن و حسین و فاطمه را بنزد خود خواند و گفت پروردگار من مرا فرموده است که ان  
حیدر و اگر خدای تعالی بمن ارزانی داشته ملت بشمار هم کنون من فدای شما را بدهم و عیاشی و ایضا  
با سند خود از ابن تغلب روایت کرده است که از حضرت علی علیه السلام سؤال کردم که رسول خدا  
فدای شما را بفاطمه و زانی داشت فرمودند فدای شما را خدای تعالی بفاطمه عطا فرمود و در وقت دیگر است  
که چون ای و ات ذوالقربی حقیر نازل شد رسول خدا بفاطمه داد و فرمود که فدای تو و تعلیم که از علم  
عامه است دو تفسیر این آیه گفته است خداوند باین آیه قصد کرده اقربای من رسول خدا را بعد از ان تعلیم  
کوید از سگ از ابوالدیل روایت شده است که حضرت علی بن حسین ع بیکی از اهل شام فرمودند یا قرآن  
خوانده گفت بلی فرمود بود و سوره بنی اسرائیل و ات ذوالقربی حقیر ان شخص بان حضرت عمر کرد  
شما میدان قرآنی که خدا بان امر فرموده است که حق را بیاورید حضرت فرمودند بلی ما ایم ذوی  
القربی حضرت رسول امیر شصت من لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم  
الفاروق روایت یا خاصه عامه است که رسول خدا فرمود که اصحاب الجنة کسانی باشند که مرا اطاعت کنند

در حدیث دیگر

در حدیث دیگر

در حدیث دیگر









انایت قرانی در سیرت  
اشیاء اطراف حضرت امیر علیه السلام

ص ۶۳

و این حدیث در سیرت  
امیر علیه السلام

تو یعنی اشکال میکنند بر اینها خود از دوستی تو و اهلیت تو ای شصت و سییم ایوم  
اکملت لكم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا از روایات عامه صد البته نزد ما  
ابوالموید موفق بن احمد و کثافضایل سید خود از ابوهریره و ابوسعید خدری و ولایت میکند  
و ابهریم بن محمد حموی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از ابوسعید خدری و ابی بکر بن عبد الله بن  
ایضا از ابوسعید خدری و ولایت میکند همه مضمون ولایت قریب بهستم اگر رسول خدا در روز غدیر خم  
مردم را بولایت علی بن ابی طالب دعوت کرد و امر فرمود که تا نیرد رختان را پایا نکردند و آن روز و پنجشنبه  
بود پس علی را خوانده و باز وی را گرفته بلند کرد چنانکه مردم سفید زیر بغل رسول خدا مشاهده  
کردند و از آن مکان متفرق شدند تا ایة الیوم اکملت لکم دینکم الی آخر اینها نازل شد بر آن حضرت پس فرمود  
الله اکبر علی اكمال الدین و اتمام النعمة قد رضی الرب برنا لک و الولاية لعلی من بعدک بعد از آن فرمود که  
مولا فوالی مولا اللهم و ال من خالاه و عاد من عاداه و نصر من نصره و اخذ من خذله پس ایشان را  
ثابت حضرت خلاست تا ایشان را در شان علی افتاء کند حضرت فرمودند بگو بر کتف صبا کی خدا تیغ  
و حمق در عقب این حدیث بیات را بطریق بسیار نقل نموده و ابوسعید در کتاب خود موسوس بنو النعمان  
فی امیر المؤمنین حلوه بنا ببطالب بسند خود از عطیة روایت کرده است که یا ایها الرسول بلغ ما انزلنا لیک و  
ایة الیوم اکملت لکم دینکم و خصوص علی بن ابیطالب بر رسول خدا نازل شد و در جمیع مسلم در جلد ششم  
روایت کرده اند طائوس بن شهاب که یهود عبر گفتند که اگر ایة اکملت لکم دینکم بر ما نازل می شد  
ما ما ان روفد که این ایة نازل شد عید میکردیم ای شصت و سییم ایوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام  
ما فرطت فی جنب الله و ان كنت لمن الساکین صبا کتابنا قبل لفاخرة فی العرق الطاهرة کوید از ابوبکر  
روایت کرده است که گفت رسول خدا فرمود که یا علی من و تو از جنب خدا افرید می شد بگو یا رسول الله  
خدا کدام است فرمودند سر تو را مکنون و علمیت مخزون که جز ما احد را از ان نبیا فرید مت پس هر که ظاهر  
دارد بعد خدا و فاکرده و هر که ما را دشمن دارد در آخر نفس خود که از دنیا می رود خواه همد گفت یا  
حسرت علی ما فرطت فی جنب الله یعنی ای ندامت و دشمنی ما من بر اینچه تقصیر کردیم در جلد خدا یعنی در حق  
یا مدد ما یا در حق اهلیت سوا و صبا کتابنا یا علی ام نقل میکند از محمد بن ابهریم معروف با بن زینب از طریق  
طائوس جابر بن عبد الله انصاری و ابی کر که گفت فرمود که ایمن نبی رسول خدا علی مدد و ما در حدیث این

و این حدیث در سیرت  
امیر علیه السلام



تکلیف قرآن در کتاب  
در تبایخ خلافت امیر المؤمنین علیه السلام

بودیم با فرمود که اهل بن نبزد شامی آیند با ایشانست هر چه تمام تر و چون بر سوختن داخل شدند فرمود  
ایشان جماعتی اند که دل‌های ایشان رقیق و ایمان‌های ایشان ثابت و راسخ است از ایشانست که هفتاد  
هزار نفر که بیاری فرزندم و فرزند وصی‌ام خروج کند و همایلی شهیدهای ایشان از لیب خفا است عرض کرد  
یا رسول الله وصی تو کیست فرمود آن کسی است که خدای تعالی بخواهد و شما را امر فرموده که بان چند روز بنید و به  
او بگریید و از او جدا نشوید و فرموده احد و اعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا عرض کردند ان  
حبل کدام است فرمود آنست که خدای تعالی فرمود الا بحبل من الله و حبل من الناس و حبل خدا کتاب  
و امت حبل مردم و خلافت وصی من است عرض کردند یا رسول الله وصی تو کیست فرمود آن کسی است  
که خدای تعالی در شان او فرو فرستد ایشان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله عرض کرد  
یا رسول الله جنب الله کدام است فرمود آنست که خدای تعالی در حق او می‌فرماید یوم یحضر الظالم  
علی یدیه یقول یا لیتنی اتحدت مع الرسول سبیلا و سبیلا و وصی من است و او بعد از من سبیله است  
که مردم را بمن رساند عرض کردند یا رسول الله ترا قسم می‌دهم بحق آن کسی که ترا بحق معبودت گردانیده است  
که او را بماندشان ده که ما ها با و مشتاق شدیم حضرت رسول فرمود او آن کسی می‌باشد که خدای تعالی  
گردانیده است و اعلیٰ قضی برای اهل فراست پس هر گاه با و نظر کنید نظر من کان که قلب و الفی السمع  
و هو شهید خواهد داد انت که او وصی من است چنانکه دانستید من پیغمبر شما یم اکنون در میان صفوف  
جماعت بگردید و جستجو نماید بر روی مردم نظر نماید دل شما ها بر هر که مایل شد و وصی من است  
نیز که خدای تعالی در کتاب خود می‌فرماید و اجعل اشد من الناس قلوبا لیهم یعنی میل کنند بسوی او  
و ذریه او را وی گوید ابو عامر اشعری و میثا اشعری و ابو غره خولانی در خولا نین و طبیان عثمان  
بن قیس و عمر بن دوس و دوسین و لاحق بن علا ماز جای برخاستند و در میان صفوف  
مردم افتادند و در روی ایشان نگاه میکردند تا آنکه اصطلع البطین یعنی حضرت امیر المؤمنین  
را گرفته عرض کردند یا رسول الله دل ما بجانب یمز مایل است رسول خدا فرمودند شما می‌دید  
کزید کان که وصی رسول خدا را نادیده گرفتار است شما خید موالف کوی جمعیکه شما  
روز در خدمت رسول خدا بود و هزارها مینا و فضایل و تخصیص صابیت خلافت و لایت امامت  
مشتا و ملاحظه و استماع می نمودند که حضرت امیر المؤمنین می‌فرمود و لی صبر کنی و نه بر دل

در تبایخ خلافت امیر المؤمنین علیه السلام



آیات قرآنی که  
در مناسبت حضرت امیرالمومنین علیه السلام است

ص ۳۶۵

انها سخت کشید بود که انها لا یعلمون الا بضم و لكن تعوی القلوب التي في الصدور تمام فرمایند حضرت  
رسول و افرا مویش نمودند و عناد و نفاق خود را ظاهر نموده بنامی مخالفان را کذا و دند و انان  
حضرت اعراض نمودند و ان سر و قرا و لیک و سید و صیاد را خود بیکان قرار دادند خلاصه حضرت  
کردند ان جماعت اهل ایمین یا رسول الله هم دم نظر کردیم در عالم جانب انما میل نکرد و چون که او را  
دیدیم دل ماها در سینه طیف بعد از ان ارام شد و حکمهای ما بوده شد و ان دیدن ما  
ما بار پدید آمدن ما و روشن شد چنانکه گفته اوید ما است و طافند ان اویم رسول خدا فرمود  
وما یعلم تاویل الا الله و الراسخون فی العلم شما از او منزلت و کافی هستید که سبقت کم بها  
الحسنی و انتم عن النار معجون یعنی سبقت حسنه است مر شما را بسبب ان منزلت و نیک بخت  
در اول مر شما و شما از دشمنان از انش حجتیم می باشد و در اخر امر هم را و یکوید هم چنین بودند  
در وقعه جمل و حقیقت در رکاب حضرت امیر بفیض شهادت سیدند و رسول خدا ان ایشان  
لا بهشت بشارت داده بود و با ایشان فرموده بود که یا علی بن ابی طالب کرم الله وجهه شهید خواهند  
ایر شخصیت چمر فاذن مؤذن بکنیم ان لعنة الله علی الظالمین معنی ای ایستند که  
او از هلا و از هندی در میان اهل بهشت و اهل دوزخ بدرستی که لعنت خدا بر کافران و ستم  
کارانست حاکم ابوالقاسم حسکانی از علمای اهل سنت بسند خود از محمد بن حنفیه از علی بن ابی طالب  
که فرمودند ان مؤذن منم ایضا از ابوصالح از ابن عباس و ابیت کرده که گفته رکنا جلا  
علی لانما یستندهم انما لا نمیدانند و جمله انها قول خدا می باشد اتفاق مؤذن بکنیم که در  
ان اسم ان حضرت است بعد از ان ابن عباس گفت لا لعنة الله علی الذین کذبوا بولی الله استخفوا  
بحق یعنی آگاه باشید که لعنت بر ان جماعه است که تکذیب لایت من کردند و حق مرا سهل شمردند و  
حق من نمودند ای شخصیت و علی الاعراف رجال یعرفون کل کسبهم الایه معنی ای  
ایستند که بر اعراف مردانی چند اند که می شناسند هر یک از اهل بهشت و دوزخ را بعلامتهای ایشان  
چه بهشتیان سفید روی و دوزخیان سیاه روی می باشند حاکم ابوالقاسم حسکانی با سند  
خود از اصبع بن نباته روایت کرده است و کتاب الفباخرة فی الخرة الطاهرین خود از ابن عباس  
روایت کرده که در خندق حضرت امیرالمومنین نشسته بودیم ناگاه ابن کحل آمد و عرض کرد یا امیرالمومنین

در مناسبت حضرت امیرالمومنین علیه السلام

در مناسبت حضرت امیرالمومنین علیه السلام





آیات قرآنی که در فضیلت حضرت امیر المومنین علیه السلام است

مرا از معنی آیه و علی الاعراف رجال یعرفون کل لبیبا هم اعلام فرمای هر فردی این الگو را در روز قیامت در بالا اعراف در میان هشت حصتم بایستیم و هر که ما را یاری کرده از شیعیان و دشمنان ما و ما را شناختند و از علامات و نشانیها شنیدیم و داخل هشت کنیم و هر که ما را دشمنی داشت ما را از مقام و مرتبت پست کرد این حق ما را شناخت و از علامت ما را شناختیم و داخل حصتم کنیم و در انبیا صبح بن نبأه که حاکم ابوالقاسم حسکائی نقل نموده از امام مثل همین خبر است **ایست هشت** و قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عند علم الکتاب بوعیلم ضعیفها پسند خود از ابن حنفیه روایت کرده که در آیه قل کفی بالله الی آخر آن کس که نزد او علم کتاب است علی بن ابیطالب است و شیخ علی بن یونس نیا محی عاملی در کتاب صراط مستقیم گفته است و تعلیمی در تفسیر خود آورده است که ابن عطاء آورده که در حدیث ابو جعفر در مسجد کوفه بودیم عبد الله بن سلام را دیدیم گفتیم ایست که علم کتاب نزد او است و نه نیست آن کس که علی بن ابی طالب و ابواب هم از ابن حنفیه بد طریق روایت کرده است گفته است این روایت منسوب است باین عمر مجابر یا بوهریره و بجایشه و تعلیمی که از مفسران عامه است در تفسیر خود آورده که همین عبد الله بن سلام از حضرت سالنیه پرسید که یا رسول الله چه کس بود که تحت بلقیس از شهر صبا بنزد سلیمان حاضر کرد فرمود آنکس نبی مکرر علی بن ابی طالب که با سه از اسامع عظم الهی تحت بلقیس بنزد سلیمان حاضر شده است پس پیغمبر بعلی فرمود یا علی ثوبا پیغمبران بود بینها و با من بودی یا شکار و در اخبار بوضوح پیوسته است که آن حضرت در همه از منبر بر امر الهی بصوت که خواسته متمثل شده و امواجیه از او بظهور می رسیده **ایست هشت** و اذ ان من الله ورسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله برحق من المشرکین ورسوله یعنی ظاهر این است این است از خداوند تعالی و رسول او پیروی مردمان در روز حج اکبر که عید قریاست و مضمون اعلام اینست که خدای تعالی بیزاد است از مشرکان و عهود ایشان و رسول او نیز بیزاد است و صد لایحه نزد عامر موفیق بن احمد پسند خود از عبد الرحمن ابی لیلی روایت کرده که رسول خدا در روز خیبر لواری آمدست علی بن ابی طالب را و بر دست او خدا فتح را روزی کرد و در روز غدیر خم اول باز داشت و مردم را اعلام کرد که علی مولا من و مؤمن است و بعلی فرمود تو از من و من از تو ام و با او فرمود تو از من بمنزله هر و فی از موسی و با او فرمود من صلح با کسی که با تو صلح کند

در تفسیر

تفسیر





آیات قرآنی در اثبات خلافت حضرت علی علیه السلام

و جنكم باهر که با تو جنگست و بجای فرمود تو قتال خواهی کرد بر تان و یل قرآن چنانکه من قتال کردم بر  
 تنزیل قرآن و با و فرمود تو یست و نیز حکم خدا و با و فرمود تو یست ایامیکه از بلای مردم ایچم  
 مشتبه شود بر ایشان بعد از من و بجای فرمود تو یست امام هر مؤمن و مؤمنه بعد از من  
 و با و فرمود تو ان کسے که ایة و اذان من الله قد سولیم الی الناس یوم الحج الاکبر و نشان تو  
 یا علی نازل شد است در نصف جوع پیغم از حج خود در همین ایة و اذان من الله پسند  
 از ابوهریره نقل میکند که ابوبکر در آن سال در حمله مؤذ ثانی بود که در یوم النحر فرشتا  
 بود فرستاد باینکه مردم را اعلام کند باینکه پیر این سال مشرکین حج نکنند و عربانی  
 در خانه کعبه طواف نکنند **حجائی کوبید** رسول خدا م علی را از پی ابوبکر فرستاد  
 و امر فرمود که سوره بر آن را بر مردم علی بخواند و ایشان را از این سوره علی اعلام کند باینکه  
 کوبید علی در میان اهل منی در روز نحر سوره بر آن را و باینکه بعد از این سال مشرکین حج نکنند  
 و برهند طواف نمایند اعلام نمود **ایس شخص نکر** ایة یوفون بالنذر و یخافون یومًا  
 کان شوقه مستطیر از روایات عامه ابوالموید موفق بر احمد بن حنبل و در کتاب فیما امیر المؤمنین  
 پسند خود از مجاهد و از ابن عباس و هم چنین تعلیل را ابو صالح از ابن عباس روایت کرده اند که دان  
 یوفون بالنذر گفت و فقیه حسن و حسین سرخس شدند رسول خدا م ایشان را عیادت کرد ابوبکر و عمر  
 نیز در خدمت آن حضرت بودند و تمام عرب نیز عیادت ایشان رفتند و بجای بنی السطام گفتند یا ابالحسن  
 بمحقة شفاء و فرزند نذر یکسان حضرت هم نذر نمود که اگر وفزندم از این مرض شفا یابند بشکرانه  
 ان سه روز دانه دارند و فاطمه هم نیز چنین نذر کرد و کنیز که او را فضا می گفتند و نیز چنین نذر  
 کرد خدای تعالی بر ایشان لباس صحت و عافیت پوشانید **مؤلف کوبید** چون این خبر را در ایة  
 سه و دویم نقل و ذکر نمودیم لهذا محض نکر از ساقط شد بقیه خبر و اخبار متواتره در خصوص این قصه  
 و نزول سوره هل ای در حق حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین نقل و روایت رواست  
 و خاصه شده است متحد تواتر و در این خبر مذکور است از فرمایش حضرت امیر و فاطمه ذکر نموده اند  
 محض اختصاص آن آیات را ساقط نموده تحریر نکردیم معلوم بوده باشد **ایس گفتن** یا ایها  
 الذین امنوا من یرتد عنکم عن دینہ فسوف ینال الله بقوم یحبهم و یحبون ان ینالوا نعمه تعالی در تطبیق

در حدیث

در حدیث



انابت قلبی کسر  
در فضیلت خیر المؤمنین علیهم السلام است

آنکس که خداوند متعال دوست دارد ایشان را و ایشان را دوست دارد و آن کس علی است و ایضا  
 تعلیمی پسند خود را از این مسیبا و رده است که ابوهریره حدیث میگوید و میگفت رسول خدا فرمود  
 که در روز قیامت جماعتی از اصحاب من بر سر حوض می آیند پس ایشان را از سر حوض من برانند  
 پراکنده کنند من عرض کنم پروردگار! ایشان اصحاب منند پس گفته شود که یا محمد ترا علی بحال این  
 جماعت نیست که پس از توحید کردند اینها مرتد شدند از دین خود برگشتند و معنی این شریفه اینست  
 که هر که از شما برگردد و مرتد شود پس و دانست که بپاورد خدای تعالی قومیه را که دوست دارد ایشان را  
 و ایشان دوست دارد و از راه میان باشد بر مؤمنان و سخت باشد بر کافران جهاد کند در راه  
 خدا و از ملائکه کسی نرسد و گفته است ثعلبی ان کس علی بن ابی طالب است **ایه هفتاد و یکم**  
**وَقَوْلُ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ كَثْرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا** اند و آیات عامه تعلیمی و تفسیری این آیه پسند خود  
 از این سیرین آورده است که گفت این آیه در شأن رسول خدا و علی بن ابی طالب نازل شد  
 و شوهر فاطمه است و او است آن کسی که خدای تعالی او را از آب فرید و او را خویش نسبی بخیر ناما  
 او کرد ایند و پروردگار تو هر چیزی قادی و توانا است بر همه بن محمد حمونی پسند متصل از حسین  
 و فالک هم در فصول المهمه بجهین قسم روایت میکند حمونی از حسین اشقرا و رده که از این سیرین خصوص  
 این آیه شنیدم که گفت این آیه در شأن رسول خدا و علی نازل شد و رسول خدا فاطمه خن خود را  
 بعلی تزویج نمود و علی پسر عم رسول خدا و شوهر دختر او است پس هم خویش نسبی حضرت رسول است  
 و هم صهر و اماد او است و پروردگار تو هر چیزی توانا است **وَابْنُ شَيْبَةَ** از طریق طایفه  
 و خاصه از ابن عباس و ابن مسعود و جابر و براء بن عازب انزل سلم و سدی و ابن مسیرین و  
 خصربا قریه در آیه و هو الذی خالق من الماء کثیرا فجعله نسبا و صهرا روایت کرده است که ان محمد  
 علی و فاطمه و حسین و حنین علیه السلام **وَرَوَاهُ** دیگر در نسب فاطمه و صهر علی است  
 ما لک هم در کتب فصول المهمه از محمد بن سیرین را آیه شریفه آورده که گفت این آیه در شأن بنی و علی  
 نازل شد است و علی بن ابی طالب پسر عم رسول خدا و شوهر دختر او فاطمه است **ایه هفتاد و دو**  
**وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ** اولون من المهاجرین و الانصاریه از روایات عامه بر همه بن محمد حمونی پسند و این  
 قیس هلالی در حدیث طویلی بیان میکند که خضر بن المؤمنین هم قبیله و فضایل خود را در حضور جمعی کثیر

ایه هفتاد و یکم

ایه هفتاد و دو







این قرآن مجید که  
حرفه ما ایول المؤمنین علیها

اینهاست

اقیموا الصلوة واتوا الزکوة وادعوا مع الراکعین از روایات عامه موفق بن احمد که از اعیان علماء  
عامه ملت در کتاب فضایل بسند خود از ابن عباس و نیز در کتاب بودیم صفها فی فیما نزل القرآن  
و علی جبر از ابن عباس و ایضا با سند خود از ابوصالح از ابن عباس جمله کتب و ابیات خوده اند که  
خصوص حضرت رسول و حضرت امیر علی علیهما السلام نازل شده و این در اول کسی بود که نماز گذارد  
و کوع کرد برای خدای تعالی **ایم هفت و پیر** انا عرضنا الامانة علی السموات و  
الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً  
از روایات عامه موفق بن احمد بسند خود از جابر روایت کرده است که رسول خدای فرمودند  
چون حلقه آسمان و زمین را افریدیم و از دعوت کرد و ایشان را تا تکبر و نسیف من و و  
ایم المؤمنین علی سیرهم را بر ایشان عرض کرد هر دو را قبول نمودند بعد از آن خلق را خلق نمود  
امردین را با تقوی پس کرد پس سعادت مند کسی است که بحجت ما سعادت یافته و شرفیست که  
بد شرف و ولایت ما شرف شده باشد ما ایم هر دو را حلال کنند کان حلال خدا و حرام کنند  
حرام خدا و ندای بویک شیر از عازر و ساعا عامه است در کتاب بنزول القرآن فی شان علی با سند  
خوان مقاتل از محمد بن حنفیه از حضرت امیر علی علیه السلام انا عرضنا الامانة علی السموات و  
الارض و الجبال روایت کرده است که آن حضرت فرمود که خدای تعالی امانت مرا بر هفت آسمان عرض کرد  
ثواب عقاب عرض کرد و پذیرد کار ما حمل امانت ثواب و عقاب بکنیم و لکن و را بر می داریم  
بدون ثواب و عقاب خدای تعالی امانت و ولایت مرا بر پندگان عرض کرد اول مرغی که ایما آورد باز  
بود و قبری که قسمی است از طيور مثل کبک و در کتاب **احیون** تألیف میر  
که از علماء عامه است نیز مثل این حدیث نقل کرده و نازل در این حدیث اینست که با جملة فرمودند  
در اول مرغی که افکند ولایت من کرده بود بوم و عقاب بود خدای تعالی آنها را از میان طيور برگزید  
بوم قدرت ندارد که در دوزخ پرواز کند نظر بکنی که مرغان آنها را دارند و عقاب پیوسته در دوزخ  
و مرغان را می بیند که با اخبار روایت کرده است که ذکر یا نبیست میگوید بخار بی و بجد و در  
حدیثی است که قبر در ذکر خود می گوید لعن الله من جحد علی محمد و خدای تعالی امانت را بر زمین  
عرض کرد هر بقعه که ولایت و امانت من قرار کرد خدا تعالی آن را طیف مبال و نکی و کلاه و ثوب

در کتاب  
احیون









ایمانی از انبیا  
در بیان فضایل حضرت امیر علیه السلام

این گفتار و بیعت

حضرت محمود است این هفتاد هفتم و ترجمه ما فی صدق رهم من غل اخوانا علی سر و متقابلیین ان  
روایات عامه در مسند احمد حنبل بنده خود از زید بن ابی اوفی و ابراهیم بن محمد حموی و محمد بن اسحاق  
زید بن ارقم و ابن مغاز و در کتاب مناقب زید بن ارقم روایت کرده که روزی حضرت رسول خدا رفت  
خبر نمود شما را با یکدیگر برادر می کنیم چنانکه خدای تعالی در دنیا ملائکه را برادر می افکند و بعد از آن بعلی فرمود  
یا علی تو برادر منی و رفیق منی بعد از آن این آیه را تلاوت کرد اخوانا علی سر و متقابلیین فی الله بیطر بعضهم  
الی بعض و در کتاب مسند احمد حنبل و ابراهیم بن محمد حموی این حدیث را یاد است که بعد از ذکر حضرت  
رسول و در مواخات اصحاب پس علی عرض کرد یا رسول الله روح از بدنم مفلک کرد و شستم در کف دست  
آن اینکه همه اصحاب را با هم برادر کردی مگر مرا از سختی و غصه است که بر من کرده ترا و پس سجد که عتاب کنی و کفر  
نمای حضرت رسول و فرمود که قسم بخدا شکی که مرا از شما محو فرماید تا که ترا نگاه نداشته ام مگر آن برای خود  
تو از من بمنزله هر روزی از موسی مگر آنکه نبوت پس از من نباشد و تو برادر و وارث منی علی عرض کرد یا رسول الله  
از توجیه از خواهم برده فرمود ایچرا از اندیشا پیش از من برده اند عرض کرد از آنها چه برده اند فرمود کنا بخلاف  
پیغمبر خود را و تو با من در قصر من خواهی بود و بهشت با دختر فاطمه و تو برادر و رفیق منی بعد از آن این  
را تلاوت فرمود اخوانا علی سر و متقابلیین و روایت دیگر حافظ ابو نعیم بسند از ابوهریر روایت کرده است  
که علی بن رسول خدا عرض کرد یا رسول الله من و فاطمه کدام یک نزد تو محبوب تریم آن حضرت فرمود فاطمه  
از تو محبوب تر است نزد من و تو از فاطمه عزیز تر می گویا می بینم بر بالای حوض کوثر که دشمنان مرا از آن دور  
میکنند و برده و در آن حوض ابرو پیکها بعد از شما کان آسمان و قو و حسن حسین و حمزه و جعفر و بهشت برادر  
وار بالای سر و تختها در مقابل یکدیگر نشستند ایف تو یا علی یا شیعته تو با من خواهید بود بعد از آن  
این آیه اخوانا علی سر و متقابلیین را تلاوت فرمود **ای هفتاد هشتم** ثبت الله الذین آمنوا  
فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة از روایات عامه جبری از ابن عباس و ابن ابی ریحان و ابی هریره که گفت بالقول الثابت  
یعنی بولایت علی ابیطالب **ای هفتاد و نهم** و من اعرض عن ذکر من فان له معیشة ضیقا و  
مخشرة یوم القیمة اعمی از روایات عامه روایت است از ابو صالح از ابن عباس و زید بن ابی اوفی روایت کرده است  
که گفت یعنی شکی که ترا نماید ولایت علی را خدای تعالی او را از طریق کور و اندیشا کلام حق کرد و اند و معنی اینست که  
هر که اعراض کند از ذکر من بدستیکه از برای او است و دنیا یا در قبر یا در جهنم زندگانی نماند و محشور و سیکور و انیم

این گفتار و بیعت

این گفتار و بیعت



آیات قرآن مجید که  
در فضیلت امیر المؤمنین علی است

ص ۳۶

در فضیلت امیر المؤمنین

اولاد رقیامت کور **بیر هشتاد و یک** و کفی الله المؤمنین القتال از روایات عامه نقل نموده اند که  
در شان امیر المؤمنین نازل شد رحمت ابرار با جمله حافظ منصوب شهرت از بن شیرویه با سند  
خود از ابن عباس روایت کرده است که چون علی ع و عمر بن عبدود را بجهنم واصل کرده و بنزد رسول  
خدا آمد و از شمشیر و خون محو چکید چون تکبیر گفت مسلمانان تکبیر گفتند رسول خدا  
فرمود که خدای تعالی فضیلتی بر علی کریمت فرمود که با حدی پیش از او نداده و با حدی هم پس از  
او نخواهد داد گوید پس چنان نازل شد با ترخی از ترنج های بهشت و عمر بن عبدود را رسول الله  
خویش و جلال سلام محبت رساند و می فرمود علی بن ابی طالب را با این ترنج بهشت نصبت کوی  
رسول خدای آن ترنج را بعلی داد و در دست علی شکافته بدو نیم شد از میان آن پارچه حریر بر  
بیرون آمد و دو خط بخط سبز و آن نوشته بود تحفته من الطالب الغالب علی بن ابی طالب یعنی تحفته  
از خداوندی که طالب الغالب است که برای علی بن ابی طالب فرستاده است ابو نعیم اصفهانی در کتاب نزول  
القرآن فی علو روایت کرده که مره بن عتبیر بن ابی راجین خواند و کفی الله المؤمنین الفتی ابی طالب  
و ابو نعیم اصفهانی فیما تزل من القرآن با سند از سفیان ثوری از مردی از مره بن عتبیر از عبدالله اورد و  
که گوید جماعتی از مفسران گفته اند اذکروا نعمه الله علیکم از جاء تکم بخود در شان علی نازل شد در  
روز جنگ احراب و پسند خود از عبدالله بن مسعود روایت کرده که آنه یقر و کفی الله المؤمنین  
الفتی ابی طالب و کان الله قویاً عزیزاً یعنی خداوند توانا و عاقل و قادر است بر هر چه بخواهد آیات  
**هشتاد و یکم** مخرج خلقنا امه تهیدون بالحق و به بعد کون از روایات عامه موقوف بر احمد  
خواری بند خود از اذان از علی و امتی کرده که آن حضرت فرمود این امت هفتاد و سه فرقه  
خواهند شد هفتاد و دو فرقه از آنها در آتش خواهند بود و یکی از آنها در بهشت و آنها فرقه که خدا  
در شان ایشان فرموده او مخرج خلقنا امه تهیدون بالحق و به بعد کون و ایشان من و شیعیان  
من اند و **ابن شوب** از روایات عامه از ابن عباس را به شریف روایت کرده که گفت  
مخرج خلقنا امه یعنی امت محمد تهیدون بالحق یعنی علی بن ابی طالب که می خوانند مردم را بعد از توحید  
حق و به بعد کون یعنی در امر خلافت بعد از تو و مراد از لفظ امت در این علم خیر است که نیکیان در میان  
آن علم باشند یا مردمی که بر او خیر و نیکو چنانکه در بیان ابراهیم کانه امه قانتا ای علما الخیر این مردی

که





ایات قرآن مجید  
در فضیلت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

و این مرد و پیر که از محدثان عامه است هم چنین حافظ ابو نعیم که از رؤسای اهل تشنه است از آن  
 نیز همین حدیث را بعینه روایت کرده است و بخیر از آن روایت کردید که مراد از امت در این آیه قوم محمدند از آن  
 عباس مرویست و از انس بن مالک روایت کرده است که گفت من حاضر بودم و شنیدم که رسول خدا  
 این آیه را تلاوت نمود بعد از آن فرمود از امت من قومی اند که از امروز تا روزی که عیسی از آسمان  
 فرود آید بر حق اند و در راه حق ثابت قدم اند و تا آن روز هرگز دنیا از وجود آنها خالی نخواهد  
 ماند **ای هشتای و روی** یا ایها النبی حسبك الله و من اتبعك من المؤمنین شرف  
 الدین یحیی در شان رسول این آیه گوید ابی نعیم دو کتاب تفسیر الاولیای بطریق خود از ابو هریره روایت  
 کرده است که این آیه در شان علی بن ابیطالب نازل شده است و مقصود از لفظ مؤمنین هشتای  
 و معنی آیه اینست که ای پیغمبر برگزیده بس است ترا خداوند و آنکه پیروی تو کرده اند از مؤمنان  
**ایشان را وسیل** الا بذكر الله ۱۰ تطمئن القلوب ابو نعیم اصحاب اسبند خود از ابوداود و  
 انس بن مالک روایت کرده اند که رسول خدا فرمود الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله تطمئن القلوب  
 فرمود ای پیرام سلیم میدانم آنها کیانند عرض کردم یا رسول الله فرمودند آنها ما و اهل بیت  
 ما و شیعیان ما **ایشان را و حلال** اكل جاء الحق و زهق الباطل ابو بکر شیرازی و دیگران  
 القرآن از قناده از ابن مسیب از ابو هریره روایت میکنند که جابر بن عبد الله گفت ما بار سوختن  
 کعبه شدیم و سبب شصت بیت بود و خانه بود رسول خدا امر کرد تا همه آنها را برود و راند  
 و بتی بلند را بجا بود که آن را هبل می گفتند رسول خدا رجلی نظر کرده و فرمود تو بر دشمن بالایی  
 تا این بت را سر نگویند یا من بدو ش تو بالا را و هم حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله تو بر دشمن  
 بالا را چون رسول خدا بر دشمن بالی رفتی تا بت توانی حمل یا رسول الله عرض کردیم یا رسول  
 الله مرا قدرت آن نیست که ترا حمل نمایم و من بر دشمن تو بالا را و هم و آن را سر نگویند و رسول خدا بخندید و  
 پشت من فرود آمد و پشت خود را خم کرده و من بر پشت او بالا شدم و تا با پشت او قسم بانگس که  
 دانه را شکافتم و خلق را افزیده که اگر در آن وقت محو گشتیم شما ها را با دست نگاه دارم توانایم  
 بود با جمله هبل را از بالای کعبه بر انداختم پس جدا نمود این آیه را فرستاد قلیا الحق و زهق الباطل  
 یعنی بگو یا محمد که حق آمد و باطل بطرف شد ابو نعیم و وفوف بن احمد بن محمد از ابو نعیم از علی بن ابی طالب

ای هشتای و روی

ایشان را وسیل

ایشان را و حلال



اشتهار قرآن کریم  
افشاء خلافت حضرت علی علیه السلام

روایت

ص ۳۱

می کند از این روایت ضافه اینست که آن بت از سر بود که بمیخ های آهنین آن را بسته بودند  
حضرت فرمود قوت کن آن را بر کن و بنید از روی فرمود جاء الحق و زهق الباطل من بیوته  
گوشتش میگردم تا آن را بکنم و فرمود آن را بنید از انداختم بر زمین خود و شکست این را  
کعبه بنی آدم **ایستاد و پیچ** و آن هذرا طوطی مستقیما ابو کثیر از روی  
اعیان علمای عامه است پسند خود از قتاده از حسن بصری را این یه گفته است خدا قسم  
می فرماید این طریقه علی بن ابیطالب و ندیه او طریقی است مستقیم و بیعی است قیوم پیران کنید  
و یان چند در زمین که راه او را واضح و روشن و هیچ کجی در آن نیست **ایستاد و پیچ**  
افمن بمشی مکباً علی وجهه اهدی من میثی سویاً علی صراط مستقیم از عامه از عبدالله بن عمر  
مردیست که گفت من پیروی میکنم این پیشانی سفید را که علی باشد که پیش از مؤمنان اسلام آورد  
و حق همیشگی او است من خود از رسول خدا شنیدم که در این ایة افمن میثی مکباً علی وجهه فرمود که  
تمام مردم بر رکاف نهاده خواهند بود در روز قیامت غیر از علی و معنی ایست که کسی که  
می رود بر روی رکاف نهاده و سرنگون راه یافته و مطلوب سند تراستی آن کسی که بر او راست  
باقامت و است ایستاده **ایستاد و پیچ** فلما راو ان لفته سیت و جوه الذین کفروا  
ابو علی طبری هر دو کتاب مجمع البیان گوید چاکر حسکانی با سنا صحیح از اعشور وایت کرده که  
منافقان و کافران دیدند که علی را در نزد خدا می نفع منزه است سیت و جوه الذین کفروا  
یعنی زشت شد و یها انا که کافر شد بود خدا عشر گفته است یعنی انا که تکذیب نمودند فصل  
**ایستاد و پیچ** و لتعرفهم فی سخن القول بن معالی شافعی پسند خود از ابو حمزه  
حدی روایت کرده که در ایة مذکوره گفته است یعنی بعد از قتل ثنی با اهلن ابیطالب و جفا  
ابو نعیم با سناد خود از ابو سعید و معنی این ایة هم او و ده که سخن قول بعض علی بن ابیطالب است  
حافظ ابو بکر موسی بن مردویه در کتاب مناقب فو کرده که این ایة از جمله ایاتی است که در شان  
امیر المؤمنین نازل شده است **ایستاد و پیچ** فامنوا بالله و رسوله و النور الذی انشا  
ولله بما تعملون خیر ابو جعفر طبری از ابن عباس روایت کرده است که مراد از نور در این ایة و لای علی  
و تفسیر ایة معلوم است **ایستاد و پیچ** و من یشتاق الرسول بعد ما تبین که الهدی

این روایت صحیح است

این روایت صحیح است

این روایت صحیح است

این روایت صحیح است

این روایت صحیح است

این روایت صحیح است

و ینتج غیر سبیل المؤمنین ابن مردویه در ایة فی شریفه گفته است و بعد ما تبین که الهدی



الحق قرآن مجید  
در فضیلت حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام)

ایمیر المؤمنین

ایمیر المؤمنین

ایمیر المؤمنین

ایمیر المؤمنین

ایمیر المؤمنین

فم امر علی معنی ایستادگی که کسیکه مخالفت کند با رسول خدا را نیکو ظاهر شده باشد از برای او  
 راه حق یعنی راه علی و پیروی کنید غیر راه مؤمنان را بگردانم و اولاً بحال آن چیز که خواسته است یعنی  
 و بعد از این طرف باطل کنم و توفیق حق را از او سلب کنم **ایمیر نور و بکر یا ایها الذین آمنوا**  
 ادخلوا فی السلام کافراً لا تتبعوا خطو الشیطان اصمها امور معنی ای به شریفه بچند طریق آن  
 علی را روایت کرده است که مراد از سلام ولایت صاحب اهل بیت است و معنی ای ایستادگی آن کس که ایمان  
 آورده است و ایستادگی در راه حق و پیروی از علی و همگی و پیروی می کنید که ما  
 شیطان را اگر شیطان را شمارا دشمن است آشکارا کند **ایمیر نور و بکر یا ایها الذین آمنوا**  
**استمعوا بالصبر و الصلوة** موفق بن احمد بدو سند از مجاهد و از عکرمه از ابن عباس  
 روایت کرده است که رسول خدا فرمود هیچ ای در قرآن قائل نشد که یا ایها الذین آمنوا یا ایها  
 مکمل آنکه علی بن ابی طالب **ایمیر نور و بکر یا ایها الذین آمنوا** و الفکم و فایستون  
 ما انت بنعمه ربک بمجنون شیخ طبرسی در خود از ضحاک بن مزاحم که از اعیان مفسران عامه است  
 روایت کرده است که چون قریش بدیدند که رسول خدا علی را مقدم بر ایشان می دارد و تعظیم و تکریم  
 بسیار می کند بان مدینه آمد علی گفتند که گفتند محمد بن علی مفتون شده پس خدا تعالی فرمود  
 این را که این سوگند است که حق سبحانه و تعالی یاد کرده است **ما انت بنعمه ربک بمجنون و انت لعلی**  
 خلق عظیم گوید یعنی قرآن تا آنجا که می فرماید بنی ضلع عن سبیلک گوید مراد جماعتی اند که متبع علی  
 می گردند و می گفتند که محمد بن علی است بعلی و هو اعلم بالمهدی گوید مراد از مهدی علی  
 ای طالع است **ایمیر نور و بکر یا ایها الذین آمنوا** شطاه فاره فاستغلظ فاستوعی علی سوره  
 حافظ ابو نعیم در این مکتوبه آورده است که اسلام بن مشیر علی بن ابی طالب شدت و رونق گرفت  
 و ابن مردویه بسند خود از حسن بن علی را روایت کرده است که آن حضرت فرمود استماع السلام بسیف علی  
 ای طالع **ایمیر نور و بکر یا ایها الذین آمنوا** قال الذین کفروا ربنا انا الذین اضلنا من  
 البحر و الام یسجدنا تحت اقدامنا لکننا من الاسبغین حباً کتاب صراط مستقیم از طرق  
 عامه روایت کرده است که مراد از ضلالتنا من البحر و الاسبغین ثانیست معنی ای ایستادگی آن که کافر شد  
 گویند و در کار انباشت از ده اند و نفری را که ملاک را کردند از جن و انس و ملائکه و ملائکه و ملائکه



# ایات قرآن مجید که در فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام است

ص ۳۶

بدیدند تا ما آنها را از پناهی خود کناییم و اظهار است کنیم یا آنها را لک و کنیم و عکس که از خواب آ  
سند خود از ابن عباس و ابی بن کرم که علی فرمود که اول کسی که بحجّه مظلمه من اخل جنتهم من عتیق  
است این خطاب این را خواند و گوید مروی است که چون این آیه نازل شد سواد اول و ثانی طلبد  
و با تین فرمود که این آیه در شأن شما ها نازل شده است **یا ایها الذین آمنوا**  
**و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار حیث یرزقون فیها و فیها هم خالدون** و بشرا الذین آمنوا  
و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار حیث یرزقون فیها و فیها هم خالدون  
روایت کرده است که از جمله آیاتیکه در سوره بقره در شأن خاص سواد اول و ثانی اهل بیت و مخصوص  
نازل شده و دیگری در آن شریک نیست همین آیه است **یا ایها الذین آمنوا** و هفتم **ما یکون من جمیع ثلثه**  
**الا هو رابعهم** ابو جعفر طبری از ابن عباس و ابی بن کرم که است که بزرگان قریش جمع شدند و عهد کردند بر قتل علی  
نوشند ان را با عبید بن جراح که امین ایشان بود سپردند پس این آیه نازل شد پس سواد اول و ثانی  
عهد نامه را طلبید ایشان ناچار شدند بدان حضرت را در حضرت فرمودند که اگر شدید بعد از آنکه امیر  
آوردید **یا ایها الذین آمنوا** و ثانی که لا یجزم الله النبی و الذین آمنوا معه نور هم کسیمی بین ایدیم و با پیانیم  
ابن شهر آشوب از تفسیر مفاتیح عطاء از ابن عباس و ابی بن کرم که روایت کرده است که گفت یعنی عذاب نمیکند خدا  
در آن روز محمد و انکه با او هستند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر و ابوعبید  
از علما عامه است و ابی بن کرم که اول کسی که حله هشت پوشید این است محمد و عبد الله و علی و  
ایشان می درخشند و بعد از آن این آیه را خواند **یا ایها الذین آمنوا** و ثانی که و بشرا الذین آمنوا  
ذکر الله و جعلت قلوبهم و الصابین علی ما اصابهم و القیمی الصلوة و مما رزقناهم ینفقون  
ابو نعیم اصفهانی در رای و بشرا المجتنبین نا انجا که می فرماید و مما رزقناهم ینفقون گوید مراد از آن علی و  
مسلمانان **ای کرم صدق** و من و عذاته و عذات حسن و فاطمه و ابی بن کرم بن محمد حموی روایت  
کرده است بن خود از مجاهد که عذاته و عذات حسن و فاطمه و ابی بن کرم و حمزه نازل شد **ای صدق**  
من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من یتطهر من کوشی یتعلی  
نقل کرده است که حضرت ابی جعفر در رای شریف فرمود رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه مراد از آن  
رجال حمزه و علی و جعفر است و ابوبکر شریف نیز مثل این را نقل میکند از روایات  
او است ان علیا هو الصدیق الکبیر

در تفسیر

در تفسیر

در تفسیر

در تفسیر

در تفسیر





# باب چھٹا انصوح از مختصر سورتین و تخصیص خود بدو و ادراک نفرات و احوال علیہم جمیع سبیل اخلاص و اجمال است و بر تفتہ

ان روایات در کتب علماء عامہ معلوم و اخبار سابقہ کہ در باب اول و دوم و سیم ذکر یافت بملاحظہ  
احقر رسیدہ لکن محض عدم تطویل کتاب باختصاص حضرت حجۃ بر خصم قلیلی از بسیا نقل میکنیم کہ  
ہم این اخبار بالفاظ متعارفہ المضمون و متناسب لالہ اند اشارہ بچنان طرق و روایات عامہ و غیرہ  
**حدیث اول** مسلم در صحیح خود بسند خود از حماد بن سلمہ از سماک بن حرب از جابر بن سموہ آوردہ است  
کہ از رسول خدا شنیدم کہ فرمود پیغمبر اسلام غزوات بخلافت و از دہ خلیفہ و سخنی فرمود  
کہ ان را نفہمیدم بپدم کہتم کہ رسول خدا چہ فرمود پدید گفت سخنی فرمود کہ ہمان دوازده نفر  
قریشند **حدیث دوم** ابی ہریرہ از جابر بن سموہ کہ از کتاب خود در باب سومی یکم از جابر بن سموہ  
روایت کردہ است کہ رسول خدا فرمود لا یرال هذا لامرأئہا حتی یخصی اثنتی عشر امیرا کلہم من قریش  
یعنی دین اسلام بر قلب و باقیست منقضی نمیشود و تمام نخواہد شد تا روز قیامت تا اینکہ دوازده نفر  
امیر و الی باشند کہ ہمہ انہا از قریش اند **حدیث سیم** سمرقند بسند خود از ابو خالد و الی و رتہ است  
کہ از جابر بن سموہ شنیدم کہ گفت از رسول خدا شنیدم کہ فرمود زیان نہساند باین دین ہر کسیکہ  
تا آنکہ دوازده نفر بخلافت قیام کنند و ہمہ کی ایشان از قریشند **حدیث چہارم** ابی ہریرہ کہ  
بسند خود از عون بن ابی حنیفہ آوردہ است کہ رسول خدا فرمود پیغمبر امرأ مت من بصل حیث تات  
خلافت کنند و از دہ نفر کہ ہمہ ایشان از قریش باشند **حدیث پنجم** شیخ ابو عبد اللہ محمد بن نجاشی  
از محمد بن عثمان زہبی بسند خود از شعبہ از مسروق آوردہ است کہ گفت فابن عبد اللہ بن مسعود بودیم کہ  
از او پرسید کہ یا بن مسعود هیچ از رسول خدا شنیدہ کہ فرمود باشند کہ بعد از او چند خلیفہ خواہند  
گفت بل شنیدم کہ فرمود خلفای من بعد نقباء بنی اسرائیل دوازده نفر خواہند و ہم  
قریشند **حدیث ششم** عثمان بن ابی شیبہ ابو سعید اشج و ابو کریب محمود بن غیلان و علی بن ابی ہریرہ  
ہم

اول

ثوب

سیر

چشم

پنجر

شتر



# باب چهارم در تعیین خبر رسول خدا

ص ۳۶۹

ایشان از ابواسامه از مجالد از شعبان بن مسروق و همین چنان گذشت و روایت نموده است بنصحت  
 حماد بن زید از مجالد از شعبان بن مسروق از عبد الله همان حدیث نقل کرده است و در این حدیث  
 گفته است که ما در نزد عبد الله بقرائت قرآن مشغول بودیم شخصی گفت ای عبد الله هیچ  
 رسول خدا شنیده و سؤال کرده که چند نفر خلیفه و جانشین من می شوند عبد الله از تو  
 عبد الله گفت از آن روزیکه بعراق آمدم احدی این سؤال را از من نکرده است بلی از رسول خدا  
 سؤال کردیم فرمود دوازده نفر بعد از من نبی است و بعد از آن **هشتمین** عبد الله بن ابی امیه  
 مولای جماعه از یزید بن قاسم از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا فرمود من نیل این  
 الدین قائما الى اثني عشر من قریش فاذا مضوا ما حببوا الارض باهلها یعنی همیشه بن اسلام قبا  
 و بقره است بوجود دوازده نفر خلیفه که از قریش باشند چون زمان خلافت ایشان منقضی شد  
 موج می زند زمین باهل خود که نظام عالم برطرف خواهد شد قیامت برپا خواهد شد **نهمین**  
 ابو بکر خیمه بندگان خود از اسود بن سعید همدانی روایت کرده است که انجابر بن سمه شنیدم که  
 گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود پس از من دوازده نفر خلیفه خواهند بود از قریش با عرض  
 کرد که بعد از آن چه خواهد شد فرمود اگر نباشند هرج و مرج شود **حدیث دهم**  
 بخاری و صحیح خود از ابن جریه روایت کرده است که رسول خدا فرمود که پیوسته مرا متهم  
 می کنند تا دامی که دوازده نفر از من و کلمه دیگری فرمود که من آن را شنیدم سؤال  
 کردم که آن کلمه چه بود گفتند که فرمود کلام من قریش یا بنی هاشم نیز بخاری و صحیح بندگان خود  
 عبد الله بن عمر روایت کرده است که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود پیوسته مرا خلافت  
 قریش است اگر چه دو نفر از مردم باشند مسلم در صحیح خود از عبد الملك بن عمیر و انجابر بن ابی لفظ  
 روایت کرده که قال رسول الله لا يزال الامر ما ضيا ما ولا هم اثنا عشر رجلا کلام من قریش  
 یعنی رسول خدا فرمود که همیشه امر اسلام طایفه و بقره است تا دامی که و ایشان باشند و از  
 نفر که همه آنها از قریش باشند و ضموا این روایت از مسلم بچند سند نقل کرده است **روایت یازدهم**  
 سهل بن حماد از یونس بن ابی یعقوب از عون بن ابی حمزیه که نام او هب عبد الله است روایت کرده است که  
 گفت محمد رسول خدا بودم و عجم در پیش من نشسته بود و خبر فرمود که پیوسته مرا متهم می کنند تا دوازده نفر

هفتمین

هشتمین

نهمین

دهمین

یازدهمین

دوازدهمین





بیتین خضر رسول و خلفا و نور

چهارم  
پنجم  
ششم

هفتم

هشتم

نهم

بیستم

ایشان خلافت کند و هم از قریشند **چهارم** لیث بن سعد از خاند بن زید بن ابی هلال  
از بیعت بن سیف و ابی تکره است که مادرش از بنی قریظ است و گفت از عبد الله بن عمر شنیدم  
که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود پس از من دو زاده خلیفه خواهند بود **پنجم**  
حامد بن سلمه از ابوالطفیل و زاده که عبد الله عمر گفت یا ابوالطفیل و زاده نفر ششم در  
بنی و خلیفه رسول الله و بعد از آن زمان کینه و فدا است **حدیث ششم** مسلم  
در صحیح خود از جابر بن سمره روایت کرده است که رسول خدا فرمود لا یرال هذا الدین غیر من  
الی اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش یعنی این بیست و یک نفر همیشه عزیز و بار و نعمت جلاله است تا  
دو زاده نفر خلیفه که همه ایشان از قریش اند و مضمون این حدیث را مسلم بچند سند و ابی تکره  
**هفتم** حمید بن عیاد روایت و سند نقل کرده و ابی الحسن بدین در جمع بین  
صحاح سته بچند سند و ابی تکره کرده و نیز مسلم در صحیح خود و حمید و ابی داود و سجستان در  
کتاب سنن و بخاری در صحیح هر یک با سائید علی و روایات کثیره روایت کرده اند که رسول خدا  
فرمودند لا یرال الدین قائمًا حَتّٰی تَقُومَ السَّاعَةُ وَ تَكُونَ عَلَیْهِمْ اثْنُ عَشَرَ خَلِیْفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ  
یعنی دین اسلام همیشه برپا است تا روز قیامت می باشد بر مردم دو زاده خلیفه که همه ایشان  
قریش می باشند **حدیث هشتم** درستی بند خود از ابن شیبّه از پدرش و زاده که از  
پرسیدم خلفاء رسول الله چه شدند عایشه گفت رسول خدا بمن فرمودند عدد خلفای خود را که خلفا  
من بعد از من دو زاده نفرند گفتم کیانند آنها گفت نامهای آنها در زمین مکتوب است با ملا و رسول  
خدا گفتم بمن نشان ده ایا کرد و بمن نشان داد **حدیث نهم** علی بن احمد مالکی که از احیان  
علما عامه است در کتاب فضول الممّه از زاده و ابی تکره است که گفت از ابو جعفر شنیدم که  
فرمود اما فان دو زاده نفرند هم از آل رسول و آنها علی بن ابیطالب و یازده نفر از آل  
او **بیستم** در جمع بین الصحیحین روایت کرده است از جابر بن سمره که گفت یا پدر خود  
نزد رسول خدا شنیدم که از حضرت می فرمود این دین هفت عزیز و محترم خواهد بود  
تا آنکه دو زاده نفر خلیفه بگذرد پس کلمه فرمود که صد امردم مانع شد مرا از شنیدن آن پس این  
پدم پرسیدم که آن سرور چه فرمود گفت فرمود که تمام آنها از قریش اند پس مؤلف گوید اخبار متواتره است



## بدواذره اینکدهها از قریش است

و عامه بمشایخ خلفای و زاده کانه از خصوص حضرت رسول وارد شد و از اخبار عامه مؤلف  
 بهین بدست خبر اکتفا نمود و محض اختصاص کتاب و تمام این اخبار از طرق عامه چنان صحیح مسلم  
 و چنان صحیح بخاری و چنان جمع بین الصحیحین و چنان جمع بین الصحیحین و چنان جمع بین الصحیحین و چنان جمع بین الصحیحین  
 حنبلی و چنان سایر کتب هفتاد خبر احقر را حفظ نموده ام با الفاظ متقاربه که لایزال الدین  
 فاضلاً و لهم اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش و بعضی بلفظ لایزال هذا الدین قائماً حتی تقوم  
 الساعة و یکون علیهم اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش و در بعضی فاذا مضوا ما حلت الارض باهلها  
 و در بعضی بجای الدین الاسلام آمد و هم چنین از عبد الله عمر که لایزال هذا الامر فی قریش  
 من الناس اثنتان و در بعضی ما بقی منهم اثنتان ای من قریش و حاصل ترجمه این روایات اینست که در  
 اسلام تا روز قیامت منقضی و تمام نخواهد شد تا آنکه دوازده نفر خلیفه و امام از ذریه و قبیل محمد  
 اقام علیهم الصلوة والسلام بر ایشان و الی فکوردند و نکندند و بعد از آنکه همه بکندند و زمین را بجمع  
 اهلش قهلاً شوند این دین اسلام و بقرار بودن اسلام و دین و ولایت و خلافت الی یوم القیمه  
 ادیان است بولایت و خلافت و زاده خلیفه که هر از قریش باشند و بدین تالی که بالحق و العین  
 انکه مراد از اخبار و روایات از حضرت رسول الله که غلبه و بقاء و اصلاح و برتری عزت و رفعت  
 و امر خلافت و ولایت بر بقا امر اسلام و بقرار بودن اسلام و دین و ولایت و خلافت الی یوم القیمه  
 تخصیص دارد بخلیفه الله و خلیفه الرسول که امام و پیشوا و الی بر خلق نه سلطنت عمومی که  
 شوکت سلطنت امر است مشترک بین مسلمین و کفار و دخیل شوکت و رفعت دین و شریعت ندارد  
 بلکه در اغلب اوقات شوکت و سطو سلطنت کفار غلبه دارد بر شوکت مسلمین و در کثیری از اوقات  
 سلاطین اسلام مغلوب و مغلوب و سلاطین کفار بر دین اسلام و غلبه دین اسلام و غلبه شوکت سلاطین  
 باشد لازم خواهد آمد که بدین اخبار و این باطل است پس حلاً و لا بد باید بدلائل اقتضای  
 مراد غلبه دین اسلام بر کفار باشد چنانکه از بعضی اخبار مستفاد می شود که قوام دین اسلام و حفظ نظام  
 سید المرسلین منوط بوجود این خلفای و زاده کانه است الی یوم القیمه که لایزال هذا الدین قائماً  
 حتی تقوم الساعة و یکون علیهم اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش و فکوردند و نکندند و بعد از آنکه همه بکندند و زمین را بجمع  
 معلوم می شود امر اول آنکه خلفاء حضرت رسول الله دوازده نفرند و زیاده و کمتری



در تعیین خلفاء در وادیه کاندان حضرت

الکثیر

الکثیر

الکثیر

الکثیر

نیستند **احمر ویم** هر دو زاده نفع خلیفه زقریش **میشیل** و غیر قریش نیستند **میشیل**  
 آنکه بسیاری از این اخبار را از ابن مسعود روایت کرده اند که رسول خدا فرمود خلفای من بعد من  
 عدد نقبای بنی اسرائیل اند و واضح است که از این تشبیه باید خلفاء رسول خدا مثل نقبای بنی اسرائیل  
 باشند که هم ایشان از صفوة الله و اولاد انبیاء بودند که اکثر ایشان را خدا در قرآن مجید مدح فرموده  
 پس حال مشبه که خلفای حضرت ختمی باشد باید مثل حال مشبه به باشد که نقبای بنی اسرائیل  
 و از واضحات دنیا خاصه عامه آنکه در میان امت پیغمبر آخر الزمان احدی مثل نقبای بنی اسرائیل نبوده  
 مگر افاضل از عترت طاهره فتعین ان المراد بالخلفاء فی هذه الامم الطاهرة الائمة الاثنی عشر  
 من ذریة محمد وعلیهم اجمعین **امرجیا** آنکه تاد و نفر از مردم در دنیا هستند از این خلفا  
 دو زاده کاندیک از ایشان باید دنیا خلافت باشد و خلافت از ایشان منقطع و منفصل نشود و مستمر خلافت  
 ایشان باقی باشد تا روز قیامت پس نمیشود در زمان میان خالی از حجت و خلیفه باشد که بر طبق این اجابا  
 زمین اهلسن و فرمود **احمر ویم** آنکه از بعضی اخبار من جمله نقل خبر در کتاب بخاری و صحیح  
 مسلم که این دو زاده نفع خلیفه ولی و صاحب اختیارند و باید همه اولاد را باشند و صادق باشند  
 اطاعت و اولاد امر واجب بنصر قرآن طه این پنج امر مذکور در دلیل محکم است بر خلافت و ولایت  
 ائمه اثنی عشر و اولاد الله علیهم اجمعین و حجت و برهان قاطع است که بعد از رحلت سید کائنات  
 خلفاء حق همین دو زاده نفع هلبیت عصمت و طهارت بوده اند پس حجت لالتان اخبار مذکور بر  
 خلافت و حقیقت ائمه اطهار مستغنی از بیان است زیرا که هیچ یک از فرق اسلام قائل بوجود حضرت در این  
 خلفاء و خصوصاً همگی از قریش باشند و بحسب استمرار خلافت ما دامت الخلیفة نیستند مگر فرقه  
 امامیه شیعه اثنی عشریه زیرا اگر این اخبار را حمل کنند بر خلفاء اربعه منافی با حصر است و اگر حمل کنند بر خلفاء  
 صالح بعد از رسول خدا از صالحی بنی امیه و بنی عباس سیه خلیفه صالحی در میان ایشان یافت نشد پس  
 هم باطل است زیرا که حال خلفای ایشان بر همه مسلمانین معلوم است چه آنکه اول ایشان مغوییت که با تفاه  
 عامه و خاصه خلافت و باطل است زیرا که او از خوارج است و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب که با جماع  
 همه مسلمانین خلیفه برحق بوده اند و ما خلافت از حضرت خروج کرد و حبیب و یحیی هزارها را کشتند  
 و بعد از او نیز پدید آمدن فاسق فاجر شرابخوار ملعون که قاتل سید جوانان اهل هشت خست ایشان را کشتند



# عدا و صیانا ان حصر مطابق با نقبانه سراسر است

و خانه کعبه را احزاب کرد که کثیری از علمای عامه حکم مکفر و داده اند چون شیعه و قفقازانی و غیر ایشان  
و بعد از او مروان لعین بود که با اتفاق خاصه و عامه رسول خدا ای و رالعن کرده بود چنانکه حاکم  
القاسم حسکانی از عایشه روایت کرده است که رسول خدا مروان و پدر او رالعن کرد و بعد از او  
ولید بن عنبید بود که قرآن را فشانه تیر کرده بود چنانکه عامه و خاصه از حال او نقل کرده اند از شرح  
صحيح بخاری نقل کرده که سلاطین بنی امیه در شای خطبه جمعی را که مستحق سب بودند سب میکردند  
چون مردم از نماز عید فارغ گشته متفرق میشدند از شنیدن خطبه اعراض میکردند تا آنکه الفاظ  
ناخوش از ایشان نشنوند ایشان هم از این حقه خطبه را بنماز عید مقدم می داشتند تا مردم بصره  
توقف نمایند اما خلفای بنی عباس که حال ایشان از هر من الشمس است در فتوی مجرب و مفاد ما  
مسلمانان خصوصاً عدل و تقایشان با ال سول الله چگونه پدید آمدن خلفای صالحین را شهادت  
می دهند و اولو الامر بودند و طاعت ایشان را بخلاف می شد و زمین بوجود منحوسان آنها قرار  
می بود و اما خلق می بودند و بعضی از متعصبین عامه گفته اند که مراد بصلحای بنی امیه و بنی عباس  
عمر بن عبدالمطلب و امثال اینها می باشند و این وجه هم باطل است چه لازم این توجیه هم طفره است که  
دوازده نفر بعد از حضرت رسول خلیفه باشند اگر چه فاصله شود و می آید این چند نفر خلفاء جور  
و ظلم غیر حقه و این منافعی با صریح این اخبار است و علاوه مؤلف گوید تعیین خلفاء دوازده  
گانه حقه بغیر ائمه اثنی عشر اول آنها حضرت امیر علم بن ابی طالب و اخوانها فرزندان حضرت حسن عسکری  
حجة المنتظر بغیر این ذوات مقدر منافعی با بقاء و استمرار خلافت ایشان دارد با صریح اخبار که  
یوم القيمة باشد چنانکه خلافت این جماعت فساد و فحشاء منقطع و زایل و تمام منقضی شد که اشک  
بسیار بخارا ایشان از صفحه روزگار محو شد است و عجیب است که اکثر اهل سنت و جماعت با فعال و اعمال  
انها را ضعیف ندیدند و آنها را ظالم و غاصب غیر حق می دانند چه گونه آنها را خلفاء دین و اوصیای سید المرسلین  
گویند فضل بن روف بهمان لاگمان از این قبیل اما فان است گوید امام اولی و اولی الیقوم می باشند  
بعد از حضرت رسول حفظ کتاب خدا و سنت او کند و بنده را بحسن معاش و متابعت صحاب کرام و سادات  
نام آن شریعت است تعلیم نماید و از ظلم و فسق و فساد باز دارد و این از کسی براید و کسی را شایسته  
صفت عصمت متصف باشند او را پیروی توان کرد و با و امر و نواهی او توان اعتماد نمود پس بعد از



حدیث شریف نبوی در تخصیص خلفاء

رسول خدا عمل اعتماد و سوخ خبر و زده امام ندیستند زیرا که با اتفاق مخالف مؤلف کسب خبر است  
 معصونیت الفضل و شهادت بلا اعداء خلاصه امر خلافت روشن تر از آنست که محتاج  
 باین گونه مؤیدات باشد و حال آنکه علاوه بر اخبار نص بر خلفای و زده گانه اخباری که بالضرر  
 حضرت رسول تعیین فرموده اند مؤلف یکصد خبر از کتب عامه در باب اول بصوص نقل نموده ام  
 این باب هم چند خبر علاوه از اخبار نقل میکنم محض الزام خصم که حجت تمام باشد بر اثبات حقیقت  
 مذکوره اثبتی عشرت بندها علیهم السلام بغیر اخبار واحدیت **حدیث اول** درستی و احمد  
 بنده خود روایت میکنند از ابن عباس که رسول خدا فرموده است و زده نفر خلیفه زالی من و الا این  
 امر می شوند پس مهک از اولاد من خروج کند **حدیث دوم** حمونی یا استنا خود انجا بر بن عبد الله  
 انصاری آورده که نوبتی خدمت فاطمه مشرف شدم در نزد او و محمد دیدم که برق و طالعان چشم  
 را حیره میکرد و در آن لوح دوازده نام دیدم و سر نام در پشت آن بود و سر نام دیگر را حران و  
 نام دیگر را بخلویان نامها را شمرم دوازده نام بود فاطمه عرض کرد م اینها نام کیانند فرمود  
 نامهای او صیقا پیغمبر اند اخراستیان پیغمبر علی بن ابی طالب است و یازده نفر دیگر از اولاد من که اخر  
 ایشان قائم است جا بر کویدان او سر محمد دیدم در چپا جا علی دیدم و حسن حسین و جعفر  
 جعفر و موسی و دیدم **حدیث سیم** حمونی یا استنا خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا  
 فرمود خلفای من و اوصیای من و حجت های خدا بر خلق بعد از من دوازده نفرند اول آنها برادر من  
 است و اخرا آنها فرزندان من است عرض کرد ندیدم رسول الله برادر تو کی است فرمود علی بن ابی طالب  
 عرض کرد ندیدم رسول الله فرزندان تو کی است فرمودند محمد که زمین را پیکند از عبد الله بن عباس  
 باشد از ظلم و جور قسم بان کسی که مرا بشارت دهد بحق فرستاده است که اگر از دنیا باقی نماند مگر  
 یکروز خدا می نعم آن روز را از کند تا آنکه مهک فرزندان من خروج کنند و عیسی روح الله از آسمان  
 فرو داید و در عقب سر او نماز کند و روی من را بپوشد و گرد کار و روشن کرد اند و پادشاه او  
 از مشرق و مغرب را فرا گیرد **حدیث چهارم** ایضا حمونی یا استنا خود از عبد الله بن عباس روایت  
 کرده که رسول خدا فرمود من سید پیغمبرانم و علی ابی طالب سید اوصیایم و اوصیای عبد الله  
 دوازده نفرند اول ایشان علی ابی طالب است و اخرا ایشان است **حدیث پنجم** ابن سادان از حضرت

اول

دویم

سوم

چهارم  
پنجم



# اشی عشر علیهم السلام

از ابن عباس و رفته که از رسول خدا شنیدم که فرمود ای گروه مردم خدای تعالی بانی ملت که هر که  
 از آن باب احل شود از آنش جهنم و هول محشر این خواهد بود ابو سعید خدری از جای کعبه و ملت  
 عرض کرد یا رسول الله ما را بان در حدیثی که تا بدینیم فرمود آن باب علی بن ابی طالب است میبد  
 الوصیین امیر المؤمنین است برادر رسول و ابوالعالمین و خلیفه الله علی الناس اجمعین است  
 ای گروه مردم هر که خواهد که چنانچه خدا بخلق محکمی که هرگز شکسته نشود باید بولایت علی بن  
 ابی طالب متمسک شود که ولایت و ولایت من است و طاعت و طاعت من است ای گروه مردم  
 هر که میخواهد که حجت خدا را پس از من بشناسد باید که علی بن ابی طالب را بشناسد ای گروه  
 مردم هر که خواهد که مراد پروردگار کند باید بولایت علی بن ابی طالب و ائمه از ذریه او چنانکه از کتب  
 خزانهای علم من اند جابر بن عبد الله انصار مدنی از جای کعبه عرض کرد یا رسول الله  
 عدد امانان بعد از تو چند است فرمود خدا ترا پادشاه از من سؤال کردی

اسلام عدد اثنا عشر و انما دنا من خدای تعالی و از ده ماه است در کتاب خدا و ذی که  
 حکمت تعالی از زمین را خلق کرد و شماره اثنا عشره چشمه های است که از برائت می آید و منفج شد  
 و تنبیه عصا خود را بر زمین نهد و از ده چشمه جاری شد و عدد اثنا عشره نقبای میخ را بر آسمان  
 قال الله تعالی و بعثنا منهم اثني عشر نقيباً ای جابر امیر هم دوازده نفر را و اول اثنا عشر علی بن ابی طالب است  
 و آخر ایشان قائم صلوات الله علیهم اجمعین حدیث هشتم محمد بن یحیی و سند خود یکی از عبد الله  
 بن عباس و رفته او یکی را شنا خود از اصبع بن نباته نقل کرده که گفت از رسول خدا شنیدم که  
 فرمود من و علی و حسن و حسین و زهرا و اولاد حسین همگی مظهر نبی و معصوم حدیث  
 علی بن احمد مالکی که از اعیان عامه است در کتاب فضائل ائمه از ذرات روایت کرده که گفت از حضرت  
 ابو جعفر شنیدم که فرمود اما ما را دوازده اند و هم از آل رسول خدا و اولاد آنها علی بن ابی طالب و زهرا  
 نفر از اولاد او حدیث هشتم ابن شاذان عن طریق عامر بن سلمه محمد بن یحیی سلمان قاضی  
 روایت کرده است این روایت که ابن شاذان نقل نموده است موفق بن احمد در کتاب فضائل پسند خود  
 از سلیم بن قیس همدانی نقل میکند که محض رسول خدا و قتم دید که حسین را بر بالای آن خود نشاند  
 و بوسه بردید و ده ها و ده ها فرمود انت السید ابن السید ابوالشاه و انت الامام ابن الامام

تشیخ

محقق

تشیخ



در وصایا و خلاصه خبر امیر المؤمنین علیه السلام

عمر  
لو  
یا  
یا  
یا

ابوالاعلیٰ انت الحجة بن الحجة ابوالحج تسعة من صلواتنا ستم قاتلهم حدیثهم قاضی بولج  
 بعد از این بدخود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود علی مع الحق و الحق معه علی امام  
 و خلیفه است بعد از من و هر که با من مساک شد نجات یافت و هر کس از او تخلف و بدیدگمراه شد  
 و او است که مرا غسل می دهد و کفن می نماید و این مراد امیکند و پدر و وسط من حسن حسین است  
 بیرون میانید از صلح حسین نه امام و از ما است هر گاه این است حدیث دهم محمد بن جری طبری  
 بدخود از ابوسعید خدری روایت کرده است که شنیدم از رسول خدا علی که بحسین ع فرمودند  
 حسین انت الامام اخو الامام تسعة من ولدك ائمة الابرار تسعة قائمهم پس گفته شد یا رسول الله  
 چند نفر امام بعد از تو میباشند فرمود و از ده نفر نه نفر اینها از صلح حسین ع میباشند حدیث  
 یا خیرهم ابرهیم بن محمد حموی که از اجداد علماء سنت است از ابن عباس روایت کرده که پیغمبر فرمود  
 یا علی من شهر حکمت و تودران شهر می کسی داخل نشو مگر از دران دروغ گفته است یک کما  
 کند مراد دوست داشته و حال آنکه ترادشمن دارد زیرا که توازینی و من از گوشت تو گوشت من است  
 خون تو خون من است و روح تو از روح من است باطن تو از باطن من است و ظاهر تو از ظاهر من است و اما  
 امت من و تو خلیفه و جانشین منی بر امت من سعادت مند کسی است که ترا اطاعت کند و شقی و بدست  
 کسی است که ترا مخالفت کند و بدست و بدست کسی است که ترا دوست دارد و بدست او و زیان کار است کسی که ترا  
 دشمن دارد و بدست کار است کسی که تو پیوسته است ها لگست کسی که از تو دوری جوید و مثل ائمه  
 اولاد تو بعد از من مثل کشتی نوح است هر که بران سوار شود نجات یابد و هر که از آن باز ماند هلاک شود  
 مثل شما ائمه دین مثل ستارگان است که هر که غروب کرد دیگر بجای او طلوع کند و در حدیث  
 و از هر کس بیک از معاندان اهل بیت و در جمیع اهل سنت فقر و فاقه است نقل کرده است که رسول  
 فرمود فاطمة روح و جان من است و هر که او را بدوید دل من اندوخته شود و هر که او را بدوید دل من اندوخته شود  
 که از نسل او بهم خواهند رسید تا روز قیامت پس از آن کار اندر دستان میباشند حدیث و خلو  
 او هر که چنانک زند باشد و متوسل شود با آنها نجات یابد و هر که از ایشان دوری کند مخالفت راه آنها کند  
 و ناچار میگردد حدیث سیزدهم ابوسعید خدری نقل کرد است با خصوص با شما خود که ابوسعید  
 می خواندیم ما با رسول خدا ع نماز اولی خوانده شد پس رو کرد و خبر کردیم خود را بطریق و فرمود و عاشر اصحاب

تو  
یا  
یا  
یا



دروقتا امیر المؤمنین علیهم السلام

و اعمده شد

چهارم

پنجم

ششم

بدان پند بدستیکه مثل اهل بیت من در دنیا شامش مثل کشته نوح و با جطر است در بنی اسرائیل بر  
 متمسک شوید و چسبید با اهل بیت من بعد از من و از اینها هستند پس بدستیکه ایشان از زمین  
 اند که راه نمیکند پس یکی گفت یا رسول الله چند امام هستند بعد از تو گفت و از ده نفرند که از  
 اهل بیت من اند و گفت از عترت من اند **حاشا چهارم** بصره با شما خود نقل میکنند  
 ابوهریره که او گفت گفتم بر رسول خدا ص بدستیکه از برای هر غنیمتی وصی بوده و اولادی یکست  
 وصی تو یا رسول الله پس ساکت شدم و از ده نفر که در من جواب دهنده پس بر کشته مغرب پس چون که کرد  
 ظاهر حزن من گفت از آن بگوی یا اباهریره از جانب من پس از آن گفتم و گفتم پناه میبرم خدا را از غضب  
 و غضب سوخته پس حضرت رسول خدا فرمود که بدستیکه خدا مبعوث نمود چهار هزار پیغمبر  
 بودند از برای ایشان هزار وصی و هشت هزار سبط پس قسم بان کسیکه نفسی جان من بدست  
 که من بهترین پیغمبرم و وصی من بهترین وصی من پیغمبرانند و پسران و سبطان بهترین سباط  
 پیغمبرانند پس گفت حسن و حسین دو سبط این امت اند و بدستیکه امامان بعد از من از اهل بیت  
 من اند علی اول ایشان است و وسط ایشان محمد است و آخر ایشان مهرداد این امت است اینچنان نیست  
 که نماز میکند عیسی بن مریم عقب و آگاه باشید اگر متمسک شوند با ایشان پس متمسک شده اند پس  
 حکم خدای **حدیث پانزدهم** ایضا با شما نقل کرده است که عمر بن الخطاب گفت شنیدم  
 من از رسول خدا ص که امامان بعد از من دوازده نفرند نه نفرانها از صلب فرزندان حسین اند  
 و از ایشان است مهدی و هدایت کننده این امت هر کسیکه متمسک شود بعد از من با ایشان تحقیق  
 که متمسک شده بر میان حکم خدا و کسیکه واکدارد آنها را واکدارشته است خدا را مؤلف فرمود  
 خلی عیب است وای بر این امت که خود آنها را این اخبار را از رسول خود نقل میکنند و افعال  
 آنها را هم بعد از رسول خدا در حق اهل بیت و محو اند و با وجود این تابع و پیرو آنها میشوند  
**حدیث شانزدهم** صاحب کشف الغم از قتاد بن ربعی نقل میکنند پس خود که رسول خدا  
 فرمود یا علی بشما فتم می کند خدا امر امامت را و شما هم ختم میکنید آن را پس صبر کنید بر غصه عاصیان  
 و جور دشمنان بدستیکه عاقبت برای منی که کار است یا علی شما گروه خدا پیروز دشمنان شما گروه خدا  
 نیستند بلکه گروه شیطان اند خوشحال کنید که اطاعت شماها کند وای بر حاکمیکه نافرمانی شماها کند



نصو من بو خلاق و مختار و مبدع و مبین علیکم السلام

یا علی شماها هستید محبت خدا بر خلق و شما شایسته عزة الوقتی که هر که بان تمسک نماید  
و هر که ان را ترک کند گمراه گردد و از خدا سؤال میکنم از برای شماها بهشت و کسی یا علی تنقیح  
نمیکند بر شماها سبوی طاعت خدا و شما اولی احو هستند بطاعت الهی از دیگران و این حدیث  
هم از ائمه قاطبه است بر امامت حضرت قاضی المؤمنین و یازده فرزند ان سرور و ناخستین حضرت محمد  
که تصریح است بر فضیلت شما و ظالم ظالمان بر اهل بیت طهارت از کتب خود علماء اهل سنت است  
**حدیث هفتم** ابراهیم حوینی در کتاب فرائد السمطين از سلیم بن قیس هکلی و التکریدی از  
حضرت رسول و این حدیث بسیار طولانیست که محل حاجت خود را نقل میکنم از ان حدیث که بعد  
از انکه پیغمبر خدا حدیث ثقلین را فرمود عمر خشم ناک برخاست عرض کرد ای رسول خدا همه  
اها بیت چنین اند پیغمبر خدا در جواب عرض فرمود ندیده ام چنین نیستند بلکه عترت من ان کسانند  
که وصیای منند و اولاد منند که وصی و وارث و خلیفه من است راست من و بعد از او  
فرزندم حسن و بعد از او فرزندم حسین و بعد از ایشان نه نفر اولاد حسین اند که هر یکی بعد  
از دیگری تا ان زمان که وارد شوند در حوض کوثر بمن و ایشان کواهان خدا میدرد روی زمین  
و محبتها و خدا میدرد بر خلق خدا و ایشان خزانهای علم و معدنهای حکمت الهی میباشند هر که ایشان  
را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هر که معصیت ایشان کند معصیت خدا کرده است این خبر را  
نقل این حدیث که از اعظم علمای اهل سنت است مطابقت با عقیده حق شیعه اشعی شریه و حدیث  
از مخالف و مؤلف را انکار فضایل و مبایه طاهرین صلوات الله علیه هم اجمعین نیست چنانکه  
مؤیدان حدیث معتقد **حدیث هجدهم** محمد بن جریر طبری شافعی که از اعیان علمای اهل  
است و اهل خلافت و متبع القول است و مؤثوق در نه همه ایشان است و او می شافعی در کتاب رجال  
که موسوس بهذیل الاسماء است نوشته که محمد بن جریر طبری هو الامام البارغ فی انواع العلوق و  
کنیده ابو جعفر خطیب بغدادی حدیث کتاب تاریخ که معروف بحافظ ابو بکر است در شرح احوال  
محمد بن جریر طبری شرح می نویسد که او یکی از علماء بوده که همه مردم برای او رجوع میکردند  
بحکم و فتوای او عمل مینمودند و جامع جمیع علوم بوده است و حافظ کتاب خدا و بصیر بود بفهم معانی  
قرآن و فقیه در احکام و عالم بسنن و عارف باقوال صحاح ملخصه انکه همین محمد بن جریر است که خود را

کتاب فرائد السمطين

کتاب رجال



# در خلقت انوار حسیه طیبه

ص ۳۸۹

معاذ بن جبل روایت کرده است که رسول خدا فرمود که خدای عزوجل خلق نمود مرا و علی را فاطمه و حسن و حسین را قبل از خلقت دنیا هفت هزار سال عرض کردیم یا رسول الله در آن وقت در چه مکان بودید فرمود در قدام عرش الجبرئیل تسبیح و تقدیس می نمودیم حق سبحان و تعالی را تا آنکه نور ما را در صلب ام قرار داد و از اصل ابلا با و در حام امها منتقل می شدیم که همها ظاهرا و مظهر از نجاست کفر و شرک بودند تا آنکه در صلب عبدالمطلب قرار گرفتیم آنوقت خدای تعالی آن نور را بدو نصف کرد نصف در صلب عبد الله و نصف در صلب ابوطالب قرار گرفت پس من از عبد الله خارج شدم و علی از ابوطالب و از نور من فاطمه خارج شد از نور علی حسن و حسین و عبد الله از آن پنجه از نور علی بود خدای تعالی آن را در اولاد حسن قرار داد و از پنجه از نور من بود خدای تعالی در اولاد حسین قرار داد پس آنکه هدی صلو الله علیه من از نور من اندک در صلب حسین قرار گرفت و این حدیث را بسند متعدد از معاذ بن جبل روایت کرده است **حدیث نهم در صلب الاممه** خطیب خوارزمی بنده خود از ابوسلیمان داعی رسول خدا روایت کرده است که آن حضرت فرمود در ولایت المعراج حق سبحان و تعالی بمن و محمد فرمود که ای محمد! فریدم ترا و علی و فاطمه و حسن و حسین را و الاممه از اولاد حسین را از نور خود عرض کردم و ولایت ایشان را بر اهل سمانها و زمینها بر که قبول و لا یتان کرد از مؤمنین است و بر که قبول و لا یتان ایشان نکرد از کافران است ای محمد! هرگاه بنده عباد کند مرا چندانکه بدشتانند زمینان پوشید کرد و داناتان نماید وستی و ولایت شما را و ولایت من مرا آنکه بولایت شما اقرار کند **مؤلف گوید** این حدیث شریف ولایت یقینا و او است که امامت و خلافت امامه اطهار باشد چونکه ولایت کبر و او که محبت باشد اقرار لازم ندارد بلکه محبت قلبیه است و لیکن اقرار بولایت اقرار با امامت و خلافت و دایان بزرگوارانست هر چند که واجب بود بر محبت مؤمن مستلزم و جواز اطاعت **حدیث بیستم** محمد بن ابراهیم جوینی بنده جوینی بنده خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی بنو دین اینچه بنو میگویم عرض کرد یا رسول الله! من اندیشیدان دارم یک فراموشی می فرمود که من از خدای تعالی سؤا کردم که ترا حافظه کرامت فرماید و نسیان را از تو زایل کند و لکن بجهت شریکان خود بوس عرض کرد که شریکان من کیانند فرمود که همه از اولاد تو که خدای تعالی بپشت ایشان امت مرا از باران شبنم میکند اندک دعا ایشان را مستجاب فرماید

نور

مبش



تعیین بنام ملک از حشمت علی بن علی الهی

کتابت در شهر...

کتابت در شهر...

و بایشان بلا را از مردم دفع مینماید و صحت خود را بایشان نازل می فرماید این اول ایشانست و  
 اشاره نمود بجانب حسن پس فرمود این دویم ایشانست اشاره کرد بجانب حسین پس فرمودند  
 ائمه از اولاد حسین می باشند **خدا بدت و یکم** ابیهیم بن محمد حموی بن بند خود از ابن عباس  
 روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هر که بخواند بزندگی من زند باشد و بموت من بمیرد و با  
 من در بهشت عدن که میاید قدرت افزاید شده است ساکن گردد باید که بعلی بن ابی طالب  
 وصی و خلیفه و جانشین من و اولیاء او و اولاد او بجا آید تا زمان بعد از من اقتدا کند که ایشان  
 عزت من اند و از طینت من افزاید شده اند و خدا می تعالی علم و فهم بایشان که امت فرموده او ای  
 کسان که تکریم فیض ایشان کند از امت من و وای بر آنانی که قلمت مرا بایشان اعتبار ننمایند  
 خدا می تعالی شفاعت مرا نصیب ایشان نفرماید و همین حدیث را بعینه ابن ابی الحداد در شرح نهج البلاغه  
 و صاحب کتاب حلیه الاولیاء روایت کرده اند **مؤلف گوید** پس گنگا که سیکانکان بی شرفی  
 بحسب نسب خالی از فضل و کمواه کنند بنده کان بواد می خیرت و سرگردانی افکنند که خدا  
 را پیروی نموده اند و امور خود را بایشان داده اند که خود آنها فکر را دغان و اعتراف بجلالت  
 خود نموده اند و بعضی شان اظهار داشتند که مرا شیطان هست و خوف میکند مرا و کلمه اقبیل  
 مرا واکندارید و بسوی اهلش وید گفته اند و این جماعت بکلی فرمودهای رسول خدا را چشم پوشیده  
 و اهلیت او را که ایه تطهیر و نشان آنها نازل شده ترک نموده و هر یک از غریب ذلیل بدست  
 سلاطین جور و ظلم گذاشته که با انواع ظلم هر یک از آنها را بقسمه شهید نمودند **خدا بدت و یکم**  
 شیخ عزالدین عبدالسلام شافعی که بسیار متعصب مذاهب است و در مدح خلفاء ثلاثه  
 رساله نوشته است در آن رساله مدح خلفاء ثلاثه را این خبر را نقل میکند که چون خدیجه  
 کبری رضی الله عنها با فاطمه زهرا علیه السلام حاکمه شدند از غم تنهایی خلاص شد فاطمه با او صحبت می نمود  
 در رحم مادر که بود و من خدیجه بود و این را از حضرت رسول مخفی و پنهان می داشت تا روزی حضرت  
 وارد شد و صد اخذ می برد و می گفت که با کسی سخن میگوید و نقل می دهد از عبدالسلام سادات را  
 و نشان می دهد که خدیجه رسول پرستید ای خدیجه تو با که حرف می زنی گفت با این طفل که در شکم  
 دارم گفت پیغمبر ای خدیجه بشارت باد ترا که در رحم تو این دختر است که حقیقت را می بیند و



بازده تن از خلفای ظاهرین که از نسل من خواهند بود بعد از نقضای و بعد از پدر خود از خلفای  
من خواهند بود و بعد از آنکه در آن وقت حضرت فاطمه زهرا و ترنج و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب  
و کیفیت خطبه او را بعد از آنکه تفسیر شرح البحرین را بنویشتند و معنی بیتها را شرح دادند و خروج میجیح منهما  
اللولو و المرحان بوجود مبارک حضرت امام حسن امام حسین بیان میکنند مؤلف چونکه در  
خروج و خصوص این مجمل و هفتم و ترجمه کلام و نقل و در آن فصل نوشتند بنام علی بن ابی طالب نقیض حاجت نقل  
نمودم **بیت چهارم** حافظ بن عقده در کتاب خود نقل میکند که علماء و مشایخ ما روایت  
کرده اند از عبد القیس که در بصره نزد ابویوسف نقل نمود که از او شنیدم که گفت از حضرت رسول  
شنیدم که می فرمود علی با حق است و حق با علی است و علیست امام و خلیفه بعد از من و در روز قیامت  
حسین در وسط من اندازد این امت و هر دو امام اند و هر قیام کنند بحق خود و ما و یا به نشینند که غصب حق  
انسان شود و در حق خود نه نشینند و بدین ایشان خوبتر از ایشان است اما امان بعد از حسین نصیر  
که از صاحب حسین اند که از ایشان امت قائم اینچنانکه که قیام می نماید را حق العین چنانکه من قیام نمودم بدین  
اول زمان پس سوال نمودم از رسول خدا که از نام های ایشان فرمود که در لیلۃ المعراج نظر کردم بر  
عرض دیدم که نوشته شد است بنور لا اله الا الله محمد رسول الله ایله بعلی و نصرت بعلی دیدم  
یازده اسم دیگر نوشته شد بود پس از آنکه بنور بعد از اسم علی و آن حسن حسین و سه علی و دو  
محمد و جعفر و موسی و حجه عرض کردم الهی و سید این گروه کیانند که کرامت ایشان را و مقرون  
اسما ایشان را با اسم خود ندانید که اینها اوصیای بعد از تو و امامان بعد از تو می باشند و طوبی  
لحیبتهم و الویل لمبغضهم **بیت پنجم** و لقد یسبند خود از ابی سلمه روایت کرده که نزد حاکم  
رفتم و در آن محزون یافتم و در نزد او کتابی بود که در او نظر می کردم و می گفت صد رسول الله گفتیم چهر  
چند است این کتاب را ام المؤمنین گفت اخبار و قصص است که کتابت نمودم از رسول خدا پس از آنکه  
کردم که ای رسول خدا با و بیایا نموده که خلفای بعد از او چند نفرند و کیانند پس عاشران کتاب را  
کشود و گفت ای رسول خدا من را می شناسی بود که آن بیت مخصوص بود که محل و حر سوره خدا بود  
جبرئیل نازل شد بر آن حضرت و امر کرد مرا که کسی بر او داخل نشود که تا که حسین داخل شد بر آن  
حضرت و جبرئیل آن حضرت خبر داد که قیامت شماست حسین را پس رسول خدا که بیت تربیت مدفن او را که

در تفسیر این شریعت و فیض آن

در تفسیر این شریعت و فیض آن



اسما که در حق صلب عند الله است

خاک سرخی بود بان حضرت داد و عمر نکرد که خداوند انعام میکند از دشمنان و بقاء هم و روزی  
 که خداوند خلق نماید از حسین فرزند علی که نام او علی است که خاضع و خاشع است برای خداوند و  
 صلب و بیرون می آورد فرزند علی محمد نام که قانت و ساجد است از برای خداوند و انصاف محمد بیرون  
 می آورد فرزند علی که نام او جعفر است و ناطق عند الله و صادق است در راه خداوند و انصاف جعفر بیرون  
 می آورد فرزند علی که موسی است و ائمه با الله و محمد خداست و انصاف موسی بیرون می آورد فرزند  
 او را که وفی و رضی است و انصاف علی بن ابی طالب و محمد را که مرغیب فی الله است و انصاف علی  
 که ولی خداوند است و انصاف حسن که مؤمن با الله است و مرشد نبوی خداوند است و انصاف حسن  
 بیرون می آورد کلمه حق و لسان صدق و مظهر حق که حجة الله علی البریه می باشد از برای غیبت  
 طویل نبیند که ظاهر مظهر باید باودین اسلام را و با و فرمودی نشان زد کفر را ابو سلمه گفت من همین چیز  
 را در نزد عایشه کتابت کردم که بمن املا می نمود و می گفت که کتمان نما این حدیث را و من در زمان  
 خلافت علی بن ابی طالب که آن حضرت را طلبید و فرمود ای ابو سلمه بیرون بیا این چیزی را که با من  
 عایشه کتابت کردی که اسامی و اوصیای من در آن ثبت است پس آن مکتوب را بیرون آوردم و بان حضرت  
 داشتم و این حدیث را فنادم و حسن بصری نیز از ابو سلمه روایت کرده اند **حدیث بیست و ششم**  
 ابو الفضل شیبانی از محمد بن عبد الله بن ابراهیم شافعی و او بنده خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است  
 که مؤلف مشرق و حاکم و له الی اخره در باب اول بصوص نقل نموده است که یک نفر از اعیان ائمه پیوسته که سلم و  
 حیدر بن حیدره بود خداوند حضرت رسول مشرف شد و چند مسئله سو کرد و اسلام اختیار کرد و بعضی  
 سؤال است و این بود که اوصیای بعد از تو چند نفرند حضرت فرمودند و از ده نفرند بعد از تقایب اوصیای  
 عرض کرد هم در یک زمان و احد خواهند بود فرمود بلکه خلیفه بعد از خلیفه شد و نومه نفر از ایشان  
 را ادراک خواهد نمود عرض کرد که اسامی آنها را بیا فرمای برای من حضرت فرمودند بلی بعد از من اوصیای  
 و اولاد تا نبیایا و ابوالا ئمه علی بن ابی طالب و بعد از آن فرزند او حسن و بعد از حسن فرزند علی و حسین  
 می یابیم و متمسک با آنها باش و محمل جمال تو را مغرور نکند و بعد از آن ایام عروق زندگانی تو منقضی شود  
 و آخرت تو و شرف تو از دنیا یک شریف از شیخ خواهد عرض کرد بعد از اوصیای بعد از حسین را بفرمائی  
 و اسما هر یک از ایشان را بیا نام و سو خدا فرمود چون مدت حسین منقضی شد و لذا علی که مکتوب بنام حسین

حدیث بیست و ششم







# حقیقتی که یکی از اخبار علمای یهود و نصاری است

از ابن عباس روایت کرده است که فاضل نامی از اخبار علمای یهود و نصاری حضرت رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> مشرف شدند  
چندی از آن حضرت سؤال نمود از توحید و چونکه آن بزرگوار جواب کافی در توحید و فرمودند  
با سلام مشرف شد و بعد از تشریف سلام عرض کردند: فدا بیت شوم خبرده مرا از وصی خود زیرا که  
پیغمبر از پیغمبران خدا مبعوث نشد مگر آنکه از برای او وصی بوده او پیغمبر موسی و شمعون  
نون را وصی خود کرد ایندیار رسول الله وصی تو که خواهد بود حضرت رسول فرمودند در جواب  
نعل که پس از من علی بن ابی طالب وصی من است پس او و پسر او که فرزندان من اند حسین و حسن  
و پس از ایشان نه نفر از اولاد آن حسین که همه امامان نیکو کردارند نعل عرض کرد: اسما ایشان را  
بیان فرمای حضرت رسول فرمودند که چون حسین از دنیا گذرد پیش علی امام است و بعد از علی  
پسرش که محمد است و بعد از محمد پسرش جعفر و بعد از جعفر موسی و بعد از موسی جعفر امام است و پس از جعفر  
موسی علی پسر موسی امام کرد و بعد از علی پسر او محمد امام است و بعد از محمد علی که پسر محمد است امام  
و پس از علی حسن پسر علی امام است و بعد از حسن محمد که پسر حسن است امام می باشد و این دوازده  
نفر امامان بعد از نقبای بنی اسرائیل می باشند نعل عرض کرد: فدا بیت شوم آنچه فرمودی در کتب  
پیشینیان دیده ام و در وصیت نامه موسی عمران خوانده ام و بعد از آن برخاست و در حضور  
حضرت اشعاری فرمود که در خصوص باب اول نقل نموده ام که ملخص ترجمه اش اینست که  
پس که روی از دوازده امام بگرداند بر روی وجهش خواهد افتاد **حکایت بدیست و خبری**  
محمد حموی بنده خود از ابو نصره روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر در زمان وفات خود طلبیدند  
جابر بن عبد الله انصاری را و با او فرمود ای جابر خبر ده مرا از آنچه مشاهده کردی چشم خود را از  
صحیفه که در دست حضرت فاطمه زهرا بود جابر عرض کرد بلی خدمت خاتون خود شرفیاب شدیم تا  
آنکه او را بولادت حسین فرزند او تمنیبت کویم دیدم که صحیفه از دستش افتاد و در دست دیگر  
اینها تون من این چه صحیفه باشد فرمود که این صحیفه می باشد که اسما امامان اولاد من است عرض  
کردم آن را محبت بمن فرمای تا آن را مشاهده کنم فرمودند یا جابر هرگاه مرا خست می بود آن را  
می دادم لیکن نه شده که آن را جز رسول خدا و اوصیای او دست نزنند و می توان خست میید هم که از  
پشت آن را ملاحظه کنی چون نمود آن را نظر نمودم دیدم که نوشته بود ابوالقاسم محمد بن <sup>علیه السلام</sup> طه

نقل از کتاب  
تحریر پیر و غیر



# حیات و خصال حضرت فاطمه علیها السلام

ص ۳۹

مادرش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را تضرع در شرف طهر بنت سید ابی محمد الحسن بن علی  
 و ابو عبد الله الحسین بن علی مادر ایشان فاطمه بنت رسول الله و ابو محمد علی بن الحسین العباسی  
 شاه با نو بنت زید جرد پسر شاهنشاه و ابو جعفر محمد بن علی الباقر مادر او ام عبد الله و ابو عبد  
 جعفر بن محمد الصادق مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد و ابو ابراهیم موسی جعفر النقیه مادرش حمید  
 و ابو الحسن علی بن موسی الرضا مادرش نجمه و ابو جعفر محمد بن علی الزکی مادرش خیران و ابو الحسن  
 علی بن محمد الایمن مادرش سوسن و ابو محمد الحسن الرقیق مادرش سمانه و ابو القاسم محمد بن الحسن  
 القائم مادرش زحبه و ابیضا همین ابراهیم بن محمد جوینی که از علما اهل سنت است بخود  
 از حضرت امام جعفر الصادق روایت کرده است که جابر بن عبد الله انصاری بخدمت پدرم رسید و  
 از او سوال کرد از لوحی که در خدمت حضرت فاطمه بده بود جابر عرض کرد همان قسم که مشرف شدیم حد  
 خاتون خود فاطمه بجهت قضیت فرزند مولودش حسین دیدم دست او لوحی بود از فرموده و در آن  
 خطی نوشته بود ملا حظ خطوط ان را نمود و مانند نور افتاب صید خشید عرض کردم فدای او ای  
 این لوح چیست فرمود این لوح را خدای تعالی برای پدرم بجهت فرستاده که در آن نام پدر و شوهر  
 دو فرزندم و نام او طیباً بیدم از اولادم همه در آن لوح نوشته پس پدرم بجای فرمود تو بنسخه خود  
 نگاه کن تا من بجوانم جابر در نسخه خود نگاه میکرد و پدرم میخواند و بقدریک فرمود این دو نسخه  
 اختلاف نبود جابر گفت اشهد بالله آنچه خواندی همان است و صور آن اینست **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 این کتابیست از جانب خدای عزیز حکیم بسوی محمد که نور خدا و فرستاده دانا و پیغمبر شایسته  
 دهند و امیدوار کنند و حجاب دلیل است که روح الامین از نزد رب العالمین بنمود او  
 فرود آورده ای محمد نامهای مرا تعظیم کن و نعمتهای مرا شکر کن و به بخشش عطاها من  
 کفران مکن منم معبود بیکه خرم معبودی نیستی محمد مرا بندگی کن و بمن توکل تا هیچ پیغمبر  
 از دنیا نبرد مگر آنکه برای او وصی قرار دادم و من ترا همه انبیاء تقضی کردم و هم چنین وصی ترا  
 و وصیای ترا دادم و ترا بدو سیرت کرامی داشتم پس از خودت و پدوستان ایشان را معدوم خود  
 کرد انیدم و حسیون را مخزن و محی خود کردم و اول الشهادت کرامی داشتم و بدو ستی عترت او را  
 و ثواب بخشم و بدو شهنشاه خلق را عقاب کنم اول ایشان سید عابدان و زینت گذشتگان و ایمان





# نصوص نبوی و عصای امامان دوازده گانه

من است و بعد از او فرزندان و شبیه جانش پیغمبر محمدی که شکافند علم و معاد حکمت من است  
 بعد از او جعفر که هر که در او شرک کند هلاک شود و رد آورد بر من است و کرامی خواهم داشت جعفر را  
 بشیعیان و انصار و دوستان او را خوشنود کرد انم و پس از جعفر موسی را برگزیدم و زلیخا و جوائه را برگزیدم  
 تا آنکه در میان حکم و تکلیف من از خلق برین نشود و حجت من بر مردم محقق نماید و بعد از او امام  
 هشتم علی و ناصردین من است و بارهای کران نبوت را بر دوش او بار کنم و دیده علی را روشن  
 نمایم بفرزندش محمد که خلیفه و جانشین او است و وارث علم من و معاد حکمت موضع سر من است  
 و حجت من است بر بنده کان و بعد از او فرزندان علی را که ناصردین من است و کواه منست بر خلق من  
 و امین من است بروح من و بیرون از صلب و کسیرا که مردم را بسوی من دعوت کند و او خازن علم من  
 حسن است پس کامل کرد نام او را بپیش من که رحمت خداست بر اهل عالم و در امت کمال موسی و جعفر  
 عیسی و صبر ایوب و دوستان من در زمان غیبت از ذلیل خواهند شد و پیوسته خائف و مضطرب  
 باشند ایشانند دوستان حق و با ایشان دفع کنم فتنه های صعب دشوار را یعنی کفر و ضلالت را  
**چند سخن از قاضی ابوالفرج بغدادی از جماعه از شیوخ خود که آنها از اجداد هریر و واقف کرده اند**  
 که من و جماعه از اصحاب خدمت حضرت رسول الله حاضر شدیم از آن جمله ابو بکر و عمر و فضل بن عباس  
 زید بن حارثه و ابن مسعود بودند که امام حسین داخل شد و رسول خدا او را در کنار گرفت و بوسید  
 و فرمود یا حسین انت الامام بن الامام ابوالاعمة تسعة من ولدك العائمة الابرار عبد الله مسعود عرض کرد  
 یا رسول الله کیا نند امامانی که فرمودی از صلب حسین بوجود آیند حضرت موسی و مبارک بنیر انداخته و  
 آن بلند نمود و فرمود یا بن مسعود از امر عظیمی سوال نمودی لیکن من خبر می دهم ترا که از صلب حسین  
 فرزندانم بیرون می آید و لد یکدهم اسم جد خود علی است لقب عابد است از صلب بیرون می آید لد  
 که اسم او اسم من است و شبیه ترین خلق است بمن و شکافند علم را شکافتن و ناطق بحق امر کنند  
 تصوات من بیرون می آید و لد از صلب و کلمه حق و لسان صدق و ابن مسعود از اسم او سوال کرد فرمود  
 اسم او جعفر صادق است بعد از آن حساب بن ثابت داخل شد بر سو خدا و انشاء کج آن حضرت فرمود از آن  
 حضرت سو خواسته و داخل خانه عائشه شد و مانیز با آن حضرت داخل شدیم یعنی من و علی بن ابیطالب  
 عباس سو خدا را قاعده این بود که اگر سوا از رسول میشد جواب بفرمود و اگر کسی سوال نمیکرد

حکایت نبوی



## اخبار اوصیاء و اسما و مکلفین آنها را

اتسب السجین غمیفه و در پس من عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد ای ابا خبر نمیدهم تا از ابا قی خلفای خود  
از نسل حسین فرمود بلی ای ابا هریره بیرون می و در حدای تو از صلب جبر و لا تقی طاهری که نام  
نام موسی بن عمران است از صلب موسی بیرون می و در فرزندیکه خوانده میشود او برضا و وضع علم  
معدن حلم است و فرمود با بی المقتول فی ارض الغریبه و از صلب ضای بیرون می و در فرزند او  
محمد که محمود و طهر و خلق است و از و خارج می شود علی که ظاهر الحسب صادق المحب است  
و از علی بیرون می و در حسن تقی طاهر یک طاق از جانب خلافت و پدر حجه الله است و بیرون  
می و در از صلب و قائم اهل بیت که با و پیکند بین از عدل بعد از آنکه پُر شده باشد از جور  
از برای او است هیئت موسی و هجاء عیسی و بعد از آن ثلاث فرمود این آیه را ذریه بعضی من بعض  
والله سمیع علیم **مؤلف کویک** خبر صحیح در کتب معتبره علمای اهل سنت از ولایات معتبره  
انها از ابا هریره که از حضرت رسول ص منصوص می فرماید فرزند خود حسین بن علی بن ابیطاهر  
بعد از پدر عالمی قدرش با امامت خلافت خود و بعد از نذر او لا خیر الا فی عید الله الحسب  
باسم و لقب بل که حضرت علی بن موسی الرضا حضرت رسول می فرماید پدر و مادرم فدای تو باد  
که کشته خواهد شد در زمین غربت و همین قسم که حضرت فرموده بود واقع شد و خراسان در  
طوس و در وطن اصلی که مدینه بود بر هرستم مأمون شهید گردید و علاء هر یک از ائمه اطهار  
صلوات الله علیهم باوصاف حمیده و اخلاق و صفات کامله بعنوان صد و عدل و حلم و  
یقین و تقوی و عبادت و محمود و طهر و حق و حجة بر تمام خلق بیا فرموده است و امام دوازدهم  
را خبر داده بیاست و امامت و حکم را بی روی زمین و صفات حمیده آن سرور را تشبیه فرموده است  
بخصیة موسی و هجاء عیسی احکام خضر داود و بعد از شریفه قرآن مؤید فرموده خود فرمود  
کلام محض اختصاص بهمین اخبار مؤلف گفته نمود و بحجة الزام خصم بهمین اخبار صحیح اکابر رجال  
علمای امامیه با شما خودشان مثل ابن عساکر انس بن مالک و ابا هریره و غیره دلیل محکم متقن است بر  
خلافت و ولا و وصیاء و امامت هر یک از ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین که اول ایشان حضرت  
مؤی الموالی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و اثنی عشر حجة بن الحسن بقیة الله فی الارضین و بعد  
بعد و احد بدو فاصله پدر و پسر هر یک از ایشان از خضر رسول باسم ربک هر یک بیا فرموده اند

و حکم داود



تعبیر خضر رسول لقب کینه بر یک از ائمه را

علامه در غیر اینها اسماء ایشان را لقب کینه ایشان را خضر رسول بیان میفرماید

حدیث دیگر

بلکه در بعض اخبار مذکوره لقب و کینه ایشان را خضر رسول می فرمایند ملخص آنکه بعد از نقل این اخبار منصوصه معروفه باضم اخبار تخصیص خضر رسول الله بملفاته عشره که ذکر و بیان شد آیا از برای مسلم منصف متدین بدین حضرت ختم مرتبت جای شبهه و تأمل و وسوسه و تامل و دست و پا کردن و حق را پوشانیدن و باطل را جای حق پیروی نمودن است و احقر محض خفا صغفا و ملت مختصر نموده ام اخبار بخصوص خلافت و امامت ائمه اثنه عشر صلوات الله علیهم اجمعین را بنقل اخبار و روایات عامه و از بسبب این باندگی اکتفا نموده ام و حال آنکه جماعت عامه از بسیاری تعصب در این زمانها اکثر کتب که در اعصار سابقه میآید ایشان متذکر و بود از اخبار و خصوص فضایل اهل بیت اطهار و مطاعن و مثالب خلفاء ثلاثه متروک و در این طبع که تجدید ساقط نموده اند و مجدداً الله تعالی بتأییدات حضرت اهل بیت از پاد خبر از کتب معتبره ایشان بیان نموده ام ولیکن اخبار از این مقوله که علماء عامه و زات ایشان روایت کرده اند زیاده از آنست که نقل شود و مقصود مؤلف از استدلالات اخبار این جماعت عامه محض الزام ایشانست خصوصاً بملاحظه خصوصیات وارده در این اخبار که فوق نص صریح است حدیث منی و یکم ابی هیم بن محمد حموی در کتاب فرائد السمیعین بنده خود از سلیم بن قیس علاحی روایت کرده که در زمان خلافت عثمان علی را دیدم که در مسجد نشسته بود و با مردم علم و فقه گفتگو می کرد که از فضل قریش و سبقت ایشان در اسلام سخن در میان آمدند آنکه آن حضرت قسم داد بخصما که آنچه از رسول خدا که در حق او فرموده اخبار دهند که از خضر فرمودند برادر و وزیر و وارث و وصی و خلیفه من است و من و ولی هر مؤمن است بعد از او حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر و الا حسین اندکی بعد بیکری پس بینا ارقم و براء بن عازب و سلمه و ابوذر و مقداد و عمار یا سیر برخواستند که ما کوله می دهیم و یاد داریم که رسول خدا فرمود ایها الناس حق سبحانه و تعالی مرا فرموده است که نصب کنم و برپا نمایم از برای شما بعد از خودم و خلیفه خود را و آن کسیکه واجب کرده است بر من مؤمنان اطاعت را و اطاعت را مقرون با طاعت من و اطاعت مرا مقرون با طاعت خود نموده است و شما را تقبیل و لایت و امر فرموده است و من شما را گواه می گیرم که ولایتی که حق سبحانه و تعالی شما را بان فرموده است مخصوص باین مرتبه است و خود را بر سر



بغیة جلال از برای حضرت امیر علیه السلام

ص ۹۹

علی بن ابی طالب کذاشت و از برای وی پسر است بعد از او و از برای او وصی است بعد از ایشان که  
 از اولاد ایشانند و از قرآن جدا نمیشوند و قرآن از ایشان جدا نمیشود تا روزی که در حوض و آ  
 بهمن کردند ای گروه مردم بنیای کرد و شما و آگاه کرد ایندم شمار با آن کسی که پناه شما باشد  
 بعد از من و شما از ضلالت و عصیان باز دارد و شما گفتیم که امام و ولی و هادی شما  
 بعد از من برادر من علی بن ابی طالب است و در میان شما بمنزله من است و میان شما با من تقلید  
 کنید در امور دین خود و جمیع امور اطاعت و کنید که حق است آنچه از علم و حلم بمن عطا فرمود  
 و آنچه از حکمت بمن تعلیم کرده است و هر روز او است از او پیروی کنید آنچه شما را مشکل افتد از او  
 یاد گیرید آنچه را که ندانید و هم چنین از او وصی او بعد از او و با ایشان یاد مدهید و برای شما  
 پیشه مجوبید و از ایشان باز پیروی کنید و با ایشان باشید که همه ایشان با حق اند و خوب ایشان  
 در ایشان از حق گذرد و حق از ایشان گذرد این فرمایند ایشان حضرت رسول را همه گفتند و نشنیدند  
**حدیث سی و دوم** از ابی الحدید از حبش الحلیه الاولیاء روایت کرده است و در فضایل احمد حسن رضا  
 نظیر می نماید که حضرت رسول فرمود هر که خواهد زندگانی او مثل من و مردن او مثل  
 مردن باشد و در جنت عدن که خداوند به قدرت خود خلق و آن را عرس نموده و منزل من است  
 ساکن شود باید که بعد از من ولایت علی را اختیار کند و پیروی کند اما ما و اوصیای فرزندان  
 او را بدرستیکه ایشان عزت من اند و از طینت من خلق شده اند و فهم من و علم من را خداوند  
 مضیبه و زهر ایشان کرده است و ای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان  
 قطع کنند و رعایت من در حق ایشان نکنند خدا تعالی شفاعت مرا با ایشان فرستد و حدیث  
 سی و سی و یکم از محضر یکی از علماء عامه است روایت کرده است که رسول خدا فرمود فاطمه بجهت و سرور  
 دل من است و دو پسرش میوه دل من اند و شوهرش نور دیده من است و اما ما و فرزندان او  
 آمینان پروردگار من اند و پیغمبر من است و کشید لا میا من و آنها را خلق و هر که چنگ زند  
 متابعت ایشان نجات یابد و هر که تخلف از ایشان نماید خدا شود بد او اسفل و ارد کرد و هر  
 حدیث را قشیری که از معاندین اهل بیت است و همو این طایفه و را ثقه و مأمون می دانند و چون  
**حدیث سی و چهل و یکم** این اثر که از اعظم علمای اهل سنت است در کتاب نجاتیه نقل نموده است و انبیا علی

حدیث سی و دوم

حدیث سی و یکم

حدیث سی و چهل و یکم



در اهل باهل ذکر ائمه علیهم السلام

به پنج طریق و شیخ ابراهیم به پنج طریق و علی بن احمد فالک در فصول المهمه و ابوالمظفر سمعادی کتاب فضایل الصحابه این روایت نقل کرده اند باین مضمون همه روایات است که حضرت رسول فرموده که مثل اهل بیت من در میان شما مثل غینه نوح است که هر که در کشته متابعت اهل بیت من سوار شد بخایا و هر که متابعت اهل بیت من ننماید و تخلف کند هلاک شود و در پس کرد نشنند و اولاد و جهم اندازند **حدیث سی و پنجم** علامه حلی در کتاب کشف الحق از تفسیر محمد بن موسی شیرازی که از علماء عامه است که ایضا فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون گفته است از دوازده تفسیل تخریج کرده است و اینست که اهل ذکری محمد و علی و حسن و حسین و اولاد ایشان میباشند که ایشان اهل ذکری علم و عقل و بیایمانند و اهل بیت نبوت و معدن رسالت اند و محل آمدن و رفتن ملائکه میباشند و تعلیمی هم که از مفسرین عامه است روایت نموده است از حضرت صادق علیه السلام که ما ایم اهل ذکری از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است **حدیث سی و ششم** موفق بن احمد خوارزمی از سعید بن شیراز علی بن ابی طالب روایت کرده که پیغمبر فرمود من شما را بر حوض خود وارد کردم و توای علی سابقه خواهی بود بر آن حوض و حسن و حسین دو درختند در شلمان من اندازان حوض و حسین امر کنند است که فلان شخص را اب هبید فلان سیرا بکیند و فلان کس را اب ند هبید و علی بن الحسین قسمت هر کس را از اب معین نماید محمد بن علی ناشر است یعنی خلق را از قبر بیرون آورد و جعفر بن محمد سابق است یعنی دانند اهل محبت و مؤمن جعفر محض دوستان و دشمنان است یعنی شمارنده ایشان است و بشیر ایشان را از پنج برگذ و علی بن موسی بنی دهنده مؤمنین است و محمد بن علی فرود آورنده اهل بیت است و علی بن محمد خطیب یثی است و روح ایشانست و حسن بن علی چراغ اهل محبت است و مهد شفا کننده اهل محبت در روز قیامت در وقتیکه خدا اذن شفا میدهد هر که برای کسی که بخواند و راضی باشد شفا عت کردن او همین حدیث را صاحب کتاب مقتضب الاثر شیخ ابراهیم حوینی هم روایت کرده اند **حدیث سی و هفتم** صاحب کتاب کفایه نقل میکند از صاحب کتاب مقتضب الاثر از مؤلف ثوابه الموصلی که بندگان را بی مخرج روایت کرده است که من در بیت المقدس ملاقات نمودم عمر بن خافان را که حدیث الامام بود و حاجه می نمود بایهودی بیا و علم خود را بچرا که مسلمان نموده بود و تورات را از علایمات پیغمبر اخذ از زمان و یهود نمیتوانست انکار و نماید و زنی بمن گفت ای ای موری باقیم ما در تورات سیر کرده ایم و آنکه ان محمد

سید و پیغمبر

سید و ششم

سید و هفتم



تغییر خلا از برای حضرت امیرالمومنین علی

دوازده کس از اهلبیت و که اوصیاء و خلفاء اویند و مذکور نیستند توفیق که خلفاء محمد بنیم و  
 و نبی امیر باشند **حدیث ششم** و نیز در همین کتاب بند روایت از سالم بن عبد الله  
 عمر بن الخطاب است که گفت با پدرم عبد الله بن عمر نزد کعبه لایا نمود که در زمان حضرت رسول  
 اسلام اختیار کرده بود رفتم و نشسته بودیم که می گفت ائمه در این امت بعد از پیغمبر و ایشان  
 نقیله بنی اسرائیل اند که در این حال علی بن ابی طالب اقبال نموده میامد کعبه گفت که اینم که اول ایشان  
 و یازده نفر از اولاد اینم که هفتصد پیش شروع نمود کعبه شمرده ان شاء الله که در توفیق است  
**حدیث ششم** و **نهم** حدیثی که در مسند خود نوشته که رسول خدا فرمود انجم امان لاهل  
 السماء فاذا ذهبت ذهبوا و اهل البقی امان لاهل الارض فاذا ذهبت اهل بیتی ذهب  
 اهل الارض و صدق الامم موفقی بن احمد که هم نیز همین حدیث را بهین طریق روایت نموده است  
 و ظاهر معنی حدیث اینست که ستاره کان اسمانها امانند برای اهل اسمانها پس هرگاه ستارگان  
 بروند اهل اسمان ها نیز بروند و اهل بیت من نیز امانند برای اهل زمین پس بوی که اهل بیت من  
 روی زمین بروند و بنیامند اهل زمین بر طرف و معدوم خواهند شد و چنان که بسبب  
 ستارگان اسمانها بقدر است بجز وجود اهل بیت من که محض لطف نامشنا خداوند کریم است  
 روی زمین امینها بقدر و باقی است اینها قطب عالم امکان می باشند خلقش باقی محشر و اضطرار  
 در پیما نند و اهلش و خلقش را بوز و بال و میمانند از دنیا و این خبر متعارف است باین خبر که لایزال هذا  
 الدین قائما الی اثنتی عشر خلیفه فاذا مضوا فاجتال الارض باهلها **حدیث پنجم** از سالم بن عبد الله  
 از برای ابراهیم خلیل خود که بصر و دیده او را و نظر کرد بجانب عرش الهی پس لحظه نمود نوایی را  
 کرد الهی ما هذا النور و حجت شد با و که یا ابراهیم این نور محمد صلی الله علیه و آله است عرض کرد الهی این نور دیگری  
 و حجت شد که این نور علی ابراهیم عرض کرد الهی و سبک نور دیگر هم مشاهده می کنم که در پهلوی این و  
 نور واقع شده و حجت شد با و که نور فاطمه زهرا عرض کرد الهی دو نور دیگر می بینم که در پهلوی این نور  
 و حجت شد که این دو حسن و حسین اند که در پهلوی نور جد و پدر و ماد خود واقع شدند عرض کرد الهی  
 نه نور دیگر هم می بینم که احاطه نموده اند این انوار خمس و حجت شد که اینها ائمه از اولاد ایشانند عرض کرد

تغییر خلا

تغییر خلا

چهارم



نصوح نبوی ما مثل عمر و ازو کا کاندرا

الهی سماء آنها که امیر همدی باشند کدام است و می شد با و که ای برهیم اول ایشان علی بن الحسین و  
 محمد و لد علی و جعفر و لد محمد و موسی و لد جعفر و علی و لد موسی و محمد و لد علی و علی و لد  
 محمد و حسن و لد علی و لد حسن القاسم الهمدی عجل الله تعالی فرجه و حضرت الهی نوار بیای در اطل  
 آنها می بینیم که احصا آنها نمیتوان نمود و می شد با و که اینها در میان شیعیان ایشان می باشند و می شود  
 که شیعیان و مجتهدین ایشان بجهت علامت شناخته می شوند و می شد که بنابر پنجاه و یک رکعت و بلند  
 گفتن در نماز بسعده الله الرحمن الرحیم و قنوت قبل از رکوع و سجده شکر و خاتم بدعت است که  
 برهیم عرض کرد الهی مرا نیز از شیعیان ایشان قرار ده و می شد که ای برهیم ترا از شیعیان ایشان  
 قرار دادم پس نازل فرمود خدا در حق ابی هیم و ابی من شیعه که ابی هیم از جاء و بعد بقلب سلیم و ابی  
 و افضل از ابی جعفر نیز نقل نموده ام و لفک و میا خبا نصوحه را این چنان با بعد کور زی  
 از پانصد خبر که از علماء و روایات عامه در کتب صحاح و مؤلفات انجاعت بود و احقر در این رساله نقل  
 بقلم تحریر نمودم و هم از این اخبار و روایات که نقل کردم قطره ایشان دریا که جمیع و تالیفات اخبار ایشان  
 روایت کرده اند چند مجلد از کتب خواهد شد و ابی احقر قلیلی که نقل نمودم نمونه ایشان است آنچه نقل  
 نمودم و شخص مصنف که ادنی شعور و بصیرتی نداشته باشد بلا حظه همین اقل قلیل از اخبار بیک نقل  
 شد با هم از این آیات بیانات و بحلال که در کتاب مجید و قرآن مجید نازل فرموده که اقل یکصد آیات آن  
 را از کتب شایع علماء عامه و روایات ایشان در این رساله ذکر و بیان و نقل از کتب ایشان نمودم و هم  
 اخبار منقول از ایشان از حضرت رسول الله باقسام بیانات الزام و الفیه کافیه که هر یک از آنها  
 کفایت روایت از مقصود است و حجت بالغرمت و دلیل محکم است بر خصم فضلا از مجموع اخبار و  
 الدلالات که اظهر من الشمس است که خلافت و ولایت و امامت بلا فصل بعد از حضرت سید کاین است  
 مخصوص است حضرت مولی المومنین علی ابی طالب و یارده نفر از اولاد طیبین و طاهران  
 آن سرود هر یکی بعد از دیگری هر یکی بعد از دیگری که هم از این دوازده نفر معصومین  
 و مطهرین و حجج خداوند می باشند و اما مان بر حق اند و خلفان رسول خدا نبند و مسئله نبوت  
 امامت و خلافت بلا فصل مولانا امیر المومنین علی ابی طالب و یارده اولاد از حضرت صلوات الله  
 اجمعین بر بنوع ظاهر و هویدا و بوضوح بیست و اظهر من الشمس است که همانا ملل و اجتماع نیست و لیکن

برای  
 و وفات  
 ابن ابی  
 و وفات  
 علی بن ابی طالب



# در خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

تکلم در این خصوص با علما و مجتهدان متعصبان قبل سنت غیر معقولست و چنانچه پوده به شرح و حیا و  
 بعضی ایشان بروی خود کشیده بجهت تعصب الحاح که اقتدا بدین امام و اجل و خود نماید بلکه  
 دست از عقل و شعور و انصاف و معرفت و بصیرت و دین خود برداشته مانند مشرکان ماده  
 صدا برآورند و در مقام انکار سند و دلالت بر ایند بر سوائی و اقتضای پیش قدمی نمایند  
 و فایده و نتیجہ از حجتہ حافل بصیر که با اخطا تکلم کند نیست و من لم یجعل الله له نورا فاما له من  
 نور تبصیر که معلوم شد که اخبار منقولہ با این مضامین از طرق و اسناد منقولہ از  
 عامه فوق حد توانست فضلا آنکه منضم شود به سویی از اخبار منقولہ از خاصه که اضعاف  
 مضاعف اخبار ایشان است و از واضحات بین جمیع اهل علم آنکه اتفاق جمیع در توانست حاصل  
 می شود بدو روایت یا زیاده و از بدیهت آنکه نصوص بر خلافت حضرت امیر المؤمنین علی  
 بن ابی طالب و یازده نفر اولاد معصومین از سرور بعد از آنکه علماء و قواد از عامه یازده  
 از هزار روایت نقل نمایند و علماء و روایان خاصه اضعاف ها نقل نموده اند و کتابها نوشته  
 شده که غیر محصور است و هر یک از این اخبار مذکورہ را بطریق متعدده متکثره مانند اخبار  
 غدیر خم و لقب حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین را بولایت و خلافت و امامت و امامت  
 که نقل از طریقین از خاصه و عامه نموده اند نه بمقتل نیست که ممکن باشد عدد آنها را احصاء  
 نمود کتابها نوشته شده و با این احوال منع توانست ترا که هر یک بنماید و خطایب ششم خواهد بود  
 پس بعد از این اخبار منقولہ از کتب عامه که در این چهار باب ذکر و نقل و بیانش شد که صحیح بود خلافت  
 و امامت حضرت امیر المؤمنین و یازده نفر اولاد طاهریان از سرور بود و احد بعد واحد  
 پس امامت ثابت شد از برای ایشان و معلوم بوده باشد مضامین بسیاری از این اخبار نیست که  
 امت من و خلیفه من و امامت من و مرجع جمیع امت علی بن ابیطالب است و اولاد طاهریان و بعضی  
 اخبار اینست لا یراک الدین قائما حتی تقوم الساعة و یکون علیکم اثنی عشر خلیفه و بعضی اخبار  
 چنین است که خلفا من بعد از من دوازده نفرند اول ایشان برادر من علی و آخر ایشان فرزند من  
 مهتاب است عجل الله تعالی و در بعضی اخبار که سابق ذکر یافت شاهر و یازده و از ده خلفا از حضرت است  
 با کینه و لقب در بعضی اخبار با او دوازده امام است و امهات ایشان و علاوه نص حضرت و سوره و جود

بجای



## در تفسیر آیه مبارکه ائت

تمسک بشقلین و علا و آیات قرآنی منصوص بآنکه هک صلوات الله علیهم اجمعین و بحواله  
ایشان مثل آیه یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ان کنتم تؤمنون  
بالله و الیوم الآخر و هم چنین آیه شریفه انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا و آیه مبارکه یا  
ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و آیه شریفه فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون  
آیه مبارکه انما انت منذر و لکل قوم هاد و آیه مبارکه و من خلقنا امه جدیدون بالحق و به بعد  
و آیه و ان هذا صراط مستقیم و آیه و ربک یخلق ما یشاء و یشاء ما کان لهم الخیر که بطریق و در  
علماء و مفسرین عامه یکصد آیه نقل نموده ایم در باب سیم در خصوص که همه در شان حضرت امیر  
نازل شد و بعضی هم در شان اولاد طاهریان حضرت و بر هر ناقد بصیر مخفی نخواهد ماند که  
این روایات و این آیات مذکوره در مقام هر یک دلالت و افسیه دارد بر مدعا که امامت مخصوص  
اهلبیت است بلکه بسیاری از اینها از حجرات عده دلیلی بر مقصودند بعضی باطل  
و بعضی بالالزام و بعضی بمعونت حکم عقل از راه قبح و توجیه مرجوح بر اجماع است یا از حجت لزوم عصمت  
امام و خلیفه چه آنکه مستفاد از جمله آیات مذکوره بنا بر تفاسیر مذکوره منقوله اهل خلاف باشد  
که ائمه دین معدودند بتجدیل الهی و معصوم و مطهرند و بنا بر صراط مستقیم اند و با آنکه ایشان  
مانند انبیاء سلف و ذریات طاهره ایشان مصطفی و برگزیده خضر معبودند و با آنکه ایشان  
کتاب الهی از مقریین سابقانند و با آنکه افضل برین اند و خیر خلیفه اند و این اتمام موجودات  
چون قول خدای تعالی اولئک هم خیر البریه که در شان و ایشان ایشان نازل شد و با جمله دلالت  
همه این آیات بر مدعا از روی انصاف و مروت و قسط و دینیه بر شخص بصیر حاقل عارف با  
تصدیق علمای خلاف و نقل اینهمه اخبار و روایات بانضمام ادله عقلیه که در اصل اول و دوم  
یافت و محتاج بتکلیف بیان نخواهد بود عقلاً و نقلاً و نصاً من جمیع حقوق سبحانه و تعالی شوق امامت  
و خلافت هریک از ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم و احدا بعد و احد چه با اتفاق تمام امت نص  
امامت برای واحد نشد مگر از برای ایشان و کفوفی در مقام هذا المقلدین الکلام عقلاً  
مؤلف کوبید از جمله ادله و برهان قاطع بر امامت و خلافت حضرت امیرالمومنین  
علی ابیطالب و یارده نفر اولاد طاهریان حضرت صلوات الله علیهم اجمعین و جمیع طوائف امام از نبی



قائلند تجلای و برزکی حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام

نقل اخبار انبیا و پیغمبران در کتب  
و صحاح ایشان در خصوص برزکی  
و عظمی و اندام علیهم السلام و اوصاف  
ایشان بر حقیقت بزرگ ایشان  
از جمله اولاد

اما و خلاصه حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام و یارین  
اولاد از حضرت علیهم السلام اخبار انبیا و اولاد  
علیهم السلام است در کتبها و صحایف  
ایشان مجمل

در

در کتابهای پیغمبران گذشته از توریه موسی و زبور داود و انجیل عیسی و صحیفه انبیاء و کتب  
زکریا و کتاب یسعی و کتاب وحی کورده و کتاب زمری اسکا و القاب هر یک از ائمه و اسکا و ازده نفر  
اوصیاء حضرت ختمی مرتبت و خبر معجزات حضرت رسول الله و فرقه امدان سرور و اوصیا  
مخصوصه و علامات حضرت را بیان نموده اند اسکا و ازده نفر اوصیاء آن حضرت و اوصیاء هر یک  
از آنها را حتی مصائب و ابرار بر کواکب و از امت خبر داده اند که ما بعد از اخبار آنها را در این کتاب  
نقل خواهیم نمود و زیاده احوالات امام دوازدهم حضرت بقیت را الله و حجتا الله قائم  
ال محمد صلوات الله علیه و احوالات ظهور باهر النور  
آن حضرت علیهم السلام را خبر داده اند و هر کدام در کتاب خود آن حضرت را با اسم خوانده اند  
و در کتاب پانزگی و در کتاب نور جیل و کتاب سفینای پیغمبر و در کتاب ضربان پرنگال و در کتاب  
اول پرلیو و کتاب کندیال و کتاب بلند عیسی و کتاب یونیا و کتاب یحی و کتاب یولده و کتاب  
جاما سحیم تمام نبشت حضرت رسول و اوصیاء امید آن حضرت و احوالات سید اوصیاء و سید اوصیاء  
علی مرتضی و د و فرزندان سرور و امام حسن و امام حسین و احوالات شهادت حضرت امام حسین و  
احوال آن و کیفیت حضرت حجت بن الحسن امام دوازدهم مفصل بیان می کنند خبر میدهند که همین اخبار با گفته



# اخبار طهوان خست از کتب سماوی است

بر حقیقت دوازده امام صلوات الله علیهم اجمعین **اول** از کتاب نور جیل کتاب سفتینا میگیر  
 مسطور است که خاتم پیغمبران چون بدینا اید عرش خدا نشادی نماید و ماهیان دریای بدین هم  
 روند و احوال نماید خمر را که مراد شراب باشد و دین او بر دین ها را چون شمشیر پیاده کند کتابها را  
 و هدایت کند خلق را و از جهنم نجات دهد و دوازده نفر از آل او را می شنوند در این امت و بحکمت خدا  
 عدالت کند شمشیر ایشان باشد بگردن خدا یوق هر که اطاعت ایشان نکند خوار شود و یاد دهد  
 بحال اعتبار شود و حرف ایشان حرف خدا و قول ایشان قول خداست امر ایشان امر خداست حرام فحش  
 و نپوشند و نکوبند و همه ملئکه ایشان را فرمان برند و دین خدا در دست ایشان است در وقت  
**دویم** در کتاب فرنگان بر تگال در همه ذکر کرده اند که از طرف فاران ماه طلوع میکند  
 خاتم شرقی در فاران ظاهر خواهد شد و صفا در فاران نزول و ظهور کند و در فاران علم پیدا شود  
 و خاتم انبیاء اظهار نبوت کند بدینا فکر هر پیغمبری موضع مخصوصی از برای مناجات خود در کوه ها  
 داشتند چنانکه حضرت موسی در جبل حوریت و حضرت عیسی در جبل ساعیر و حضرت خاتم انبیاء  
 در جبل فاران و غار حرا محل مناجات و بود که قریب بهمگه است و اشرف کوه های دنیا است در  
 از کتاب اول بر لیو میو که از کتب توراتیه است در باب مامت میگوید یازده نفر از اولاد هرون امام شد  
 و یازده نفر از دختر زاده خاتم پیغمبران که در حوالی فاران بدینا مامت کنند سیم و از فصل نهم  
 و بیست و هشتم کتاب توراتیه نوشته اند که بوسی حضرت موسی سرگز از سر کرده های بنی  
 اسرائیل یا خیم شدند و نام ایشان نوشته است کوله و زانان و عیلات باشد و در قوم پیغمبر خزان  
 یک نفر که اقوام او شتر سواران باشند و کردار او در جبل فاران نشسته باشند سر کس هم یا غی شوند و صافی  
 ابله پیش از ایشان بوزر و کزین باشند صاحب کتاب که در کتاب خود در باب حیرات انبیاء میگوید خلیط  
 عرب باشد که در فکر تحفیف کاف پیدا شود و معجزات او کتاب او باشد که تبدیل شود کرد و بلغتهای متفرقه  
 بتوان برود و ان پیغمبر سواد باشد و در نزد کسی چیزی بخواند باشد مخطوط و کتب انبیاء سابقه را  
 بداند و لغات متفرقه بفیال دم را بداند و نزول کتابها اسمانی را بداند و انحراف خاطر را متنبه باشد  
 جمعی بعد از وی دعوی کنند که ما پیغمبریم و کتاب بر ما نازل شد است قسم بر روح الله و ما را قسم است  
 مبالغه که هر کس بگوید بعد از او از روی کویان است کتاب او مثل خیمه نالد و قوم او ثناء و طبع ایشان

قرآ

دویم

لیو





# اخبار بطهران حضرت زکریا علیه السلام

م  
چ

و جنکلیان و بی سوادان و شتر سواران باشند چنانچه در کتاب زما عیسی تنکار بونیل  
نوشته است که پیغمبر آخر الزمان بعد از تمام شدن مذهب روح الله در عرب پیدا شود یعنی وقتی که  
او نزدیک شود که منسوخ شود نه مطلق دین او باشد و مذهب تمام شود یعنی روح الله و این  
پیغمبر بیایستد نباشد و طیب دنیا شود استانداشته باشد و آنچه گوید از لوح محفوظ گوید  
روح القدس بر او آید و حدیث کند و انبیا بر گردانند و ماه را شق کند و حیوانات را و سخن  
گویند و علامتهای طوفان نوح و ابراهیم را نماید از درون آتش رفتن و مرده زنده کردن  
و علامتهای موسی از دید و بیضا و عصا از دها را نماید و معجزات مسیح روح الله در نزد او  
باز می باشد و آن چه پیغمبران در مدت ها کرده اند در یک لحظه کند و آنجا که خدا سخن گویند  
پیغمبران باشد در روز قیامت و وصی او چون شمعون کارها کند و دشمنان او را ذلیل کنند  
و خانه نشین کنند و دشمنان وصی او در روز قیامت از ایمان بی طهر باشند و هر که بغیر دعوی  
کند شیطان در دهان و شکم او باشد دروغ گوید و فریبده خواهد بود پس بنهر و صفا  
کتاب بخیا و گوید که ناموس آخر الزمان شال پوشد و بایندگان چرخورد و کوهها و درختها  
او را تعظیم کنند و سنگها با او سخن گویند و طهر طرف رود او را سایه نباشد و از احوالات آیند خبر  
دهد و در نزد او بچند سبب از او مقرب تر نباشد حق با او باشد دین را در مشت او قیامت باشد آنچه  
بر اهل بیت و نازل شود و دوستان و فرزندان نا تقی با او گوید اصحاب او بیست و یک نفر باشند و بعد  
از حلال او بندگان از دین و جمیع عوینوت کنند و جمیع دعوی مامت خلافت او کنند و بندگان  
مشیت من و مجلسی هم نقل می فرماید از حکیم رفا پیل پادشاه فرنگان که کاهن می بود که شنید  
گفته رد الیان مقامی است که حضرت شمعون در اینجا اسوده است در اینجا پاپ که احکام علماء نصرت  
می باشد این پاپ جانشین و نفس ناطقه روح الله می باشد و کلیسای عظیم است در اینجا که  
دیدم که بخط فرنگی نوشته که قبل نعبت پیغمبر خدا در زمان خالد پیغمبر نوشته بودند و احوالات  
و دافده امام نوشته بود و خروج کرد بنی امیه و خلافت بنی عباس و حدیث و انبیا و اسامی  
و صفت و صورت و خروج کردن خواجه خرقان و جنک کردن معویه بن ابی سفیان و فاکتین در بصره  
و لشکر کشیدن عایشه و ادعای نبوت نمودن مجوس که نام او ایلمر کذاب است و آنچه از تفسیر انوار عیسی

پنج

پنج



احباب نظر و انحصار از بعض کتب مقدسه

گذشته و اینکه که میرسد تا روز قیامت در اینجا نوشته بود بعد از مدتی که از فرنگ با صنفها آمد  
و بر این شما مطلع شدم و در یوت بعرب و فارسی شدم حقیقت حقیقت این شما از ان کتاب بجز  
شد که بعد از پیغمبر این همه غنا منافقین در این امت نموده اند و از آنها که با اهل بیت پیغمبر آخر الزما  
کردند و اسم آن کتاب پوله امته لعنت میکنم منافقان و مرتدان صحابه پیغمبر علی که ظلم با اهل بیت  
پیغمبر آخر الزمان نمودند هفتم و در کتاب قوم یهود قبل از مسطور است که ایلایا و صی  
او و ما تود تباران را از کعبه بنیدانند و دست دراز کرده قرص افتاب بدست و اید و دیگر  
بت پرست و بت فروش را از میان مردم بر طرف کند و هر که او را دوست داشته باشد هر دو را  
دوست داشته است هشتم و در کتب یهود مسطور است که در یغیبت تو کرم نوشته  
است که یونانی عمو شایع در آن کتاب قسم از آن نوشته است که خمس مال او را خدای تعالی بپهره  
حلال کرده و هم چنین بر پیغمبر آخر الزمان و اهل بیتش و اما دشمنی که ثانی از ثانیان  
و کراهت و عینان که اندیشه کس با او شده اند هر که ده های بنی اسرائیل بودند بروحم موسی این سنقر هم  
بد بخندان امت پیغمبر باشند خمس را از ایلایا و فرزندانش ببرد و دشمنی و وفرنندانش را در دل  
و محبت او را بیرون کند دشمنی ایلایا را بچون کنند و میان مردمان تا روز قیامت خدای موسی  
و هر که بر دشمنان ایلایا و اهل بیت او لعنت کند مؤلف فکری را از ایلایا مؤلف الموالی حضرت  
افیر المؤمنین می باشد چنانچه در اینجا هم خبر از ایلایا می دهد مگر حضرت امیر المؤمنین و فرزند  
صتم ایلایا و سنقر هم آن سه نفرند که خمس را از اهل بیت آن حضرت منع کرده اند و خداوند و حق آنها را  
غضب کرده اند و دشمنی حضرت رسول الله و اولاد ایشان را بچون نمودند و در میان امت و لعنت  
کرد دشمنان آن حضرت و اولاد ایشان نموده است و در کتاب یرومیه نوشته  
که هر کس نطفه او در میان حیض رفته شده است دشمن یلقا طیس او را دوست و دشمنی او را دوست  
عاریست در آخرت عذاب و عذاب و عذاب و عذاب است و در کتاب توبیه  
اسم مبارک حضرت خا مسال عبا قیل در آن است و صحیفه اسماء است اسم قاتل و در توبیه  
سفر ملحه نسبت با اولاد پیغمبر آخر الزمان که نازل شده باشد که معنی بی بی و شمر که شمر حرام  
و این را در این زیاده است یا از هر که و در کتاب میا و ساکت فرنگ مسطور است که هفت

نصف

کتاب یرومیه

کتاب یرومیه

کتاب یرومیه



# اخبار طهوان خضر از ایا تو قریه

ص ۹۰

برگزیدنی اسوا بیل از میان اخلاق و شرف داد ایشان را بر هر مردمان و ایشان را ساکن کردند ایند در  
 زمین مقدس خلیل و ناصر و از کس که ایشان را در زمین کردند و پیغمبران را کشتند و هفتاد و نه  
 با تئوع ناصر و مواد و مریم پس خدا ایشان را ذلیل کرد ایند و از موضع مقدس را بر ایشان احرام کرد ایند  
 و بعد از ایشان عرب را در میان اخلاق برگزید و از میان عرب قریش را و ایشان هم بد بختری از آن ابتدا اختیار  
 تا فرزندان پیغمبر خود حسین را کشتند بد بختری از ایشان را ایل نشود تا روز قیامت و از آن هم در کتاب  
 نزول نوشته است که خوار شدند و خوار می ایشان بر طرف پیشوایان کسان که فرزندان مؤید بزرگ خود که  
 از فرزندان و زنان بزرگ است میکشند و از آن لیسر مذلت بر ایشان می پوشانند که هرگز کند نخواهد  
 و ایشان را اخلاصی از دوزخ خواهد بود سپید در کمر در جواهر مشابیه نوشته است که آنچه بنی اسوا بیل  
 با ایحیا پیغمبر کردند امت محمد عربی با هم با فرزندان او خواهند کرد و نیکیست فرزندان او را در زمین  
 حایر با انواع غذا میکشند و عیال او را با سیر می برند و اموال او را حصر کنند خداوند بخت ضرر دیگر را  
 بر آنها بکارد تا دما از ایشان برآورد و امان از ایشان قبول نکند و کشته کان ایشان را بیدترین پادشاه  
 سبلا برساند چو هاری هم و در سفر اول تو بفریز که سفر تو کو نیست در آخر پادشاهش که الحاده پادشاه  
 هفدهم است و زایه بیستم می فرماید که  
 بر ختی او تو و هیفرتی او تو و هیپرتی او تو بیم اود مؤد  
 مبالا کرد ایند او را و بر او مندر کرد ایند او را و بسپاکم او را بسبب محمد  
 شتم عاسار نسایم یولید ون قیثو لغوی کادول  
 دوازده مرد بزرگ بزرگ از او متولد شود و آن را می دهیم امت بزرگی و  
 بدان که این عبارت بختر از هم خلیل خداوند حضرت موسی نقل می فرماید و ترجمه آن اینست که  
 ای ابوهم دعا می ترا در حق اسمعیل شنیدم اینک من او را برگزیدم و فرزندان او را میکشم بسبب محمد  
 و از آن محمد هم رسند دوازده بزرگ که امام و پیشوا کردند و باشند بر قوم عظیم و امت بزرگ که  
 و بعضی گفته اند که ما و مؤد بمعنی احمد است معنی عبات می شود که بسبب احمد احمد ۱۵  
 و از کتاب دانیال پیغمبر چند کتاب بیکدیگر از کتب معتبره هیو نقل شده که ما و دوا و از جمیع  
 علماء یهود و بعضی قفا شیرانها نقل شده شتم عاسار نسایم دوازده بزرگ دوازده امام می باشد

مذکور است

بنی اسوا

چهارم

پانزدهم





# اخبار از حضرت زکریا و غیره

و در بعضی نسخه های توراتی که کوفی یاد می شده است از آنها دوازده امام و از کوفی که آمده است خلاصه این عبارت هر پنج صریح است با امامت دوازده نفر فرزندان حضرت ختمی مرتبت پس مطالب ثابت است از توراتی که در بشارت دادن خدای تعالی به حضرت ابراهیم باینکه از نسل اسماعیل بر میگیرند و بنزد کوفی میگیرند و عطا میگیرند محمد و خاتم النبیین را و دوازده بزرگ و امام از نسل او و فرزندان او بهم خواهد رسید که بزرگ امت بنزد کی و بیسایمی بوده باشند و محقق و واضح است که مراد از دوازده بزرگ اولاد بدین واسطه است عبارت پورید که بزرگ است باشند حجة الجمالی هم داشته باشند چنانکه خصوصیت حجة الجماع آنها از توراتی که نقل نموده ایم مستفاد می شود و بخیر از دوازده امام فرزندان رسول خدا می که اوصیا محمدند بزرگ و پیشوا و امام حقیقی همه عالم می باشند و حجة الجماع آنها که عقب یکدیگر بلا فاصله اند و بر یک وصی پدر خود می باشند و از اولاد حضرت رسول و اولاد حضرت اسماعیل بمرتبه بزرگی که خداوند بشارت آنها را به حضرت ابراهیم می دهد مثلاً از هر دو انجیل او می هست اکثر انانیان که حجی از سر بلغار و حبش و زندک و فرزندان انگلیس المان و چین کمال قائل اند بوجود شریف حضرت مهدی عجل الله فرجه و در کتاب اثنی عشری که در کتاب کمال کلور مین و کتاب سند ربه مسیحان مسطور است که چون ماه از فاران طلوع کند ماه کنایه است حضرت ختمی مرتبت فاران محل مناجات سید کاینات بود که در مکه امت میگوید دوازده دانه پیش نماز داشته باشند که بعد از آن بجای او حکم برانند و در آن وقت که مسیحیا و برهم خوردن دین ایشان و جزیره ایشان بدهند و خاک گردند و شهر شهر بگردند و دوازدهم ایشان صاحب علم شود و علم بر قدس خلیل و ناصر زدن و لشکر او تا بحر شود و خیمه زنند و یهودان را بکشد و بکشد و بزرگای خود کذا و خوا بکشد و سیاه او پایا بکشد و هیکل دالیان را بکشد و پادشاهان فرنا را بکشد و افنا ببرد و باشد و دجال از کوه که ملو بر آید و سوار که آن خود را از بزرگ باشد چون کوه توری باشد با صاحب خدا کند و آن زمان انبوس که مراد مسیح باشد بقول ایشوع ناصری فرمود آید و بانگ ناقوس در عالم که شود و زنجیرها در گردن مسیحیا کند و یقوم فکر خود کنند که چرا داده می شود و از کشیده می شود و دست لشکر هم پیکر یعنی سلام و راه کری می خواهد بود و بجز شمشیر ایشان و گردن شما مؤلف گوید این اخبار مطابق با اخبار از طهر و حضرت حلالا و محمد بن حسن امین دوازدهم صلوات الله علیه و علی آباء المعصومین هفدهم از انجیل است که در قج اسلام مذکور است

شماره

هفدهم



# انجمن طاهر و خست خاتم الامم و استیلا او

نور الله مرقده و طاب ثراه در باب چهاردهم تذکره الامم از کتاب فرهنگ الملوك که از اسرار العجم می گویند  
 و از کتاب خفیه مجوس است بلکه او را بمنزله ایلیا که محف باشد می اند و با صطلح مجوسان انجام  
 فامه میگویند که جاهنا سب حکیم که از کتاب کما می بود و بعضی از پیغمبر می دانند که کتاب الحوا  
 حوادث و وقایع گذشته و آینده و کتابت و احوال الانبیاء و شاهان و پیغمبران و از زبان دروشت  
 نقل میکنند آنکه پیغمبر آخر الزمان می رسد پس میگوید این پیغمبر آخر پیغمبران باشد و عرب باشد که  
 در میان کوههای مکه پیدا شود و بر شتر سوار شود و بیشتر قوم او شتر سواران باشند و مانند گاو  
 چرخ خورد و بروش منبگان نشینند و او را سایه نباشد و از پشت سر مثل پیشرو می بینند  
 و دین او شرف دینها باشد و کتاب او باطل که در اند هر کتابی که سماوی و دودلیت قاریت عجم را بر باد  
 و دین مجوس و پهلوی را بر طرف کند و فاد سیده التشکده ها را خراب کند و تمام شود روزگار پیشانی  
 و اشکامیان و ساسانیان بعد از آن فقرات فوق از احوال اختصر صاحب الزمان صحیحی دهد که بر چه  
 اختصا بعضی احادیث را نقل میکنم می گوید از فرزندان دختر پیغمبر آخر الزمان که خود شیدان  
 زمان نام دارد کسی پادشاه شود و در دنیا حکم نیرد آن که جانشینان پیغمبر باشد و دنیا مکه و دولت  
 و تاقیامت متصل باشد تا میگوید که در خدمت حاضر شوند میکائیل و جبرائیل و عزرائیل  
 و نازل شود بر او فرشته موکل مسافران و فرشته موکل بر زمین و فرشته موکل بکائنات و کوسفندان  
 و فرشته موکل بر آتش نازل شود بر او روح القدس نازل شود و اند بسیار روح از نیکان و بدان و زنده  
 بسیار می از پیغمبران و چون پدر خضر و پدر الیاس پدر ارسطاطالوس و اصف بن برخیا و غیره  
 و ارسطو و سام بن نوح و شمسون عابد و زنده کند حججه از پیغمبران بنی اسرائیل که اسم هر یک را در  
 انجمن ذکر میکنند که بجهت اختصا این کتاب ذکر میکنیم تا اینکه می گوید و خلاق را بیزد ان خوانند و نام  
 من هبل و برهان قاطع باشد و حق باشد حاضر شود و سیمغ از کوه قاف و سیمغ غفغ  
 مغربت زنده کرد اند نمرود و فرعون و قارون و هامان و ذیر فرعون را و همه را بسوزانند و زنده  
 کند سامری را و بسوزانند و از چاه که ماوند بر او در ضحاک را و او را دیوان مظالم کند و زنده کند  
 بخت النصر را و زنده کند شمس را که دین پهلوی را بر هم زند و آتش را شریک خالق قرار داد و زنده کرد  
 فاضل شهر لوط را و اسقف قاضی ترسایان را و یحیی و یونس و زنده کرد و باغ اهرمن را که عمل لوط را

و از کتاب کما می بود و بعضی از پیغمبر می دانند که کتاب الحوا



نقل زجاء امب نامه در خط و حصر مختل

در میان قوم لوط این اخت و زنده کند و داند و هر را دسواند تا آنکه میگوید: محمدا کفار و مشرکین را که  
 زنده کند و دسواند تا آنکه میگوید: پادشاهان از خویشان و اقوام خود شرح بپایان زنده کند و بکشد از میان  
 که فتنه ها در بین حدیث کرده اند و خوبان میدانان بزرگان از گذشته باشند و علم عند الله احتمال دارد این  
 پادشاهان که جوامع میگویند خلفای نبوی امیر منی باشند و زنده که داند ستم بن زالی و او دهنده باشد  
 و کینه و زنده که اند و بکشد تا آنکه میگوید: نام این پادشاه بهرام باشد که از خویشید جانشین و زنان که  
 دختر همین ملت بهم رسیده باشند و سیم بدخت پهلوی اسم مبارک محمد است ظهور او در خود دنیا باشد و عمر  
 هفت کسود داشته باشد و چون خروج کند عمر او سی قرن باشد از زمان که قانیان بر فارس و سیاه گشته  
 شهرها ایشان را بگیرند و شهرهای عمان خراب شود و اکثر و بسیاری بدست سلطان قازیک در آید و خاک  
 کند و دجال را بکشد و با او خواهد بود صبا پیشا که عیسی باشد و اسکندر بن داریا با او باشد و او را زعفران  
 فرستد و ستم را بمصرف فرستد و سید بر کج که پیران پادشاه باشد و در وقت طغیان را بگیرد و هندستان  
 بگیرد و قلم های ایمان و مسلمانان را و انجیل را بپای کند و عصا مسیح شمشیر با خود دارد که موسی داشت با او  
 باشد و هر جا را چون اشاره کند بکشد و انکشت و دیم سلیمان با او باشد این بهرام نیای وافر زنده  
 زردان بزرگ که حضرت ابراهیم است خواهد بود و دشت حدای پرت و صبا جبروت و او است  
 پادشاه عظیم و پادشاه دنیا و شه نشاه است از فرزندان دختر سیمین که اسم مبارک او محمد است  
 و میگوید تا آنکه در مدت الی که با نصد قرن باشد و دیار انشامت و پیشوائی کنند پیغمبران  
 خدا و مسائیلان و مؤبدان و حکیمان و پیران و دیوان و مرغان و همه اصناف جانوران و پادها  
 و برها و مردان سفید رود در خدمت و باشند هیچکس هم و نیز یکی زاحله علماء در بعضی کتب  
 خود ذکر کرده اند که من یک جزو از جوامع است مراد پیدم و در انجیل احوال پیغمبران احوال زمان نوشته بود  
 که از تخم پشت هاشم دلال پشت پیغمبر آید و بعضی از اصناف ان خضر را نوشته بود از جمله آنکه و طاک  
 زهیر نباشد و وصی او را از حق خود منع کنند تا اینکه نوشته بود که در آخر دنیا فرزندان پیغمبر  
 احوال زمان بر آید و دنیا را چون کستان کند و فرزند هم و در انجیل خبر از آمدن ایلیای می دهد  
 که خضر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب باشد چنانکه در انجیل یوحنا مذکور است که چون یحیی آمد  
 جماعت یهود عالمی خود را نزد او فرستادند که آیا تو ایلیا هستی یحیی فرمود من ایلیا نیستم و در میان

هیچ کس

نورانی





انجيل ملت که حضرت عیسی فرمود که این امنس با همان ایلیا خواهند آمد و ایضا در انجيل مرقوس مذکور است که پسر امنس با ایلیا بیایند و پسر امنس حمتها بکشد و دروها ببیند معلوم است که پسر امنس حضرت ختمه مابینا شد و مراد از ایلیا علی میباشند که مکرر خود حضرت را پسر امنس میفرمود منم ایلیا و بد آنکه در چهار انجيل در چند موضع خبر از آمدن پسر امنس داده اند که حضرت رسول ص با شدند و نیز در انجيل مرقوس مذکور است که عیسی میفرماید که پسر امنس خواهد آمد گفتی که مخالفتم را کرده اند رسوا خواهد کرد و معلوم است که مراد در انجيل از پسر امنس پسر ملت است که حضرت رسول با شدند زیرا که در زبان انجيل در آخر هر اسمی سهین داخل مینمایند بدین مندرجه که ایضا در فصل چهارم کتاب ملامت و بعضی گفته اند که در فصل سیم کتاب ملامت است محضر تطویل کتاب ترجمه اختصاص میبکنیم که میفرماید که زمانی خواهد آمد که چون توراتش کرم باشد و هر انکار کننده کان و ستم کاران مثل ذره خواهند بود پس میفرماید و در این روز ایشان خواهند سوخت بطریقیکه نخواهند ماند از ایشان پیشرو و کج طالع خواهند نمود و شما افتاب عدالت و عدل اگر علاج و شفاد در زیر بال و خواهد بود و معلوم است که پیغمبرها را حق کفایت مشرکین هم اورا صادق و امین میخوانند خلاصه بعد از چند کلمه در همان کتاب انجيل باز میفرماید

هیننه الفخی شولج لآخم ات ایلیاء هئاب

یعنی اینک من می فرستم از برای شما ایلیا را بهر پیشان پیغمبر خدا که آینده است در روز بزرگ و هم ناله بدان که مراد از ایلیا حضرت علی بن ابی طالب است چنانکه در احادیث و روایات آمده است ایلیا بمعنی علیا می باشد و هیننه یعنی باشد که امتهای سابق انظار او را میکشیدند و بد آنکه چنانکه در کتابها پیغمبران گذشته علامات و اوصاف پیغمبرها مذکور است که در اصل دویم نبوت خاصه بعضی را بیامودیم و هم چنین علامات و اوصاف و کرامت اثنی عشر علیهم السلام باشند در آنها هم مذکور است چنانکه در سفر اول آنکه مفرق گویند فاد و ازده نفر امام را ذکر می کنند در کتاب اول پر لوی و قورینه در کویارده نفر در کتاب

در انجيل مرقوس

در انجيل مرقوس

معنی ایلیا



# از آیات مؤمنان و انجمن است

پیغمبر آخر الزما را از کرم میکند و از کتب پیغمبران هم اقتضا و صحت حضرت رسول الله امیر المؤمنین علی بن ابی طالب  
 را میان و ذکر میکند حتی خانه نشینان حضرت و غضب حق آن حضرت و خلافت ظاهر و انجمن و مدد  
 خلافت انور و بیست یکم و در آیه هشتم مرور بخواه و پنجم نبوت که ترجمه اکتفا میکنیم  
 اینست که ای خدا بسلاقت خلاص کن روح مرا از کشتی که بمن نزدیک می جویند زیرا که ایشان از میان  
 جمع بسیاری همراه من می باشند از خدا تو سپیدی و کتاب را باطل نمودند و سخنان او را در باب  
 الی تغییر دادند اما تو که خدای مهربان و داد چاه عدل خواهی انداختی بر او که قاتلان و منافقان و زکا  
 خود را دشت نخواهند نمود و من از صاحب پند و اندرز بدان که تفسیر این فقره را بعضی گفته  
 که زبورت ترجمه نموده اند الی و بعضی تفسیر نموده اند عین چه بسیار با الفبا میکنند چنانچه از عامی نامور  
 از عامی مراد از نزد بیکان معلوم کردید زنا حضرت رسول یکی دامادان حضرت است که محرم  
 خانه آن حضرت بودند و با آن حضرت در مکه و مدینه بودند و احکام کتاب خدا را تغییر دادند و ضایع  
 آن حضرت را در باره علی تغییر دادند بیست و نهم و در آیه دهم در فضل چهارم صحیفه زکریا  
 مذکور است که ترجمه آن اینست که حضرت زکریا نوری در عرش دید و در طرف آن نور و شمع  
 روشن دید از جبرئیل پرسید که این دو شمع روشن و در بیتون چیست جبرئیل گفت که  
 آنها دو فرزند آن الی می باشند که آن الی داماد و واجب اطاعه همه روی من می باشد و خدا و ایشان  
 پس بعد از طاعت الله و اطاعت رسول و اول الامر منکم و احب اطاعه سیدنا است و دامادان حضرت  
 دو فرزند آن حضرت امام حسن و امام حسین می باشند بیست و یکم و آیه هفتم که در مرور مجمل و پنجم  
 زبور حضرت داود است و ترجمه آن اینست ای همه کس شجاع و شمشیر خود را بر روی آن خود ببند و بعد  
 از چند کلمه بعد از آن گوید که در نزد دست تو جمع خواهند افتاد و قیامهای تو تند و تیز است و طهای شکر  
 پادشاه و بعد از چند فقره دیگر باز میفرماید بنشین خدای پادشاه در دست تو است و استقلال او را  
 که در خیر پادشاه است بعد از چند فقره دیگر میفرماید بعضی پدر و مادر و فرزندان خواهی داشت و ایشان را و  
 خواهی کرد و در کل روی من و بعد از آن میفرماید که همه امتها با تو قرار خواهند نمود بدان که صدق  
 این فقره بر وصی بلا فصل پیغمبر است امیر المؤمنین علی بن ابی طالب باشد واضح است زیرا که او شجاع  
 مردم بود و شمشیر خود را بست و بسیار در پی او افتاده بودند و قیامهای او و قیامهای او و شمشیر

بیت و یکم و پنجم

بیت و دهم

بیت و یکم





که پیغمبر بود شد تیز بود و در حق پادشاه که پیغمبر بود بر پهلوی او نشست و فرزند آن داشت که هر یک  
و اخبار ایشان بود در کل روی زمین و بواسطه وجود فرزند آن او و نشر مناقب همه امتها بان خضر اقرار  
نمودند و <sup>و جبرئیل</sup> در آیه یازدهم که در فصل عم در آیه دهم در صحیفه ارواحی باشد خبر می دهد

کی نوح لادوقای الوهیم ال خضر پرات یعنی  
که نوح شوند از برای خدا خالق عالم نهر نهر فرات

نوح و قربانی کرده می شود شخص بنی که از برای خدای عالم در زمین شمال بر لب خضر فرات معلوم است  
و پیر واضح است و وصف حضرت ابی عبد الله الحسین بقربانی در راه خدا دلیل بر حقیقت خود شو  
استحقاق نامش می کند <sup>و جبرئیل</sup> و در انجیل یوحنا در فصل ۲۱ در کتاب انجیلی مذکور است

که حضرت دوازده در آورده که هر کدام از کو هر پست در هر کدام از آن درها اسم هر یک از آن  
دوازده نفر تعیین شده کان از جانب کسی که آن دوازده نفر در زمان بر داری او بر همه مخلوقات  
پیشی دارند نوشته شده است و بعضی از آن دوازده نفر سبب کشته شدن در راه خدا بگو سفند قرآنی  
شده اند بدانکه صدق این فقره هم بر دوازده امام و شهادت حضرت امام حسین و تئیه او بقربانی

در راه خدا فرموده است و مؤید این فقره اخبار آن جبرئیل یمن حضرت آدم که ای آدم ولد تو حسین می کشند  
او را مثل کوسفند قرآنی <sup>و جبرئیل</sup> و آن جله حضرت شیعیای پیغمبر و صحیفه خود در فصل ۲۱ در بیان ظهور

حضرت صاحب الزمان مهتد ال محمد امام دوازدهم می فرماید فقره در او و نشان آن حضرت و آنچه بعد ظهور  
حضرت خواهد شد خواهند نمود بیا می کند که اگر هر انجوا هم ذکر کنیم سبب پیل از کتاب شیعیان حضرت مولی و انصاف  
از این حجت بعضی فقرات کلمات مذکوره است که می فرماید که می کشیم پس حضرت شیعیان بعضی فقرات می فرماید که می کشیم

انها اینست که در آن روز که آن حضرت ظاهر خواهد شد در زمین پیوند ایضاً بیت المقدس و حوالی آن و تسبیح و  
ستایش تو خواهد گفت این کسی است که شفاعت کنند ماها امت تا آنکه می فرماید ای نور خدا اسم تو یاد داشت  
تو خواهش روح ماها بوده است و باین جهت روح ما از برای تو در وقتیکه صبح طلوع کند بیدار خواهد شد  
ای نور خدا در وقتیکه دیوانهای خلق را در روی زمین بنامی تعلیم خواهند گرفت از تو

ساکین زمین عدالت و افس باین حجت رح با منافع نخواهد که در چند روز آن و هم عدالت یاد نخواهد گرفت  
بجهت آنکه در زمین که بمقدسین تعلق داشت علمهای قبیح بجا آوردند پس بعد از فقره چند می فرماید

۴۱۵

۴۱۵

فصل در بیان ظهور حضرت صاحب الزمان  
و اخبار آن حضرت و شهادت آن حضرت  
و شهادت آن حضرت و شهادت آن حضرت





# اختیار از ایات کتاب مرقوم بطور و سلطنت

و گشتا که اهل جهنم اند و جعت نخواهند کرد پس بعد از فقر آن کوی که ترجمه اینست آنچه ما کشیدیم  
از ظالمان بسبب اعمال خود مان بود زیرا که عملهای خود را خالص نکرده بودیم زمان ظهور ترا تا خیر انداختیم  
پس بعد از فقر آن کوی که زنده شوند مرد های تو و اموات تو و چیزند و ستایش تو کنند مسکن خوار  
که آن که شبنم تو شبنم روشنای و نور است **و بیست و نهم** در فصل ۲۲ می فرماید فقر آنیکه معنی آنها اینست که  
در آن روز از مقام خواهند کشید و نور خدا بشمشیر قهر و بزرگ و سخت خود از کسب که اجماع و اتفاق گرد  
و دست بر آردی بیکدیگر و ادن از برای خدعه و مکر و حیل پس در آن روز نور خدا خواهد طلب نمود  
باغ خود و بوستان خود را و هر و صدق خود را **موقوف کوی یک** آنچه در این صحیفه شعیان مذکور است  
همه مطابق است با احادیثی که در کتب شیعه وارد شده است که مراد از اجماع و اتفاق و دست برداری  
بیکدیگر این است از برای خدعه و مکر و حیل اشاره است با آنچه بعد از فوت پیغمبر واقع شد و غضب خدا  
و حقوق پدران حضرت صاحب الامر نمودند و طلب کردن باغ و بوستان خود اشاره به باغ مذکورت  
که آن را غضب کردند **و بیست و نهم** و ایضا در فصل یازدهم در وصف حضرت خضر بن الحسن میفرماید فقر  
که ترجمه آنها اینست که آن نور خدا بعد از آن دیوان مساکین نخواهد کرد و بر استقامت مقام مظلومان را  
خواهد کشید ایمان گم نباشد و خواهد بود و عدالت میان بنده و در زمان و کرد و بزه در یکجا مساکن  
خواهند شد و بطنک و بیغاله در یک مکان خواهند چرید و گوسفند و شیر و میش با هم خواهند بود و گوسفند  
و خرس با هم خواهند و پد شیر با و پیش هم علف خواهند خورد و طفل شیر خواره دست سودا خ ماز  
خواهد کرد و تمام این اخبار مطابق اخبار و احادیث شیعه می باشد در زمان ظهور حضرت صاحب الامر **عجل الله**  
فرجه بیست و نهم و در فصل ۲۳ می فرماید من از خبرهای تازه خبر میدهم و پیش از آن که  
واقع شود شما را اعلام میکنم بخوانید از برای نور خدا تعریف ستایش و در آنهای زمین و دریا  
خزایر و خزانه مناکان آن جزایر است و این فقره هم مطابق است با آنچه شیعه میگویند که آن حضرت در آنجا  
زین در دریای مغرب در جزیره خضراء می باشد و جزایر بسیار است بلکه جمعی از اهل بزرگ نیز جزایر  
آن جزایر داده اند و حکایات جمعی از شیعیان در خصوص آن جزایر شایع است نیز در حرم ملا محمد تقی کاظم  
کتاب هدایة الطالبین نقل می کند که حضرت شعیان پیغمبر **و فصل چهل و نهم** در صحیفه شعیان می فرماید  
فقراتی انا آنکه در فقر آن حضرت امام حسین **ع** که ساذگ و صفا و شهادت آن حضرت است آنکه می فرماید در مقامی

۲۷

۲۸

۲۹

۳۰





## و در آن خفته قاتل محمد است علیه السلام

خداوند تعالی خطاب بان حضرت می فرماید ای فرزندان حبیب من بخاطر زشتی که در این رحمت مصیبت می بینید  
بسیار گرفتار شده من ترا فراموش کرده باشم و خلاص نخواهم نمود و خواسته که بواسطه توجهت ها را بر  
همه مخلوقات تمام کنم باین جهت تو را خلاص نکردم و چنین ندانم که من تو را فراموش کردم اما اگر مادر  
فرزند خود را فراموش کند من نیز ترا فراموش نخواهم کرد بلکه اگر مادر فرزند خود را فراموش کند  
ترا فراموش نخواهم کرد پس اینست که من ترا بدست قدرت خود تو را در آن شهر علم انداخته بودم باده  
نفسد بکر که از آن شهر علم بوجود می آید پوارها و حصاها می آن شهر خواهند بود و کس که می خواهند  
نسب شمارا منقطع کنند ممکن نیست که اراده خود را با تمام رسانند بلکه بنفاق و اعمال خودشان  
گرفتار خواهند رفت تا آنکه در همان کتاب نیز نقل میکند ترجمه اخیر فرموده شعبارا که خطاب  
بمجتبی امام حسین است که آن زمین که تعلق بتو داشت که سبب فقرین خراب می آید باین شد بود  
در آن وقت از بسیاری حجتی که بتو خواهم داد از برای ساکن شدن ایشان تنگ خواهند شد  
با وجود آنکه کس که در آن رو فحش ترا از قبیل امیاسا میداند و می بیند که خواهم نمود پس  
در آن زمان با آنها عطا فرمایم از آن فرزندان که از تو بوجود آمده اند بگوشت خود خواهند خورد  
که بتو خواهند گفت و سعت هم زمین که است از برای آنکه در آن ساکن شویم پس وسیع است او را پس  
تو در دل خود خواهی گفت اینها را از برای من کی متولد کرد ایند حال آنکه من خود را بی اولاد می بیند شتم  
زیرا که در وقتیکه من بمال رد نیامد گندم و اولاد خود را گشته و عیال خود را سیر و سرگردان دیدم کمان  
چه کردم که از من کسی در دنیا نخواهد ماند چرا که هر کس دست از عانت من برداشته و مرا تنها و اکتفا  
پس اینها که حالا من می بینم کجا بودند پس منکر خدای توام می فرمایم بتو بدانی که هنوز مانده است که بدانی  
آن زمانی می بیند من که دست خود را بسوی عجماد را نخواهم نمود و در میان آنها لای خود را بلند  
خواهم خست تا یکبار ترا در میان بعلها و دختران ترا با لای و شرهای خود براه برند پادشاهان مرئی ایشان  
زنان ایشان را بیکان اولاد تو خواهند بود و درهای خود را بر حال گذاشته تعظیم بتو خواهند نمود و  
حال قدم ترا بر زبان انداز خواهند خورد و خواهند لبسید آن وقت خواهی بود آنست که منم خداوند  
که ممکن نیست بگذردم شرمیده شوند از آنکه امید خود را در من گذاشته اند تا اینکه باز هم می فرماید که بشنید  
تو گوشت کما خود ساز خواهی خورد و این خون ایشان را از قبیل شراب می دانند با ایشان خواهی نوشید این



# اخبار از خفا ستمای برافراشته علیهم السلام

تنه‌ای است که در دنیا بجهت ایشان مقرب خواهند نمودند انکه این فقرات تمام در باره حضرت امام سید  
 نهایت صراحت ظهور در آن خطا بلفظ ای فرزند حبیب من و از خبر دادن از گرفتاری مصیبت‌ها  
 که باور سید است حتی آنکه طفل از صبیح ششماهه آن حضرت را شهید نمودند و هیچک نفر از اولاد  
 علی فاطمه را که نزد و کوچک بودند شهید نمودند و اطفال آن حضرت و دخترهای کوچک  
 آن حضرت را از بسیار عطر که اب با نهانند انداختند بعضی از آنها بر حسب خبری فوت شدند آن  
 صد ما اسپر کرد و آمدند آنها در میان ها و وی خاویان بحسب عده باید همه هلاک شدند  
 و خداوند حفظ فرمود که در سال آن حضرت باقی باشد تا یوم القيمة و خبر دادن او را با ده نفر دیگر که برادر او  
 امام حسن و نه نفر اولاد طاهرین آن حضرت باشند و در شهر علم پیغمبر که نصیح فرموده است که من شهر  
 علم و علی و آن شهر است از خبر دادن اراده دشمنان قطع نسل ایشان را که در کتابها و تواریخ مسطور  
 و از خبر دادن و بیابان شد شهر کوفه که زمین است که تعلق بان حضرت را در زیر آن حضرت امیرالمؤمنین  
 فرمود مکه شهر خدا و مدینه شهر پیغمبر است و کوفه شهر من است خبر دادن از بیابان شدن اولاد  
 آن حضرت و ظهور قدس الله روح او در میان عجمان که همراستایان شیعیان و دشمنان اهل بیت  
 می باشند و پادشاهان عجم مجدی در عظیم و نصیح عجمت و اولاد او می گویند که در آن  
 الایمان قم که دختر شش ساله از نسل آن حضرت مدفون است پادشاهان صبا اقتل را می دانند او را  
 می بوند و در تربت مقدس آن حضرت خدای تعالی شفا قرار داده تا صد ایچ حضرت شیعیان پیغمبر  
 که خاک قدم ترا خواهند پسید ظاهر شود و دشمنان آن حضرت چنان بجان یکدیگر افتادند و هر  
 کدام بانواع عقوبتها بجهنم واصل شدند که از شرها زانها و قبول نهانیت ستم و در صحیفه  
 نمان بن پیچاس است که از آن نبوت هیلد تعبیر میکنند و فقرات را و می گوید که این کوفه  
 بیستای از فحول و بزرگان علما می بود که بشرف اسلام مشرف شده اند فقرات و می گوید که ترجمه نموده  
 و در کتابها ذکر نموده اند و نیز ترجمه فقرات و می گوید که از بعضی پیچایانی اسرائیل نقل شده است  
 یونهم بقدر مقدور سعی و اهتمام در اخفا و پنهان نمودن این صحیفه نموده اند که مسلمین خبر نشوند  
 و لکن خداوند تبارک و تعالی ظاهر فرموده اغرض از آن می موافق حروف البجید و می که همه  
 اخصا خبر از امور آیند بعد از خود داده است که در حروف الف میم و نون مخصوصا خاصه حضرت

ص ۴۱۸



# اخبار اصفیای شاهنشاهی و حال ایشان

رسول است و آنچه را جمع مقصد می باشد که مخصوصا و تعیین شده و از ده امام می باشد اوصیا حضرت رسول  
و فرزندان او مقصود است که در حرف سبین می فرماید **سکریوها و تسجیا و انیل**  
**کیسها وفق ففته پها** حکم کند سخن و مدح و بیجا و برود  
و یرد و برون آید جان امیر **دل نکر محکم** کردن سخن اشاره با است که معجزه حضرت  
رسول سخن باشد و سخن بجای رساند که اساس آن محکم باشد و متفق باشد که از هم نریزد که مراد  
سخنهای رسول و حق را بجا شد و مراد از محکم کردن مدح و تسبیح محکم کردن اساس عبادت و نمازها  
و مراد از رفتن و بریدن است که برود از دنیا و قطع کند علاقه خود را و بیرون آید جان امیر که نصب  
کرده باشد و امیر نامیده باشد که حضرت امیر المؤمنین باشد که بیرون آید یعنی بعد از حلت و ضعیف  
امیر می و وفات و خلافت و غصب شود و خانه نشین شود چون که عبارات این و می گوید که ایها ام  
و معنی آن بدست نیاید مگر جمعی از علما می گویند که مسلمانان اند و در حرف عین و حروف  
و حرف صا حرف قاف و حرف لام و حرف تاء اشاره و تعیین و تخصیص احوالات و سیر و معجزات خاص  
حضرت رسول است بعد از حرف شین می فرماید **شغل ملکا بیک احمد**  
**ملکا و نایق برسلکا لهرکا وادیف اهر و ناغید**  
**مکتر شلیمنی عبد مبوخوا و ولتبرار بعا شایم قیام**  
**بیم لوخوا و ولتبرار بعا شایم بارکا شلوخوا شبعیم عروخوا**  
معنی فقره اول نیست که فرستاده می شود پادشاه بر سالت احمد پادشاه و این  
پروا ضح است که احمد اسم مبارک پیغمبر ما محمد بن عبد الله است و مراد از پادشاه اول علی بن ابی  
طالب است یعنی فرستاده می شود علی بن ابی طالب و خلافت از جانب محمد و فقره دوم می گوید  
و **وادیف اهر و ناغید** مکتر بعضی از علما می گویند که مسلمانان شده اند تفسیر کرده اند این  
فقره را باینکه خبر میدهند از جنگ عایشه و دیگران که در مکه جمعیت کردند و با هم قرار دادند  
آمدند تا بصره با علی بن ابی طالب که در مکه و فقره می گویند که می فرماید **شلیمنی عبد مبوخوا**  
یعنی بعد از آن کرده می شود بر مسلمین کوثر و کوثر می شوند این عبارت اشاره به شهادت علی است  
و معنی باقی فقرات نیست که علی چهار سال و نه ماه پادشاه کند و این فقرات اخیر باینکه خلافت علی نمود

بسیار است  
در این کتاب

بسیار است  
در این کتاب

بسیار است  
در این کتاب



اخبارات حضرت فقیر شمس و شهبان امیر المومنین علیهما السلام

خلافت ظاهر علیان حضرت را و خبر شهادت آن سرور را و نیز در حق شین می فرماید شہیتا شہیقاً  
و مہشتاناً عافاً و وەحقاً عیقا و دبیقا مستنفا بعضی علمای یہود ترجمہ این  
فقرات را کرده اند کہ شش نفر صاحب رومند بد شوار می افتند بعد از دشواری چسبندگان  
تغیر شوند بدل آنکہ قفید شدن آنها از شدت عطش خواهد بود بخت بختیند بدل آنکہ شش نفر از رومند  
شش نفر از بر کزیدگان شہدای کربلا میباشند کہ شش نفر از اولاد حضرت امیر المومنین میباشند و مراد از  
چسبندگان باقی صحابہ خیر ابی عبد اللہ الحسین میباشند و در فقرہ دیگر می فرماید قیصاً فاعلاً  
یدی سافاک صرونا تیرونا ینتسالحوفا یعنی بجزایر قفایریدہ شود در کنار رود خا  
در بحر امثال امتحان کرده شد یا مثل کوبیدن دار و ہا و گرفتہ می شود در زفاف در حجلہ دامادی ظاهر است کہ  
این عبارت مخصوص حضرت ابی عبد اللہ الحسین است کہ آن مظلوم را در کنار فرات از قفا شہید نمودند  
امتحان بزرگی بود شہادت آنحضرت شکستہ شدن یا مثل کوبیدن دار و ہا احوال انسان ظلم و ستم است کہ  
عبادت بعد از شہادت آنحضرت بطریق بعضی اخبار آن اشوار کفار است بوجود اقدس حسد مہر آن مظلوم  
نمودند و مسئلہ زفاف در حجلہ داماد تطبیق آنحضرت قاسم بن الحسن است و در فقرہ دیگر می فرماید  
صبوغا نصیبغا سرفا و فرفرا و میودغا پدیدغا بشوغا نشقشغا  
یعنی خیمہ ہلے رنگین کہ جای نشستن فرزند دکان است سوخته شود و سبک انداختہ شود  
و اشکارا شوند خوشامعروف کہ بنابر و دید شدہ اند و نقل شود این مطالب بحال الس و محافل بدل آنکہ ظاہر  
است تمام این عبارات بسوختن حیات ظاہر از اہلبیت اطہا کہ تعبیر فرزند دکان نمودہ اولاد آنحضرت  
و رسول اللہ میباشند و اشکارا شدن آنها با سیر آنها است کہ بنابر و دیدہ عصمت پرورش شدہ بود و نقل این مطالب  
در کرامت صفاست است بحال الس و محافل خواهد شد چنانکہ ظاہر است بکفر و کس از زبان این واقعہ جانسون  
گذشتہ است و نیز در ذکر و نقل حوالات و مصائب اہلبیت اطہا در بحال الس و محافل می شود از برای کسی کہ  
ظاہر حق باشد و انصاف اشتہارات شہرہ باقی نماند و معلوم اعظمت مصیبت کہ بپا او نمودہ اند  
و سبب عظمت بزرگی و شرافت و خلالت قد و منزلت نزد پروردگار عالمیاست کہ قبل از وقوع آن  
دادہ اند و از انجملہ فصل چهارم بحقیقت او میا کہ یکی از معجزات بود است  
فقرات می فرماید کہ ترجمہ آنها اینست کہ چہرہ حادثہ روداد کہ زبان بہترین طلائع انا شد و سبکهای شہر

از صفحہ ۲۰  
در بیان شہادت حضرت  
امیر المومنین علی



از کتاب رمیا و کفر هند است

پراکنده شدند و فرزندان بیت المعون که با این طلا زینت داده شده بود و از هر محلو و تخیب بود  
چون سفال کوزه کران پیدا شدند در وقتیکه حیوانات پستانهای خود را برهنه کرده بچه های خود را  
شیر می دادند عزیز من در میان امت بی رحم دل سخت چون چوب خشک شده در بیابان گرفتار مانده و از  
تشنه گی بآن طفل شیر خواره بکا مش چسبیده در چاشنگاه که همه کودکان نان محو طلبند چون بزرگان  
آن کودکان را گشته بودند کسی نبود که نان بادیشان دهد آن کسانی که در سفر عزت و نعت بودند  
در سر راه ها اهل لا شوند و روهای ایشان از مصیبت های ورن متغیر شده بود بطریقیکه در  
در کوچه ها شناخته نشدند زیرا که پوست آنها با استخوانها چسبیده بود **موضع کوفه** تصویر کنید  
خبر که خداوند عالم با وی پیغمبر داده است از کیفیت حضرت ابی عبد الله الحسین و تشنه گی او و تشنه گی  
طفل شیر خوار او و اسیر و گردانیدن اهل بیت عیال و اولاد آن و در شهرها و سوره ها تمام واقع شده  
**و کتابی است که کفر هند را پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن کتاب**  
**شن میگوید که را و آخر دنیا بکسی ببرد که خدا را دوست دارد و از سیدگان خاص او باشد**  
و نام آن کس فرخنده و نجسته باشد خلق را زنده کند بحکم جات که خداست زنده کند قبا که او را که در دنیا  
اختراع کرده باشند و پیغمبران را یا مال کرده باشند هم را بسوزاند و عالم را بکشد و هر چه بدید برین  
دهد و ملک و سلطنت کرد دولت و مت که عباد او را سزا باشد این اقوال از کتب براه که معتقدان  
بود نوشته بود که بر این کتاب پیغمبر داند و در کتاب آنرا میگوید که بعد  
از آنکه مسلمانان را بر سر آمد و اسلام در میان مسلمانان از ظلم ظالمان و فسوق فاسقان و تعدی  
حاکمان و میان اهلان بود یا نانی امینا و حسد سلا و دنیا مملو شود و ظلم و ستم و اسلام بر طرف شود  
چون نام از او نماند و پادشاهان ظالم و بی رحم شوند و رعیت بی رحم و بی انصاف شوند و در عالم بیکدیگر کوشند  
کفر و ضلالت بکشد و قدرت الهی بدیده آید جانشینان آخر ما که محمد باشد ظهور کند و مشرق و مغرب  
بگیرد و دیگر در همه جا بسیا کسان را بکشد و خلق را هلاک کند آن در حالتی باشد که در کان امیر  
مسلمانان باشند و او غیر حق و راستی از کسی قبول نکند **مؤلف گوید** بعد از این همه اخبار و خصوص  
و امامت حضرت امیر مؤمنان و یار و رفیق و اطهار و انوار اهل سنت استنا مقبره ایشان  
و کتب انبیا سلف نقل میامیزیم از کتاب مناقب و وفای احمد خوارزمی که میگوید از حضرت رسول الله

نسخه و نه

چهار



در تعریف توصیف و امر عراض علمائنا و تعریف تمسک ایشان استلزام

صلی الله علیه و آله که فرمود هر که بعد از من در امر خلافت با علی نزاع کند پس او کافر است و چون  
 کنند با خدا و پیغمبر و مصلحت العجب العجیب این نزاع خلافت نه آن بود که تهاجم کنند منافقین و در خانه  
 امیر و انبیا و ائمه و اذن و بی رخصت استلزام طهارت و خانه آن حضرت وارد شوند و در میان او و حاکمین  
 اندازند و از حضرت را کشتن کشتن بعنف بمجدد و در دو عمر بگوید با علی بیعت کن و مکر نه کرد و ترا  
 می کشم ملا حظ کن که خوارزمی را با در روایت کند که سواد خدام فرمود علی با حق است و حق  
 با علی است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوفه وارد شوند و من و شایخ مقاصد بعد از تعریف  
 نمودن امامت و خلافت بعنوان مذکور ملتفت شدیم باین معنی که خلافت از رسول بدو نقل  
 و استخلاف رسول معنی نخواهد داشت معتذر شدیم از آن بقول خود که فان قيل الخلافة عن النبي انما  
 تكون فيما استخلفه النبي فلا يصح التعريف علی امامة البيعة و نحوها فضلا عن رياسة العامة  
 قلنا الواسطه فاه استخلاف عام من ان يكون بواسطه او بدونها انتهى یعنی اگر کسی ای را نماید  
 باینکه خلافت از رسول موقوف است با استخلاف از بی کسی که خود تعیین حلیفه نماید و این تعریف  
 عساق نخواهد بود بر خلیفه که امامه او از بیعت و شوکت و نحو آن ثبوت یا بدیهه رسد بر کلیت  
 الهی جواب کویم که بر فرض تسلیم که خلافت موقوف با استخلاف و اذن نبی باشد آنکه استخلاف عام  
 است که بواسطه باشد یا بدون واسطه یعنی امامت بدیعت نمودن جماعت از امت پیغمبر هم کانه استخلاف  
 از پیغمبر است و لو بواسطه و چون در کلمات این کلام بسیار واضح بود چه خلافت بواسطه بدون اذن  
 و ضرر آن حضرت استخلاف عن الرسول نخواهد بود لهذا از این تعریف متفق علیه برین جماعه عامه عراض  
 نموده و گفته که یکی از اسباب انعقاد خلافت قهر و غلبه است هر که متصلا امامت و خلافت عن الرسول  
 بقهر و غلبه شود بدون بیعت اگر چه فاسق و فاجر و ظالم باشد علی الاظهر خلافت منعقد شود بر او  
 اینکه عالم باشد یا جاهل عادل یا جابر و مخفی نیست که شاعت این کلام و افزون تر است از جمیع کلمات  
 قوم خود مش چون که معنی دفع فاسد بافساد نموده است هیننا له اللهم احشاه مع اولیاءه پس میگویم که  
 مراد بامودین و دنیا هم چنانکه در بعض عبارات قوه است حفظ خوره الملة بحیثی که واجب باشد طاعت  
 و متابعت و بر کافه امت حضرت خیر البشر چنانکه در بعض عبارات ایشانست که در تعریف امامت و خلافت  
 گفته اند که امامه دین و حفظ بنصره و حوزة مسالین شود بر حقوق انون شرعی الحیه و ناموس طریقه بنا

در تعریف و توصیف و امر عراض علمائنا و تعریف تمسک ایشان استلزام



که بر طبق مصالحت بنیّه و حفظ نظام نوع مسلمین در سیاستها منقول از نشان معقولات احمد دوغری است  
و تعلیم در احکام و عبادات و معاملات طبق فرمایشات حضرت ختمی مرتبت بوده باشد پس باین کوشش  
خلفاء ثلثه قبل از آن حضرت و خلفای ظالم و جابر بعد از آن حضرت لایق خلافت الهی و منصب امانت الهی  
نبوده اند و سزاوار نبوده اند بدلائل واضحه و براهین قاطعه و عقل و نقل و کتاب الله و نص جلی و خفی  
حضرت ختمی مرتبت وجود اقدس حضرت امیر و اولاد ظاهرین او بوده اند و مناسبت آنکه خاتمه این اشعار را  
ذکر کنم خداوند قائل آن برادر پیر و الهی حضرت امیر و در قیامت او ایها کرام امم هدی محشور کاید

در حجت اتمام حجت لازم است  
مظهر حق تا شود بر حق دلید  
مظهر اوصاف با شد مقیم  
خلق را از لطف حق لا مکان  
نزد ائمه با تبصیرت ظاهر است  
نمی عمر معصوم خواهد چو علی  
رفت مفسود بر فاضل خطا  
بس قبیح و زشت باشد غی نهم  
بی و لایم رضی مقصود حیثیت  
رحمت حق طهر تو ظاهر شود  
بد علی مقصود خلق عالمین  
در شرایع از فروع و از اصول  
قشر باشد جمله بی حیث علی  
عهد محکم تا شد نده اهل و لا  
شاهد عرض بود در دوزخ  
خفیه شد از فسادان دوم

علی حق و خلق مظهر ملزم است  
 تا دلیل وحدت نباشد عیان  
 خلق را یا شد صراط مستقیم  
 زیند شد تمام حجت در حسن  
 مقتضا عدل خلق مظهر است  
 چون تواند بود خالی از خطا  
 این سخن از عقل و دانا است  
 جز علی مولا بکیر حق کافر حق  
 هر چه بینی غیر او وجود نیست  
 جز علی نبود مرایا و معین  
 حب و سرمایه دنیا و دین  
 این عبادتها که بینی نورش  
 لب و شد مهران نور جلی  
 هر که خورد از جام مهرش بشیر  
 گفت حق الیوم اکملت لکم  
 مظهر حق من و محل زکیا و

در زمین خواهد مثلاً ان بیغفل  
مظهر آسماء باشد در جهان  
ناشود اتمام حجت در زمان  
حجت ناطق و لم صامت کنا  
هر زمان بر حق باید و لم  
غیر عصمت چون کند حکم از خدا  
نسبت این فعل بر علی حکیم  
قصه موسی است و عجل سامری  
چون دلت از مهر آن طاهر شود  
حق بود با مهر او حق الیقین  
زانکه باشد مهر او شرط قبول  
به ولای او بود بیخ و ثقب  
حق گرفت رُز را زل از اُمیعا  
در مقام قرب آمد پیشتر  
ایمیر الیوم اُکملت لکم  
منجوقه بود در روز الیمیر

نمایند جلدا اول بملاحظه ضخامت حجم کتاب در کتب سیم از اصل سیم ختم و مختصر شد نشاء الله  
در کن چهارم از امامت در جلده دوم مختصر خواهد شد بقایای پنج شهر ربيع الثاني ۱۲۸۴ هـ



انجبا مستطاب شریعت علی شریح العلماء والمجاهدين الحاج شیخ علی اکبر انوار دینی

بسم الله الرحمن الرحيم حمدًا لمن حصن بالفضل العلماء وحج مدادهم على ماء الشهداء  
والصلوة والسلام على علمته الوجود وخيرة المعصومين لتمامي الملك الصانع بالحق والبيان  
بالصدق وعلى آل العز الميامين امعاء الله على الدين صلوة وسلاماً ما تنزلها فوق ما تحلت عن السماء  
منطقة الجوزا وسواد الهلال وفط الثريا وبعد برخوان مؤنن وخلد طالب الحق وديقین مخفی  
ثم نادى چون اقل خلیف بل لاسی فی الحقیقه مشرق شدم بمطالعہ واستفاضه وتبریح طرف طر  
در اطراف این مؤلف منیف رخاء غنا فکرمودم در اکواف ایرضف شریف یافتم که منطوقه را و  
مطالع انوار لا هو تیر و محتویست بطالع اسرار میر و تیر هر کس از اصحاب ذوق و حال از باب شوق  
و کمال که طالب معرفت و جویا طریق هدایت باشد و هم نمونه و امتحان او بصفتی چند از ان امعان نظر کند  
خواهد دید که نسخه ایست بے بدیل و قطعه ایست بے عدیل چه در هر فصلی از ان اشارت است  
بسی فناء علی و در هر اصلی از ان امارت ثبت بر کنونی که دلائلهاست دعا و آلاء علی و حنا  
اسرار جبر و تیر و کشف آثار ملکوتیه است و فی فقایق معرفت و ايقان و حاو لیت بر ذقایق حکمت  
و عرفان مبتدیان را موجب هدایت بقایید دیده و منتهیان را باعث تکمیل مراتب یقینیه مدالیش  
مقبس از آیات حقیقه سنات قرآن و مفاهیم مشرحت مناس از شعاع خورشید لسان و محترمان خلفاء  
هدیه ایست انجبت مذهبین بمذهب جعفر علی علیه السلام و تحفه امت ان برای عموم شیعه است  
و نظر مضمون الاسماء تنزل من السماء تحفایا میباشند بنوده مکرر خواست خدا پس بنا علی هذا بر  
ایمانی تشکر بخت وجود مؤلفش لازم و در فی نموده این تحفه را بهمت دعا و تقا و طول عمر ایشان فیض  
و محتم است و هو انجبا المستطاب لاله الاطباء نفاة الانجبا العالم العلم العلام والفاضل الخبير  
قدوة العالم العظام واسقوا الفضلاء الكرام فم الفضل الساطع و هار العلم القاطع التبر المذاب البحر الملقب  
مکتم و الموحى بالحج محمد علی زار فیع المقدس مع الدار منبعا للاماد و منشأ للاسرايشة الله فی الدنيا  
بانتساخه الآثار و خشره فی الآخرة مع الامنة الانطها و احدا ده الاحیاء فی حیات تجر عن تحتها الانها و لنعم  
عقبی الذخيرة العبد المذنب لاحقر علی اکبر انوار دینی

محل خاتم شریف جناب مستطاب شریعت علی شریح العلماء والمجاهدين اقامه حاج شیخ علی اکبر انوار دینی دام ظلہ العالی

















